

میراث ماندگار

جلد دوم

زیر نظر
پیشرو مرثی نجفی

سید محمد دمر عیسیٰ بنحو

۲۰۱۵
۲۰۱۵
۲۰۱۵
۲۰۱۵
۲۰۱۵

۲

مجموعه
و یادنامه

۳

۳

۱۸

میراث ماندگار

جلد دوم

زیر نظر

سید محمود مرعشی نجفی

میراث ماندگار / زیر نظر سید محمود مرعشی نجفی. - قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. - گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، - ۱۴۲۴ق. = ۲۰۰۴م. = ۱۳۸۲ش.

ISBN 964 - 8179 - 09 - 3 (دوره)

۵۴۴ص.

ج ۲. 5 - 11 - 964 - 8179

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. اسلام -- مقاله ها و خطابه ها. ۲. نسخه های خطی عربی -- ایران -- قم. ۳. نسخه های خطی فارسی -- ایران -- قم. الف. مرعشی نجفی، سید محمود، ۱۳۲۰ش. - ، زیر نظر. ب. کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. - گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی. - ج. عنوان.

۲۹۷/۰۸

BP۱۰/م ۹

۸۲-۳۱۴۲۱م

کتابخانه ملی ایران



میراث ماندگار (جلد دوم)

زیر نظر: د. سید محمود مرعشی نجفی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله مرعشی نجفی

- گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی -

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۲ش / ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م

حروفزنی و صفحه آرای: فرانش

لیتوگرافی: تیزهوش - قم

چاپ: ستاره - قم

شمارگان: هزار نسخه

شابک دوره: ۳-۰۹-۸۱۷۹-۹۶۴

شابک جلد دوم: ۵-۱۱-۸۱۷۹-۹۶۴

AYATOLLAH MAR'ASHI NAJAFI ST., Qom 37157, I.R. IRAN

TEL: + 98 251 7741970-78; FAX: + 98 251 7743637

[http:// www.marashlibrary.com](http://www.marashlibrary.com)

[http:// www.marashlibrary.net](http://www.marashlibrary.net)

[http:// www.marashlibrary.org](http://www.marashlibrary.org)

E-mail: info@marashlibrary.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست مطالب

مقدمه	۹
فهرست نسخه‌های خطی آثار علامه قاضی نورالله مرعشی شوشتری در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)	
سید محمود مرعشی نجفی	۱۱
فهرست نسخه‌های خطی آثار علامه سید رکن‌الدین حیدر حسینی آملی (ره) در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)	
سید محمود مرعشی نجفی	۴۳
تسدید المکارم و تفضیح الظالم	
تألیف محمد باقر بهاری همدانی	
تحقیق محمدرضا جدیدی نژاد	۵۷
مختصر تسدید المکارم و تفضیح الظالم	
تألیف محمد باقر بهاری همدانی	
تحقیق محمدرضا جدیدی نژاد	۱۰۹
التعازی	
تألیف الشریف أبی عبدالله محمد بن علی العلوی الحسینی الزیدی الشجری الکوفی	
۳۶۷-۴۴۵ ه.ق	
تحقیق و استدراک فارس حسن کریم	۱۳۱

سفرنامه عربستان

تألیف مهدی قلی خان قراگزلو

به کوشش محمدعلی صالحی ۱۸۷

بحر النظام

تألیف موسی بن محمد باقر خان بیگلر بیگی

به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی و سید محمد حسین حکیم ۲۷۱

سلطنت خوف و وحشت در ایران (نامه سید جمال اسدآبادی به ملکه انگلیس)

تصحیح علی صدراپی خویی ۳۳۳

فهرست هفتاد نسخه خطی از یک کتابخانه شخصی در قم

ابوالفضل حافظیان بابلی

وصیتنامه شیخ حرّ عاملی

تصحیح اصغر ارادتی ۴۰۹

تلخیص المصنّفین

تألیف نجم الدّین محقق حلّی

تصحیح اصغر ارادتی ۴۱۹

فهرست کتابخانه صدر الاسلام محمّد امین امامی خوئی

به کوشش علی صدرائی خوئی ۴۶۹

دعای سمات

محمّد صالح روغنی قزوینی

تصحیح محمّد رضا بندرچی ۵۲۱

المکاتیب المکیّة

تألیف آقا حسین خوانساری و دیگران

تصحیح محمد صحتی سردرودی ۵۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

درآمد

نسخه‌های خطی در جهان اسلام و خصوصاً در سرزمین ایران اندک نیست. این نسخه‌ها، آینه‌ای است از هویت دینی و ملی ما و در بازشناسی پیشینه و کارنامه مسلمانان بس سودمند است. در این عرصه، نخستین مهم آن است که این نسخه‌ها گردآوری شود و از دست تپاول ایام و اتلاف زمان مصون ماند.

در عصر حاضر، نخستین کسی که بدین دقیقه متفطن شد و به این مهم اهتمام ورزید و به گردآوری نسخه‌های خطی کمر بست، والد بزرگوار و مرجع فرهنگبان، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی بود؛ رحمه الله علیه رحمه واسعة. حاصل هفتاد سال تلاش بی‌امان و کوشش از جان و رنج گران آن فرید دوران، کتابخانه و گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی است که به نام معظم له، نامبردار است و در سراسر جهان، مشار بالبنان.

اکنون این کتابخانه مشتمل بر ۳۵۰۰۰ نسخه خطی با حدود ۶۵۰۰۰ عنوان است و نیز با شتاب روزافزونی بر تعداد نسخه‌های آن افزوده می‌شود؛ به گونه‌ای که هر سال، آمار تعداد نسخه‌ها تغییر می‌یابد و رقم ثابتی برای آن نمی‌توان اعلام داشت. و از آنجا که اینک ما در عصر اطلاع‌رسانی به سر می‌بریم، این مهم را نیز عهده‌دار شده‌ایم که به فهرست‌نویسی نسخه‌ها اهتمام ورزیم و بدین طریق، در اطلاع‌رسانی به پژوهندگان پیشگام باشیم. حاصل این اطلاع‌رسانی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه است که تاکنون در ۳۱ جلد منتشر شده و در سالهای اخیر، آهنگ آن شتاب گرفته است. مضافاً اینکه از رهگذر مجله میراث شهاب نیز نسخه‌های جدید کتابخانه شناسانده می‌شوند.

از دیگر رسالت‌هایی که این کتابخانه به دوش می‌کشد، تصحیح و احیای رساله‌ها و کتابهای خطی است. شماری از این کتابها، به گونه مستقل، در سلسله انتشارات کتابخانه منتشر می‌شود و شماری دیگر نیز در جریده میراث شهاب و کتاب گنجینه شهاب مجال نشر می‌یابد. اضافه کنیم که پیشتر مجموعه‌ای در ده جلد، ذیل عنوان میراث اسلامی ایران، منتشر شده بود.

آنچه اینک فرادست خوانندگان می‌آید، مجموعه‌ای است با عنوان میراث ماندگار و در بردارنده چندین رساله خطی. این مجموعه که ادامه انتشار آن را از خداوند می‌طلبم یکسره وقف احیای رساله‌های مخطوط و مطالعات نسخه‌شناختی است. بیشترین دغدغه و دلمشغولی اینجانب در دهه‌های اخیر همین موضوع بوده است و حضرت حق را سپاس می‌گزارم که حاصل آن به برگ و بار رسیده است. ضمن تشکر از دانشورانی که در احیای این رساله‌ها رنج برده‌اند، و با تقدیر از همکارانم در کتابخانه، بر خود بایسته می‌دانم سپاسگزار همسر و همراه زندگیم باشم. مطالعات و مساعی این بنده، حاصل اوقاتی بود که به ایشان تعلق داشت؛ اما وی با فرهنگدوستی ویژه خویش، مرا به جدّ و جهد در عرصه فرهنگ، دعوت و دلگرم ساخت.

سید محمود مرعشی نجفی

تولیت و ریاست کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

«گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی»

۱ □

فهرست نسخه‌های خطی

آثار علامه قاضی نورالله مرعشی شوشتری

در کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

سید محمود مرعشی نجفی

مقدمه

چون سمیناری به مناسبت بزرگداشت چهارصدمین سالگرد شهادت علامه قاضی سید نورالله مرعشی شوشتری (ولادت شوشتر. ۹۵۶- شهادت آگره هند. ۱۰۱۹ق) از سوی گروه تاریخ دانشکده سنت جونز آگره و همکاری دانشگاه جامعه ملّیه اسلامیّه دهلی و مرکز میکروفیلم نور از تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۸۱/ ۱۸ ژانویه ۲۰۰۳، به مدت سه روز در شهر آگره هند و در محلّ مزار پاک آن دانشمند برجسته ایرانی برگزار می‌شود و از اینجانب نیز دعوت به عمل آمده تا در آن مراسم شرکت نمایم؛ مناسب است فهرستی از مجموعه نسخه‌های خطی آثار علمی آن عالم بزرگ که به زبان فارسی و عربی نگارش یافته و در کتابخانه بزرگ و گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی والد بزرگوارم، مرجع فقید شیعه و بزرگ فرهنگیان میراث اسلام، حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله موجود می‌باشد، جمع‌آوری و به این سمینار ارائه نمایم. شناخت دقیق این آثار علمی و نیز صاحبان آنها، ما را در بازشناسی فرهنگ و تمدن درخشان اسلامی رهنمون، و همچنین ملتها و دیگر اقوام را با پیشینه این فرهنگ و تمدن آشنا خواهد ساخت. در این رهگذر، نظر به اهمیت موضوع و از سوی دیگر آشنایی بیشتر برادران و خواهران مسلمان ما در شبه قاره هند، نسبت به زحماتی که روحانیان شیعی متحمّل شده‌اند، سزاوار است چند سطری از شرح حال و رنجی را که پدر بزرگوارم در طول ۹۶ سال زندگی پربار خود در نگاهداری و نگاهبانی از این میراث بزرگ اسلامی و بشری متحمّل شده‌اند، در آغاز این گزارش ارائه گردد.

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله که به حق بزرگترین فرهنگیان میراث اسلامی در چهار سده اخیر و یکی از مراجع عظام تقلید شیعیان به‌شمار می‌روند، از دیرباز ضرورت این‌بازشناسی را احساس نمود و از سنین جوانی در جمع‌آوری ذخایر و میراث عظیم اسلام، لحظه‌ای درنگ را جایز ندانست. کوششهای پیگیر و گسترده ایشان زمانی آغاز شد که غارتگران بین‌المللی تلاشی همه‌جانبه را برای تاراج این میراث بشری آغاز کرده بودند.

معظم له تا مدتها، یک تنه در مقابل چپاولگران ایستاد و آثار ارزشمند و نسخه‌های بسیار نفیس اسلامی را از جنگ آنان بیرون آورد. وی از آغاز جوانی و آغاز تحصیلات عالی، و آنگاه که طلبه‌ای جوان بود، با چشم‌پوشی از نیازهای ضروری زندگی، مانند خوراک و پوشاک، و با گرفتن نماز و روزه استیجاری و کار کردن در یک کارگاه برنج‌کوبی و حذف یک و گاهی دو وعده از غذای شبانه‌روز، به خرید و جمع‌آوری ذخایر اسلام پرداخت و در این راه چه رنجهایی که به خود هموار نکرد؛ تا آنجا که گاهی به هنگام خرید نسخه‌ای و در رقابت با سوداگران حتی رنج زندان را نیز تجربه کرد.

اقدامات مؤثر ایشان، برخی از عالمان و فرزندان اسلامی را واداشت که به جمع‌آوری این میراث مکتوب دانشمندان اسلام همت گمارند. حاصل تلاشها و فداکاریهای معظم له تأسیس کتابخانه‌ای بود که اکنون شهره آفاق است و یکی از بزرگترین گنجینه‌های نگاهداری میراث مکتوب جهان اسلام به شمار می‌آید. ذخایر خطی این گنجینه هم‌اکنون بالغ بر ۳۵۰۰۰ جلد که در برگیرنده بیش از ۶۵۰۰۰ عنوان نسخه خطی است و این تعداد از محل خریداری و اهدایی روزافزون می‌باشد.

در حال حاضر این کتابخانه از لحاظ نسخه‌های بسیار کهن و نفیس اسلامی که تاریخ کتابت برخی از آنها به بیش از هزار سال قبل بالغ می‌شود و به خطوط نگارندگان آنها مزین است، نخستین کتابخانه کشور و سومین کتابخانه جهان اسلام به شمار می‌آید. برخی از واحدهای ویژه آن عبارتند از: مرکز میکروگرافی و ریزنگاری؛ مرکز مرمت نسخه‌های خطی و اسناد دستنویس؛ مرکز پژوهش و تحقیقات متون اسلامی که تاکنون نزدیک به ۲۳۰ عنوان از نسخه‌های خطی نادر که در گنجینه کتابخانه قرار دارد، برای نخستین بار چاپ و منتشر نموده است؛ مرکز دائرةالمعارف کتابخانه‌های جهان؛ مرکز قم‌شناسی؛ مرکز تبارشناسی؛ مرکز نسخه‌شناسی و کتابشناسی مخطوطات اسلامی و فهرست‌نگاری آنها که تاکنون سی جلد از فهرست نسخه‌های خطی این کتابخانه چاپ و منتشر شده است و در برگیرنده فهرست «۱۲۲۰۰» مجلد نسخه خطی - بالغ بر ۲۵۰۰۰ عنوان - است و به یاری خداوند، اینجانب با همکاران فهرست‌نگار، جلد سی و یکم به بعد را که جمعاً بالغ بر یکصد جلد خواهد شد، آماده و منتشر خواهیم کرد؛ گنجینه اسناد مکتوب؛ گنجینه اشیای غیر مکتوب؛ گنجینه کتابهای چاپی کهن و نایاب که سابقه چاپ برخی از آنها به بیش از چهار سده بالغ می‌گردد، از جمله: متن عربی کتاب القانون ابن سینا در طب، و کتاب نزهة المشتاق ادریسی در جغرافیا، و کتاب تحریر اقلیدس از خواجه نصیرالدین طوسی در ریاضیات که به

ترتیب در سالهای ۱۵۹۲، ۱۵۹۳ و ۱۵۹۴ میلادی در شهر رم ایتالیا چاپ شده است و مرکز پژوهش و اطلاع‌رسانی.

این کتابخانه هم‌اکنون با چهارصد مرکز علمی و کتابخانه‌های مشهور جهان ارتباط متقابل دارد؛ اینجانب که بالغ بر ۳۶ سال است رسماً از سوی پدر بزرگوارم - بنیانگذار این کتابخانه بزرگ - به عنوان متولی و مسئول کتابخانه برگزیده شده‌ام، به این نکته آگاهی یافته‌ام که شهرت و آوازه این مجموعه بزرگ فرهنگی در خارج از مرزها شناخته شده‌تر از داخل کشور است و دلیل آن مراجعه پژوهشگران و اسلام‌شناسان خارجی است که هم‌روزه از گوشه و کنار جهان به این کتابخانه مراجعه و از منابع سرشار و غنی مخطوطات آن استفاده می‌کنند.

آنچه در این فهرست کوتاه آمده، گوشه‌ای از آن همه رنجهاست که حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله متحمل گشته‌اند و بدیهی است آثار دیگری از این دانشمند برجسته شیعی ایرانی در این کتابخانه بزرگ موجود است که تاکنون فهرست نشده‌اند. در میان نسخه‌های معرفی شده این مجموعه، نسخه‌های بسیار نفیس وجود دارد که برخی به خط خود علامه قاضی سید نورالله مرعشی شوشتری است و از نفاست فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد و برخی دیگر در شمار نسخه‌های مذهب و مرصع هنری بسیار نفیس است.

در این گزارش تعدادی نسخه خطی علمی آن دانشمند فرزانه، کتابشناسی و نسخه‌شناسی شده است و در پی آن تصاویر نمونه‌هایی از برگهای آغاز، یا پایان برخی از نسخه‌های معرفی شده، آمده است.

امیدوارم این سمینار بتواند گوشه‌ای از زندگی علمی این عالم شیعی را - که تاکنون آن‌گونه که بایسته است همچون بسیاری دیگر از اندیشمندان بزرگ اسلامی ایران به جامعه علمی معرفی نشده و ناشناخته مانده است - به جهانیان بشناساند.

در خاتمه به روان پاک و مطهر بنیانگذار این کتابخانه بزرگ که این سرمایه سترگ علمی را در طبق اخلاص نهاد و به رایگان تقدیم جامعه اسلامی نمود تا همگان از آن بهره گیرند، و همان‌گونه که با کتاب زندگی کرد، وصیت نمود تا پس از رحلت در کتابخانه خود به خاک سپرده شود، درود و سلام می‌فرستیم و یادش را گرامی می‌داریم.

۱. إحقاق الحقّ وإزهاق الباطل:

گزارش متن: مرحوم علامه حلی قبل از سال ۷۱۶ هـ کتابی با عنوان: نهج الحقّ و کشف الصدق در اثبات مذهب شیعه امامیه به نام سلطان محمد خدا بنده نگاشته بود؛ در سال ۹۰۹ هـ قاضی فضل الله بن روزبهان آن کتاب را به نقد کشیده و در آن بسیار به علامه حلی علیه السلام تاخته و ناسزا گفته بود، وی اثر خویش را به طعن، إبطال الباطل و إهمال کشف العاطل! نام نهاده بود؛ شهید ثالث قاضی نورالله شوشتری مرعشی در پاسخ او اثر بی بدیل خود إحقاق الحقّ را در سال ۱۰۱۴ هـ طیّ مدّت کوتاهی (۷ ماه) نگاشت و به علّت تألیف آن نیز سرانجام در سال ۱۰۱۹ هـ (عهد جهانگیر) در آگره هند به شهادت رسید. مرحوم قاضی نورالله در این اثر از گفته های علامه حلی در نهج الحقّ با عنوان «قال المصنّف»، از گفته های ابن روزبهان با عنوان «قال الناصب» و از گفته های خویش با عنوان «اقول» یاد می نماید. خود إحقاق الحقّ نخستین بار طی ۴ مجلد در سال ۱۲۷۳ هـ در تهران و در سال ۱۳۲۶ هـ نیز با حذف برخی مطالب! تا مبحث چهارم آن در مصر.

مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام شروح و حواشی بسیار مفصّل بر کتاب إحقاق الحقّ مرقوم داشته اند^۱ که تاکنون ۳۶ جلد آن از سوی واحد انتشارات کتابخانه معظّم له چاپ و منتشر گردیده که در ۳ جلد نخست آن متن کتاب إحقاق الحقّ آمده است (ضمناً این اثر در بیروت نیز تا جلد ۲۴ افست شده) و در سال ۱۳۷۳ ش بهترین کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در حوزه دین شناخته شد و نیز در سال ۱۳۸۰ ش بهترین کتاب «سال ولایت» تشخیص داده شد؛ گرچه بیشترین مجلّات چاپ شده، إحقاق الحقّ نامیده شده، لیکن از جلد سوم تا پایان، شروح

۱. این تعلیقات نخست با عنوان کتاب إحقاق الحق منتشر شد، سپس با تفصیل و توسعه بیشتری با نام ملحقّات إحقاق الحق ادامه یافت.

و تعلیقات مرحوم والد بزرگوارم رحمه الله می‌باشد که این مجموعه خود یک کتاب بزرگ و در واقع یک دائرةالمعارف بزرگ شیعی است و افزون بر چهل سال به جمع‌آوری و ثبت آنها پرداخته‌اند؛ منابع و مآخذی که معظم‌له از کتب اهل سنت استفاده نموده و به آنها در مطالب کتاب استناد فرموده‌اند، بالغ بر پنج هزار مآخذ می‌باشد که به یاری خداوند متعال به زودی این فهرس طی ۲ یا ۳ جلد مستقل چاپ و منتشر می‌گردد. گفتنی است فهرس احادیث ملحقات الإحقاق طی ۳ جلد در سال ۱۳۷۹ ش از سوی واحد انتشارات کتابخانه معظم‌له به چاپ رسیده است.^۱

آغاز: «الحمد لله الذي جعل مقام شيعة الحق علياً و صيرهم مع نبيه إبراهيم في ذلك الاسم سمياً... أما بعد فإن الله تعالى بعث رسوله محمداً ﷺ على فترة من الرسل...».

انجام: «و وسمننا على جائزة الأشاعرة القاصرين والناصبية الفاجرة الخاسرين فانتقمنا من من الدين ما أجرموا^۲ وكان حقاً علينا نصر المؤمنين والله الناصر والمعين».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف (در برگهای پایانی عناوین نانوشته) □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۶۷۱ □ تعداد سطر: ۲۳ □ اندازه متن کتاب: ۱۷ × ۱۰ $\frac{۱}{۴}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۴ × ۱۹ سانتیمتر □ نوع جلد: دورو تیماج، درون: مشکی؛ برون: حنایی، عطف تیماج قهوه‌ای روشن.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح و مقابله گردیده است (علامت بلاغ دارد)، حاشیه‌نویسی با نشان «منه نورالله مرقه» دارد؛ آثار ناچیز رطوبت‌دیدگی در برخی برگها مشاهده می‌شود؛ درگوشه فراز برخی برگها مهر بیضی‌شکل «العبد... قاسم ۱۰۴۱» آمده است.

«شماره نسخه ۱۲۲۱»



۲ نسخه دیگر الإحقاق:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: طبق نسخه نخستین».

۱. یادآوری می‌شود تعلیقات و مطالبی را که مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به عنوان إحقاق الحق و ملحقات الإحقاق جمع‌آوری نموده‌اند، به زودی با عنوان: الموسوعة الامامية بدون متن کتاب إحقاق الحق، در سی جلد چاپ و منتشر خواهد شد.

۲. در نسخه چنین است و صحیح آن «فانتقمنا من الذين أجرموا می‌باشد».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: محمدعلی □ تاریخ کتابت: دوشنبه ۲۵ ماه رجب سال ۱۰۹۲ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: فرنگی قدیم □ تعداد برگ: ۴۲۳ □ تعداد سطر: ۳۱ □ اندازه متن کتاب: ۱۹×۱۰ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۷×۱۸ □ نوع جلد: تیماج دارچینی با ترنج.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است که در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نسبتاً زیادی با رموز «منه» (به نقل از مؤلف) و «۱۲» دارد. برخی برگها رطوبت دیده و برخی از نیز ترمیم گردیده است. در آغاز تملک «محمدحسین بن نورالدین بن نعمت الله، موسوی حسینی جزائری شوشتری» با تاریخ شعبان ۱۱۵۰ هـ در بندر هوکلی هند و تملک «محمد سعید هروی» با تاریخ ۱۱۴۰ هـ و نیز تملک «سید محمد قزوینی» دیده می شود. دستخط مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در آغاز و انجام با عبارت ذیل آمده است: «بسمه تعالی، هذه نسخة نفیسة مقروءة علی القاضي و علی ظهرها تملک حفید سیدنا الجزائری والمولی محمد سعید الهروی، شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی ۱۳۹۷ هـ.»؛ در انجام دو تاریخ تولد آمده است. «شماره نسخه ۲۱۶۹»



۳ نسخه دیگر الإحقاق:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۶۵۹ □ تعداد سطر: ۲۹ □ اندازه متن کتاب: ۲۴ $\frac{۱}{۲}$ ×۱۱ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۳۴×۲۰ □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای روشن، مجدول.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نسبتاً زیادی با عبارت «۱۲» «منه» دارد که به نقل از خود مؤلف نگاشته شده است. در آغاز یک سرلوح مرصع از عصر صفوی با زمینه طلا و لاجورد همراه نگاره‌های اسلیمی و گل و بوته الوان و مجدول به طلا، شنگرف، مشکی، سبز و بنفش آمده است. برگها مجدول به شنگرف و مشکی و نیز کمندکشی با مرکب مشکی می باشد؛ بسیاری از برگها آفت دیده که البته برخی از آنها ترمیم نیز گردیده است. در آغاز مهر مربع «عباد الله ۱۱۸۸» و نیز مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله آمده است.

«شماره نسخه ۹۱۸۶»

۲ نسخه دیگر الإحقاق:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «فما أدرى كيف العقل الذي قادهن أحاطت به هذه الرذائل إلى متابعتها...» افتاده.
 گزارش نسخه: نوع خط: شکسته نستعلیق □ تاریخ کتابت: اواخر سده ۱۱ هـ
 □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۳۴۵ □ تعداد
 سطر: ۳۱ □ اندازه متن کتاب: ۸×۲۰ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۷ $\frac{1}{4}$ ×۳۳ سانتیمتر
 □ نوع جلد: مقوایی با روکش کاغذی، عطف و گوشه‌ها مشمعی سرمه‌ای.
 ویژگی‌های نسخه: در حاشیه تصحیح شده و اندکی نیز حاشیه‌نویسی دارد، برگها مجدول به
 مشکی و شنگرف می‌باشد و اندکی نیز فرسوده گردیده است. در آغاز مهر مربع «محمد
 عبدالوهاب ۱۲۸۳» و تملکی با عبارت ذیل آمده است: «بتاریخ بیست و هفتم ربیع‌الثانی
 ۱۲۵۱ هجری در باره مدارس معرفت امیرنواز جنگ بهادر - سلمه - بقیمت چهارده روپیه خرید
 نمودم، جمال‌الدین احمد عفا الله عنه».

«شماره نسخه ۱۱۴۴۶»



۵ انس الوحید فی تفسیر آیه العدل والتوحید:

گزارش متن: رساله مختصری در تفسیر آیه شریفه «شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة
 وأولو العلم قائماً بالقسط، لا إله إلا هو العزيز الحكيم»^۱ که در آن به مسأله عدل و توحید می‌پردازد؛
 گفتنی است در این رساله برگفته‌های سعدالدین تفتازانی که بر جارالله زمخشری خورده گرفته،
 ایراد می‌گیرد و سرانجام دیدگاه زمخشری (معتزلی) را - که نزدیک به امامیه نیز می‌باشد - تأیید
 و تأکید می‌نماید و نیز مذهب ماتریدیّه را که منتهی به تجسیم خداوند متعال می‌شود، إبطال می‌کند؛
 در برخی مصادر از این رساله با عنوان مونس الوحید نیز یاد شده است.

آغاز: «شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولو العلم... أما بعد فهذا فصل خطاب أوتينا و ذكر
 مبارك أنزلناه لنصرة جارالله ردّاً على فارس مضمار المعاني المولى الفاضل التفتازاني فإنه قد أطال
 من المقال و عدل في تشنيع إمام أهل الاعتزال عن حدّ الاقتصاد والاعتدال و لم يقتصر على ذلك
 بمجرد الإشارة والإيماء بل قد طوى الكشع عن الحياء... قال جارالله عند تفسيره للآية الكريمة التي

۱. سورة آل عمران ۱۸/.

أفتحننا بها هذه الرسالة، فإن قلت ما المراد بأولي العلم الذين عظمهم هذا التعظيم...». انجام: «و من لم یصوّبني في هذا الكلام والعتاب واللام فليطالع صحيفة أحوال هذا الإمام من تاريخ الحكماء للمحقق الشهرزوري والسلام».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: عبدالوهاب □ تاریخ کتابت: ماه جمادی الثاني سال ۱۰۶۹ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۱۴ (۱۶۹ ب- ۱۸۲ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۱۶×۷ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۳×۱۴ سانتیمتر □ نوع جلد: میشن زرشکی فرسوده. ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نیز بارموز «۱۲» و «منه» دارد که از خود مؤلف بزرگوار قاضی سید نورالله شوشتری رحمته الله نقل گردیده است. در آغاز افزودگی هایی به نقل از مؤلف آمده که احتمال دارد در نسخ دیگر نباشد.

«شماره نسخه ۸۳۸۱/۲»



۶ تفسیر آیه شرح الصدر:

گزارش متن: رساله ای مختصر در تفسیر آیه شریفه «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام ومن یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء، کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون»^۱ و همچنین توضیحی پیرامون آیه شریفه «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذلّ الخصام»^۲ است که در آن به گفته های «نظام الدین اعرج نیشابوری خصوصاً و اشاعره عموماً پاسخ می دهد؛ این رساله در سال ۱۰۰۵ هـ. تألیف گردیده است.

آغاز: «الحمد لله الذی شرح صدرنا للإسلام و رشح بالنا بأنوار الإلهام و أصلح حالنا بمزید اللطف والإکرام... اعلم أن المولی الفاضل نظام الدین الأعرج النیشابوری» قد اضطرب فی هذه الآیه الکریمه کلامه و اختلّ نظامه...».

انجام: «أما إذا کان ممتنعاً فلا و ما لا یتناهی من مقدور أنه تعالی سیتحیل عادة کما لا یخفی، تمت».

۱. سورة الانعام/ ۱۲۵.

۲. سورة البقرة/ ۲۰۴.

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: [عبدالوهاب] □ تاریخ کتابت: سال ۱۰۶۹هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۱۵ (۱۸۲ب - ۱۹۷ب) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۷×۱۶ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۴×۲۳ سانتیمتر □ نوع جلد: میشن زرشکی فرسوده.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نسبتاً زیادی با رموز «۱۲» و «منه» به نقل از خود مؤلف بزرگوار قاضی سید نورالله شوشتری رحمته دارد؛ برگها فرسوده شده و آثار اندک چربی در آن مشاهده می‌شود. در انجام مهر و امضای مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته آمده است.

«شماره نسخه ۸۳۸۱/۳»



۷ حاشیه انوار التنزیل و اسرار التأویل:

گزارش متن: حواشی و تعلیقات مفصلی بر کتاب أنوار التنزیل و أسرار التأویل اثر: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (در گذشته سال ۶۸۵هـ)، است که گویا تا پایان سورة مائده را در بر می‌گیرد. این حاشیه مشتمل بر مباحث کلامی، اعتقادی و ادبی است که در آن به نحو تفصیلی آرای قاضی بیضاوی را مورد بررسی و نقد قرار داده است، این نسخه تا پایان سورة بقره را شامل است.

آغاز: «الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب المجيد وأيده بالقرآن الناطق السديد الفرقان المفرق للكنايب الصناديد... [أما بعد] فَإِنَّ أَقْلَ الْخَلِيقَةِ اعْتِبَاراً وَأَكْثَرَهُمْ افْتِقاراً... يقول...». انجام: «ولنختم في تفسير هذه السورة بلفظ الرجاء راجياً من الله أن يحقق رجاءنا ويوفقنا للنظر في تفسير سائر السور ولا يؤاخذنا إن نسینا وأخطأنا ويعف عنا ذنوبنا ويغفر لنا ويرحمنا وينصرنا على القوم الكافرين».

گزارش نسخه: نوع خط: شکسته نستعلیق □ کاتب: حسین بن علی، مازندرانی □ تاریخ کتابت: روز پنجشنبه ۶ ماه ذی‌الحجّة الحرام سال ۱۲۱۴هـ □ عنوانها و نشانیها: مشکى (برخی نانوشته) □ نوع کاغذ: فرنگی آبی □ تعداد برگ: ۲۵۰ □ تعداد سطر: ۲۴ □ اندازه متن کتاب: ۱۰ $\frac{1}{4}$ ×۱۸ $\frac{1}{4}$ □ اندازه جلد: ۱۸×۲۷ □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای تیره ضربی، با ترنج زمینه گل و بوته.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی اندکی نیز دارد. در آغاز مهر

بیضی شکل: «إن الله جميل يحب الجمال ۱۲۳۶» و نیز مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله در آغاز و انجام آمده است. آثار ناچیز رطوبت دیدگی و اندکی آفت زدگی در برخی برگها مشاهده می شود، که البته بخشی از آنها در واحد مرمت این کتابخانه، ترمیم گردیده است.
«شماره نسخه ۵۹۶۹»



۸ السحاب المطير في تفسير آية التطهير:

گزارش متن: رساله مختصری در تفسیر آیه التطهیر: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا»^۱ است که در آن به نقل نظریات و دیدگاههای مفسران در باره مضمون این آیه و مراد خداوند متعال از «اهل بیت» و برگرفته از کتاب تحفة الأحياء جمال الدین عطاء الله بن فضل الله دشتکی شیرازی پرداخته و سرانجام نظر سوم را که معتقد است مراد از «اهل بیت» همان اهل بیت عصمت و طهارت پنج تن آل عبا و ائمه طاهرين علیهم السلام است، ترجیح می دهد؛ به گفته مرحوم آقابزرگ تهرانی در الذریعه در سال ۱۳۴۱ هـ به چاپ رسیده است.

آغاز: «الحمد لله الذي جعل قلوبنا بمطالعة آياته بصيرا... وبعد فقد قال الله تعالى في سورة الأحزاب: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا، قال سيّد المحدثين جمال الملة والدين عطاء الله الحسيني الأصيلي الشيرازي رحمه الله في كتابه الموسوم بتحفة الأحياء أن لعلماء التفسير رحمهم الله في بيان المراد من أهل البيت ثلاثة أقوال...».

انجام: «ويؤيد هذا ما ذكره المولى الفاضل المتأله قطب الدين الشيرازي الشافعي في مكاتيبه المشهورة حيث قال: راه بي راهنما نمی توان یافت... نه بطون دفاتر، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: أنا كلام الله الناطق وهذا كلام الله الصامت، انتهى كلامه وبه انتهى توضيح ما أوردناه والحمد لله رب العالمين؛ تم».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: [احمد بن محمد بن عبدالله] □ تاریخ کتابت: [سال ۱۰۹۲ هـ] □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ: ۶ (۱۱ الف - ۱۶ ب) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۱۴ $\frac{1}{4}$ × ۸ $\frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۱ $\frac{1}{4}$ × ۱۴ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه ای تیره.

ویژگیهای نسخه: این نسخه نفیس از سوی مرحوم «سید نعمت الله جزائری» تعالیم برجسته شیعی سده ۱۱ هجری صحیح و مقابله گردیده است، عبارت تصحیح و مقابله در پایان چنین است: «بلغ مقابلة وصحّ بعون الله، صحّحه المذهب الجاني نعمت الله الحسيني الجزائري عفى عنه سنة اثنين وتسعين بعد الألف»، مهر و امضای حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در آغاز و انجام رساله آمده است. نام کاتب و تاریخ کتابت براساس قرینه برگ پایانی مجموعه نگارش یافت.

«شماره نسخه ۴۲۲۲/۲»



۹ الصوارم المهرقة في الردّ على الصواعق المحرقة:

گزارش متن: نقض و ردّ کتاب الصواعق المحرقة علی اهل الرافض والزندقة اثر: «شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی مکی» معروف به «ابن حجر» (در گذشته به سال ۹۷۳ ه. است، که در آن قاضی نورالله رحمته الله با نقل گفته‌های «ابن حجر»، با عبارت: «قال أقول» به اثبات عقاید شیعی همچون امامت و جز آن می‌پردازد و به تفصیل از گفته‌های «ابن حجر» پاسخ می‌گوید. گفتنی است خود الصواعق المحرقة در فضائل خلفای اربعه و ردّ بر عقاید شیعیان نگاشته شده است؛ کتاب الصوارم المهرقة با تحقیق سید جلال الدین محدّث ارموی در سال ۱۳۶۷ ه. در تهران به چاپ رسیده است. آغاز: «الحمد لله علی ما حرجنا حجارة ابن حجر وصیرنا صواعقه رماداً بلا أثر فیهت الذی کفر و کأنه التقم الحجر... وبعد فإنّ الشیخ...».

انجام: «فقد کفینا ذلك مؤنة الكلام في إبطال عمر و تضييع الوقت فيه لأنّ بطلان الأول يستلزم بطلان الثاني وكذا الكلام في خلافة عثمان والله المستعان في كلّ الأمور، لقد تمّ».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ متنوع (اندکی نستعلیق) □ کاتب: محمد هادی بن محمد صادق، اصفهانی □ تاریخ کتابت: شب دوشنبه بیست و سوم ماه رجب سال ۱۱۰۲ ه. □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: فرنگی ضخیم □ تعداد برگ: ۱۸۰ □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: $۱۵\frac{1}{۲} \times ۸\frac{1}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۲۲\frac{1}{۲} \times ۱۶$ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج آجری ضربی، با ترنج.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی اندکی با رموز «۱۲» و «منه نورالله مرقد» به نقل از خود مؤلف دارد؛ در لابلای سطور با مداد تصحیحاتی (در زمینه ویرایش!) انجام

شده که گویا در چاپ این اثر، این نسخه نیز مورد استفاده بوده است. برخی قلم خوردگی‌هایی در آن دیده می‌شود. در آغاز تملک «سید محمدبن حسن، حسینی قمی» به تاریخ ماه رجب سال ۱۱۴۳ هـ و تملک «آقا محمود کرمانشاهی» و نیز تملک ناسخ نسخه «محمد هادی بن محمدصادق الشریف المدرّس» و نیز یک مهر بیضی «... فتحعلی» همراه مهر و امضای مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی ره آمده است.

«شماره نسخه ۵۱۹۴»



۱. نسخه دیگر الصوارم المهرقة:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: [عبدالوهاب] □ تاریخ کتابت: سال ۱۰۶۹ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۱۶۸ (۱ ب - ۱۶۸ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۱۶ × ۷ $\frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۳ × ۱۴ سانتیمتر □ نوع جلد: میشن زرشکی فرسوده.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح و مقابله گردیده است (با علامت بلاغ در برگ «۳۸ ب»)، حاشیه‌نویسی اندکی نیز دارد. در آغاز تملک «محمدبن محمودبن حسن، حسینی همدانی» و اینکه کتاب را به فرزندش «محمود» بخشیده است و تملک «محمدبن عبدالله، زنجان» با مهر مربع «یا محمد بن عبدالله» و نیز تملک «عباسعلی صرافی» با تاریخ ۱۳۳۹/۵/۱۲ شمسی دیده می‌شود و ضمناً در آغاز مهر و امضای مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی ره آمده است. نام کاتب به قرینه برگ «۱۸۲ الف» این مجموعه نگاشته شد.

«شماره نسخه ۸۳۸۱/۱»



۱۱ العشرة الكاملة:

گزارش متن: رساله مختصری در توضیح ده مسأله مشکل در علوم مختلف به شرح ذیل است که در ماه رمضان سال ۹۹۵ هـ در لاهور تألیف گردیده است.

۱. المسألة الأولى من التفسير قال الله تعالى في سورة البقرة: «يسألونك ماذا ينفقون قل ما أنفقتم...؛ يسألونك عن الشهر الحرام...؛ يسألونك عن الخمر والميسر...؛ ويسألونك ما ذانفقون قل

العفو...؛ ويسألونك اليتامى...؛ ويسألونك عن المحيض...»؛^۱ ۲. المسألة الثانية من الحديث: قال النبي ﷺ «ستفرك أمتي ثلاثاً وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة...»؛ ۳. المسألة الثالثة من النحو: «الكلم جنس لا جمع»؛ ۴. المسألة الرابعة من المعاني: «لام الحمد للجنس لا للاستغراق»؛ ۵. المسألة الخامسة من أصول الفقه «في معنى الدليل وتعريف أصول الفقه وغيرهما»؛ ۶. المسألة السادسة من الفقه «في تحريم صلاة الجمعة في حال الغيبة وجوازها على أقوال»؛ ۷. المسألة السابعة من المنطق «في التصور والتصديق»؛ ۸. المسألة الثامنة من الإلهي، في بساطة الوجود»؛ ۹. المسألة التاسعة من الطبيعى «لو كانت الأبعاد غير متناهية لأمكن إخراج ساقى مثلث إلى غير النهاية...»؛ ۱۰. المسألة العاشرة من أصول الرياضى «في تحرير الحادي عشر من المقالة الأولى...».

آغاز: «مبدأ المبادئ والمسائل، حمد من هدانا إليه بآتم الوسائل وأقوى الدلائل والصلاة على نبيه المبعوث من أشرف القبائل... المسألة الأولى من التفسير...».

انجام: «القائمة وهو المطلوب؛ تمت العشرة الكاملة بيدي الفانية الفاعلة ما كنت فيه... في دار السلطنة لاهور حفظ الله تعالى المؤمنين فيها من الآفات والشور».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: صدرالدین محمد [بن محمد صادق] حسینی □ تاریخ کتابت: روز چهارشنبه ۲۲ رمضان سال ۱۰۹۱ هـ □ محل کتابت: قریه اونتمس آباد □ عنوانها و نشانیها: مشکى و شنگرف □ نوع کاغذ: شرقى آهار مهره شده □ تعداد برگ: ۱۵ (۳۴ ب - ۴۹ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۸×۱۵ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۲×۱۹ سانتیمتر □ نوع جلد: میشن مشکى فرسوده.

ویژگی‌های نسخه: در حاشیه از سوی کاتب با امضای «صدرالدین محمد» تصحیح گردیده و حاشیه نویسی اندکی با نشان «منه» به نقل از مؤلف دارد.
«شماره نسخه ۲/۲۷۸۳»



۱۲ نسخه دیگر العشرة الكاملة:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».
انجام: «طبق نسخه نخستین».

۱. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه از مسألة نخستین تحت عنوان: «تفسير الخيط الأبيض من الخيط الأسود...» یاد کرده که صحیح به نظر نمی‌رسد.

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ (عناوین: نستعلیق) □ کاتب: عبدالرحیم بن میر نعمت الله، موسوی قزوینی □ تاریخ کتابت: روز سه شنبه سال ۱۲۲۱ هـ □ محل کتابت: مدرسه مولا وردی خان از مدارس دارالسلطنه قزوین □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: فرنگی قدیم، آهار مهره شده □ تعداد برگ: ۱۰ (۲۵ ب - ۳۵ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: ۱۰×۱۶^۱/_۴ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۵×۲۱^۱/_۴ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای روشن.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه‌نویسی با نشان «منه» به نقل از مؤلف دارد. عناوین در حاشیه نگاشته شده است. مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در آغاز نسخه دیده می‌شود. یادآوری می‌شود این نسخه از روی نسخه سابق (یا با یک واسطه) استنساخ شده و برخی حواشی کاتب قبلی (صدرالدین محمد) در آن دیده می‌شود. در انجام دو برگ مطالب متنوع در موضوعات گوناگون آمده است.

«شماره نسخه ۶۹۶۸/۲»



۱۳ کشف العوار فی تفسیر آیه الغار:

گزارش متن: این رساله مختصر مشتمل بر تفسیر آیه شریفه «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السَّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ است که در آن هفده اشکال بر دیدگاه «فاضل نیشابوری اشعری شافعی» وارد ساخته و خاطر نشان می‌سازد از این آیه هیچ نوع فضیلت و منقبتی برای «ابوبکر» استفاده نمی‌شود؛ گویا خود مؤلف پس از تألیف آن، حواشی و تعلیقاتی بر آن نگاشته که مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه عبارت آن را چنین آورده است: «فهذا زيادة جنائية وعار قد أثبتته الطبري لصاحب الغار»؛ همان بزرگوار نیز احتمال داده که کشف العوار با کشف الغبار فی تحقیق مسألة الغار اثر دیگر قاضی نورالله رحمه الله متحد باشد؛ گفتنی است این رساله در سال ۱۰۰۰ هـ تألیف گردیده است.

آغاز: افتاده «... صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ عَدَمِ مَدْخَلِيَّتِهِ فِي الْأَسْتِدْلَالِ الْمَذْكُورِ مَدْخُولٍ بِإِذْنِ دَفْنِهِمَا بِجَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَكُنْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ حَتَّى يورث لهما شرفاً وفضيلةً

بل هما قد غصبا بیت النبى ﷺ لأغراض...».

انجام: «ما لم يكن حاجة إليه فلو فعل ذلك لكان عابثاً تعالى الله عما يقول المبطلون علواً كبيراً؛ تمّ بعون الله تعالى والحمد لله رب العالمين؛ تمّ».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کتاب: [احمد بن محمد بن عبدالله] □ تاریخ کتابت: [سال ۱۰۹۲ هـ] □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ: ۱۱ (الف - ۱۱ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: $۱۴ \times ۲۱ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۴ \times ۲۱ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای تیره.

ویژگیهای نسخه: این نسخه نفیس از سوی عالم بزرگ شیعی سده ۱۱ هـ مرحوم سید نعمت‌الله جزائری شوشتری تصحیح و مقابله گردیده است؛ عبارت تصحیح و مقابله در پایان چنین است: «بلغت مقابله و كتب الأقل الجاني نعمت الله الحسيني الجزائري عفى عنه سنة اثنين وتسعين بعد الألف في الحويزة في القلعة منها ويجيء على حرف الخاء (؟) الشطّ الجاري». در آغاز و انجام مهر و امضای مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله آمده است؛ همچنین در آغاز دستخط مالک سابق نسخه «سید محمد جزائری» در تاریخ ۱۳۴۶/۱۱/۱ شمسی در معرفی رسائل این مجموعه دیده می‌شود؛ برخی برگها مرمت گردیده است.

«شماره نسخه ۴۲۲۲/۱»



۱۴ نسخه دیگر کشف العوار:

آغاز: «الحمد لله الذي جعل آية الغار لرسوله المختار شرفاً و مناراً... قال الفاضل النيشابوري الشافعي في تفسيره: استدلل أهل السنّة بالآية على أفضليّة أبي بكر...».

انجام: «طبق نسخه نخستين».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کتاب رجب علی □ تاریخ کتابت: سال ۱۰۸۴ هـ □ محل کتابت: پتنه (از بلاد هند) □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۲۴ (۶۴ ب - ۸۷ الف) □ تعداد سطر: ۱۵ □ اندازه متن کتاب: ۵×۱۳ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۲ \times ۲۰ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای تیره، ضربی با ترنج زمینه گل و بوته.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده است؛ در آغاز مهر بزرگ دایره‌ای «فمن بدله بعدما

سمعه فإثماً إثمه على الذين يبدّلونه إن الله سميع عليم، واقفه معزّ الدين الحسيني ۱۱۴۷» و مهر دایره‌ای دیگر «مرید شاه عالمگیر باد رجب علی ۱۰۸۹» (که گویا مهر کاتب است) آمده است. (بر روی نسخه «۳۰۴۲» که همگی آن مجموعه به خطّ مرحوم قاضی نورالله شوشتری می‌باشد نیز از این دو نوع مهر دیده می‌شود، مشخص می‌شود این دو نسخه سابق بر این در یکجا بوده‌اند. «شماره نسخه ۶۸۶۹/۳»



۱۵ نسخه دیگر کشف العوار:

آغاز: «طبق نسخه ۶۸۶۹/۳».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خطّ: نستعلیق (عناوین: نسخ) □ تاریخ کتابت: سال ۱۲۶۴ هـ □ محلّ کتابت: نجف اشرف □ عنوانها و نشانیها: مشکی □ نوع کاغذ: فرنگی □ تعداد برگ: ۸ (۳۷ ب - ۴۴ ب) □ تعداد سطر: ۲۱ □ اندازه متن کتاب: ۱۵ × ۱۰ ۱/۴ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۵ × ۲۰ ۱/۴ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج زرشکی تیره، ضربی، مجدول، با ترنج و سرترنج زمینه گل و بوته. ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده است.

«شماره نسخه ۷۳۵۱/۳»



۱۶ اللّمة في تحقيق صلاة الجمعة:

گزارش متن: رساله‌ای استدلالی است در وجوب و یا عدم وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) همراه نقد و بررسی اقوال و نظریات فقهی دیگر فقهای امامیه رضوان الله علیهم و اینکه وجوب آن مشروط است بر وجود امام یا نائب خاص آن حضرت ﷺ و سرانجام مؤلف بزرگوار نظریه تحریم نماز جمعه را در زمان غیبت ترجیح می‌دهد؛ این رساله در یک مقدمه و سه فصل نگاشته شده است.

آغاز: «الحمد لله الذي خصّ يوم الجمعة بالاحترام وفضّل صلواتها في محكم الكلام وناطها لمزيتها بحضور الإمام... أما بعد فإنّ العبد المعيوب... يقول لما طال اختلاف أصحابنا الأعلام - رفع الله درجاتهم - إلى ذروة السنام في تحريم صلوة الجمعة وجوازها حال غيبة الإمام ﷺ، ما رضيت بالتقليد أحداً و ما قنعت إلاّ بالتحقيق معتمداً إلى أن أئدني الله...».

انجام: «هذا آخر ما أردنا إيرادَه في تحقيق هذا المرام والحمد لله على توفيق الإِتِّسام والصلوة والسلام على محمد وآله الطهر الكرام».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: محمد کاظم بن محمد شریف، مدرّس خاتون آبادی □ تاریخ کتابت: [حدوداً سال ۱۱۰۷ هـ.] □ عنوانها و نشانیها: مشکى □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۱۳ (۶۰ ب - ۷۳ ب) □ تعداد سطر: ۱۸ □ اندازه متن کتاب: $۸ \times ۱۳ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۲ \times ۱۸ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ نوع جلد: پارچه‌ای [گالینگور] مشکى، عطف تیماج مشکى.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده توسط کاتب و حاشیه نویسی نسبتاً زیادی با نشان «منه رحمه الله» به نقل از مؤلف دارد. مهر کاتب روی برگ «۷۰» با عنوان «العبد محمد کاظم ۱۱۰۰» دیده می‌شود. روی برگ انجام برخی آیات قرآن نگاشته شده است و نیز بر روی برگ «۶۳» نام «محمد جمالی» و «علی صولتی» آمده است.

«شماره نسخه ۷۱۰۷/۴»



۱۷ مجالس المؤمنین

گزارش متن: شرح حال تفصیلی دانشمندان و بزرگان شیعی همچون صحابه، راویان، مجتهدان، فیلسوفان، متکلمان، امرا، سلاطین، شاعران و عارفان است که از سال ۹۸۲ هـ در لاهور آغاز گردیده و شامل یک مقدمه و دوازده مجلس می‌باشد؛ عناوین کتاب به شرح زیر است: فاتحه: در تحقیق تعریف مطلق شیعه و شیعه امامیه اثناعشریه و کیفیت انشعاب بنی آدم به مذاهب مختلفه.

مجلس اول: در ذکر بعضی از اماکن لطیفه و مواطن شریفه که آن را با ائمه طاهرين و شیعه با اخلاص ایشان اختصاص تمام حاصل است؛ مجلس دوم: در بیان طایفه چند که به تشیع مشهور و در مسلک اهل ایمان مذکوراند؛ مجلس سوم: در بیان اکابر شیعه از اصحاب کرام حضرت سیدالانام علیه و آله افضل الصلوة والسلام و آن مشتمل است بر دو طایفه (بنی هاشم و غیر آن) و سه مقدمه؛ مجلس چهارم: در ذکر اکابر دین و افاضل مؤمنین از زمره تابعین؛ مجلس پنجم: در ذکر بعضی از اکابر متکلمین و افاضل مفسرین و محدثین و اعظام اشراف و فقها و مجتهدین و اعیان قراء و نحاة و لغویین از زمره تابعین؛ مجلس ششم: در ذکر جمعی از صوفیه صافی طویه مؤمنین؛ مجلس هفتم: در ذکر مشاهیر حکمای اسلام و متکلمین اعلام که اکثر ایشان عالم به اصول دین

و فروع شریعت نیز بوده‌اند؛ مجلس هشتم: در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الابصار و آن مشتمل بر مقدمه‌ایست و چند جُند؛ مجلس نهم: در ذکر امرای نامدار و سپه سالاران عالی‌تبار که کریمان روزگار و شاهسواران مضمار کارزار بوده‌اند؛ مجلس دهم: در ذکر وزرای عظام و کاتبان کرام؛ مجلس یازدهم: در ذکر شعرای عرب که سند ارباب ادب‌اند؛ مجلس دوازدهم: در ذکر شعرای عجم.

یادآوری می‌شود که نخستین بار کتاب مجالس المؤمنین در سال ۱۲۶۸ هـ به صورت سنگی در تهران و نیز در سال ۱۳۳۵ ش از سوی کتابفروشی اسلامیة تهران چاپ حروفی شده‌است. آغاز: «نفحات دلگشای حمد و رشحات جانفزای ثنا که از مهبّ شمال اعتقاد و مصبّ زلال انقیاد چمن سپهر اخضر... اما بعد بر ضمایر صافیة ارباب عرفان و اصحاب بصیرت و ایقان پوشیده نخواهد بود که از زمان خلافت حضرت علیّه مرتضویّه علیه الصلوٰة والتّحیّة تا ظهور دولت ابدیّة سلاطین صفویّه موسویّه اُنارالله برهانهم...».

انجام: «چنانکه در اکثر کتب تواریخ مسیر به نظر می‌رسد بتعاقب نقل و مرور روزگار نسخ‌های سقیم خاطر آزار بر روی کار نیاید و طبع لطیف ناظران را مطالعه آن ملالت نیفزاید بتوفیق الله خیر الناصرین و استعانة سیّد المرسلین و اسعاد ائمة طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب (بخش نونویس): حسن □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ هـ (بخش نونویس: اوائل سده ۱۴ هـ) □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۳۱۷ □ تعداد سطر: ۳۱ □ اندازه متن کتاب: ۲۶ $\frac{۱}{۲}$ × ۱۵ $\frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۳ × ۲۰ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج سرخ، عطف تیماج مشکی.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و نسخه بدلها نیز با عبارت «بدل» آمده است که متأسفانه در برش صحافی نابجا بخشی از عناوین در حواشی و علائم تصحیح از بین رفته است. آثار ترمیم و وصالی در برخی برگها دیده می‌شود؛ در چهار برگ آغازین نسخه، فهرست مطالب کتاب نگاشته شده است. دو برگ پایانی نونویس بوده که از روی نسخه چاپ سنگی آن تکمیل شده است و اینکه به درخواست «حاجی ابراهیم باسمچی تبریزی» در کارخانه مشارالیه شرف الطباع پذیرفت که گویا مربوط به نسخه چاپ سنگی مذکور باشد.

«شماره نسخه ۳۸۰»

۱۸ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: میرزا محمد حکیم □ تاریخ کتابت: سده ۱۲ه □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: فرنگی قدیم آبی روشن □ تعداد برگ: ۵۷۴ □ تعداد سطر: ۲۴ □ اندازه متن کتاب: ۲۳×۱۱ $\frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۳۲×۱۹ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج زرشکی.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است که در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه‌نویسی اندکی نیز دارد. برگها مجدول به طلا، نقره و مشکی است، آثار رطوبت در برخی برگها به چشم می‌خورد و برخی از آنها ترمیم شده است. روی آغازین برگ، تملک «محمد باقر ذوالریاستین معطر علی نعمت الهی» با تاریخ ربیع المولود سال ۱۲۵۷ه و نیز دستخط مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله با عبارات ذیل آمده است: «بسمه تعالی، من منن الله علی عبده المستهام ابي المعالي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي والنسخة نفیسة خطاً و تصحیحاً و زیادة فی بعض أشعاره سیما العربیة علی غیرها من النسخ فلیغتنم قدرها، حرره الکئیب من أیدی الحُساد مبغضی العترة الزاکیة جزاهم الباری بئس الجزاء فی [سنة ۱۳۷۴ه]»؛ ذیل دستخط مالک نسخه (ذوالریاستین) نیز ایشان مرقوم فرموده‌اند: «خط ذی الریاستین قطب الشاه نعمت‌اللهیة فی عصره و هو من ذریة العلامة الحاج محمدحسن القزونی صاحب ریاض الشهادة». در برگ پایانی کاتب تاریخ وفات مؤلف بزرگوار قاضی سید نورالله شوشتری رحمته الله را با جمله «سید نورالله شهید شد ۱۰۱۹» تطبیق داده است.

«شماره نسخه ۱۱۱۶»



۱۹ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ زیبا □ تاریخ کتابت: ماه رمضان سال ۱۰۴۴ه □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۷۱۹ □ تعداد سطر: ۲۰ □ اندازه متن کتاب: ۲۲ $\frac{1}{4}$ ×۱۲ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۳۵×۲۱ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای روشن.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، دارای یک سر لوح زیبای مرصع از عصر صفوی (مکتب اصفهان) زمینه طلا و لاجورد با گل و بوته رنگارنگ و نگاره‌های اسلیمی زرین و جداول طلا، لاجورد، سنگرف و مشکی و همچنین دو برگ نخستین دارای تشعیر طلایی (مذهب) گل و بوته و نگاره‌های اسلیمی زیبا، بین سطور طلائندازی (دندان موشی) شده است. برگها مجدول به طلا، لاجورد و مشکی است. نسخه در حاشیه تصحیح گردیده و دارای حاشیه‌نویسی و تعدادی از حاشیه‌ها هم به خط زیبای «ناصر خطاطان تبریزی» با تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۰۶ ش می‌باشد. این نسخه پیش‌تر در تملک مرحوم «منوچهر زری‌باف» بوده است. روی آغازین برگ دستخط مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته با عبارت: «بسمه تعالی، من من من من فضلہ علی أقل عبیدہ شہاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی ۱۳۵۰ھ» و عبارت: «مما من المولی الکریم علی عبده المستکین شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی ۱۳۵۰ھ» در انجام آمده است. ضمناً در آغاز یادداشتی با تاریخ ۱۲۷۹ھ آمده که شخصی کتاب را به فرزندش اهدا کرده همراه مهر بیضی «عبده آقاخان بن اسدالله». برخی برگها ترمیم گردیده است.

«شماره نسخه ۲۴۰۲»



۲. نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «در وصایای مؤلف با ناظران نکته‌دان... تکرار در قرآن کریم نموده‌اند و حال آنکه او...» افتاده.^۱

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ھ □ عنوانها و نشانیها: سنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۶۴۱ □ تعداد سطر: ۲۳ □ اندازه متن کتاب: ۱۸^۱ × ۸^۱ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۷ × ۱۶ سانتیمتر □ نوع جلد: دورو، برون: ساغری مشکی، با ترنج و سرترنج طلایی زمینه گل و بوته، عطف و مغزی تیماج مشکی، درون: تیماج زر مشکی، مجدول طلایی با ترنج و سرترنج، زمینه مشکی، لاجورد و سبز منقش.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، دارای یک سر لوح زیبای مرصع (مکتب اصفهان) از عصر

۱. افتادگی یک برگ بیش نیست.

صفوی زمینه طلایی و لاجورد با جداول طلا، سبز، سنگرف و مشکی، تشعیر طلایی (مذهب) گل و بوته و نگاره‌های اسلیمی زیبا، بین سطور دو برگ آغازین طلائندازی (دندان موشی) شده است. در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه‌نویسی با نشان «۱۲»، «منه» به نقل از خود مؤلف، «۱۳» و ... دارد؛ برخی از برگهای آغازین ترمیم غیر فنی شده است. در برگ آغاز آمده که نسخه به تاریخ ۱۲۲۵ هـ به کتابخانه نواب اشرف منتقل گردیده است و همچنین یادداشتی در ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۹ هـ توسط «صدر اعظم اعتمادالدوله میرزا آقاخان نوری» نگاشته شده که این نسخه به فرزندش «حسینقلی خان نوری» بخشیده شده است.

«شماره نسخه ۳۵۷۸»



۲۱ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ زیبا □ کاتب: محمد طاهر بن آقا جان میرشکار □ تاریخ کتابت: یکشنبه ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۰۷۴ هـ □ عنوانها و نشانیها: سنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۳۳۴ □ تعداد سطر: ۳۱ □ اندازه متن کتاب: ۲۷۱/۳ × ۱۳ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۴ × ۳۹ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج یشمی با ترنج.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، در حاشیه تصحیح گردیده است، دارای یک سرلوح محرابی مرصع از عصر صفوی زمینه طلا و لاجورد و گل و بوته الوان و نگاره‌های اسلیمی و جداول طلا، قرمز، لاجورد و مشکی و دارای تشعیر مذهب گل و بوته در دو برگ آغازین می‌باشد. بین سطور دو برگ آغازین طلائندازی (دندان موشی) شده است. برگها مجدول به طلا، لاجورد و مرکب مشکی است. آثار چربی، رطوبت دیدگی و فرسودگی در برخی برگها مشاهده می‌شود، برخی از برگها از سوی متخصصان بخش مرمت این کتابخانه ترمیم گردیده است. گفتنی است از این کاتب نسخه دیگری (نسخه شماره ۶۰۰۷) با همین عنوان در شماره بعدی معرفی گردیده است. در آغاز دستخط «ذبیح الله شکاری» دیده می‌شود که نسخه را به کسی که (نامش محو شده)، اهدا نموده است.

«شماره نسخه ۴۳۳۶»

۲۲ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ زیبا □ کاتب: محمد طاهر بن آقاجان میرشکار □ تاریخ کتابت: پنجشنبه سلخ ذی الحجة سال ۱۰۸۱ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۲۵۹ □ تعداد سطر: ۳۵ □ اندازه متن کتاب: $۲۸\frac{۱}{۲} \times ۱۳\frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۲۳ \times ۴۱\frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ نوع جلد: مقوایی با روکش کاغذی آبی، عطف تیماج مشکی.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، دارای یک سرلوح محرابی مرصع از عصر صفوی زمینه طلا و لاجورد و گل و بوته الوان و نگاره‌های اسلیمی و جداول طلا، شنگرف، لاجورد و مشکی و دارای تشعیر مذهب گل و بوته در دو برگ آغازین می‌باشد؛ بین سطور دو برگ آغازین طلااندازی (دندان موشی) شده، برگها مجدول به طلا، شنگرف و مشکی و نیز دارای کمند طلایی و مشکی است. در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی اندکی دارد. مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در آغاز و انجام دیده می‌شود. در برگ انجام تملک «حاجی اقبال» با تاریخ ۲۶ ذی الحجة سال ۱۰۸۳ هـ همراه یک مهر بیضی شکل «عبدالله علی اکبر الحسینی ۱۲۴۲» دیده می‌شود. گفتنی است این مجلد نسخه دوم این کاتب از این کتاب می‌باشد، نسخه دیگر به خط همو در شماره پیشین «۴۳۳۶» معرفی گردید.

«شماره نسخه ۶۰۰۷»



۲۳ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «در بیان وصایای مؤلف رحمه الله تعالى بر ناظران این کتاب...^۱ بعون الله تعالى والحمد لله أولاً و آخراً».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق زیبا □ کاتب: محمد حسین بن محمد تقی خاتون آبادی □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع

۱. این وصایا در این نسخه نیامده است.

کاغذ: فرنگی □ تعداد برگ: ۶۳۷ □ تعداد سطر: ۲۱ □ اندازه متن کتاب: $۱۸ \times ۱۰ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۸×۱۷ سانتیمتر □ نوع جلد: دورو تیماج، برون: مشکی، حواشی رنگ روغنی، مجدول به طلا زمینه گل و بوته، عطف تیماج مشکی؛ درون: زرشکی روشن.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، دارای یک سرلوح زیبای محرابی مرصع (مکتب اصفهان) از عصر صفوی با زمینه طلا، لاجورد، همراه گل و بوته الوان و نگاره‌های اسلیمی با جداول طلا، شنگرف، قرمز، لاک‌ی و مرکب مشکی است. برگها مجدول به طلا، قرمز و مشکی و نیز دارای کمند طلایی می‌باشد. در حاشیه تصحیح گردیده و دارای حاشیه‌نویسی اندکی نیز می‌باشد. قبل از آغاز کتاب برگگی است دارای یک سرلوح طلایی مجدول که درون آن تاریخ تولد «میرزا ابوالحسن خان فرزند سید ابوالقاسم خان مهندس» نوشته شده است، همراه مهرهای بیضی «عبدالعلی»، «ناظر دیوان» و «منیع السلطنه».

«شماره نسخه ۸۲۰۵»



۲۴ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: طبق نسخه نخستین»

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق خوش □ تاریخ کتابت: اوایل سده ۱۱ ه □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۴۵۴ □ تعداد سطر: ۲۵ □ اندازه متن کتاب: $۲۰ \frac{۱}{۲} \times ۹ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۷×۱۶ سانتیمتر □ نوع جلد: دورو؛ برون: ساغری مشکی، ضربی، مجدول، با ترنج، سرترنج و لچک ترنج؛ درون: تیماج قهوه‌ای.

ویژگیهای نسخه: نسخه نفیسی است، دارای دو سرلوح زیبای محرابی مرصع یکی در آغاز، دیگری در آغاز مجلس ششم (برگ ۱۸۳) (مکتب اصفهان) از عصر صفوی زمینه طلا و لاجورد و گل و بوته رنگارنگ و نگاره‌های اسلیمی و جداول طلا، لاجورد، مشکی، شنگرف و قهوه‌ای است. دو برگ آغازین دارای تشعیر طلایی گل و بوته و نگاره‌های اسلیمی بین سطور آن دو برگ طلااندازی (دندان موشی) شده است. نسخه در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه‌نویسی نیز با نشان «۱۲»، «منه» به نقل از مؤلف دارد. برگها مجدول به طلا، لاجورد، شنگرف و مشکی است. در برگ

«۱۸۳» مهر مربع «أَفَوْضَ امری الی الله عبده معزالدين محمد ۱۰۸۷» آمده است و نیز در انجام مهر بیضی «الوائق بالله عبدالله» دیده می شود.

«شماره نسخه ۸۲۰۶»



۲۵ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیه صافی طویه که نزد سالکان مسالک...». انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: منوچهر بن مقصود بیک □ تاریخ کتابت: ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۰۵۲ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۳۰۴ □ تعداد سطر: ۲۵ □ اندازه متن کتاب: $۹ \times ۱۸ \frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۶ \frac{1}{4} \times ۲۶ \frac{1}{4}$ سانتیمتر □ نوع جلد: دو رو تیماج، برون: مشکی با ترنج و سرترنج لاک‌ی زمینه گل و بوته، درون: آجری. ویژگیهای نسخه: دارای یک سر لوح مرصع زیبا از عصر صفوی زمینه طلا، گل و بوته رنگارنگ و نگاره‌های اسلیمی و جداول طلا و دارای تشعیر مذهب در حواشی دو برگ آغازین و نیز بین سطور طلائندازی (دندان موشی) شده و سایر برگها مجدول به طلا و مشکی است. نسخه در حاشیه تصحیح گردیده و اندکی حاشیه نویسی دارد. برخی برگها آسیب دیده و فرسوده شده و بسیاری از برگها نیز رطوبت دیده لیکن متن خوانا است.

«شماره نسخه ۱۰۷۶۳»



۲۶ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ تاریخ کتابت: سده ۱۲ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۳۵۱ □ تعداد سطر: ۳۱ □ اندازه متن کتاب: $۱۲ \frac{1}{4} \times ۲۲ \frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۱۹×۳۱ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج زرشکی، عطف و مغزی تیماج قهوه‌ای روشن. ویژگیهای نسخه: این نسخه در حاشیه تصحیح گردیده و در آغاز «۴» برگ فهرست مطالب

آمده است. روی آغازین برگ وقفنامه نسخه به تاریخ جمادی‌الاولی سال ۱۱۵۶ هـ و مهرهای مربع «عز من قنع و ذل من طمع عبده مفیدالحسینی» و «أنا مدينة العلم و علی بابها» دیده می‌شود. در برگ پایانی سال وقوع زلزله در دارالسلطنه قزوین در روز جمعه نیم ساعت به غروب مانده از ماه شوال سال ۱۲۲۳ هـ آمده است.

«شماره نسخه ۱۰۸۰۳»



۲۷ نسخه دیگر مجالس المؤمنین:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: صدرالدین محمد بن ملاحسین، سالک دهی □ تاریخ کتابت: ماه ربیع الثانی سال ۱۰۶۹ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: فرنگی □ تعداد برگ: ۵۳۲ □ تعداد سطر: ۲۵ □ اندازه متن کتاب: $۱۱ \times ۲۱ \frac{۱}{۴}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۹ \frac{۱}{۴} \times ۳۱$ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج سبز.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و اندکی حاشیه‌نویسی دارد. عناوین با شنگرف در حواشی نگاشته شده است؛ آثار رطوبت‌دیدگی‌اندکی در برخی برگهای آغازین نسخه دیده می‌شود. برگها مجدول به لاجورد و قرمز می‌باشد. در آغاز تملک «قطب‌الدین بن شیخ علی شریف لاهیجی» (احتمالاً صاحب کتاب محبوب القلوب بوده باشد)، و نیز تملک «محمدعلی بن ملا ملک حسین» با مهر بیضی «محمد علی بن ملک حسین ۱۲۳۹» و تملکی با تاریخ ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۱۷۴ از «... محمد بروجرودی» بامهر مربع «لا اله الا الله الملك الحق المبين عبده محمد ۱۱۶۸» و نیز تملکی بی نام بامهر مربع «لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد جعفر بن کاظم ۱۲۱۰» و نیز برخی از مهرهای مذکور در انجام نیز تکرار شده و نیز در انجام مهر مربع «قربانی کعبه وفا اسمعیل ۱۲۵۷» و همچنین مهر بیضی «عبده محمد اسمعیل بن محمد کریم» و مهر بیضی مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله آمده است.

«شماره نسخه ۱۱۰۰۰»



۲۸ مصائب النواصب:

گزارش متن: میرزا مخدوم، نوۀ میر سید شریف جرجانی کتابی با عنوان النواقص فی الردّ علی الروافض در ردّ و نقد عقاید شیعه اثنی عشریه نگاشته که در آن تهمت‌های ناروایی را به این فرقه ناجیه روا داشته و مرحوم قاضی نورالله شوشتری نظریات و دیدگاه‌های متعصبانه میرزا مخدوم را در کتاب مصائب النواصب طی ۸ «مقدمه» و ۶ «جند» پاسخ داده است. گفتنی است این کتاب طی ۱۷ روز حدوداً در سال ۹۹۵ یا ۹۹۶ هـ تألیف شده و به شاه عباس صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۷ هـ) تقدیم گردیده است؛ اصل نسخه مؤلف اکنون به شماره «۹۰۰» در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد نگهداری می‌شود، که شاه عباس آن را وقف آستانه رضویه نموده است. از کتاب مصائب النواصب ترجمه‌های فارسی متعددی در دست است که مهمترین آنها ترجمه فرزند مؤلف و جدیدترین آنها ترجمه فارسی میرزا محمدعلی مدرّس چهاردهی می‌باشد که در سال ۱۳۶۹ هـ همراه متن عربی آن از سوی انتشارات اسلامیّه در تهران به چاپ رسیده است؛ عناوین کتاب به شرح زیر می‌باشد:

المقدمة الأولى في أحوال مؤلف النواقض [میرزا مخدوم جرجانی]؛ المقدمة الثانية في معنى الإيمان والإسلام؛ المقدمة الثالثة في تعيين الفرقة الناجية؛ المقدمة الرابعة في أن بمجرد الصحابة لا يحكم بالإيمان والعدالة؛ المقدمة الخامسة في القدح الإجمالي على أحاديثهم؛ المقدمة السادسة في وجه استدلالنا بأحاديثهم؛ المقدمة السابعة في أن مذهب الإمامية مذهب أهل البيت (عليه السلام)، المقدمة الثامنة في جواز اللعن على مستحقّه.

الجند الأول في الآيات الخمس التي استدللّ بها صاحب النواقض؛ الجند الثاني في الأحاديث التسعة التي استدللّ بها على فضل الصحابة، الجند الثالث في ردّ خمسة عشر صنفاً من استدلاله على حقيقة خلافتهم؛ الجند الرابع في تهافت ما نسب صاحب النواقض إلى أصحابنا في عدة طوائف؛ الجند الخامس في دفع ما نسبته صاحب النواقض إلى أصحابنا من سوء العادات وفيه روايات؛ الجند السادس في بيان ما وعدناه في بعض كفریات فقهاء أهل السنة والجماعة سيما ما أفتى به الحجازية من الشافعية والعراقية من الحنفية.

آغاز: «نحمدك يا من جعلنا من الفرقة الناجية الإمامية الاثنی عشرية ووقفنا لرفض سنن سنّها بغاة الأموتّه... أما بعد فهذه مواهب فاخرة لشيعة العترة الطاهرة...».

انجام: «هذا آخر ما حضرني كعجالة الركاب في الذبّ على ذوی الأذنب... و يومئذ يفرح المؤمنون فمن ابتغى وراء ذلك فهم الغاوون وعن الصراط المستقيم لنا كبون وفي طغيانهم يعمهون،

قد اتفق إتمام».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: احمد بن محمد بن عبدالله □ تاریخ کتابت: سال ۱۰۹۲ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ: ۱۸۵ (۱۶ ب - ۲۰۱ الف) □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: $۱۵\frac{1}{4} \times ۸$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۲۱\frac{1}{4} \times ۱۴$ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای تیره. ویژگیهای نسخه: در حاشیه توسط عالم بزرگ شیعی سده ۱۱ هـ مرحوم سید نعمت‌الله جزائری تصحیح و مقابله گردیده است و عبارت مقابله و تصحیح به خط آن مرحوم در انجام محو شده، لیکن باقیمانده آن چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم، انتهى تصحيحه إلى... [وائنین] و تسعين بعد الألف... الأحرف العبد المذنب الجاني نعمت الله الحسيني [الجزائري] عفى الله عنه». مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله در آغاز و انجام نسخه آمده است. حاشیه‌نویسی اندکی نیز به خط مرحوم سید نعمت‌الله جزائری و نشان «منه رحمه الله» به نقل از مؤلف دیده می‌شود. برخی برگهای آسیب دیده ترمیم گردیده است.

شماره نسخه ۴۲۲۲/۳



۲۹ نسخه دیگر مصائب النواصب:

آغاز: «طبق نسخه نخستین».

انجام: «طبق نسخه نخستین».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: ملا شمس‌اگیلانی □ تاریخ کتابت: جمادی الأولى سال ۱۰۸۰ هـ □ عنوانها و نشانیها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نازک □ تعداد برگ: ۱۵۸ □ تعداد سطر: ۱۹ □ اندازه متن کتاب: $۱۵\frac{1}{4} \times ۷$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۲۳\frac{1}{4} \times ۱۴$ سانتیمتر □ نوع جلد: مقوایی با روکش کاغذی زرد. ویژگیهای نسخه: این نسخه نفیس تمامی آن به خط علامه شمس‌الدین محمد گیلانی مقیم کشمیر می‌باشد؛ گفتنی است وی صاحب آثار متعددی از جمله: حاشیه شرح تجرید الجدید، مسالك اليقين، العقل و... بوده که تعدادی از آنها در این کتابخانه بزرگ موجود است. در حاشیه تصحیح گردیده و مقابله شده است (علامت بلاغ دارد) و حاشیه‌نویسی نسبتاً زیادی با نشان «منه رحمه الله» به نقل از خود مؤلف بزرگوار شهید قاضی نورالله تستری دارد. در آغاز املاي مرحوم والد م حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله با عبارت ذیل آمده است: «کتاب مصائب

النواصب في الردّ على العامة تأليف العلامة متكلم الشيعة السعيد الشهيد القاضي نورالله بن العلامة السيد الشريف الحسيني المرعشي التستري صاحب الإحقاق و مجالس المؤمنين والنسخة نفيسة جداً وكلّها بخط العلامة المولى شمس الدين المشتهر بشمساً، الجيلاني الأصل والكشميري المسكن من علماء زمان الدولة الصفوية، شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي».

در آغاز مطالب متنوعی از جمله یک رباعی از «شیخ الرئيس قاجار» و ... همراه چندین مهر بیضی «محمد هاشم ۱۳۱۲»، «الراجی حسینعلی بن عبدالجواد ۱۳۵۰»، «شمس راروشنی از دین محمد باشد ۱۰۷۷» (به نظر می رسد مهر کاتب باشد الله العالم)، «عبده احمد بن محمد الحسيني ۱۱۰۱» و یک مهر مربع «أفوض أمري إلى الله عبده محمدرضا ۱۱۱۲» آمده است (برخی از مهرها در انجام نیز تکرار شده است) و نیز نام میر صدرالدین با قید مبلغ «پنج هزار دینار» و «۱۰ تومان» که گویا در آن هنگام نسخه ارزش گزاری شده دیده می شود. ضمناً مهر و امضای مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در آغاز و انجام نسخه آمده است.

«شماره نسخه ۱۰۰۷۸»



۳. نهاية الأقدام في وجوب المسح على الأقدام:

گزارش متن: رساله مختصری است در بیان دلالت آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهکم وأيديکم إلى المرافق وامسحوا برؤوسکم وأرجلکم إلى الکعبین»^۱ بر وجوب مسح بر پا، نه شستن آن همچنانکه اهل سنت بر آن فتوی داده اند، مؤلف در این رساله بر نظریات و دیدگاههای فقهی و تفسیری فراوانی استناد جسته است، ضمناً برخی از گفتگوهای مؤلف بزرگوار با جمعی از فقهای اهل سنت در این اثر مشاهده می شود.

آغاز: «الحمد لله الذي رفع أيدي حججنا على الخصام و ثبت أقدامنا حيث رخصت أقدام كثير من الأقوام... أما بعد يقول تراب أقدام... هذا نهاية الأقدام... حاولت فيه نشر ما في آية المائدة من الأیادي والفائدة و أوضحت دلالتها على وجوب مسح الرجل...».

انجام: «والحمد لله على توفيق الإتمام والصلوة والسلام على نبينا و آلہ الطهر الكرام إلى يوم يؤخذ بالنواصي والأقدام».

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: محمد کاظم بن محمد شریف،

مدرّس خاتون آبادی □ تاریخ کتابت: [حدوداً سال ۱۱۰۷ هـ.] □ عنوانها و نشانیها: مشکى □ نوع کاغذ: شرقى نازک □ تعداد برگ: ۱۰ (۴۹ ب - ۵۹ ب) □ تعداد سطر: ۱۷ □ اندازه متن کتاب: $۸ \times ۱۳ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: $۱۲ \times ۱۸ \frac{۱}{۲}$ سانتیمتر □ نوع جلد: پارچه‌ای [گالینگور] مشکى، عطف تیماج مشکى. ویژگیهای نسخه: در حاشیه توسط خود کاتب تصحیح گردیده و اندکی نیز حاشیه‌نویسی از خود وی با عنوان «کظم عفی عنه» دیده می‌شود؛ در انجام مطلبی تحت عنوان «الفصل الثامن فی البداء» که احتمالاً بخشی از کتابی بوده باشد در یک برگ آمده است. در آغاز دستخط کاتب همراه مهر بیضی وی «العبد محمد کاظم ۱۱۰۰» دیده می‌شود. تاریخ کتابت به قرینه رساله سابق همین مجموعه نگارش یافت.

«شماره نسخه ۷۱۰۷/۳»

۳۱ مجموعه نفیس به خط قاضی نورالله تستری رحمه الله:

الف) حاشیه الفوائد الضیائیة (برگ ۱ ب - ۹۶ الف)

از: میر فخرالدین محمد بن حسین، حسینی استرآبادی (سده ۱۰ هـ)

گزارش متن: حاشیه موجزی بر الفوائد الضیائیة اثر: نورالدین عبدالرحمن جامی (در گذشته به سال ۸۹۸ هـ) است که با عناوین «قوله - قوله» به نام «ملاذ الأكابر والامالی محمود» تألیف گردیده است.

آغاز: «الحمد لله مفيض العلوم والحكم والصلوة على محمد سيّد العرب والعجم و...».

انجام: «والقرب لا يقوى بحيث يعارض حذف الفاعل والإضمار الموجب للتشّار كما عرفت فتذكر، تمت الحاشية الفخرية المعلقة على الفوائد الضیائیة».

ب) حاشیه الفوائد الضیائیة (برگ ۹۷ ب - ۱۳۴ الف)

از: میر ابوالمعالی، استرآبادی

گزارش متن: حاشیه مختصری از الفوائد الضیائیة اثر: نورالدین عبدالرحمن جامی است که با عناوین «قوله - قوله» نگاشته شده و مشتمل بر حلّ مشکلات شرح جامی است.

آغاز: «قال المصنّف ليس منه بفساد المعنى بل هو منه ولا فساد للمعنى...».

انجام: «وما يدخل الفعل يناسب عدم التحريك والسكون الذي هو الأصل في الفعل، تمت».

ج) حاشیه الفوائد الضیائیة (برگ ۱۳۵ ب - ۱۵۲ الف)

از: شیخ حسین بن عبدالصمد، عاملی حارثی (در گذشته به سال ۹۸۴هـ)
 گزارش متن: تعلیقه‌ای است بر الفوائد الضیائیة اثر: نورالدین عبدالرحمن جامی که گویا
 شخصی آن را از فوائد عاملی گردآورده است، احتمال دارد این اثر تقریرات وی بوده باشد نه اثر
 مکتوب او والله العالم.

آغاز: «هذه قيود متفرقة علقها الشيخ الفاضل المدقق... على شرح الجامي... قال الشارح
 وبقيت حروف الهجاء الموضوعة لغرض التركيب...».

انجام: «ما كان بظن أحد أن مثل ذلك لا يشعر به هذا الشاعر الأشعري ولا محشياً كلامه».
 گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: [قاضی علامه] نورالله بن شریف،
 حسینی مرعشی شوشتری الشهير بـ «امیر سید» □ تاریخ کتابت: اواخر سده ۱۰
 یا اوائل سده ۱۱هـ □ محل کتابت: المشهد المقدسة الرضیة الرضویة □ عنوانها
 و نشانها: سنگرف (برخی نانوشته) □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ:
 ۱۵۲ □ تعداد سطر: ۱۵ □ اندازه متن کتاب: ۱۱×۵ سانتیمتر □ اندازه جلد:
 ۱۸×۱۱ سانتیمتر □ نوع جلد: میشن زرشکی تیره، فرسوده، مجدول با ترنج
 و سرترنج.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نسبتاً زیادی با عناوین «۱۲
 سیف»، «۱۲ نور»، «۱۲ معالی»، «غیاث» و... دارد. آثار آسیب دیدگی و رطوبت دیدگی در برگها
 دیده می شود، که البته برخی از آنها ترمیم غیر فنی نیز شده است. مهر بزرگ «فمن بدله بعدما سمعه
 فإنما إثمه على الذين يبدلونه إن الله سميع عليم واقفه معز الدين الحسيني ۱۱۴۷» و مهر گرد «مرید
 شاه عالمگیر باد رجب علی ۱۰۸۹» در آغاز و میانه و انجام نسخه دیده می شود. (روی نسخه
 ۶۸۶۹ کشف العوار نیز از همین نوع مهر پیش از این از نظر گذشت و مشخص می شود که این دو
 نسخه سابق بر این در یک کتابخانه قرار داشته اند).

«شماره نسخه ۳۰۴۲»



فهرست نسخه‌های خطی

آثار علامه سید رکن الدین حیدر حسینی آملی (ره)

در کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

سید محمود مرعشی نجفی

مقدمه

کتابخانه بزرگ و گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله از لحاظ نسخه های کهن و نفیس اسلامی که بالغ بر ۶۵۰۰۰ عنوان نسخه می باشد، نخستین کتابخانه کشور و سومین کتابخانه جهان اسلام به شمار می آید. این مجموعه بی بدیل را آن عالم و مرجع بزرگ و فرهنگبان معاصر در طول زندگانی پربار خود با مشقت های فراوان، از جمله با کار در کارگاه برنج کوبی در گرمای طاقت فرسای نجف اشرف و انجام نماز و روزه استیجاری و غیر آن فراهم نمود و سرانجام همه را در طبق اخلاص نهاد و به رایگان تقدیم جامعه اسلامی نمود تا همگان از آنها بهره گیرند.

در این گنجینه عظیم، آثار علمی بسیار مهمی از دانشمندان متقدم و متأخر اسلامی و به ویژه شیعی وجود دارد که برخی از آنها به خطوط مبارک آنان مزین است. از آن جمله آثار علمی دانشمند، فیلسوف و عارف برجسته شیعی سده هشتم هجری علامه مفضل، سید حیدر آملی رحمته الله می باشد. بخشی از تفسیر بسیار مهم و علمی ایشان المحيط الاعظم والبحر الخضم، شامل جلد های اول و دوم که تمامی به خط مبارک آن بزرگ مرد است، زینت بخش گنجینه نفیس این کتابخانه است. این نسخه بی نظیر و نایاب که تا چند سال قبل چاپ و منتشر نشده بود، در کتابخانه مرحوم میرزا ابوطالب داماد فقیه اصولی نامدار شیعه مرحوم میرزای قمی، مؤلف کتاب قوانین الاصول - از کتاب های درسی حوزه علمیه قم - قرار داشته و معظم له این نسخه عزیز الوجود را وقف نموده بود و تا چندی پیش در اختیار یکی از نوادگان ایشان بود، سرانجام به پیشنهاد پدر بزرگوارم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله چند سال قبل به این کتابخانه بزرگ منتقل گردید و هم اکنون از نسخه های بسیار نفیس این گنجینه به شمار می آید. این نسخه را مرحوم سید حیدر آملی، به خط خود، در سال ۷۷۷ قمری در نجف اشرف کتابت کرده است. خوب به یاد دارم

پروفسور هنری کربین (HENRY CORBIN) در گذشته سال ۱۹۷۸ میلادی - از خاورشناسان مشهور فرانسوی - قبل از پیروزی انقلاب، به منظور دیدن این نسخه نفیس به قم مسافرت کرد و در منزل پدر بزرگوارم ساعتی را به بحث‌های علمی پرداخت و وقتی که این نسخه را مشاهده نمود، ناگهان از شدت سرور از جا برخاست و با صدای بلند گفت: این کتاب همان است که بیست سال به دنبال آن از این کشور به آن کشور رفته‌ام. سپس درخواست نمود تا تصویری از آن تهیه و در اختیارش قرار دهیم.

هنری کربین علاقه بسیاری به آثار علمی مرحوم سید حیدر آملی داشت و کتابهای: جامع الاسرار، معرفة الوجود، المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم ابن عربی را تحقیق و در تهران چاپ و منتشر نموده است.

اینک که کنگره ملی آن عالم بزرگ در شهرستان آمل (زادگاه ایشان)، به کوشش تنی چند از فرهیختگان آن دیار در سال جاری برگزار خواهد شد، و از اینجانب خواسته شده تا سهمی اندک در این همایش داشته باشم، جا دارد به بررسی آثار مخطوط آن بزرگوار پرداخته و به عنوان فهرست نسخه‌های خطی آثار علامه سید رکن‌الدین حیدر حسینی آملی رحمه الله موجود در این کتابخانه بزرگ آن را جمع‌آوری و به این همایش علمی عرضه بنمایم. از آنجا که شرکت‌کنندگان نسبت به بررسی زندگی‌نامه علمی آن بزرگ‌مرد مقالاتی را ارائه خواهند کرد؛ اینجانب به همین مقدار بسنده کرده و امیدوارم مورد قبول واقع شود. با درود به روان پاک آن فیلسوف و عارف بزرگ اسلام و سلام و درود به روح بلند بنیانگذار این کتابخانه بزرگ که این مجموعه عظیم را فراهم و سرانجام وصیت کرد که پس از رحلت ایشان را در راهروی ورودی آن کتابخانه، زیر پای مطالعه‌کنندگان علوم اسلامی دفن نمایند.

۱ انوار الحقيقة و اطوار الطريقة و اسرار الشريعة^۱ (عرفان، عربی)

آغاز: «الحمد لله الذي نور قلوب عباده بالعلوم الحقيقية الذوقية الشهودية وكحل بصيرتهم بكحل العناية الازلية...».

انجام: «...والإغضاء عن المكاشفة والمكافحة والاصطلاح لما يراه من الخلل والتسديد لما يطلع عليه من الزلل».

گزارش متن: مباحث بسیار تفصیلی در سه وجه، دو اصل و دو قاعده حول محور حدیث نبوی ﷺ: «الشريعة أقوالی و الطريقة أفعالی و الحقيقة أحوالی» است که مؤلف بزرگوار معتقد است این سه (شریعت، طریقت و حقیقت) مفهوم واحدی دارند گرچه در اسم اختلاف دارند. در این مباحث فراوان به آیات و روایات و گفته‌های بزرگان از عرفا و فلاسفه استشهد شده است؛ در پایان مباحثی نیز در عبادات و واجبات نزد عرفا و اهل شریعت و طریقت آمده است. عناوین مباحث به شرح ذیل می‌باشد:

الوجه الأول: في تعريفها وتحقيقها وبيان اتحادها و وحدتها.
الوجه الثاني: في بيان أن أهل الحقيقة يهيم أعلى مرتبة من أهل الطريقة وأهل الطريقة من أهل الحقيقة.

الوجه الثالث: في بيان احتياج العقل إلى الشرع و افتقار الشرع إليه و اعتضاد كل منهما بالآخر.
الأصل الأول: في الضوابط الكلية المقررة بين الأنبياء والأولياء والرسول ﷺ لإرشاد الخلائق و هدايتهم إلى الطريق المستقيم و الدين القويم.

۱. مؤلف در جامع الأسرار و منبع الأنوار خود از این اثر با عنوان أسرار الشريعة یاد کرده است، لیکن در متن نسخه حاضر با عنوان فوق آمده است.

الأصل الثاني: في تعيين كمال كل موجود من الموجودات الروحانية والجسمانية صورة ومعنى.

القاعدة الأولى: في بيان الأصول الخمسة من التوحيد والعدل والنبوة والإمامة والمعاد في المراتب الثلاث التي هي الشريعة والطريقة والحقيقة وعلّة حصرها فيها.

[القاعدة الثانية:] في بحث الفروع وانحصارها في الخمسة وعلّة تقديم الصلوة على غيرها و....

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ، عناوین: ثلث □ تاریخ کتابت: سده ۱۱ ق □ عنوان ها و نشانی ها: شنکرف □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ: ۸۷ □ تعداد سطر: ۲۵ □ اندازه متن: $۱۷\frac{1}{4} \times ۸$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۵×۱۴ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای.

ویژگیهای نسخه: نسخه‌ای نفیس و نایاب و در حاشیه تصحیح گردیده است. روی برگ آغاز دستخط مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با عبارات ذیل دیده می‌شود: «کتاب أنوار الحقيقة وأطوار الطريقة للعلامة العارف السيد حيدر بن علي، الحسيني الأملي صاحب الكشكول فيما جرى على آل الرسول وكتاب المحيط الأعظم في التفسير، شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي». در همین برگ یک مهر بیضی «حسین منی و أنا من حسین ۱۰۵۶» مشاهده می‌گردد. برگهای آغازین نسخه رطوبت دیده و اندکی فرسوده شده است. گفتنی است که در هامش پنج برگ آغازین رساله شرح جنة الاسماء از ابوحامد محمد بن محمد غزالی (در گذشته ۵۰۵ ق) نگاشته شده که متأسفانه از نظر فهرست‌نگار پوشیده مانده است، در انجام این رساله فوت شده آمده که از نسخه خود حجة الاسلام غزالی استنساخ گردیده است و از این حیث اهمیت فراوان دارد. در انجام یک دایره در علم اوفاق و ... آمده است.

«شماره نسخه ۳۸۸»



۲ جامع الأسرار و منبع الأنوار (عرفان، عربی)
آغاز: «الحمد لله الذي كشف عن جماله المطلق حجاب الجلال المسمى بالكثرة وخلص عباده

المخلصین بنور وحدته الذاتیة...».

انجام: «لأنَّ النهايات هي الرجوع إلى البدايات وأقطع الكتاب عليه وهو هذا...
أدين بدين الحق أتى توجَّهت
هذا آخر الكتاب والحمد لله ربَّ العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمَّد
وآله أجمعين».

گزارش متن: مباحث عرفانی نسبتاً مفصّلی است که در آن گفته‌ها و نظریات اهل
عرفان و تصوّف با معارف حقیقی شیعه در موضوع توحید مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته
است. مباحث کتاب طوی سه اصل و هر یک از اصول نیز در چهار قاعده، احتمالاً حدود
سال ۷۵۲ق یا اندکی پس از آن به رشته تحریر درآمده است. عناوین کتاب بدین ترتیب
می‌باشد:

الأصل الأول: في التوحيد وأقسامه.

الأصل الثاني: في الاستشهاد بحقيقة التوحيد من كلام الله وكلام الأنبياء والأولياء:

الأصل الثالث: في اللواحق والتوابع من أسرار الشرائع الإلهية وما شاكل ذلك.

گفتنی است این اثر به همت انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران و با تصحیح و مقدمه
پروفسور هنری کُربن و دکتر عثمان اسماعیل یحیی^۱ در سال ۱۳۴۷ ش در تهران به چاپ
رسیده است.

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ تاریخ کتابت: ماه رجب سال ۱۲۸۵ □ عنوان‌ها
و نشانی‌ها: قرمز □ نوع کاغذ: فرنگی نخودی □ تعداد برگ: ۱۸۴ □ تعداد سطر:
۲۰ □ اندازه متن: ۱۶ × ۸ ۱/۲ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۲ × ۱۴ ۱/۲ سانتیمتر □ نوع جلد:
تیماج مشکی، با ترنج و سر ترنج زرین.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده و نسخه بدل‌ها با رمز «خ» آمده
است. روی برگ آغازین یادداشتی به خط مرحوم سید مهدی صدر عاملی
موسوی اصفهانی با تاریخ ۲۴ ذی‌القعدة سال ۱۳۹۶ ق آمده است. وی از
علمای بزرگ تهران و کتابخانه نفیسی داشت و در زمان حیات ایشان تمامی

۱. دکتر عثمان اسماعیل یحیی از خاورشناسان برجسته و از همکاران پرفسور هنری کربن است و دوبار از
این کتابخانه بزرگ بازدید کرده است. وی آثار بسیاری را تحقیق و به چاپ رسانیده است.

نسخه‌های خطی این کتابخانه توسط اینجانب برای این کتابخانه بزرگ خریداری گردید.

«شماره نسخه ۵۱۷۲»



۳ جامع الأسرار

آغاز: «الحمد لله [الذي كشف عن جماله المطلق حجاب الجلال المسمى بالكثرة ...]». انجام: «أدين بدين الحبّ أنّي توجّهت ركائنه أرسلت ديني وإيماني هذا آخر الوجه وآخر الكتاب والحمد لله ربّ العالمين، تمّت الكتاب».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ تاریخ کتابت: دوشنبه ماه جمادی‌الثانی سال ۱۱۰۱ ق □ عنوان‌ها و نشانی‌ها: نانوشته (اندکی شنگرف) □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۲۳۷ □ تعداد سطر: ۱۵ □ اندازه متن: ۱۳ × ۶ ۱/۳ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۱ ۱/۳ × ۱۲ ۱/۳ سانتیمتر □ نوع جلد: مشمعی قرمز.

ویژگیهای نسخه: برگهای این نسخه شدیداً آسیب دیده که مرمت غیر اصولی شده است. دو برگ آغازین مذهب و دارای سرلوح گل و بوته با زمینه لاجورد و زرین و مجدول به طلا، شنگرف، مشکی می‌باشد. برگها مجدول به طلا و کمندکشی با طلا و مشکی. روی برگ آغاز نسخه مهر بیضی «عبده ابن محمد امین» و همچنین در آغاز و انجام مهر بیضی آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله آمده است.

«شماره نسخه ۱۱۳۲۶»



۴ الکشکول فیما جرى لآل الرسول صلی الله علیه و آله (عقاید، عربی)

آغاز: «الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى ... كتب إليّ أعزّ الناس عليّ وأقربهم زلفى لديّ ...». انجام: «و تدخّلني الجنّة آمنأ بمحمد وآل محمد وتشرك معي في هذا الدعاء سائر أولياء محمد وآل محمد برحمتك يا أرحم الراحمين، تمّت بالخیر».

گزارش متن: مؤلف در دیباچه سخن، گوید که: «در سال ۷۳۵ ق اختلافاتی بین شیعه و اهل سنت واقع گردید، در این حین یکی از عزیزترین مردم نزد من و ... از من خواهش نمود تا طی کتابی

اسباب واقعی اختلافات بین این دو فرقه را از صدر اسلام تا کنون پاسخ دهم...». پروفیسور هنری کُربن در مقدمه کتاب جامع الأسرار و منبع الأنوار درباره این کتاب می‌نویسد: «اگرچه تمامی فهرست‌ها، این کتاب را از سید حیدر می‌دانند، اما این انتساب محل تردید است... این کتاب [که] برای نخستین بار در نجف [اشرف] در سال ۱۳۷۲ هجری توسط عبدالرزاق موسوی چاپ شده، حاوی ملاحظات جالبی درباره دوازده امام (علیهم‌السلام) و هر یک از هفت پیامبر اولوالعزم است که خلاصه‌ای از مسعودی در اثبات الوصیة است. به نظر می‌آید که کتاب در ۷۳۵ [هجری] نوشته شده باشد و در این زمان حیدر آملی جوانی پانزده ساله بوده است. در جای دیگری ما تردید خود را نسبت به انتساب رایج کتاب به حیدر آملی بیان و توضیحی ارائه کرده‌ایم (ر.ک. مقاله ما در *Me'langes H. Masse'*، ص ۱۳). در واقع سید حیدر دو معاصر همنام دارد: الف) سید حیدر بن علی که باید مؤلف کشکول در سال ۷۳۵ هجری بوده باشد. ب) سید حیدر بن علی بن حیدر که در سال ۷۵۹ (دقیقاً دو سال پیش از سید حیدر آملی) از فخر المحققین اجازه دریافت کرد (ر.ک. *ریحانة الأدب*، ج ۲، ص ۴۹۸ [چاپ اول]). بنابراین سه شخصیت معاصر همنام، سه سید حیدر بن علی داریم که دو تن از آنان با اختلاف دو سال از یک استاد اجازه دریافت کرده‌اند. اگر دقیق نباشیم مایه اشتباه وجود دارد و همین امر علت اشتباه فهرست‌نویسان شده است که کتاب را به دقت مورد بررسی قرار نداده‌اند. آقای عثمان یحیی به انتساب کشکول به جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر، حلّی [مانند نسخه «۷۱۵۹» کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی] (چاپ بغداد، ۱۳۵۸ ه) اشاره می‌کند؛ اما این شیخ در سال ۷۲۶ هجری، نه سال پیش از نوشته شدن کشکول (سال ۷۳۵ ق) فوت کرده است؛ بنابراین احتیاط حکم می‌کند که کشکول را به دومین سید حیدر منسوب بدانیم».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: مراد بن آقا شاه، قمی □ تاریخ کتابت: سال ۱۰۶۲ ق □ عنوان‌ها و نشانی‌ها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی نخودی □ تعداد برگ: ۱۶۳ (۱-۱۶۳) □ تعداد سطر: ۱۵ □ اندازه متن: ۱۷×۱۲ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۵×۱۸ سانتیمتر □ نوع جلد: مقوایی با روکش کاغذی ابر و باد.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده، لیکن خالی از اغلاط نیست. فراز برگها رطوبت دیده است. روی برگ آغازین چند مهر بیضی: «زین العابدین بن شریف»، «عبد سید علی الحسنی الحسینی ۱۱۶۳» و «العبد ریحان الله الموسوی» همراه تملک وی با تاریخ دوم ربیع المولود سال ۱۳۲۲ ق دیده

می‌شود. در برگ انجام چند بیت شعر فارسی و نیز در پشت جلد، تملک
 «زین العابدین الشریف بن ابوالقاسم (؟)» به چشم می‌خورد.
 «شماره نسخه ۱۲۷۳/۱»



۵ الکشکول فیما جرى لآل الرسول ﷺ

آغاز: «مانند نسخه ۱۲۷۳».

انجام: «مانند نسخه ۱۲۷۳».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ تاریخ کتابت: صبح دهم محرم ۱۲۸۰ ق
 □ عنوان‌ها و نشانی‌ها: قرمز و مشکی □ نوع کاغذ: فرنگی □ تعداد برگ: ۱۱۶
 □ تعداد سطر: ۱۷ □ اندازه متن: ۹×۱۵ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۱×۱۵ $\frac{1}{4}$ سانتیمتر
 □ نوع جلد: تیماج زرشکی با ترنج گل و بوته.
 ویژگی‌های نسخه: نسخه‌ای نفیس و تصحیح و مقابله شده با عبارت: «بلغ قبلاً
 بقدرالوسع». روی آغازین برگ تملک «محمدتقی تبریزی ممقانی»
 (حجة الاسلام نیر) و یادداشت وی در خصوص مؤلف کتاب، مبنی بر این‌که
 برخی، صاحب اثر را علامه حلی رحمته الله دانسته‌اند که در آن وی آن را رد می‌کند.
 آثار شدید رطوبت دیدگی در برگ‌ها مشهود است که در برخی جاها منجر به
 ناخوانا شدن متن گردیده است. مهر و امضای مرحوم آیت الله العظمی
 مرعشی نجفی در آغاز و انجام نسخه آمده است.

«شماره نسخه ۵۶۷۶»



۶ الکشکول فیما جرى لآل الرسول ﷺ

آغاز: «مانند نسخه ۱۲۷۳».

انجام: «مانند نسخه ۱۲۷۳».

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ □ کاتب: صالح بن علی بن محمد بن محمد بن
 مجیر العنقانی □ تاریخ کتابت: جمعه آخر ماه محرم سال ۱۱۷۱ ق □ عنوان‌ها
 و نشانی‌ها: قرمز □ تعداد برگ: ۱۶۱ (۱-۱۶۱) □ تعداد سطر: ۱۲ □ اندازه متن:
 ۱۵ $\frac{1}{4}$ ×۱۰ $\frac{1}{4}$ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۲۱×۱۶ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج قهوه‌ای.

ویژگیهای نسخه: در حاشیه تصحیح گردیده است. این نسخه به دستور سید مصطفی کتابت گردیده است. روی برگ آغاز تملک پاک شده «حسین بن حسن بن مصطفی نورالدین حسینی» در سال ۱۲۱۹ ق و هم‌چنین در برگ آغاز و انجام مهر بیضی آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته دیده می‌شود. بر فراز برگها آثار چربی مشاهده می‌گردد. در این نسخه مؤلف الکشکول را علامه حلّی دانسته‌اند.

«شماره نسخه ۷۱۵۹/۱»



۷ المحيط الأعظم و البحر الخضم في تأويل كتاب الله العزيز المحکم

آغاز: افتاده «... أن أكتب لهم كتاباً جامعاً للتأويل والتفسير بحيث يكون التأويل مطابقاً لأرباب التوحيد وأهل الحقيقة».

انجام: «بأخذكم العجل فتوبوا إلى بارئكم ... خير لكم عند ... في القتل لطفاً ...» افتاده. گزارش متن: تفسیر عرفانی بسیار مفصّلی است که بنابه گفته‌ی پرفسور هنری کُربن، سید حیدر ژرفای اندیشه خود را در آن بیان کرده است. آملی می‌گوید که تفسیر وی اثری نیست که از وی صادر شده باشد بلکه کتابی است الهام شده که از نظر عرفا باب آن به دنبال بسته شدن دائرة نبوت باز است. این تفسیر در هفت جلد احتمالاً در ماه مبارک رمضان سال ۷۷۷ ق به پایان رسیده است؛ از هفت جلد مذکور فقط جلد اول که مشتمل بر مقدّمات مفصّل هفتگانه است و نیز جلد دوم که مشتمل بر تفسیر و تأویل آیات سورة حمد و قسمتی از آیات سورة بقره می‌باشد، در اختیار است و از پنج جلد دیگر نشانی در دست نیست. نسخه حاضر، جلد اول و دوم بوده و جلد اول آن دارای هفت مقدّمه به شرح ذیل می‌باشد:

المقدّمة الأولى: في بيان التأويل والتفسير والفرق بينهما وبيان أن تأويل القرآن واجب عقلاً وشرعاً.

المقدّمة الثانية: في بيان كتاب الله الكبير الآفاقي و تطبيقه بكتاب الله القرآني الجمعي.

المقدّمة الثالثة: في بيان حروف الله الآفاقيّة و تطبيقها بحروف الله القرآنيّة.

المقدّمة الرابعة: في بيان كلمات الله الآفاقيّة و تطبيقها بكلمات الله القرآنيّة.

المقدّمة الخامسة: في بيان آيات الله الآفاقيّة و تطبيقها بآيات القرآنيّة.

المقدّمة السادسة: في بيان الشريعة والطريقة والحقيقة وبيان أنها أسماء مترادفة صادقة على

حقیقه واحده باعتبارات مختلفة.

المقدمة السابعة: في بيان التوحيد وأقسامه ومراتبه من التوحيد الفعلي والوصفي والذاتي. گفتنی است نسخه حاضر مشتمل بر جزء اول و دوم که جلد اول مشتمل بر مقدمات و جلد دوم تفسیر سورة حمد تا آیه ۴۰ سورة بقره می باشد. یادآوری می شود که این نسخه توسط سید محسن موسوی تبریزی بر اساس تنها نسخه موجود - که همین نسخه است - تحقیق و تاکنون (۱۳۸۱ ش) سه جلد آن منتشر گردیده است.

گزارش نسخه: نوع خط: نستعلیق □ کاتب: مؤلف □ تاریخ کتابت (تألیف): سلخ شوال ۷۷۷ ق □ تاریخ کتابت (تألیف): نجف اشرف □ عنوان ها و نشانی ها: شنگرف □ نوع کاغذ: شرقی □ تعداد برگ: ۲۲۹ □ تعداد سطر: میانگین «۳۵» □ اندازه متن: ۲۳×۱۷^۱/_۴ سانتیمتر □ اندازه جلد: ۳۰×۲۳^۱/_۴ سانتیمتر □ نوع جلد: تیماج زرشکی، ضربی، مجدول با ترنج، سر ترنج و لچک زمینه گل و بوته.

ویژگیهای نسخه: این نسخه از نفائس دهر و به خط مؤلف بزرگوار آن سید حیدر آملی است که در حاشیه تصحیح گردیده و حاشیه نویسی نیز از خود وی و همچنین از «محمد عقلی» دارد. قلم خوردگی های فراوانی در متن دیده می شود. دوائری جالب با عناوین: صورة الدائرة الآفاقية تطبيقاً بالأقطاب و الاثمة صورة و معنى بحکم قوله تعالى؛ دائرة أهل الإسلام و تقسيمهم على ثلث و سبعين فرقة...؛ دائرة أهل الكفر و تقسيمهم على ثلث و سبعين فرقة... و... ترسیم گردیده است. روی برگي قبل از آغاز نسخه دستخط مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در توصیف کتاب و مؤلف بزرگوار آن چنین آمده است: «كتاب المحيط الأعظم في تفسير القرآن الكريم للعلامة الفقيه المحدث الحكيم المتأله المتكلم العارف الأديب السيد أبي محمد ركن الدين حيدر بن تاج الدين عليّ پادشاه بن ركن الدين حيدر بن تاج الدين عليّ پادشاه بن محمد أمير بن عليّ پادشاه بن أبي جعفر محمد بن زيد بن أبي جعفر محمد بن الداعي بن أبي جعفر محمد بن إبراهيم بن محمد بن الحسين الكوسج بن إبراهيم سناء الله بن محمد الحرون المدني بن حمزة بن عبيد الله الأعرج بن الحسين الأصغر بن الإمام سید الساجدين عليه السلام؛ ولد في بلدة أمل و جال بلاد خراسان و جرجان و اصفهان و بقي في

إصفهان سنوات يستفيد من علمائها؛ ثم رجع إلى آمل واجتمع بفخرالدوله ابن شاه كيخسرو وصار من أخصائه والفخر المذكور كان من أولاد الملك أردشير بن الحسن بن تاج الدولة الذي كان ممدوح ظهير الدين الفاريابي الشاعر الشهير؛ ثم دخل في سلسلة العرفاء ورجع إلى إصفهان واجتمع بالشيخ العارف نصير الدين الطهراني نزيل محلّة دردشت المشهور بباب شیراز من محلات إصفهان ولبس الخرقة من يده وتلقن الذكر منه؛ ثم قفل إلى العراق وزار المشاهد وسكن الغري الشريف وخرج منه للحجّ ثم عاد إليه؛ أخذ العلوم الآلّية من والده وعلماء بلدة آمل والعرفان من الشيخ عبدالرحمان القدسي وأخذ الفقه عن فخرالمحقّقين ابن العلامة وكان يخاطبه الشيخ بزين العابدين الثاني ويروي عنه بالإجازة وصورة الإجازة مذكورة في هذا الكتاب وقد عبّر فيها الشيخ عنه بهذه القفّر والجمال: السید الأعظم الإمام المعظم أفضل العلماء في العالم أعلم فضلاء بني آدم مرشد السالكين غياث نفوس العارفين محيي مراسم أجداده الطاهرين الجامع بين المعقول والمنقول والفروع والأصول ذوالنفس القدسيّة والأخلاق النبویّة شرف آل رسول ربّ العالمين أفضل الحاج والمعتمرين المخصوص بعناية ربّ العالمين ركن الملة والحقّ والدين الخ. والإجازة كانت على ظهر جوامع الجامع للطبرسي وقد قرئه عليه هذا السید وتاريخ الإجازة سنة ۷۶۱هـ بالحلّة وقد قرء الفصوص ومنازل السائرین علی الشیخ عبدالرحمان بن أحمد القدسي وكتب له إجازة تاريخها سنة ۷۳۵هـ وصنّف أربع وعشرين كتاباً منها المحيط الأعظم في مجلدات هذا منها وكلّه بخطّه وكانت النسخة في خزانة كتب حجة الإسلام والمسلمين الحاج آقا حسن الحسيني القمي الشهير بسيدي من جملة كتب جدّه العلامة الحاج ميرزا أبي طالب القمي صهر المحقّق صاحب القوانين وقد منّ علينا بإدخال هذه النسخة الوحيدة في الدنيا في المكتبة العامّة الموقوفة التي استّنها ببلدة قم وتوجد مجلد آخر بخطّ المصنّف في مكتبة الإمام علي عليه السلام^۱

۱. با بررسی‌های بسیاری که از سوی مرحوم والد بزرگوار حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمت‌الله علیه و اینجانب به عمل آمد، متأسفانه بقیه مجلدات این کتاب نفیس که در خزانه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشته، یافت نگردید. و احتمالاً آنها را با دیگر نسخه‌های نفیس و قرآن‌های کوفی ارزشمند ربوده‌اند و تاکنون از وجود آنها خبری نیافتیم.

وللمصنّف كتاب الكشكول فيما جرى على آل الرسول وكتاب في العرفان بالفارسيّة وقد طبع بظهران باهتمام المستشرق الفاضل المسيو كرين مدرّس الإلهيات في جامعة باريس وغيرها من الآثار في فنون العلوم وأشتاتها وترجمة المصنّف المذكورة في معاجم التراجم كأعيان الشيعة ورياض العلماء والروضات وريحانة الأدب وغيرها فليراجع وله ذريّة وعقب في مازندران. حرّره الداعي الكتيب شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي ببلدة قم المشرفة حرم الائمة عليها السلام. في صبيحة الخميس ١١ من ذي القعدة سنة ١٣٩١ هـ حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً والحمد لله على نعمه وآلائه.

«شماره نسخه ٣٠١»



تسديد المكارم و تفضيح الظالم

تأليف محمد باقر بهارى همدانى
تحقيق محمد رضا جديدى نژاد

پیشگفتار

از گذشته‌های دور کینه و عداوت اهل سنت با مذهب تشیع به شکل‌های مختلفی نمود پیدا کرده است که یک شکل آن مربوط به کتابهای دینی می‌باشد. و این نیز به صورت‌های گوناگون تحقق یافته است که از جمله آنها می‌توان به سوزاندن، به آب ریختن، جعل کتاب و نسبت آن به برخی از علمای امامیه، تحریف و تصحیف، نسبت کذب و کتابهای امامیه^۱ و... اشاره نمود. موضوع دو رساله حاضر نیز بیان تحریف و تصحیف کتاب «مکارم الأخلاق» توسط ناشران مصری می‌باشد. این دو اثر گران قدر از تألیفات مرحوم آیه الله شیخ محمد باقر بهاری همدانی است.

شرح حال مؤلف

مرحوم شیخ محمدباقر بهاری همدانی که به وی شیخ باقر گفته می‌شده، فرزند مرحوم محمدجعفر، به سال ۱۲۷۷ در «بهار» که آن زمان از روستاهای همدان بشمار می‌آمده، دیده به جهان گشود.

۱. برای مثال بنگرید به اوایل لسان المیزان که تا چه اندازه ابن حجر به رجال کشی، رجال شیخ و رجال نجاشی نسبت کذب داده است. توضیح مطلب آنکه وی به بسیاری از رجال ضعیف (از منظر اهل سنت) نسبت تشیع داده و به کتاب‌های مذکور استناد جسته و نقل مطلب کرده است در حالیکه با مراجعه به این کتابها در موارد زیادی نام راویان مزبور یافت نمی‌شود. برای مثال ابن حجر در حدود هفتاد مورد از رجال کشی نقل قول کرده است که تنها چند مورد از آنها در رجال کشی، موجود می‌باشد و این که بگوییم شاید ابن حجر نسخه‌ای از اصل رجال کشی را در اختیار داشته توهمی بیش نیست که این مقال جای اثبات بطلان نمی‌باشد، علاوه بر این در مورد رجال نجاشی و رجال شیخ چنین توجیهی وجود ندارد.

صاحب أعيان الشيعة - که در سفر به مشهد مقدس توفیق ملاقات وی را می‌یابد - ایشان را به عالمی فاضل، محدثی متبحر، رجالی و اخلاقی توصیف کرده است که همواره امر به معروف و نهی از منکر می‌کرده است، و از شاگردان خاص عارف و اخلاقی مشهور ملاحسینقلی همدانی بوده است.^۱

مرحوم شیخ باقر بهاری ابتدا در «بهار» نزد پدر بزرگوارشان کسب علم نمودند و سپس به همدان رفته و در مدرسه آخوند ملاحسین همدانی نزد محمد اسماعیل همدانی به فراگیری مقدمات علوم دینی پرداخت. بعد از آن به بروجرد رفته و نزد میرزا محمود طباطبایی به کسب علم پرداخت تا آنکه دوره سطح و قسمتی از خارج را فرا گرفته و به مرتبه‌ای عالی فایق آمد. سپس در سال ۱۲۹۷ قمری به نجف اشرف مهاجرت نمودند و علوم مختلف اسلامی چون: فقه، اصول، رجال و عرفان را از محضر اساتید بزرگی فرا گرفتند که از آن جمله‌اند:

میرزا سید محمدحسن شیرازی، آخوند خراسانی، ملا محمد ایروانی، ملا محمد شرابیانی، شیخ محمد حسین کاظمی، شیخ حسن مامقانی، شیخ محمد طه نجف، میرزا حبیب الله رشتی و ملا حسینقلی همدانی.

از مرحوم بهاری تألیفات بسیاری در حدیث، فقه، اصول و رجال باقی مانده است. صاحب أعيان الشيعة ۴۴ مورد از آنها را که خود در همدان، نزد شیخ محمد حسین بهاری (فرزند مرحوم شیخ باقر بهاری) دیده است، نام برده که از جمله آنها دو رساله حاضر می‌باشد. مؤلف خود نیز در انتهای رساله عربی تسدید المکارم از هفت مورد آثار خود (به غیر از تسدید المکارم) نام برده است.

سرانجام مرحوم بهاری پس از عمری تلاش بی‌وقفه در راه تقویت مکتب تشیع در شعبان سال ۱۳۳۳ قمری در شهر همدان دیده از جهان فرو بست و در همان جا دفن گردید.^۲

درباره تسدید المکارم و تفضیح الظالم

این اثر به تصریح خود مؤلف در مقدمه مختصر فارسی آن و ترجمه عربی آن، به سه شکل تألیف شده است. بار اول به فارسی، و بار دوم به عربی، و بار سوم مختصری از فارسی آن تحریر یافته است.

۱. ر.ک: أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۵۳۷.

۲. بنگرید تفصیل شرح حال ایشان را در أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۵۳۷-۵۳۸.

در مرتبه اول رساله بعد از اتمام تحرير به نظر جمعی از علمای وقت رسیده و آنان تقریظاتی در تأیید آن و برانگیختن پادشاه برای مؤاخذة ناشر مصری، به خط خود می‌نویسند که هم اکنون آن تقریظات به همراه رساله مزبور در کتابخانه فیضیه موجود می‌باشد.

و در مرتبه دوم که رساله به عربی تحریر می‌یابد، مؤلف رحمه الله رونوشتی از تقریظات مذکور را بدان ملحق می‌کند، و آنچه خوانندگان گرامی در پیش روی دارند رساله عربی تسديد المكارم و مختصر فارسی آن می‌باشد و متأسفانه نسخه اصل رساله که به فارسی می‌باشد برای تصحیح در اختیار بنده قرار نگرفته است. اگر چه که با تصحیح و انتشار دو رساله حاضر، تصحیح رساله فارسی دیگر چندان سودمند نخواهد بود.

از آنچه گذشت قابل ملاحظه است که در اعیان الشیعة با آنکه مؤلف فرموده است که تمام کتابهای مرحوم بهاری را به خط خود مؤلف دیده است، اول از رساله عربی یاد کرده و تقریظات علما را ملحق به آن می‌داند. و سپس از مختصر رساله بدون اشاره به فارسی و یا عربی بودن آن، یاد می‌کند، و در مرتبه سوم از فارسی آن نام می‌برد.

بی‌تردید اینگونه یاد کردن از رساله تسديد المكارم هر محققى را به شبهه می‌اندازد که شاید اصل رساله عربی بوده است و مختصر آن نیز به عربی تحریر یافته است. نیز در الذریعة به صراحت اصل رساله عربی دانسته شده و فارسی آن ترجمه رساله دانسته شده است.^۱

حضرت آیه الله استادی با ملاحظه اصل رساله در کتابخانه فیضیه که به فارسی می‌باشد، مقاله‌ای تألیف می‌کنند و بعد از نقل کلام علامه طهرانی در الذریعة اشاره می‌کنند که در این رساله اشاره‌ای به ترجمه بودنش نشده، از اینرو مطلب بر ایشان مشتبه می‌شود؛ زیرا در زمان تألیف مقاله، ایشان موفق به ملاحظه رساله عربی و مختصر فارسی آن نشده بودند، و اگر نه در مقدمه دو رساله مزبور به صراحت گفته شده که اصل رساله فارسی بوده، و طبیعی است که چون رساله برای اولین بار به فارسی نوشته شده، در آن اشاره‌ای به تحریر مجدد آن به عربی و اختصار آن که بعدها صورت گرفته، نشده باشد.

گفتنی است که خوانندگان گرامی اطلاعات لازم دیگر در باره رساله را می‌توانند با خواندن مقدمه و خاتمه دو رساله حاضر و نیز مقاله حضرت آیه الله استادی در مجله علوم حدیث (ش ۸، ص ۱۹۳-۲۱۲) بدست آورند.

۱. ر.ک: الذریعة، ج ۴، ص ۸۹ و ۱۷۵.

در باره تصحیح رساله

دو رساله حاضر که از طرف کتابخانه مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی برای تصحیح در اختیار نگارنده قرار گرفته، هر دو به خط مؤلف رحمه الله بوده و شماره ثبت رساله عربی ۱۲۲۷۹/۱، و شماره ثبت رساله فارسی ۱۲۲۷۹/۲ می باشد، و امور ذیل را در تصحیح اعمال داشته ایم:

۱. در تصحیح رساله برای ضبط اختلاف نسخه هایی که مؤلف رحمه الله از مکارم الأخلاق در اختیار داشته است با نسخه های موجود از کتاب مکارم الأخلاق، از چاپ متعدد این کتاب شریف در ایران، عراق و لبنان بهره گرفته و در موارد اختلافی از باب نمونه به یکی از آنها آدرس داده ایم.

۲. برای ضبط دقیق موارد تحریف شده آنچه را که مؤلف از چاپ تحریف شده مصری نقل نموده است با نسخه ای از چاپ مزبور مطابقت داده و موارد اختلافی - که البته تعدادشان اندک است - را متذکر شده ایم.

۳. در چندین صفحه از رساله عربی و نیز مختصر فارسی، مؤلف رحمه الله مواردی از تحریفات را که مهم بوده اند در حاشیه با عنوانی کوتاه مورد اشاره قرار داده است تا بیشتر جلب توجه کند؛ لیکن از آنجا که یک به یک موارد تحریف، شماره گذاری شده است و با چاپ رساله به شکل امروزی خواندن رساله راحت می باشد و نیز برای یکدست بودن رساله و بر هم نخوردن شکل آن، از درج عنوان های مزبور اجتناب ورزیده ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله الغر الميامين ولعنة الله على أعدائهم من الأولين والآخرين من الآن إلى يوم الدين.

أما بعد: فيقول العبد الفقير إلى رحمة ربه الغافر محمد المدعو بياقر ابن الراجي عفو ربه الأكبر محمد المدعو بجعفر ابن الواصل إلى رحمة ربه الوافي محمد المدعو بكافي - عاملهم الله بلطفه - لَمَّا مَنَّ عَلَيَّ الْمُتَفَضَّلُ الْمَنَانُ - جل جلاله وكرم صنائعه وآلائه وعظم نعمائه - بنسخة من كتاب مكارم الأخلاق و معالم الأعلاق تصنيف الشيخ رضي الدين أبي نصر الحسن بن أمين الدين أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي - قدس الله أرواحهم - قد طبعت تلك النسخة في مصر و على ظهر الورق الأول هكذا: «الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية لجوش عطي بجمالية مصر العزيز سنة ١٣٠٣»^١ وفي آخر الآخر «على ذمة الفاضلين صاحبي المطبعة المذكورة عالي الجناب حضرة السيد محمد عبدالواحد الطويي و حضرة السيد عمر حسين الخشاب». رأيتها و قد حرّفت الكلم عن مواضعها و زيد فيها ما لا يليق بها، فحداني ما رأيت إلى عرض تلك النسخة على الصحاح من النسخ، فعثرت بفضل الله و له الحمد بعد قليل من الفحص على ست نسخ قلمية قديمة، بعضها صحيحة جداً، فعرضت النسخة على بعضها و قد راجعت في بعض المواضع تلك النسخ كلها، فأذلت عن النسخة سقمها و أضفت إليها ما كان به صحتها، فعادت نسختي كما ألفها مؤلف الكتاب، وزالت عنها شنيع ما صنعه محرّفوا الكتاب و بقيت النسخة مدة في زاوية الخمول لا يعرف حالها إلا بعض الخواص من الأخوان إلى أن مال بعضهم - وفقهم الله - إلى نشر ذلك الصنع الشنيع، فكتبت رسالة فارسية في فهرست ما صنع بالكتاب، سميتها بـ «تسديد المكارم و تفضيح الظالم» و أوردت ملخص ذلك أيضاً

في ضمن كتاب آخر سميته بـ «كتاب التنبيه على أمر الكتب».

ثم أمرني من لايسعني مخالفته تجديد الرسالة عريية لطبعها مع أصل الكتاب ليطلع الإخوان من أهل الإيمان على ما صدر من القوم من الفساد الظاهر في العباد والبلاد، فإنني قد رأيت في الغري والحائر - على مشرفيهما السلام - في زمان قليل أربع طبعات لهذا الكتاب، ثلاث في تلك المطبعة الخيرية بمصر والأخرى ببولاق من توابعها. وراجعت العمدة من مواضع التغيير والتحريف، فوجدت الثلاث الآخر كالأولى وأنا الآن أقدم في امثاله - سلمه الله - فاضع رسالة عريية مسماة باسم الفارسية في كشف ما صنع بالكتاب وبيان ما صنعوا.

ولكن من ذلك ما يوجب تفصيله التطويل، فنكتفي في إيضاحه بالإجمال، ففيها كأختها مقدمة و ثلاثة فصول وخاتمه في أمر آخر.

اما المقدمة: ففيما نجمه من ذلك الصنع الشنيع وهو أن المرسوم عند الإمامية أن يكتب بعد ذكر أسامي الأئمة الأطهار عليهم السلام أو شبه ذلك أو يومي إليه بالرمز «ص»، وقد بدّل ذلك بـ «رضى الله عنه» ونحوه إلّا في ذكر علي عليه السلام أحياناً فبـ «كرّم الله وجهه».

ومن ذلك ذكر آباء رجال الروايات ونحوها قد زيد في مواضع لانتعرض لها في هذه الرسالة وكذا في نقص ما أشبه ذلك.

ومن ذلك إسقاط ذكر الأئمة عليهم السلام وقد فعل ذلك بالكتاب في مواضع من النسخة ولانتعرض له في هذه الرسالة وقد زيد مثل ذلك في مواضع أخر تركنا التعرض له. ومن ذلك مواضع لم يتعرض المصنف - رحمه الله - لذكر الراوي وكتب المحرّف فيه شيئاً أو نقص مثل ذلك أو غير من ذلك شيئاً أو ذكره بغير اسمه أو ترك ذكر صاحب الحديث أو غير اسمه، نعم قد نتعرض لذلك أحياناً إذا كان في أسامي النبي - صلوات الله عليه - والائمة عليهم السلام وقبيل ما اجملنا أمره في غاية الكثرة في هذه النسخة واكتفينا بتفصيل غير ذلك القبيل، لكونه في ظهور شناعة ما فعلوا فوق قدر الكفاية.

الفصل الأول:

في الزيادات الواقعة في النسخة مع تعيين مواضعها

فالعدد الأول للزيادات والثاني لمواضعها:

١. في الصفحة ١٧ في «فراش رسول الله ﷺ» في حديث أمير المؤمنين عليه السلام [١] بعد قوله: «حشوها ليف» فقد كتب: «و سألت حفصة ما كان فراش رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في بيتك؟ قالت: مسحاً ثنيتين ثنتين فينام عليه فلما كان ذات ليلة قلت لوثنيته أربع ثنيات لكان أوطأ

[له] ^١ فتنيناه له بأربع نتيات فلما أصبح قال: ما فرستموا لي الليلة؟ قالت: قلنا: هو فراشك إلا إننا ثنيناه بأربع نتيات. قلنا هو أو طألك. قال: ردّوه لحالته الأولى فإنّه منعني وطاته صلاتي الليلة. قالت عائشة وكان له الخ. ^٢

٢. في ٢٣ في «آداب الحمام» قبل قوله «و من كتاب طب الأئمة» و بعد الرسالة كتب: «قيل: خرج رجل من الحمام فلقية أمير المؤمنين - رضى الله عنه - فقال: نقيت و بقيت. فتحير الرجل ولم يرد جوابه، فقال العالم لا يدري جوابه إلا قليل. فصبر الرجل حتى دخل أمير المؤمنين الحمام فلما خرج قال الرجل: نقيت و بقيت. فقال: أمير المؤمنين: لا خدر ولا شعث». ^٣

٣. في ٣٧ في «فصوص الخواتيم» في حديث الباقر عليه السلام قبل قوله «من تختم بالعقيق» كتب: «قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم».

٤. في تلك الصفحة أيضاً في «نقوش الخواتيم» في حديث أبي الحسن الثاني عليه السلام في نقش خاتم آدم عليه السلام بعد قوله «محمد رسول الله ﷺ» كتب: «و عليّ ولي الله». ^٤ و ^٥

٥. في ٤٩ في «فرو السنجاب» في آخر الحديث الأول كتب: «لا للصلاة».

٦. في ٥٧ في «آداب غسل اليد و غيرها» في حديث وضع السعد على الأسنان بعد لفظ «الفم» كتب: «و يزيد في الجماع». ^٦

٧. في آخر ٥٩ في حديث كتاب النجاة بعد قوله «لا يضر مع اسمه شيء» كتب: «في الأرض ولا في السماء».

١. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٢. فيض القدير، ج ٥، ص ٢٢٠.

٣. لم أجده في المصادر.

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ٩٠) هذه العبارة موجودة و لا يختص نقلها بالطبعة المحرّفة.

٥. أقول: و روى صاحب الوسائل - رحمه الله - روايتين استملنا على ذكر نقش خاتم آدم عليه السلام، و فيهما أنّه لا إله إلا الله و محمد رسول الله، فقط [١]؛ نعم نقش خاتم آخر فيه علي ولي الله، ألا أنّه ليس فيه لا إله إلا الله، ...، [٢] محمد نبي الله [و] علي ولي الله [٣]، و لا دخل له أيضاً بما في المقام، فلاحظ (منه) (١)

[١] أنظر وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤١١.

[٢] لم يقرء بقدر كلمتين.

[٣] أنظر وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٠٣.

٦. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الاسلامي، ج ١، ص ٣٠٢) هذه العبارة موجودة؛ لكن ما بين المعقوفين.

٨. في ٦١ في حديث أبي أيوب من الفردوس قبل قوله «و لغيري؟ قال: نعم» كتب: «أهذا لي».
٩. فيها في حديث كتاب زهد أمير المؤمنين عليه السلام قبل قوله «توقوا الذنوب» و بعد قوله «أمير المؤمنين» كتب: «علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - من حكمه».
١٠. فيها و ما بعدها في حديث فضل بن يونس و فيه زيادات:
منها: لفظة «أو» بين قوله «أبا الحسن» و قوله «يسمى».
- و لفظة «عندنا» بين قوله «حضر» و قوله «وطعام كان».
- و لفظة «و^١ مالي قد» بين لفظة «إن» و لفظة «خرج».
- وكذا لفظة «ثم» بعد قوله «عني»، و «منه إلى الآن» بعد قوله «لم يعد إلي»، و «فأنفذتها إليهم» بعد قوله «العشرة آلاف».
١١. في ٢٣٦ بعد قوله «إنه صلى الله عليه وسلم [شرب قائماً» كتب: «و ذاك لبيان الجواز».
١٢. في ٦٥ في «ماء السماء» بعد لفظ «أمير المؤمنين» كتب: «عمر بن الخطاب - رضي الله عنه -».
١٣. فيها أيضاً في «الماء البارد» بعد رواية «يذهب بالحر»^٢ كتب: «و في صحيح البخاري و مسلم^٥ - رضي الله عنهما - من حديث أبي هريرة - رضي الله عنه - قال: الحمى من فيح جهنم، فأبردوها بالماء يعني البارد كما هو مصرح به في بعض الروايات»
١٤. فيها أيضاً «في الماء المغلي» بعد الحديث الأول و إسقاط لفظ «عنه» و بعد لفظ «قال» كتب: «أرسطو».
١٥. في ٦٦ في «اللحوم و ما يتعلق بها» بعد الحديث الثاني كتب: «و في الشمائل^٦ من حديث أبي عبيدة عامر بن الجراح - رضي الله عنه - قال: طبخت للنبي - صلى الله عليه وسلم - قدراً و كان يعجبه الذراع فناولته الذراع، ثم قال: ناولني الذراع، فناولته. ثم قال: ناولني الذراع. فقلت: يا رسول الله و كم للشاة من ذراع؟

١. لم ترد في الطبعة المحرّفة.

٢. الصحيح: ٦٣.

٣. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ١٦١): «بالحمى» بدل «بالحر».

٥. صحيح البخاري، ج ٤، ص ٩٠ و ج ٧، ص ٢٠؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٢٣.

٦. لم أجده.

فقال: و الذي نفسي بيده [لو سكت] ^١لناولتني الذراع ما دعوت» ^٢.

١٦. فيها أيضاً بعد قوله «لحميون» كتب: «أي نحب اللحم».

١٧. في ٦٧ في «لحم الدجاج» بعد الحديث كتب: «و في صحيح البخاري و مسلم ^٣ رضي الله عنهما - من حديث زهد الجرمي - رضي الله عنه - قال: كنّا عند أبي موسى - رضي الله عنه - قال فقدّم طعام و قدّم في طعامه لحم دجاج و في القوم رجل من بني تميم الله أحمر كأنّه مولى قال: فلم يدن، فقال له أبو موسى: أدن فإنني رأيت رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - أكل منه. فقال: إني رأيته يأكل شيئاً فقدّرتّه، فحلفت أن لا أطعمه أبداً، انتهى. و في الحديث قصة في البخاري».

١٨. فيها أيضاً في «لحم الحباري» بعد الحديث كتب: «و في صحيح الترمذي ^٤ من حديث سفينة - رضي الله عنه - مولى رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - أنّه قال: أكلت مع رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - لحم الحباري».

١٩. فيها أيضاً في «الجراد» بعد قوله «ميتة» كتب: «و كذا الحيتان و مامات في البحر». أقول: و هذا يحتمل أن يكون من التقديم و التأخير، لأنّه أسقط بعد قوله «ذكي» قوله «و الحيتان و مامات في البحر» و بدّل الفاء بالواو ^٥.

٢٠. في ٦٨ في «الثريد» قبل الحديث كتب: «في الترمذي ^٦ من حديث أبي موسى الأشعري و أنس بن مالك - رضي الله عنهما - أنّ رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - قال: فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام. و روى أبو داود - رضي الله عنه - في صحيحه ^٧ كان أحبّ الطعام إلى رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - الثريد من الخبز و الثريد من الحيس».

١. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٢. اعلم أنّ الصحيحة و السقيمة من نسخ الكتاب قد اتفقتا على أنّ أخبار الفصل السادس مستخبة من كتاب طب الائمة، فيظهر من ذلك حال تلك الزيادات إلى حديث الشمائل باعترافهم أيضاً و أين أخبار هذا الكتاب و الانتساب إلى عمر و أرسطو و صحيح البخاري و مسلم، فلاحظ. (منه).

٣. صحيح البخاري، ج ٦، ص ٢٢٨ و ج ٧، ص ٢٢٢؛ صحيح مسلم، ج ٥، ص ٨٣ - ٨٤.

٤. سنن الترمذي، ج ٣، ص ١٧٧.

٥. و لكن الاحتمال ضعيف؛ بل لما كانت الرواية تنطبق على مذهب العامة في حكم مامات في الماء في تحريمه جعلها مفيدة لحلّ ذلك، فلولم تكن هذا من الزيادة فهو من المغييرات كما لا يخفى. (منه).

٦. سنن الترمذي، ج ٣، ص ١٨٠.

٧. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٢٠٥.

٢١. فيها أيضاً في «العسل» كتب بدل «من الفردوس» قوله «و في مسند الفردوس للديلمي - رضي الله عنه -».

٢٢. في ٦٩ في «السكر» في حديث «تأخذ للحمى» بعد لفظ «بارد» و قبل لفظ «على الريق» كتب: «وخل أو ليمون».

٢٣. في ٧٠ في أحاديث «التمر» بعد إسقاط قوله «و عن الحسين بن علي [عن أبيه] عليه السلام» من صدر الحديث كتب: «و في صحيح البخاري و مسلم - رضي الله عنهما - من روايتي أبي بكر و عمر - رضي الله عنهما -».

٢٤. فيها أيضاً في «الفواكه» بعد الحديث الأول كتب: «و في الشمائل الترمذية عن أبي هريرة - رضي الله عنه - قال: كان الناس إذا رأوا أول الثمر جاؤا به إلى رسول الله - صلى الله عليه و سلم - فإذا أخذه رسول الله - صلى الله عليه و سلم - قال: اللهم بارك لنا في ثمارنا و بارك لنا في مدينتنا و بارك لنا في صاعنا و في مدنا، اللهم أن إبراهيم عبدك و خليلك و نبيك و إني عبدك و نبيك و إنّه دعا لمكة و إنّي أدعوك للمدينة بمثل ما دعاك به لمكة و مثله معه.^٢ قال: ثم يدعوا أصغر وليد يراه إن كان^٣ من أهل بيته و إلّا فمن غيرهم فيعطيه تلك الفاكهة التي هي الباكورة، لأنّ الولدان تكثر رغبتهم في ذلك و تفرح به و هذا من مكارم أخلاقه».

٢٥. فيها أيضاً في «الرمان» في الحديث الثاني^٤ كتب: «و حبة الجنة [منها]^٥ إن استقرت» و ترك قوله «و ما من حبة استقرت».

أقول: و هذا بالمغفّر أشبه و إن كان من الزيادة.

٢٦. في ٧١ في «الرمان» فيما قبل آخر الباب بعد قوله «فليست [منه]^٦ حبة» كتب: «يعنى

١. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ١٩٣).

٢. أقول: و في صحيح الترمذى [١] في أبواب الدعاء في باب «ما يقول إذا رأى الباكورة» هذه الرواية إلى قوله «و مثله معه» فقال: «ثم يدعوا أصغر وليد يراه فيعطيه ذلك الثمر». قال: «هذا حديث حسن صحيح»، فالمحرّف زاد في هذه الرواية أيضاً. (منه عليه السلام).

[١] سنن الترمذى، ج ٥، ص ١٦٩.

٣. في الطبعة المحرّفة بعد «يراه» و قبل «إن كان» كتب: «و يعطيه ذلك الثمر، انتهى. أي أنّه - صلى الله عليه و سلم - كان ينادي أصغر ولد يراه».

٤. الصحيح: «الثالث».

٥. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٦. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ١٩٥).

من رَمَان الجنة».

٢٧. فيما أيضاً في «السفرجل» بعد الحديث الثاني كتب: «و عنه أنه قال: كلوا السفرجل فإنه يجلو الفؤاد».

٢٨. فيما أيضاً في «السفرجل» في آخر الباب بعد قوله «قال النبي ﷺ» و قبل قوله «كلوا السفرجل» كتب: «كلوا السفرجل فإنه يجلو الفؤاد و ما بعث الله نبياً إلا أطعمه من سفرجل الجنة فيزيد فيه قوة أربعين رجلاً»^١.

٢٩. في ٧٢ في «العنب» بعد الحديث الأول و لفظ «و عنه [ﷺ] قال» و إسقاط ما بعده - كما سيأتي - و قبل قوله «و^٢ من الفردوس» كتب: «شكا نبي من الأنبياء إلى الله - عز وجل - الغم، فأوحى [الله] إليه أن يأكل العنب»^٣.

٣٠. في ٧٤ في «الثوم» كتب أول الباب: «يعنى مطبوخة لرائحة لها». و بعد الحديث الأول كتب: «و في صحيح البخاري و مسلم^٥ - رضي الله عنهما - عن رسول الله - صلى الله عليه و سلم - أنه قال: من أكل من هذه الشجرة فلا يقربن مسجدنا يعنى الثوم». و كتب بعد خبر الفردوس «و المراد أنه يأكله للتداوي و إذا أراد الذهاب إلى المسجد أذهب رائحته بشيء كالقرنفل أو القرفة مثلاً».

٣١. في ٧٥ في «البصل» كتب في آخر الباب: «يعنى إذا كان مطبوخاً خصوصاً بالسمن».

٣٢. فيها أيضاً في «الباذنجان» في الحديث الأول من الفردوس كتب بعد قوله «ولي بالنبوة» و قبل قوله «و لعلني بالولاية» قوله «و لأبي بكر بالصدقية»^٦.

١. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ١٩٧) العبارة كالطبعة المحرّفة!

٢. كلمة الواو ليست في النسخ المطبوعة.

٣. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٤. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ١٩٨) الخبر موجود و لا يختص نقله بالطبعة المحرّفة.

٥. صحيح البخاري، ج ١، ص ٢٠٧؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٧٩.

٦. أقول: و روى سيّد المحدثين السيّد هاشم البحراني حديث شهادة الباذنجان في السادس و الستين بعد المائة من معجزات علي عليه السلام من مدينة المعاجز و هو في آخر الصفحة السابعة و الستين في باسمة طهران [١] عن ابن شهر آشوب عن كتاب الفردوس و عن العيون عن أحمد المؤدّب عن أبي هريرة بدون هذه الزيادة. و كذا رواه المجلسي في كتاب السماء و العالم [٢] عن مكارم الأخلاق عن الفردوس بدون هذه الزيادة، أورده في أبواب القبول في باب الباذنجان. (منه).

[١] أنظر: ج ١، ص ٤١٩ من الطبعة المحققة لمدينة المعاجز.

[٢] أنظر: بحار الأنوار (كتاب السماء و العالم): ٢٢٣/٦٣.

٣٣. في ٧٧ في «الخل» بعد الحديث الأول لأن سلمة كتب: «و في صحيح البخاري^٢ و مسلم^٣ وكذا في الترمذي^٤ من حديث عائشة و جابر بن عبد الله - رضي الله عنهما - أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال: نعم الا دام الخل».

٣٤. في أواخر هذا الباب بعد قوله «إلا قتلها» كتب: «و عن الحكيم الترمذي قال: في الخل منافع للدين و الدنيا و ذكر أنه يقطع حرارة السموم».

٣٥. في ٧٨ في «الزيت» بعد قوله «أربعين صباحاً» كتب: «و في الصحيحين من حديث عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - قال: رسول الله - صلى الله عليه وسلم -». أقول: فنسب حديث الصادق (عليه السلام) إلى عمر.

٣٦. في ٧٩ في «اللبن» بعد لفظ «ألبانها» في أواخر الباب كتب: «و في صحيح البخاري^٥ من حديث أنس بن مالك - رضي الله عنه - أن قوماً من عكل أتوا النبي - صلى الله عليه وسلم - بالمدينة مسلمين فاجتووا المدينة أي استوخموها فأمر بهم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أن يذهبوا إلى إبل الصدقة فيشربوا من ألبانها و أبوالها، ففعلوا ذلك، فصحت أجسامهم إلى آخر الحديث، و المراد أنهم مرضوا في المدينة؛ يعني بداء الاستسقاء، كما قاله العلماء، فحينئذ تكون أبوال الإبل و ألبانها معاً دوا، للاستسقاء».

أقول: و أسقط حديث يحيى بن عبد الله، كما يأتي إن شاء الله.

٣٧. في ٨٠ في «النكاح» بعد قوله «أراذل موتاكم الاعزاب» كتب: «و في صحيح البخاري^٦ عن عبد الله بن مسعود - رضي الله عنه - قال كنا مع النبي - صلى الله عليه وسلم - شباباً لانجد شيئاً، فقال لنا رسول الله - صلى الله عليه وسلم - «نم كتب الحديث^٧ وفي الأصل^٨ بدل ذلك كله لفظ «قال (عليه السلام)»^٩ فقط.

١. و من هنا بنينا على الاختصار في إيراد الزيادات. (منه).

٢. لم يوجد.

٣. صحيح مسلم، ج ٦، ص ١٢٥.

٤. سنن الترمذي، ج ٣، ص ١٨٢.

٥. صحيح البخاري، ج ١، ص ٦٤ و ١١٣ و ج ٤، ص ٢٢ باختلاف في الألفاظ.

٦. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ص ٤٣١): «العزَاب».

٧. صحيح البخاري، ج ٦، ص ١١٧.

٨. يعني حديث «يا معشر الشباب من استطاع منكم...».

٩. أي النسخ الصحيحة من كتاب مكارم الأخلاق.

١٠. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٣٨. في ٨١ في الباب بعد قوله «من أخلاق الأنبياء [عليه السلام] حب النساء» كتب: «و في صحيح البخاري^٢ - رضي الله عنه - عن سعيد بن جبير - رضي الله عنه - قال [إلي] ^٣ ابن عباس [رضي الله عنهما] ^٤: هل تزوجت؟ قلت: لا، قال: فتزوج، فإن خير هذه الأمة أكثرها نساء».

٣٩. في ٨٤ في خطبة أبي طالب [عليه السلام] بعد لفظ «إسماعيل» كتب: «وضئىء معد و عنصر مضر وجعلنا حضنة بيته و سؤاس حرمه». و بعد لفظ «ظل زائل» كتب: «و أمر حائل و محمد مئامن قد عرفتم قرابته و قد خطب خديجة بنت خويلد و بذل لها ما...».

أقول: و الظاهر أنه داخل في المغير لا في الزيادة.

و بعد لفظ «من مالي» كتب: «كذا و هو والله بعد [هذا] ^٥ له نبأ [عظيم] ^٦».

٤٠. في أواخر ٨٥ في خطبة رسول الله [صلى الله عليه وسلم] في تزويج فاطمة [عليها السلام] بعد قوله «و أرضه» كتب: «الذي خلق الخلق بقدرته و ميزهم بأحكامه و أعزهم بدينه و أكرمهم بنبيه محمد - صلى الله عليه و سلم - إن الله تبارك اسمه و تعالت عظمته جعل المصاهرة سبباً لاحقاً و أمراً مفترضاً، أو شج به الأرحام و ألزم به الانام، فقال عز من قائل و هو الذي خلق من الماء بشراً، فجعله نسباً و صهراً، فأمر الله يجري إلى قضائه و قضائه يجري إلى قدره و لكل قضاء قدر و لكل قدر أجل و لكل أجل كتاب يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب».

٤١. في ٨٨ في أواخر «آداب الزفاف» في حديث الصادق [عليه السلام] بعد قوله «ولو أصابت زنجياً لتشبث به» كتب: «و ما ذاك إلا لقللة الملاطفة بينهما». و في الحديث بعده، بعد قوله «عليهن الحياء» كتب: «ولو لا الحياء لبركن تحت الرجال في الأسواق كما جاء بذلك الحديث الشريف».

٤٢. في ٩٢ في أواخر عنوان «في الأولاد و ما يتعلق بهم» في حديث عبدالله بن فضالة بعد قوله «فإذا تمت له علم الوضوء» كتب: «و ضرب ^٨ عليه و أمر بالصلاة و ضرب عليها فإذا تعلم الوضوء» ^٩.

١. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٢. صحيح البخاري، ج ٦، ص ١١٨.

٣-٤-٥. أثبتناها من الطبعة المحرّفة.

٦. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٢٤٣): «لتشبث».

٨. اعلم أن هذه الزيادة موجودة في رواية الأمالى [١] ولكنها لم تكن في نسخ الكتاب. (منه)

[١] الأمالى للصدوق، ص ٤٧٥.

٩. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ٢٣٣) هذه العبارة موجودة و لا يختص نقله بالطبعة المحرّفة.

٤٣. في ١٢٣ في «دعاء رسول الله ﷺ بعد انتباهه ﷺ من النوم» كتب بعد قوله «و الأرض» أول الدعاء «والحمد لله قيوم السموات والأرض»^١

٤٤. في ١٢٤ في «دعاء الوتر» بعد لفظ «العظيم» الثاني كتب: «سبحان الله رب الأرضين السبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و رب العرش العظيم».

و في دعاء الاستغفار بعد قوله «واجد لكلّ خير» وقبل قوله «اللهم إنّ استغفاري» كتب: «وسمع أعرابي وهو متعلّق باستار الكعبة يقول»، و في آخره كتب: «أدخل عظيم جرمي في عظيم عفوك يا أرحم الراحمين».

٤٥. في ١٢٥ في أواخر «دعاء الحزين» بعد قوله «قبل» و قبل قوله «أن تغل» كتب: «جهنم و النيران عفوك عفوك قبل».

٤٦. فيها أيضاً بين قوله «من قال مائة مرة» و قوله «سبحان ربي العظيم و بحمده» كتب: «سبحان الله و بحمده».

٤٧. في ١٢٦ بعد قوله «وصلاة النوافل في البيت أفضل»^٢ كتب: «دعاء أبي بكر الصديق - رضي الله عنه -، علّم رسول الله - صلى الله عليه و سلّم - أبا بكر الصديق - رضي الله عنه - أن يقول: اللهم إني أسألك. بمحمّد نبيك و إبراهيم خليلك و موسى نبيك و عيسى كلمتك و روحك و بتوراة موسى و انجيل عيسى و زبور داوود و فرقان محمّد - صلى الله عليه و سلّم - و عليهم أجمعين - و بكلّ وحي أوحيت به أو قضاء قضيت به أو سائل أعطيت به أو غنيّ أفقرته أو فقير أغنيته أو ضال هديته و أسألك باسمك الذي أنزلته على موسى - صلى الله عليه و سلّم - و أسألك باسمك الذي وضعته على الأرض فاستقرّت و أسألك باسمك الذي وضعته على السموات فاستقلت و أسألك باسمك الذي وضعته على الجبال فرست و أسألك باسمك الذي استقل به عرشك و أسألك باسمك المطهر الطاهر الأحد الصمد الوتر المنزل في كتابك من لدنك من النور المبين و أسألك باسمك الذي وضعته على النهار فاستنار و على الليل فأظلم و بعظمتك و كبرياتك و بنور وجهك الكريم أن ترزقني القرآن و العلم به و تخلطه بلحمي و دمي و سمعي و بصري و تستعمل به جسدي بحولك و قوتك فإنّه لا حول و لا قوة إلّا بك يا أرحم الراحمين».

١. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلا، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٣٨) هذه العبارة موجودة و لا يختص نقلها بالطبعة المحرّفة.

٢. هذه العبارة كانت في آخر «دعاء الاضطجاع» و قبل عنوان «في دخول المسجد و القول عنده».

٤٨. في ١٢٨ في «تعقيب صلاة الفجر» بعد قوله «فإنه لا يغفر الذنوب كلها جميعاً إلا أنت» وإسقاط باقي الفقرات إلى قوله «دعاء آخر» كما سيأتي - إن شاء الله - كتب: «اللهم إني أسألك من كل خير أحاط به علمك وأعوذ بك من كل شر أحاط به علمك، اللهم إني أسألك عافيتك في أموري كلها وأعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الآخرة وأعوذ بوجهك الكريم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة ومن شر الأوجاع كلها ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن، وكبره تكبيراً ثم قل سبحان الله ثلاثاً وثلاثين والحمد لله ثلاثاً وثلاثين والله أكبر ثلاثاً وثلاثين واختم المائة بلا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير».

٤٩. في ١٣٢ في «التهليل» في حديث زيد بن أرقم قبل قوله «مخلصاً» كتب: «خالصاً» ثم بعده^١ كتب: «من قلبه ومات على ذلك»

٥٠. في ١٣٣ في آخر «في التكبير وغير ذلك» وقبل قوله «في الصلاة على النبي وآله عليه وعليهم السلام» كتب: «و روى الأعمش عن أبي هريرة وأبي سعيد الخدري - رضي الله عنهما - أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال: إن الله - عز وجل - ملائكة سياحين في الأرض فضلاً عن كتاب الناس، فإذا وجدوا قوماً يذكرون الله - عز وجل - تنادوا هلموا إلى بغيثكم، فيجيئون فيحفرون^٢ بهم، ثم يرتفعون إلى السماء فيقول الله - تبارك وتعالى -: أي شيء تركتم عبادي يصنعون؟^٣، فيقولون تركناهم يحمدونك ويمجدونك ويسبحونك فيقول الله - تبارك وتعالى -: وهل رأوني؟ فيقولون: لا. فيقول - جل جلاله -: كيف لو رأوني؟ فيقولون: لو رأوك لكانوا أشد تسبيحاً وتحميداً وتمجيداً. فيقول لهم: من أي شيء يتعوذون؟ فيقولون: من النار، فيقول تعالى: وهل رأوها، فيقولون: لا. فيقول الله - عز وجل -: فكيف لو رأوها؟ فيقولون: لو رأوها لكانوا أشد هرباً منها وأشد نفوراً. فيقول الله - عز وجل -: وأي شيء يطلبون؟ فيقولون: الجنة. فيقول - تعالى -: وهل رأوها؟ فيقولون: لا. فيقول - تعالى -: فكيف لو رأوها؟ فيقولون: لو رأوها لكانوا أشد عليها حرصاً.^٤ فيقول - جل جلاله -: إني

١. أي بعد «مخلصاً».

٢. في الطبعة المحرّفة «فيحفون».

٣. في الطبعة المحرّفة: «يصنعونه».

٤. هذه الرواية موجودة في صحيح الترمذي [١] فكأنه أخذها منه. (منه).

[١] سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٣٧، باختلاف في الألفاظ.

أشهدكم، أني قد غفرت لهم. فيقولون: كان فيهم فلان لم يرددهم انما جاء لحاجة. فيقول الله -عز وجل-: هم القوم لا يشقى جليسهم».

٥١. فيها أيضاً في «الصلاة على النبي و آله عليه و عليهم السلام» في أول الفصل أسقط لفظ «و آله» و حديث أبي بصير -كما سنشير إليه- و كتب قبل حديث الصادق عليه السلام: «قال الله تعالى إن الله و ملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً. و روي أنه -صلى الله عليه و سلم- جاء ذات يوم و البشري ترى في وجهه، فقال -صلى الله عليه و سلم-: إنه جائي جبرئيل^١ [عليه السلام] فقال: أما ترضي يا محمد أن لا يصلي عليك أحد من أمتك صلاة واحدة إلا صليت عليه عشرأ و لا يسلم عليك أحد من أمتك إلا سلمت عليه عشرأ».

٥٢. في ١٣٤ في «الاستغفار»^٣ في أول الباب كتب: «عن عبدالله بن مسعود -رضي الله عنه- قال: في كتاب الله -عز وجل- آيتان ما أذن عبد ذنباً فقراهما و استغفرا الله -عز وجل- إلا غفر الله له ﴿و الذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم﴾^٤ الآية، و قوله -عز وجل-: ﴿و من يعمل سوءاً أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً﴾^٥ و قال -صلى الله عليه و سلم-: من أكثر [من] الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً و من كل ضيق مخرجاً و رزقه من حيث لا يحتسب». و أسقط قوله «و عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليه السلام قال».

٥٣. في ١٣٦ في حديث حسن بن الجهم^٧ بعد قوله «على لسانه» كتب: «ما لم يفتحه على غيره».

٥٤. في ١٣٧ بعد قوله «كرهت ذلك»^٨ كتب: «و إن كان شراً لي في ديني و دنيائي فاصرفه عني و أصرف نفسي عن ناحيته إنك على كل شيء قدير» و أسقط قوله «و أبته نفسي».

٥٥. في ١٣٨ في «الاستخارة»^٩ في رواية جابر بعد قوله «ديني» في المقامين كتب: «و دنيائي».

١. في الطبعة المحرّفة: «جبريل».

٢. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٣. كان العنوان هكذا: «في الاستغفار و البكاء».

٤. سورة آل عمران: آية ١٣٥.

٥. سورة النساء: آية ١١٠.

٦. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٧. الحديث وقع في ذيل عنوان «في الاستخارة».

٨. العبارة وقعت في ذيل عنوان «في صلاة الاستخارة».

٩. أراد المصنف عليه السلام عنوان «في صلاة الاستخارة».

و بعد قوله «و إن كنت تعلم» كتب: «أن هذا الأمر و يسميه». و في رواية سماعة^١ بعد قوله «على النبي ﷺ» كتب: «و أهل بيته و صحبه»^٢ مع أن في الأصل «و آله»^٣. و بعد قوله «اللهم» كتب: «عافني في نفسي و ديني و أهلي و مالي» مع أن في الأصل «إن عافيتني مما أخاف»^٤. و جملة من ذلك إلى المحرّف أقرب.

٥٦. في ١٣٩ في رواية موسى بن جعفر^٥ بعد قوله «كذا و كذا» كتب: «فإنك^٥ حاجتك تقضي إن شاء الله [تعالى]»^٦ كائنة ما كانت و ابدأ بالصلاة على النبي - صلى الله عليه و سلم - و أسقط آخر الحديث كما سيأتي إن شاء الله.

٥٧. في ١٤٠ في «صلاة الكافية» في آخر الحديث كتب: «فإن الله يكفيك ما أهمك و من أخذ قدحاً و جعل فيه ماء و قرأ عليه ﴿إنا أنزلناه﴾ خمساً و ثلاثين مرة و رش ذلك الماء على توبه لم يزل في سعة حتى يبلي ذلك الثوب».

٥٨. في «صلاة الاستغانة» قبل قوله «ثم ترفع رأسك» كتب: «ثم تركع و تقول مثل ذلك». و بعد قوله «الجليل» كتب: «رب إني مسني الضر و أنت أرحم الراحمين».

٥٩. في ١٤١ في آخر «صلاة الضرّ و الفقر» كتب: «بفضلك و كرمك يا أرحم الراحمين و صلى الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه و سلم»^٧.

٦٠. فيها أيضاً في «صلاة المكروب» بعد قوله «ثم يقول»^٨ كتب: «بذل و ابتهاج». و بعد قوله «نزل» في آخره كتب: «به»^٩ فأزله عني برحمتك يا أرحم الراحمين و صلى الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه و سلم و يكرّر ذلك مراراً فإن الله يفرّج كربه». و في آخر الصلاة^{١٠} بعدها أيضاً كتب: «وصلى الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه و سلم». و في آخر «صلاة العسر» بعد إسقاط

١. الرواية كانت في ذيل عنوان «في صلاة الحاجة».

٢. في الطبعة المحرّفة: «... أصحابه».

٣. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٤١): «و أهل بيته».

٤. في جميع النسخ المطبوعة: «إن عافيتني من مرضي أو رددتني من سفري أو عافيتني مما أخاف...».

٥. في الطبعة المحرّفة: «فإن».

٦. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٧. و من هنا جعلنا الزيادة في كلّ صفحة واحدة و إن تعددت (منه).

٨. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٤٧): «فيقول».

٩. في جميع النسخ المطبوعة هذه الحكمة موجودة و بها ختم الحديث.

١٠. مراده عنوان «صلاة الاستعداد».

قوله «و قد جرَّب» كتب: «و أسأل الله قضائه و كرَّر ذلك فإنَّه يقضى». و في «صلاة المهمات» قبل قوله «و أركانهن» كتب: «خشوع مع استيفاء مندوباتهن»، و بذلَّ قوله «تُحسن» بقوله «بحسن»، و أسقط لفظ «قنوتهن»، و هذا إلى المحرَّف أقرب.

٦١. في ١٤٢ في «صلاة الرزق» في آخر الحديث كتب: «و يداوم على ذلك فإنَّ الله يوسِّع رزقه». و في «صلاة الفقر» بعد قوله «اللهم» كتب: «يا من يكتفى عن خلقه جميعاً و لا يكتفى عنه أحد من خلقه يا أحد من لا أحد له» و أسقط قوله «أنت أنت» و بعد قوله «لا أحتسب» كتب: «ثمَّ اقرأ آية سجدة». و في «صلاة الوالد»^١ كتب في الآخر: «و يداوم على ذلك فإنَّ الله يهدي له أولاده و يرزقهم رزقاً واسعاً». و في «صلاة الغنية» كتب بين لفظة «ثمَّ» و قوله «يسجد»: «يقرأ آية سجدة». و في «صلاة الدين» بعد لفظ «ركعات» كتب: «بتشهدين» و بعد لفظ «أحد» كتب: «إحدى عشرة مرة» مع أنَّ في الأصل «عشر مرات».

٦٢. في ١٤٣ في «صلاة الدين»^٢ بعد قوله «الركعتين» كتب: «الاوليين»، و قبل قوله «المتفرد» كتب: «سبحان»، و بعد قوله «ولا ولد» كتب: «ثمَّ يحرم و يقرأ». و في «صلاة [في] استجلاب الرزق» بعد قوله «يا رسول الله»^٣ كتب: «صلى الله عليك و سلَّم»، و قبل قوله «أن تصلي» كتب: «أسألك اللهم»^٤، و بعد قوله «على عيالي» كتب: «و صلى الله على سيدنا محمَّد و على آله و صحبه و سلَّم».

٦٣. في ١٤٤ في «صلاة طلب الولد» بعد قوله «و حسنهما» كتب: «ثمَّ اقرأ آية سجدة بعدهما». ٦٤. في ١٤٦ في العمل عند رؤية الهلال^٥ بعد «بسم الله الخ» كتب «لا إله إلاَّ الله»، و قبل الفصل الخامس كتب: «و صلى الله على سيدنا محمَّد و آله و صحبه و سلَّم».

٦٥. في ١٤٧ في حديث معاذ بن جبل^٦ بعد قوله «خلقني بالنار» و إسقاط باقي الحديث - كما

١. و تمام العنوان هكذا: «صلاة الوالد لولده».

٢. في النسخ المطبوعة لا يوجد عنوان «صلاة الدين» إلاَّ واحداً و هو ما أشار إليها المصنف في آخر رقم ٦١ و هذا العنوان الثاني موجود في الطبعة المحرَّفة، نعم ما ذكر في ذيل هذا العنوان الثاني موجودة في النسخ المطبوعة قبل عنوان «صلاة الدين» في ذيل عنوان «صلاة الغنية» بعنوان «صلاة اخرى».

٣. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٤. مراده ثاني هذه العبارة في الكتاب.

٥. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ٣٥٣) هذه العبارة موجودة.

٦. كان العنوان هكذا: «ما يتعد عند رؤية الهلال».

٧. الحديث وقع في ذيل عنوان «دعاء فيه اسم الله الأكبر».

سيأتي - كتب: «وأن تفعل بي ما أنت أهله و لا تفعل بي ما أنا أهله و أن تغفر لي و لو ألدى برحمتك يا أرحم الراحمين و أن تعطيني خير الدنيا^١ و الآخرة، إنك على كل شيء قدير و صلى الله و سلم على سيدنا محمد و على آله و صحبه أجمعين». و «في طلب الحاجة» بعد قوله «و آية الكرسي» [كتب]: «و ليتنفل بغير ريق ثلاث مرات». و في حديث الصادق عليه السلام بعد قوله «ألمت به حاجة» كتب: «يقرأ آية السجدة ثم»، و بعد قوله «سبع مرات» كتب: «ثم يسأل حاجته و كان - رضي الله عنه - يقول».

٦٦. في ١٥٠ في «البلاء» في الحديث الأول بعد قوله «لو شاء» كتب: «فعل بي مثله و فضلني على كثير ممن خلق تفضيلاً»، و «في المطر»^٢ في آخر الدعاء أدرج لفظ «سيدنا» و «على» و «صحبه و سلم» و قد صنع مثل ذلك كثيراً.

٦٧. في ١٥١ في «الزرع» بعد قوله «بحق» كتب: «سيدنا» و بعد قوله «محمد» كتب: «صلى الله و سلم عليه و على آله»، و بعد قوله «في يدك» كتب: «فإنه يبارك فيها»، و في «العطاس» في الحديث الأول للصادق عليه السلام بعد قوله «على محمد» و قبل قوله «العاطس» كتب: «و على آله و صحبه»، و بعد حديث ابن أبي يعفور و إسقاط قوله «و في رواية أخرى» إلى قوله «يرحمك الله» - كما سيأتي إن شاء الله - كتب: «و ينبغي للشخص إذا أراد أن يشمت^٣ العاطس أن يقول للرجل المؤمن» و أسقط أيضاً ما بعد «يرحمك الله» إلى قوله «و للمرأة».

٦٨. في ١٥٧ قبل قوله «للحمى و الصداع» كتب: «العلي العظيم»، و في حديث الصادق عليه السلام بعد إسقاط «يكتب» بعد لفظ «و الصداع» كتب: «أن يعقد سبع عقد في خيط و يقرأ على كل عقدة فاتحة الكتاب و تشد على رأس المحموم أو يكتب في ورقة. و بعد قوله «و رحمة للمؤمنين» كتب: «و لا يزيد الظالمين إلا خساراً»، و أدرج في الآخر لفظ «سيدنا» و «على» و «صحبه و سلم تسليمًا»، و أسقط لفظ «الطاهرين».

٦٩. في ١٥٨ «للحمى» بعد قوله «بعترته» كتب: «و صحابته» و أدرج أيضاً «سيدنا» و «على» و «صحبه و سلم» قبل قوله «اللهم»، و زاد في آخره أيضاً «و^٤ برحمتك يا أرحم الراحمين». و فيما يكتب في الجام بعد قوله «يخفف عنكم» كتب: «و خلق الإنسان ضعيفاً»، و بعد قوله «الآن خفف

١. في الطبعة المحرّفة: «خيرة الدنيا».

٢. الصحيح: «في الرياح»، لكن بسبب إدغام ما كان في ذيل هذا العنوان في عنوان «في المطر» و حذف العنوان في الطبعة المحرّفة استفاد المؤلف رحمه الله عن عنوان «في المطر».

٣. في الطبعة المحرّفة: «إذا أراد تشميت».

٤. لم ترد في الطبعة المحرّفة.

[الله] ^١ عنكم ^٢ كتب: «و علم أن فيكم ضعفاً». وفيما يكتب على القرطاس بعد قوله ﴿على أعقابكم﴾ كتب الآية ^٣ إلى آخرها.

٧٠. في ١٦١ في «عوذة وجع الرحم» بعد قوله «طائعين» كتب: «وصلّى الله على سيدنا محمد و على آله وصحبه الطاهرين و لابد أن تكون القراءة و الكتابة في محلّ خال و أنت تبخر بالرائحة الطيبة» و أسقط أيضاً عبارة الأصل من الآخر. و في «لمن يبول في النوم» كتب المصنف: «و آية الكرسي كما أنزلت و آخر الحشر» * و هذا المحرّف كتب بعد قوله «الكرسي» الآية المعروفة إلى «هم فيها خالدون» و بعض آخر الحشر.

٧١. في ١٦٢ في «عسر الولادة» بعد قوله ﴿حملها﴾ كتب الآية ^٤ إلى آخرها. و قبل «رقية الطحال» كتب: «مثله يكتب ﴿أولم ير الذين كفروا إنّ السموات و الأرض كانتا رتقاً ففتقناهما﴾ الآية» و العبارة المتأخرة عن ذلك ^٥ أيضاً محلّها مقدّم. ^٦ و في «رقية الطحال» بعد قوله ﴿توعدون﴾ كتب قوله «إلى آخر الآية» و لأدري إلى أين تنتهي هذه الآية.

٧٢. في ١٦٣ بعد تبديل قوله «اللولي» ^٧ بقوله «المغص» ^٨ في حديث الصادق عليه السلام كتب: «للمغص في إناء مزجج»، و بعد قوله «الآية» و تبديل قوله «يرقى سبع مرات على ماء» بقوله «ثم يوضع [عليه] ماء و يقرأ عليه هذه الآيات سبع مرات و يصب» و بعد قوله «دهن» كتب: «ثم يرج رجاً شديداً» و بذلّ قوله «التزق» بقوله «امتزج» و بعد قوله «الدهن» زاد قوله «بالماء» و بعد قوله «دلكت ^٩» كتب: «به بطن العليل» و بعد قوله «سقيته» كتب: «منه فإنه يبرأ». و فيما بعد ذلك بعد قوله «العليم» كتب: «الآية» مع أن اللفظ آخر الآية و في الآخر أيضاً كتب: ﴿ولا يزيد الظالمين

١. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٩٠).

٢. سورة الأفعال: آية ٦٦.

٣. أي آية ١٤٤ من سورة آل عمران.

* و الزيادة في آية الكرسي، فداخل عبارة المصنف الإشارة إلى خصوص الاولى دون تمام الثلاث (منه).

٤. أي آية ١-٢ من سورة الحج.

٥. أي عبارة «و روي أنه يكتب لها...» المتأخر عن الآية.

٦. و التقدم بخمس سطور.

٧. في النسخ المطبوعة: «اللولي»

٨. في الطبعة المحرّفة: «للمغص».

٩. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

١٠. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٤٠٢): «دلكته».

إلا خساراً^١. وفي العمل الآخر بعد قوله «تقول» وقبل قوله «يريد» كتب: «الذي تقرأه على الماء و هو» و بعد قوله «يسره» كتب: «وأولم ير الذين كفروا^٢. و بعد عمل الفالاح بدّل قوله «مما يقرأ^٣ على الخ» بقوله «[و] مما ينفع من الفالاح» و بعد قوله «وجع» كتب: «أن يكتب في لوح أو كتف» و بعد قوله «ما أجد» كتب: «و أحذر» و أسقط قوله «ومنه^٥ يكتب هذا في كتف أو لوح».

٧٣. في ١٦٦ في «دعاء المريض»^٦ عن الصادق عليه السلام بعد قوله «موسى» كتب: «كليم الله نوح»^٧ و بعد لفظ «أجمعين» كتب: «و على سائر الصحابة و التابعين».

٧٤. في ١٧١ في آخر العمل الأول «للريح» بعد قوله «و لا تجماع» كتب: «و أنت حامله». و في «رقية للحمي» بعد قوله (حسبي الله) كتب: «و^٨ عليه يتوكل المتوكلون رب المشرق و المغرب».

٧٥. في ١٧٢ في آخر الدعاء السابق أضاف لفظ «سيدنا» و «على» و أدرج قوله «و صحبه الطيبين» بين قوله «و آله» و قوله «الطاهرين»، و مثل ذلك أيضاً كثير لم نتعرض له، و في الأخير «للصداع» بعد قوله (القيوم) كتب الآية إلى قوله «أم الكتاب»^٩. و في الصفحة التي بعدها قبل قوله «للرعاف» و بعد قوله «الوارثين» بعد إسقاط ما بينهما كتب: «و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين».

٧٦. في ١٨٢ في حديث «المناهي» بعد قوله «أزوجك أختي» كتب: «أي على أن يضع إحداها صداق للأخرى».

٧٧. في ١٨٤ في هذا الحديث قبل «تعلم القرآن» كتب: «و نهى عن نسيان القرآن بعد الكبر فإن».

٧٨. في ١٨٧ في حديث «وصايا رسول الله ﷺ» بعد قوله «فقطعه» كتب: «يا علي لكلّ ذنب

١. سورة الاسراء: آية ٨٢.

٢. سورة الأنبياء: آية ٢٩.

٣. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٤٠٣): «و يقرأ».

٤. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٥. كلمة «منه» لم تسقط من الطبعة المحرّفة.

٦. أراد به عنوان «دعاء يدعى به للمريض».

٧. في جميع النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٤١١) هذه العبارة موجودة و لا يختص نقله بالطبعة المحرّفة.

٨. لم ترد في الطبعة المحرّفة.

٩. سورة آل عمران: آية ١-٧.

توبة إلا سوء الخلق فإن كلما خرج من ذنب دخل في ذنب»^١.
 ٧٩. في ١٩٤ في حديث ابن مسعود^٢ في أول الصفحة بعد قوله «عذاب شديد» كتب: «و مغفرة من الله و رضوان».

٨٠. في ٢٠٢ في آخر حديث ابن مسعود كتب: «تمت الموعظة و بالله التوفيق» و لا يوجد في بعض النسخ^٣. و في حديث أبي ذر بعد قوله «و من رغب عنها غرق» كتب: «و حب أهل بيتي». و في آخر الكتاب كتب: «و صلى الله الخ».

هذه عدة الزيادات و موارد ما أسقط جملة كثيرة، فإنها مع قطع النظر عن تحريف الأسماء كان عدتها إلى كتاب النكاح و هو ثلث الكتاب تقريباً ستين موضعاً على التحقيق.

الفصل الثاني

في الإشارة إلى ما نقص من الكتاب و سرق

اعلم إننا لا نتعرض هنا لما كان يسيراً و إن كان كثيراً و نعدّ ما نوردّه أيضاً بعد الصفحات دون المواضع خاصة.

١. في ٩ «في علامة رضاء و غضبه [عليه السلام]» من صدر العنوان أسقط حديث ابن عمر و هو مكرر في النسخ. و في رواية ابن مسعود أسقط فقرة «مقداد» إلى قوله «كان النبي ﷺ».
٢. في ١١ في «جمل من أحواله [عليه السلام]» أسقط ما بعد قوله «دعا ثلاثاً» إلى قوله كان كلامه الخ».
٣. في ١٥ في «تسريحه [عليه السلام]» أسقط في آخره قوله «و في رواية عن النبي ﷺ الخ».
٤. في ١٧ في «فراشه [عليه السلام]» أسقط ما بعد قوله «حشوها ليف» إلى قوله «و كان له».
٥. في ٢١ «السواك» بعد قوله «و النكاح و السواك» أسقط حديث الصادق عليه السلام إلى قوله «قال النبي ﷺ في وصيته الخ».
٦. في ٢٢ في «السواك» بعد قوله «مسالك التسبيح» أسقط حديث الصادق عليه السلام. و بعد قوله «مطية للقم» أسقط حديثاً آخر له عليه السلام.

١. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ٤٦٢) هذه العبارة موجودة و لا يختص نقله بالطبعة المحرّفة، لكنها مقدمة على عبارة «يا علي: أربعة أسرع شيء عقوبة...» و الحال أنّها في الطبعة المحرّفة مouxدة عن هذه العبارة.

٢. مراده الحديث الذي كان في ذيل عنوان «في موعظة رسول الله ﷺ لابن مسعود».

٣. لم توجد هذه العبارة في أحد من النسخ المطبوعة.

- و في «آداب الحمام» ما بعد قوله «و الفقاع في الحمام» أسقطه إلى قوله «بضعف».
٧. في ٢٤ في «ستر العورة» أسقط ما بعد قوله «فاتزروا» إلى قوله «عن الباقر عليه السلام». وأيضاً أسقط ما بعد قوله «سوء بعض» إلى قوله «عن أبي بصير».
٨. في ٢٦ في «الإطلاء بالنورة» أسقط ما بعد قوله «في حديث الرضا عليه السلام الأنف»^١ إلى قوله «و قال الصادق عليه السلام».
٩. في ٢٧ في «تقليم الأظفار» أسقط ما بعد حديث الباقر عليه السلام الذي آخره «التي يموت فيها» إلى قوله «[و] من طب الأئمة».
١٠. في ٢٨ في «قصّ اللحية» أسقط الحديث الثاني لسدير^٣، والحديث الأول عن الصادق عليه السلام^٤.
١١. في ٢٩ في «تسريح اللحية» أسقط ما بعد قوله «أو ليجزه» إلى قوله «عن عمر بن ثابت» وإن أورد بعض الألفاظ إلا أنها بحكم الساقط.
١٢. في ٣١ في «الحجامة» أسقط الحديث الأول للصادق عليه السلام بعد قوله «يوم الإثنين».
١٣. في ٣٢ في «الحجامة» أيضاً أسقط حديث رسول الله ﷺ بعد قوله «من رأسه و جسده».
١٤. في ٣٤ في «الخضاب» بعد قوله «من السنة» أسقط حديث عبدالله بن عثمان إلى قوله «عن محمد بن مسلم».
١٥. في ٣٦ في «لبس أنواع الخاتم» أسقط ما بعد قوله «الفصّ البجادي» إلى قوله «يوم قتل».
١٦. في ٣٩ في «نقش فص يصلح لكلّ علة» أسقط «لا آلاء الخ» و في «تزيين النساء» بعد قوله «لاتواري شيئاً» أسقط حديث أبي جعفر عليه السلام.
١٧. في ٥٠ في «التعمم» أسقط ما بعد قوله «أصابع» إلى قوله «ثم قال [هكذا تكون]»^٥.
١٨. في ٥٢ في «مقدار سمك البيت» أسقط التفسير بعد قوله «مسكون» من حديث الصادق عليه السلام [عليه السلام].
١٩. في ٥٦ في «الأكل و الشرب» بعد قوله «و قضاء دينه» أسقط حديث موسى بن جعفر عليه السلام. و بعد قوله «كشعب الشرك» أسقط الحديث أيضاً إلى قوله عن الباقر عليه السلام.

١. هذه العبارة لم تقع في موضع المذكور.

٢. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٦٤).

٣. مراده ﷺ ثاني الحديثين لسدير، لا الحديث الثاني في ذيل العنوان.

٤. مراده ﷺ الحديث الأول من أحاديثه عليه السلام لا الحديث الأول في ذيل العنوان.

٥. أثبتناه من الطبعة المحرّفة لثلاثيهم بما قبله.

٢٠. في ٥٨ في «آداب غسل اليد و غيرها» بعد قوله «لأنه أولى بالصبر على الغمر»^١ أسقط ذيل الحديث إلى قوله «عنه».
٢١. في ٦٣ في «آداب الشرب» بعد قوله «و لا الأكل منها»^٢ أسقط حديث الباقر عليه السلام. وقبل الفصل الخامس أسقط قوله «فليغمسه الخ».
٢٢. في ٦٤ في «الخلال» في آخره أسقط ما بعد قوله «و من لا فلا حرج» إلى قوله «انتخبته». ثم بعد صفحتين عن ذلك في «اللحوم» أسقط حديث زرارة مع الباقر عليه السلام.
٢٣. في ٦٩ من رواية البرقي^٣ أسقط قوله «و خذ من طين قبر الحسين عليه السلام و أعجنه» و مع ذلك كتب بدل قوله «على الشيعة» قوله «على المسلمين».
- ثم بعد ذلك من شقائه أسقط قوله «في طين قبر الحسين عليه السلام» إلى آخر الباب و فيه سبعة^٤ أحاديث في أكله و آدابه، فلاحظ ذلك؛ بل لم يترك في الكتاب ذكراً للتربة المباركة أصلاً.
٢٤. في ٧٠ في «الفواكه» أسقط من الأول إلى قوله «كان رسول الله ﷺ». و أسقط أيضاً حديث ابن عباس. و «في الرمان» أسقط من أوله قوله «عن الصادق عليه السلام قال»، و هذا القبيل من السرقة كثير جداً و لا نتعرض لكلمة. و في النبوي أسقط ما بعد قوله «أربعين صباحاً» إلى قوله «من أكل رمانة».
٢٥. في ٧٢ في «العنب» أسقط قوله «شيثان يؤكلان باليدين: العنب و الرمان». و في هذه الصفحة كلمات كثيرة من الأسامي و مثلها قد أسقطها أو بدّلها. و في «العنب» قد أسقط ما بعد قوله «فإذا هي صحيحة» إلى قوله «الفصل الحادي عشر» و الساقط عدة أحاديث.
٢٦. في ٧٣ في «الهندباء» أسقط ما بعد قوله «إلا قمعه الهندباء» إلى قوله «و دعابه يوماً». و في «الكراث» أسقط ما بعد قوله «ثم يرى» إلى قوله «و يقطع البواسير» و كذا أسقط ما بعد قوله «و منه»^٥ إلى آخر الباب.
٢٧. في ٧٤ في «النوم» أسقط الحديث الأول عن الباقر عليه السلام.
٢٨. في ٧٥ في «البطيخ» في الرواية الثانية أسقط ما بعد قوله «من الجنة» إلى قوله «يأكل البطيخ بالسكر».

١. هذه العبارة وقعت في الحديث الثامن.

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ١٥٤): «فيهما» بدل «منها».

٣. هذه الرواية كانت في ذيل عنوان «في العسل».

٤. الصحيح: تسعة.

٥. في النسخ المطبوعة لم يوجد هذا اللفظ، و كذلك في الطبعة المحرّفة.

٢٩. في ٧٧ في «العدس» بعد قوله «طعام الأبرار» أسقط حديث صحيفة الرضا عليه السلام إلى آخر الباب.

٣٠. في ٧٨ في «السويق» أسقط قوله «من أمالي الشيخ» إلى قوله «أفضل سحورك» وإن ذكر بعض ألفاظ الساقط مع التبديل.

٣١. في ٧٩ في «اللين» أسقط حديث يحيى بن عبد الله.

٣٢. في ٨٤ في «الأكفاء» ما بعد قوله «أكفاء بعض» من حديث الصادق عليه السلام أسقطه إلى قوله «قال الصادق عليه السلام». وفي خطبة أبي طالب ما بعد قوله «على الناس» إلى قوله «ثم ابن أخي» قد أسقطه، و أسقط أيضاً قوله «من قريش» بعد قوله «برجل»، وكذا قوله «ولا يقاس به أحد»، وكذا «رزق حائل»، وكذا قوله «وله في خديجة» إلى قوله «فزوجه»^١.

٣٣. في ٨٥ أسقط ما بعد قوله «و السنة المحمدية في الصداق خمسمائة درهم» إلى قوله «وكل ما جعلته المرأة».

٣٤. في ٨٩ في «حق الزوج» ما بعد قوله «أن تسجد لزوجها» أسقطه إلى قوله «لا تؤذي المرأة».

وفي ٩٢ أسقط قوله «قال رسول الله ﷺ: من نعمة الله على الرجل أن يشبهه ولده».

٣٥. في ٩٤ في «طلب الولد» أسقط في حديث الصادق عليه السلام في قرائته «إنا أنزلناه» ما بعد قوله «سبع مرات» إلى قوله «قال الرجل». وفي حديث الحسن عليه السلام أسقط قوله «فبلغ» إلى قوله «على معاوية»، وإن كان ذلك إلى المحرّف أقرب.

٣٦. في ٩٥ في «العقيقة وما يتعلق بها» قد أسقط قوله «وقال النبي ﷺ يا فاطمة أنقبي أذني الحسن والحسين [عليه السلام] خلافاً لليهود». وفي الختان وما يتعلق به «أسقط قوله «كتب عبد الله» إلى قوله «عن الصالحين»، وكذا ما بعد قوله «من بول الأغلف» إلى قوله «وعن الصادق عليه السلام». وفي الرواية بعدها أسقط ما بعد قوله «صلواتك عليه» إلى قوله «بمشيتك».

٣٧. في ٩٦ في «الختان» أسقط ما بعد قوله «وأسرع لنبات اللحم» إلى قوله «عن الصادق عليه السلام» لما هاجرن^٢ النساء. وفي هنات تتعلق بالنساء «أسقط ما بعد قوله «طاعة المرأة ندامة» إلى قوله «لا تحملوا». وكذا ما بعد قوله «فتهيجوهن» إلى قوله «و ذكر لرسول الله ﷺ».

١. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٢١٥): «فزوجه».

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ص ٤٩١): «هاجرت».

٣. لم ترد في النسخ المطبوعة.

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٢٤٣): «رسول» بدل «لرسول».

٣٨. في ٩٧ في السطر الثاني أسقط الحديث من قوله «من بيوتكم» إلى قوله «و عن النبي ﷺ».
- و كذا ما بعد قوله «المسك هي الفل المسك السوداء»^١.
٣٩. في ٩٩ أسقط ما بعد قوله «تحت ذكورها»^٢ إلى قوله «قال ﷺ: إِنَّ لِلْمَخْنِثِينَ الْخ».
٤٠. في ١٠٠ «في آداب السفر» أسقط ما بعد قوله «فصول» إلى قوله «الفصل الأول». و كذا بعد قوله «يوم خطبة و نكاح» أسقط حديث أبي أيوب إلى قوله «و عنه [ﷺ] قال: من سافر الخ» فعل ذلك لأنَّ نحوسة يوم الإثنين لم يكن موافقاً لميله.
٤١. في ١٠١ في المطلب^٣ في أواخر الباب^٤ قبل حديث أبي جعفر ﷺ أسقط ما بعد قوله «مغفوراً [له]» إلى آخر الحديث. وفي «الصدقة» أسقط حديث «من تصدَّق الخ» المروي عن الصادق ﷺ إلى قوله «كان [علي بن الحسين ﷺ] إذا أراد».
٤٢. في ١٠٢ في «العصا» في آخر الباب أسقط قوله «تعصوا» إلى آخر الحديث.
٤٣. في ١٠٦ في «بذل الزاد» بعد قوله «من خير أو شر» في حديث الصادق ﷺ أسقط الحديث الآخر إلى قوله «و روي».
٤٤. في ١٠٧ في «حفظ المتاع» أسقط قوله «من مسموعات السيد» إلى قوله «عنه ﷺ قال: أتى الخ» و ذلك لاشتغاله على ذكر التربة المباركة.
٤٥. في ١٠٩ في «ركوب السفينة» أسقط ما بعد قوله «حَقَّ قدره» إلى قوله «بسم الله» و كتب بدل الساقط «الآية» و هو لا يفي بالمراد كما لا يخفى.
٤٦. في ١١٥ في «مقدمات الدعاء» أسقط من عدة موارد قوله «و آل محمد». و كذا أسقط من حديث «دُرُست» قوله «فيستجيب الله العزيز الجبار [له]»^٥. ثمَّ بعد أحاديث أسقط ما بعد قوله «و يدع الوسط» و ذلك لأنَّ الصلوات على الآل و التوسل بهم خاصة كان لا يوافق ميله.
٤٧. في ١١٨ أولاً أسقط قوله «من مسموعات السيد»^٦ إلى قوله «عن الكاظم ﷺ» و ثانياً

١. كذا، و لم تقع هذه العبارة لا في النسخ الصحيحة المطبوعة و لا في الطبعة المحرَّفة.

٢. هذه العبارة كانت في ذيل أواخر عنوان «في نوادر النكاح».

٣. كذا.

٤. أراد ﷺ عنوان «في السفر و الأوقات المحمودة و المذمومة له».

٥. قد اشتبه الأمر على المؤلف ﷺ لأنَّ الحديث المذكور لم يسقط من الطبعة المحرَّفة.

٦. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الاسلامي، ج ٢، ص ١٧).

٧. أنظر ذيل عنوان «في الأدعية المخصوصة بأعقاب الفرائض».

أسقط قوله «و^١ روى إبراهيم بن محمد» إلى قوله «من أحب أن يخرج من الدنيا» وكل ذلك لذكر التربة فلاحظ.

٤٨. في ١١٩ في «أدعية أعقاب الفرائض» أسقط ما بعد قوله «لا احتسب» لاشتماله على ذكر آل محمد صلوات الله عليهم. وأسقط أيضاً صدر حديث هلقام وذيله وفيه كرامة باب الحوائج موسى بن جعفر عليه السلام.

٤٩. في ١٢١ «فيما يفعل عند النوم» من حديث الصادق عليه السلام الثاني أسقط ما بعد قوله «فراشه كمسجده» إلى قوله «عنه عليه السلام» قال: إذا دخل عليك المصباح. ومن النبوي في قراءة التوحيد أسقط ما بعد قوله «غفر الله له» [٢] ذنوب» إلى قوله «عند منامه» وإن كتب بعض الألفاظ المحرّفة.

٥٠. في ١٢٢ في «القول عند سماع الخ^٣» أسقط فقرات وأضاف أخرى.

٥٢. في ١٢٨ [في] «فيما يختص بعقيب الفجر» أسقط قوله بعد الدعاء «ثم سبّح الخ» وهو مشتمل على فضل التسيب المنسوب إلى الزهراء وتربة سيد الشهداء، وما بعد ذلك أيضاً أسقطه إلى قوله «بسم الله»، وكذا ما بعد قوله «و الله» إلى قوله «أفوض أمري»؛ نعم وأضاف إليها لفظ «سيدنا» و«على» و«صحبته وسلم».

ثم في الصفحة التي بعدها أسقط ما بعد قوله «و اغفر لي يا رب» إلى قوله «المؤمنات»، وكذا أسقط التهليل و لواحقه إلى قوله «ثم قل». وفي أذكار تعقيب الفجر أسقط الاستغفار «مائة مرة».

٥٣. في ١٣٠ في «الرجوع من المصلي» من حديث أمير المؤمنين عليه السلام أسقط قوله «فإن له من كل مسلم حسنة». وفي الحديث آخر الباب كتب: «صلى الفجر» بعد قوله «روي»، وكذا بعد قوله «تطلع الشمس» كتب: «ثم يؤتى^٥» وأسقط الباقي. وفي «الذكر» في حديث أبي بصير أسقط ما بعد قوله «يدفعن ميتة السوء».

٥٤. في ١٣١ في «التحميد» من الحديث الأول بعد قوله «و ستين مرة» أسقط قوله «عدد عروق

١. لم ترد في النسخ المطبوعة.

٢. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٠٤).

٣. كان العنوان هكذا: «في القول عند سماع الأذان».

٤. الصحيح: ٥١، وهذا الاشتباه يجري إلى آخر الأرقام.

٥. هذه العبارة في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٢١) موجودة.

- الجسد». وكذا ما بعد قوله «يعني قولهم: سمع الله لمن حمده» أسقطه إلى آخر الباب.
٥٥. في ١٣٢ في «التسبيح» أسقط حديث أمير المؤمنين عليه السلام «التسبيح نصف الميزان الخ». وفي «التهليل» أسقط حديث جابر إلى قوله «لا إله إلا الله ثمن الجنة». ومن حديث زيد بن أرقم أسقط ما بعد قوله «دخل الجنة» ومن الحديث في الآخر ما بعد قوله «السيئات».
٥٦. في ١٣٣ في «الصلاة على النبي - صلوات الله عليه - وآله» أسقط الحديث الأول لأبي بصير بعد إسقاط «الآل» من عنوان المصنف. ومن حديث الحارث الأعور أسقط لفظ «وآله»، وأسقط الحديث الذي بعده بتمامه.
٥٧. في ١٣٤ في «الاستغفار والبكاء» من الحديث الأول للصادق عليه السلام أسقط إلى قوله «قال الصادق عليه السلام: إذا أكثر العبد الاستغفار». ومن الحديث بعده أسقط ما بعد قوله «حتى يستغفر الله» وما بعد قوله «كالمستهزى»، في الحديث أسقطه إلى قوله «إن المؤمن الخ». ومن صدر حديث المعاني أيضاً أسقط الاستغفار. وكذا حديث الصادق عليه السلام «كان رسول الله ﷺ أسقطه إلى قوله «من قال في دبر صلاة». وكذا أسقط ما بعد قوله «زبد البحر». وفي «البكاء» أسقط قوله «من عيون الأخبار» إلى قوله «خنقتني العبرة» وهو مشتمل على بكاء فاطمة والسجاد عليهما السلام على أبيهما.
٥٨. في ١٣٥ أسقط قوله «قال الصادق عليه السلام لما حضرت الحسن [بن علي بن أبي طالب] الخ» إلى آخر الحديث وفيه بكاء الحسن عليه السلام عند موته.
٥٩. في ١٣٦ في «الاستخارة» أسقط حديث يحيى بن عمران الحلبي بتمامه، ومن الذي بعده قوله «عن أبي عبد الله عليه السلام».
٦٠. في ١٣٨ في «صلاة الاستخارة» في حديث مسعدة بن صدقة مع تحريف صدر كلام المصنف - رحمه الله - كتب «وكان جعفر بن محمد - رضي الله عنهما - يقول: اللهم إني أستخيرك برحمتك وأستقدرك الخير بقدرتك عليه، إنك عالم الغيب» فأسقط الألفاظ التي كانت بينها، فلاحظ. وكذا أسقط عنوان «صلاة القرعة» إلى آخرها. وكذا أسقط عنوان «في طلب الحاجة». وكذا في «صلاة الحاجة» أسقط ما بعد قوله «آتاه الله ^٢ ذلك». وبعد عنوانين أسقط قوله «وأسألك بحق الاسم الذي جعلته عند محمد وعترته».
٦١. في ١٣٩ في «صلاة الحاجة» أسقط ما بعد «كذا وكذا» من حديث موسى بن جعفر عليه السلام.

١. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغ، ص ٣٢٥): «ينصف» بدل «نصف».

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ١١٠): «لأناه».

وكذا أسقط قوله «و^١ صلاة الجاجة، عن الرضا^(عليه السلام)» إلى آخر الحديث، وفيه ذكر الأئمة و التوسل بهم، فلاحظ.

٦٢. في ١٤٠ أسقط قبل «صلاة الاستغاثه» قوله «صلاة المكروب الخ» و «صلاة الاستغاثه بالتول» إلى آخرهما. ثم ذكر «صلاة الاستغاثه» محرّفاً. ثم أسقط عنواناً آخر و هو قوله «صلاة الغياث، عن أبي عبدالله^(عليه السلام)» إلى آخر الحديث وفيه الاستغاثه برسول الله - صلوات الله عليه - وأخيه أمير المؤمنين^(عليه السلام) و ذكر فاطمة و الأئمة^(عليهم السلام)، فلاحظ.

٦٣. في ١٤٢ في «صلاة الفقر» أسقط من حديث مبشّر^٢ ما بعد قوله «برزق جديد»، و في التي بعدها في «صلاة الجائع» أسقط ما يتعلق بالصدقة الطاهرة.

٦٤. في ١٤٤ في «صلاة المظلوم» حذف صدر الرواية الثانية و أضاف إليها لفظ «سيدنا» و «علي» و «صحابه». و في «صلاة طلب الولد» أسقط ما بعد قوله «و ينتهي»^٣ إلى آخر الحديث، و أسقط أيضاً اسم أمير المؤمنين^(عليه السلام) [من صدرها. و في «صلاة الكفاية» كتب الحديث من قوله «من كانت»، ثم في التي بعدها أسقط ما بعد قوله «بأمنك» إلى قوله «أن تصلي» و كذا ما بعد قوله «ياذن الله» إلى قوله «ما من مؤمن». و في «صلاة الذكاء» كتب الحديث من قوله «تكتب». و في «صلاة الضالة» أسقط صدر الحديث وفيه ذكر علي و فاطمة^(عليهما السلام) و إن كتب بعض المحرّفات إلا أنه كتب الصحيح من قوله «ركعتين». و أسقط أيضاً مما يتعبد به عند رؤية الهلال بعد قوله «بيمينك»^٤ قوله «الله محمّد عليّ فاطمة الحسن الحسين، إلى آخرهم، و تكتب» و أسقط أيضاً بعد قوله «أسمائك» قوله «و اسم نبيك و وليك و أوليائك».

٦٥. في ١٤٦ في المطلب السابق أسقط من الرواية الثانية بعد قوله «محمّد» قوله «عليّ» و بعد قوله «و الخضر» قوله «أبو تراب» و كذا أسقط بعد قوله «بحقّ محمّد» قوله «و عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين و علي - إلى أن تقول - و الحجة الخلف القائم المنتظر صلوات الله عليهم و سلّم تسليمًا» و أسقط أيضاً ما بعد قوله «يا أرحم الراحمين» إلى قوله «عند ختم القرآن». و في «دعاء اسم الله الأكبر» في حديث معاذ حرّف فقرات و أسقط أخرى و من ذلك ما بعد قوله «قذف به في النار» إلى

١. في النسخ المطبوعة: «في».

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغه، ص ٣٤٩): «ميسر».

٣. هذه العبارة لم توجد لا في النسخ الصحيحة المطبوعة و لا في الطبعة المحرّفة.

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغه، ص ٣٥٨): «بستابة يمينك».

قوله «و من يستطيع أن يبلغ» وكذا ما بعد قوله «ساكن مطمئن» إلى قوله «و لا يسأل» وكذا ما بعد قوله «خلقت الدنيا» إلى قوله «قولوا» وكذا ما بعد قوله «خلقي بالنار» إلى قوله «في طلب الحاجة». وكذا بعد قوله «إلا هو» أسقط قوله «أيضاً في طلب الحاجة» و بعد قوله «يسجد» أسقط قوله «من غير قراءة ولا ركوع». أقول: وهذا ينتهي في ١٤٧.

٦٦. في ١٤٨ في «المهمات» أسقط الحديث الأول إلى قوله «قال علي عليه السلام».

٦٧. في ١٥١ في «العطاس» أسقط أولاً حديث تسنيم خادم العسكري الذي عطس عند صاحب الزمان بعد مولده بعشرة ليال^١ فتسمته، ثم بشره بما في العطاس، فلاحظ؛ وثانياً في حديث عبدالله بن أبي يعفور ما بعد قوله «أعلى الله ذكرك» إلى قوله «و للمرأة»؛ وثالثاً بعد قوله «و للذمي هداك الله» قوله «و للنبي و الإمام [عليه السلام] صلى الله عليك» ومع ذلك ففيه زيادات أيضاً.

٦٨. في ١٥٢ في «آداب المريض» ما بعد قوله «حتمى ليلة كفارة لما قبلها و لما بعدها» أسقطه إلى قوله «عن الباقر عليه السلام قال: سهر ليلة». و في التي بعدها^٢ أسقط ما بعد قوله «و نحو هذا» إلى قوله «في عيادة المريض». ثم في التي بعدها أسقط ما بعد قوله «كمن تصدق به في حياته» إلى قوله «و قال الصادق عليه السلام». ثم في التي بعدها و هي ١٥٥ في «السور» أسقط من الحديث الثاني ما بعد قوله «من كل داء» إلى آخر الحديث.

٦٩. في ١٥٦ في «السور» أسقط حديث الصادق عليه السلام في عوض فذك لفاطمة عليها السلام و أن الحمى ترفع بالتوسل بها. و في «تهليل القرآن» أسقط ما بعد قوله «له الأسماء الحسنى» إلى قوله «بإلواء المقدس». و في ١٥٨ بعد قوله «مثله» أسقط قوله «عن بعض الصادقين عليه السلام قال: يؤخذ من ترربة الحسين عليه السلام و تداف بالماء».

٧٠. في ١٦٠ في «الاستشفاء بالآيات» أسقط قوله «للسبكور، عن أبي يوسف [المعصب]^٣ قال: قلت لأبي الحسن الأول» إلى آخر الحديث. وكذا أسقط تمام العمل الثاني لوجع الأخرس^٤. ثم في التي بعدها^٥ أسقط قوله «عن حمران قال: كتبت إلى أبي الحسن [الثالث] عليه السلام» إلى آخر الحديث، لما فيه من تأثير دعائه عليه السلام. وكذا من «عوذة وجع الرحم» أسقط ما بعد قوله

١. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٧١): «بليلة».

٢. أي عنوان «في الصبر على العلة».

٣. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٣٩٤).

٤. الصحيح: «لوجع الضرس».

٥. أي عنوان «لاحتباس البول».

«الطاهرين» وإن كان إلى المحرّف أقرب.

٧١. في ١٦٣ [في] «للبرص و الجذام» أسقط قوله «شكا رجل إلى أبي عبد الله عليه السلام البرص، فأمر أن يأخذ طين قبر الحسين عليه السلام بماء السماء، ففعل ذلك فبرئ». ثم في التي بعدها [في] «للتؤلؤل» أسقط فيه قوله «ولا أمتاً» إلى قوله «فلا تسمع». وكذا أسقط «دعاء العرق المديني» بتمامه. ثم في التي بعدها من العمل الثاني الذي هو «شفاء من كل داء» أسقط ذكر التربة، وكذا أسقط ما بعد قوله «و آخر الحشر» وذلك أيضاً لما فيه من فضل التربة.

٧٢. في ١٦٦ [في] «دعاء يدعى به للمريض» أسقط الدعاء الثاني، ثم بعد الثالث أسقط قوله «من مسموعات السيد» إلى قوله «دعاء آخر» لما فيه من ذكر التربة.

٧٣. في ١٦٨ في «صلاة الشفاء من كل علة» أسقط قوله «قال الصادق عليه السلام» إلى قوله «ثم تداوم على ذلك». وفي «صلاة الحمى» أسقط رواية الصفار المشتملة على التوسل بالتول و ذكر فذك^١ أيضاً. ثم في التي بعدها^٢ أسقط كلام رسول الله - صلوات الله عليه - مع سلمان.

٧٤. في ١٧٠ أسقط حمى رسول الله - صلوات الله عليه - لما فيه من ذكر علي عليه السلام^٣. وكذا أسقط الدعاء الثاني المروي عن الرضا عليه السلام. ثم في التي بعدها أسقط من حرز فاطمة عليها السلام [ب] بعد قوله «و رسوله الكريم» قوله «و آله محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين»، نعم أضاف عليه قوله «صلّى الله عليه و علي آله و صحبه و سلّم» وهو زيادة.

٧٥. في ١٧٣ في «دعاء وجع العين» أسقط ما بعد قوله «خير الوارثين» و ما كتبه [عوض المحذوف] زيادة. و من ١٧٤ أسقط «دعاء الخنازير» و دعاء «وجع الرحم» الذي يخالف سابقه في الجملة. و من ١٧٥ أسقط دعاء «تؤلؤل» مع أدعية «للجدرى».

٧٦. في ١٧٧ في «الأحراز» أسقط حرز أمير المؤمنين عليه السلام [ب] بطوله، و قد رواه السيد في المهج^٤ أيضاً. و من الحرز الأخير أيضاً أسقط قوله «هذا مما علمته^٥ فاطمة عليها السلام» إلى آخر الحديث، وهو أيضاً مذكور في المهج^٦. و قد أسقط أيضاً أشياء من حديث الحقوق لزين العابدين عليه السلام، و كذا من

١. لم يكن في رواية الصفار ذكر الفك، فلاحظ.

٢. أراد عليه السلام عنوان «صلاة للأعمى».

٣. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دارالبلاغة، ص ٤٢١) لم يكن في الرواية المشار إليها ذكر عن علي عليه السلام.

٤. مهج الدعوات، ص ٢٠ - ٢١.

٥. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دار البلاغة، ص ٤٤٢): «علمت» بدل «علمته».

٦. مهج الدعوات، ص ٢٠.

حديث «المناهي»، وكذا من حديث «الوصايا».

من جعلتها فقرة الوليمة، ومنها أنواع النوم، ومنها مدح أهل آخر الزمان، ومنها قوله - صلوات الله عليه - يا علي لاتصل في جلد ما لا يشرب لبنه» إلى قوله «وصيصة»^١، ومنها ما بعد قوله «و لا شفاة في حد» إلى قوله «ولا وصال»، ومنها شفاة رسول الله - صلوات الله عليه في أبيه وأمه وعمه وأخيه الذي كان له في الجاهلية، ومنها ما بعد قوله «و ذو رحم محتاج» إلى قوله «لاخير»، ومنها الحقوق على الوالدين، ومنها فضل العقيق الأحمر ما بعد قوله «ولي بالنبوة» إلى قوله «قال [صلّى الله عليه واله وسلّم] لسلمان» وفيه فضل علي والأئمة [عليه السلام] والعجب أنه قد ترك ما يقرب من ذلك في أوائل الكتاب.

وفي حديث ابن مسعود أيضاً إسقاط إلا أنه يحتمل كونها من الكاتب المحرّف. وكذا أسقط سند حديث أبي ذر وفيه أخذه الحديث من أبيه صاحب التفسير أبي علي عن جلّة من مشايخه - رضوان الله عليهم -، وفي أواسطه أيضاً إسقاط إلا أنها يحتمل كونها من الكاتب. أعلم أنه قد تسامحنا كثيراً في إيراد سرقة المحرّف وتعدادها ولو لا ذلك وفصلنا الإشارة حتى إلى الكلمات وأسامي رواة وأسامي الأئمة الهداة [عليهم السلام] وتعيين مواضعها لطال بنا الكتاب، وفي ذلك غنى وكفاية إن شاء الله.

الفصل الثالث:

في المغيّرات من هذا الكتاب

وهي - وإن كانت كثيرة إلا إننا نكتفي هنا بإيراد بعضها.

١. في ٥٨ في «آداب غسل اليد» في حديث يونس بعد قوله «فقال: ابدأ» كتب: «أبدأ برب المنزل، ثم بمن عن يمينه فلما توضع قبل الطعام لم يمس المنديل».
٢. في ٦٣ في «آداب الشرب» ترك قوله «فقال [عليه السلام]: سلّه^٢ أذهب أم فضة» وكتب: «فقال: هذا أحسن من الذهب والفضة».
٣. في ٦٤ في «خبز الشعير» بدّل قوله «للأشقياء» بقوله «الأشقاء».
٤. في ٦٥ في «الماء المغلي» بدّل قوله «عن الرضا [عليه السلام]» بقوله «عن بعض الحكماء».

١. في النسخ المطبوعة (مثل: بيروت، دار البلاغة، ص ٤٦٨): «أو صيصية».

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ١٧٣): «قال [عليه السلام]: فاسأله» بدل «فقال: سلّه».

٥. في ٦٩ في «السكر» ترك قوله «عن الصادق عليه السلام [و] عنه [عليه السلام]» وكتب: «عن بعض الفضلاء رضي الله عنه». و من الحديث الثاني^١ أسقط قوله «سكرتين» وكتب: «شيئاً من السكر». و مما بعده ترك قوله: «عن علي بن يقطين قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: من أخذ سكرتين» وكتب: «و عنه أنه قال: من أخذ شيئاً من السكر». و في «التمر» أسقط قوله «عن أمير المؤمنين عليه السلام» وكتب: «عن بعض العارفين». و كذا ترك قوله «و من صحيفة الرضا عليه السلام: عنه، عن آبائه عليه السلام» وكتب: «قال بعض العلماء».

٦. في ٧٢ في «التين» بذل قوله «عن الرضا عليه السلام» بقوله «عن بعض الحكماء».

٧. في ٧٧ في «النانخواه» بذل قوله «عن النبي صلى الله عليه وآله» أنه دعا بالهاضوم» بقوله «عن بعض الحكماء أنه كان يضمها إلى»، و بذل قوله «فكان يستفها»^٢ بقوله «و يجعلها سفوفاً و يستفه». و في «العدس» ترك قوله «من الفردوس: و^٣ قال النبي صلى الله عليه وآله» وكتب: «بعض الصالحين».

٨. في ٧٨ في «الزيت» ترك قوله «من صحيفة الرضا عليه السلام: عنه، عن آبائه عليه السلام» قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله و سلم] وكتب: «من كلام بعض الحكماء المتقين». و من الحديث بعده أسقط قوله «قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام في وصيته: يا علي» وكتب: «قال بعض الحكماء لتلميذ له». ثم بعد ذلك ترك قوله «عن الصادق عليه السلام» وكتب: «و في الصحيحين من حديث عمر بن الخطاب رضي الله عنه». و في «السعتر الخ» في آخره ترك قوله «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الشفاء» وكتب: «و من نوايع الكلم الحكمية ما قاله بعض الحكماء لتلامذته: لكل داء دواء و السعتر». و في «السعد» ترك قوله «إبراهيم بن نظام» وكتب: «بعضهم» و كم له من هذا القبيل مما لانتعرض له. و أسقط اسم الرضا عليه السلام وكتب: «بعض الصالحين»، و ترك قوله «فلما حمل إلى خراسان بلغني أنه ما زينا» وكتب: «ثم إني رأيته في اليقظة ما زاً على منزلنا». و في «الأشنان» ترك قوله «عن الباقر عليه السلام» وكتب: «عن بعض الحكماء». و في «السويق» ترك اسم الصادق عليه السلام وكتب: «بعض الصالحين».

٩. في ٧٩ في «اللبن» في حديث الصادق عليه السلام كتب: «قال له رجل إني أكلت معه غيره فضرني. فقال: الذي أكلته [معه]^٤ هو الذي أضربك فظننت أنه من اللبن». و في «العشاء» ترك قوله «و قال رسول الله صلى الله عليه وآله» وكتب: «قال رضي الله عنه».

١. الصحيح: الثالث.

٢. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي (ج ١، ص ٤٠٧): «يستفه» بدل «يستفها».

٣. لم ترد في النسخ المطبوعة.

٤. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

١٠. في ٨٠ في «الكفاة» ترك قوله «عن الرضا عليه السلام» وكتب: «عن سعيد بن زيد رضي الله عنه».
 ١١. في ٨٣ في «أخلاقهن المذمومة» ترك قوله «و قل الله ﷻ: اعلم^١ أن المرأة» وكتب: «و قال بعض العلماء: المرأة».

١٢. في ٨٤ في «الأكفاء» ترك قوله «و يستحب أن يخطب بخطبة الرضا عليه السلام تبركاً [بها]^٢، لأنها جامعة في معناها» وكتب: «و من خطبه رضي الله عنه».

١٣. في ٨٥ في «خطبة الجواد عليه السلام» بدّل قوله «و على الأصفياء من عترته» بقوله «و على آله و صحبه و سائر ذريته». ثمّ بعد ذلك ترك قوله «و قال^٣ عن الصادق عليه السلام» وكتب: «و قال بعض العلماء». ثمّ في تعليل مهر السنة ترك قوله «و لا يصلي على محمد و آل محمد» وكتب: «و لا يصلي على سيدنا محمد صلى الله عليه و سلم»، و كم له من هذا القبيل من التغيير في هذا الكتاب. ثمّ بعده ترك قوله «من أمالي السيد أبي طالب الهروي: عن زين العابدين عليه السلام قال: خطب النبي ﷺ حين زوّج» وكتب: «و عن أنس بن مالك - رضي الله عنه - قال».

١٤. في ٨٦ [في] «آداب الزفاف» ترك قوله «عن الصادق عليه السلام» وكتب: «عن بعض الصالحين». ثمّ أسقط قوله «و عن كتاب^٤ النجاة» إلى قوله «إذا قرب». ثمّ أسقط قوله «و عن الباقر عليه السلام»^٥ وكتب: «عن بعض الصالحين رضي الله عنه». و في حديث أبي سعيد الخدري بدّل قوله «أوصى رسول الله ﷺ عليّ بن أبي طالب عليه السلام» بقوله «أوصى رسول الله - صلى الله عليه و سلم - بعض أصحابه»، ثمّ قطع الحديث في قوله «في تلك الدار» فكتب: «قيل لعروس امنع عرسك» مع أنّ في نسخة الأصل بعد قوله «في تلك الدار» قوله «و امنع العروس»، ثمّ قطع الحديث عند قوله «فيصر داء عليها» فكتب بدل قوله «ثمّ قال: يا علي» قوله «و أوصى بعض الحكماء رجلاً فقال له: يا هذا»، ثمّ بعد ذلك أسقط قوله «يا علي» المكرر في الحديث، و فيه أيضاً تحريفات أخر لا نتعرض لها، ثمّ في آخر الحديث أسقط قوله «يا علي: احفظ وصيتي هذه كما حفظتها عن [أخي]^٦ جبرئيل». وكتب: «يا هذا: احفظ

١. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي ج ١، ص ٤٤٢): «اعلموا».

٢. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٢٣٥).

٣. لم ترد في النسخ المطبوعة.

٤. في النسخ المطبوعة: «من كتاب».

٥. لم ترد في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ص ٤٥٥)، و مراده ﷺ وقوع هذا القول قبل قوله «و تقول إذا أردت المباشرة...».

٦. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ص ٤٥٨).

وصيتي هذه كما حفظتها عن أساتذتي الجهابذة وقد نزل بها جبرئيل ﷺ في الوحي القديم». ثم بعد ذلك الحديث أسقط قوله «و عن الصادق ﷺ» و كتب: «عن بعضهم».

١٥. في ٨٨ أسقط قوله «و قال رسول الله ﷺ» و كتب: «وقيل»، و أيضاً أسقط قوله «و قال رسول الله ﷺ» و كتب: «قال بعض الحكماء». وكذا أسقط قوله «و عن الصادق ﷺ» و كتب: «و عن بعض الظرفاء»، وكذا قوله «و عنه [ﷺ]» و كتب: «قال العلماء». وكذا أسقط قوله «و عن النبي ﷺ» أوصى علياً ﷺ يا علي: لا وليمة إلا في خمس» و كتب: «و قال بعض العلماء الوليمة»، وكذا قوله «و كار» و كتب: «وكر»، و أسقط «الركاز» رأساً و زاد في تفسير «وكر» أيضاً قوله «أو الفراغ من بنائها»^١، و أسقط تفسير الركاز أيضاً. و في أول الفصل الخامس أسقط قوله «قال النبي ﷺ» و كتب: «فقد روي عن بعض العلماء أنه قال»، و أسقط قوله «داود» و كتب: «أيوب»^٢.

١٦. في ٨٩ في «حق الزوج» في الرواية الثانية بعد ما كتب صدرها و روى أن امرأة جاءت، ترك قوله في أواخرها «من أعظم الناس حقاً على الرجل؟ قال: والده» و كتب: «ما أعظم النساء حقاً على الرجل؟ قال: والدته». و ترك قوله في آخر الحديث «لا يملك رقبتني رجل أبداً» و كتب: «لا يملك رقبتني غير الرجل أحد». و غير حديث الصادق ﷺ في أن عتق المرأة و صدقتها و هبتها و نذرها و حجها و زكاتها و صلتها من مالها بدون إذن زوجها لا يجوز، فكتب: «ليس للمرأة أمر من عتق ولا صدقة ولا تدبير ولا هبة ولا نذر ولا حج أو زكاة أو بر إلى والديها أو صلة قرابتها من مال زوجها إلا بإذنه». و بعد ذلك ترك قوله «عن النبي ﷺ» و كتب: «عن بعض العلماء». و في التي بعدها في «حق المرأة» ترك قوله «و قال النبي ﷺ» و كتب: «و قال بعض الفضلاء». و في التي بعدها في السطر الثاني ترك قوله «فإنه أدم لجمالها» و كتب: «فإنه أصون لعرضا».

١٧. في ٩٥ في «العقيقة» ترك قوله «ولا يعطيها إلا لأهل الولاية» و كتب: «ولا يعطيها إلا للفقراء». و ترك قوله «و من كتاب الآداب لمولاي أبي طاب ثراه»^٣ عن الباقر ﷺ» و كتب: «و عن بعضهم»، ثم في هذا الحديث ترك قوله «وليحنكه بماء الفرات» و كتب: «وليحنكه بالتمر». و في رواية نواذر الحكمة ترك قوله «بماء الفرات و بتربة قبر الحسين ﷺ» و كتب: «بالتمر فإن لم يكن فبماء الفرات».

١. الضمير يرجع إلى الدار.

٢. في النسخ المطبوعة أيضاً كان كذلك و لا يختص بالطبعة المحرّفة.

٣. في النسخ المطبوعة: «طول الله عمره» بدل «طاب ثراه».

١٨. في ٩٨ في «نوادير النكاح» ترك قوله «عن معاذ، عن الصادق عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ» وكتب: «عن بعضهم»، و ترك قوله «بالصلوات»^١ وكتب: «بالصدقة»، و ترك قوله «أن ينتعل» وكتب: «أن يقتسل». و ترك قوله «من المستضعفين النساء» وكتب: «من المستضعفين و الفقراء». و بذل قوله «و هل يصفح الرجل المرأة ليست بذى محرم؟» بقوله «هل يصفح الرجل المرأة في البيت بحضرة محرم».

١٩. في ١٠٠ في «السفر» ترك قوله «فإنها أيام منحوسة مروية عن الصادق عليه السلام» وكتب: «فإنها أيام منحوسة عنه رضي الله عنه». و في صفحة بعد في السطر الأول ترك قوله «عن موسى بن جعفر عليه السلام» وكتب: «عن بعضهم». و في «الصدقة» ترك قوله «من كتاب المحاسن: عن عبدالله بن سليمان، عن أحدهما عليه السلام» [قال: كان أبي] وكتب: «و كان أبو عبدالله رضي الله عنه». و في «حمل العصا» ترك قوله «و يجز ٢ بها الماء» وكتب: «و يهش بها غنمه». و في آخر الصفحة ترك قوله «و قال رسول الله ﷺ» وكتب: «و قال رضي الله عنه». و في صفحة بعد ترك قوله «و قال النبي ﷺ» وكتب: «و قال رضي الله عنه».

٢٠. في ١٠٩ في «كراهة الوحدة» ترك قوله «و أد غيبتني» وكتب: «و احفظني في غيبتني». و في الحديث بعده ترك قوله «يا صالح و يا أباصالح» وكتب: «يا صلحاء».

٢١. في ١١٦ فيما يقال في الصباح عند المخاوف ترك قوله «جاءت الرواية عن أبي السري^٣ سهل بن يعقوب الملقب بأبي نواس قال: قلت لأبي الحسن علي بن محمد العسكري عليه السلام: يا سيدي قد وقع إلي اختيارات الأيام عن الصادق عليه السلام ما حدثني به الحسن بن عبدالله بن مطهر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن الصادق عليه السلام في كل شهر فأعرضه عليك، قال: اجل^٤، فلما عرضته عليه وصحت قلت له: يا سيدي في أكثر هذه الأيام قواطع عن المقاصد مما^٥ ذكر فيها من النحس و المخاوف فتدلني^٦ على الاحتراز من المخاوف فيها، فرمما تدعوني الضرورة إلى التوجه في الحوائج

١. في النسخ المطبوعة: «في الصلوات».

٢. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي (ج ١، ص ٥٢٢): «يجبس».

٣. هذه الرواية قدرها المجلسي في كتاب السماء و العالم عن أمالي ابن الشيخ مسنداً مثل ما في المكارم باختلاف يسير (منه قدس سره).

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٢٢): «افعل» بدل «اجل».

٥. في النسخ المطبوعة: «لما» بدل «مما».

٦. في النسخ المطبوعة: «فدلني» بدل «فتدلني».

فيها، فقال [عليه السلام] لي: يا سهل إن لشيعتنا بولایتنا عصمة لوسلكوا بها في لجج البحار الغامرة واسباب البيداء الغائرة و^١ بين سباع و ذئاب و أعادي الجن و الإنس لامنوا من مخاوفهم بولایتهم لنا، فتق بالله عزوجل و أخلص في الولاء لأئمتك الطاهرين و توجه حيث شئت و اقصد ما شئت، يا سهل إذا أصبحت و قلت ثلاثاً و كتب: «عن بعضهم قال: قلت لأبي الحسن علي بن محمد العسكري - رضي الله عنه - يا سيدي قد وصل إلينا مما ورد عن الصادق - رضي الله عنه - في الأيام النحسة و السعيدة من كل شهر ما حفظناه و أتقنا ضبطه و خلا عن التحريف و التغيير فحصل [لنا]^٢ في أنفسنا خوف شديد من الإقدام على أعمالنا و أحوالنا في الأيام النحسة و ربما دعتنا الضرورة إلى التوجه في بعض حوائجنا و مصالحنا في هذه الأيام فدلنا على ما يدفع عنا الخوف و الشؤم إن فعلنا شيئاً فيها. فقال لي: يا هذا إن من وثق بالله عزوجل و اعتصم بولاء نبيه^٣ و آله و صحبه - صلى الله عليه و سلم - و لجج البحار الغامرة و سلك البيداء الغائرة بين السباع و الذئاب و أعادي الجن و الإنس و أمن من مخاوفهم بولائه لنبيه و آله و صحبه الطيبين الطاهرين، فتق بالله عزوجل و أخلص النية في ولائهم و توجه حيث شئت و اقصد ما شئت في أي شيء شئت. يا هذا إذا أصبحت فقل ثلاثاً»، و في نفس الدعاء المبارك ترك قوله «في جنة من كل مخوف بلباس سابعة و لاء أهل بيت نبيك ﷺ» و كتب: «متدراً بجنة سابعة من حب نبيك و آله و صحبه عليه الصلاة و السلام»، و ترك قوله «و الاعتراف بحقهم» و كتب: «موالاة أحبائك»، و أسقط رأساً بعد قوله «جميعاً» قوله «موقناً بأن الحق لهم و معهم و فيهم و بهم»، و ترك قوله «فصل^٤ اللهم على محمد و آل محمد و أعزني» و كتب: «و صلى الله و سلم على سيدنا محمد و آل سيدنا محمد و أصحابه فأعزني»، و ترك قوله بعد الدعاء: «و قلتها عشياً ثلاثاً: حطت^٥ في حصن من مخاوفك و أمن من محذورك» و كتب: «و قلها ثلاثاً إذا أمسيت أيضاً، تأمن من المخاوف و تنجح» و زاد بعد قوله «و سلالت» قوله «و صحابته» و بدل قوله «صل عليهم» بقوله «أن تكفيني ما أهنيني اللهم».

٢٢. في ١١٨ ترك قوله «من سبّح تسبيح فاطمة الزهراء ﷺ» و كتب: «من سبّح و حمد و كبر ثلاثاً

١. لم ترد في النسخ المطبوعة.

٢. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٣. في الطبعة المحرّفة: «به» بدل «بالله».

٤. في الطبعة المحرّفة: «بجبل و لاء نبيه» بدل «بولاء نبيه».

٥. في بعض النسخ المطبوعة: «و صل».

٦. في النسخ المطبوعة: «جعلت» بدل «حطت».

و ثلاثين». أقول: وهذا مخالف للحق في العدد والترتيب وهكذا فعل المحرّف في أكثر المقامات ومع ذلك فهو مخالف لروايته التي أوردها في العدد والترتيب في الجملة كما لا يخفى. ثم ترك ذكر الرواية التي أوردها المصنف - رحمه الله - وأورد رواية أخرى رأيتها في بعض المواضع من صحيح البخاري فإنه أورد القصة في غير موضع، ومع ذلك لم ينسب الرواية إلى الصحيح فكتب: «وروي أن أمير المؤمنين علياً - رضي الله عنه - قال لرجل من بني سعد: ألا أحدثك عن فاطمة - رضي الله عنها - أنها طحنت بالراح حتى مجلت يداها وكسحت البيت حتى اغبرت ثيابها وأوقدت تحت القدر حتى تدخن ثيابها فأصابها من ذلك ضرر شديد فقلت لها: هلا أتيت أباك فسألته خادماً يكفيك حرماً أنت فيه من هذا العمل، فأنت النبي - صلى الله عليه وسلم - فوجدت عنده ناساً فاستحثت أن تكلمه في ذلك فأنت عائشة - رضي الله عنها - فأخبرتها، فغداً علينا رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وقد أخذنا مضاجعنا فذهبنا لنقوم فقال: على مكانكما فجلس - صلى الله عليه وسلم - عند رؤسنا ووضع رجله بيننا حتى وجدت برد قدمه الشريفة على صدرى وقال: ألا أدلكما على ما هو خير لكما من خادم؟ إذا أخذتما مضاجعكما فكبرا أربعاً وثلاثين و سبحاً ثلاثاً وثلاثين وأحمداً ثلاثاً وثلاثين، ففعلنا ذلك فهانت عليها الرحا وكفيت ألم العمل». أقول: وهذه تخالف ما أورده المصنف - رحمه الله - من وجوه: منها، أن الحديث عن علي و فاطمة [عليهما السلام] لا عنها وحدها، وفيه فضلهما. ومنها: وساطة عائشة وعدمها وأن علياً هو المبلغ. ومنها: أن تعليمها أوجب رضاها لا أن العمل بذلك هون الرحا ورفع حرّ العمل، فلاحظ.

ثم في رواية الكاظم [عليه السلام] ترك بعد قوله «سبحه» قوله «فيها أربع وثلاثون حبة». وكذا ترك قوله «و^١ روي عن النبي [صلى الله عليه وآله] وكتب: «وعنه رضي الله عنه»، وكذا ترك قوله «و^٢ يتخلص الذهب الذي لا كدرفيه» وكتب: «يتخلص الذهب من الكدر الذي به»، وترك قوله «فليقل في دبر الصلوات الخمس نسبة الرب [تبارك تعالی] اثني عشر مرة، ثم يبسط يده ويقول» وكتب: «فليستغفر الله تعالی دبر الصلوات وليسبح الله ثلاثاً وثلاثين وليحمد ثلاثاً وثلاثين وليكبر ثلاثاً وثلاثين وليصل على النبي - صلى الله عليه وسلم - عشراً و ليقول». أقول: ولا ربط بين العبارتين أصلاً.

٢٣. في ١١٩ في حديث الصادق [عليه السلام] ترك قوله «أن يقول: اللهم صلّ على محمّد وآل محمّد» وكتب: «أن يصلي على النبي - صلى الله عليه وسلم - ثم يقول».

١ و ٢. لم ترد في النسخ المطبوعة.

أقول: وفيه تحريف غير ذلك أيضاً. وترك قوله «دعاء آخر، رُوي عن هلقام بن أبي هلقام أنه قال: أتيت أبا إبراهيم عليه السلام فقلت له: جعلت فداك علّمني دعاءً جامعاً للدنيا والآخرة وأجزه. فقال عليه السلام: قل في دبر الفجر^١ إلى أن تطلع الشمس: سبحان الله العظيم وبحمده، استغفر الله وأسأله من فضله. قال هلقام: ولقد كنت أسوأ أهل بيتي حالاً فما علمت حتى أتاني ميراث من قبل رجل ما ظننت أن بيني وبينه قرابة، وإني اليوم [لمن]^٢ أسير أهل بيتي، وما ذلك إلا مما علّمني مولاي العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام»، وكتب: «و ينبغي أن يقول الشخص بين سنة الصبح والفرصة وذلك أكد أو بعد صلاة الفجر إلى أن تطلع الشمس: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم [استغفر الله]^٣. فمن واطب على ذلك أتته الدنيا وهي راغمة، فقد ورد أن رجلاً اشتكى الفقر إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال له: أين أنت من تسبيح الملائكة الحديث». وفي الدعاء الثاني بعد ذلك ترك قوله «و واطب على ذلك عاش حتى يملّ الحياة» وكتب: «و واطب على ذلك تشوّق إلى لقاء مولاه». وفي الدعاء بعده ترك قوله «ثم يخفضهما» وكتب: «ثم يقلبها»، وكذا ترك قوله «و فقهني في الدين» وكتب: «و وفقني في الدارين».

٢٤. في ١٢١ في «سجدة الشكر» ترك قوله «و كان بعض الصادقين عليه السلام» وكتب: «و كان بعض الصالحين رضي الله عنهم». و [في] «فيما يفعل عند النوم» في رواية محمد بن مسلم ترك قوله «و يسبح تسبيح فاطمة عليها السلام» وكتب: «و يسبح ويحمد ويكبر ثلاثاً وثلاثين».

٢٥. في ١٢٥ في «دعاء الاضطجاع» ترك قوله «سبح تسبيح الزهراء عليها السلام» وكتب: «سبح الله وأحمده وكبره ثلاثاً وثلاثين».

٢٦. في ١٣١ في «التحميد» ترك قوله «و شئلت الله عز وجل: أين رياض الجنة؟ فقال عليه السلام: حلق الذكر فاغدوا وروحوا في ذكر الله تعالى» وكتب: «و عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إذا رأيتم رياض الجنة فارتعوا. فقالوا: يا رسول الله وما رياض الجنة؟ فقال: حلق الذكر». وفي حديث أبي جعفر عليه السلام ترك قوله «ثلاث مرات» وكتب: «مرتين»، وترك قوله «ثم قال ثلاث مرات» وكتب: «و ثم قال في الثالثة». وفي حديث أبي حمزة، عنه عليه السلام [ترك قوله] «قال: أنبئك بحمد يضرّ

١. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي (ج ٢، ص ٣٤): «في دبر صلاة الفجر»، وفي سائر النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الاعلمي، ص ٣٢٨): «في دبر كل صلاة الفجر».

٢. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٣. أثبتناه من الطبعة المحرّفة.

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ٧٨): «مجالس».

بك عن اكل حمد؟ قلت له: ما معنى يضربك؟ قال: يكفيك. قلت: بلى» وكتب: «و عنه قال لرجل: ألا أتبتك بحمد يكفيك عن غيره؟ قلت: بلى». وفي «التمجيد» ترك حديث الصادق عليه السلام: «قال: إن الله يمجّد نفسه في كلّ يوم [و ليلة] ٢ ثلاث مرات، فمن مجّد الله بما مجّد به نفسه ثمّ كان» وكتب: «إن الله يمجّد نفسه في كلّ يوم و ليلة ثلاث مرات، فمجّدوا الله بما مجّد به نفسه، فإنّ من مجّد الله و كان». وبعد ذلك ترك قوله «و عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم» وكتب: «و عنه رضي الله عنه».

٢٧. في ١٣٢ في «التهليل» ترك قوله «قال الصادق عليه السلام: قول لا إله إلّا الخ» وكتب: «و قال بعضهم: لا إله إلّا الخ». وفي حديث ثواب الأعمال ترك قوله «قال: فذاك أهدم و أهدم» وكتب: «و كذا من قالها في صحته». وفي «التكبير» في الحديث الثاني ترك قوله «و قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم» وكتب: «و قال رضي الله عنه». و من الحديث الثالث أسقط قوله «عن أبي عبد الله عليه السلام». وفي صفحة بعد في حديث لقمان ترك قوله «احذر المجالس على عينك» وكتب: «إذا مررت على مجلس فانظر».

٢٨. في ١٣٤ في «الاستغفار» ترك قوله «و عن الصادق عليه السلام قال» وكتب: «قال رضي الله عنه». و ترك قوله «و عن أمير المؤمنين عليه السلام قال لقائل بحضرته استغفر الله: تكلتك أمك أتدري ما الاستغفار؟ [إن] ٣ الاستغفار درجة العليين و هو اسم» وكتب: «و عن علي - رضي الله عنه - قال: الاستغفار اسم». و في صفحة بعد ترك قوله «من كتاب زهد الصادق عليه السلام» وكتب: «عن بعضهم». و في حديث الباقر عليه السلام ترك قوله «فإذا هو» وكتب: «و كان»، و في آخر الحديث بعد قوله «هنيئة» ترك قوله «فقال: يا بني أعطني بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي عليه السلام فأعطيته فقرأ منها ٤ يسيراً ثمّ تركها من يده تضجراً و قال: من يقوي على عبادة علي بن أبي طالب عليه السلام» وكتب: «و قال: يا ولدي من خاف النار ذهب عنه القرار». أقول: و قد أورد في ينابيع المودة ٥ من طرقهم هذه الرواية كما أوردها المصنف رحمه الله.

٢٩. في ١٣٦ في «الاستشارة» ترك قوله «و عنه [عليه السلام] فيما أوصى [عليه السلام] به علياً عليه السلام قال» وكتب: «و عنه - رضي الله عنه - قال». و في أواخر الصفحة ترك قوله «صلّ على محمّد و أهل بيته»

١. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٥٥): «من» بدل «عن».

٢. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٣. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ٩١).

٤. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٦٦): «فيها» بدل «منها».

٥. ينابيع المودة، ج ١، ص ٤٤٦.

٦. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ١٠٠): «و مما» بدل «فيما».

وكتب: «صلّ على محمّد وآله وصحبه». وفي «صلاة الاستخارة» ترك قوله «سأل الحسن بن الجهم أبا الحسن عليه السلام لابن أسباط فقال [له] ^١: ماترى له، وابن أسباط حاضر ونحن جميعاً نذكر البرّ والبحر ^٢ إلى مصر وأخبره بخير طريق البرّ» وكتب: «سأل بعضهم أبا الحسن - رضي الله عنه - فقال له: إني أريد السفر ولا أدري أيّ الأمرين خير لي السفر في البر أم البحر». وفي صفحة بعد في رواية إسحاق بن عمار ترك قوله «و ليكن استخارتك في عافية فإنّه ربما خير للرجل في قطع يده وموته وموت ولده و ذهاب ماله» وكتب: «و ليكن الأمر الذي تستخير له شرعياً سائغاً مرضياً».

٣٠. في ١٣٨ في «صلوات الحوائج» ترك قوله «ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا كانت ^٣ لي الحاجة فأدعو بهذا الدعاء فأرجع فقد ^٤ قضيت» وكتب: «قال بعض الصالحين: ما نزلت بي حاجة ففعلت ذلك إلاّ قضيت سريعاً». وفي صفحة بعد في «صلاة الاستغفار» ترك قوله «ثمّ تركع فتقولها عشراً على هيئة صلاة جعفر [رضي الله عنه] يصلح الله [لك] ^٥ شأنك» وكتب: «ثمّ تقولها عشراً في كلّ من الركوع والاعتدال والسجودين والجلوس بينهما والجلوس للتشهد قبل قراءة التشهد فإنّ الله يصلح لك شأنك كلّ إن شاء الله تعالى». أقول: وهذه العبارة بطولها ليس فيها حكم الجلوس من السجدة الثانية في الركعة الأولى كما لا يخفى.

٣١. في ١٤٠ في «صلاة الاستغاثة» ترك قوله «إذا هممت بالنوم في الليل فضع عند رأسك إناءً نظيفاً فيه ماء طاهر و غطّه بخرقه نظيفة فإذا انتهت لصلاتك في آخر الليل فاشرب من الماء ثلاث جرع، ثمّ توضعاً بياقيه وتوجّه إلى القبلة وأذن وأقم» وكتب: «إذا نزل بك هم أو ضيق أو نحو ذلك فاستغث بالله وأفرغ إليه سبحانه وتعالى وقم في آخر الليل وأسبغ الوضوء واستغفر الله تعالى وتب إليه من جميع ذنوبك».

٣٢. في ١٤١ ترك قوله «صلاة الاستعداد، عن الصادق عليه السلام ^٦: تسبغ الوضوء أي وقت أحببت، ثمّ تصلي» وكتب: «صلاة الانتصار على الظالم، إذا ظلمك أحد فقم في جوف الليل وتطهر وصلّ»، وفي آخر الحديث ترك قوله «فيما ارتكبنني به فاجعل عليه منك وعداً» وكتب: «فيما فعله بي فأنزل به

١. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٢. في النسخ المطبوعة: «البحر والبرّ» بدل «البرّ والبحر».

٣. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٧٥): «لربما كانت» بدل «إذا كانت».

٤. في النسخ المطبوعة: «وقد» بدل «فقد».

٥. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٦. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي (ج ٢، ص ١٢٠) زاد بعد قوله «عن الصادق عليه السلام» كلمة «قال».

وعدك» ثم زاد في آخره: «و صلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم». وفي «صلاة الظلame» ترك قوله «وأهلك عدوهم» وكتب: «وأهلك عدوي»، وترك قوله «ولا أجد من أصول به» وكتب: «وليس لي أحد أصول به»، وترك قوله «بحق من جعلت له عليك حقاً وبحقك عليهم» وكتب: «بحق أنبيائك وأصفياك وخيرتك من خلقك»، وترك قوله «يا مخوف^١ الأحكام والأخذ، يا مروهوب البطش، يا مالك الفضل» وكتب: «يا ذا الأخذ العزيز، يا ذا البطش الشديد وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم». وفي «صلاة العسر» ترك قوله في الآخر «وقد جرب» وكتب: «وأسأل الله قضاءه وكرّر ذلك فإنه يقضى».

٣٣. في ١٤٢ في السطر الثاني ترك قوله «فيعطيه الله تعالى ما وعد» وكتب: «و يدوم على ذلك مدة فإن الله يكفيه ما أهمه». ثم بعد ذلك ترك قوله «صلاة الفقر، روى مبشر^٢ بن عبدالعزيز قال: كنت عند أبي عبدالله^{عليه السلام} فدخل عليه بعض أصحابنا» وكتب: «صلاة لدفع الفقر، دخل رجل على أبي عبدالله رضي الله عنه». أقول: ونظير هذا التحريف في الكتاب كثير جداً.

ثم ترك قوله «فزر رسول الله^{صلى الله عليه وآله} من أعلى سطحك». وكتب: «فاصعد على سطحك». وفي «صلاة الدين» ترك قوله «فإذا سلم سبّح كما هو مثبت» وكتب: «فإذا سلم سبّح وحمد وكبّر ثلاثاً وثلاثين»، وبعده «وإذا زلزلت» ثلاث مرات. ثم ترك قوله «فإذا سلم سجد ويقول في سجوده كما هو مثبت» وكتب: «و قال في سجوده ما تقدّم».

٣٤. في ١٤٦ في «دعاء اسم الله الأكبر» ترك قوله «عن معاذ بن جبل قال: أرسلني رسول الله^{صلى الله عليه وآله} ذات يوم إلى عبدالله بن سلام، وعنده جماعة من أصحابه، فحضر فقال النبي - صلى الله عليه وآله وسلم -: يا عبدالله أخبرني عن عشر كلمات علمهن الله عز وجل إبراهيم^{عليه السلام} يوم قذف به في النار، أتجدهن في التوراة مكتوباً؟ فقال عبدالله: يا رسول الله بأبي أنت وأمي، هل أنزل عليك فيهن شيء؟ فإني أجد نواياها في التوراة ولا أجد الكلمات، وهي عشر دعوات فيهن اسم الله الأعظم. فقال رسول الله^{صلى الله عليه وآله}: هل علمهن غير إبراهيم الخليل؟^٣ فقال النبي^{صلى الله عليه وآله}: وما تجد نواياها في التوراة؟ فقال^٤ عبدالله: يا رسول الله [و] من يستطيع» وكتب: «عن معاذ بن جبل - رضي الله عنه - قال: جاء

١. في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ١٢٠) «مخفف» بدل «مخوف».

٢. الصحيح كما في النسخ المطبوعة: «مبسر».

٣. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٣٩٥) بعد قوله «فقال رسول الله^{صلى الله عليه وآله}» كانت العبارة هكذا: «هل علمهن الله تعالى موسى^{عليه السلام}؟ فقال: ما علمهن الله تعالى غير إبراهيم الخليل^{عليه السلام}».

٤. في النسخ المطبوعة: «قال» بدل «فقال».

عبدالله بن سلام - رضي الله عنه - إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ذات يوم و عنده جماعة من أصحابه، فقال النبي - صلى الله عليه وسلم - : يا عبدالله كلمات علمهن الله عز وجل إبراهيم - عليه الصلاة والسلام - يوم قذف به في النار، فيهن اسم الله تعالى الأعظم ما علمهن غير إبراهيم - عليه الصلاة والسلام - فهل تجد ثوابها في التوراة؟ قال عبدالله: يا رسول الله إني أجد ثوابها في التوراة و لكن لأجدها مكتوبة فيها»، وفي وسط الحديث ترك قوله «قال النبي ﷺ : و ما دار الجلال يابن سلام؟ قال: جنة عدن، و هو موضع عرش الرحمن رب العزة، و [هو] في جوار الله. قال ابن سلام: فعلمنا يا رسول الله، و من علينا كما من الله عليك؟ قال النبي ﷺ : خروا لله سجداً. قال: فخروا لله سجداً، فلما رفعوا رؤوسهم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: و كتب: «ثم قال ابن سلام: فعلمنا اياه يا رسول الله. فقال النبي - صلى الله عليه وسلم - : قولوا».

٣٥. في ١٥٥ في «السور و ما جاء فيها» ترك قوله «فهو خير فإنه أمرني»^٦ و كتب: «فهو أعظم و أرجح». و في سورة الواقعة ترك قوله «و هي في أمير المؤمنين و أولاده ﷺ» و كتب: «و هي من أهم أو راد أهل البيت رضي الله عنهم». و في صفحة بعد في سورة التوحيد ترك قوله «ثم مات في مرضه أو في تلك الشدة التي نزلت به فهو من أهل النار» و كتب قوله «إحدى عشر^٧ مرة فلا حفظ».

٣٦. في ١٥٩ [في] «للصداع و الشقيقة» ترك قوله «اقرأ» و كتب: «يكتب لذلك في قرطاس». و ترك قوله «عمر و بن إبراهيم قال: شكوت إلى الرضا ﷺ مرة كنت أجدها يأخذني منها شبيه الجنون و صداع غالب. فقال: و كتب: «و عن بعضهم قال: أصابني شيء شبيه بالجنون و صداع غالب، فشكوت ذلك إلى الرضا - رضي الله عنه - فقال». و ترك قوله «و عنه [ﷺ] في الصداع قال: فليخضب^٨ بالحناء» و كتب: «و عنه - عليه الصلاة والسلام - قال: من أصابه الصداع فليخضب بالحناء». و في صفحة بعد في حديث الصادق ﷺ [ترك قوله] «قال: تأخذ دهن بنفسج في قطننة [فاحتمله]^٩ في سفلك عند منامك» و كتب: «قال: من أصابه ذكام فليأخذ دهن بنفسج في قطننة و ليجعلها في أنفه عند منامه».

٣٧. في ١٧٤ [في] «لوجع الخاصرة» ترك قوله «قال رسول الله ﷺ : ينبغي لأحدكم» و كتب:

٥. أثبتناه من النسخ المطبوعة.

٦. كذا، و في النسخ المطبوعة (مثل: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ٢، ص ١٨٤): «بيراً» بدل «أمرى».

٧. في الطبعة المحرقة: «عشرة» بدل «عشر».

٨. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٤٢٩): «فليخضب» بدل «فليخضب».

٩. أثبتناه من النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٤٣٣).

«ينبغي للشخص». وفي دعاء من يبول على الفراش ترك «ه» وكتب: «لا». وفي صفحة بعد [في] «للعرق المدني»^١ ترك قوله «من غير أن يجزّ عنه بجلم أو سكين أو مقراض» وكتب: «من غير أن يجزّ عنه بجلم لا بسكين ولا مقراض». وفي «رقية الورم» ترك قوله «عن بعض الصادقين عليه السلام» وكتب: «عن بعض الصالحين». ثم إنّه في هذه المواضع قد أدرج كثيراً قوله «و صحبه»، ولا حاجة إلى التعرض لتفصيلها فلاحظ.

٣٨. في ١٧٦ في «السحر» ترك قوله «فدعا علياً عليه السلام فقال^٢: انطلق إلى بشر ذروان فأنزل إلى القلب فاقراً آية وحلّ عقدة. فنزل علي عليه السلام واستخرج من القلب فتحلل ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم» وكتب: «فدعا علياً - رضي الله عنه - فقال: انطلق إلى بشر ذروان، فأنزل فاستخرج السحر منه. ففعل فبرىء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم».

٣٩. في الورق الأخير من الكتاب ترك قوله «و لما افتتحت هذا الكتاب بخطبة أمير المؤمنين [صلوات الله عليه] تبركاً بها، ولأنّها حاوية لمجامع الآداب والأخلاق، أردت أن أختتم^٣ بخطبته الموسومة بسمات المؤمنين، المرقومة بصفات المتقين، إذ هو^٤ خير إمام للمؤمنين، وأنجع^٥ موعظة للمتقين، فاختتمت بذلك الكتاب فصار ختامه مسك.

روي: أن صاحباً له يقال له همّام، كان رجلاً عابداً، فقال [له]: يا أمير المؤمنين صف لي صفة^٦ المتقين [حتى] كأني أنظر إليهم. فتناقل علي عليه السلام عن جوابه ثم قال: يا همّام اتق الله وأحسن، فإن الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون. فلم يقنع همّام بذلك القول حتى عزم عليه، فقال: فحمد الله وأثنى عليه، وصلى على النبي - صلى الله عليه وآله - ثم قال» وكتب: «نختم هذا الكتاب بخطبة منسوبة لأمر المؤمنين سيدنا علي ابن أبي طالب - كرم الله وجهه - فنقول: قال له - رضي الله عنه - بعض أصحابه - رضي الله عنهم -: يا أمير المؤمنين صف لي المتقين كأني أنظر إليهم. فقال - رضي الله عنه - بعد حمد الله والصلاة والسلام على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أما بعد».

١. في النسخ المطبوعة: «المدني» بدل «المديني».

٢. في النسخ المطبوعة (مثل: كربلاء، مؤسسة الأعلمي، ص ٢٧٥) بعد قوله «علياً» وقبل قوله «فقال» كتب هكذا: «فعدله خيطاً فيه اثنا عشر عقدة».

٣. في النسخ المطبوعة: «أختتم» بدل «أختتم».

٤. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي (ج ٢، ص ٣٩٠): «هي» بدل «هو».

٥. في طبعة مؤسسة النشر الإسلامي: «أبلغ» بدل «أنجع».

٦. لم ترد في النسخ المطبوعة.

خاتمة

يشبه كتاب مكارم الأخلاق فيما صنعوا به كتاب الكشكول المطبوع في المطبعة الميمنة بجوار أحمد الدردير القريب من الجامع الأزهر إدارة أحمد البابي الحلبي سنة ١٣٠٥ (الخمس بعد ثلاثمائة والألف)، فإني رأيت تلك النسخة وأردت تصحيحها أيضاً، فعرضتها على بعض النسخ المعتمدة إلى صفحة العشرين، فرأيت أن السقط منها إلى هنا من أربعة عشر موضعاً، وغير أيضاً منها عبارات. ثم رأيت أنه بعد يسير من الكتاب قد شوش نظم الكتاب بالتقديم والتأخير بما لا يسعنا تصحيحه وأن الأربط لهذا المجموع بما خرج عن قلم شيخنا البهائي - رحمه الله تعالى -، وبعض أحوال ذلك الكتاب أو ماناً إليه في كتاب التنبيه فلاحظ. وفي كتابنا تسديد المكارم الفارسي بالنسبة إلى مكارم الأخلاق فوائد أخر في أوله، ينبغي ملاحظته. وليكن هذا آخر مانرسمه في هذه الرسالة، كتب دامولفه الفقير محمد باقر في مجالس آخرها الليلة الثانية عشرة من محرم الحرام سنة ١٣١٠ (العاشر بعد ثلاثمائة والألف) في أرض الغري الغراء حامداً مصلياً حليماً، غفر الله له ولوالديه وذوي حقوقه ولمن سعى في اشاعة هذه الفتنة العجباء.

[تذييل]

بسم الله الرحمن الرحيم. والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

وبعد: فقد كانت الرسالة الفارسية الموسومة بـ «تسديد المكارم و تفضيح الظالم» قد تشرفت بأنظار العلماء الأعيان من أهل العراق شيد الله أركانهم وكثر أعوانهم وأمثالهم، ومتع الله المسلمين بطول بقائهم وبسط أيديهم وأذل من عاديتهم وناوهم وكانوا لاحظوها مع النسخة المصرية المصححة وبعض النسخ القديمة، وشرفوها بما رقموا عليها وأرسلت نسخة منها إلى بلاد العجم، وكان إيراد تلك الرقيمات الكريمة هنا لا يخلو عن فائدة جلية لهذه الرسالة، نورد هنا صورة ما كتبوا تبركاً وتشرف هذه كاختها بما صورته أقلامهم مقتصرأ على صورة ما حرروه أطل الله بقائهم.

[صورة ما كتبه الميرزا حبيب الله الرشدي]

بسم الله الرحمن الرحيم. كتاب «مكارم الأخلاق» تأليف العالم العامل، المهذب البارع الكامل، زين المحدثين وعين المؤلفين، وجه الشيعة ومشيّد الشريعة، الصفي الزكي التقى النقي، أبى نصر الطبرسي - أعلى الله مقامه - از كتب معتبره شيعه اثنا عشرية و طايفة جليله اماميه است و در غايت

اعتبار کالشمس فی رابعة نهار. چندی قبل، او را به طبع در آورده‌اند و تحریف زیادی از زیاده، و نقیصه که این رساله شریفه مشتمله بر آن است و در آنچه مطابق مراد، بلکه ما لایراد مقدمه للمراد بوده، کوتاهی ننموده‌اند که به مرور دهور و اعوام، اسباب اضلال عوام؛ بلکه بسیاری از خواص که ملتفت تحریف نباشند، بشود.

و ظاهر است که این گونه امور بر علما و دانایان به احوال علما و روات اخبار سید انبیا و سید اوصیا و سایر ائمه هدی علیهم السلام مخفی نخواهد ماند، و لاسیما - والله الحمد - که مدتی است که دارالخلافة طهران، معدن علم و منبع فضل شده، و به زیور علما و محدثین و ادبا و مورخین آراسته و در جلّ علوم اساتید بسیار کالشمس و الاقمار، ضیاء بخش مواد قابل متعلمین می‌باشند، چگونه چنین امری بر آن‌ها مستور خواهد بود؟

پس سزاوار است که مروج شریعت غزّاء و مشید ملت بیضا، اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه - متع الله المسلمین بطول بقائه - در مقام اشدّ مواخذه بر آیند تا امثال این طایفه ضالّه مضلّه چنین جرأتی نمایند.

حرّره الجانی حبیب الله الجیلانی

[صورة ما كتبه الميرزا حسين النوري و تصديق]

ملاحسینقلی الهمذانی و المیرزا حسین بن المیرزا خلیل الطهرانی [

بسم الله الرحمن الرحيم. کتاب «مکارم الأخلاق» مزبور را به نحوی که در این رساله مسمّاء به «تسدید المکارم و تفضیح الظالم» مسطور است، از زیاده و نقیصه و تغییر در عبارات احادیث مصابیح ظلام و غیر آن تغییر داده‌اند و به طبع در آورده‌اند، و این مطلب را مفسد زیادی است و در دین مبین. چه بسا اسباب اضلال و افحام عوام شیعه که اطلاعی از این تغییر ندارند، بشود و دفع این فساد و سدّ باب امثال این، از هر کس که قادر بر او باشد، بسیار پسندیده و مستحسن است؛ بلکه لازم است.

و معلوم است که بندگان اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه - خلد الله ملکه و متع المسلمین بطول بقائه - اولی به دفع این مفسد و سدّ این ثغور و حفظ ضعفای شیعه ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند و حاشا از غیرت اهل اسلام که بعد از اطلاع به این فساد، از کوشش خود کوتاهی نمایند.^۱

۱. لم یکتب المؤلف رحمته الله فی آخر صورة هذه الرقعة اسم كاتبها ولكن فی النسخة الموجودة فی المكتبة الفیضیة یوجد مهر الحاج میرزا حسین النوری، کذا فی مقالة الشیخ المحقق الاستادی، أنظر علوم الحدیث، ص ۸، ۲۰۱-۲۰۲.

بسم الله الرحمن الرحيم. فقرات مسطوره واضح است. الأقل حسينقلی الهمدانی.
بسم الله تعالى. الأمر كما سطر. ميرزا حسين بن ميرزا خليل الطهرانی.

[صورة ما كتبه السيد محمد كاظم الطباطبائي]

بسم الله الرحمن الرحيم. لا يخفى أن هذا النحو من التحريف في الكتاب المنيف، من الكذب الصريح و المنكر القبيح و من الافتراء و البهتان و الظلم و العدوان لا يثار الفساد و إضلال العباد، عن منهج الرشاد كتنتقيحهم الصحاح^١ بإسقاط النصوص الصراح الدالة على المذهب الحق. (فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم مما كتبت أيديهم و ويل لهم مما يكسبون).^٢
فاللزام على كافة الأنام، سيما حفظة بيضة الإسلام و مروّجى شريعة سيّد الأنام، المنع و السياسة و دفع هذا المنكر الشنيع و الخطب الفضيع، حسماً لمادة الفساد و دفعاً لإضلال العباد، عن طريق الحق و السداد.

حرّرها الأقل، محمد كاظم الطباطبائي.

[صورة ما كتبه الشيخ محمد طه نجف]

بسم الله الرحمن الرحيم. لاريب في وقوع التحريف المذكور في الكتاب المزبور و أنّه داخل في عموم قوله تعالى: (إنّ الذين يكتبون ما أنزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيّناه للناس في الكتاب أولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون)،^٣ و في قوله تعالى: (فيول للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله (و ما هو من عند الله) ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم مما كتبت أيديهم و ويل لهم مما يكسبون).^٤

و من الواضح الضروري أن أوجب الفرائض، نصرة المذهب و حرمة التقاعد عنه مع إمكان الدفع عنه و الذب حماية الدين و دفعاً لأباطيل الشياطين. و أولى الخلق بالتصدي لنصرة الحق بعد تنبيه

١. أي الصحاح الستة.

٢. سورة البقرة: آية ٧٩.

٣. سورة البقرة: آية ١٥٩.

٤. سورة البقرة: آية ٧٩، ما بين الهلالين كان آية ٧٨ من سورة آل عمران.

العلماء علیه جاء الشوكة الشاهانية أدام الله ظلّها علی البریة.

حرّره یده الفانیة الأقل، محمد طه نجف.

[صورة ماكتبه الشيخ محمد كاظم الخراساني]

بسم الله الرحمن الرحيم. واضح و هویدا است که سدّ هر گونه خللی و هر نحو زیغ و زللی که از ارباب ملل و نحل فاسده بر دین مبین و شریعت سید المرسلین - صلوات الله علیه و آله الطیبین - وارد آید، بر عهده و ذمه امنای ملت و اعیان دولت است؛ چه این دو هم عنان، بلکه توأمان، و حفظ دین و اگذار [است] به ایشان در زمان غیبت صاحب عصر و امام زمان - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - که یکی به تقریر و تحریر و دیگری به تدبیر و شمشیر بذل جهد نموده و دمی نیاسوده تا دفع و رفع آن غایله نموده.

از آن جمله، تحریف و تصحیف نمودن کتاب مستطاب «مکارم الأخلاق» است که به قدری که جا داشته، زیاد و کم نموده و تغییر و تبدیل داده‌اند. چنانچه از ملاحظه این رساله شریفه [تسدید المکارم] آشکار می‌گردد و او را در دارالطبع مصر مکرراً به طبع رسانیده و بر عادت علمای سلف خود که موروثی ایشان است، خلفاً بعد خلف، رفتار نموده و از گفتار خدا و رسولش اندیشه ننموده و خود را گرفتار عذاب و ویل و لعن کرده در آخرت، و امید است که مورد مؤاخذ، بندگان اعلیٰ حضرت شاهنشاه جهان پناه - خلد الله ملکه - در دنیا گردد و اخذش نمایند، اخذ عزیز مقتدر، (فأخسر الدنيا والآخرة، ذلك هو الخسران المبين).^۱

حرّره الآثم، محمد كاظم الخراساني.

[صورة ماكتبه الميرزا محمد حسن الشيرازي]

بسم الله الرحمن الرحيم. حفظ دین مبین و معالم شریعت، موقوف به حفظ کتب دینیّه جامعہ مقامات [و] معارف و احکام و آداب و سنن است از اندراس و ضیاع و زیاده و نقصان منتحلین و لصوص داخلیّه و مذهب، چه با تغییر و تبدیل و تحریف و زیاده و نقصان، جمله از حق می‌رود و بسیاری از باطل رواج خواهد گرفت، و با استمرار این طریقہ، رفته رفته اثری از حق نخواهد ماند.

۱. سورة الحج: آية ۱۱.

کتاب «مکارم الأخلاق» تألیف حسن بن امین الاسلام فضل بن حسن الطبرسی، عالم جلیل و فاضل نبیل که از تفایس کتب امامیه و جامع شطری وافر از آداب و سنن است، در آن طبع‌های مصریه تصرفات و تغییرات بسیاری در این دیده می‌شود، با آنکه هزار نسخه عتیقه صحیحه در کتابخانه‌های علما و اعیان امامیه در بلاد ایران و هند و عربستان و غیرها موجود است، که بسیاری از [مواضع] نسخ مطبوعه مصر با آنها اختلاف دارد، چنانچه از این رساله [یعنی تسديد المکارم] معلوم می‌شود. و چنانچه تدارک این فتنه عظیمه دینیه نشود، خوف تطرق فسادهای کلیه است.

بر هر متمکن از کشف این تدلیس و اظهار حق و مؤاخذه تغییر دهندگان، لازم است که مجهود خود را مبذول دارند و این مطلب را از اعظم تقرب دینی بشمارند (و لینصرن الله من ینصره انه لقوی عزیز).^۱

حرره الأحرر، محمد حسن الحسینی

أقول: هذه جملة من الرقیمات الکریمه التي رقموها و ختموها علیها بالخواتیم الشریفه.

و اماما و فقیه الله جل جلاله لتألیفه إلى الآن من الکتب:

فمنها: الدررة الغرویه و التحفة الحسینیة، و هو فی أحوال الإمام المظلوم أبی عبدالله الحسین (علیه السلام)

و ما یتعلق به من بدء خلق نوره - (علیه السلام) - إلى أن یسکن الجنة علی الترتیب.

و منها: مستدرک تلك الدررة، أوردت فیہ ما شدنی فی التألیف الأول مما یتعلق به (علیه السلام).

و منها: بدر الأئمة فی جفر الأئمة [علیهم السلام]، أوضحت فیہ أمر جفرهم و أنه غیر العلم

المعروف بذلك الاسم، و بیان غلط جملة من العامة فی ذلك.

و منها: الطلع النضید فی إبطال المنع من لعن یزید، تعرضت لإثبات الجواز علی مذهب أهل

السنة و حسن لعنه، و جواب المانع عن ذلك عن وجوه أو هامهم، و تعرض لکلماتهم تفصیلاً.

و منها: کتاب مطلع الشمسین فی فضل حمزة و جعفر ذی الجناحین، أوردت فیہ ما عثرت

علیه من الأخبار فی فضلها و ما یتعلق بهما من طرق العامة و الخاصة، و بیان جلالة قدرهما

صلوات الله علیهما.

و منها: کتاب التنبیہ علی أمر الکتب، و فیہ ما فعل القوم بکتب الإمامیه و ما فعلوا بالقرآن

و عند ما أراد رسول الله - صلوات الله علیه - أن یکتب لهم کتاباً لا یضوا بعده و ما ترتب علی عدم

وقوع الكتاب من الضلال، كل ذلك على حسب ما أقرّ به القوم بحسب رواياتهم في صحيح البخاري أوثق كتبهم.

و منها: كتاب أبهى الدرر تكملة عقد الدرر في أخبار الإمام المنتظر، هو كاللتمة لكتاب عقد الدرر في أخبار الإمام المنتظر لبعض العامة. تعرضت فيه لإثبات كونه الإمام الثاني عشر من أئمة الإمامية من طرق العامة بوجه حسن بكونه حجة عليهم إن شاء الله.

و منها: كتاب تسديد المكارم و تفضيح الظالم، الرسالة الفارسية.

و منها: تسديد المكارم هذه العربية. وأنا الآن مشغول بكتاب البيان في حقيقة الإيمان و أسأل الله عز وجل أن يمدّ في العمر و يوفقني لأمثالها و أحسن منها، و أن ينفعني و اخواني المؤمنين بها في الدنيا و الآخرة، فإنّه أرحم الراحمين.

حرّره الراجي محمدباقر بن محمد جعفر الهمداني البهاري عفى عنه و والديه.

مختصر تسديد المكارم و تفضيح الظالم

تأليف محمد باقر بهارى همدانى
تحقيق محمدرضا جديدى نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأولين والآخرين محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم ومخالفهم من الجن والإنس أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: چنین گوید اقل طلبه علوم دینیّه محمد باقر بن محمد جعفر همدانی بهاری که چون روزی فرمود به این کمترین، حضرت ملک مئان جلّت عظمتّه و کرمّت آلائه نسخه را از کتاب مکارم الأخلاق تألیف شیخ جلیل عالم نبیل ابی نصر الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسی رحمته الله که در مصر در مطبعة السیّد محمد عبدالواحد الطوبی^۱ و السیّد عمر حسین الخشّاب که در سنه ۱۳۰۳ (هزار و سیصد و سه) به طبع رسیده بود، دیدم آن کتاب شریف را تحریف نموده اند و چیزهایی که موافق میل و مذاق اهل سنت است بر او افزوده اند، و آنچه موافق طبع آنها نیست، از او اسقاط نموده اند، و جمله از عبارات او را موافق میل نفسانی خود تغییر داده اند، برای اضلال عوام و تشیید ملت خود. پس عرض نمودم او را به چند نسخه قدیمه، و رساله در تحریف او به فارسی نوشته او را تسدید المکارم و تفضیح الظالم نامیدم. ایراد نمودم در او آنچه بر آن کتاب افزوده شده است که نه طغیان قلم و غلط کاتب است، و اشاره نمودم در او به چیزهایی که از او اسقاط شده است [که] نه از قبیل سهو کاتب است، و ذکر کردم تغییراتی را که داده اند. و جمعی از اعاظم علمای امامیه أنار الله برهانهم و کثر أمثالهم آن نسخه مصححه را با بعضی از نسخ قدیمه ملاحظه فرمودند تا این عمل شنیع بر آنها هویدا گردید و هر یک بنوشتن چیزی در حث و ترغیب ارباب اقتدار از بزرگان مذهب اثنی عشریه بر سدّ باب این فساد عظیم [و] آن رساله را مزین فرمودند، و بعد به خواهش بعضی از اخوان دینی همان رساله به عربی تحریر شده [و] آن رقیمات کریمه به او ملحق گردید، و کتابی هم این اقل در تحریف این کتاب و کتاب کشکول شیخ جلیل بهاء الدین العاملی رحمته الله و بعضی دیگر از کتب

۱. صحیح «الطوبی» است.

نوشتن و او را کتاب التنبیه علی أمر الکتب نامیدم، و آن جهت ایضاح این که این عمل لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام. جمله از اخبار صحیح بخاری را که اصح و اوثق کتب این جماعت است که مشتمل بود بر آنچه در صدر اسلام به قرآن کریم نموده اند از نقص از او، و زیاده بر او، تبدیل در او، و سوزانیدن او، و امثال این از اعمال شنیعه که جمله از آنها عار و ننگ کافه اهل اسلام گردیده است، در او ذکر نمودم تا معلوم شود که عجیبی نیست که کتب امامیه را این جماعت تحریف نمایند، یا به آتشها بسوزانند، یا در آنها ریزند و تلف نمایند، چنانچه این اوقات مثل سبیه و عادت آنها گردیده است، یا آنکه اسامی خداوند قهار جلت عظمت، یا آیات کتاب کریم او؛ بلکه تمام قرآن در کتب تفاسیر آنها محترم نباشد و به آتشها سوزد شِشْنَةُ اَعْرِفُهَا مِنْ اُخْزَم.

و به همچنین ذکر نمودم در آن کتاب اخبار صحیح بخاری را که مشتمل است بر آنکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مرض موت خود طلب فرمودند چیزی نوشتنی را که بنویسند از برای امت چیزی را که بعد از نوشتن آن گمراه نشوند و ایمن از ضلال باشند، و آن بی ادبها که در آن حال به آن جناب کردند، و اینکه منع از نوشتن آن کتاب، مصیبت بسیار بزرگی است. و چون در این اخبار صحیح بخاری بعضی توجیهات رکیکه نموده بودند، آن اخبار را شرح نموده از خود آنها بی ربطی آن کلمات را واضح گردانیدم. و از برای اثبات وقوع ضلال در امت جمله و افره از اخبار صحیح بخاری را نیز که مشتمل بر ضلالات امت است بعد از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله که همه آنها دامن گیر این جماعت است، ذکر نمودم بعد از آنکه همچه کتابی را مانع شوند، و به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آن بی ادبها کنند و بگویند - العیاذ بالله - هذیان می گوید، یا احتمال دهند؛ با اینکه خداوند خبیر می فرماید: (و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی) ^۱ چه باک است از آنکه کتب امامیه و فضایل اهل بیت را مانع از نشر و انتشار شوند، و همیشه در اتلاف و تضییع آنها به انواع و اقسام، کوشش نمایند؛ یا جمله از آنها را تحریف نمایند به مثل عادت پیشینیان آنها فالی الله المشتکی؛ و مع ذلک کله چون به سهولت تمام از برای خواص و عوام اطلاع بر قبایح این عمل شنیع (تحریف مکارم الأخلاق) حاصل نمی شد، امر نمود مرا کسی که اطاعت او بر من لازم بود به اینکه مختصر دیگری نویسم به فارسی و اقتصار کنم در او به جمله از مواضع تحریف که معرفت آنها مهم است و کافی است در اطلاع به قبح این عمل. پس محض اطاعت فرمان لازم الاذعان آن جناب - مد الله تعالی ظله العالی علی رؤوس الانام و کافه اهل الاسلام - این اوراق تحریر یافت - راجیاً من الله تعالی عظیم الأجر فی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل - و بیان تحریف مزبور در سه فصل است.

۱. سورة نجم، آیه: ۲-۳.

فصل اول:

در جمله از آنچه بر آن کتاب افزوده‌اند

بدان که زیادات در این نسخه زیاد است، بعضی از قبیل طغیان قلم و سهو کاتب است و بعضی دیگر از قبیل «رضی الله عنه» و مثل آن است، و بعضی دیگر از جهت کمی، قابل تعرض نیست، و بنا اگرچه به اختصار است؛ ولی مناسب است اول متعرض عدد و مواضع زیاداتی که قابل تعرض بودند بشویم؛ بعد از آن، آن قدری که لازم است، ذکر نماییم به جهت عموم فایده، و بیان این مطلب را به اعداد رقومی کردیم. عدد اول مال صفحه چاپ اول مصری از کتاب است که تصحیح نموده‌ایم، و دوم عدد مواضع زواید ملحقه است.

ص ۱۷ در ۱ [مورد]؛ ص ۲۳ در ۱؛ ص ۵۸ در ۱؛ ص ۶۵ در ۱؛ ص ۶۶ در ۲؛ ص ۶۷ در ۲؛ ص ۶۸ در ۱؛ ص ۷۰ در ۱؛ ص ۷۱ در ۱؛ ص ۷۲ در ۱؛ ص ۷۳ در ۲؛ ص ۷۴ در ۲؛ ص ۷۵ در ۲؛ ص ۷۷ در ۳؛ ص ۷۸ در ۱؛ ص ۷۹ در ۱؛ ص ۸۰ در ۱؛ ص ۸۱ در ۱؛ ص ۸۴ در مکرر است؛ ص ۸۵ در ۱؛ ص ۸۸ در ۲؛ ص ۱۲۴ در ۳؛ ص ۱۲۶ در ۱؛ ص ۱۲۸ در ۱؛ ص ۱۳۳ در ۲؛ ص ۱۳۴ در ۱؛ ص ۱۳۷ در ۱؛ ص ۱۴ در مکرر است؛ ص ۱۴۱ در ۲؛ ص ۱۴۲ در ۵؛ ص ۱۴۳ در ۳؛ ص ۱۴۴ در مکرر است؛ ص ۱۴۶ در مکرر است؛ ص ۱۴۷ در مکرر است؛ ص ۱۵۰ در مکرر است؛ ص ۱۵۱ در مکرر است؛ ص ۱۵۷ در ۳؛ ص ۱۵۸ در مکرر است؛ ص ۱۶۱ در ۱؛ ص ۱۶۲

۱. نوشتن ارقام صفحات و مواضع در خطی افقی، مطابق شیوه خود مؤلف رحمه الله در متن رساله می‌باشد؛ لیکن آن مرحوم در حاشیه نوشته‌اند: «عدد فوق، عدد صفحه کتاب است در چاپ اول مصری که تصحیح شد، و در زیر خط عدد مواضع زیادات است $\frac{۲۳۱}{۱}$ تمام به این نحو، نوشته شود. به نظر نگارنده نوشتن ارقام مزبور به شیوه اول اولی می‌باشد، از اینرو دستور ایشان را در حاشیه اعمال نکرده‌ایم.

در ۱؛ ص ۱۶۴ در ۵؛ ص ۱۷۱ در ۱؛ ص ۱۷۲ در مکرر است؛ ص ۱۷۴ در مکرر است.^۱
و اما آنچه تفصیلاً متعرض او می‌شویم چندی است از اینها:
اول، در ص ۶۵ بعد از عبارت مصنف «امیر المؤمنین علیه السلام» این محرف، زیاد کرده است: «عمر بن الخطاب رضي الله عنه». و نیز در همین صفحه حدیثی از صحیح بخاری و مسلم با کلام دیگری زیاد کرده است، و امثال این بسیار است.
دوم، در ص ۶۸ در «ثريد» بر آنچه در کتاب بوده است، افزوده است: «[في الترمذی] من حديث أبي موسى الأشعري وأنس بن مالك - رضي الله عنهما - أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال: فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام».^۲
و حدیث دیگری هم از صحیح ابی داود، زیاد کرده است.
سوم، در ص ۷۰ در احادیث «تمر» عبارت مصنف را که «عن الحسين بن علي عليه السلام» می‌باشد، اسقاط کرده به جای او نوشته است: «و في صحيح البخاری و مسلم - رضي الله عنهما - من روایتی ابی بکر و عمر - رضي الله عنهما -». و در همین صفحه حدیثی هم از شمائل الترمذی، زیاد کرده است.
چهارم، در ص ۷۵ در «باذنجان» در حدیث اول از فردوس^۴ بعد از لفظ «شهدت الله بالحق ولي بالنبوة» زیاد کرده است: «ولأبي بكر بالصدقية» و بعد از آن لفظ «ولعلي بالولاية» را نوشته. فقیر گوید این حدیث را سید بحرانی در مدينة المعاجز^۵ در باب ۶۷ از ابن شهر آشوب از کتاب فردوس و از کتاب عیون از احمد مؤدب از ابن هریره و مجلسی در کتاب السماء و العالم^۷ در ابواب «بقول» در باب «باذنجان» از کتاب مکارم الأخلاق از فردوس بدون زیادت این محرف نقل فرموده‌اند.
پنجم، در ص ۷۸ در «زیت» بعد از لفظ «أربعين» عبارت صاحب کتاب را ترک کرده و نوشته

۱. مواضع زیادت سوای آنچه نوشته‌ایم «مکرر است» پنجاه و هشت (۵۸) است. (منه عليه السلام)

۲. از چاپ تحریف شده اضافه نمودیم.

۳. سنن الترمذی: ۱۸۰/۳ و ۳۶۵/۵.

۴. الفردوس بمأثور الخطاب: ۲۴۴/۳.

۵. مدينة المعاجز: ۴۱۹/۱.

۶. صحیح است.

۷. بحار الأنوار (کتاب السماء و العالم): ۲۲۳/۶۳.

است: «و فی الصحیحین من حدیث عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله ﷺ، پس حدیث حضرت صادق - علیه السلام - را نسبت به عمر داده است. و در ص بعد آن حدیثی از صحیح بخاری زیاد کرده است.

ششم، در ص ۸۰ در «نکاح» بعد از عبارت حدیث «أراذل موتاکم الاعزّاب» نوشته است: «و فی صحیح البخاری^۱ عن عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - قال: کُتِبَ مع النبی - صلی الله علیه و سلم - شباباً لا نجد شیئاً فقال لنا رسول الله - صلی الله علیه و سلم -».

هفتم، در ص ۱۲۶ بعد از قول صاحب کتاب «وصلوة النوافل فی البیت أفضل» زیاد کرده است: «دعاء أبي بكر» را، و او در نهایت بی ربط است.

هشتم، در ص ۱۴۱ در آخر «صلاة الضّرّ و الفقر» زیاد کرده است: «بفضلک و کرمک یا أرحم الراحمین و صلی الله علی سیدنا محمّد و علی آله و صحبه و سلم».

و در صلات «مکروب» بعد از لفظ «نزل» نوشته است: «فأزله عني برحمتك یا أرحم الراحمین و صلی الله علی سیدنا محمّد و علی آله و صحبه و سلم و یکرّر ذلك مراراً فانّ الله یفرّج کربه». و نظیر این زیادت در این نسخه بسیار است، غرض او درج صحابه است در کسانی که بر آنها صلوات فرستاده می شود. و از بسیار بد آنها، آن است که در دعای مریض که از صادق آل محمّد^{علیهم السلام} روایت شده است، نوشته است: «و علی سائر الصحابة و التابعین». و نظیر این است آنچه در ص ۱۷۸ نوشته است: «و صحبه الطیبین».

فصل دوم:

در آنچه از آن کتاب اسقاط نموده اند

و جمله از او هم قابل تعرض نیست، و جمله دیگر را به نحو سابق اشاره می نماییم. ص ۹ در ۲۲ [مورد]؛ ص ۱۵ در ۱؛ ص ۱۷ در ۱؛ ص ۲۱ در ۱؛ ص ۲۲ در ۳؛ ص ۲۴ در ۲؛ ص ۲۶ در ۱؛ ص ۲۷ در ۱؛ ص ۲۸ در ۱؛ ص ۲۹ در ۲؛ ص ۳۱ در ۱؛ ص ۳۴ در ۱؛ ص ۳۶ در ۱؛ ص ۳۹ در ۲؛

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۷.

۲. مؤلف - قدس سره - نظیر همان دستوری که در ابتدای فصل اول در حاشیه افاده فرموده اند، در اینجا نیز افاده فرموده و نوشته اند: «۱۷۱۵۹» تا آخر به این نحو باشد.
برای اطلاع بیشتر به حاشیه اول ایشان در ابتدای فصل اول، مراجعه شود.

ص ۵۶ در ۳؛ ص ۵۸ در ۲؛ ص ۶۲ در ۱؛ ص ۶۳ در ۳؛ ص ۶۴ در ۱؛ ص ۶۶ در ۳؛ ص ۶۹ در ۳؛
 ص ۷۰ در ۴؛ ص ۷۱ در ۵؛ ص ۷۲ در ۴؛ ص ۷۳ در ۴؛ ص ۷۴ در ۳؛ ص ۷۵ در ۱؛ ص ۷۷ در ۱؛
 ص ۷۸ در ۱؛ ص ۷۹ در ۱؛ ص ۸۰ در ۲؛ ص ۸۴ در ۲؛ ص ۸۵ در ۲؛ ص ۸۸ در مکرر است؛
 ص ۸۹ در ۱؛ ص ۹۲ در ۲؛ ص ۹۴ در ۲؛ ص ۹۵ در ۴؛ ص ۹۶ در ۳؛ ص ۹۷ در ۲؛ ص ۹۸ در ۳؛
 ص ۹۹ در ۱؛ ص ۱۰۰ در ۳؛ ص ۱۰۱ در ۳؛ ص ۱۰۲ در ۱؛ ص ۱۰۶ در ۱؛ ص ۱۰۷ در ۱؛
 ص ۱۰۹ در ۱؛ ص ۱۱۵ در مکرر است؛ ص ۱۱۷ در ۲؛ ص ۱۱۸ در ۳؛ ص ۱۱۹ در ۳؛ ص ۱۲۱
 در ۲؛ ص ۱۲۲ در ۱؛ ص ۱۲۸ در ۲؛ ص ۱۲۹ در ۳؛ ص ۱۳۰ در ۳؛ ص ۱۳۱ در ۳؛ ص ۱۳۲ در ۶؛
 ص ۱۳۳ در ۴؛ ص ۱۳۴ در ۷؛ ص ۱۳۵ در ۳؛ ص ۱۳۶ در ۲؛ ص ۱۳۸ در ۶؛ ص ۱۳۹ در ۳؛
 ص ۱۴۰ در ۲؛ ص ۱۴۲ در ۲؛ ص ۱۴۳ در ۱؛ ص ۱۴۴ در ۵؛ ص ۱۴۵ در ۴؛ ص ۱۴۶ در ۶؛
 ص ۱۴۸ در ۲؛ ص ۱۵۱ در ۳؛ ص ۱۵۲ در ۱؛ ص ۱۵۳ در ۲؛ ص ۱۵۵ در ۱؛ ص ۱۵۶ در ۴؛
 ص ۱۵۸ در ۱؛ ص ۱۶۰ در ۲؛ ص ۱۶۱ در ۱؛ ص ۱۶۲ در ۴؛ ص ۱۶۴ در ۳؛ ص ۱۶۵ در ۲؛
 ص ۱۶۶ در ۲؛ ص ۱۶۷ در ۲؛ ص ۱۶۸ در ۲؛ ص ۱۶۹ در ۱؛ ص ۱۷۰ در ۲؛ ص ۱۷۳ در ۱؛
 ص ۱۷۴ در ۱؛ ص ۱۷۵ در ۲؛ ص ۱۷۶ در ۱؛ ص ۱۷۷ در ۱؛ ص ۱۷۸ در ۱؛ ص ۱۷۹ در ۱؛
 ص ۱۸۷ در ۲؛ ص ۱۸۸ در ۱؛ ص ۱۹۰ در ۱؛ ص ۱۹۱ در ۷؛ ص ۱۹۲ در ۵؛ ص ۱۹۳ در ۳؛
 ص ۱۹۶ در ۱؛ ص ۱۹۷ در ۱؛ ص ۱۹۸ در ۲؛ ص ۲۰۰ در ۲؛ ص ۲۰۲ در ۲؛ ص ۲۰۶ در ۱.۲

و اما آنچه تفصیلاً تعرض به او می‌شود، پس اوّل آنها آنکه در ص ۶۹ در حدیث برقی عن
 ابی جعفر علیه السلام در قصه «غزل» انداخته است کلام آن حضرت را که می‌فرماید: «و خذ من طین قبر
 الحسین علیه السلام و أعجنه» و بعد از آن لفظ «فرقه علی الشیعة» را نوشته است: «فرقه علی المسلمین»، و
 بعد از آن عنوان «فی طین قبر الحسین علیه السلام» را با تمام اخبارش که هفت حدیث است^۲ انداخته
 است.

دوم، در ص ۹۵ در «عقیقه» انداخته است حدیث نبوی - صلوات الله علیه - را که می‌فرماید:
 «و قال النبی صلی الله علیه و آله یا فاطمة ائقبي اذني الحسن و الحسين خلافاً لليهود».

سوم، در ص ۱۰۰ در «آداب سفر» حدیث ابی ایوب خزاز که مشتمل بر نحوست روز دوشنبه
 است که این جماعت او را مبارک می‌دانند، اسقاط کرده است.

۱. مواضع نقص دویست و سی و نه (۲۳۹) است، سوای مکرر، (منه علیه السلام).

۲. در چاپ‌های متعدد کتاب نه حدیث است.

چهارم، در ص ۱۰۷ در «حفظ متاع» حدیث ابی البرکات را که مشتمل است بر آنکه حضرت رضا علیه السلام در میان رخوتیکه ارسالی فرموده بودند، تربت گذاشته بودند و هر آنچه می‌فرستند تربت در او می‌گذارند و می‌فرمایند: «این امان است به إذن الله تعالی»، انداخته است.

پنجم، در ص ۱۱۵ در «مقدمات دعاء»، در مواضع عدیده لفظ مبارک «و آل محمد» را انداخته است، برای آنکه صلوات بر آل و توسل به آنها موافق میل نبوده است.

ششم، در ص ۱۱۸ در «أدعية عقيب الفرائض» حدیث ابی البرکات را که مشتمل بر فضل تسبیح صدیقه طاهره و ابتدای به تکبیر در او است، انداخته است. و به همچنین اسقاط نموده است روایت ابراهیم بن محمد ثقفی را که مشتمل است بر فضل تسبیح از تربت سید الشهداء علیه السلام.

هفتم، در ص ۱۱۹ صلوات بر آل محمد علیهم السلام در دو جا. و به همچنین صدر و ذیل حدیث «هلقام» را که مشتمل بر کرامت حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام است، اسقاط نموده است.

هشتم، در ص ۱۲۸ در «تعقیب نماز صبح» ذکر تسبیح صدیقه طاهره و آنچه در آن حدیث است، اسقاط کرده است، و در او امور چندی است، از آنها آنکه تسبیح موافق مذهب امامیه است؛ دیگری فضل او در دنبال هر نمازی؛ دیگری فضیلت ختم او به «لا إله إلا الله»؛ دیگری فضل شمردن او به تربت سید الشهداء علیه السلام؛ دیگری فضل سجود بر تربت مبارکه.

نهم، در ص ۱۳۳ در «صلوات بر نبی - صلوات الله علیه -» ذکر آل را از عنوان انداخته است، و حدیث اول را هم ترک کرده است. لفظ «و آله» را هم از حدیث امیرالمؤمنین انداخته است، و روایت از حضرت صادق علیه السلام را که در فضل صلوات بر آل است، اسقاط نموده است.

دهم، در ص ۱۳۴ در «گریه»، حدیث عیون را که مشتمل بر فضل گریه بر اهل بیت است، و روایت روضة الواعظین در گریه کنندگان عالم که پنج نفرند، انداخته است. و در ص بعد از حدیث گریه حضرت امام حسن علیه السلام را انداخته است.

یازدهم، در ص ۱۳۸ عنوان «صلاة القرعة فی المصحف» را با روایت او که مشتمل بر دعا برای فرج آل محمد علیهم السلام است، انداخته است، و روایت تهذیب را هم انداخته است، و عنوان «فی طلب الحاجة» را با روایت او انداخته است. و به همچنین از دعای: «اللهم إني حلت الخ» انداخته است این عبارت را: «و أسألك بحق الاسم^۱ الذي جعلته عند محمد صلی الله علیه و آله و عترته^۲».

۱. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۱۱۱/۲): «بحق الحق».

۲. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

دوازدهم، در ص ۱۳۹ از جمله چیزهایی که انداخته است عنوان «و^۱ صلاة الحاجة، عن الرضا عليه السلام» تا آخر که در ذیل او مذکور است که بگوید: «یا سیدی یا الله» ده مرتبه، «بحق محمد ﷺ» ده مرتبه، «بحق علی» ده مرتبه، «بحق فاطمه» ده مرتبه، «بحق امام تعدّ کل امام بعده عشراً،^۲ حتی تنتهی إلى امام حق الذي هو إمام زمانك، فإنك لا تقوم من مقامك حتى تقضي حاجتك».^۳ سیزدهم، در ص ۱۴۰ قبل از «صلاة الاستغاثه» عنوان «صلاة المكروب» را با روایت او، انداخته است. و به همچنین عنوان «صلاة الاستغاثه بالتبول ﷺ» را با روایت آن ترک کرده است. و «صلاة الاستغاثه» [را] نیز محرف ذکر نموده است، و بعد از آن نیز این عبارت را انداخته است: «صلاة الغياث،^۴ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كانت لأحدكم استغاثة إلى الله تعالى فليصل ركعتين ثم يسجد ويقول: یا محمد یا رسول الله، یا علی یا سیدی^۵ المؤمنین و المؤمنات، بکما أستغیث إلى الله تعالى، یا محمد یا علی أستغیث بکما، یا غوثاه بالله و بمحمد و علی و فاطمة - و تعدّ الائمة - بکم أتوسل إلى الله [تعالی].^۶ فإنك تغاث من ساعتك».

چهاردهم، در ص ۱۴۳ در «صلاة الجائع» قصه صدیقه طاهره را، حذف کرده است. پانزدهم، در ص ۱۴۵ در «صلاة الضالة» قصه تعلیم حضرت رسول - صلوات الله علیه -، امیر المؤمنین و صدیقه طاهره - صلوات الله علیهما - را حذف نموده است، و در عنوان «ما یُتَعَدُّ عند رؤية الهلال» بعد از «بیمینک»^۷ این عبارت را انداخته است: «الله^۸ محمد علی فاطمة الحسن والحسين إلى آخرهم، و تکتب». و بعد از لفظ «و إني نظرت إلى أسمائك» این عبارت را انداخته است: «و اسم نبیک [و]^۹ ولّیک و أولیائک». و در صفحه بعد آن اسم مبارک «علی» را بعد از اسم

۱. در چاپ‌های متعدد کتاب: «فی».

۲. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۱۱۲/۲): «بحق امام بعده، کل امام تعدّه عشراً».

و در چاپ دوم بیروت، دارالبلاغه (ص ۳۴۳) و نیز چاپ عراق، کربلا، مؤسسه اعلمی (ص ۳۷۶) آمده: «بحق امام بعد کل امام بعده عشراً».

۳. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (ص ۱۱۲): «حتى يقضي الله حاجتك».

۴. عنوان است، و ما بعد آن خبری است که در ذیل ذکر شده است.

۵. در چاپ‌های متعدد کتاب (از جمله چاپ بیروت، دارالبلاغه، ص ۳۴۷): «سید».

۶. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

۷. در چاپ‌های متعدد کتاب (از جمله چاپ بیروت، دارالبلاغه، ص ۳۵۸): «بسمبابة یمینک».

۸. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۱۳۸/۲) عبارت بدون اسم شریف «الله» می‌باشد.

۹. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

حضرت رسول - صلوات الله علیه - انداخته است، و لفظ «أبو تراب» را بعد از لفظ «والخضر» انداخته است، و بعد از لفظ «بحق محمد» این عبارت را انداخته است: «و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي - إلى أن تقول: و الحجة الخلف القائم المنتظر صلوات الله عليهم و سلم تسليماً». شانزدهم، در ص ۱۵۱ در «عطسه» حدیث تسیم،^۱ خادم حضرت عسکری علیه السلام را که مشتمل بر رؤیت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - می باشد و کلام آن جناب بعد از ده شب^۲ از ولادت، انداخته است. و در کیفیت تسمیت، تسمیت رسول و امام را انداخته است، و در این حدیث دو سقط دیگر هست.

هفدهم، در ص ۱۵۶ حدیث «عرض فدک» که خلاق عالم به صدیقه داده است، اسقاط کرده است.

هیجدهم، در ص ۱۵۸ اسقاط نموده است ذکر تربت مبارکه را. نوزدهم، در ص ۱۶۰ عنوان «و^۳ للشبکور» را با حدیث آن عمل انداخته است. و در صفحه بعد آن حدیث حمران را که مشتمل بر شفای نفیس خادم به برکت دعای موسی بن جعفر علیه السلام^۴، انداخته است.

بیستم، در ص ۱۶۳ در عنوان «للبرص و الجذام» حدیث شفای تربت مطهره را انداخته است. یست و یکم، در ص ۱۶۵ قبل از فصل سوم، ذکر تربت مطهره را انداخته است و ذیل حدیث را هم اسقاط نموده است.

یست و دوم، در ص ۱۶۶ روایت سید ابی البرکات را که در فضل تربت است و آداب خوردن آن، با یک دعای دیگر حذف نموده است.

یست و سوم، در ص ۱۶۸ در عنوان «صلاة للحمی»^۵ روایت صفار را حذف نموده است و آن این است: «محمد بن الحسن الصفار یرفعه قال: دخلت علی أبي عبد الله علیه السلام و أنا محموم، فقال

۱. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: کربلا، مؤسسه اعلمی، ص ۴۰۸): «تسیم».

۲. در چاپ های متعدد کتاب آمده که تسیم گفته است: «دخلت علیه بعد مولده بليلة فعضت، فقال: یرحمک الله» بنابراین کلام آن بزرگوار بعد از یک شب از ولادت بوده.

۳. در چاپ های متعدد کتاب و او در عنوان نمی باشد.

۴. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: مؤسسه نشر اسلامی ۲/۲۱۵): ابوالحسن الثالث علیه السلام یعنی امام علی بن محمد علیه السلام ضبط شده است.

۵. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۲/۲۵۱): «صلاة الحمی».

لی: أراك ضعيفاً^۱. فقلت: جعلت فداك حمى أصابتنی. فقال: إذا حم أحدكم فليدخل البيت وحده و يصلي ركعتين و يضع خده الأيمن على الأرض و يقول: يا فاطمة بنت محمد - عشرات مرات - أستشفع بك إلى الله فيما نزل بي. فإنه يبرأ إن شاء الله تعالى».

بیست و چهارم، در ص ۱۷۱ در عنوان «حرز النبي ﷺ لفاطمة»^۲ این عبارت [را] حذف نموده است: «و آله: محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين»^۳، و ما بعد این هم محرف است. بیست و پنجم، در ص ۱۷۷ حرز اول امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - را بالتعمام اسقاط کرده است.

بیست و ششم، در ص ۱۷۹ بعد از دعای نور این عبارت [را] اسقاط کرده است: «هذا مما علمته^۴ فاطمة^۵ سلمان - رحمه الله - فذكر سلمان أنه علم أكثر^۵ من ألف رجل من أهل مكة و المدينة ممن بهم علل و كلهم يرووا بإذن الله تعالى». و این فقره در روایت مهج الدعوات^۶ هم مذکور است.

بیست و هفتم، در حدیث وصایای حضرت رسول ﷺ چند فقره حذف نموده است، از آن جمله فضیلت مؤمنین آخر الزمان، و من جمله ما بعد قول آن حضرت: «بالعقیق الأحمر، فإنه أول جبل أقره^۷ [عز وجل] بالوحدانية، ولي بالنبوة را، به عبارت محذوفه این است: «ولك بالوصية، ولولدك بالإمامة، و لشيعتك بالجنة، و لأعدائك بالنار. يا علي: إن الله تعالى أشرف على الدنيا فاخترني على^۸ رجال العالمين، ثم أطلع الثانية^۹ فاخترك على رجال العالمين، ثم أطلع الثالثة^{۱۰} فاختر الأئمة من ولدك على رجال العالمين، ثم أطلع الرابعة فاختر فاطمة على نساء العالمين. يا

۱. در چاپ دوم بیروت، دارالبلاغه (ص ۴۱۷) و نیز چاپ عراق، کربلا، مؤسسه اعلمی (ص ۴۵۵) آمده:

«فقال لي: مالي أراك ضعيفاً». و در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۲۵۱/۲) آمده: «فقال لي: مالي أراك منقبضاً».

۲. عنوان کامل در نسخه های چاپی چنین است: «حرز النبي ﷺ لفاطمة^۳ خاصة لها و لكل مؤمن مقرر بالحق».

۳. در نسخه های چاپی بعد از اسمای شریف: «ﷺ».

۴. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: چاپ بیروت، دارالبلاغه، ص ۴۴۲): «علمت».

۵. در چاپ های متعدد کتاب: «علم ذلك أكثر».

۶. مهج الدعوات، ص ۱۹.

۷. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۸. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: چاپ بیروت، دارالبلاغه، ص ۴۷۳): «فاخترني منها على».

۹. در چاپ های متعدد کتاب، بدون الف و لام است.

۱۰. در چاپ های متعدد کتاب، بدون الف و لام است.

علي: رأيت^۱ اسمك مقروناً باسمي في أربعة مواطن و آنست^۲ بالنظر إليه. إنني لما بلغت^۳ بيت المقدس في معراجي إلى السماء وجدت على صخرتها: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أئدته بوزيره، ونصرته بوزيره. و قلت^۴ لجبرئيل: مَنْ وزيري؟ قال^۵: علي بن أبي طالب. فلما انتهيت إلى سدرة المنتهى وجدت مكتوباً عليها: إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي، محمد صفوتي من خلقي أئدته بوزيره ونصرته بوزيره. فقلت لجبرئيل: مَنْ وزيري؟ فقال: علي بن أبي طالب. فلما جاوزت السدرة المنتهى^۶ إلى عرش رب العالمين وجدت^۷ مكتوباً على قوائمه: أنا الله لا إله إلا أنا وحدي، محمد حبيبي أئدته بوزيره ونصرته بوزيره. يا علي إن الله تعالى أعطاني فيك سبع خصال: أنت أول من ينشق عنه القبر معي، وأنت أول من يقف على الصراط معي، وأنت أول من يكسى إذا كُسي، ويحيى إذا حييت، وأنت أول من يسكن معي في العليين^۸، وأنت أول من يشرب معي من الرحيق المختوم الذي ختامه مسك».

و به همچنين اسقاط نموده است سند روايت ابی ذر را که مشتمل است بر ذکر جمله از علمای امامیه و تبجیل آنها.^۹

فصل سوم:

در تبدیلات واقعه در آن کتاب است

و جمله از آنها را تعرض نشدیم در تعداد، مثل تبدیل عليه السلام و نحو آن به لفظ «رضی الله عنه» و شبه آن، و مثل ترک اسامی روات و تعبیر به «بعض» و نحو آن، و از این جمله و نظیر آن بسیار است.

۱. در چاپ های متعدد کتاب: «یا علی: إني رأيت».
۲. در چاپ های متعدد کتاب: «فأنست».
۳. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۳۳۶/۲): «لم بلغت».
۴. در چاپ های متعدد کتاب: «فقلت».
۵. در چاپ های متعدد کتاب: «فقال».
۶. در چاپ های متعدد کتاب: «انتهيت».
۷. در چاپ های متعدد کتاب: «فوجدت».
۸. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۳۳۶/۲): «عليين».
۹. ر.ک: مکارم الأخلاق، ص ۴۸۷ (چاپ بیروت، دار البلاغة).

و اما مجمل مواضع و قدر آنچه شمرده شد:

ص ۹ در ۱ [مورد]: ص ۲۴ در ۱؛ ص ۲۸ در ۱؛ ص ۶۳ در ۱؛ ص ۶۷ در ۱؛ ص ۶۹ در ۲؛
ص ۷۰ در ۱؛ ص ۷۲ در مکرر؛ ص ۷۴ در مکرر؛ ص ۷۵ در مکرر؛ ص ۷۷ در ۳؛ ص ۷۸ در
مکرر؛ ص ۷۹ در مکرر؛ ص ۸۶ در مکرر؛ ص ۸۷ در مکرر؛ ص ۸۸ در مکرر؛ ص ۹۵ در ۱؛
ص ۱۰۱ در ۱؛ ص ۱۱۶ در ۱؛ ص ۱۱۷ در مکرر؛ ص ۱۱۸ در مکرر؛ ص ۱۱۹ در مکرر؛
ص ۱۲۱ در مکرر؛ ص ۱۲۴ در ۱؛ ص ۱۲۶ در مکرر؛ ص ۱۲۸ در ۱؛ ص ۱۳۰ در مکرر؛
ص ۱۳۲ در مکرر؛ ص ۱۳۵ در ۱؛ ص ۱۳۶ در ۱؛ ص ۱۳۷ در ۲؛ ص ۱۳۸ در ۱؛ ص ۱۳۹ در ۲؛
ص ۱۴۰ در ۲؛ ص ۱۴۱ در ۵؛ ص ۱۴۲ در ۴؛ ص ۱۴۵ در ۴؛ ص ۱۴۶ در ۲؛ ص ۱۴۷ در ۲؛
ص ۱۵۲ در مکرر؛ ص ۱۵۵ در ۲؛ ص ۱۵۱ در مکرر؛ ص ۱۶۰ در ۱؛ ص ۱۶۳ در مکرر؛ ص ۱۶۸ در
۱؛ ص ۱۶۹ در مکرر؛ ص ۱۷۱ در ۲؛ ص ۱۷۵ در مکرر؛ ص ۱۷۶ در ۱؛ ص ۲۱۳ در ۲.۱

و اما آنچه تفصیلاً تعرض می‌شویم جمله‌ای است:

اول، در ص ۶۵ در «آب گرم» لفظ «عن الرضا علیه السلام» ترک نموده به جای او نوشته است: «عن بعض الحكماء».

دوم، در ص ۶۹ در «شکر» عبارت: «عن الصادق علیه السلام [و] عنه [علیه السلام]» را ترک نموده به جای او نوشته است: «عن بعض الفضلاء رضي الله عنه».

و در «خرما»، «عن أمير المؤمنين علیه السلام» را ترک کرده است و به جای او نوشته است: «عن بعض العارفين». و به همچنین ترک کرده است لفظ «من صحيفة الرضا [علیه السلام]»^۳ عنه، عن آبائه علیهم السلام را و نوشته است: «قال بعض العلماء».

سوم، در ص ۶۲ در «انجیر»، «عن الرضا علیه السلام» را ترک کرده است و نوشته است: «عن بعض الحكماء».

چهارم، در ص ۷۷ در «نانخواه» ترک نموده لفظ «[روي] عن النبي صلى الله عليه وآله

۱. مؤلف رحمه الله نظیر همان دستوری که در ابتدای فصل اول و دوم در حاشیه افاده فرموده‌اند، در اینجا نیز افاده فرموده و نوشته‌اند: «۲۸۲۴۹ تا آخر به این نحو نوشته شود». برای اطلاع بیشتر به حاشیه اول ایشان در ابتدای فصل اول مراجعه شود.

۲. و مواضع تبدیل غیر آنکه گفتیم مکرر است پنجاه موضع است. (منه رحمه الله).

۳. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

۴. از نسخه‌های چاپی (مانند: چاپ کربلا، مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۴) اضافه نمودیم.

و سلم: أنه دعا بالهاضوم» را نوشته است: «[روي] ۱ عن بعض الحكماء أنه كان يضمها إلى». پنجم، در ص ۷۸ در «زیتون» ۲ ترک کرده است لفظ «من صحيفة الرضا عليه السلام: عنه، عن آبائه [عليه السلام] ۳ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم» را نوشته است: «من كلام بعض الحكماء المتقين». ۴ و از حدیث دوم ۵ نیز انداخته است لفظ «قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعلي [عليه السلام] ۶ في وصيته: يا علي» را نوشته است: «قال بعض الحكماء لتلميذ له». و بعد از آن گذاشته است لفظ «عن الصادق عليه السلام» را و نوشته است: «و في الصحيحين من حديث عمر بن الخطاب رضي الله عنه». و در «سعتر» ترک نموده است لفظ «عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: الثفاء الخ» را و نوشته است: «و من نوابغ الكلم الحكيمة ما قاله بعض الحكماء لتلامذته: لكل داء دواء و السعتر». و در «سعد» اسم مبارک حضرت رضا عليه السلام را ترک کرده و نوشته است: «بعض الصالحين». و ترک نموده عبارت «فلما حلم إلى خراسان بلغني أنه ما رينا» را و نوشته است: «ثم إنني رأيته في اليقظة ما زأ على منزلنا» و در «أشنان» لفظ «عن الباقر عليه السلام» ترک کرده و نوشته است: «عن بعض الحكماء». و به همچنین در «سويق» اسم مبارک حضرت صادق عليه السلام را ترک کرده و نوشته است: «بعض الصالحين».

ششم، در ص ۷۹ در «شام خوردن» ترک کرده است لفظ «قال رسول الله ﷺ» را و نوشته است: «قال رضي الله عنه».

هفتم، در ص ۸۰ در «کلمات» ترک نموده لفظ «عن الرضا عليه السلام» را و نوشته است: «عن سعيد بن زيد رضي الله عنه».

هشتم، در ص ۸۴ در «خطبه حضرت جواد عليه السلام» ترک نموده لفظ «و على الأصفياء من عترته» را و نوشته است: «و على آله و صحبه و سائر ذريته». و بعد از آن ترک نموده لفظ «عن الصادق» را و نوشته است: «قال بعض العلماء». و بعد از آن ترک نموده لفظ «و قال أمير المؤمنين عليه السلام» را و نوشته است: «و قالوا».

۱. از چاپ تحریف شده اضافه نمودیم.

۲. مراد مؤلف رحمه الله «زیت» یعنی روغن زیتون، است.

۳. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۴. در چاپ تحریف شده: «المتقين».

۵. در چاپ های متعدد (مانند: چاپ کربلا، مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۸) حدیث سوم می باشد.

۶. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

و در وجه مهر السنه ترک نموده لفظ «و لا یصلّی علی محمد و آل محمد» را و نوشته است: «و لا یصلّی علی سیدنا محمد صلی الله علیه و سلّم». و از این قبیل تحریف در کتاب خیلی زیاد است. و بعد از آن ترک کرده است لفظ «من أمالي السيد أبي طالب الهروي: عن زين العابدين عليه السلام قال: خطب النبي ﷺ حين زوّج» را و نوشته است: «عن أنس رضي الله عنه».

نهم، در ص ۸۶ در «آداب زفاف» ترک کرده است لفظ «عن الصادق عليه السلام» و لفظ «عن الباقر عليه السلام» و به جای این دو نوشته است: «عن بعض الصالحين». و در حدیث ابی سعید الخدری اسم مبارک علی بن ابی طالب را ترک نموده و نوشته است: «بعض أصحابه» و بعد از لفظ «في تلك الدار» هم حدیث را قطع نموده و نوشته است: «و قيل لعروس امنع عرسك» و عبارت اصل «[و] امنع العروس» می باشد، و بعد به جای «ثم قال: يا علي» نوشته است: «أوصی بعض الحكماء رجلاً فقال [له] ۳: يا هذا»، و بعد حدیث را به همین تغییر ۴ ذکر کرده است، و در آخر آن لفظ «يا علي: احفظ وصيتي هذه كما حفظتها عن أخي جبرئيل ۵ [عليه السلام] ۶» را ترک نموده به جای او نوشته است: «يا هذا: احفظ وصيتي هذه كما حفظتها عن أساتذتي الجهابذة [الحكماء] ۷ و قد نزل بها جبرئيل ۸ [عليه السلام] ۹ في الوحي القديم». بعد از آن لفظ «و عن الصادق عليه السلام» را ترک نموده و نوشته است: «عن بعضهم».

دهم، در ص ۸۸ گذاشته است لفظ «و قال رسول الله ﷺ» را و نوشته است: «وقيل». و مثل او را نیز ترک کرده و نوشته است: «قال بعض الحكماء». و ترک نموده «و عن الصادق عليه السلام» را و نوشته است: «و عن بعض الظرفاء». و ترک کرده لفظ «و عن النبي - صلی الله علیه و آله و سلّم - أوصی علياً [عليه السلام] ۱۰: يا علي لا وليمة إلا في خمس» را و نوشته است: «و قال بعض العلماء: الوليمة في

۱. در چاپ های متعدد کتاب، یافت نشد.

۲. از نسخه های چاپی (مانند: بیروت، دارالبلاغه، ص ۲۱۹) اضافه نمودیم.

۳. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

۴. یعنی با تعبیر «يا هذا» به جای «يا علي».

۵. در نسخه های چاپی: «جبریل».

۶. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۷. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

۸. در چاپ تحریف شده: «جبریل».

۹. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

۱۰. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

خمس^۱». و در اول فصل پنجم ترک کرده لفظ «قال النبی ﷺ» را و نوشته است: «فقد روي عن بعض العلماء»، و نظیر این بسیار است.

و در پیش از [ص] ۹۰ ترک کرده است لفظ «مَنْ أعظم الناس حقاً على الرجل؟ قال: والده» را، و نوشته است: «ما أعظم النساء حقاً على الرجل؟ قال: والدته»، و گذاشته است لفظ «لا يملك رقبتی رجل أبداً» را و نوشته است: «لا يملك رقبتی غیر رجل^۲ أحد». و حدیث اتفاق زن از مال خودش بی اذن شوهرش را مبذّل کرده است به اتفاق زن از مال شوهرش بی اذن آن.

یازدهم، در ص ۹۰ در «حق زن بر شوهر» ترک کرده لفظ «و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم» را و نوشته است: «و قال بعض الفضلاء». و در ص بعد آن ترک کرده لفظ «فإنه أدم لجمالها» را و نوشته است: «[فإنه] أصون لعرضاها».

دوازدهم، در ص ۹۵ تبدیل نموده است لفظ «و لا يعطيها إلا لأهل الولاية» به لفظ «و لا يعطيها إلا للفقراء». و ترک کرده لفظ «و من كتاب الآداب^۳ لمولاي أبي - طاب ثراه^۴ - عن الباقر ﷺ» را، و نوشته است: «و عن بعضهم»، و ترک کرده در این حدیث لفظ «و ليحثك بماء الفرات» را و نوشته است: «و ليحثك بالتمر». و در روایت نوادر الحکمة ترک کرده لفظ «بماء الفرات و بتربة الحسين ﷺ» را و نوشته است: «بالتمر فإن لم يكن فبماء الفرات».

سیزدهم، در ص ۹۸ در «نواد نکاح» ترک کرده لفظ «و هل يصافح الرجل المرأة ليست بذی محرم؟» را و نوشته است: «هل يصافح الرجل المرأة في البيت بحضرة محرم».

چهاردهم، در ص ۱۰۱ «في حمل العصا» ترک نموده لفظ «و يجرّ^۵ بها الماء» را و نوشته است: «و يهش بها غنمه». و در آخر صفحه و صفحه بعد از آن ترک نموده «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» و «قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم» را و به جای هر دو نوشته است: «قال رضي الله عنه».

۱. در چاپ تحریف شده: «... الوليمة في عرس أو خرس أو أذار أو وکر».

۲. در چاپ تحریف شده: «الرجل».

۳. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

۴. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۴۸۷/۱) بدون الف و لام است.

۵. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی: «طَوَّل الله عمره».

۶. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: چاپ کربلا، مؤسسه اعلمی، ص ۲۷۰) واو وجود ندارد.

۷. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۵۲۲/۱): «و يحبس». و در برخی نسخه های خطی: «و يجش».

پانزدهم، در ص ۱۱۴ در «دعای صبح و شام» ترک کرده این عبارت را: «حماء الرواية عن أبي السري سهل بن يعقوب الملقب بأبي نواس قال^۱: قلت لأبي الحسن علي بن محمد العسكري: يا سيدي قد وقع إلى اختيارات الأيام عن الصادق عليه السلام ما حدثني به الحسن بن عبدالله بن مطهر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن الصادق عليه السلام في كل شهر، فأعرضه عليك؟ قال: اجل. ^۲ فلما عرضته عليه و صححته قلت له: يا سيدي في أكثر هذه الأيام قواطع عن المقاصد بما^۳ ذكر فيها من النحس و المخاوف، فتدليني^۴ على الاحتراز من المخاوف فيها، فربما تدعوني الضرورة إلى التوجه في الحوائج فيها. فقال [عليه السلام لي]:^۵ يا سهل إن لشيعتنا بولایتنا عصمة لوسلكوا بها في لجج البحار الغامرة، و سباسب البيداء،^۶ الغائرة، و^۷ بين سباع و ذئاب، و أعادي الجن و الإنس، لأنموا من مخاوفهم بولایتهم لنا، فثق بالله - عزوجل - [و أخلص]^۸ في الولاء لأنتمك الطاهرين، و توجه حيث شئت و اقصد ما شئت. يا سهل إذا أصبحت و قلت ثلاثاً الخ» و نوشته است به جای این حدیث شریف این عبارت را: «عن بعضهم قال: قلت لأبي الحسن علي بن محمد العسكري - رضي الله عنه - يا سيدي [قد]^۹ وصل إلينا مما روى^{۱۰} عن الصادق - رضي الله عنه - في الأيام النحسة و السعيدة من كل شهر ما حفظناه و اتقنا ضبطه و خلا عن التحريف و التغيير، فحصل [لنا]^{۱۱} في أنفسنا خوف شديد من الإقدام على أعمالنا و أحوالنا في الأيام النحسة و ربما دعتنا الضرورة إلى التوجه في بعض حوائجنا و مصالحنا في هذه الأيام فدلنا على ما يدفع عنا الخوف و الشؤم إن فعلنا شيئاً فيها. فقال لي يا هذا: إن من وثق به - عزوجل - واعتصم بحبل ولاء نبيه و آله و صحبه - صلى الله عليه وسلم -

۱. مولانا مجلسی - رحمه الله - این روایت را در کتاب «السماء و العالم» به این نحو مستنداً از امالی پسر شیخ الطائفه نقل فرموده است (منه).

۲. در چاپ های متعدد کتاب (مانند: کربلا، مؤسسه اعلی، ص ۳۲۲): «افعل».

۳. در چاپ های متعدد کتاب: «لما».

۴. در چاپ های متعدد کتاب: «فدلني».

۵. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۶. در چاپ بیروت، دارالبلاغه (ص ۲۹۴): «البداء».

۷. در چاپ های متعدد کتاب، واو وجود ندارد.

۸. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۹. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

۱۰. در چاپ تحریف شده: «ورد».

۱۱. از چاپ تحریف شده، اضافه نمودیم.

ولج لبحر البحار الغامرة و سلك البيداء الغائرة بين السباع و الذئاب، و أعادى الجنّ و الإنس و أمن من مخاوفهم بولائه لنبیه و آله و صحبه الطيبين الطاهرين، فنق بالله - عزوجل - و أخلص النية في ولائهم و توجه حيث شئت و اقصد ما شئت في أيّ شيء شئت. يا هذا إذا أصبحت فقل ثلاثاً...» و در اصل دعا ترك نموده اين عبارت را: «في جنة من كلّ مخوف، بلباس سابغة، ولاء أهل بيت نبيك ﷺ» و به جای وی نوشته است: «متدرّعاً بجنة سابغة من حبّ نبيك و آله و صحبه عليه الصلاة و السلام» و ترك کرده لفظ «الاعتراف بحقّهم» را و نوشته است: «موالاة أحبائك» و اسقاط کرده است اين عبارت را: «بأنّ الحقّ لهم و معهم و فيهم و بهم» و بدلی ندارد، و ترك کرده اين عبارت را: «فصلّ اللهم على محمّد و آل محمّد، و أعزني» و نوشته است به جای او: «و صلّى الله و سلّم على سيّدنا محمّد و آل سيّدنا محمّد و [أصحابه، فأعزني» و گذاشته است اين عبارت را: «و قتلها عشياً [ثلاثاً]»^۲ حطت^۳ في حصن من مخاوفك و أمن من محذورك» و به جای او نوشته است: «و قتلها^۴ ثلاثاً إذا أمسيت أيضاً تأمن من المخاوف و تنجح» و بعد از لفظ «وسلاته» زياد کرده است: «و صحابته».^۵

شانزدهم، در ص ۱۱۸ در «ادعيه عقيب نمازها» ترك نموده لفظ «من سيّح تسبيح [فاطمة]»^۶ الزهراء^۷ و نوشته است: «من سيّح و حمد و كبر ثلاث ثلاث و ثلاثين». و حديث تعليم تسبيح را هم ترك کرده و روايتی نوشته است كه موافق بعض مواضع بخاری می باشد كه مشتمل است بر اينكه عايشة حاجت صديقه طاهره را به حضرت رسول ﷺ رسانيد، و از چند جهت ديگر مخالف با اصل روايت كتاب است. و بعد از آن ترك نموده لفظ «روي عن النبي ﷺ» را و نوشته است: «عنه رضي الله عنه» و ترك نموده اين عبارت را: «فليقل في دبر الصلوات الخمس نسبة الربّ - تبارك تعالى - اثني عشر مرة، ثمّ يبسط يده و يقول» و نوشته است: «فليستغفر الله تعالى في دبر^۷

۱. از چاپ تحريف شده اضافه نموديم.

۲. از نسخه های چاپی اضافه نموديم.

۳. در چاپ های متعدد كتاب: «جعلت».

۴. در چاپ تحريف شده: «و قلها».

۵. در چاپ تحريف شده به جای «وسلاته» نوشته شده «و صحابته»، نه آنكه بعد از لفظ اول، لفظ دوم اضافه شده باشد.

۶. از نسخه های چاپی (مانند: بيروت، دارالبلاغه، ص ۲۹۶) اضافه نموديم.

۷. در چاپ تحريف شده كلمة «في» وجود ندارد.

الصلوات الخمس و ليسبح الله ثلاثاً و ثلاثين و ليحمد ثلاثاً و ثلاثين و ليكبر ثلاثاً و ثلاثين و ليصل على النبي - صلى الله عليه و سلم - عشراً و ليقل:».

هفدهم، در ص ۱۳۵ در اواخر «بكاء» از حدیث حضرت باقر علیه السلام این عبارت را ترک نموده است: «بعد هنیئة [من دخولي] فقال: يا بني، أعطني بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي عليه السلام، فأعطيته فقرأ منها^۲ يسيراً ثم تركها من يده تضجراً و قال: من يقوي على عبادة علي ابن أبي طالب عليه السلام» و به جای او نوشته است: «و قال: يا ولدي، من خاف النار ذهب عنه القرار». فقير گوید همین روایت را از طرق اهل سنت در ینابیع المودة^۳ به طور اول نقل نموده است.

هیجدهم، در ص ۱۴۲ در «صلاة الفقر» اول حدیث را محرف نوشته است و بعد از آن ترک نموده لفظ «فزُر رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - من أعلى سطحك» را و نوشته است: «فأصعد على سطحك».

نوزدهم، در ص ۱۵۵ در «سور قرآن» در سورة واقعه این عبارت ترک کرده است: «و هي في أمير المؤمنين و أولاده عليهم السلام» و نوشته است: «و هي من أعظم^۴ أوراد أهل البيت رضي الله عنهم». و در صفحه بعد در سورة توحيد این عبارت ترک کرده: «ثم مات في مرضه أو في تلك الشدة التي نزلت به فهو من أهل النار حقاً»^۵ و نوشته است: «أحدى عشر مرة فلا حفظ».

بیستم، در ص ۲۱۳ این عبارت را ترک کرده است: «ولما افتتحت هذا الكتاب بخطبة أمير المؤمنين [صلوات الله عليه]^۶ تبركاً بها، ولأنها حاوية لمجامع الآداب، و الأخلاق، أردت أن أختتم بخطبته الموسومة بسمات المؤمنين، المرقومة^۷ بصفات المتقين، إذ هو^۸ خير إمام المؤمنين^۹ و أنجع موعظة للمتقين، فاختمت بذلك الكتاب فصار ختامه مسك. روي: أن صاحباً له يقال له

۱. از نسخه های چاپی (مانند: کربلا، مؤسسه اعلمی، ص ۳۶۶) اضافه نمودیم.

۲. در چاپ های متعدد کتاب: «فیها».

۳. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۴۶.

۴. در چاپ تحریف شده: «من اهم».

۵. در نسخه های چاپی (مانند: مؤسسه نشر اسلامی ۱۸۷/۲) کلمه «حقاً» وجود ندارد.

۶. از نسخه های چاپی اضافه نمودیم.

۷. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی (۳۹۰/۲) و نیز چاپ بیروت، دارالبلاغه (۵۰۷): «المرموقه».

۸. در چاپ مؤسسه نشر اسلامی: «هی».

۹. در چاپ های متعدد کتاب: «خير إمام للمؤمنين».

هَمَّام، کان رجلاً عابداً، قال: ^۱ یا امیر المؤمنین صف لی المتقین [حتى] ^۲ کأني أنظر إليهم. فتناقل علي [عليه السلام] ^۳ عن جوابه ثم قال: یا هَمَّام اتَّقِ الله و أحسن، فإنَّ الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون، فلم يقنع هَمَّام بذلك القول حتى عزم عليه، فقال: ^۴ فحمد الله و أثنى عليه، و صَلَّى على النبي - صَلَّى الله عليه و آله - ثم قال: «و به جای او نوشته است: «نختم هذا الكتاب بخطبة منسوبة لأمير المؤمنين سيدنا علي ابن أبي طالب - كرم الله وجهه - فنقول قال له - رضي الله عنه - بعض أصحابه - رضي الله عنهم - یا امیر المؤمنین صف لی المتقین کأني أنظر إليهم. فقال - رضي الله عنه - بعد حمد الله و الصلاة و السلام على رسول الله - صَلَّى الله عليه و سلم - أما بعد».

خاتمه

بدانکه این تحریفات عدد آنها تماماً موافق عدد صفحه‌های چاپ اول مطبوعه مزبور است ^۵، ^۶ و فقیر در چاپ دیگر از برای همان مطبوعه از کتاب مکارم الأخلاق دیده‌ام، و نسخه دیگری هم طبع

۱. در چاپ‌های متعدد کتاب: «فقال له».

۲. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

۳. از نسخه‌های چاپی اضافه نمودیم.

۴. در چاپ‌های متعدد کتاب: «قال».

۵. مؤلف رحمه الله ظاهراً از انتشار چاپ اول مصری به سال ۱۳۰۰ قمری خبر نداشته است و چاپ دوم مصری را به سال ۱۳۰۳ قمری که در مقدمه رساله از آن نام برده‌اند به اشتباه چاپ اول تصور کرده‌اند.

۶. مخفی نماند که نسخه چاپ دوم هم تصحیح شد. همه این تغییرات در او هم است، بدون کم و زیاد و تاریخ تمام طبع او محرم افتتاح سنه ۱۳۰۶ [می‌باشد] و در آخر او در ضمن خطبه این عبارت مسطور است: «اما بعد، فقد تم طبع کتاب مکارم الأخلاق الذي جمع من محاسن الآداب لدى ذوي الأبواب ما صفا و راق، كيف لا و قد اشتمل على الشرائع النبوية و الآداب المروية و السير المحمدية فياله من كتاب جليل المقدار محرز لقصبات السبق في ذلك المضممار لمؤلفه العالم العلامة الحبر البحر الفهامة رضي الدين أبي نصر ابن الإمام أمين الدين أبي علي الطبرسي عاملهما الله بالرحمة و الإحسان و من عليهما بالفوز لديه بنعيم الجنان الخ».

و در ظهر ورق اول چنین مسطور است: «مکارم الأخلاق للعالم العلامة البحر الفهامة الشيخ رضي الدين أبي نصر ابن الإمام أمين الدين أبي علي فضل الله الطبرسي رحمه الله، آمين».

و در آخر طبعه اولی این عبارت در ضمن مسطور است: «قد تم طبع کتاب مکارم الأخلاق الجامع لمحاسن الآداب الجلیل الطور لمؤلفه العالم العلامة ذي المقام القدسي الشيخ رضي الدين أبي نصر الطبرسي». فقیر گوید بعد از این تبدیلات کثیره به چند نوع، این کتاب منسوب به ابی نصر طبرسی خواهد شد؟ (منه رحمه الله)

بولا که از توابع مصر است مشاهده نموده‌ام و جمله از مواضع این نحو تحریفات را در هر یک از آن سه نسخه دیگر ملاحظه نموده‌ام، موافق همین نسخه که حقیر تصحیح نمودم و چاپ اول مصری است همگی تحریف دارند. و به حمدالله تعالی اوقات تصحیح این کتاب شش نسخه خطی قدیم نزد فقیر جمع شد، بعد از آن هم نسخه دیگری به نظر رسید [که] هیچ یک از آنها فضل عایشه و دعای ابی بکر، و صدیقیه او، و امثال آن از چیزهایی که محرف کتاب - علیه اللعنة و العذاب - افزوده، نداشتند. و نه از او ذکر تربت مطهره و تفضیل تسبیح صدیقه طاهره و امثال آن از چیزهایی که این محرف حذف نموده، خالی بودند.

و نه در یک از آنها از صادق آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - به لفظ قبیح «بعض الظرفاء» تعبیر شده بود، و نه تعبیرات و اهیة دیگر از یکی از آن بزرگواران شده بود، و نه علوم آل محمد به اجانب نسبت داده شده بود، و نه در یکی آنها تعبیر از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به لفظ «عنه رضی الله عنه» شده بود. و تمام این تحریفات به هر سه قسمش از خصایص این نسخ منحوسه است [که] اگر هزار نسخه صحیحه قدیمه بینی، در یکی چیزی از این تحریفات نیابی (من جرّب المجرب حلّت به الندامة)، و در مواضع عدیده دریای علم محرف، جوش آمده از بی ادراکی، جهل بی پایان بروز داده، چنانچه از ملاحظه جمله از مواضع تبدیل ظاهر می‌گردد. و جایهای دیگری آتش کینه و حسدش، دودش به آسمان رسیده، از این جهت فضل انجم هدایت را مستور گردانیده، و به مشاهده او کور گردیده تا هیچ ذکر تربت در آن کتاب ندیده «بحرفون الکلم عن مواضعه من بعد ما عقلوه، ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله؛ و سیجزون ما کانوا یعملون؛ و سیأتیهم أنباء ما کانوا به یستهزؤن»^۱

کتب ذا مؤلفه الفقیر إلى عفو ربّه الغافر محمد باقر حامداً مصلیاً مسلماً فی الغری الغراء فی مجالس آخرها صبیحة الخمیس عاشر ربیع المولود من السنة ۱۳۱۱ (الإحدى عشر و ثلاثمائة بعد الألف) من الهجرة علی هاجرها آلاف سلام و تحية.

۱. برگرفته از: سوره بقره، آیه ۷۴ و نساء، آیه ۴۶ و شعراء، آیه ۶ و اعراف، آیه ۱۸۰ و نساء، آیه ۵۴.

التعازي

تأليف الشريف أبي عبدالله محمد بن علي العلوي الحسني
الزبيدي الشجري الكوفي ٣٦٧ - ٤٤٥ هـ.ق

تحقيق و استدراك فارس حسن كريم

مقدمة التحقيق

الحمد لله على نعمه الجسيمة ، ومننه الوسيمة ، اللاتي جهل الأشقياء قدرها ، وقصّر البلغاء عن شكرها .

والصلاة والسلام على رسوله الأمين ، وحبله المتين ، وعلى آله المنتجبين الطاهرين .

وبعد :

فإن من النعم الكثيرة التي أنعم الله تعالى بها على الانسان وفاقت حدّ الاحصاء : المال والبنون ، وهاتان النعمتان تعدّان من الأركان الأساسية في الحياة الدنيا ، وإن وجودهما ضروري لتحقيق أي هدف ماديّ أو دنيويّ .

وإننا نلاحظ أنّ القرآن الكريم قد صرّح - في أكثر من موضع - بأنّ المال والبنين هما فتنة ، كما جاء في قوله تعالى : ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^١ ، وقوله تعالى : ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^٢ . وإنّ الفتنة وسيلة الامتحان ، والحقيقة إنّ أهمّ وسيلة لامتحان الايمان والكفر والشخصيّة وفقدانها «المال والبنون» وينبغي للانسان أن لا يلهو بهما عمّا يهّمه من أمر آخرته وطاعة ربّه .

لكن طالما تعلّقت بهما القلوب ، وتآقت إليهما النفوس ، متوقّعة منهما الانتفاع الكبير ، وحافّة بهما الآمال العظيمة . بيد أنّ هاتين النعمتين سرعان ما تزولان ولا يسعهما تلبية تلك الأمنيات والآمال المعقودة عليهما ، وأنهما لا يستأهلا أن يُعترّ بهما .

١. سورة الأنفال ، الآية ٢٨ .

٢. سورة التغابن ، الآية ١٥ .

نعم، هناك عدّة حوادث ومصائب تلحق بالإنسان يصحبها الضرّ والأذى فتؤثّر فيه آثاراً سيّئة مكروهة؛ كمرض مزمن يعجز العلاج عنده، أو أسيرة محقّرة عند عدوّ خلا قلبه من الرحمة، أو نقص في المال وربّما زواله كليّاً، أو ...

وإنّ من أعسر هذه المصائب وأشدّها على النفس الانسانيّة هي فقد العزيز والمحبوب، وبالأخصّ الولد الذي هو أعظم الأعرّة والأحباب. وإنّ الله تعالى يعرّض الإنسان إلى مثل هذا الابتلاء الشديد من أجل أن يصل به إلى رفيع الدرجات، فمهما كان حبّ المال والأولاد كبيراً فإنّ جزاء الله وثوابه أعلى وأعظم وأبقى من كلّ ملذّات الدنيا. لذا فقد ندب الإنسان إلى الصبر عندها وتحملها.

روي عن الامام أمير المؤمنين عليّ عليه السلام أنّه قال: «إن صبرت جرى عليك القدر^١ وأنت مأجور، وإن جزعت جرى عليك القدر وأنت مأزور»^٢.

ولمّا كان صبر الإنسان لم يمكن مقارنته بصبر الأنبياء عليهم السلام فترى أنّهم قد ابتلوا ببلاءات شديدة فوق مستوى البشر وقدرتهم.

فقد جاء في الحديث الشريف؛ عن النبيّ ﷺ أنّه قال: «البلاء موكل بالأنبياء، ثمّ بالأولياء، ثمّ بالأمتل فالأمتل»^٣.

وبما أنّ الإنسان خلق ضعيفاً - كما أشار لذلك القرآن الكريم^٤ - فيصعب عليه تحمّل مثل هذه الشدائد ومقاومتها لوحده، فمن هنا جاء الحثّ على مواساة المصاب وتقديم التعازي له؛ روي عن ابن مسعود، عن النبيّ ﷺ أنّه قال: «من عزّى مصاباً فله مثل أجره»^٥. وإنّ الهدف من المواساة وتقديم التعازي هو تهدئة الخواطر، وتذكير أهل المصاب بالجنّة.

١. في بعض نسخ النهج: القضاء.

٢. نهج البلاغة، ص ٥٢٧، رقم ٢٩١.

٣. روي هذا الحديث بألفاظ متفاوتة، انظر: مسند أحمد بن حنبل، ج ٦، ص ٣٦٩؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٤٠٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٣٢٦، ح ٦٧٧٨ و ٦٧٨٠-٦٧٨٤؛ تسليّة المجالس وزينة المجالس، ج ١، ص ٦٩.

وروي عن أمير المؤمنين والامامين الباقر والصادق عليه السلام، انظر: الكافي، ج ٢، ص ٢٥٢، ح ١ و ٤، وص ٢٥٩، ح ٦٩.

٤. في الآية ٢٨ من سورة النساء.

٥. الجامع الكبير، ج ١، ص ٨٠١.

والتواب على جميل صبرهم ، أو ذكر صفات المتوفى مع التمثل بأقوال الرسول ﷺ وأخبار آل بيته ﷺ في هذه المناسبات .

ترجمة المؤلف^١

اسمه ونسبه :

الشریف الزاهد أبو عبدالله محمد بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن الحسين^٢ بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد البطحائيّ بن القاسم بن الحسن ابن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب ﷺ ، العلويّ الحسنيّ الزيديّ الشجريّ^٣ الكوفيّ . لقّب بـ «مُسْنَد الكوفة» .

ولادته :

وُلد في شهر رجب من سنة ٣٦٧ هـ .

والده :

علي بن الحسن بن عليّ بن الحسين بن عبدالرحمن ، من العلماء المحدثين بالكوفة ، ترجم له

١. انظر ترجمته في: المنتظم لابن الجوزي، ج ٩، ص ١٨٩، رقم ٣٢٢؛ تاريخ إربل لابن المستوفي، ج ٢، ص ٣١٢، رقم ٨؛ سير أعلام النبلاء، ج ١٧، ص ٦٣٦، رقم ٤٣٠؛ العبر في خبر من غير، ج ٢، ص ٢٨٨؛ المعين في طبقات المحدثين، ص ١٢٩، رقم ١٤٢٧؛ تاريخ الإسلام، حوادث ووفيات ٤٤١ - ٤٥٠ هـ، ص ٤٦٠ - ٤٦١ هـ، ص ١١٨، رقم ١٥٠؛ الإعلام بوفيات الأعلام، ١٨٤؛ شذرات الذهب، ج ٣، ص ٢٧٤؛ مستدرك الوسائل، ١٩ - الخاتمة ج ١ - ص ٣٧١، رقم ٥٨؛ طبقات أعلام الشيعة - النابس في القرن الخامس -، ص ١٧٠، الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، وج ١٦، ص ٢٧٢؛ تاريخ الأدب العربيّ لبروكلمن، ج ٣، ص ٣٣٤؛ تاريخ التراث العربيّ لفؤاد سزكين، المجلد الأول، ج ٢، ٢٢٠؛ معجم المؤلفين، ج ١٠، ص ٣١٦ و ٣١٧؛ مستدركات علم رجال الحديث، ج ٧، ص ٢٢١، رقم ١٣٩٥٤ و ص ٢٢٢، رقم ١٣٩٥٥؛ مستدركات أعيان الشيعة، ج ٣، ص ٢٤١.

وانظر أيضاً ما كتبه الفاضلان: السيّد أحمد الحسيني ومحمد سعيد الطريحي في مقدّمتهما لكتب المؤلف ﷺ التي حقّقها.

٢. قال في خاتمة المستدرك: وفي الشجرة الكبيرة: محمّد العالم الزاهد ... ووصف جدّه الحسين بن عبد الرحمن بالشاعر، وقال: كنيته أبو عاتقة .

٣. نسبة إلى صاحب المسجد والشجرة بالكوفة .

الشيخ آقا بزرگ الطهراني في الطبقات^١ يروي عن أبي العباس المهربي، ومحمد بن الحسين بن سعيد الأزدي.

نشأته :

نشأ وترعرع بالكوفة في أسرة علمية فبكر إلى سماع الحديث، وأدرك جملة من تلامذة الحافظ ابن عقدة فحمل عنهم العلم وخاصة الحديث وفنونه، ثم رحل إلى بغداد فدرّس فيها ثم رجع إلى الكوفة يبت علمه، يدرّس ويؤلف حتى أصبح رحلة يقصده بغاة العلم وهواة الحديث. قال ابن المستوفي: كان حاضراً بمكة في سنة ٤١٣ هـ عندما هاجم أحد المصريين الحجر الأسود وكسره.

الثناء والإطراء عليه :

قال ابن النرسي: ما رأيت من كان يفهم فقه الحديث مثله، وكان حافظاً، خرّج عنه الحافظ الصوري وأفاد عنه، وكان يفتخر به. وقال الذهبي: الإمام، المحدث، الثقة، العالم، الفقيه. وقال الميرزا النوري: إنه من العلماء الأعلام، والأتقياء الكرام، والمؤلفين العظام... وفي الشجرة الكبيرة: محمد العالم الزاهد بالكوفة. وقال كحالة: فاضل. وقال النمازي: الشريف الزاهد، العالم الكامل، المتقي الفاضل.

مذهبه واعتقاده :

لقد شحّت كتب التراجم والمعاجم المختصة علينا بذكر هذا السيد الشريف الجليل بصورة شافية تفي بحقه، على الرغم من فضله وعلمه، وسعة باعه، وعلو كعبه، عدا عبارات موجزة مقتضبة، ومن جملة الأمور المهمة التي لم تذكر - بل حتى لم يشار إليها - هي مذهبه وعقيدته رحمه الله. غير أنا بنظرة متفحصة في مؤلفاته يبدو لنا جلياً تفقّهه على مذهب الامام الشهيد زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

١. طبقات أعلام الشيعة، القرن الخامس، ص ١١٨.

وخير شاهد على ذلك هو كتابه «الجامع الكافي» حيث كتب على ظهر نسخته المخطوطة المكتوبة في عصره رحمه الله: في فقه الزيدية على مذهب أحمد بن عيسى، والقاسم بن إبراهيم، والحسن بن يحيى، ومحمد بن منصور رحمة الله عليهم. إضافة إلى أن مؤلفه رحمه الله صدره بقوله:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين... وعلى آله الطاهرين.

أما بعد... إنك رأيت الزيدية قبلنا بالكوفة يعولون في مسائل الخلاف على مذهب أحمد بن عيسى بن زيد بن علي بن الحسين بن علي أبي طالب، والقاسم بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، والحسن بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، ومحمد بن منصور بن يزيد المرادي المقرئ رحمه الله، وذكرت أن أقاويلهم متفرقة ليس يحويها كتاب فيقصد، وحاجة أصحابه الزيدية إلى كتاب يجمع أقاويلهم، وذكرت أن أكثر ما تعتمد عليه الزيدية من الكتب مصنفات محمد بن منصور، وما روى فيها عن آل محمد، وأن مصنفاته مبسطة لا يكاد أحد يصل إلى غرضه منها إلا بعد قراءة ما لا يحتاج إليه.

وسألت أن أختصر لك منها كتاباً أجمع فيه بين قول أحمد والقاسم ومحمد، وعمداً ما رواه من الأخبار عن النبي وعن آله، وطرفاً من قول الصحابة والعلماء فيما وافق أو خالف ليُعرف مطراً للأسانيد، وأن أضيف إلى ذلك ما انتهى إلي من قول الحسن بن يحيى، ومن قول أحمد والقاسم ومحمد مما لم يسطره محمد في مصنفاته المشهورة ليكون هذا الكتاب مختصراً كافياً جامعاً لأصول الزيدية، فأجبتك إلى ذلك، محتسباً في ذلك الثواب من الله سبحانه....

شيوخه:

- ١- أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد بن محمد الطبري البغدادي المقرئ، المتوفى سنة ٣٩٣ هـ.
- ٢- إبراهيم بن محمد النظامي.
- ٣- أحمد بن أصرم.
- ٤- أبو العباس أحمد بن زيد بن يسار البيسانى.
- ٥- أبو الحسين أحمد بن عبد الله بن الخضر السوسنجردي المعدل البغدادي، المتوفى سنة ٤٠٢ هـ.

- ٦- أحمد بن عبدالله الجواليقي.
- ٧- أبو عبدالله أحمد بن عليّ العطار المقرئ.
- ٨- أحمد بن محمد بن أبي الأشر [الاس] العطار.
- ٩- أبو طاهر أحمد بن محمد التميمي القصار.
- ١٠- أبو الطيّب أحمد بن محمد بن بنان.
- ١١- أحمد بن محمد بن عليّ الصوفي التميمي.
- ١٢- أبو الحسن أحمد بن محمد بن عمران.
- ١٣- أحمد بن الوزير بن أحمد بن عليّ الدهقان الكوفي، نزيل بغداد.
- ١٤- جعفر بن أحمد بن عبد ربّه الدهقان.
- ١٥- جعفر بن أحمد بن ليث البجليّ القصار.
- ١٦- أبو عبدالله جعفر بن محمد بن الحسين بن حاجب.
- ١٧- جعفر بن محمد بن عيسى بن عليّ بن محمد الجعفريّ.
- ١٨- جناح بن نذير المحاربيّ.
- ١٩- الحسن بن أحمد بن أبي داود الحفريّ القطّان. لعلّه الآتي بالرقم ٢٢.
- ٢٠- الحسن بن الحسين بن حبيش المقرئ.
- ٢١- الحسن بن عليّ بن بزيح.
- ٢٢- الحسين بن أحمد بن أبي داود الجعفريّ القطّان. لعلّه المتقدّم بالرقم ١٩.
- ٢٣- الحسين بن أحمد المقرئ.
- ٢٤- أبو القاسم الحسين بن محمد بن إسماعيل بن أبي عابد قاضي الكوفة، المتوفى سنة ٣٩٥ هـ.
- ٢٥- الحسين بن محمد بن الحسن البجليّ المقرئ.
- ٢٦- الحسين بن محمد بن الحسين الخزّاز.
- ٢٧- زيد بن أبي هاشم جعفر بن محمد العلويّ.
- ٢٨- أبو الحسين زيد بن جعفر بن محمد بن حاجب الخزّاز.
- ٢٩- زيد بن محمد بن المؤدّب.
- ٣٠- الضحّاك بن عبيدالله بن أبي قتيبة الغنويّ.
- ٣١- أبو تمام عبدالله بن أحمد بن عبيد الأنصاريّ المؤدّب.

- ٣٢- عبدالله بن جعفر بن محمد الحفري [الجعفري] .
- ٣٣- أبو محمد عبدالله بن الحسين الفارسي .
- ٣٤- عبدالله بن مجالد بن بشر المحاربي [البجلي] .
- ٣٥- عبدالله بن محمد بن هشام التيملي .
- ٣٦- عبدالسلام بن أحمد بن علي بن حبة الخزاز التغلبي .
- ٣٧- عبدالعزيز بن إسحاق بن جعفر البقال البغدادي .
- ٣٨- عبد الواحد بن محمد بن عبدالله البغدادي .
- ٣٩- علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن عبدالرحمن - أبوه - .
- ٤٠- أبو الحسين علي بن الحسن بن يحيى العلوي .
- ٤١- أبو القاسم علي بن الحسين العزمي .
- ٤٢- علي بن حماد بن قيس الأسدي .
- ٤٣- أبو الحسن علي بن سهل بن محمد بن أبي حيّان التيمي الكوفي .
- ٤٤- أبو الحسن علي بن عبدالرحمن البكائي ، المتوفى سنة ٣٧٦ هـ .
- ٤٥- علي بن عبدالصمد التميمي النيسابوري .
- ٤٦- علي بن محمد بن إسحاق المقرئ الخزاز .
- ٤٧- علي بن محمد بن بنان [بيان] الشيباني الفقيه .
- ٤٨- أبو القاسم علي بن محمد بن حاجب .
- ٤٩- علي بن محمد بن الفضل المؤدّب الدهقان .
- ٥٠- علي بن يعقوب بن السري .
- ٥١- أبو حفص عمر بن إبراهيم الكتّاني المقرئ ، المتوفى سنة ٣٩٠ هـ .
- ٥٢- عمر بن علي الوشاء القرشي .
- ٥٣- كعب بن عمرو البلخي .
- ٥٤- محمد بن إبراهيم الكتّاني .
- ٥٥- محمد بن أبي العباس الوراق .
- ٥٦- محمد بن أحمد بن إبراهيم .
- ٥٧- محمد بن أبي هاشم جعفر بن محمد العلوي .
- ٥٨- أبو الحسن محمد بن أحمد بن الحسين بن عبدالله الجواليقي .

- ٥٩- محمد بن أحمد النهمي .
- ٦٠- محمد بن جعفر بن عبد الكريم الخزاعي الجرجاني .
- ٦١- أبو الحسن [الحسين] محمد بن جعفر بن محمد التميمي النحوي، يعرف بـ «ابن النجار الكوفي» المتوفى سنة ٤٠٢ هـ، صاحب «تاريخ الكوفة» .
- ٦٢- أبو الطيب محمد بن الحجاج .
- ٦٣- أبو الفضل محمد بن الحسن بن حطيط الأسدي .
- ٦٤- أبو الطيب محمد بن الحسين بن جعفر بن الفضل التيملي، المتوفى سنة ٣٨٧ هـ .
- ٦٥- محمد بن الحسين بن جعفر النخاس .
- ٦٦- محمد بن الحسين بن عبد الصمد الجعفي .
- ٦٧- محمد بن الحسين بن غزال الحارثي [المحاريبي] الخزاز .
- ٦٨- محمد بن الحسين بن محمد البجلي المقرئ .
- ٦٩- محمد بن الحسين السلمي .
- ٧٠- محمد بن الحسين السمني .
- ٧١- محمد بن الحسين القرشي .
- ٧٢- محمد بن زيد بن أحمد التميمي [النهمي] .
- ٧٣- محمد بن زيد بن علي البغدادي .
- ٧٤- محمد بن طلحة النقال البغدادي .
- ٧٥- أبو طالب محمد بن العباس الحذاء المقرئ .
- ٧٦- أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن الحسين الجعفي القاضي، المتوفى سنة ٤٠٢ هـ .
- ٧٧- محمد بن عبدالله بن خالويه .
- ٧٨- أبو الفضل محمد بن عبدالله الشيباني .
- ٧٩- أبو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي .
- ٨٠- محمد بن علي بن أبي الجراح .
- ٨١- محمد بن علي بن بزة الثمالي الكوفي .
- ٨٢- محمد بن علي بن بنان .
- ٨٣- أبو حازم محمد بن علي بن الحسن الوشاء .
- ٨٤- محمد بن علي بن الحكم الهمداني الخزاز .

- ٨٥- محمد بن علي بن الخطير الهمداني .
 ٨٦- أبو الحسين محمد بن علي بن عامر الكندي بن البندار .
 ٨٧- محمد بن علي العطّار المقرئ البجلي .
 ٨٨- محمد بن عمر بن يحيى العلوي .
 ٨٩- محمد بن محمد بن نوح النخعي .
 ٩٠- ميمون بن علي بن حميد المقرئ .
 ٩١- يحيى بن الحسن بن يحيى العلوي .
 ٩٢- أبو البركات الخوزي - قرأ عليه سنة ٤١٤ هـ .
 ٩٣- أمة السلام بنت القاضي أحمد بن كامل بن شجرة البغدادية ، المتوفاة سنة ٣٩٠ هـ .
 وغيرهم .

تلامذته :

- ١- أبو منصور أحمد بن عبدالله العلوي الكوفي البغدادي ، يعرف بـ «ابن ديبخ» .
 ٢- أبو الحسن [الحسين] زيد بن الناصر العلوي الشريف النقيب الحسيني ، قرأ على المؤلف كتابه هذا ورواه عنه سنة ٤٤٣ هـ .
 ٣- سعيد بن محمد الثقفي الكوفي .
 ٤- عبد المنعم بن يحيى الكوفي .
 ٥- علي بن الحسين ، صاحب كتاب «المحيط بالإمامة» .
 ٦- علي بن عبد الصمد التميمي النيسابوري .
 ٧- علي بن علي الرطاب الكوفي .
 ٨- علي بن فطر [قطر] الهمداني .
 ٩- علي بن محمد بن أبي الغنائم العلوي .
 ١٠- أبو الحسن علي بن محمد بن الطيّب المعروف بـ «ابن الجلابي» ، المتوفى سنة ٤٨٣ هـ .
 ١١- أبو الحارث علي بن محمد الجابري [الحائري] .
 ١٢- عمر بن إبراهيم الزيدي النحوي - آخر من روى عنه بالاجازة - .
 ١٣- محمد بن أحمد بن بحشل .
 ١٤- محمد بن الحسن الشاهد الكوفي .

- ١٥- محمد بن عبد الوهاب الشعيري الكوفي .
 ١٦- أبو عبدالله محمد بن علي بن عبدالله الصوري ، المتوفى سنة ٤٤١ هـ .
 ١٧- أبو الغنائم محمد بن علي بن ميمون الترسى الكوفي المقرئ ، المعروف بـ «أبي الترسى» ، أو «ابن الترسى» .
 ١٨- محمد بن يحيى الثقفي .

مؤلفاته :

- ١- الأذان بحى على خير العمل . طبع في دمشق سنة ١٣٩٩ هـ .
 ٢- أسماء الرواة عن زيد بن علي من التابعين^١ ، وحديث كل واحد منهم . نقل عنه السياغي في الروض النضير .
 ٣- التاريخ . نقل عنه ابن نقطة في كتاب الاستدراك في كلمة «بزه» ، وحكاها عنه في تعاليق كتاب الإكمال لابن ماكولا .
 ٤- التعازي - كتابنا هذا - .
 ٥- الجامع الكافي (في الفقه) . نسخة مصورة من جزئه الأول في مكتبة المحقق السيد عبد العزيز الطباطبائي رحمه الله برقم ١/٥/٣١ في ٣٩٨ صفحة ، كتبت في ١٥ رجب ٧٩٢ هـ ، وهي مصورة عن نسخة مكتبة امبروزيانا في ميلانو برقم ١٦٨ .
 ونسخة مصورة من جزئه الثاني في المكتبة المذكورة برقم ٣/٦/٣١ في ٣٣٦ صفحة ، كتبت في يوم السبت ١٢ محرم الحرام سنة ٩٧٢ هـ^٢ .
 ونسخة منه موجودة في مكتبة الجامع الكبير بصنعاء في المجموع رقم ١٣١٠ .
 ٦- فضل زيارة الحسين عليه السلام . نسخة منه في مكتبة آية الله المرعشي النجفي في قم ، وقد طبع بتحقيق السيد أحمد الحسيني ، نشر المكتبة المذكورة في سنة ١٤٠٣ هـ .
 ٧- فضل الكوفة وفضل أهلها . ذكره في الذريعة^٣ ، طبع بتحقيق محمد سعيد الطريحي ، نشر مؤسسة أهل البيت عليه السلام - بيروت - .

١. ذكره في مؤلفات الزيدية ، ج ١ ، ١٢١ ، رقم ٣٠٢ ، وكنى المؤلف بـ «أبي طالب» .

٢. انظر : المحقق الطباطبائي في ذكره السنوية الأولى ، ج ٣ ، ص ١٤٤٨ ، رقم ٦٦ ، وص ١٤٦٣ ، رقم ١٢٩ .

٣. الذريعة إلى تصانيف الشيعة ، ج ١٦ ، ص ٢٧٢ ، رقم ١١٥٣ .

- ينقل عنه السيّد ابن طاووس في فرحة الغريّ في الباب الثاني، ص ٥٨، والقندوزيّ في ينابيع المودّة، ج ٣، ص ٣٠٠، ح ١٧، وص ٣٩٤، ح ٤٢، ومحمد بن جعفر المشهديّ في المزار الكبير في فضل المسجد الجامع بالكوفة، ص ١٢٦، ح ٧.
- ٨- كرامات قبر مولانا أمير المؤمنين عليه السلام. ذكره السيّد ابن طاووس في إقبال الأعمال، ٧٨٦، والنمازيّ في مستدركات علم رجال الحديث، والميرزا النوريّ في خاتمة المستدرک.
- ٩- المقنع. وهو مختصر كتابه «الجامع الكافي».

وفاته :

توفي عليه السلام في شهر ربيع الأول من سنة ٤٤٥ هـ.

ما صنّف في التعازي

- ١- تسليّة أهل المصائب في موت الأولاد والأقارب، لمحمد بن محمد الميجي.
- ٢- التعازي، لأبي الحسن عليّ المدائنيّ، المتوفى سنة ٢٢٨، طبع في النجف الأشرف بتحقيق ابتسام مرهون الصقّار وبدري محمد فهد.
- ٣- التعازي، لأبي العباس محمد بن يزيد المبرّد. ذكره في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم ١٠٢٥.
- ٤- التعازي، لأحمد بن محمد بن خالد البرقيّ، المتوفى سنة ٢٧٤ أو ٢٨٠ هـ. ذكره في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم ١٠٢٣.
- ٥- التعازي، للشريف أبي عبد الله محمد بن عليّ العلويّ - أصل هذا الكتاب - ذكره في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم ١٠٢٤.
- ٦- التهاني والتعازي، لمحمد بن سهل الكرخيّ المرزبانيّ.
- ٧- مسكّن الفؤاد، للشهيد الثاني، طبع بتحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم سنة ١٤٠٧ هـ.

إضافة إلى كتب أخرى حوّت فصولاً أو أبواباً في المراني والنوادر والتعازي، منها:

- ١- الأذكار النواوية، للنوويّ. ص ٢٤٨ وما بعدها.
- ٢- بحار الأنوار، للمجلسيّ. ج ٨٢، ص ٧١-١٤٨.
- ٣- التذكرة، لابن حمدون. الباب التاسع عشر.

- ٤- الرسائل، للصاحب بن عباد. فيه فصل واحد.
- ٥- العقد الفريد، لابن عبد ربه الأندلسي. فيه فصل سماء: كتاب الدرّة في النوادب والتعازي. ج ٣، ص ٢٢٨-٣١١.
- ٦- عيون الأخبار، لابن قتيبة الدينوري. فيه فصل سماء: التعازي وما يتمثل به. ج ٣، ص ٦٠-٧٧.
- ٧- غرر البلاغة، لهلال بن المحسن الصابي. فيه باب واحد. ج ١، ص ٩٨-١١٦.
- ٨- نهاية الارب، لشهاب الدين النويري. فيه باب في المراثي والنوادب. ج ٥، ص ١٦٤-٢٢٩.

التعريف بكتاب «التعازي»

تعزيتك الرجل تسليتك إياه، والعزاء هو السلو، وحسن الصبر على المصائب، وخير من المصيبة العوض منها والرضا بقضاء الله والتسليم لأمره تَنَجُّزًا لما وَعَدَ من حسن الثواب، وجعل للصابرين من الصلاة عليهم والرحمة.

والكتاب الذي بين يديك -عزيزي القاريء- هو كتاب شيق يعطي صورة ناصعة للقيم الأخلاقية السائدة آنذاك في تبادل الشعور و التعاطف الإنساني، والمواساة عند حلول المصائب بين الناس، وما يجب أن يقال لأهل المصيبة، أو يتمثل به من قول حسن أو آية بيّنة، مثل: أعظم الله أجرك، وأحسن عزاءك، وغفر لميتك، و...

صُدِّرَ الكتاب بذكر طريق الرواية عن مؤلفه، ويتلوه حديث وفاة النبي ﷺ، ثم ما صنعه وقاله عند موت أولاده ﷺ، وما عزى به غيره كمعاذ بن جبل لمآمات ابنه، وكذا ثواب من فَقَدَ ابناً، أو بنتاً، أو كان له سِقْطاً، وما يقال عند المصيبة، وفي المصيبة بالأم، وغير ذلك.

وألحق في آخر نسخته المخطوطة الخبر المعروف الذي يذكر فيه أولاد الامام الحجة المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، وأساميهم، وأحوالهم^١، ممّا كان مدعاة لبعض الأعلام بأن يتوهم

١. لقد نقل هذا الخبر جملة من أعلام الطائفة في مؤلفاتهم، منهم:

١- السيد ابن طاووس في جمال الأسبوع، ص ٣١٠: قال: ووجدت رواية متصلة الاسناد، بأن للمهدي صلوات الله عليه أولاد جماعة ولاة، في أطراف بلاد البحر، على غاية عظيمة من صفات الأبرار.

٢- الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي البياضي في الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٢٦٤، ذكر مختصر ما في جمال الأسبوع.

٣- السيد عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني النيلي في كتابه السلطان المفزع عن أهل الايمان.

ويعدّ هذا الخبر من أصل كتاب «التعازي»، كما حصل ذلك في :

- ١- الأنوار النعمانية للسيد نعمة الله الجزائري، ج ٢، ص ٥٨-٥٩، قال : عن المولى الفاضل الملقّب بالرضا عليّ بن فتح الله الكاشاني رحمه الله، قال : روى الشريف الزاهد أبو عبد الله ...
- ٢- حديقه الشيعة للمقدّس الأردبيلي، ٧٦٥- ما ملخص ترجمته في كتاب الأربعين، الذي صنّفه بعض أكابر المصنّفين، وأعظم المجتهدين -: روى العالم العامل، المتّقّي الفاضل، محمّد بن عليّ العلويّ الحسنيّ، بسندٍ ينتهي إلى أحمد ابن محمّد الأنباري، وساق الخبر بطوله .

توضيح مهمّ :

قال أستاذنا السيّد عبد العزيز الطباطبائيّ (رحمه الله) في كتابه «أضواء على الذريعة»: حكاية بلاد أولاد الحجة إنّما حُكيّت في دار الوزير ابن هبيرة في بغداد سنة «٥٤٣ هـ»، فكيف تكون هذه الحكاية ممّا أودعه المؤلّف في كتابه هذا؟!

بل الكتاب قد انتهى قبل هذه الحكاية بأربعة أوراق، فإنّ كتاب «التعازي» هذا في النسخة الرضويّة ضمن مجموعة هو خامس ما فيها، وبعده في المجموعة حكاية عن الوقاياتيّ حكاها في سؤال سنة «٥٣٠ هـ»، ثمّ أشعار في مدح أهل البيت (عليهم السلام) في أحاديث مرسلّة، ثمّ هذه الحكاية، وليس شيء منها من كتاب «التعازي».

النسخة المعتمدة :

قال الشيخ آقا بزرك الطهرانيّ في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم ١٠٢٤: كانت نسخة منه في الخزانة الرضويّة فاستنسخ عنها شيخنا العلامة النوريّ نسخة بخطّه، وينقل عنه في مستدركه. انتهى .

والنسخة التي اعتمدنا عليها في تحقيق هذا الكتاب هي النسخة التي استنسخها السيّد عبد العزيز الطباطبائيّ (رحمه الله) عن نسخة المكتبة الرضويّة في مشهد، كتبها بخطّ النسخ في ٢٩ صفحة، بقياس ١١ × ١٨/٥ سم.

منهج التحقيق :

كان أوّل عمليّ هو استنساخ ما استنسخه السيّد الطباطبائيّ (رحمه الله)، ومن ثمّ أرجعت الأحاديث إلى مصادرها الحديثيّة وطابقتها معها، وأشارت لمحالّ الاختلاف، وأثبتت متناً متقناً على قدر الوسع

والإمكان، وكما يلي:

- ١- الآيات القرآنيّة ضبطتها وأثبتّها كما هي في القرآن الكريم.
 - ٢- ما أضفته من المصادر أو ما يقتضيه السياق جعلته بين المعقوفتين []، وأشارت له في محلّه.
 - ٣- الأعلام الواردة في المتن ترجمت منها ما احتاج إلى ترجمة مع الإشارة إلى مصدر الترجمة.
 - ٤- الكلمات اللغويّة الغريبة أو غير المفهومة بيّنتها بالاستعانة بكتب اللغة مع الإشارة أو غيرها.
 - ٥- استدركت حديثاً واحداً ممّا نقله الميرزا النوريّ في مستدرک الوسائل وجعلته في آخر المتن.
 - ٦- صنعت عدّة فهرس فنيّة وألحقها بالكتاب تيسيراً للقارئ العزيز في الوصول إلى مرامه.
- وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين.

[تنزيه الخضر عليه السلام بوفاة النبي ﷺ]

١- أخبرني الشيخ الجليل العفيف أبو العباس أحمد بن الحسين بن وجه^١ المجاور - قراءة عليه في داره بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، في شهر الله من سنة إحدى وسبعين وخمسائة -، قال: حدثنا الشيخ الأجل الأمير أبو عبدالله محمد بن أحمد بن شهریار الخازن^٢ بالمشهد المقدس بالغري على ساكنه السلام في شهر ربيع الأول [من]^٣ سنة ست عشرة وخمسائة، قال: حدثنا الشريف النقيب أبو الحسن^٤ زيد بن الناصر الحسيني عليه السلام في سؤال من سنة ثلاث وأربعين وأربعمائة^٥ بمشهد مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، قال: حدثنا [الشريف أبو عبدالله محمد

١. كذا الصحيح، وهو الموافق لما في: مستدرک الوسائل، ج ١٩، ص ٣٧١؛ الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥؛ طبقات أعلام الشيعة - الثقات العيون في سادس القرون -، ص ١١. وفي الأصل: دحر.

٢. هو الشيخ الجليل الفقيه الصالح محمد بن أحمد بن شهریار، كان خازناً للروضة الحيدرية والمكتبة الغروية، وهو أحد تلاميذ الشيخ الطوسي والراوين عنه، إضافة إلى أنه كان صهره على ابنته، رزق منها ولده الشيخ الجليل أبو طالب حمزة. وآل شهریار أسرة علمية معروفة خدمت العلم والدين، وبالإضافة إلى هذه المكانة العلمية فقد تسلمت مفاتيح الروضة الحيدرية، واستقلت بالخازنية من أوائل القرن الخامس الهجري على عهد الشيخ الطوسي، وامتد بقاؤها حتى أواخر القرن السادس.

انظر: فهرست منتجب الدين، ص ١٧٢، رقم ٤٢٠؛ أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٤١، رقم ٧٠٩؛ رياض العلماء، ج ٦، ص ٢٢؛ تنقيح المقال، ج ٢، ص ٧١؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٨٢، طبقات أعلام الشيعة - الثقات العيون -، ص ٢٤٥؛ جامع الرواة، ج ٢، ص ٦١، رقم ٤٦٤؛ معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٣٣٦، رقم ١٠١٠٣.

٣. من المستدرک.

٤. في المستدرک والذريعة: الحسين. انظر في ترجمته: طبقات أعلام الشيعة - النابس -، ص ٨٤.

٥. كذا، وهذا لا يوافق المشهور، حيث إن وفاة المؤلف رحمه الله في سنة ٤٤٥ هـ. ق. فلاحظ.

بن علي بن الحسن بن عبدالرحمن العلوي، عن ^١علي بن العباس البجلي، عن محمد بن سهل بن زنجلة الرازي، عن عبدالعزيز بن عبدالله الأوسي ^٢، عن القاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم العمري وعلي بن علي ^٣اللهبي، عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين ^٤، عن أبيه ^٥أنه دخل عليه رجلان من قريش، فقال: ألا أحدثكما عن رسول الله ﷺ؟ قال: بلى، حدثنا عن أبي القاسم ^٦.

قال: سمعته من أبي ^٦، عن أبيه أن علي بن أبي طالب ^٧كان يقول: لمّا كان قبل وفاة رسول الله ﷺ بثلاثة أيّام هبط جبرائيل ^٨فقال: يا محمد، إنّ الله عزّ وجلّ أرسلني إليك إكراماً لك، وتفضيلاً لك، وخاصّة لك، يسألك عما هو أعلم به منك، [يقول: كيف تجدك؟] ^٩ فقال رسول الله ﷺ: أجدني - يا رسول الله - مكروباً، وأجدني - يا رسول الله - مغموماً. قال: فلمّا كان في اليوم الثالث هبط جبرائيل وملك الموت وهبط ملك الهواء يقال له: «إسماعيل» على سبعين ألف ملك ليس فيهم ملك إلّا على سبعين ألف ملك فسبقهم جبريل، فقال: يا أحمد، إنّ الله سبحانه أرسلني إليك إكراماً لك، وتفضيلاً لك، وخاصّة لك، يسألك ما هو أعلم به منك، يقول: كيف تجدك؟

فقال رسول الله ﷺ: أجدني مغموماً، وأجدني - يا رسول الله - مكروباً. فاستأذن ملك الموت على الباب، فقال جبريل ^٨: يا أحمد، هذا ملك الموت يستأذن عليك،

١. من المستدرک والذريعة.

٢. هو: أبو القاسم عبدالعزيز بن عبدالله بن يحيى بن عمرو بن أويس القرشي العامري الأوسي المدني. أنظر: التاريخ الكبير، ج ٦، ص ١٣، رقم ١٥٣١؛ الجرح والتعديل، ج ٥، ص ٣٨٧، رقم ١٨٠٤؛ سير أعلام النبلاء، ج ١٠، ص ٣٨٩، رقم ١٠٦؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦٠٣، رقم ٥١٠٨.

٣. في الأصل: عن.

وهو: القاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب القرشي العدوي العمري المدني. انظر: تهذيب الكمال، ج ٢٣، ص ٣٧٥، رقم ٤٧٩٨.

٤. ويقال: علي بن أبي علي. انظر في ترجمته: الجرح والتعديل، ج ٦، ص ١٩٧، رقم ١٠٨٣؛ لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٤٥، رقم ٦٦٦.

٥. رواه في السنن المأثورة بهذا الإسناد: أخبرنا الطحاوي، قال: حدّثنا المزني، قال: حدّثنا الشافعي ^{١٠}، عن القاسم بن عبدالله بن عمر، عن حفص، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، أنّ رجلاً من قريش دخلوا على أبيه علي بن الحسين...

٦. في الأصل: قال: بلى. قال: حدّثنا... أبي بكرة.

٧. أثبتناه للضرورة.

وما استأذن على آدمي قبلك، ولا يستأذن على آدمي بعدك.

فقال له النبي ﷺ: ائذن له، يا جبريل.

فأذن له جبريل ﷺ، فأقبل حتى وقف بين يدي رسول الله ﷺ، فقال: يا أحمد، إن الله أرسلني إليك وأمرني أن أطيعك فيما أمرتني، فإن أمرتني بقبض نفسك قبضتها، وإن كرهت تركتها.

فقال رسول الله ﷺ: وتفعل ذلك، يا مَلَك الموت؟

قال: بذلك أمرت أن أفعل مهما أمرتني.

فقال له جبريل ﷺ: يا أحمد، إن الله اشتاق إلى لقائك^١.

فقال له رسول الله ﷺ: يا مَلَك الموت، امض لما أمرت به.

فقال جبريل ﷺ: يا أحمد، هذا آخر وطني من الأرض، إنما كنت حاجتي من الدنيا^٢.

فلما توفي رسول الله ﷺ وجاءت التعزية أتاهم أت يسمعون حسه^٣ ولا يرون شخصه، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^٤ إن في الله عزاء^٥ من كل مصيبة، وخلفاً من كل هالك، وذراً^٦ من كل ما فات، فبالله فثقوا، وإياه فارجوا، وإن المصاب من حرم الثواب^٧، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

قال جعفر ﷺ: فأخبرني أبي ﷺ أن علي بن أبي طالب ﷺ قال: أتدرون من هذا؟ هذا

الخنزير^٨ ﷺ^٩.

١. أي أراد ردك من دنياك إلى آخرتك ليزيد في كرامتك، ونعمتك وقربك.

٢. أي: إن هذا آخر نزولي إلى الأرض لإنزال الوحي، أو المراد به قلة النزول بعد ذلك، فإن القليل في حكم المعدوم.

٣. الحسن والحسين: الصوت الخفي. «الصحاح للجوهري» ج ٣، ص ٩١٦ - حسن - ٤.

٤. سورة آل عمران، الآية ١٨٥.

٥. العزاء: الصبر. والمراد هنا ما يوجب التعزية والتسلية، أي في ذات الله، فإن الله باق لكل أحد بعد فوت كل شيء، أو في ثواب الله سبحانه وما أعدّه للصابرين ووعدهم، أو في التفكير فيها، أو في التفكير في أن الله حكيم لا يفعل إلا الأصلح لعباده، ما يوجب التصبر والتسلي والرضا بالمصيبة.

٦. الدرك: العوض.

٧. أي لم تقع المصيبة على من أصيب في الدنيا بفوت مال أو حميم وأحرز ثواب الآخرة، بل المصيبة مصيبة من حرم ثواب الآخرة، وإن كانت له الدنيا بحذاقها.

٨. مقتضى الجمع بين الأخبار أن جبرئيل والخنزير ﷺ كلاهما أتيا بالتعزية.

٩. روي هذا الحديث بأسانيد وأففاظ مختلفة. انظر: السنن المأثورة للشافعي، ص ٣٣٤، ح ٣٩٠؛ الطبقات

٢- وبالإسناد عن محمد بن الحسين التيملي، عن محمد بن علي بن مهدي، عن القاسم بن وهب التميمي، عن عبد الجبار بن العلاء بن عبد الجبار المكي العطار، عن محمد بن عبدالله بن ميمون^١، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين عليه السلام، مثله سواء لا زيادة ولا نقصان.^٢

٣- وبالإسناد عن زيد بن حاجب، عن أبي جعفر محمد بن عبدالله بن علي ابن عبدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام أجمعين، عن أبي ميسرة محمد بن الحسين بن أبي العلاء الهمداني الزعفراني، عن مطر بن حماد القيسي، عن ثابت^٣، عن أنس، قال: لما مرض رسول الله ﷺ وثقل ضمته فاطمة إلى صدرها، ثم قالت: واكرّباه لكربك، يا أبتاه.

فقال رسول الله ﷺ: لا كرب على أبيك بعد اليوم.
ثم قالت: يا أبتاه من ربّه ما أذناه، يا أبتاه أجاب ربّاً دعاه.

→ الكبرى لابن سعد، ج ٢، ص ٢٥٨ - ٢٦٠، التعازي للمبرّد، ص ٤٧؛ تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٠٩، ح ١٦٧؛ الكافي، ج ٣، ص ٢٢١، ح ٤-٦ و ص ٢٢٢، ح ٨؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٥، ح ٧٨٢؛ كمال الدين، ص ٣٢٢، ح ٧؛ أمالي الصدوق، ص ٢٢٦، ح ١١؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٥٧ و ٥٨؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢٦٧ - ٢٦٩؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٧٨٦ و ص ٨٠٩؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ٥٢؛ الخصائص الكبرى للسيوطي، ج ٢، ص ٢٧٣؛ مسکن الفؤاد، ص ١٠٨ و ١٠٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٥٠٤، ح ٤ و ص ٥١٥، ح ٢٠ و ص ٥٢٥، ح ٣٠، و ج ٨٢، ص ٩٦ و ٩٧، ح ٢٧ و ص ٩٩، ح ٤٨؛ ترتيب الأمالي، ج ٨، ص ٨٤، ح ٢، و ص ٨٥، ح ٣.
وانظر الحديث الثاني. ويأتي نحوه في الحديث ١٣ و ١٤.

١. كذا في الأصل، غير أن الراوي عن الإمام أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام هو: عبدالله بن ميمون. وهو: عبدالله بن ميمون القداح القرشي، المخزومي المكي، مولى آل الحارث بن عبدالله بن أبي ربيعة، كان يبري القداح. تجد ترجمته في: رجال النجاشي، ص ٢١٣، رقم ٥٥٧؛ الفهرست للشيخ الطوسي، ص ١٠٣، رقم ٤٣١؛ تهذيب الكمال، ج ١٦، ص ١٩٨، رقم ٣٦٠٣؛ معجم رجال الحديث، ج ١٠، ص ٣٥٤، رقم ٧١٨٥.

٢. رواه الطبراني في المعجم الكبير، ج ٣، ص ١٣٩ ح ٢٨٩٠ بإسناده عن إسحاق بن محمد الحراجي المكي والعباس بن حمدان الحنفي الأصبهاني، قالوا: ثنا عبد الجبار بن العلاء، ثنا عبدالله بن ميمون القداح، ثنا جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، قال: سمعت أبي يقول... عنه مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٣٤-٣٥.

٣. هو: أبو محمد ثابت بن أسلم الثنائي البصري. تجد ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٢٣٢؛ تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٤٢، رقم ٨١١.

ثم قالت: يا أنس، أطابت أنفسكم أن تحثوا التراب على رسول الله ﷺ؟!^١

٤- وبالإسناد عن جعفر بن محمد الزهري، عن مخول بن إبراهيم، عن عبد الرحمن بن الأسود، عن محمد بن عبيد الله، عن عون بن محمد بن علي بن الحنفية، عن أم هانئ^٢، قالت: كنت في من كان يمرض النبي ﷺ، فلما رأيت منه خفة في أول يومه الذي توفي فيه خرجت إلى بيتي، فلما دخلت سمعت صياح فاطمة ابنة النبي ﷺ، فأقبلت ليس علي إزار ولا خمار متقنعة بملحفتي، فإذا النبي ﷺ مغشي عليه، وفاطمة^٣ تقول: واكره لكرهك، يا أبتاه.

فقال لها: لا كرب على أبيك بعد اليوم.

ثم التفت إلي وقال: الذل لكم بعدي.

٥- وبالإسناد عن عبد الله بن إبراهيم بن الحسن بن علي بن الحسين بن زيد، عن أبيه، عن جده، عن علي^٤، قال: لما قبض رسول الله ﷺ ودفن، فرجع علي^٥ محزوناً، فجلس في البيت هو وفاطمة والحسن والحسين^٦، فسمعوا هاتفاً ولا يرون شخصه، يقول: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل البيت إنه حميد مجيد^٣ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^٤ وإنما المصاب من حرم الثواب، فبالله فتقوا، وإياه فاحذروا^٥.

قال أمير المؤمنين^٦: هذا جبريل يعزيكم بنبي الله، ويخبركم أنه آخر ما ينزل إلى الأرض

١. المصنف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥٣، ح ٦٦٧٣؛ الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣١١؛ صحيح البخاري، ج ٦، ص ١٨، سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٢٢؛ ح ١٦٣٠؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ١٣؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٣٠ و٢٣٨؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ٣٨٢؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢١٢؛ تاريخ بغداد، ج ٦، ص ٢٦٢؛ الأنوار في شمائل النبي المختار، ج ٢، ص ٧٥٢، ح ١٢٠٣؛ مسکن الفؤاد، ص ١٠٣؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٢٣٧؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٢٦٨؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٨٠٢؛ منتهی المطلب، ج ١، ص ٤٦٦ - طبعة حجرية -؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ٥٧؛ المغني عن حمل الأسفار (المطبوع، في ذيل احياء علوم الدين)، ج ٤، ص ٦٧٣؛ كنز العمال، ج ٧، ص ٢٦١، ح ١٨٨١٩ و ١٨٨٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٥٢٨، ضمن ح ٣٥؛ إتحاف السادة المتقين، ج ١٠، ص ٢٦٣.

٢. هي: فاختة بنت أبي طالب القرشية الهاشمية، أخت الإمام علي بن أبي طالب؛ وقيل اسمها: هند. «تهذيب الكمال»، ج ٣٥، ص ٣٨٩، رقم ٨٠١٧.

٣. اقتباس من قوله تعالى في سورة هود، الآية ٧٣.

٤. سورة آل عمران، الآية ١٨٥.

٥. تقدم في الحديث الأول بعد قوله تعالى: إن في الله عزاء من كل مصيبة، وخلفاً من كل هالك، وذكراً من كل مافات، فبالله فتقوا، وإياه فارجوا، وإن المصاب من حرم الثواب، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

بالوحي، وأنه كان حاجته من الأرض^١.

وفاة النبي ﷺ

٦- وبالإسناد عن ثابت البناني، عن أنس بن مالك، قال: دخلت فاطمة بنت رسول الله ﷺ على رسول الله ﷺ وقد أغمي عليه، فقالت: واكرباه لكربتك، يا أباه.

قال: فرفع رأسه ﷺ ونظر إليها، وقال: يا بنية، لا كرب على أبيك بعد اليوم، لقد حضر بأبيك ما ليس بمؤخر عنه أحد^٢، الموافاة يوم القيامة^٣.

قال: ثم أغمي عليه فأتاه آت، فقال: السلام عليكم، أأدخل؟ فقال من حول رسول الله ﷺ: إن كنت من المهاجرين أو من الأنصار فارجع فإن رسول الله ﷺ عنك مشغول.

قال: فرفع رأسه ﷺ فقال: من تطردون؟! تطردون داعي ربي! ادخل، يا مَلَك الموت.

قال: وكان أمر أن لا يدخل عليه إلا بإذنه، فقال: ما جاء بك؟

قال: جئتُ أقبض روحك.

قال: جئتُ أقبض روحك ولم ألقَ حبيبي جبرائيل، وكان أمر بذلك.

فخرج مَلَك الموت، فلقه جبرائيل، فقال: إلى أين، يا مَلَك الموت؟

قال: إنه سألني أن لا أقبض روحه حتى يلقاك.

فقال: يا ملك الموت، أما ترى أبواب الجنان قد فتحت لحبيبي محمد ﷺ؟ أما ترى الملائكة قد نزلوا لحبيبي محمد ﷺ؟

قال: فأقبلاً جميعاً حتى دخلاً جميعاً فسلماً.

فقال رسول الله ﷺ: لا بد من الموت؟

قال: يا محمد، «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ»^٤ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^٥.

١. انظر التخريجات في الحديث: ١ و ٢ و ١٣.

٢. أي نزل بأبيك الموت فإنه أمر عام لكل أحد، والمصيبة إذا عمّت هانت.

٣. أي الملاقاة كائنة وحاصلة يوم القيامة.

٤. سورة الأنبياء، الآية ٣٤.

٥. سورة آل عمران، الآية ١٨٥.

قال: ثم قبضه ﷺ ملك الموت وإن رأسه بحجر جبرائيل، فلما قبض قالت فاطمة ؓ: وأبتاه إلى جبريل ننعاه، إلى ربّه ما أدناه، أهل السماوات بالبشرى تلقاه، والرسل به تحظى، في عدن الجنان مأواه. ثم إنها قعدت وقالت: إنا لله وإنا إليه راجعون، انقطع الخبر من السماء، وما جبريل بنازل علينا أبداً أبداً^١.

كلام النبي ﷺ عند موت ابنه إبراهيم^٢

٧- وبالإسناد عن محمد بن عبد الرحمن بن المخلص بن أحمد بن إسحاق البهلول، عن أبيه، عن خلف بن خليفة، عن أبان بن بشير المكتّب^٣، عن محمد بن عبد الرحمن بن عوف [عن أبيه]، قال: دخلت النخل مع رسول الله ﷺ فإذا إبراهيم يجود بنفسه، فأخذه رسول الله ﷺ فوضعه في حجره وفاضت عيناه. فقلت: يا رسول الله ﷺ، أتبكي؟! أما نهيتنا عن البكاء؟ قال: ليس عن البكاء نهيت، ولكن^٤ نهيت عن صوتين أحمرين فاجرين: صوت عند نعمة لعب

١. تنزيه الشريعة المرفوعة، ج ١، ص ٣٤٠، ح ٣٠؛ تذكرة الموضوعات للفتني، ص ٢١٥. وروي صدره في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤١؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٢١، ح ١٦٢٩؛ مختصر الشمائل المحمّدية، ص ٢٠١، ح ٣٣٤؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ٢٢١؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢١٢؛ الأمالي الخميسية للشجري، ج ٢، ص ٢٩٤؛ الأنوار في شمائل النبي المختار، ص ٧٥٢، ح ١٢٠٤؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٧٧٢؛ كنز العمال، ج ٧، ص ٢٦٠، ح ١٨٨١٨. وأشار له في ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٢٧٢، رقم ١٠١٧.

٢. أمه سرية النبي ﷺ مارية القبطية التي أهداها إليه المقوقس صاحب مصر، ولدته في ذي الحجة سنة ثمان من الهجرة بالعالية - يقال لها اليوم: مشربة أم إبراهيم، بالقف -، وكانت قابلتها سلمى مولاة النبي ﷺ امرأة أبي رافع، توفى إبراهيم في بني مازن عند أم بردة وهو ابن ثمانية عشر شهراً.

وروي أن النبي ﷺ قال: لو عاش إبراهيم لأعتقت أحواله، ولوضعت الجزية عن كل قبضي، وقال: إذا دخلتم مصر فاستوصوا بالقبط فإن لهم ذمة ورحماً. «الوافي بالوفيات، ج ٦، ص ١٠١ و ١٠٣».

٣. كذا الصحيح. وفي الأصل: خلف بن خليفة بن أحمد بن أبان بن بشير المكتّب وقد سقط «أبان بن بشير المكتّب» من نسخة المستدرك. وخلف هو: خلف بن خليفة بن صاعد بن برام الأشجعي، أبو أحمد الواسطي، كان بالكوفة، ثم انتقل إلى واسط فسكنها مدة، ثم تحوّل إلى بغداد فأقام بها إلى حين وفاته. انظر ترجمته في «تهذيب الكمال، ج ٨، ص ٢٨٤، رقم ١٧٠٧».

وأما أبان بن بشير المكتّب فقد ذكره البخاري في التاريخ الكبير، ج ١، ص ٤٥٣، رقم ١٤٤٩؛ وابن حجر العسقلاني في لسان الميزان، ج ١، ص ٢٠، رقم ٥.

٤. في المستدرك: ولكني.

ولهو ورثة شيطان، وصوت عند^١ مصيبة ولطم خدود وشق جيوب ورتة شيطان. وهذه رحمة فمن لا يرحم لا يرحم.

يا إبراهيم، لولا أنه أمر حق، ووعد صدق، وسبيل لا بد أنها آتية^٢، وأن آخرنا سوف يلحق أولنا، لحزننا عليك حزناً هو أشد من هذا، وإنا بك لمحزونون، تدمع العين، ويحزن القلب، ولا نقول ما يسخط الرب تبارك وتعالى^٣.

٨- وبالإسناد عن جابر، قال: أخذ النبي ﷺ بيد عبدالرحمن بن عوف، فأتى به النخل، فإذا بابنه إبراهيم في حجر أمه وهو يوجد بنفسه، فأخذه رسول الله ﷺ فوضعه في حجره، ثم قال: يا إبراهيم، إنا لانغني عنك من الله شيئاً، ثم ذرفت عيناه.

فقال عبدالرحمن: أتبكي، يا رسول الله؟! أولم تنه عن البكاء؟

قال: لا، ولكن نهيت عن النوح، وعن صوتين أحققين فاجرين: صوت [عند]^٤ نعمة لهو ولعب ومزامير شيطان، وصوت عند مصيبة خمش وجوه وشق جيوب ورتة شيطان. وهذه رحمة، ومن لا يرحم لا يرحم^٥.

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: غلبة.

٢. في المستدرک: مأتية.

٣. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٥، ح ٤ وص ٤٥٨، ح ٥.

وروي بأسانيد وألفاظ متفاوتة، انظر: التعازي للمدائني، ص ١٤؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٠٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٦، ح ١٥٨٩؛ الكامل للمبرّد، ج ٣، ص ٢٦٣؛ التعازي للمبرّد، ص ٤٨؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٣٤؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٨، ح ٧٩٢؛ تحف العقول، ص ٣٧؛ تنزيه الأنبياء، ص ٤٥؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٣، ص ١٣٩؛ الأذكار النواوية، ص ٢٥٢، ح ٤٥٢؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٤٦٦ - طبعة حجرية - الوافي بالوفيات، ج ٦، ص ١٠٢؛ نهاية الارب، ج ٥، ص ١٦٨؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٠، ح ١٧٢٢؛ مسكن الفؤاد، ص ٩٣ و ٩٤؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢١، ح ٤٢٤٧٧ - ٤٢٤٧٩ وص ٦٢٢، ح ٤٢٤٨٢ - ٤٢٤٨٤ وص ٦٢٣ ح ٤٢٤٨٥؛ منتخب كنز العمال، ج ٦، ص ٢٦٥؛ الأنوار النعمانية، ج ٣، ص ٢٢٧؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩١ و ١٠٠ و ١٠١. وانظر الحديث الآتي.

٤. من المستدرک.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٥، ح ٥ وص ٤٥٨، ح ٦.

وروي بألفاظ متفاوتة، انظر: المصنف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥٢، ح ٦٦٧٢؛ المصنف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٩٣؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٣٧، ح ١٠١١؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٧؛ مسكن الفؤاد، ص ٩٣؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦١١، ح ٤٢٤٣٠ وص ٦١٥، ح ٤٢٤٤٩ وص ٦١٦، ح ٤٢٤٥٠؛ منتخب كنز العمال، ج ٦، ص ٢٦٥؛ الأنوار النعمانية، ج ٣، ص ٢٢٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٠، ضمن ح ٤٣ وانظر الحديث السابق.

[كلام النبي ﷺ عند موت ابنه القاسم]

٩- بالإسناد عن محمد بن الحسن بن أحمد الأسدي، عن أحمد بن محمد ابن سعيد، عن عبيد بن يحيى بن سليم الرقي، عن أبي مريم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لقّما مات القاسم بن رسول الله ﷺ [جاء] رسول الله ﷺ وهو متكئ على زيد بن حارثة، فمرّ بأبي قبيس، فقال: لو أنّ ما بي بك - يا جبل - لهدّك.

فصاح زيد: واقسماء.

فقال رسول الله ﷺ: ما هذا يا زيد؟

قال: فمرّ بالعاص بن وائل^٢ وعمر معه، فقال لعمر: إني لأشأنا محمداً ولقد أصبح أبتر، فأنزل الله: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^٣.
والأبتر: الذي لا ولد له^٤.

[وفاة ابن بنت رسول الله ﷺ]

١٠- وبالإسناد عن عبد الله الجعفي، يرفعه إلى أسامة^٥، قال: كنّا عند النبي ﷺ أنا وسعد^٦ وأبي^٨، فأرسلت إليه ابنته: أن ابني احتضر فاشهدنا، فأرسل يقرئ السلام ويقول: له تعالى ما أخذ وما

٢. هو: العاص بن وائل السهمي، والد عمرو بن العاص، انظر: الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٧٢ و٧٣.

٣. سورة الكوثر، الآية ٣.

٤. قال السيوطي في الدر المنثور، ج ٨، ص ٦٥٣: وأخرج الزبير بن بكار وابن عساكر، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام: قال: توفي القاسم بن رسول الله ﷺ، وهو آت من جنازته على العاص بن وائل وابنه عمرو، فقال حين رأى رسول الله ﷺ: إني لأشأنه، فقال العاص بن وائل: لا جرم لقد أصبح أبتر، فأنزل الله: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٦، ح ٦.

٦. هو: أسامة بن زيد بن حارثة بن شراحيل الكلبي، أبو محمد؛ ويقال: أبو زيد؛ ويقال: أبو يزيد؛ ويقال: أبو حارثة المدني، مولى رسول الله ﷺ، أمه أم أيمن. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢، ص ٣٣٨، رقم ٣١٦؛ وسير أعلام النبلاء، ج ٢، ص ٤٩٦، رقم ١٠٤.

٧. هو: سعد بن عبادة بن ذؤيب بن حارثة، أبو قيس الأنصاري الخزرجي الساعدي المدني. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٢٧٧، رقم ٢٢١٤؛ وسير أعلام النبلاء، ج ١، ص ٢٧٠، رقم ٥٥.

٨. هو: أبي بن كعب بن قيس بن عبيد الخزرجي الأنصاري، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢، ص ٢٦٢، رقم ٢٧٩.

أعطى، وكلّ شيءٍ عنده إلى أجل مسمى^١، فلتصبر ولتحتسب.
فأرسلت إليه تُقسم عليه، فقام وقمنا معه: [أنا]^٢ وسعد وأبيّ، فلَمَّا أتاها وضعت الصبيّ في حجره - ونفس الصبيّ تَفْقَعُ^٣ -، ففاضت عينا رسول الله ﷺ من دموعه.
فقال سعد: ما هذا، يا رسول الله؟
قال: هذه رحمة يجعلها الله في قلوب من يشاء من عباده، وإنما يرحم الله من عباده الرحماء^٤.

ما يقال عند النعي

١١ - وبالإسناد عن عبد الله بن عليّ الزهريّ، عن أبي هاشم، عن سعيد بن جببر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: الموت صرع^٥، فإذا بلغ أحدكم وفاة أخيه فليقل: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^٦، «وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»^٧. اللهم اكتبه عندك في المُخَفِّين^٨، واجعل كتابه في

١. معناه: الحثّ على الصبر والتسليم لقضاء الله تعالى، وتقديره: إنّ هذا الذي أخذ منك كان له لا لكم، فلم يأخذ إلا ما هو له، فينبغي أن لاتجزعوا، كما لايجزع من استردت منه ودیعة، أو عارية. وقوله ﷺ: وله ما أعطى، معناه: أنّ ما وهبه لكم ليس خارجاً عن ملكه، بل هو سبحانه وتعالى يفعل فيه ما يشاء. وقوله ﷺ: وكلّ شيءٍ عنده إلى أجل مسمى، معناه اصبروا ولا تجزعوا. فإنّ كلّ من مات فقد انقضى أجله المسمى، فمحال تقدّمه أو تأخره عنه، فإذا علمتم هذا كلّهُ، فاصبروا واحتسبوا ما نزل بكم.

٢. من المستدرك.

٣. تقعقع: أي تضطرب، كلّما صارت إلى حال لم تلبث أن تصير إلى حال أخرى تقربه من الموت، لانتبث على حال واحدة. «لسان العرب ج ٨، ص ٢٨٦ - قعق -». والققعقة: حركة الشيء يسمع له صوت.

٤. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٦، ح ٧.

وروي باختلاف في: المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥١، ح ٦٦٧٠؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٩٢؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٥، ص ٢٠٤ و ٢٠٦ و ٢٠٧؛ صحيح البخاريّ، ج ٢، ص ١٠٠، وج ٧، ص ١٥١ و ١٥٢، وج ٨، ص ١٦٦، وج ٩، ص ١٤١ و ١٦٤؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣٥، ح ٩٢٣؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ١٩٣، ح ٣١٢٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٦، ح ١٥٨٨؛ سنن النسائيّ، ج ٤، ص ٢٢؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٨، ح ٧٩٤؛ الأذكار النسوانية، ص ٢٥٢، ح ٤٥١ و ص ٢٥٦، ح ٤٥٧؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٠، ح ١٧٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٨؛ مسكن الفؤاد، ص ٩٥؛ بحار الأنوار، ج ٨٢ ص ٩١.

٥. في المصادر: فزع.

٦. سورة البقرة، الآية ١٥٦.

٧. سورة الزخرف، الآية ١٤.

٨. في المصادر: المحسنين.

عَلِيَّين^١، واخلفه على عقبه في الآخرين^٢، ولا تحررنا أجره^٣، ولا تفتننا بعده^٤.
 ١٢- وبالإسناد عن إسماعيل بن [أبي] زياد، عن جعفر عليه السلام^٥، عن النبي ﷺ، قال: ما من أحد من أمتي تبلغه وفاة أحد بينه وبينه قرابة أو غير ذلك ويسترجع^٦ ثم يقول: اللهم اخلفه على تركته في الغابرين^٧، واغفر لنا وله يا رب العالمين، ثم يقول: اللهم نور له في قبره، وافسح له في لحدّه، ولقنه حجّته. ما قاله أحد^٨ إلا شفّعه الله فيه، وكان له مثل أجر من صبر.^٩
 ١٣- وبالإسناد عن محمد بن جعفر بن محمد - منأولة -، عن عبد العزيز بن يحيى البصري، عن يعقوب بن إسحاق، عن أبي معمر عبّاد بن عبد الصمد، قال: سمعت أنس بن مالك يقول: لقّا قبض النبي ﷺ أحدق به أصحابه فجعلوا يبكون، فجاء رجل ضخم جسيم، أشهب اللحية^{١٠}، يتخطى رقاب الناس، فاستقبلهم بوجهه، فبكى على رسول الله ﷺ، ثم قال: إنّ في الله عزاء من كلّ مصيبة، وعوضاً من كلّ ما فات، وخلفاً من كلّ هالك، فإلى الله أنيبوا، وإليه فارغبوا، ونظره إليكم في البلاء فانظروا، فإنّ المصاب من حرم الثواب، [وانصرف]^{١١}.

١. قال ابن الأثير في النهاية، ج ٣، ص ٢٩٤: إنّ أهل الجنة ليتراؤن أهل عليّين، عليّون اسم للسماء السابعة؛ وقيل: اسم لديوان الملائكة الحفظة ترفع إليه أعمال الصالحين من العباد؛ وقيل: أراد أعلى الأمكنة وأشرف المراتب وأقربها إلى الله تعالى في الدار الآخرة.
٢. أي كن خليفته من الباقيين من عقبه، فاحفظ أمورهم، وهبئ لهم مصالحهم، ولا تكلهم إلى غيرك. أو المراد: كن خليفته عليهم كائنين في الباقيين من الناس.
٣. أي تحررنا أجر ما أصابنا من مصيبته.
٤. أي لا تجعلنا مفتونين بالدنيا بعد ما رأينا من مصيبته، بل نبهنا بما أصابنا، واجعلنا زاهدين في الدنيا، تاركين لشهواتنا لتذكر الموت وأحواله، ولا تمتحنّا بعده بشدة مصيبته فنجزع فيها ونستحقّ بذاك سخطك، بل هب لنا صبراً عليها.
- ٥-٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٧، ح ٣٢. وروي في: حلية الأبرار وشعار الأخيار «الأذكار النواوية»، ص ٢٤٩ ح ٤٤٣؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٢٦٥ عن ابن عساكر وابن النجار؛ مسکن الفؤاد، ص ٥٤؛ الفتوحات الربّانية، ج ٤، ص ١٢٤؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤١.
٧. لم يرو جعفر الصادق عليه السلام عن النبي ﷺ مباشرة فإنما سقط اسم الواسطة أو اختصره المؤلف.
٨. كذا في المستدرک، وفي الأصل: فليسترجع.
٩. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الصابرين. وفي الغابرين: أي في الباقيين.
١٠. عبارة «ما قاله أحد» ليست في المستدرک.
١١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٧، ح ٣٣.
١٢. أي لحيته ضاربة إلى البياض. وفي المستدرک: أصهب اللحية.
١٣. من المصادر.

قال: فقال عليٌّ عليه السلام: تدرّون من الرجل؟ هذا الخضر - أخو النبي ﷺ - يعزيكم عليه.^١

تعزية النبي ﷺ لمعاذ بن جبل لما مات ابنه

١٤ - وبالإسناد عن عاصم بن عمر بن قتادة، عن محمود بن لبيد^٢، قال: لما مات ابن لمعاذ بن جبل كتب إليه رسول الله ﷺ يعزيه بآبائه بهذه التعزية:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد النبي رسول الله إلى معاذ بن جبل: سلام عليك، فإنني أحمد لك الله الذي لا إله إلا هو.

أما بعد، فيعظم الله لك الأجر، و [ألهمك] ^٣ الصبر، ورزقنا وإياك الشكر، إن ^٤ أنفسنا وأموالنا وأولادنا وأهلنا من مواهبه وعواريه المستودعة، متّك به في غبطة وسرور، وقبضه منك بأجر كثير: الصلاة والرحمة، إن صبرت واحتسبت، فلا تجمعنّ عليك خصلتين أن يحيط ^٥ أجرك، فتندم على ما فاتك، فلو قدّمت على ثواب مصيبتك، وقد أطعت ربك، وتنجزت موعدك، علمت أن المصيبة قد قصّرت ^٦.

واعلم أن الجزع لا يردّ ميتاً، ولم ينفع ^٧ حزناً، فأحسب العزاء، وتنجز الموعد، وليذهب أسفك ما هو نازل بك، فكان قد، والسلام ^٨.

١. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٥٨؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢٦٩؛ مسکن الفوائد، ص ١٠٩؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٧. ولاحظ الأحاديث: ١ و ٢ و ٥.

٢. كذا السند في المستدرک علی الصحیحین، وفي الأصل: عاصم بن عمر بن قتادة؛ وعن محمود بن أحمد؛ وربيع، قال: لما مات ... والذي روى عنه عاصم بن عمر هو: محمود بن لبيد بن غعبة بن رافع ابن امرئ القيس الأنصاري الأشهلي، أبو نعيم المدني، وُلد في حياة النبي ﷺ، انظر: تهذيب الكمال، ج ٢٧، ص ٣٠٩، رقم ٥٨٢٠.

٣. من المصادر.

٤. كذا في المصادر، وفي الأصل: ثم.

٥. في بعض المصادر: مصيبتين فيحبط، وفي بعضها: فلا يحيطنّ جزعك أجرك.

٦. في المصادر زيادة: في جنب الله.

٧. في المصادر: يدفع، وكأنه هو الصواب.

٨. في التحف: فلا يذهبنّ أسفك على ما لازم لك ولجميع الخلق نازل بقدره، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته. وقال المجلسي: «فكان قد» هذا من قبيل الاكتفاء ببعض الكلام، أي فكان قد مت، أو وصل إليك ثواب صبرك.

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٤، ذيل ح ٥.

وروي في: التعازي للمبرّد، ص ١٦٧؛ تحف العقول، ص ٥٩؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٢٧٣؛ أعلام الدين، ص ٢٩٥ و ٢٩٦؛ مسکن الفوائد، ص ١٠٨؛ منتخب كنز العمال، ج ٦، ص ٢٧٧؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٥ و ٩٦، ضمن ح ٤٦؛ مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٤، ح ٦.

ثواب من فقَد ولداً

- ١٥- وبالإسناد عن عمر بن إبراهيم الكنانيّ، يرفعه إلى أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ فَقَد ثلاثة أولاد لم يبلغوا الجنّت^١ أدخله الله الجنّة بفضل رحمته إيّاهم^٢.
- ١٦- وعنه بالإسناد عن إسماعيل بن موسى الفزاريّ، عن الحسن، عن أصحابه، عن رسول الله ﷺ، قال: مَنْ دفن ثلاثة كانوا له حجاباً يوم القيامة من النار، ومن عال واحدة أو اثنتين من البنات^٣ جاء معي يوم القيامة كهاتين - وضّم إصبعيه -.
- ١٧- وبالإسناد عن عبدة السلمانيّ، عن الزبير بن العوام، عن النبي ﷺ، قال: مَنْ مات^٤ له ثلاثة أولاد لم يبلغوا الجنّت^٥ كانوا [له]^٦ حجاباً من النار. أو كما قال^٧.
- ١٨- وبالإسناد عن أبي معمر، عن عبد العزيز^٨، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ:

١. كذا الصحيح، وفي الأصل: الجنب. قال الشهيد الثاني في مسكن الفؤاد، ص ٣٠: الجنّت - بكسر الحاء وسكون النون -: هو الإثم والذنب، والمعنى أنّهم لم يبلغوا السنّ الذي تكتب عليهم فيه الذنوب والآثام. قال الخليل [في كتاب العين، ج ٣، ص ٢٠٦]: بلغ الغلام الجنّت: أي جرى عليه القلم.
٢. أي ما من مسلم توفي له ثلاثة صغار فصبر وطلب العوض من الله تعالى، وانتظر الأجر منه، تفضّل الله عليه إزاء صبره بدخول الجنّة.
٣. الأدب المفرد، ص ٦٧، ح ١٥١؛ فضائل الأعمال، ص ٣٢، ح ١٤١؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٧٤، ح ١؛ موارد الضمآن، ص ١٨٤، ح ٧٢١؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٦؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٣، ح ٦٥٦٥ و ٦٥٦٦ و ٦٥٦٨ و ٦٥٨٨، ح ٦٥٩٣ و ٦٥٩٤، ح ٦٦١٩.
٤. المراد: أنّه قام عليهما بالمعزونة والتربية ونحوهما. مأخوذ من العول، وهو القرب.
٥. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ١٥، ص ١١٦، ح ١٣.
- والأحاديث التي رويت بهذا المعنى كثيرة، انظر: صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٢٨، ح ٢٦٣٣؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨١-٢٩٥ الصبر على موت الأولاد والأقارب، وج ١٦، ص ٤٤٧-٤٥٥ في بز البنات والصبر عليهنّ.
٦. في المستدرك: عال.
٧. كذا في المستدرك، وفي الأصل: الجنب.
٨. من المستدرك.
٩. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٨، ح ٣٤.
- وروي في: دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٦، ح ٧٨٦؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٨٣٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٢، ح ٦٦١١؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٢٣، ح ١٧؛ إتحاف السادة المتّقين، ج ٥، ص ٢٩٩.
١٠. هو: عبد العزيز بن صهيب البثانيّ، مولاهم، البصريّ الأعمى، وبُنانة من قریش، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٨، ص ١٤٧، رقم ٣٤٥٣.

ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة من الأولاد لم يبلغوا الجنث^١ إلا أدخله الله الجنة، بفضل الله تعالى.^٢

١٩- وعنه بالإسناد عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ مات له ولد - أو ابن - فصبر^٣ أو لم يصبر، يُسَلِّمَ أو لم يُسَلِّمَ، لم يكن له ثواب إلا الجنة.^٤

٢٠- وعنه بالإسناد قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ مات له ابن، احتسبه أو لم يحتسبه، صبر أو لم يصبر، لم يكن له ثواب إلا الجنة.^٥

٢١- وعنه بالإسناد عن عبد الله بن محمد بن^٦ أبي شيبه - إملاء من حفظه في جمادى الآخرة من سنة أربع وثلاثين ومائتين -، عن ابن الأصفهاني^٧، قال: أتاني أبو صالح^٨ يعزيني على ابن لي، فحدثني عن أبي سعيد وأبي هريرة أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قُلْنَ لَهُ النِّسَاء: اجْعَلْ لَنَا يَوْمًا كَمَا جَعَلْتَ لِلرِّجَالِ يَوْمًا.

فأتاهن فوعظهن وذكرهن وقال: ما من امرأة تدفن ثلاثاً إلا كانوا لها حجاباً من النار.

فقالت امرأة: يا رسول الله، لكُنِّي^٩ دفنت اثنتين.

قال: واثنين.

قال: ولم تسأله عن الواحدة.

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الجنب.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٥.

وروي في: صحيح البخاري، ج ٢، ص ٩٢؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٢، ح ١٦٠٥؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٢٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٢، ح ٦٥٦٤.

٣. راجع لمعنى الصبر وأقسامه: مسكن الفؤاد للشهيد الثاني رحمه الله، ص ٤٥-٤٧.

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٦.

وروي في: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٢، ح ٦٦١٤ و ص ٢٩٣، ح ٦٦١٥.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٧.

٦. في المستدرک: وابن. والظاهر هو: عبد الله بن محمد بن أبي شيبه، أبو بكر، صاحب المصنّف، المتوفى سنة ٢٣٥ هـ. انظر: تهذيب الكمال، ج ١٦، ص ٣٤، رقم ٣٥٢٦.

٧. هو: عبد الرحمن بن عبد الله بن الأصفهاني، الكوفي الجهنّي؛ ويقال: الجدلي، كان منزله بالكوفة، ويتجبر إلى أصبهان، وله بالكوفة عقب. انظر: تهذيب الكمال، ج ١٧، ص ٢٢٢، رقم ٣٨٧٩.

٨. هو ذكوان أبو صالح السمان الزيات المدني، كان يجلي السمن والزيت إلى الكوفة. انظر: تهذيب الكمال، ج ٨، ص ٥١٣، رقم ١٨١٤.

٩. كذا في المستدرک، وفي الأصل: لكُنّه. وفي المستدرک: «اثنتين» بدل «اثنتين» في الموضعين.

قال: وفي حديث أبي هريرة: لم تبلغ الجنث^١.
 ٢٢- وعنه بالإسناد عن القاسم الحمصي، عن أبيه، عن ثوبان^٣ مولى رسول الله ﷺ أنه قال:
 ليدخلن الجنة المتضاغين والمُذَل. قيل: يا أبا عبدالله، وما المتضاغون؟
 قال: ذراري المؤمنين ينشرون يوم القيامة فتجمعهم الملائكة، فيقولون: ادخلوا الجنة،
 فيتضاغون^٤، ويقولون: حتى يدخل آباؤنا^٥.
 وأما المذل: فقراء المهاجرين^٦.

[إِنَّ السَّقَطَ يَدْخُلُ أَبُوِيهِ الْجَنَّةَ]

٢٣- وبالإسناد عن عابس^٧ بن ربيعة، عن عليّ رضي الله عنه، قال: قال رسول الله ﷺ: إِنَّ السَّقَطَ^٨ يراغم

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الجنب. وفي صحيح البخاري: لم يبلغوا الحنث.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٨.

وروي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٥٢؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٤؛ صحيح البخاري، ج ١، ص ٣٦؛ وج ٢، ص ٩٢؛ وج ٩، ص ١٢٤؛ الأدب المفرد ص ٦٦، ح ١٤٨؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٢٨، ح ٢٦٣٣؛ وص ٢٠٢٩، ح ٢٦٣٤؛ شرح السنّة للبيهقي، ج ٥، ص ٤٥٤، ح ١٥٤٦؛ فضائل الأعمال، ص ٣٢، ح ١٤٢؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٧٦، ح ٦؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٩، ح ١٧٥٣.

٣. هو: ثوبان بن بُجْدُد؛ ويقال: ابن جَحْدَر، القُرشي الهاشمي، أبو عبدالله؛ ويقال: أبو عبدالرحمان، من أهل السراة، اشتراه رسول الله ﷺ فأعتقه. انظر: تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤١٣، رقم ٨٥٩.

٤. أي: يتصايحون ويتباكون.

٥. أي: لاندخل حتى يدخل آباؤنا.

٦. روي نحوه في: إحياء علوم الدين، ج ٢، ص ٤٣؛ إتحاف السادة المتّقين، ج ٥، ص ٢٩٩. ويأتي نحوه في الحديث ٣١.

٧. كذا في المستدرک، وهو الصحيح، وفي الأصل: عائش. وزاد في الأصل والمستدرک: عن أبيه. وإن الراوي عن عليّ رضي الله عنه هو عابس نفسه لا أبوه، وروي عن عابس ابنائه: إبراهيم وعبدالرحمن، وابنته: أسماء - كما في حديث ابن أبي شيبة وابن ماجه -.. فيبدو أنّ اسم أحد أولاده قد سقط من أوّل السند.

وهو: عابس بن ربيعة النخعي الكوفي، من مدّحج. انظر في ترجمته: تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٤٧٢، رقم ٣٠٠١؛ سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٧٩، رقم ٦٩.

٨. السقط - مثلث السين -، والكسر أكثر: هو الذي يسقط من بطن أمه.

رَبِّهِ^١ إِنْ أَدْخَلَ^٢ أَبُويهِ النَّارَ . فَيَقَالُ لَهُ : أَيُّهَا السَّقَطُ الْمَرَاغِمُ رَبِّهِ ، ارجع فقد أَدْخَلْتَ أَبُويكَ الْجَنَّةَ ، فَيَجْرُهما بَسْرَهُ^٣ حَتَّى يَدْخُلَهُمَا الْجَنَّةَ .^٤

[ثَوَابٌ مِنْ فَقْدِ وَلَدِهِ]

٢٤- وبالإسناد عن معاوية بن قرّة، عن أبيه أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَعَهُ ابْنٌ لَهُ^٥، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتُحِبُّهُ؟

فَقَالَ: أَحَبُّكَ اللَّهُ^٧ كَمَا أُحِبُّهُ .

قَالَ: أَحْسِبُهُ فَقَدَهُ النَّبِيُّ ﷺ .

قَالَ: فَقَالَ: يَا فُلَانُ، مَا فَعَلَ بِابْنِكَ؟

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ مَاتَ؟

قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَا يَسْرُكَ أَلَّا تَأْتِيَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ - بِأَبَا مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ إِلَّا جَاءَ يَسْعَى حَتَّى يَفْتَحَ لَكَ؟

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِهَذَا خَاصَّةٌ أَمْ لَنَا عَامَّةٌ؟

قَالَ: لَكُمْ عَامَّةٌ^٨.

١. أي يحاجّه ويعارضه، والمراد أنّه يبالغ في شفاعته ويجتهد حتى تقبل شفاعته.

٢. في المستدرک: أن يدخل.

٣. كذا في المستدرک، وفي الأصل: بسريره. والسُرُر: ما تقطعه القابلة.

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٣٩.

وروي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٥٤؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٣، ح ١٦٠٨؛ فضائل

الأعمال، ص ٣٣، ح ١٤٥؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٥٠، ح ١٧٥٧؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٥،

ح ٦٥٧٧؛ وج ١٦، ص ٢٧٤، ح ٤٤٢٢٤؛ إتحاف السادة المتّقين، ج ٥، ص ٢٩٨.

٥. في المستدرک: ومعه ابنه.

٦. كذا في المستدرک، وفي الأصل: فقال: يا رسول الله، وهو تصحيف.

٧. أي زادك محبة.

٨. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٤٠.

وروي في: التعازي للمعدنّي، ص ٨٣؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٤٣٦؛ وج ٥، ص ٣٥؛ البحر الزخار،

ج ٨، ص ٢٤٢، ح ٣٣٠٢؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٢٢ و ٢٣ و ١١٨؛ المستدرک على الصحيحين، ج ١،

ص ٣٨٤؛ الآداب للبيهقي، ص ٤٧٠، ح ١٠٦٤؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٧٩، ح ١٦؛ مشكاة المصابيح،

ج ١، ص ٥٥٠، ح ١٧٥٦؛ الدرّ المشثور، ج ١، ص ١٥٨؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨١، ح ٦٥٥٣ و ٢٨٦،

ح ٦٥٨٠؛ مسکن الفوائد، ص ٣٥. وانظر الحديث الآتي.

- ٢٥- وبالإسناد عن عبد الملك بن عمير، عن معاوية بن قرّة، عن أبيه^١ أنّه رأى النبي ﷺ ومعه ابن له غلام، فقال له رسول الله ﷺ: أراك تحبّه؟
قال: أجل، يا رسول الله، فأحبك الله كما أحببته^٢.
قال: ثم إن النبي ﷺ فقد الغلام، فقال: ما فعل ابنك؟
قال: يا رسول الله، توفي.
قال: أظنك قد حزنت عليه حزناً عظيماً شديداً؟
قال: أجل، يا رسول الله.
فقال ﷺ: أما يسرك إن أدخلك الله الجنّة أن تجده عند باب من أبوابها فيفتحها لك؟
قال: بلى، يا رسول الله.
قال ﷺ: فهي كذلك إن شاء الله^٣.^٤
- ٢٦- وبالإسناد عن محمد بن عبيد الأموي الصفار، عن محمد الزهري الرمانّي، عن شريح بن مسمّة، عن أبي سهل، قال: سمعت عطاء بن أبي ميمونة^٥ يعزّي رجلاً في مسجد الجامع إذ قال: ما فعل أبو الصبي^٦؟
قالوا: يا رسول الله، مات صبيّه الذي رأيته.
قال: ألا آذنتموني^٧ به؟ قوموا بنا إلى أخينا نعزيه.
قال: فلمّا دخل ﷺ إذ الرجل كئيب^٨ حزين، قال: يا رسول الله، كنت أرجوه لضعفي وكبر سنّي.
فقال النبي ﷺ: ما يسرك أن يكون يوم القيامة بإرائك^٩ فيقال له: ادخل الجنّة، فيقول:
-
١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: أمّه، وهو تصحيف.
 ٢. في المستدرک: تحبّه.
 ٣. هذه العبارة ليست في المستدرک.
 ٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٤١. وانظر تخريجات الحديث السابق.
 ٥. كذا الصحيح، وفي الأصل: عطاء بن ميمونة. وهو: عطاء بن أبي ميمونة، واسمه: منيع البصري، أبو معاذ مولى أنس بن مالك، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ١١٧، رقم ٣٩٤٢؛ سير أعلام النبلاء، ج ٦، ص ٤٧، رقم ١٤.
 ٦. كذا في الأصل، والكلام فيه اضطراب، والقائل: «ما فعل أبو الصبي»؟ هو رسول الله ﷺ.
 ٧. آذنتموني: أخبرتموني.
 ٨. الكآبة: تغتير النفس بالانكسار من شدّة الهمّ والحزن.
 ٩. أي بحذائك.

يا ربّ وأبويّ؟

قال: يقال له ذلك ثلاث مرّات، فيقول: وأبويّ؟ فلا يزال يشفع لكما حتى يشفّعه الله عزّ وجلّ فيدخلكما الجنّة جميعاً.^١

[أن الصبر عند الصدمة الأولى]

٢٧- وبالإسناد عن سهل^٢، عن أبي معاذ عطاء^٣ بن أبي ميمونة، عن أنس أن رسول الله ﷺ مرّ بامرأة عند قبر ميّت لها وهي تعول وتعدّد، فوقف عليها، فقال لها: اتّقي الله واصبري. فقال لها ثلاث مرّات وهي لا تعرفه، فقالت له: يا عبد الله، اذهب إلى حاجتك.

فانصرف النبي ﷺ، فذهب الفضل بن العباس إلى المرأة وقال لها: ما قال لك رسول الله ﷺ؟ فقالت: ويلها! هذا رسول الله ولم أعرفه، فاتّبعته حتى لحقته عند باب المسجد، فقالت: بأبي أنت وأمي - يا رسول الله - والله ما عرفتكَ.

فقال النبي ﷺ: الصبر عند الصدمة الأولى^٤ - يقول لها ذلك ثلاث مرّات -^٥.

٢٨- وبالإسناد عن عبد الله بن وهب المصري، يرفعه إلى أنس بن مالك، قال: توفي ابن لعثمان بن مظعون، واشتدّ حزنه عليه حتى اتّخذ في داره مسجداً يتعبّد فيه.

فبلغ ذلك رسول الله ﷺ، فقال: يا عثمان بن مظعون، إنّ الله لم يكتب علينا الرهبانيّة، إنّما رهبانيّة أمتي الجهاد في سبيل الله.

١. روي باختلاف في: مسكّن الفؤاد، ص ٣٤؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١١٨.

٢. تقدّم في الحديث ٢٦: عن أبي سهل.

٣. كذا الصحيح، وفي الأصل: عن أبي معاذ، عن عطاء.

٤. أي: الصبر الكامل الذي يترتّب عليه الأجر الجزيل لكثرة المشقّة فيه، وأصله الضرب في شيء صلب، ثم استعمل مجازاً في كلّ مكروه حصل بغتة.

٥. المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥١، ح ٦٦٦٨؛ التعازي للمدائني، ص ٨٤؛ المصنّف لابن أبي شيبة ج ٣، ص ٣٨٨؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤٣؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ٩٣ و ص ١٠٠؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣٧، ح ١٤ و ١٥؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ١٩٢، ح ٣١٢٤؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٩، ح ١٥٩٦؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٦، ح ٧٨٣؛ شرح السنّة للبيهقي، ج ٥، ص ٤٤٧، ح ١٥٣٩؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٢، ح ١٧٢٨؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٢؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤٤، ح ٢٩. ويأتي مثله في الحديث ٤٤.

٦. في المستدرک: ذلك إلى.

يا عثمان، إنَّ للجنة ثمانية أبواب، وللنار سبعة أبواب، فما يسرَّك ألا تأتي باباً [منها]¹ إلا وجدت ابنك إلى جنبك آخذاً بحجزتك² يشفع لك³ إلى ربك؟ قال: بلى.

قال المسلمون: ولنا في فرطنا مثل ما لعثمان⁴؟ قال: نعم، لمن صبر منكم واحتسب.⁵

٢٩- وبالإسناد عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: يجمع الله أطفال أمة محمد ﷺ يوم القيامة في حياض تحت العرش، قال: فيطلع الله تبارك وتعالى عليهم⁶ أطلاعة فيقول: مالي أراكم رافعي رؤوسكم إليّ؟ فيقولون: يا ربنا، الآباء والأمهات في عطش القيامة ونحن في هذه الحياض! قال: فيوحي الله إليهم أن اغرفوا في هذه الآنية من الحياض، ثم تخللوا صفوف القيامة فاسقوا الآباء والأمهات.⁷

[ثواب السَّقَط]

٣٠- وبالإسناد عن سهيل بن أبي صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: لِسَقَطُ

١. من المستدرک.

٢. الحُجْزَة - بضم الحاء -: موضع شد الإزار، ثم قيل للإزار: حِجْزَة.

٣. في المستدرک: بك.

٤. في المستدرک: ولنا في فرطنا ما لعثمان؟ والفرط - بفتح الفاء والراء -: هو الذي لم يدرك من الأولاد - الذكور والإناث - وتتقدم وفاته على أبويه أو أحدهما؛ يقال: فرط القوم، إذا تقدّمهم، وأصله الذي يتقدم الركب إلى الماء، ويهيئ لهم أسبابه.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠١، ح ٤٢.

وروي في: أمالي الصدوق، ص ٦٣، ح ١؛ روضة الواعظين، ص ٤٢٢؛ مسكن الفؤاد، ص ٢٠ و ٣٥؛ بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٧٠، ح ١١٢، وج ٧٠، ص ١١٤، ح ١، وج ٨٢، ص ١١٤، ح ١؛ ترتيب الأمالي، ج ٨، ص ٩٣، ح ١، وص ٣٠١، ح ١.

٦. كذا في المستدرک، وفي الأصل: إليهم.

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠١، ح ٤٣.

وروي في: فردوس الأخبار، ج ٥، ص ٢٦١، ح ٨١٢٨ - طبعة دار الكتب العلمية -، وج ٥، ص ٣٦٥، ح ٨١٧٧ - طبعة دار الكتاب العربي -؛ كنز العمال، ج ١٦، ص ٢٨١، ح ٤٤٤٧٣.

٨. كذا الصحيح، وفي الأصل: عن سهيل بن صالح، عن أبي هريرة، وهو تصحيف. وهو سهيل بن أبي صالح ذكوان السمان، أبو يزيد المدني، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٢٢٣، رقم ٢٦٢٩.

أَقْدَمَهُ قَدَامِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَارِسٍ^١ أَخْلَفَهُ خَلْفِي^٢.

[أَنَّ أَطْفَالَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ آبَاءَهُمْ وَأُمَّهُاتِهِمُ الْجَنَّةَ]

٣١- وبالإسناد عن إسماعيل بن زياد، عن أبان، عن أنس، قال: قال رسول الله ﷺ: يؤتى بالمتضاعين والمتذللين. فأما المتذللون فهم الذين بذلوا مهج أنفسهم، وهرقوا دماءهم، شاهرين سيوفهم، لا يرد الله لهم حاجة.

قال: فقيل: يا رسول الله، فمن المتضاعين؟

قال: أطفال المؤمنين اشتد عليهم الموقف.

قال: فيتصايحون فيقول [الله تعالى]^٣: يا جبريل - وهو أعلم بذلك منه -: ما هذا الصوت؟

قال: أي ربّي، أطفال المؤمنين اشتد عليهم الموقف.

قال: أظلمهم تحت عرشي.

قال: فيتصايحون كما تتصايح الخرفان إذا عزلن عن أمهاتهن.

قال: فيقول: يا جبريل، سقهم إلى الجنة.

قال: فيتضاغون ويصيحون.

قال: فيقول: ما الذي يريدون؟

قال: يريدون الآباء والأمهات.

قال: فيقول تبارك وتعالى: ألقوا الآباء والأمهات بأطفالهم إلى جنة رحمتي^٤.

١. في بعض المصادر: من مائة فارس.

٢. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٣، ح ١٦٠٧؛ الضعفاء الكبير للعقيلي، ج ٤، ص ٣٨٥؛ الكامل في ضعفاء الرجال لابن عدي، ج ٧، ص ٢٧١٦ و ٢٧١٧؛ إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٧٠٩؛ تنبيه الخواطر، ج ١، ص ٢٨٧؛ مسكن الفؤاد، ص ٣٣؛ المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٢٨٧؛ إتحاف السادة المتقين، ج ١٠، ص ٣٥٩.

وروى المدائني في التعازي، ص ٢٨، والمبرّد في التعازي، ص ١٠٤ بالإسناد عن أبي المقدام: قد بلغنا أنّ أبا مسلم الخولاني كان يقول: لأنّ أقدم سقطاً أحبّ إليّ من أن أخلف مائة من خولان، ولأنّ أقدم فرطاً أحبّ إليّ من أن أخلف خولان كلّها ولداً.

٣. أضفناه لاقتضاء السياق.

٤. تقدّم نحوه في الحديث ٢٢.

[وفاة القاسم بن رسول الله ﷺ]

٣٢- وبالإسناد عن إسرائيل، عن أبي المقدم - يعني الغنوي البصري^١ -، عن أمه، عن فاطمة ابنة الحسين عليه السلام، قالت: [لما]^٢ توفي القاسم بن رسول الله عليه السلام، خرج رسول الله عليه السلام فاتبعته خديجة، فلما دفن رجعت خديجة ومكث النبي عليه السلام بعدها، فرجع وهي تبكي، فقال: ما يبكيك؟ قالت: يا رسول الله، لفقد القاسم، ولو بقي حتى يكمل الرضاع؟! قال: إن شئت أسمعك صوته في الجنة. قالت: صدق الله ورسوله^٣.

[أن الجزع يحبط الأجر]

٣٣- وبالإسناد عن إبراهيم بن محمد، عن محمد بن فضيل^٤، عن السري، عن عامر^٥، قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين، هلك ابن لي، فجزعت عليه جزعاً شديداً أخاف أن يكون حبط أجري.

فقال علي عليه السلام: بشس الخلف من ابنك، يا أيها الناس، خذوا عني خمساً - فوالذي نفسي بيده لو أتعبتم المطي^٦ لأنضيتموهن^٧ قبل أن تدركوهن - لا يرجو العبد إلا ربه، ولا يخاف إلا ذنبه، ولا

١. في المستدرک: العبري. وهو: هشام بن زياد بن أبي يزيد القرشي، أبو المقدم البصري، مولى آل عثمان بن عفان. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٣٠، ص ٢٠٠، رقم ٦٥٧٥ و ص ٢٦٣، رقم ٦٥٩٠.

٢. من المستدرک. ورواه ابن ماجه هكذا: حدثنا عبدالله بن عمران، ثنا أبو داود، ثنا هشام بن أبي الوليد، عن أمه، عن فاطمة بنت الحسين، عن أبيها الحسين بن علي، قال: لما... باختلاف.

٣. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٣، ح ٦.

وروي في: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٨٤، ح ١٥١٢؛ تهذيب الكمال، ج ٣٠، ص ٢٦٣، رقم ٦٥٩٠.

٤. في المستدرک: فضل.

٥. كذا الصحيح، وفي الأصل والمستدرک: عن السري بن عامر. فالأول هو: السري بن إسماعيل الهمداني الكوفي، ابن عم الشعبي. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٢٢٧، رقم ٢١٩٣. والثاني هو: عامر بن شراحيل الشعبي، أبو عمرو الكوفي، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٢٨، رقم ٣٠٤٢.

٦. المطي والمطايا: جمعان للمطية، وهي الدابة تسرع في يسرها.

٧. كذا الصحيح، وفي الأصل والمستدرک: لأنضيتموهن، وهو تصحيف.

قال ابن الأثير في النهاية، ج ٥، ص ٧٢: إن المؤمن لينضي شيطانه كما ينضي أحدكم بغيره، أي يهزله ويجعله نضواً. والنضو: الدابة التي أهزلتها الأسفار، وأذهبت لحمها. ومنه حديث علي عليه السلام: كلمات لو رحلتم فيهن المطي لأنضيتموهن.

يستحي من لا يعلم أن يتعلم، ولا يستحي العالم إذا سئل أن يقول: الله أعلم.
والصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد، فإذا قطع الرأس انهدم الجسد، ولا إيمان
لمن لا صبر له.^١

[ثواب الصبر عند المصيبة]

٣٤- وبالإسناد عن عمر بن الحسين، عن علاء بن الأخوص^٢ بن حكيم، قال: سمعت أنس يقول: إنَّ
نبي الله ﷺ قال: ما تجرَّع عبد جرعتين أحبَّ إلى الله من جرعة غضب ردَّها بحلم، أو جرعة مصيبة
محزنة موجعة ردَّها عبد بحسن عزاء وصبر.^٣

١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٢، ح ٤٤.
وروي في: المحاسن للبرقي، ج ١، ص ٧١، ح ٢٦؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ١٣، ص ٢٨٣، ح ١٦٣٥١؛
قرب الإسناد، ص ١٥٥، ح ٥٧٢؛ العقد الفريد، ج ٤، ص ١٦٩ و ١٧٠؛ الخصال، ص ٣١٥، ح ٩٥ و ٩٦؛
عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ٢، ص ٤٤، ح ١٥٥؛ إرشاد المفيد، ج ١، ص ٢٩٧؛ نهج البلاغة «د. صبحي
الصالح»، ص ٤٨٢ حكمة ٨٢؛ صحيفة الإمام الرضا ﷺ، ص ٢٥٤، ح ١٧٨؛ مجمع البحرين، ج ١،
ص ٤١٨ - عن النبي ﷺ -؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ١١٤، ح ٩ و ١١٥، ح ١٠، و ج ٦٩، ص ٣٧٥،
ح ٢٥ و ٣٧٦، ح ٢٧ و ٢٨ و ٣٩٠، ح ٦٤، و ج ٧٧، ص ٤٢٠، ح ٤٠، و ج ٧٨، ص ٧٥ و ١٣٩ - عن
علي بن الحسين ﷺ -.

وروي ذيله في: التمهيد، ص ٦٤، ح ١٤٨؛ مسكن الفؤاد، ص ٤٨؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٩٥،
ضمن ح ٥٧.

٢. كذا في المستدرک، وفي الأصل: عمر بن الحسين، عن علانة الأخوص. وكلاهما تصحيف، حيث إنَّ
الذي سمع من أنس هو الأخوص نفسه. وهو: أخوص بن حكيم بن عُمير، وهو عمرو بن الأسود العنسي؛
ويقال: الهمداني الجُمَصي. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٧، ص ٣٥١، رقم ٥٦٤؛ تهذيب
الكمال، ج ٢، ص ٢٨٩، ح ٢٨٧.

٣. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٣٠، ح ٣٨.
وروي بالفاظ متفاوتة في: الزهد لابن المبارك، ص ٢٣٥، ح ٦٧٢؛ المصنّف لعبد الرزاق، ج ١١، ص ١٨٨،
ح ٢٠٢٨٩؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ١٣، ص ٢٥١، ح ١٦٢٥٦؛ الكافي، ج ٢، ص ١١٠، ح ٩؛ الخصال،
ص ٥٠، ح ٦٠؛ إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ١٩٢ و ١٩٣؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٧٤؛ مسكن الفؤاد، ص
٤٩؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٨٧٢، ح ٤٣٤٦٩ و ٨٧٣، ح ٤٣٣٧٠؛ وسائل الشيعة، ج ٧، ص ٧٥، ح ٦، و
ج ١٢، ص ١٧٦، ح ٤؛ إتحاف السادة المتّقين، ج ٩، ص ١٤٥. وروي صدر الحديث - جرعة الغضب - في:
الأدب المفرد، ص ٤٣٢، ح ١٣٢٤؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٤٤٩، ح ١٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص
١٣٠، ح ٥٨١٩ - ٥٨٢١.

٣٥- وبالإسناد عن علي بن عباس، عن جابر، عن أبي عبد الله الجدلي، قال: سمعت أم سلمة [زوجة رسول الله ﷺ] ^١ تقول: سمعت رسول الله ﷺ وهو يقول: إذا أصاب المؤمن من الدنيا مصيبة فيذكر مصابه بي فإن العباد لم يصابوا بمثلهما، واعلم أن المسلم إذا أصيب ^٢ بمصيبة وقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، الحمد لله رب العالمين. اللهم إني احتسبت ^٣ عندك مصيبتني، فأبدلني اللهم بها ما هو خير لي منها.

ومن صبر عند الصدمة الأولى غفر الله له ما مضى من ذنوبه، وأخلف الله [له] ^٤ ما هو خير منها، ثم لم يذكر تلك المصيبة فيما بقي من الدهر فيقول مثل ذلك إلا أعطاه الله مثل ما أعطاه يوم الصدمة الأولى من الثواب.

قالت أم سلمة: فلما قبض الله أبا سلمة قلت ما سمعت من رسول الله ﷺ، قلت: من أين يخلف الله خيراً من أبي سلمة؟ ^٥

فلما خطبني رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول الله، إني امرأة غيور ^٦، وإني أكره أن أؤذيك في نسائك، ولي أيضاً عيال.

فقال النبي ﷺ: ^٧ إني أدعو فيذهب عنك الغيرة، والله يكفيك العيال.

قلت: نعم، فتزوجني. فقلت: الحمد لله الذي أخلف لي خيراً من أبي سلمة. ^٨

٣٦- وبالإسناد عن إسحاق بن عمار، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله ﷺ قال: إذا أصاب

١. من المستدرك.

٢. في المستدرك: صبر.

٣. في المستدرك: أحتسب.

٤. من المستدرك. والمعنى: ورد الله عليه.

٥. استعظام منها لشأن زوجها، وتعجب من أن يكون لها خلف خير منه.

٦. من الغيرة، وهي الحمية والأنفة تكون للرجل على امرأته، ولها عليه.

٧. في المستدرك: رسول الله ﷺ.

٨. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٥، ح ٦ و ص ٤٤٤، ح ٥.

وروي في: الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٨٧ و ٨٩؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٧ و ٢٨؛ وج ٦، ص ٣١٣؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣١، ح ٣ و ص ٦٣٢، ح ٤ و ص ٦٣٣، ح ٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٩، ح ١٥٩٨؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ١٩٤، ح ٣٥٧٨؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٧، ح ٧٨٩؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٣٦، ح ٢؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٤١؛ الجامع الصغير، ج ٢، ص ٧١، ح ٤٥٠؛ الأذكار النووية، ص ٢٤٩، ح ٤٤٠؛ مسكن الفؤاد، ص ٥٣ و ٥٤ و ١٠٢؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٠٠ و ١٣٩ و ١٤٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٦، ح ٦٦٣١.

أحدكم مصيبة فليذكر مصيبته بي، فإنها من^١ أعظم المصائب^٢.

٣٧- وبالإسناد عن عيسى بن سودة، عن الزهري، قال: قال رسول الله ﷺ: من أصيب بمصيبة أو حبيبة^٤، ثم صبر واحتسب^٥، وقال كما أمره الله: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^٦، كان حقاً على الله أن يدخله الجنة^٧.

٣٨- وبالإسناد عن جابر، عن محمد بن عليّ رضي الله عنه قال: إذا أصاب العبد مصيبة فصبر واسترجع - عند الصدمة الأولى - غفر الله له بها ما مضى من ذنوبه، ثم لم يذكر المصيبة فيما بقي من الدهر إلا أعطاه الله من الأجر مثل ما كان يوم الصدمة الأولى إذا استرجع حين تذكرها^٨ وحمد الله عز وجل^٩.

٣٩- وبالإسناد عن محمد بن القاسم الأسدي، عن سفيان الثوري، قال: مات ابن لعبد الله بن الربيع بن خنيم، فقال: أصبحت لا أدعو طبيباً لطبّه، ولكنتي أدعوك يا منزل القطر، ارزقني صبراً على

١. أضفناه من المصادر، وفي الأصل بدله: وهي.

٢. قال المجلسي رحمه الله: لعل العلة في ذلك أن تذكر عظام المصائب يهون صغارها، كما هو المجرب.

٣. قرب الإسناد، ص ٩٤، ح ٣١٩؛ التنزي للميزد، ص ٢٣٩؛ الكافي، ج ٣، ص ٢٢٠، ح ١؛ المعجم الكبير، ج ٧، ص ١٩٩، ح ٦٧١٨؛ ج ٢٣، ص ٢٤٦، ح ٤٩٧، ص ٢٥٠، ح ٥٠٧، ص ٢٦٢، ح ٥٥٠، ص ٣٠٦، ح ٦٩٢، ص ٣١٨، ح ٧٢٣، ص ٤٠٠، ح ٩٥٧ و ٩٥٨؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٧، ح ٧٩٠؛ الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٥، ص ١٨٢١؛ شعب الإيمان، ج ٧، ص ٢٣٩، ح ١٠١٥٢؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٤١؛ الجامع الصغير، ج ١، ص ٧٢، ح ٤٥٢؛ مسكن الفؤاد، ص ١١٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٩، ح ٦٦٤٤، ص ٣٠١، ح ٦٦٥٣-٦٦٥٥؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٧٣، ح ٣، ص ١٠٠؛ كشف الخفاء، ج ١، ص ٨٥، ح ٢٠٢؛ ترتيب الأمالي، ج ٨، ص ٩٨، ح ٥.

٤. كذا في الأصل والمستدرک. ولعل الصحيح: حُسْبَة.

٥. الاحتساب عند المكروهات هو البدار إلى طلب الأجر وتحصيله بالتسليم والصبر، أو باستعمال أنواع البر والقيام بها على الوجه المرسوم فيها طلباً للثواب المرجو منها. نهاية ابن الأثير، ج ١، ص ٣٨٢ - حسب - .
٦. سورة البقرة، الآية ١٥٦.

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٨، ح ٥.

٨. في المستدرک: يذكرها.

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٨، ح ٦.

وروي في: الكافي، ج ٣، ص ٢٢٤، ح ٥؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٧٥، ح ٥١٥؛ ثواب الأعمال، ص ٢٣٤، ح ١؛ مجمع البيان، ج ١، ص ٤٤٢؛ دعوات الراوندي، ص ٢٨٦، ح ١٢ و ١٣؛ مسكن الفؤاد، ص ١٠١؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٢٤٩، ح ١ و ٣؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٢٦ و ١٢٧، ح ١ و ١٣٢.

ما أصابني، وتعزم لي فيه على الرشد في أمره^١، وإني لأرجو أن تكون مصيبتني بغيت بها خيراً وإن كنت لا أدري.

وفي المصيبة بالأم

٤٠- وبالإسناد عن محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي، عن عباد بن يعقوب، عن رفاعه بن إياس، عن أبيه، قال: دخلت على الحارث العُكَلِيّ^٢ وقد ماتت أمّه وهو يبكي، فقلت له: تبكي وأنت فقيه أهل مصر!

قال: كيف لا أبكي على باب من أبواب الجنة كنت أغدو عليه وأروح، أغلق عني؟

من عزى مصاباً

٤١- وبالإسناد عن الحسين بن علوان، عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ بن أبي حمزة، قال: من شهد جنازة كتب له أربعة قرايط: قيراط لانتظاره إياها، وقيراط للصلاة عليها، وقيراط^٣ لانتظاره إياها حتى يفرغ من دفنها^٤، وقيراط لتعزية أوليائها^٥.

٤٢- وبالإسناد عن عيسى بن عبدالله، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي حمزة، قال^٦: من عزى الثكلى^٧ أظله الله بظلّ عرشه يوم لا ظلّ إلّا ظله.

١. أي تعقد القلب على إمضاء الأمر وذلك بخلق القوة والصبر فيّ.

٢. هو: أبو عليّ الحارث بن يزيد بن قيس العُكَلِيّ التميمي الكوفي، توفي بين سنتي ١٠٥ - ١٢٠ هـ. انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٣٣٤؛ التاريخ الكبير، ج ٢، ص ٢٦٦، رقم ٢٤٨٨؛ تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٣٠٨، رقم ١٠٥٣.

٣. القيراط من الوزن مقداره العرفي نصف دائق، وأقوال آخر. وهناكناية عن سعة رحمة الله وكرمه وجوده.

٤. في المستدرک: وقيراط لانتظاره حتى يفرغ من دفنها.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ٢.

٦. روي في الكافي، ج ٣، ص ١٧٣، ح ٧؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦١، ح ٤٥١؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٥، ح ١٢٩؛ الدعوات للراوندي، ص ٢٦٢، ح ٧٥٠؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ١٢٥، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٦٨، ذح ٢٦.

٧. رواه في الكافي بسنده عن عيسى بن عبدالله العمري، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام.

٧. الثكلى: المرأة التي مات ولدها أو حميمها، ولعلّ تخصيص المرأة بالثكل لكونها أشدّ جزعاً وحرزناً في المصائب.

قال عيسى: وسمعت أبي يقول: قال إبراهيم خليل الرحمن ﷺ: يا رب، من أهلك؟^١
 قال: الذين يشهدون الجنائز، ويعزّون النكلى، ويصلّون بالليل والناس نيام.^٢
 ٤٣- وبالإسناد قال: قال رسول الله ﷺ ما من مسلم يعزّي أخاه المسلم بمصيبة إلّا كساه الله^٣
 من حلل الكرامة.^٤
 ٤٤- وبالإسناد عن شعبة، عن ثابت البناني، عن أنس بن مالك، أن النبي ﷺ مرّ بامرأة تبكي
 عند قبر ولدها، فقال: يا هذه، أتّي الله واصبري.
 فقالت: وما تبالي أنت بمصيبتي.
 فمضى النبي ﷺ، فقيل لها: هذا رسول الله! فأخذها شبه الموت.
 قال: فانطلقت فلم تجد دونه بوأباً، فقالت: يا رسول الله، فإني أصبر.
 فقال رسول الله ﷺ: الصبر عند الصدمة الأولى.^٥

[وفاة رقية بنت النبي ﷺ]

٤٥- وبالإسناد عن شعبة، عن ثابت البناني، عن أنس بن مالك، قال: لما ماتت رقية بنت النبي ﷺ
 بكّت النساء عليها، فجاء عمر يضربهن بسوطه، فأخذ النبي ﷺ بيده، وقال: يا عمر، دعهن يبكين،
 وقال لهن: ابكين وإياكنّ ونعيق الشيطان، فإنّه مهما يكن من العين والقلب فمن الله ومن الرحمة،
 ومهما يكن من اليد واللسان فمن الشيطان.

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: يا رب، من أهلك الذين هم أهلك؟
٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٠، ح ١٣.
- وروي صدره في: الكافي، ج ٣، ص ٢٢٧ ح ٣؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٢١٤ ح ٥؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١١٣.
٣. في المستدرک: أخاه المسلم إلّا كساه الله.
٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥١، ح ١٤.
- وروي في: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١١، ح ١٦٠١؛ فضائل الأعمال، ص ٣٤، ح ١٥٠؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٤، ح ٨؛ تلخيص الحبير، ج ٢، ص ١٣٨، ذح ٧٩٩؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٥٩، ح ٤٢٦١٥؛ إرواء الغليل، ج ٣، ص ٢١٦، ح ٧٦٤.
٥. كذا في المستدرک، وفي الأصل: قبرها - وهو تصحيف -.
٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٨، ح ٣٤.
- وتقدّم مثله في الحديث ٢٧.
٧. كذا في المستدرک، وفي الأصل: وبالإسناد عنه ﷺ قال - وهو تصحيف -.

فبكت فاطمة عليها السلام - وهي على شفير القبر -، فجعل النبي ﷺ يمسح الدمع^١ من عينيها بطرف ثوبه.^٢

[وفاة موسى عليه السلام]

٤٦- وبالإسناد عن قُرَج بن فَصَّالَة، عن مُعاوية بن صالح^٣، قال: لما مات موسى عليه السلام إذا صوت في السحاب يقول: مات موسى عليه السلام، وأَيُّ نفس لا تموت؟^٤

[وفاة ابن لأبي الدرداء]

٤٧- وبالإسناد عن إسماعيل بن أبان، عن عبد الملك، عن أبيه، عن جدّه، عن أبي الدرداء، قال: غاب أبو الدرداء^٥ غيبة ورجع وقد أصيب بآل له، فاستقبلته أمّ الدرداء^٦ فحيّته ورحّبت به، ثمّ جلس فقربت إليه وضوءه، وأتته بالطعام، فأكل وكلّ ذلك يقول: أين ابني؟^٧

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الدموع.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٦٧، ح ٢١.

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٣٥؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٨، ح ١٧٤٨؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٧؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢١، ح ٤٢٤٧٦.

٣. هو: أبو عمرو أو أبو عبد الرحمن معاوية بن صالح بن خذير أو عثمان بن سعيد بن سعد الحضرمي الجهمي، قاضي الأندلس، خرج من حمص سنة خمس وعشرين ومائة، وحيّ سنة خمس وخمسين ومائة، وتوفي سنة ثمان وخمسين ومائة. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٩، ص ٤٤، رقم ٧٥٠٨؛ تهذيب الكمال، ج ٢٨، ص ١٨٦، رقم ٦٠٥٨.

٤. روي باختلاف في: أمالي الصدوق، ص ١٩٣، ح ٢؛ كمال الدين، ص ١٥٤، ح ١٧؛ قصص الأنبياء للراوندي، ص ١٧٥، ح ٤؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٦٦، ح ٨.

٥. هو: غويبر بن زيد بن قيس الأنصاري الخزرجي، وقيل: اسمه غير ذلك، سيد القراء بدمشق، مات قبل مقتل عثمان بن عفان، وذلك سنة إحدى أو اثنتين وثلاثين، انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٧٣٠-٧٨٤ (مخطوط)؛ تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ٤٦٩، رقم ٤٥٥٨؛ سير أعلام النبلاء، ج ٢، ص ٣٣٥، رقم ٦٨.

٦. هي: السيدة العالمة الفقيهة هُجَيْمَة (جُهَيْمَة) الأوصابية (الوصابية)، وهي أمّ الدرداء الصغرى التي مات عنها أبو الدرداء وخطبها معاوية. وأمّ الدرداء الكبرى هي خيرة بنت أبي خذرد، انظر: سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص ٢٧٧، رقم ١٠٠.

٧. في الأصل زيادة: يا أبا طلحة، ما رأيت كما فعل جيراننا هؤلاء إنّ بعضهم يدخل النساء. والتصحيح فيه ظاهر.

ثم أتته بالدهن، ثم قالت: يا أبا الدرداء، ما تقول في قوم استعاروا عارية فانتفعوا بها ما شاء الله أن ينتفعوا، ثم جاء صاحبها فطلبها فشق عليهم، واشتد ذلك عليهم؟ فقال: بئس ما صنعوا.

قالت: أما إذا فاحتسب ابنك، فإنه قد كان عارية من الله إلى ما شاء ثم قبض عاريته. قال: [١] فجزاك الله خيراً، فأنا كان ينبغي لي أن أقول هذا لك، فأما إذا ألهمك ذلك فحمد الله على ذلك، فإننا لله وإننا إليه راجعون.^٢

[وفاة ابن لأبي طلحة الأنصاري]

٤٨- وبالإسناد عن [أبي] ^٣الأحوص، عن سعيد، عن عباية ^٤، قال: كانت أم سليم ^٥ تحت أبي طلحة ^٦ فولدت غلاماً، فانطلق أبو طلحة في حاجة له ومات ابنه، فسجته أمه، وجاء أبو طلحة من الليل، فأتته بنجته ^٧ التي كانت تنجعه بها، ثم طلب منها ما يطلب الرجل من امرأته، فقضى حاجته، ثم قال: أين ابني؟

١. أثبتناه للضرورة.

٢. روى ابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٨١- مخطوط - أن أبا الدرداء لما نزل به الموت دعا أم الدرداء ضمها إليه وبكى، وقال: يا أم الدرداء قد ترين ما نزل بي من الموت، إنه والله قد نزل بي أمر لم ينزل بي قط أمر أشد منه، فإن كان لي عند الله خير فهو أهون ما بعده وإن يكن الأخرى فوالله ما هو فيما بعده إلا كحلاب ناقة. ثم بكى وقال: يا أم الدرداء، اعلمي لمثل مصرعي هذا. يا أم الدرداء اعلمي لمثل ساعتني هذه. ثم دعا ابنه بلالاً، فقال: ويحك - يا بلال - اعمل لساعة الموت، اعمل لمثل مصرع أبيك، واذكر به صرعتك وساعتك، فكان قد، ثم قبض.

٣. أثبتناه للضرورة. وهو: أبو الأحوص سلام بن سليم الحنفي الكوفي، مات سنة تسع وسبعين ومائة. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٢٨٢، رقم ٢٦٥٥.

٤. هو: عباية بن رفاع بن رافع بن خديج الأنصاري الزرقني، أبو رفاع المدني، انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى - القسم المتمم: ج ٩، ص ٢٩٠، رقم ١٨٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٢٦٨، رقم ٣١٤٩.

٥. كذا في المصادر - وهو الصحيح -، وفي الأصل: أم ليث. وهي: إحدى المسلمات السابقات، اشتهرت بكنيتها، واختلف في اسمها؛ فقيل: سهلة ورملة ورمسة ومليكة والغمصاء والرميصاء، شهدت يوم أحد ويوم حنين. «أعلام النساء لكحالة»، ص ٢٥٦ و ٢٥٧.

٦. هو: أبو طلحة زيد بن سهل بن الأسود بن حرام الأنصاري المدني، شهد العقبة وبدراً وأحداً، مات سنة اثنتين أو أربع وثلاثين وسنة سبعون سنة، انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٧٤؛ تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٧٥، رقم ٢١١٠.

٧. النجعة: طلب الكلاؤ ومساقط الغيث، وهنا كناية عن عشائه.

فقالت: يا أبا طلحة، ما رأيت ما فعل جيراننا هؤلاء اليوم أن بعضهم استعار عارية فطلبت منه فأبى أن يردّها؟! قال: بنس ما صنعوا.

قالت: فأنت هو، كان ابنك عارية من الله وإنه قد توفي.

فقال: لا جرم والله لا تغليبي على صبره الليلة، فأتى النبي ﷺ، فقال: إن ابني قد مات.

فقال: لا عليك، لاتعيب الناس سائر الليلة، ولكن إذا أصبحت فادفنه، فلما أصبح حدث النبي ﷺ بما صنعنا، فقال: اللهم بارك لهما في ليلتهما.

قال: فعلقت بغلام.

قال عباية: لقد رأيت لذلك الغلام سبع بنين كلهم قد قرأوا القرآن.^١

[وفاة ذر بن أبي ذر الهمداني]

٤٩- وبالإسناد عن علي بن محمد المزيبي، قال: أخبرني أبي^٢ - قراءة عليه -، قال: قال علي بن عمرو الأنصاري: قال العتيبي: دخل أبو ذر^٣ على ابنه ذر وهو يوجد بنفسه فقال: يا بني، إنه ما علينا من مودتك^٤ غضاضة، وما بنا إلى غير الله من حاجة.

فلما قضى وصلى عليه وواراه وقف على قبره، ثم قال: يا ذر، شغلنا الحزن لك عن الحزن عليك^٥.

١. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٧٥؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٠٤ و ١٠٥، وج ٧، ص ١٠٩؛ الأدب المفرد، ص ٤١٥، ح ١٢٥٩؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٦٨٩، ح ٢٢ و ٢٣؛ وج ٤، ص ١٩٠٩، ح ١٠٧؛ مسكن الفؤاد، ص ٦٨ و ٦٩؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٥٠. وانظر الحديث: ٥٢.

٢. هو: محمد بن قيس الهمداني المزيبي الكوفي، كان من المرجئة، انظر ترجمته في: التاريخ الكبير، ج ١، ص ٢٠٩، رقم ٦٦١؛ الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ١٢٦، رقم ١٦٨٥؛ تهذيب الكمال، ج ٢٦، ص ٣٢١، رقم ٥٥٦٥.

٣. هو: عمر بن ذر بن عبد الله الهمداني المزيبي الكوفي، كان من المرجئة، مات سنة ١٥٠ أو ١٥٢ أو ١٥٥ هـ. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٣٤، رقم ٤٢٣٠.

٤. في غالبية المصادر: ما بي فقدك؛ أي: ليس عليّ بأس وحزن من فقدك، أو ما وقع بي فقدك مكروهاً، والحاصل ليس بي حزن فقدك. والغضاضة: الذلة والمقصّة والغيط. ويبدو أن الصحيح: ما علينا من موتك، كما في التعازي للمبرد.

٥. أي شغلنا الحزن لك في أمر الآخرة عن الحزن على مفارقتك، والله ما نبكي لفراقك ولكن نبكي للإشفاق عليك أو على ضعفك وعجزك عن الأهوال التي أمامك.

لا ندري ما قلت وما قيل لك؟ اللهم إني قد وهبتُ له ما قَصَّرَ فيه بما افترضتُ^١ عليه من حقِّي، فهبْ له ما قَصَّرَ فيه من حقِّك، واجعل ثوابي عليه له، وهب لي من فضلك، إني إليك من الراغبين.^٢

[وفاة ابن للأشعث بن قيس]

٥٠- وبالإسناد عن أبي الحسن محمد بن جعفر التميمي - منأولة -، عن عبدالعزيز بن يحيى، عن موسى بن زكريا ومحمد بن الحسن، عن أبي حاتم العتبي، قال: أتى علي بن أبي طالب عليه السلام الأشعث بن قيس^٣ يعزيه على ابنه^٤، فقال: إن تحزن فقد استحق ذلك منك الرحم^٥، وإن تصبر فإن الله منه خلفاً، مع أنك إن صبرت جرى عليك القدر وأنت مأجور، وإن جزعت جرى عليك القدر وأنت مأثوم^٦؛ وقيل: آثم^٧.

زاد شي في حديثه قال: وقال رجل: إنا لله وإنا إليه راجعون، فقال علي عليه السلام: أمّا قوله: «إنا لله»

١. كذا في المصادر، وفي الأصل: أقصرت.

٢. عيون الأخبار لابن قتيبة، ج ٢، ص ٣٣٧؛ التعازي للمدائني، ص ٧٢؛ التعازي للمبرّد، ص ٩٧؛ الكافي، ج ٣، ص ٢٥٠، ح ٤؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٤٢؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٨٥، ح ٥٥٨؛ حلية الأولياء، ج ٥، ص ١٠٨ و ١٠٩؛ تنزيه الخواطر - مجموعة وزام -، ج ١، ص ٢٨٧ - قطعة -؛ وفيات الأعيان، ج ٣، ص ٤٤٢، رقم ٤٩٣؛ تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٣٨؛ مسكن الفؤاد، ص ٦٢ و ٦٣؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٤٣٥، ح ٥٠، وج ٨٢، ص ١٤٢؛ مرآة العقول، ج ١٤، ص ٢٣٧، ح ٤. أقول: نُسب الحديث في روايات الخاصة إلى أبي ذر الغفاري، وأمّا في روايات العامة فقد نُسب إلى أبي ذر عمر بن ذر الهمداني المُرهبّي - كما تقدّم -.

٣. هو: أبو محمد الأشعث بن قيس بن معدّي كرب الكِنديّ، أمير كندة في الإسلام والجاهليّة، شهد اليرموك فأصيب عينه، وكان مع سعد بن أبي وقاص في حروب العراق، ولَمّا آل الأمر إلى علي عليه السلام كان الأشعث معه يوم صفّين على راية كندة، وحضر معه وقعة النهروان، وورد المدائن، ثم عاد إلى الكوفة، فتوفي فيها سنة ٤٠هـ. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ١١٦، رقم ٧٧٢.

٤. في بعض المصادر: يعزيه بأخيه عبدالرحمن.

٥. كذا في النهج، وفي الأصل: استحق ذلك منك الرحمة.

٦. في بعض المصادر: مأزور. أي مقترف للذنب.

٧. التعازي للمدائني، ص ٦٧؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٣٠٤؛ الكافي، ج ٣، ص ٢٢٥، ح ١٠؛ نهج البلاغة، ص ٥٢٧، قصار الحكم، رقم ٢٩١؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ١٣٩؛ مسكن الفؤاد، ص ٢٦ و ٤٨؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٩٢، وج ٨٢، ص ١٣٤، ح ١٨.

وروي نحوه عن الصادق عليه السلام في: مسكن الفؤاد، ص ١١٠؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤٢.

فإقرار منّا بالله بالملك،^١ [وأما قوله:]^٢ «وإنّا إليه راجعون» فأقرار منّا على أنفسنا بالهلك^٣.

[أن الميت هو فقيد رسول الله ﷺ]

٥١- وبالإسناد عن محمد بن جعفر، عن عبد العزيز، عن محمد بن زكريّا، عن ابن عائشة^٥، عن أبيه، قال: كان عليّ عليه السلام إذا عزّى قوماً قال: عن مفقود رسول الله ﷺ أجركم^٦.

[وفاة ابن لأبي طلحة الأنصاري أيضاً]

٥٢- وبالإسناد عن أنس بن مالك، قال: اشتكى ابن لأبي طلحة، فانطلق أبو طلحة إلى المسجد، وتوفي الغلام، فقالت أم الغلام: لا يذكرن أحد منكم موت الغلام لأبي طلحة. فلما رجع أبو طلحة ومعه نفر من أصحابه قربت عشاءه كما كان تصنع، فطعم هو ومن كان معه. قال: ما فعل الغلام؟

قالت: ما كان قطّ خيراً منه اليوم، ثم قامت إلى ما تقوم المرأة، فلما أصاب من أهله - وكان آخر الليل - قالت: ألم تر إلى آل فلان استعاروا عارية فتمتعوا بها، فلما طُلبت منهم سخطوا؟ فقال: ما أنصفوا؟

قالت: إن ابنك كان عارية من الله تمتعنا به، ثم قبضه، فقال: إنّا لله وإنّا إليه راجعون، الحمد لله. فلما أصبح غدا على رسول الله ﷺ، فلما رآه قال: بارك الله لكما في ليلتكما^٧ وولدت عبد الله

١. قيل: وذلك لأنّ اللام في قوله: «إنّا لله» هي لام التعليل.

٢. أضفناه للضرورة.

٣. أي بالهلاك.

٤. التعازي للمبرّد، ص ٢٠٧؛ الكافي، ج ٣ ص ٢٦١، ح ٤٠؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٣٠٤؛ نهج البلاغة، ص ٤٨٥، قصار الحكم، رقم ٩٩؛ نهاية الإرب، ج ٥، ص ١٦٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٥٩، ح ٢٩، وج ٧٨، ص ٤٧، ح ٦١، وج ٨٢ ص ١٣٥، ح ١٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٧، ح ١٢.

٥. هو: أبو عبد الرحمن عبيد الله بن محمد بن حفص بن عمر القرشيّ التيميّ البصريّ، يعرف بـ: العيشي أو العائشي أو ابن عائشة، لأنّه من ولد عائشة بنت طلحة بن عبيد الله، مات سنة ثمان وعشرين ومائتين. انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٣٠١؛ تهذيب الكمال، ج ١٩، ص ١٤٧، رقم ٣٦٧٨. أقول: هكذا ورد السند في الأصل، ولا يخلو من سقط أو سهو.

٦. وروى المدائني في التعازي، ص ١٥ أنّ النبي ﷺ إذا عزّى قال: رحمكم الله وأجركم.

٧. في بعض المصادر: فلما أصبح أبو طلحة أتى رسول الله ﷺ فأخبره. فقال: أغرستم الليلة؟ قال: نعم. قال: اللهم بارك لهما.

فكرهت أن تحنكه^١ حتى يحنكه رسول الله ﷺ.

قال أنس: فحملته معي ومعني تمرات عجوة فأتيت رسول الله ﷺ فأخبرته.
فقال: أمعلك شيء؟

فقلت: نعم، تمرات عجوة، فأخذ بعضها فمضغه، ثم أخذه وفيه لعابه فأوجره الصبي فتلمّضه^٢
الصبي، فقال النبي ﷺ: أبت الأنصار إلا حب التمر، وسماه: عبدالله.^٣

[ثواب القتل والطاعون والحرق والفرق والنفاس]

٥٣- وبالإسناد عن محمد بن تميم، عن عائشة أن النبي ﷺ قال: القتل شهادة، والفرق شهادة،
والنفساء^٤ يجزّها ولدها يسرّره إلى الجنة^٥.

٥٤- وبالإسناد عن أحمد بن سعيد - قراءة [عليه]^٦ -، يرفعه إلى زافر^٧، عن داود الطائي^٨، عن

١. التحنيك: هو أن يمضغ المحنك التمرة حتى تصير مائعة بحيث تبتلع، ثم يفتح فم المولود ويضعها فيه،
ليدخل شيء منها جوفه، ويستحب أن يكون المحنك من الصالحين وممن يتبرك به، رجلاً كان أو امرأة، فإن
لم يكن حاضراً عند المولود حمل إليه.

٢. أي حرّك لسانه لتتبع ما فيه من آثار التمر، ويقصد بالتلمّظ تنقية الفم من بقايا الطعام، وكذلك ما على
الشفيتين، وأكثر ما يفعل ذلك في شيء يستطيعه، ويقال للشئ الباقي: لمّاظة.

٣. انظر الحديث ٤٨.

٤. النفساء: المرأة إذا ولدت.

٥. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ١٦٣، ح ٤٧.

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٤٨٩، وج ٥، ص ٣٢٩؛ المعجم الكبير، ج ٦، ص ٣٠٣، رقم
١١٥٦ و١١٦٦، وج ١١، ص ٢٤٣، رقم ١١٦٨٦؛ الترغيب والترهيب، ج ٢، ص ٣٣٤، ح ١١؛ مجمع
الزوائد، ج ٢، ص ٣١٧، وج ٥، ص ٢٩٩-٣٠١؛ مسكن الفوائد، ص ٣٣؛ كنز العمال، ج ٤، ص ٤١٥، رقم
١١١٧٥ وص ٤١٩، رقم ١١١٩٩ وص ٤٢١، رقم ١١٢١٤ وص ٤٢٢، رقم ١١٢١٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٢،
ص ١١٧، ح ١٠.

وانظر الحديث الآتي.

٦. أضفناه للضرورة، وعبارة «قراءة عليه» ليست في المستدرك.

٧. هو: أبو سليمان زافر بن سليمان الإياديّ القهستاني، سكن الري، ثم انتقل إلى بغداد. انظر ترجمته في:
تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٤٧، رقم ١٩٤٧.

٨. هو: أبو سليمان داود بن نصير الطائي الكوفي، مات سنة ستين ومائة أو سنة خمس وستين ومائة. انظر
ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٨، ص ٤٥٥، رقم ١٧٨٩.

جابر بن عبيد^١ أن النبي ﷺ عاد أخاه^٢ فجعل النساء يرثينه ويقلن: ما كنا نرى^٣ أن تكون وفاتك على فراشك كما نرجو أن تكون قتيلاً مع رسول الله ﷺ في سبيل الله .
فقال رسول الله ﷺ: لئن لم يكن شهيداً^٤ إلا ما قتل الأعداء منكم إن شهداءكم إذا لقليل . الطعن شهادة، والطاعون شهادة، والفرق شهادة، والحرق شهادة، والنفساء [شهادة]^٥، فالجميع شهادة^٦.

[نهى النبي ﷺ عن التشيع بغير أردية]

٥٥- وعنهم بالإسناد عن الأصم، عن عليّ عليه السلام، قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ في جنازة في قميص^٧ بغير أردية، فالتفت إلينا فقال: أجتئموني بزي أهل الجاهلية؟! هممت أن أدعو عليكم دعوة تنشرون بغير صوركم.

قال: فأخذنا أرديتنا ولم نعد^٨.

٥٦- وبالإسناد عن الأصم بن نباتة، عن عليّ عليه السلام، قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ في جنازة في قميص بغير أردية، فقال رسول الله ﷺ: أراكم جئتموني بزي أهل النار، إني لأهم أن أدعو عليكم دعوة تنشرون بغير صوركم، فرجعنا وأخذنا أرديتنا، ثم ما عدنا إلى طرحها^٩.

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: عن جابر بن عبدالله الأنصاري - وهو تصحيف - . والظاهر أن الصحيح هو جابر أو جبر بن غثيك بن قيس بن الحارث الأنصاري، إضافة لسقوط الواسطة بين داود الطائي وجابر بن عتيك بعد زمانهما. انظر: تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٥٤، رقم ٨٧٢ وص ٤٩٤، رقم ٨٩٤، ففي هامشه بيان نافع.

٢. يظهر من المصادر: ابن أخيه.

٣. كذا في المصادر، وفي الأصل: نخاف.

٤. في الأصل زيادة: ولم.

٥. من المستدرک.

٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٤٣، ح ٤٨.

وروي في: سنن النسائي، ج ٤، ص ١٣؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ٦٥، ح ٤٦٠٧؛ الترغيب والترهيب، ج ٢، ص ٣٣٣، ح ٩ و ١٠ وص ٣٣٥، ح ١٣؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٦، وج ٥، ص ٣٠٠. وانظر الحديث السابق.

٧. جمع قميص، الثوب الذي يلبس.

٨. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٨، ح ٣٥.

وروي في: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥؛ علل الحديث للرازي، ج ١، ص ٣٥٦، ح ١٠٥٣؛ المعجم الكبير، ج ١٨، ص ٢٣٩، ح ٦٠١؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢٠، ح ٤٢٤٧٣. وانظر الحديث الآتي.

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٨، ذح ٣٥.

وانظر تخريجات الحديث السابق.

[ثواب الصلاة على الجنازة]

- ٥٧- وعنهم بالإسناد عن سهيل بن [أبي] صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: من صلى على جنازة فله قيراط، فإن شهدا حتى يقضى قضاؤها فله قيراطان أصغرهما مثل أحد.^٢
- ٥٨- وبالإسناد عنهم، عن حماد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس، قال: قال رسول الله ﷺ: ما من رجل يموت فيصلّي عليه أمة^٣ من الناس يبلغون المائة فيشفعون فيه إلا شفّعوا^٤.
- ٥٩- وبالإسناد عن صالح بن هلال^٥، عن أبي المليح بن أسامة^٦، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا يصلّي على رجل أربعون رجلاً فيشفعون فيه إلا غفر الله له.^٨

١. من المستدرك.

٢. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٤٦، ح ٧.

وروي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢٠ و ٣٢١؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٤٦ و ٣٨٧ و ٤٩٨ و ٥٠٣، وج ٥، ص ٥٧ و ٢٧٧ و ٢٨٢؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ٢٠٢، ح ٣١٦٨؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ٣، ص ٤١٣؛ شعب الإيمان، ج ٧، ص ٣، ح ٩٢٤٤؛ شرح السنة للبيهقي، ج ٥، ص ٣٧٧، ح ١٥٠٢؛ فضائل الأعمال، ص ٣١، ح ١٣٤؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٦، ح ٤٢٢٩٧ و ٤٢٢٩٨ و ٥٨٩، ح ٤٢٣١٢.

وانظر الحديث ٦٠.

٣. الأمة: الجماعة التي يتراوح عددها بين الأربعين والمائة.

٤. أي قبلت شفاعتهم فيه.

٥. المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٢٧، ح ٦٥٨١؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢١؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٦، ص ٣٣١ و ٣٣٤؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٥٤، ح ٩٤٧؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٤٧، ح ١٠٣٤؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٧٥ و ٧٦؛ مشكل الآثار، ج ١، ص ١٠٤ و ١٠٦، التمهيد لابن عبد البر، ج ٦، ص ٢٥٨؛ شعب الإيمان، ج ٧، ص ٥، ح ٩٢٤٨ و ٩٢٥٢؛ شرح السنة للبيهقي، ج ٥، ص ٣٨٠، ح ١٥٠٤؛ فضائل الأعمال، ص ٣١، ح ١٣٦؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٣، ح ١؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٣٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨١، ح ٤٢٢٦٨ - ٤٢٢٧٠ و ٥٨٢، ح ٤٢٢٧٤ و ٥٨٨، ح ٤٢٣٠٦.

وانظر الأحاديث ٥٩ و ٦٢ و ٦٤.

٦. كذا في المستدرك، وفي الأصل: عن صالح، عن ابن هلال - وهو تصحيف -.

٧. هو: عامر أو زيد بن أسامة بن غمير الهذلي، ترجمه المعري في تهذيب الكمال، ج ٣٤، ص ٣١٦، رقم ٧٦٤٨ ولم يذكر أنه سمع أو روى عن النبي ﷺ. اختلف في وفاته: فقليل: توفي سنة ٧٨؛ وقيل: ١٠٨؛ وقيل: ١١٢هـ.

٨. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٢، ح ١٠.

وروي في: المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٤٤٩، ح ٦٢٦٨؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٧٦؛ المعجم الكبير، ج ٢٣، ص ٤٣٧، ح ١٠٦٠، وج ٢٤، ص ١٩، ح ٣٩ و ٢٠، ح ٤٢؛ شعب الإيمان، ج ٧، ص ٥، ح ٩٢٤٩ و ٩٢٥٠؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٢، ح ٤٢٢٧٢.

وانظر الأحاديث ٥٨ و ٦٢ و ٦٤.

٦٠- وبالإسناد عن ابن هلال المدني، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: من شيع جنازة حتى يُصلَّى عليها كان له [قيراط، ومن تبعها حتى تُدفن كان له]^١ قيراطان.

فقال له رجل: يا رسول الله، وما القيراط؟

قال: والذي نفسي بيده لذلك القيراط يوم القيامة أثقل من أحد.^٢

٦١- وبالإسناد عن مالك بن هُبَيْرَة - وكانت له صحبة - عن النبي ﷺ، قال: ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلاثة صفوف من المسلمين إلا وجبت له الجنة.^٣

٦٢- وعنه بالإسناد عن صالح بن وصيف، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ صَلَّى عليه مائة من المسلمين يستغفرون له غفر الله له.^٤

[ثواب الحضور عند الزواج]

٦٣- وعنه بالإسناد عن عبد الله بن مروان، عن نعمة، عن أبيه، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ:

١. من المستدرك.

٢. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٨، ح ٣. وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٣٣ و ٢٨٠، ج ٥، ص ٢٨٤؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٥٢، ح ٥٢٠ و ٦٥٣، ح ٥٣ و ٥٤؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩١، ح ١٥٣٩ و ٤٩٢، ح ١٥٤٠؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٥٤ و ٥٥ و ٧٦ و ٧٧؛ سنن البيهقي، ج ٣، ص ٤١٢ و ٤١٣؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٣٠؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٠، ح ٤٢٣١٨ و ٤٢٣٢٠ و ٤٢٣٥٩، ح ٥٩٦.

وانظر الحديث ٥٧.

٣. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٢، ح ١١.

وروي في: المصنف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢٢؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٧٩؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٨، ح ١٤٩٠؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ٢٠٢، ح ٣١٦٦؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٤٦، ح ١٠٣٣؛ المعجم الكبير، ج ١٩، ص ٢٩٩، ح ٦٦٥؛ المستدرك على الصحيحين، ج ١، ص ٣٦٢ و ٣٦٣؛ شرح السنة، ج ٥، ص ٣٨١، ذ ١٥٠٥؛ فضائل الأعمال، ص ٣٢، ح ١٤٠؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٤، ح ٥؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٠، ح ٤٢٢٦٥ و ٤٢٢٦٦ و ٤٢٢٦٧ و ٤٢٢٧١ و ٥٨٨، ح ٤٢٣٠٧ و ٤٢٣٠٨.

٤. المصنف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢٢؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٧، ح ١٤٨٨؛ المعجم الكبير، ج ١، ص ١٥٧، ح ٥٠٣؛ فضائل الأعمال، ص ٣٢، ح ١٣٨؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٢، ح ٤٢٢٧٣ و ٤٢٢٧٥. وانظر الأحاديث ٥٨ و ٥٩ و ٦٤.

مَنْ شَهِدَ إِمْلَاكَ^١ امْرئٍ مُسْلِمٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْيَوْمَ بِسَبْعِمِائَةِ يَوْمٍ.^٢

[ثواب شهود الجنازة]

٦٤- وعنه: بالإسناد عن ابن عباس أنه مات ابن له بِعُسْفَانَ^٣ أَوْ بِقُدَيْدٍ^٤ [فقال: ^٥يا كُرَيْبُ^٦، انظر ما اجتمع^٧ من الناس. قال: فخرجت^٨ فإذا ناس قد اجتمعوا له، فأخبرته، فقال: تقول هم أربعون^٩؟ فقلت: نعم. قال: أخرجوه^{١٠}، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يقول: ما من مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ.^{١١}

١. كذا في المصادر: وفي الأصل: مالك - وهو تصحيف - والإملاك: النكاح والتزويج.
 ٢. المنتخب من مسند عبد بن حميد، طبعة مكتبة ابن حجر في السعودية -، ج ٢، ص ٥٣، ح ٨٥١؛ وفي طبعة عالم الكتب في بيروت، ص ٢٦٩، ح ٨٥٣؛ المطالب العالية لابن حجر، ج ٢، ص ٧، ح ١٥١١؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٨٨٩، ح ٤٣٥١٩. وروى الذهبي في ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٦٦، بالإسناد عن عبد الله بن هارون، عن نعمة بن عبد الرحمن، عن ابن عمر - مرفوعاً -: من شهد جنازة امرئ فكأنما صام يوماً في سبيل الله، اليوم بسبعمئة يوم.
 ٣. عُسْفَان: منهلة من مناهل الطريق، بين الجحفة ومكة؛ وقيل: عسفان بين المسجدين، وهي من مكة على مرحلتين؛ وقيل: قرية جامعة على ٣٦ ميلاً من مكة، وهي حد تهامة. «مراصد الأطلاع»، ج ٢، ص ٩٤٠.
 ٤. قُدَيْد: اسم موضع قرب مكة. «مراصد الأطلاع»، ج ٣، ص ١٠٧٠.
 ٥. من المستدرک.
 ٦. هو: كريب بن ابرهة، يمانى من التابعين، شهد فتح مصر مع معاوية، وهو مولى ابن عباس، توفي سنة ٧٥ هجرية. انظر ترجمته في: الإصابة في تمييز الصحابة، ج ٥، ص ٤٧٧، رقم ٧٥٠٣.
 ٧. في المصادر: ما اجتمع له. ومراده: انظر هل اجتمع لابني أحد؟
 ٨. كذا في المصادر، وفي الأصل والمستدرک: «فخرج» بدل «قال: فخرجت».
 ٩. في المستدرک: فقال: هم أربعون.
 ١٠. أي: أخرجوا ابني.
 ١١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٧٢، ذح ٣.
- وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٢٧٧؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٥٥، ح ٩٤٨؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ٢٠٣، ح ٣١٧٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٧، ح ١٤٨٩؛ مشكل الآثار، ج ١، ص ١٠٦؛ إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٣٠٣؛ شرح السنة للبيهقي، ج ٥، ص ٣٨١، ح ١٥٠٥؛ فضائل الأعمال، ص ٣٢، ح ١٣٧؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٣، ح ٢؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ١٦٨، ح ١٨٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨١، ح ٤٢٢٦٧؛ إتحاف السادة المتقين، ج ٣، ص ٤٥٦.
- وانظر الأحاديث ٥٨ و ٥٩ و ٦٢.

[ما يقال عند التشيع]

٦٥- وعنه بالإسناد، أنه قال ﷺ: إذا أتبع جنازة فقل: إني محمول عن قليل^١. ولا تغبط الميت حتى تنظر ما تزوده من دنياه لآخرته.

[ثواب التشيع]

٦٦- وعنه ﷺ، بالإسناد عن الحصين، عن عطاء، عن أبي فريد، قال: قال رسول الله ﷺ: من شيع جنازة امرئ مسلم شيعة الملائكة بألويتها إلى الموقف^٢.

٦٧- وعنه ﷺ، بالإسناد عن إسحاق بن محمد بن مروان، عن الفضيل بن فضالة، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، عن الحسن، قال: قال رسول الله ﷺ: إن أھون ما يُحبى^٣ به الميت أن يغفر لمن تبعه^٤.
٦٨- وعن جابر بن عبد الله، عن النبي ﷺ، قال: إذا مات الرجل من أهل الجنة استحبي الله أن يُعذَّب من حملة، ومن أتبعه، ومن صلى عليه.

قال جابر: ما تركت حمل ميت مذ سمعت هذا من رسول الله ﷺ.^٥

٦٩- وقال ﷺ: من تبع السرير فحمل بجوانبه الأربع غفر الله له أربعين كبيرة^٦.

١. وفي هذا المعنى قال الفرزدق:

وإذا حملت إلى القبور جنازة فاعلم بأنك بعدها محمول

انظر: روضة الواعظين، ص ٤٩٤.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٦، ح ١١.

٣. في المستدرک: يجي. وفي المصادر: إن أول ما يُجَازى به...

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ١٢.

وروي في: المنتخب من مسند عبد بن حميد - طبعة دار الأرقم في الكويت -، ج ١، ص ٥٤٠، ح ٦٢١؛ وفي طبعة عالم الكتب في بيروت، ص ٢١١، ح ٦٢٣؛ الكافي، ج ٣، ص ١٧٣، ح ٣؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦٢، ح ٤٥٦؛ كشف الأستار عن زوائد البزار، ج ١، ص ٣٨٨، ح ٨٢٠؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٥، ح ١٤٨٢؛ مختصر زوائد مسند البزار، ج ١، ص ٣٥٧، ح ٥٨٠؛ تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٩٣ و ٩٤؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٨، ح ٤٢٣١٠؛ تذكرة الموضوعات، ص ٢١٧.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٠١، ح ٥.

وروي في: الفردوس بمأثور الخطاب - طبعة دار الكتب العلمية -، ج ١، ص ٢٨٢، ح ١١٠٨؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٥، ح ٤٢٣٤٨.

٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٠٢، ذح ٥.

[ثواب عيادة المريض، وشهود الجنازة، وتشميت العاطس]

٧٠- وعنه بالإسناد عن أبي عوانة، عن عمر^١، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: ثلاث كلهن حق على كل مسلم: عيادة المريض، وشهود الجنازة، وتشميت العاطس إذا حمد الله تعالى.^٢

٧١- وعنه بالإسناد عن صالح بن وصيف، يرفع به إلى ثابت البناني، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: من رفع قوائم السرير الأربع إيماناً واحتساباً حطَّ الله عنه أربعين كبيرة.^٣

[الاستغفار]

٧٢- وعنهم بالإسناد أن أمير المؤمنين عليه السلام سمع رجلاً بحضرته يقول: أستغفر الله. فقال: ثكلتك أمك، أتدري ما الاستغفار؟

إن الاستغفار اسم^٤ واقع على ستّة معانٍ:

أحدها: الندم على ما مضى.

والثاني: العزم على ترك العود إليه.

→ وروي في: الكافي، ج ٣، ص ١٧٤، ح ١ و ٣؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦١، ح ٤٥٤ وص ١٦٢، ح ٤٥٨؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٤، ح ١٤٧٩؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٢٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٣، ح ٢٢٣٣٨ وص ٥٩٨، ح ٤٢٣٦٥؛ تذكرة الموضوعات، ص ٢١٦ و ٢١٧؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ١٥٣، ح ١ وص ١٥٤، ح ٣.

وانظر الحديث ٧١.

١. هو: عمر بن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف القرشي الزهري المدني، قُتل سنة ١٣٢. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٧٥، رقم ٤٢٤٧.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٠١، ح ٤.

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٣٨٨؛ الأدب المفرد، ص ١٨١، ح ٥١٩؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٨١٣، ح ٤٣٢٣٣؛ سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٤، ص ٤١٠، ح ١٨٠٠. وانظره أيضاً بلفظ: «خمس من حق المسلم على المسلم» في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٣٣٢؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٦١، ح ١٤٣٥؛ كنز العمال، ج ٩، ص ٢٩، ح ٢٤٧٧٢؛ سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٤، ص ٤٤٨، ح ١٨٣٢.

٣. الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٥، ص ١٨٤٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٨، ح ٤٢٣٦٦. وأخرج نحوه في: كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٠، ح ٤٢٣١٨.

وانظر الحديث ٦٩.

٤. في النهج: الاستغفار درجة العليين، وهو اسم.

والثالث: أن تعود إلى كل فريضة ضيعتها فتؤذيها^١.
 والرابع: أن تؤذي إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله وأنت أملتس ليس عليك تبعة.
 والخامس: أن تعتمد إلى اللحم الذي نبت على السُخت^٢ فتذيبه بالأحزان، حتى تُلصق الجلد بالعظم، وينبت^٣ بينهما لحم جديد.
 والسادس: أن تُذيق الجسم ألم الطاعة كما أذقته حلاوة المعصية، فعند ذلك تقول:
 أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ^٤. ٥.

المستدرك

١/٢٣ - بالإسناد عن محمد بن منصور، عن مرة الجعفي، عن أبي حازم الجري، يرفع به إلى مسروق، قال: دخلت يوم عرفة على الحسين بن علي^{عليه السلام}، وأقداح السويق^٥ بين يديه، وبين يدي أصحابه، والمصاحف في حجورهم، وهم ينتظرون الإفطار، فسألته عن مسألة، فأجابني، فخرجت فدخلت على الحسن بن علي^{عليه السلام}، والناس يدخلون على موائد موضوعة، عليها طعام عتيدي^٦، فيأكلون ويحملون، فرآني وقد تغيرت، فقال: يا مسروق، لِمَ لا تأكل؟ فقلت: يا سيدي، أنا صائم، وأنا أذكر شيئاً.
 فقال: اذكر ما بدالك.

فقلت: أعوذ بالله أن تكونوا مختلفين، دخلت على الحسين^{عليه السلام}، فرأيت ينتظر الإفطار، ودخلت عليك وأنت على هذه الصفة والحال، فضمتني إلى صدره وقال: يا ابن الأشرس، أما علمت أن الله تعالى ندبنا لسياسة الأمة، ولو اجتمعنا على شيء، ما وسعكم غيره، إني أفطرت لمفطركم، وصام

١. في النهج: أن تعتمد إلى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤذي حقها.

٢. السحت: المال من الكسب الحرام.

٣. في النهج: وينشأ.

٤. نهج البلاغة، ص ٥٤٩، رقم ٤١٧.

٥. هاهنا تم كتاب التعازي على ما في النسخة الخطية، وما بعده استدركناه مما نقل من هذا الكتاب في المصادر ولم يوجد في النسخة الخطية.

٦. السويق: ما يتخذ من دقيق الحنطة أو الشعير ويخلط بالماء ويشرب. «لسان العرب، ج ١٠، ص ١٧٠ - سوق ٤».

٧. طعام عتيدي: معد حاضر. «لسان العرب، ج ٣، ص ٢٧٩ - عتد ٤».

أخي لصوامكم - إلى أن قال: - وأهل الحقائق^١ الذين نادى الناس بناديتهم^٢، وهم الرسل والأنبياء عليهم السلام، كانوا على حال واحد على النحو الذي أرادوه منهم، فكان سليمان بن داود في ملكه ما سخر الله له من الجن والإنس والطير، مجاهداً مكابداً^٣ في أمر الله وطاعته، فقال تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^٤، وقال لآيوب في سقمه ودوده وجهده: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^٥، وهكذا ينبغي لأهل الحقائق أن يكونوا لسيدهم، في السراء والضراء، والشدة والرخاء، على الحال الذي يرضاه منهم^٦.

١. الحقائق: جمع حقيقة، وهي الخالصة من كل شيء. «لسان العرب، ج ١٠، ص ٥٢ - حقق -».

٢. النادي: مجتمع القوم ومجلسهم. والمراد هنا: وصفهم بالرياسة وأن الناس تقصدهم للتعلم منهم والاهتداء بهديهم.

٣. كابد الشيء: قاسى شدته. والمراد هنا: تشديدهم عليهم السلام على أنفسهم في طاعة الله تعالى.

٤. سورة ص، الآية ٣٠.

٥. سورة ص، الآية ٤٤.

٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٧، ص ٥٢٧، ح ٤؛ وج ١٦، ص ٣٣٨، ح ٦. وروى نحوه السيد ابن طاووس في إقبال الأعمال، ص ٦٤١.

سفرنامهٔ عربستان

تألیف مهدی قلی‌خان قراقرلو
به کوشش محمدعلی صالحی

از جمله معتبرترین منابع در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی و مردم‌شناسی، سفرنامه‌ها هستند؛ نیز دفترچه‌های یادداشتی که نویسنده آنها مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورده و به اسم مکانها و توقفگاهها و آداب و رسوم مردم اشاره کرده است. این ویژگی، موجب تمایز سفرنامه‌ها از سایر منابع تاریخی و جغرافیایی است؛ یعنی حضور نویسنده در صحنه وقوع حوادث و عبور وی از راهها و شهرهای گوناگون و بیان اینکه مردم هر منطقه چه آداب و رسومی دارند و منبع درآمد آنها چیست و با چه زبان یا لهجه‌ای سخن می‌گویند. با این وصف، حتی اگر در نقل برخی حوادث اغراض سیاسی یا ظبینش شخصی داشته باشد، غرض و رأی او تنها در شیوه انعکاس آنها تأثیر دارد. با گذشت زمان، سفرنامه‌ها می‌توانند منبع تاریخی در همه زمینه‌ها به شمار آیند و به اسامی و واژگان به کار رفته در آنها استناد شود.

رساله‌ای که از نظر تان خواهد گذشت، سفرنامه عربستان نام دارد که آن را مهدی قلی خان سرتیپ^۱، یکی از امرای ارتش در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، نگاشته است. وی از طرف حکومت وقت، مأمور شد که فوج نظامی تحت فرمان خود را به منطقه عربستان گسیل دارد. او در یازدهم شوال ۱۳۰۷ سفر خود را از نزدیکی ملایر آغاز کرد، و پس از گذشتن از ملایر، بروجرد، خرم‌آباد و دزفول، وارد شوشتر گردید، و در بیست و نهم شوال ۱۳۰۸ به همان مکان بازگشت. در طول این یک سال، آنچه را برای وی مهم بوده، یادداشت کرده است. البته در ثبت و ضبط بعضی واژه‌ها اشتباهاتی به چشم می‌خورد، ولی از باب حفظ امانت، هیچ تصرفی در متن اصلی، صورت نپذیرفته است. درباره علت مأموریت مهدی قلی خان، می‌توان به این مطلب اشاره کرد: «جنگ انگلیس^۲ این

۱. شرح حال مستقلی از ایشان در دسترس نبود، ولی از یادداشت‌های نظام السلطنة مافی، که به همت معصومه مافی و منصوره اتحادیه گردآوری شده است، می‌توان دریافت که وی مهدی خان، فرزند احمدخان، فرزند محمودخان ناصرالملک، و برادر ابوالقاسم خان قراقرلو، حاکم همدان، بوده و منصب فرماندهی فوج مخبران قراقرلو را داشته است.

۲. جنگی که در سال ۱۲۷۳ش بین نیروی دریایی انگلیس و سپاهیان ایران رخ داد و قوای انگلیس از راه خلیج فارس وارد مناطق جنوبی ایران شدند. این جنگ، با پیمان‌نامه مهرکه در پاریس امضاء شد، پایان یافت.

درس را به دولت قاجار داد که خوزستان را بی لشکر و توپخانه نگذارد. این بود که همواره یک فوج سرباز با پانزده - شانزده توپ در شوشتر، و فوج دیگر با چهار - پنج توپ در محمره [خرمشهر]، و چند توپچی با یک توپ در هر یک از فلاحیه و حویزه نشیمن داشتند. از بودن این لشکر و توپخانه در خوزستان، آرامش پدید آمد و کسی را یارای شورش ننماید.^۱

دولت انگلیس با نزدیک شدن به ایلخانان بختیاری، دولت مرکزی را تحت فشار قرار می داد تا در گرفتن امتیاز از حریف قدرتمند خود (روسیه) عقب ننماید و از سوی دیگر، وجود قبایل و طوایف مختلف در خوزستان و تطمیع سران این قبایل به دست عمال بریتانیا، زمینه ای مناسب را برای بروز ناآرامی و شورش پدید می آورد و دولت مرکزی، برای ساکت کردن آنان و خاموش ساختن فتنه ها چاره ای جز استفاده از نیروی نظامی نداشت. علت دیگری که خود سرتیب بدان اشاره نموده، حفظ امنیت و آرامش منطقه در موقع عزل حاکم، یعنی نظام السلطنه مافی، و گرفتن این فرصت مناسب از شورشیان و مخالفان است.

حسین قلی خان نظام السلطنه، که در بین مردم وجهه ای خوب داشت، به سبب تعظیم نکردن در مقابل سرپرستی سایکس^۲ نماینده پادشاه انگلستان، و بی توجهی به مطلب او، حکومت تحت نفوذ انگلستان مجبور به عزل وی و گماردن حاجی شهاب الملک به جای او شد. این، بیانگر حکایتی تلخ از نفوذ استعمار انگلیس در حاکمیت ایران و امر و نهی کنسول انگلیسی در یک کشور اسلامی است. جای تعجب و محل تأمل است که چرا مهدی قلی خان سرتیب به این موضوع اشاره نکرده و حتی گاه و بی گاه از ملاقاتهای شادمانه خود با فرنگیها سخن به میان آورده است.

۱. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۰۸، تهران، ۱۳۱۲.

۲. ژنرال سرپرستی مولهورت سایکس (۱۸۶۷-۱۹۴۵م) در سال ۱۸۹۲م با درجه سروانی در هنگ نیزه داران ارتش بریتانیا در هند مشغول خدمت بود که علاقه مند سفر به ایران شد و به فراگیری زبان فارسی پرداخت. وی در سال ۱۸۹۴م وارد کرمان شد و کنسولگری انگلیس را در آنجا تأسیس کرد. مدت هشت سال، به طور متناوب، از جمله نمایندگان دولت متبوع خود در ایران بود و مناصبی همچون سرکنسول خراسان و ریاست پلیس جنوب را به عهده داشت. سایکس، علاوه بر نظامیگری، دارای روحیه تحقیق و تألیف بود و چندین کتاب درباره مشرق زمین تألیف کرد؛ از جمله، ده هزار میل در ایران و تاریخ کرمان. وی در شکایتی به امین السلطان، مدعی شد که نظام السلطنه و برادرش، پس از اطلاع از ورود او، به حکمران جنوب بی مهری کرده اند؛ اما از یادداشت های نظام السلطنه چنین برمی آید که او ورود خود را به اطلاع حاکم عربستان نرسانده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين؛ صلوات الله عليهم اجمعين. اما بعد، توکل می‌جویم از ذات ذوالجلال که کریم و رحیم است و از مقربان درگاه احدیت او که بی‌مثال و معصوم خلق شده‌اند که بعضی از وقایعات و اتفاقات این سفر عربستان^۱ که مأمورم، ذکر شود که انشاء الله تعالی در مراجعت دوستان و یاران بخوانند و مستحضر شوند.

خلاصه، به تاریخ ۱۱ شهر شوال المکرم ۱۳۰۷ پس از مهاجرت و حرکت نمودن از منزل قریه ارزان‌فود^۲ و خدانگهداری از خواتین و دوستان، منزل در چمنه‌الفاود^۳ کردیم. در بین راه امام‌زاده بود. در جوار امام‌زاده آب جاری و درخت‌های بید پاکیزه بود. جای باصفایی نهار خواستیم. در بین نهار، شخص حکیم، مسمی به میرزا یوسف‌خان، وارد شد. چون کنار جاده بود، تکلیف نموده آمد. بعد از صرف نهار گفتگو واقع شد. خواستیم میزان فهم و دراکه^۴ او را بدانم؛ گفتیم: لیمونات برای این جانب فائده دارد بخورم؟ گفت: بلی، خوب است. بعد از صرف قلیان، گفت که بفرمائید لیمونات چیست و از چه عمل می‌آورند؟ فضیلت و فهم و مدرک حکیم معلوم شد. از آنجا آمدیم به اردو، چمن خوبی و سعت‌داری، پرگیاهی، بسیار هم خنک بود. شب را بودیم. آب بدی داشت. جای دوستان و یاران خالی بود.

۱. منطقه‌ای در جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق که قبل از اسلام «احواز»، و بعد از اسلام «خوزستان» و در زمان صفویه به «عربستان» نامیده می‌شد. دارای قبایلی متعدد است؛ از جمله: بنی‌کعب، و بنی‌طرف، و بنو مالک.

۲. دهی از دهستان ترک بخش مرکزی شهرستان ملایر.

۳. الفاووت یا الفاود و یا الفاوت، دهی از دهستان ترک شهرستان ملایر در راه همدان.

یکشنبه دوازدهم شهر، اردو را حرکت دادیم به قریه جوکار^۱. پنج فرسخ بود. ده بسیار معتبر بزرگی. همه چیز فراوان. عصر را رفتیم در میان حاصلها به شکار. از قضا شکاری نکردیم. مراجعت کردیم. سواری فرستادیم که معلوم نماید که سرکار نواب مستطاب شاهزاده سیف الدوله^۲ در خود ملایر تشریف دارند دیدنی نمائیم. نوشته بودند که منتظر هستیم اگر تشریف بیاورند. خلاصه، سوار شدیم با حسین خان یاور به ملایر، یعنی دولت آباد، رفتیم. قصبه منقح خوبی داخل ارک گردیده، بدارالحکومه رفتیم. شرفیاب شده بود. بعد از تعارفات، مدتی نشستیم. نهاری صرف شد. بعد را فرمودند اینجا گرم است. دو نفر از شاهزاده‌ها و پسرش را همراه نمود. رفتیم بیرون از شهر. به قدر میدان اسب قلعه، چهار برجی در بلندی ساخته، دور تا دور قلعه که پارک فرنگی ساز بسیار خوبی درست نموده، به قدر یک سنگ آب قنات پاکیزه در همه خیابانها و چمنها جاری، دریاچه‌های خوب چادرپوش بسیار بزرگ خوب زده و چند چادر دیگر زده شده، تخت بسیار وسیعی گذارده، همه جا و همه خیابانها پر از گل سرخ بسیار جای با صفای خوبی بود. کمال مهربانی و مهمان داری را به عمل آورده، تکلیف حمام نمودند. رفتیم به حمام. حمام پاکیزه بسیار خوبی. حیف که جای دوستان و یاران در چنین باغ و جای باصفایی خالی بود. شب مهتابی هوای خنکی در سر تخت قدری مشغول به نردبازی، قدری به صحبت مشغول بودیم. بسیار خوش گذشت. این قدر هوای معتدلی داشت که به وصف نمی آید، ولی پسر شاهزاده سیف الدوله بعضی حرکت‌های بی مزه و اطفارهای خنک خنک مرحمت فرموده، به جا و به عمل آوردند. تا ساعت پنج مشغول به صحبت بودیم. سرکار سیف الدوله به قلعه رفتند. ما در باغ ماندیم. صبح را تشریف آوردند. اولاً خواهش نمودند که باید دو-سه روز در اینجا باشید. به هزار عذرها و اسرار، بعد از صرف شیرینی و چایی و تشریفات، بنابه رفتن شد. قابلامه‌ها را خواستند. نهاری ترتیب داده، خداحافظی نموده، مرخص شدیم.

۱. از روستاهای شهرستان ملایر.

۲. حاج سلطان عبدالحمید میرزا، ملقب به سیف الدوله، فرزند ارشد سلطان احمد میرزا عضدالدوله، از فرزندان فتح علی شاه قاجار (۱۲۴۱-۱۳۳۸ق). وی در سال ۱۲۸۹ق به سمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین گشت و در سال ۱۲۸۹ق آجودان مخصوص ناصرالدین شاه شد. وی در سال ۱۳۰۱ق بیگلربیگی تبریز و در سال ۱۳۰۵ق حاکم ملایر و توپسرکان و نهاوند گردید. از مستحذات او در ملایر می‌توان به پارک سیف الدوله اشاره نمود که اکنون در شهر ملایر واقع شده است و به پارک سیفیه مشهور است. و محل دفن او هم در پارک مذکور، در مقبره‌ای که خود ساخته بود، قرار دارد.

دوشنبه دوازدهم شهر^۱ اردو در تجربه^۲ بودند. برای قریه درّه گرگ^۳ حرکت کرده، این جانب با حسین خان از ملایر برای قریه درّه گرگ مسافت بعیدی طی نموده، وقت نهار شد. خواستیم در قریه سامن^۴ نهار بخوریم. ده معتبری بزرگ، قریب به پانصد خوانوار، جای خوبی. مرادییک گفت: بهتر از اینجا هم جا هست؟ به حرف مرادییک از چنین ده گذشتیم و گفته او را قبول نمودیم؛ چرا که گفتیم که بلد است. بعد از اینکه رد شدیم، قریب دو فرسخ راه آمدیم. جایی را ندیدیم که افتادن برای نهار بوده باشد. لایذ در سر اسطخری در زیر آفتاب گرمی چادر آفتابگردانی زده، نهار در آن گرما صرف شد. دیدیم نمی شود نشست. کوره قناتی در آن نزدیکی صراغ^۵ نموده، تختی دادم زدند. چائی خوردیم با جناب میرزاتقی و سوار شده، بعد از طی دو سه فرسخ، شب چهارشنبه به هرحال وارد به قریه درّه گرگ، ملحق به اردو شدیم.

بعضی از روزنامه ها^۶ معلوم گشت آقاعلی اسلام به تابعان و سربازان فرمان داده بود که هر چه الف^۷ جهة مالهای خودتان می خواهید، بروید از میان زراعتها بچینید. بعضی از رعایا و ریش سفیدان عرض و تظلم نمودند. فرستادیم آن چند نفر را قدری تنبیه نموده، صبح چهارشنبه پانزدهم، اردو از برای شهر بروجرد باید حرکت نماید. دستورالعمل داده، بعضی را با مال بنه و چادر روانه داشتند و باقی تمام سرباز با نظام حرکت نمودیم، ولی درّه گرگ ده پاکیزه معتبری بود. همگی خورده^۸ مالک. جای خوب باصفائی بود. جای یاران و دوستان حیف که بسیار خالی بود. رفتم در بیرون دروازه، باز دوباره به مراد بیک گفتیم که برو از برای ما منزلی معین کن، چون تو بلد هستی. از قضا، رفته بود در بیرون دروازه مشهور به بختیاری که صلاح خوانه^۹ بروجرد است. کثیف تر از آنجا در دنیا جائی ندیده بودم. بی آب و گرم از هوا بعینها درکات اول جهنم، و از بو مثل دباغ خوانه همدان. بسیار بد گذشت. لابد دو - سه روزی جهة دیدن و بازدید تن به قضا داده، لکن

۱. سیزدهم صحیح است.

۲. روستایی در بخش سامن ملایر که بدان طجر سامن هم گفته می شود.

۳. دهی از دهستان دره صیدی بخش اشترینان شهرستان بروجرد.

۴. یکی از دهستانهای پنج گانه شهرستان ملایر که در جنوب باختری ملایر واقع شده است.

۵. صراغ.

۶. گزارش روزانه را گویند. و در قرنهای اخیر، به گزارشهای وقایع نگاران دولتی اطلاق می شود.

۷. علف.

۸. خورده.

۹. سلاخ خانه: کشتارگاه حیوانات.

پیش از ورود، اسب میرزا علی آبدار سکندری^۱ خورده بود و در میان آب افتاده بود. الحمدلله رب العالمین ضرری نرسیده بود. به همان منزل نهاری صرف شد.

عصر را شیرینی و ده کله قند و پنچ شش گروانکه^۲ چائی آقای نایب الحکومه آقامیرزا محمد کریم خان جهة منزل مبارکی فرستاده بودند. انعامی به فراشها داده، رفتند. نزدیک به غروب، جناب نایب الحکومه آقای میرزا محمد کریم خان بوده باشد برادر سرکار ناظم الخلوت^۳ تشریف دارند وارد شدند، لکن چه قدر جوان خوبی، کاملی، مؤدبی، خوشحال و خوشحالتی، حکیم دوکدري^۴ در خدمت ایشان بود. بعضی ادعاها می نمود؛ من جمله می گفت: علم فرانسه می دانم. بعد از اینکه کتاب فرانسه را خواستم، از قضا وارونه باز کردم و در جلو ایشان نهاده، اصلاً و ابداً تشخیص نداد، و ادعایی بیجا و بیقاعده می کرد. بعینها مثل میرزا یوسف خان حکیم که در پیش گذشت.

باری، تا ساعت دو از شب گذشته بود، پاره ای صحبت نموده، رفتند. دو روز دیگر باز دید رفتیم. ثانیاً آمد به اردو. خواهش دعوت وعده کردیم. اسباب و تحیه^۵ نهاری در باغ بسیار خوب باصفائی معین نموده بودند. رفتیم تحیه و تدارک خوبی باتشریفات زیادی فراهم آورده، نهار و شربت و چائی صرف شد. جای دوستان و یاران حقیقت بسیار خالی بود. طرف غروبی سوار گشته، به اتفاق، بعضی از باغات و تکیه های واقع در باغات را گردش کردیم. مراجعت نمودیم.

فردا را این جانب دعوت نموده، نهار و شام بقاعده ترتیب داده، تشریف آوردند. مشغول به صحبت بودیم تا نصف از شب گذشته، آنچه لازمه مهربانی و مهمانی بود به عمل آوردیم. باهمه اسباب بسیار خوش گذشت. مکرر می گفت: خداوند قسمت می کرد که فوج شما در خرم آباد توقف داشته باشد، بسیار خوب بود. مکرر خدمت ناظم می نوشت بالاخره تا روز بیستم شهریور مزبور در بروجرد بودیم. همه روز سؤال جواب داشتیم. با وجود جای به آن بدی و کثیفی که مراد بیک معین کرده بود، ملاقات نمودن با آقای محمد کریم خان نایب الحکومه همه فراموش

۱. سکندر خوردن پیش پا خوردن اسب بسر درآمدن ستور هنگام راه رفتن.

۲. این واژه روسی است. وزنی معادل پنج سیر که فقط درباره چای به کار می رود.

۳. آقا رضاخان ناظم خلوت که در سال ۱۳۰۶ق به لرستان آمد و از طرف او میرزا کریم خان به حکومت بروجرد فرستاده شد و تا سال ۱۳۱۰ق حاکم بروجرد بود.

۴. دکتری.

۵. تهیه.

می‌گردید، لکن، چه فایده که جای دوستان همه خالی بود. خدا حافظ نموده که دفعه سیم که به اردو آمد، سواری مخصوص فرستاده بود که برو در خدمت فلانی و منزل ایشان را در باغ محمد حسن خان معین کن. آمدیم به باغ محمد حسن خان منزل کردیم. اردو بیرون در باغ، لب رودخانه معتبری و چمن پاکیزه‌ای بود. افتاده نهار در همان باغ با حسین خان یاور و شفیع خان یاور با جناب آقامیرزاتقی و آقامیرزا عبدالعظیم و عمله‌جات صرف نمودیم و خابیدیم^۱، لکن باغی بود بیست و هشت طناب بود. آبهای جاری فراوان و چهارخیابان گل سرخ که از حد و حصر بیرون بود. بسیار جای خوب و باغ باصفایی بود. خیلی خوش گذشت، ولی حیف و صد حیف که جای شریف یاران و دوستان بسیار خالی بود. سه به غروب مانده، آمدیم به اردو. در این بین، آقای نائب الحکومه محمد کریم خان با رئیس آمدند. چایی صرف شد و قهوه، آن وقت تشریف بردند. و شب جمعه گذشته، مجلس روضه خوانی سیدالشهداء علیه السلام را ترتیب داده، مجلس بسیار خوب بقاعده اتفاق افتاد؛ چرا جمعیت موجود جمعی بود همگی با حضور قلب. رفتی از برکت معجز جناب حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع شد که خیلی کمتر این گونه مجالسها اتفاق می‌افتد. اما بسیار جای رفقا و یاران خالی بود.

سه شنبه بیست و یکم اردو را بعد از شیپور صبح روانه منزل به قریه علی آباد^۲ نمودیم. بسیار شب را خنک کرد که این جانب خرقه پوشیدیم از آن چمن و لب رودخانه که کوچ برای علی آباد کردیم. در بین راه، خبر رسید که میرزا محمدخان را اسب زده است به میان... جایی پیاده شدیم و قهوه خاستیم.^۳ میرزا محمدخان رسید. تمام رخت و کلاه بیچاره گل آلوده و دو انگشت از دست راست او از جا درآمده و گرده بیچاره را اسب لگدمال^۴ نموده، ده پانزده روز گرفتار بود. الحمدلله عاقبت به خیر گردید.

خلاصه، رفتیم به منزل. اما تمام این چهار و پنج فرسخ طرف یمین و یسار تریاک‌کاری است رنگارنگ، گل‌های خشخاش و شقایق و سایر گل‌های صحرائی چه قدر جولگه^۵ خوب باصفائی

۱. خوابیدیم.

۲. چندین ده به این نام در اطراف بروجرد و خرم آباد وجود دارد که این ده احتمالاً در بخش اشترینان بروجرد است.

۳. خواستیم.

۴. لگدمال.

۵. جلگه.

می‌باشد. به کمال صفا رفتیم به منزل باز بعینها قرین همان رودخانه دیروزی، بلکه معتبرتر، درکنار بلندی رودخانه افتادیم. نهارى صرف شد. چائی عصر را رفتیم با میرزاتقی بالای اردو، چه درخت بود در کوهها واقع بود. در آنجا چائی خوردیم. تقریباً دوهزار زرع از همدان و کوه الوند بلند و مرتفع بود. هم آنجا که نشسته بودیم و چائی می‌خوردیم، جای دوستان و یاران خیلی خالی بود، حیف و صد حیف.

یوم چهارشنبه بیست و دوم منزل قریه رازان است. بعد از شبور صبح، اردو حرکت نموده، یک فرسخ که رفتند، کدوکی^۱ به جلو آمد. بسیار سخت بود و طولانی. در وسط کدوک، یک رأس از مال و بنه تقی سلطان افتاده به قدر بیست زرع سر پائین غلطیده، به سنگی گیر نمود. از سه چهار طرف رسیدند کفه و تنگها را بریدند. اسب سالم درآمد. الحمدلله عیب نکرد. هفت و هشت روز قدری می‌لنگید، بعد خوب شد. و شاه حسین فراش را هم قاطر انداخت. تیره گردن [و] شانش مجروح شد که محل احتیاط بود. در بیست و دوم شوال افتاد. در بیست و پنجم ذی حجه خوب شد. بسیار راه سخت و بدی بود. بعد از زحمتهای بسیار، آمدیم بقریه رازان. وارد شدیم. دیدم باغی در برابر چادرها معلوم است. گفتیم چادر آفتاب گردان بردند در سر چمن زدند. باغ بسیار خوبی، تازه‌احدائی، مثل قصر و قجر باغ تور.

بن مرتفع و آب روان از آن چمن جاری گل سرخ فراوانی مشغول به نهار خوردن بودیم. خبر آوردند پسر کدخدای آبادی خنجر کشیده می‌زند و می‌گوید هیچ چیزی نمی‌فروشیم، نه از نان و نه از جو و نه از کاه و نه دوق^۲ و ماست. فرستادیم تحقیق نموده، معلوم گردید بلی، پسر کدخدا قدری بیشتر از اینها هرزگی کرده. بالاخره فرستادیم آوردند. به عزت تمام گفتیم: تو را باید ببرم به خرم‌آباد. آقای ناظم‌الملک پسر کدخدا را خواسته است. مردمان لر مردند، نزدیک بود روح از بدنشان پرواز نماید. التماس پدرش و ریش سفیدان، آنچه لازم است، می‌دهیم، از برای خاطر خدا پسر کدخدا را مرخص بفرمائید. گفتیم بروند آنچه لازم دارند، از نان خورش و کاه و جو، بدهید، بعد قراری خواهم داد. فوراً آنچه لازم بود حاضر نمودند. دوغ و کره، تخم مرغ، ماستهای خوب، نان فراوان. آنچه ملزومات که محتاج بود، سرباز همه را حاضر نموده. دادند و قیمت گرفتند. بعد آمدند به التماسهای عجیب و قریب^۳ بالاخره مرخص کردیم بد ده نبود. جای خنک با صفائی بود.

۱. محل عبور در کوه گدوگ هم گفته می‌شود.

۲. دوغ.

۳. غریب.

عیش هم کردیم. جای را بعد از خواب آمدم به اردو در منزل حسین خان یاور یک - دو فنجان چائی خوردم. بعد رقتم به چادر خودم. مشغول به چائی خوردن هوای معتدلی خوب داشت. صد حیف که جای محبین و دوستان بسیار خالی بود.

لکن مردمان بسیار خری دارد. عموماً احمقند، لکن به باطن بسیار موزی^۱ و شیطان هستند. تمام هم دزد و قطاع الطريق می باشند امثال فقرا و گدایان می آیند و جای و مکانش را بلدیت پیدا کرده، چنانچه ممکن بشود برای ایشان، وقتی فرصت نموده بدزدند. فقرا زیاد دارند، همه جا و همه مکان.

یوم پنجشنبه بیست و سیّم شهر مزبور، بعد از شیپور صبح، اردو کوچ کرده، غریب^۲ به پنج - شش فرسخ راه رفتیم. جایهای خوب، چمن و الفهای^۳ زیاد فراوان. گفتیم یقین نظر علی وکیل جایی بهتر از این سراغ^۴ دارد و معین نموده. وقتی که آمدیم، جای بسیار بدی، پر خار و بی گیاه و بی آبی. بسیار بد گذشت به اهل اردو. اولاً آبادی نبود که مردم چیزی بخرند، و ایل هم نبود. صحرای خشک و کوه و کمر و پر از درختهای بلوط. طرف غروب رفتیم بالای تلّی. چند تیر تفنگ مارتین^۵ انداخته، صدای تفنگ می پیچید بین کوهها. قریب صدا می کرد. خالی از تماشا نبود، لکن در باب این منزل بسیار بد جای بود. معلوم است، سرنا را که دادی به دست آدم ناشی، یقیناً از دهن گشاد پف خواهد کرد. هم در آن منزل آدمی روانه نموده به خرم آباد، خدمت حاکم سرکار ناظم خلوت - دام اقباله - دو منزل جهت اردو معین شود. بعد از آن، بیرون شهر در محسن آباد^۶ منزل اردو معین کرده و مراجعت نموده.

جمعه بیست و چهارم، بعد از شیپور صبح که زده شد، دستور العمل به فوج و صاحب منصبها داده شد که بقاعده داخل شوند. تمام فوج به وضع خوش و بقاعده هر چه تمام تر، در کمال خوشی، بلافاصله وارد گردیده، تمامی شهر خرم آباد جهت تماشای ورود فوج، جمعیت کرده بودند جهت

۱. موزی.

۲. قریب.

۳. علفهای.

۴. سراغ.

۵. نوعی تفنگ تپُر که در زمان ناصرالدین شاه قاجار در ایران معمول بوده است.

۶. یکی از محله های قدیمی شهر خرم آباد که کاروانسرای در آن محل به دست میرزا محسن خان مظفرالملک ساخته شد و به نام او معروف گشت.

تماشا خیلی خوش قسمی اتفاق افتاد. فوراً آدمی روانه نموده به حکومت و تعارفاتی به عمل آورده، خیلی عذرخواهی نموده بودند. و بعضی تعارفات که این جانب منتظر بودم که سر تپ در منزل ما پیاده شوند، لامحاله از زحمت راه و گرمی هوا قدری آسوده گردند. حال که عذرخواسته‌اند، منشی‌باشی خویش را با میرزا محمدخان ملازم خودم به اردو فرستاده، تعارفات زیادی نموده، رفتند. عصر را سه - چهار مجموعه شیرینی و ده کله قند و شش گروانکه چائی به اردو فرستاده بودند و باز پاره‌ای احوال‌پرسی.

نزدیک غروب، ثانیاً آدم فرستادم. اطلاع داده، رفتم به حکومت. چه شهر خوبی و چه قلعه خوبی و چه دریاچه‌های فراوانی و چه سروستانی که از قه موزون سروها بعینها شبیه به گلستان ارم است که وصف کرده‌اند. وارد شده، ملاقات نمودیم. پس از یک - دو ساعت از شب گذشته، بعد از صرف چائی و قهوه به اردو آمدم. خلاصه، شهر بسیار منقّهی^۱ سبز و خرم. به ورود اردو شام فرستاده بودند. یک مجموعه دادم به منزل حسین خان یاور بردند. مبلغی باز دوباره به فراشها داده شد به رسم انعام. معلوم است که گویا نصف مالیات لرستان را از من بیچاره به همین وضعها وصول نمایند.

باز به همان قاعده بر و جرد شب جمعه را بنای روضه‌خوانی را گذاشتیم. بسیار مجلس پاکیزه و خوش وضعی منعقد گردید. عهد کرده‌ام ان شاءالله تعالی در این مدت سفر عربستان، هر شب جمعه را مشغول تعزیه‌داری جناب سیدالشهداء علیه السلام بوده که دنیا و آخرت از برکت وجود مبارک ایشان برپاست. این فقره هم شهرت تأمی نموده، صبح را جمعی از اعیان حکومت و شاهزاده رئیس با مقرب‌الخاقان آقامیرحسن لشکر نویس^۲ و چند نفر دیگر از اعیان شهر آمدند به اردو. شیرینی و چائی صرف شد. تکلیف به نهار نمودیم. نمانده رفتند. بسیار وضع خوش اتفاق افتاد و خیلی خوش گذشت. حیف که جای دوستان و یاران خالی می‌باشد. بسیار شهر خوش وضعی و خرم سبزی است و از همه اطراف شهر آبها جاری، باغات و انارستان که تمام در گل هستند، تماشا دارد. حقیقت گلستان ارم است.

فردا را رفتیم در میان باغات. جای خوبی معین کردیم و نهار در آنجا صرف شد. باحسین خان یاور جناب میرزا تقی و آقامیرزا عبدالعظیم عصر راه اردو آمدم. فراشهای حکومت آمده

۱. منقّهی.

۲. منصبی از مناصب در زمان قاجاریه مختص محاسبات سپاه.

بودند. با جمعیت مبلغی ایضاً به رسم انعام دادیم. اجزای حکومت و اهل شهر بسیار بسیار مشغول و خوشحالند از ورود فوج و رفتار و سلوک فوج، به خصوص سرکار ناظم خلوت که زیاد از حد اسرار^۱ دارد در نگاه داشتن فوج، تا خداوند عالم چه امر و مقدر فرماید تا سه - چهار روز متصل از اعیان و اجزای دیوان از رئیسها می آمدند و می رفتند.

یوم چهارشنبه بیست و نهم شوال رفتیم به همان باغ مزبور. نهارى صرف شد. عصر را مشغول به چائی خوردن بودیم. فراش آمد که ناظم خلوت به دیدن می آیند. بلافاصله تشریف آوردند. با کمال اقتدار با جمعیت زیادی پیاده گشته، چائی و شیرینی و شربتى صرف کردند. بعد از دو ساعت، تشریف بردند. زیاده از حد میل دارد که بلکه کاری بکند که فوج را در اینجا نگاه دارد. پاره ای گفتگوها هم در میان می باشد. در این باب، بعضی گفتگوها می باشد. آخر الامر دو - سه دفعه تلگراف مقرب الخاقان سرکار آقای ناظم خلوت به دارالخلافه و سؤال جواب زیادی نمودند. تلگرافاً مفید نیفتاد. در این بین، تلگراف رسید بیش از این فوج مقرب الخاقان مهدی قلی خان سرتیب - دام اقباله - العالی نباید در خرم آباد توقف نمایند، و الآن را باید حرکت نمایند.

طرف عصری یوم یکشنبه چهارم ذی قعدة الحرام به حکومت رفته، ملاقات شد در کمال مهربانی در میان عمارت و باغ ارم که سروستان می گویند. تا یک - دو ساعت از شب رفته، بصحبت مشغول بودیم. چائی و شیرینی صرف شد. موزیکانچها از قضا آن شب را بسیار خوب موزیکان زدند. سرکار ناظم خلوت بسیار خوشحال و مسرور گشت. لکن از این تلگراف بسیار اوقات تلخی داشت. مراجعت به اردو نموده، فرستادیم مال مکاری شوشترها را بیست رأس کرایه کردیم آرد و جو و گاه و آزوقه که لازم بوده باشد با مالهای خودمان جهت راه برداشته شود.

شب دوشنبه پنجم، سرهنگ تلگرافخانه و لشکرنویس و رئیس پُست خانه با برادر آقامیرزا حسن لشکرنویس باشی تشریف آوردند. آن شب را بودند تا هفت ساعت نزدیک به طلوع بود که رفتند. بسیار خوب مجلسی بود و خیلی خوش گذشت چه فایده جای یاران و دوستان بسیار خالی بود. بعد حضرات رفتند. جهة خدا حافظ و حمامی هم رفته باشیم. دو تومان به حمامی انعام داده، رفتیم به تلگرافخانه. قدری با همدان گفتگو کردیم، قدری با کرمانشاهان، با زین العابدین^۲ خان حسام

۱. اصرار.

۲. زین العابدین خان قراگوزلو، فرزند محمد حسین خان حسام الملک (۱۲۷۵-۱۳۴۶ق). وی در سال ۱۳۰۷ق بعد از مرگ پدر به حسام الملک ملقب و حاکم کرمانشاهان گردید، و در سال ۱۳۰۸ق علاوه بر کرمانشاهان، حکومت لرستان و بروجرد هم به وی واگذار شد.

الملک گفتگو و خداحافظ کردیم. قدری با جناب جلالتمآب آقای ناصرالملک^۱ به طهران گفتگو کردیم. مراجعت به اردو نموده، مالهای اهل شوشتری را آوردند. امروز و فردا به تحیه آزوقه و بارگیری بودند تا دو روز دیگر طول کشید، تا یوم شنبه دهم ذی قعدة الحرام، لکن شب جمعه گذشته مجلس روضه خوانی را برپا کرده، جمعیت پاکیزه‌ای مجلس منعقد و سرباز هم فهمیده بود که مأموری عربستان شده است. چون اهل شهر رضایتی از فوج داشتند، گفته بودند سرکار ناظم الخلوت فرموده‌اند نمی‌گذارم این فوج بروند به عربستان. قدری سرباز خواطر جمع شده بود. بعد از اینکه فهمیده بودند سفر عربستان است، در مجلس روضه خوانی رقتی شد که چه عرض کنم که حیف در چنین مجلس پر فیض جای دوستان و رفقا خالی بود که فیض برده باشند.

خلاصه، یوم شنبه که ذکر شده اردو حرکت کرد جهة شاهنشاه در سه فرسخی خرم آباد است. در همان امام زاده واجب التعظیم که مشهور به شهنشاه است. می‌گویند برادر جناب حضرت امام رضا - صلوات الله و سلامه علیه - می‌باشد. منزل کرده، جای بسیار خوب و باغ و انارستان زیاد درختهای سرو بسیار معتبری هوای پاکیزه معتدلی داشت. چند اصله درخت چنار داشت که تعریف دارد. بخواهم شرح بدهم، به وصف نمی‌آید. به چه بلندی و به چه کلفتی. خلاصه، خیلی معتبر بود. عصر در زیر همان چنار نشسته بودیم، چائی صرف می‌کردیم. شاهزاده رئیس تلگراف تشریف آوردند. دو ساعت بودیم. چائی صرف شد. چند تیر تفنگ کمان داری کردیم. تفنگ پاکیزه و رندلی^۲ رئیس داشتند در بیست و پنج تومان خریدم غروبی تشریف بردند.

یوم یکشنبه یازدهم شهر ذی قعدة، پس از شیپور صبح اردو حرکت کرده، با مکاریه‌ای شوشتری آمدیم در تنگ چمش کنار رودخانه منزل کردیم، بعد از طی نمودن پنج و شش فرسخ کوه و کمر و جنگلها را هر چه تعریف از کوه و کمر و از جنگل کوههای لرستان نمایم از هزار، یک وصف نکرده‌ام. از قدرت پروردگار همان تنگ چمش جایی بود خوش هوا و رودخانه آب خوبی

۱. ابولقاسم خان قره‌گوزلو همدانی، فرزند احمدخان، ملقب به مشیرحضور، ناصرالملک و نائب السلطنه (۱۲۸۲-۱۳۴۶ق). وی همراه جدش محمودخان ناصرالملک در سفر دوم ناصرالدین شاه قاجار به اروپا رفته، و شش سال در دانشگاه آکسفورد انگلستان تحصیل نمود. او از درباریان ناصرالدین شاه محسوب می‌شد و در سال ۱۳۰۵ق، بعد از مرگ جدش محمودخان، تمام مناصب و مشاغل او، از من جمله حکومت همدان، به او داده شد.

۲. نوعی تفنگ تهر که در زمان قاجار در ایران معمول بوده و ظاهراً مأخوذ از نام کارخانه است.

و جاری گوارائی داشت. شفیع خان یاور در آن منزل نوبه^۱ کرده. الحمدلله به زودی دو روزه خوب شد. به هر طریق که بود، گذشت.

بعد یوم دوشنبه دوازدهم شهر مزبور، بعد از شیپور صبح اردو حرکت نموده، با بلدهای شوشتری بعد از مسافت و طی نمودن شش فرسخ، آمدیم منزل در سرد آب نمودیم، کنار رودخانه بود. قدری آب رودخانه کم گردیده بود به هر قسم بود، گذران کردیم. ایل سگوند^۲ می آمدند متصل که راه عبور نبود. جمعی از دست علی اسلام عارض گردیدند از بی سلوکی و بد رفتاری و بد حرفی و بعضی حرفهای بی معنی و حرکات خلاف شرع او. در این باب، رسیدگی و قوررسی^۳ شد. تماماً معلوم گردید راست است. مع هذا، مبلغ نوزده تومان جهت مخارج به او دادم و مبلغ دو تومان هم دادم به شخص توشمال لری^۴ که علی اسلام را برده در خرم آباد برساند و اهل اردو از این جهت بسیار خوشحال و مسرور می باشند.

بعد یوم سه شنبه سیزدهم شهر مزبور، بعد از شیپور صبح اردو حرکت نموده، با بلدهای شوشتری و دزفولی رفتند. یک روز پیش که ایل سگوند می آمدند متصل با اهل اردو و ایل در همین منزل سرداب که باید بیفتیم دچار شده بودیم که آمدیم به منزل سرداب متصل، داشتند همین ایل سگوند می آمدند. یک رأس مادیان بسیار خوبی را از ایل سگوند مار زده بوده، دراز شده بود و مقدور به حرکت نبود. می گفتند مار زیاد است در این منزل. بلافاصله مادیان زبان بسته مرد و توپید. ولی آن شب را در آن منزل سرداب اهل اردو بسیار خوف و وحشت داشتند. از قضا الله قلی بیک و عبدالجبار بیک نایب اسبها را نعل می زدند. یکدفعه دیده بود الله قلی بیک که یک ماری به کلفتی دسته بیل پیچید به پایش از روی شلوار. خلاصه، فریاد کرده بودند، از اطراف و از چادرها جمعی آمده بودند به هزار سعی خلاصش کرده بودند. به آسانی ویل نمی کرده است. خود الله قلی بیک زرنگی کرده بود با چاقو و سم تراش سرش را مجروح کرده از جانش انداخته بوده. بعد از پایش واشده، کشته بودند، دو زرع بوده. بعضی هم از سربازها رفته بودند در میان ایلها نان و دوغی و جو کاهی بخرنده دیده بودند صحرائی است پر الف و گیاه. سؤال کرده بودند که چرا این صحرا را الفش را نمی چرانید؟ گفته جرأت نمی کنیم که یک رأس مال به این صحرا در میان الفها ویل نمایم.

۱. تب.

۲. یکی از طوایف بزرگ لر که در بخش زاغه خرم آباد زندگی می کنند.

۳. غورسی، به معنی رسیدگی دقیق و تفتیش از کنه و حقیقت چیزی.

۴. رئیس طوایف لر ها را گویند.

به قسمی مار در اینجا هست که محض زدن حیوان و آدم را، فوراً می‌میرد.

به این خبرها و دیدن آن مار را که نائبها کشته بودند و آن مادیان ایل سگوند را که مار زده بود و توپید، آن شب را سربازان و پاره‌ای اهل اردو که مطلع شده بودند، بسیار خوف داشتند. الحمدلله رب العالمین از برکت دعای محبین و از همت و برکت وجود جناب سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) و اولاد او - صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین - ابداً هیچ آسیبی و ضرری نرسیده. از قضا آن شب را هم بسیار خوش گذشت به اهل اردو و به خودمان از هر باب و هر جهة.

فردا را سر آفتاب حرکت کردیم. قدری راه که رفتیم، از دربندی گذشتیم. در میان این کوهها و کمر اهل اردو و ایل سگوند در راه دوچار به هم شده راه به آن سختی تمام کوه و کمر و جنگل، مال نمی‌تواند حرکت نماید. مال و احشام و زن و بچه ایل سگوند، محشر شد. آن روز را قریب به چهار ساعت به غروب مانده به منزل آمدیم. راه عبور چنان مسدود، قریب دو فرسخ پیاده آمدیم تا رد شدیم. به کمعلی‌گور به گوری مشهور بود. منزل کردیم. منزل بدی، بی‌آبی، گرمی. جای دوستان خالی بود حقیقت در چنین جایی و منزلی همراه باشید. حال پیاده شدیم. قهوه می‌خوریم. فاضل خان و دو سه نفر دیگر از بزرگان ایل سگوند دوره کرده‌اند. خواهش می‌کنند شش - هفت عرب مادیان سوار با یک نفر شیخ عرب آنها می‌سپاریم به سرکار. ایشان را برسانید به دزفول. و آنچه این ایل سگوند اسباب و چادر داشتند، بار مادیان و قاطر بود. چه مادیانها قریب به چهارصد و پانصد سوار هم بودند. سوای ده - پانزده هزار پیاده زن و بچه و مرد، تمام سوارها تفنگهای ورنندل و مارتین که تعریف داشت. در همان روز مرادییک راه را گم کرده بود. قریب دو فرسخ بعد به سراقت افتاده بود. به هزار زحمت و مرارت، طرف عصری آمد و دو نفر هم از سربازها نیامده بودند و راه را گم کرده بودند. شخص خرم‌آبادی بلد بود. به همراه پنج هزار انعام داده رفته است. صبح طلوع، وقت حرکت اردو سربازها را آورده‌است، لکن فاضل خان که توشمال و بزرگ سگوند بود، در سرگردنه ملاقات شد در کمال انسانیت و عذرخواهی. به قدر یک ساعت بود. قهوه و قلیانی صرف شد و این شیخ عرب را با سوارهای شیخ عرب خواهش نمودند که به دزفول برسانیم. چهار - پنج منزل مهمانداری نموده، به دزفول که رسیدند، رفتند. ایل معتبری بود. خلاصه، هر چه تعریف و وصف نمایم از کوه و کمر و درختهای بلوط، از هزار، یک وصف نشده. راهی و کوهی و سنگی گفته می‌شود، لکن تا آدمی نبیند، به تعریف راست نمی‌آید. تعالی الله از این قدرت و خلقت که کرده است.

بعد یوم چهارشنبه چهاردهم شهر مزبور، بعد از شیپور، نصف شب که اخبار کردیم زده شود

اردو، حرکت نمود، رفت. یک ساعت بعد از حرکت اردو، سوار شده، قریب به پنج فرسخ راه طی نموده، ولی چه راهی! همه کوهها و کمر که اسب یارا و قدرت حرکت ندارد. بعضی پیاده و بعض راه سواره به هزار زحمتها به منزل رسیدیم، که سرگل مشهور بود. در حقیقت گلستان بود. اولاً دو-سه هزار بوته خرزهره پر گل و رنگارنگ و اشده، آب فراوان، انگور فراوان، یعنی نرسیده بود. از قدرت پروردگار عالمیان، تمام فوج از برای دو-سه منزل غوره برداشتند و خوردند. دو-سه جام نقره دادم آبش کشیدند، و قند ریختیم و خوردیم و خورشهای خوب طباخ کربلائی عابدین ترتیب داده بود. دادم تخت زدند در میان آب که کنار آب خرمن خرمن گل خرزهره بود. چادر آفتاب گردانی هم زدند. هم در آنجا نهار خوردیم و هم خوابیدیم. طرف عصری دو ساعت به غروب، قدری رفتیم به گردش شکاری به دست نیامد. جای بسیار باصفائی بود. حقیقت خوش گذشت. جای دوستان و رفقا بسیار خالی بود. همه فراوان و مهیا بود. بعد را گفتند که فردا را باید به گردنه کیالون^۱ زد و گذشت بلدها گفتند که باید شام خورد و سوار شد؛ قرار در چهار ساعتی.

خلاصه، چهار ساعت که از شب پنجشنبه پانزدهم شهر مزبور گذشت، شبیور زدند و اردو حرکت کرده، دو ساعت هم بعد از حرکت اردو سوار شده، به هزار زحمتها پیاده و سوار سربالا را آمدم در سر گردنه. سر این سنگهای گز^۲ یک بوته نخود سبز مغز پر سربازی چیده داده بود. خیلی عجیب و غریب بود. بعد را دیدم که رد شدن محال است. تمام اردو و مال و بار گیر کرده، باید یکی یکی و قدم به قدم رد شود. نشستیم دو-سه قلیان و قهوه صرف شد. بعینها روز بعث و نشور که همه در فکر خود هستند و کسی را از حال کسی اطلاع نیست؛ چرا که راه در کمر کوه واقع است. پائین که نگاه می کنی، قریب دو فرسخ سرازیر است. همه سنگ و کمر. بالا نگاه می کنی، بالای سر نگاه می کنی، سنگ صاف از قدرت پروردگار کشیده است تا به کجا الی ماشاء الله جای وحشت دارد. اگر چنانچه آدمی و یا مالی به هم نزدیک بشوند و طوری شود که بیفتند، ابداً آثاری از او پیدا نخواهد شد. باری به هزار سعیها و زحمتها یگان یگان از اهل اردو پیاده رد شدیم. قریب به دو فرسخ بلکه زیاده تر، پیاده آمدم به اردو که اول زدن چادرها بود. حسین خان یاور پیاله آبش در دستش که به یکدفعه اسب از سنگ پریده بود. خورده حسین خان یاور افتاده بوده، قدری از سرش مجروح شده بود باقی صاحب منصبان با بیرق با شفیع خان یاور به هزار زحمتها آمدند دو ساعت بعد از ما.

۱. همان کیالان است.

۲. گزنده، زیان رساننده.

الحمد لله رب العالمین، راه به این سختی یک نفر صدمه نکشید هفت - هشت دانه مشرب به پر از آب به سربازان رسانیده، به آسودگی الحمد لله گذشتیم و عاقبت به خیر شدیم. اما خالی از تماشا نبود. حیف در چنین جایی هم جای دوستان و رفقا خالی بود. باری، همگی رسیدند به منزل. منزل بدی نبود. کاروان سرائی داده بودند ناظم خلوت درست کرده بودند و برنج کار می گفتند. کپری و چادری دیدیم برپاست. معلوم شد تلگراف و تلگرافچی می باشد طرف عصری رفتیم با حسین خان یاور گفتگوئی شد بمقرب الخاقان ساعد السلطنه^۱ اطلاع داده تلگرافچی از ورود فوج به منزل برنج کار. اول که قبول و باور نمی کرده، بالاخره در این باب بسیار خوشحال گردیده بود. قدری برنج و آرد و قند و چائی به تلگرافچی داده شد. آمدیم به منزل. گفتند فردا را آب در راه کم است و روز نمی توان رفت. شش - هفت فرسخ هم می باشد. باید اول شب راه افتاد. اخبار شد که اول شب شیپور بزنند اردو کوچ نماید.

خلاصه، اول ساعت شب جمعه شانزدهم شهر مزبور، شیپور زده، اردو کوچ نمود. بعد از نماز مغرب سوار شده از برای قلعه رزن. بعد از اینکه شب را تا صبح آمدیم، اول نماز رسیدیم. تمام اهل این ولایت از اهل بروجرد و خرم آباد و دزفول و عرب و لر تا به حال فرسخ را نفهمیده اند. عجب مردمان با فهم با شعوری هستند. باری، امروز را هم در دور دایره قلعه رزن به سر بردیم. طرف عصری رفتیم آنجاها را که تازه درست کرده بودند. قدری تماشا کرده، مراجعت نمودیم. به قراری ملخ بود که حساب نداشت از حد و حسر^۲ بیرون. شب شنبه هفدهم شهر مزبور بلدها آمدند. باید این منزل را هم شب برویم. اول شب مزبور، بعد از نماز مغرب و عشاء شیپور کوچ زده، اردو حرکت نموده، به همان قاعده که صاحب منصبان با شفیع خان با فوج و بیرق می روند و پیش قراول با محمد حسن سلطان و بلدها می روند، این جانب با حسین خان یاور و عمله جات. و خبر هم نموده اند که باید به حسینه که منزل است برویم. در منزل پیش، یک رأس اسب نایب و یک رأس الاغ سرباز از این خرزهره خورده بود، توپید. اسبی از اصطبل به نایب داده شده. که بد نگذرد به آن بیچاره. به هر جهت بود، آن شب را آمدیم. تا تاریک بود، بسیار بد گذشت. بعد از اینکه ماه درآمد، بد

۱. عبدالله خان قره گوزلو، ملقب به ساعد السلطنه، سردار اکرم و امیر نظام از خانهای همدان و از طایفه قره گوزلو بود. وی مدتی فرماندهی نیروهای مستقر در مرز خراسان را به عهده داشت و در سال ۱۳۱۴ ق حاکم عربستان گردید. و همچنین در سال ۱۳۱۴ ق لقب ساعد السلطنه به فرزندش حسین قلی خان داده شد.

۲. حصر.

نبود. لامحاله خالی از سیاحت نبود. خلاصه، باز طلوع صبح وارد شدیم. بسیار جای گرمی و آب بدی داشت. به هر طریق، تا دو ساعت به غروب ماندیم. همان بلدها را خواستند. گفتند شش - هفت فرسخ است تا به شهر. فهمیدیم که بیشتر است و اینها از روی شعور حرف نمی‌زنند. و می‌گفتند باید حالا بار کرده، برویم بالاخره راضی شده، تن به قضا داده، شب یکشنبه هجدهم شهر مزبور از حسینه دو ساعت به غروب مانده اردو حرکت کرده، از برای شهر دزفول آمدیم. بعد از اینکه به همان قاعده که منزل به منزل می‌آمدیم، پیش قراول و بلدها با محمد حسن سلطان صاحب منصبان با شفیع خان یاور، ما هم با حسین خان یاور می‌آمدیم. ماه در نیامده بود که راه گم کرده بودند. پیش قراول هم دور شده بود. بعضی مشغول به نماز شده بودند. جوقه جوقه شده بودند ما رسیدیم، دیدیم هنگامه است. دادیم شیپور زدند. قهوه و قلیانی صرف شد. اصلاً از راهها صراغ نیست. در این بین، سر بازی هم آتش زده بود به صحرا! یعنی خواسته بوده است که چوبوق، بکشد گوگردی زده بوده به سنگ، که یکمرتبه صحرا آتش گرفته بود.

بالاخره، هنگامه بود. بلدها را خواستم. بدبختها راه را گم کرده بودند. تا اینکه کم‌کم روشن شد. در لب آب بلارود که حدّ و سدّ لرستان و عربستان بوده، همگی ملحق گردیدیم. هم در آن شب یکی از طولهای عالیجاه حسین خان یاور گم شد. دیگر پیدا نشد. تقریباً از آب بلارود نیم فرسخ که آمدیم، افتادیم به همواره‌ای و صحرای وسیع عربستان. قریب به چهار فرسخ که آمدیم، رسیدیم به لب آب دزفول که از جلو شهر می‌رود. اردو در مقابل شهر افتاد. آن روز را تا دو ساعت از روز، زیر آفتاب گرم در میان چادر بودیم. در این بین، یک نفر از فراشهای ساعدالسلطنه آمد که تشریف ببرید به کنار، آب کت بسیار خوبی و خنکی هست که ساعدالسلطنه همیشه در آنجا منزل می‌کرد لابد رفتیم، بد نبود. از چادر ده مقابل بهتر بود. امروز را در آنجا به سر بردیم.

فردا قرار دادم که من می‌روم به همان لب آب جای دیروزی، اردو برود آن طرف آب. شخص سیدی کلکی با چند خیک درست کرده، آورد سوار شدیم به همان کلک، رفتیم به کت دیروزی و اردو هم رفتند آن طرف آب چادر زدند. عصر را به اردو آمدیم و شب را بودیم. صبح سر آفتاب باز به کلک سوار شده رفتیم به آنطرف آب. بودیم چند روزی. همه‌روزه انعامی به همان سید کلکچی می‌دادیم تا اینکه نقاهتی عارض گردید. دو - سه روزی مدارا کردیم. دیدیم شدت کرد. حسین خان یاور را خواستم، گفتند حکیمی در این شهر می‌باشد، اذن می‌دهید بفرستیم بیاید. فرستادیم آمد شخص حکیم سید بودند. دو - سه روزی با استخاره

و استشاره مداوا شد، باز شدت نمود. در این بین، جناب مستطاب آقای آقاسید عبدالرحمن سید جلیل القدری بود. تشریف آوردند. خواهش نمودند که شبه دانی در بنده منزل می‌باشد. چنانچه میل دارید، تشریف بیاورید. رفتیم. کت دادم زدند با حسین خان یاور. همه روزه می‌رفتند با حسین خان یاور. در این بین، مقرب الخاقان مؤتمن السلطان ساعد السلطنه آمد با فوج، قدری هم یخ از شوستر از کارخانه سرکار مقرب الخاقان امیر الامراء آقای نظام السلطنه^۱ آورده بودند میان شربت بریخته یک گیلان شد. خوردیم. قدری هم به حسین خان یاور دادم. قدری هم به میرزا عبدالعظیم.

عالیجاه شفیق خان یاور با چهار سلطان و چهار دسته سرباز با موزیکانخانه روانه شوستر نموده، در قراول شهر شوستر و حکومت برقرار نموده، کیفیت ناخوشی و نقاهت اینجانب را سرکار آقای ناظم خلوت از خرم‌آباد روزنامه کرده بودند. به دارالخلافه از جانب جلالتمآب آقای ناصرالملک تلگرافچی رسید. از قرار روزنامه سرکار مقرب الخاقان آقای ناظم خلوت نقاهتی به شما عارض گردیده معجلاً خبر بدهید تلگرافاً جواب عرض شد: بلی، ناخوش هستم. مقرب الخاقان سرکار ساعد السلطنه تشریف داشتند در شبه دانی به نهار هم مهمان بودند. در بنده منزل تلگرافی از جانب همایون ظلله‌اللهی رسید و تلگرافی از سرکار حضرت والا آقای نایب السلطنه و از جناب جلالتمآب سرکار آقای ناصرالملک تلگرافها را سرکار عبدالله خان ساعد السلطنه خواندند. بسیار مشعوف گردیده، لکن این جانب احوالی نداشتم. مبلغ بیست تومان انعام تلگرافخانه دادم. هم‌روزه تلگرافاً از طهران احوال‌پرسی می‌شود. مدت بیست و دو - سه روز، روز به روز احوالم بدتر می‌شد، تا اینکه سرکار ساعد السلطنه تشریف بردند. بعد از دو - سه روزی که مهمان بودند، یک روز بعد، قی و اسهالی به این جانب عارض شد؛ به طوری که مقدور به حرکت نبودم. الحمدلله رب العالمین بعد از قی و اسهال روز به روز احوالم بهتر و خوبتر شد، تا اینکه مهر

۱. حسین قلی خان مافی، فرزند شریف خان و ملقب به سعدالملک و نظام السلطنه (۱۲۴۸-۱۳۲۶ق). وی از رجال برجسته طایفه مافی بود. طایفه مافی از طوایف لرستان بودند که در عصر صفوی به فارس و در عصر آقامحمدخان قاجار به اطراف قزوین منتقل شدند و در دستگاه زندیه نقشی مهم را ایفاء می‌کردند. نظام السلطنه با نوشتن یک نامه، حسام السلطنه را مجذوب خط و انشای زیبای خود نموده، و در ۲۲ سالگی به سمت منشیگری وارد دستگاه حسام السلطنه گردید. و بعد از آن، در مناصب مختلف دولتی خدمت کرد و تا حد صدارت اعظمی در سال ۱۳۲۶ق پیش رفت. وی در سال ۱۳۰۵ تا سال ۱۳۰۸ق حاکم عربستان بود.

علی سلطان با جناب مستطاب آقای سید الاطباء^۱ - سلمه الله تعالی - آمدند. قدری دوق در مشک زده دادند. الحمد لله رب العالمین به کلی رفع نقاهت گردید. اینکه سرکار جناب آقای سید الاطباء دیر تشریف آوردند در این باب دو - سه تلگراف شده بود که طبیب نظامی روانه شد از ورود ایشان اطلاع بدهید از سرکار آقای مخبرالدوله و از سرکار حضرت نایب السلطنه و از سرکار جلالتمآب آقای ناصرالملک.

بعد معلوم شد که جناب آقای سید الاطباء و مهر علی سلطان با سی نفر عقب مانده سرباز راه را گم کرده اند. دو - سه روز بیراهه آمدند. بعد از آن، مهر علی سلطان سربازها را خواسته، آنچه آذوقه داشته اند، معلوم کرده بوده، دیده بود که دو - سه روز بخور و نمیر آذوقه دارند. قدغن کرده بود که باید پنج روزه این آذوقه را صرف نمایند. در این بین، یک - دو نفر از سربازها می‌رسند که در اینجا دو نفر آدم است. مهر علی سلطان سوار گشته، رفته مبلغ چهار تومان به آنها داده، آنها بلد بودند. بعد از دو روز، حضرات را آورده بود به یک فرسخی دزفول به باغ پنبه زار. به این جهت، سرکار آقای سید الاطباء دیر تشریف آوردند. حال بقیه احوال بهتر است. شب و روز مشغول رسیده گی^۲ از امورات و کارهای فوج می‌نمایم؛ من جمله جناب مستطاب سید الاطباء به کلی پنیر خوردن را قدغن نموده اند. در این باب، سپرده ام احدی جرأت خوردن پنیر ندارد ناخوشی الحمد لله بر طرف گردیده؛ معرکه بود. صادق بیک فراشباشی و حیدرخان بقی و اسهال و آقا میرزا عبدالعظیم بقی و اسهال مبتلا به شدت. الحمد لله رب العالمین همگی عاقبت به خیر گردیده مهر علی سلطان در همان روز جای اردو را تغییر داد در کنار رود، در پای شاه‌رود بند افتاده است اردو، لکن به قدر میدان اسبی کتی است که سرکار مقرب الخاقان مؤتمن السلطان آقای نظام السلطنه در آنجا بوده است. همه روزه می‌روم با جناب مستطاب آقای سید عبدالرحمن - سلمه الله تعالی - و جناب مستطاب آقای سید الاطباء و حسین خان یاور دو از روز رفته، می‌رویم، نیم ساعت به غروب مانده می‌آئیم. در سر همان کلک [بی‌تیر] قلیان در دست عالیجاه حسین خان از سر آب سیاحت کنان می‌رویم تا نزدیک پل شهر. بعد از آن، نیم ساعت از شب رفته می‌آئیم به اردو. عجب حظی دارد و خالی از تماشا نیست. شبهای مهتاب، عالم

۱. سید جعفر فرزند سید علی حسینی مرعشی تبریزی، ملقب به سید الاطباء و افتخارالحکماء متوفی، ۱۳۱۸ق، از اطباء نامی تبریز و دارای تألیفاتی در طب است؛ می‌باشد از جمله: رساله‌ای در امراض حصه، رساله‌ای در حرقت بول و تقویم الشریعة.

۲. رسیدگی.

علی حده دارد و شبهای تاریک شعله‌های چراغهای اهل اردو و لاله‌ها^۱ عالم خوبی دارد. با حرکت آب، چون آب هم وسیع است، هموار هم می‌رود از روی هر شعله‌ای ده شعله می‌شود. حیف که جای دوستان و یاران و رفقاها خالی است. شبهای جمعه را هم مشغول به تعزیه و روضه‌خوانی جناب سیدالشهداء (علیه السلام) هستیم.

امروز که یوم چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی‌حجه الحرام است، حضوراً جیره سربازها را ده به ده دادم. آقا میرزا عبدالعظیم را فرستاده شوشتر که سان دیده جیره سربازان شوشتر را بدهند. از قراری که از شوشتر خبر رسید، گویا سان داده‌اند. امروزها باید آقامیرزا عبدالعظیم بیاید از اتفاقات من جمله در آن اوقاتی که آن طرف آب می‌رفتیم، هنوز به شبه‌دان جناب مستطاب آقا - سلمه‌الله - نرفته بودم. یک روز آقا میرزاتقی آفتابه برداشته، به تشخیص تمام جهة رفع قضای حاجت در آن شکافهای آب نشسته، در حین همان اوقات ماری را دیده بود. آفتابه را گذاشته، فرار اختیار نموده، به حالی که نزدیک بود ضعف نماید. آقا میرزا عبدالعظیم و میرزا محمدخان رفتند، بعد از تجسس زیاد، ماری دیدند. فوراً سید کلکچی روانه اردو نموده، تفنگی از آدمهای عالیجاه حسین خان یاور گرفته آوردند. میرزامحمدخان مار را زد؛ غریب ماری بود؛ خیلی مهیب. آقا میرزاتقی حق داشته به آن حالت فرار اختیار نموده. دادم انداختند به آب، طعمه ماهیان شود.

بالاخره، آقامیرزا عبدالعظیم آمد یوم پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی‌حجه الحرام تمته جیره سربازان داده شد. بعد رد دو ساعت، تقریباً از یوم جمعه بیست و هشتم شهر مزبور که گذشت، سوار به کلک شده، رفتیم، به اتفاق جناب آقای سیدالاطباء و عالیجاه حسین خان و آقامیرزا عبدالعظیم رفتیم به کت. گفتم اردو برود به جای اول که افتاده بود. عصر را سوار کلک شده آمدم. مهر علی سلطان اردو را بقاعده قلعه چادرها را فرمان داده بود زده بودند و جای چادر این جانب در میان آب زده بودند، سه طرف او را با سنگ سکو بسته بودند، به قسم خوبی بسیار هم خنک و با صفا بود و چادرهای صاحب‌منصبان هم تمام در میان آب زده شده بود، به وضع خوبی. ان شاء الله تعالی خیال دارم که فردا یوم یکشنبه غره محرم است، مشغول به تعزیه‌داری جناب سیدالشهداء - سلام الله علیه و آله - شویم؛ از جمله در این مدت چهارم شهر ذی‌حجه الحرام آقا سرور را که فرستادم به بصره که قدری لیمونات و از تحفه‌های ولایت روم بیاورد؛ من جمله اسباب یخبندی

۱. نوعی چراغ.

و غیره. در این باب، سرکار جناب آقای نظام السلطنه فرموده بودند فلانی اسباب یخ‌بندی می‌خواهد چه بکند، که آدم مخصوص فرستاده است یخ را در ولایت عربستان برای این می‌خواهد در این هوای گرم بخورد. بعد از فضل خدا، حالت جناب آقای نظام السلطنه در این پایه است که فرمایش فرموده‌اند به کار فلانی اسباب یخ‌بندی نمی‌آید.

باری، آقا سرور ششم محرم الحرام که دو شب بود مشغول روضه‌خوانی و خرج به مردم دادن بودیم آمد. اولاً اسباب یخ‌بندی پیدا نکرده بوده، یعنی نبوده است. قرار داده است که بیاورند من بعد، لکن پاره‌ای اسبابها و لیمونات و ترشیجات آورده است. هم تماشا دارد و هم خوردن. حیف که جای دوستان خالی است. اما اینکه امروز که شب هفتم محرم است مشغول به تعزیه‌داری و روضه‌خوانی هستم، روزها را باز به عادت معهود با جناب مستطاب آقای سیدالاطباء و عالیجاه حسین خان یاور و آقا میرزا عبدالعظیم به کت آن طرف آب می‌روم یک ربع به غرب مانده می‌آیم. مشغول روضه‌خوانی هستیم که دو و نیم از شب رفته از آقایان شهر و ملاهای شهر هم خیلی می‌آیند. بسیار مجلس خوش‌وضع منتهی معطر پرفیض است. خداوند عالم این شیوه مرضیه‌را به همگی عطا فرماید. اما جای دوستان بسیار خالی است. دو ساعت که از شب می‌گذرد، قریب سیصد - چهارصد نفر از اهل شهر با مشعل با طبل با سنج می‌آیند. وضع غریبی سینه می‌زنند. تماشا دارد. شیرینی می‌خورند و گلابی استعمال نموده، می‌روند و روزها هم قریب به دویست - سیصد نفر می‌آیند در میان آب شناوری می‌نمایند، بزرگ و کوچک، و بعد باز به همان قاعده سینه می‌زنند از میان آب می‌روند. خالی از تماشا نیست.

امشب که یوم سه‌شنبه نهم محرم الحرام از اعیان دزفول و سادات ملاهای شهر تماماً در مجلس روضه‌خوانی حضور دارند و شب را هم تدارکی پاکیزه و تحیه خوبی سرور فراهم آورده بود که بسیار کم این قسم خوش مجلس منعقد می‌شود. از لاله‌های بصره بیست و چهار لاله در مجلس گذاشته شده بود و چهار چراغ... بسیار مجلس خوش‌وضعی و روضه‌خوانی خیلی خوب اتفاق افتاد. تمام به خوشی و سرافرازی راه افتاد، بلکه این بیچاره‌ها چنین مجلس در عمرشان ندیده بودند. بجز وصف و تعریف دیگر چیزی نیست در مجالسها. ولی اول شب را به قدر نیم ساعت باد تند مخالفی وزید. گرد و غباری زیاد شد. از برکت معجزه جناب سیدالشهداء - سلام الله علیه - به زودی رفع شد و نخواست که مجلس به این پاکیزه‌گی منقص شود. چیزی نبود مگر از معجز حضرت اباعبدالله الحسین - سلام الله علیه - تمام اردو هم حاضر بودند با جمع صاحب‌منصبها بسیار مجلس پرفیض و معطری واقع گردید. بعد از سه ساعت، دیگر سینه‌زن‌ها به طریق عادت

معهود آمدند سینه زدند و شربت خوردند و رفتند. به شوق تمام خالی از تماشا نیست. در هر صورت از جمله تازه گیها دو نفر شیپورچی از شهرهای روم در این ایام عاشورا به دزفول آمده دادم به مهرعلی سلطان این دهه را برده است به منزل.

امروز که یوم چهارشنبه یازدهم است یا دوازدهم، مهرعلی سلطان را خواسته، گفتم شیپورچیهایی شیپور بزنند ببینم. بعد از اینکه شیپور زدند، بسیار خوب شیپور می‌زنند؛ یعنی به قاعده و وضع خودشان فرستادم به چادر یوزباشی رضاقلی‌بھاری تا من بعد چه شود. عصر عاشورا هم روضه تمام و ختم گردید. حق‌النفس ایشان تقدراً داده شد. بسیار معنون و مشعوف گردیده، دعاکنان رفتند. یک نفر از آن شیپورچیهای رومی نگاه داشته‌ام و سپرده‌ام به مهرعلی سلطان هر روز دارند مشغول مشق بالبان خوانه^۱ است از چهاردهم تا الی هفدهم هر روز یک ساعت به صبح مانده می‌روم به شکار دراج در میان برنج‌زار و مرضه و وسمه خالی از تماشا نیست دو ساعت از آفتاب رفته مراجعت نموده، به کت آن طرف آب که مقابل اردو می‌باشد می‌روم. نھاری صرف شده می‌خواهم کم‌کم هوای اینجا رو به بهبود است. من بعد را می‌توان گذران کرد.

امروز که یوم چهارشنبه هفدهم است، به قسمی باد و طوفان شده که چادرها را انداخته و پاره کرد. چنان گرد و خاک شده که به تعریف و وصف نمی‌آید. هوای مختلفی ابر و برقی ساطع بود که به تعریف راست نمی‌آید. یک ساعت به غروب مانده، باد مزلف می‌آید تا الی سه ساعت از شب رفته. اهل اردو بیچاره‌ها همه در تزلزل بودند؛ من جمله چادر پوش را هشت - نه نفر از فراشها از طنابها قایم گرفته بودند. خداوند عالم عاقبت کارها را به خیر انجامد. این حکایت باد و طوفان، نمونه‌ای از طوفان حضرت عاد و ثمود علی نبینا [و] علیه‌السلام بود. تا سه روز یک ساعت و دو ساعت به غروب مانده، به همین قاعده باد تندی و گرد و غباری می‌آمد و بارندگی کمی هم شد.

یوم جمعه بیستم را سوار شده به شکار دراج رفته، در میان وسمه‌زار و نیستان که قلم متعارفی بوده باشد، از حد و حسر بیرون. یک دانه خرگوش هم میرزا عبدالعظیم زد، تماشا داشت. دخلی به خرگوشهای ولایتی نداشت. عربی بود. این هم ولی در همان کت آن طرف آب که روزها می‌رویم، خبر آوردند افعی در اینجا خوابیده است و دم خود را هم گرفته

۱. نوعی ساز بادی.

است به دستش. فرستادم از اردو آن طرف آب تفنگ آوردند. بعد از اینکه زدم، چیزی عجیب و جانوری غریبی بود. اولاً سه - چهار مار خورده بود. دو دست داشت، یک دمی داشت، میل میل خودش هم به قدر گربه بزرگ بود. چیزی مهیب غریبی بود. چنین جانوری دیده نشده بود. تعریف داشت خداوند عالم عاقبت امورات را به خیر انجامد. چیزهای عجیب و غریبی مشاهده می‌گردد.

ایضاً در یکشنبه بیست و دوم به شکار رفتیم. دراج فراوانی بود الحمدالله شکاری نکردیم. عالیجاه حسین خان یاور بود قدری گردش کردیم. یک روز وقت آمدن سه دانه مرغابی سیاه میرزا محمد خان زد و یک دانه قمری میرزا محمود آدم حسین خان یاور.

ایضاً دوشنبه و سه شنبه یا چهارشنبه رفتیم به شکار. میرزا محمد خان آمد. خبر آورد شکارگاه خوبی معین کرده‌ایم. در قلم‌زار فردا که پنجشنبه بیست و ششم بود، یک ساعت به صبح مانده سوار شده رفتیم. از قضا راه را میرزا محمد خان گم کرده، قریب یک ساعت ما را بیراهه برد. بعد از اینکه صبح شد، معلوم گردید قلم‌زار به قدر نیم فرسخ عقب مانده. دوباره برگشتیم، رفتیم به قلم‌زار و شکار فراوانی بود، لکن قلم‌زار مانع بود قدری پیاده گردش کردیم. شکاری نشد و هوا هم گرم شد. سوار شده آمدیم، باغی در آن نزدیکی بود. پیاده شدیم. جایی صرف شد قدری شربت کردیم با آب لیمو خوردیم. سوار شده، به اردو آمدیم. باز به طریق معهود، رفتیم آن طرف آب درکت، نهار صرف شد، خوابیدیم عصر را به اردو آمدیم. مقرب‌الخاقان امیر موسی خان رئیس تلگرافخانه آمده، عالیجاه حسین خان یاور دیدنی کرده بودند. عصر را بازدید یاور آمدند. با میرزا موسی خان دو ساعت از شب رفته آمدند منزل دیدنی کردند و رفته.

صبح که یوم جمعه بیست و هفتم بوده، سوار شده، حسین خان یاور را برداشته، رفتیم به دیدن. در میان شهر دزفول، بعد از ملاقات، پاره‌ای صحبت کردیم و پاره‌ای گفتگوها رد و بدل گردید. چند کلمه با صاحب‌منصبان مأمور به شوشتر گفتگو کرده، احوال‌پرسی از ایشان نمودیم. با عالیجاه شفیع خان یاور گفتگو نموده، مراجعت به اردو نموده، سوار کلک شده به آن طرف آب رفتیم درکت نهار صرف شد خوابیدیم جای دوستان و محبان و رفقا بسیار خالی است.

امروز که یوم یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام است. الحمدالله رب العالمین بد نمی‌گذرد به اهل اردو، و ناخوشی ابداً در میان اردو نیست. همگی صحیح و سالم می‌باشند. هواهای اینجا هم که دزفول باشد، امروزها بسیار خوب شده، چندان گرم نیست. شبهایش که بسیار خنک است.

روزها قدری باز گرم است، لکن روز به روز تفاوت می‌کند حالا به تقد بد نیست. چند روز است آقا میرزا عبدالمعظم احوالش به هم خورده گی رسانیده بود، الحمدلله خوب شد. امروز که دوشنبه سلخ است، سرکار مقرب الخاقان موسی خان سرهنگ تلگرافخانه در کت مهمان هستند بعد از صرف نهار و چائی عصر از آب در سر کلک رد شدیم. شب را هم نگذاشتیم بروند، تا نصف شب بودند، به صحبت مشغول بودیم. جهة خواب با حسین خان یاور رفتند در چادر یاور خوابیدند، صبح را آمدند خدا حافظ نموده، رفتند در چادر به آن طرف آب قدری تیراندازی و کمان داری نموده، در مهمانی اجزای تلگرافخانه همگی بودند. بسیار خوش گذشت. حیف که جای دوستان و رفقا خالی است.

در اینجا امشب که شب سه شنبه غرة صفر المظفر است، موسی خان سرهنگ تلگرافخانه تشریف دارند. در بنده منزل تا ساعت شش از شب رفته مشغول به صحبت بودیم. عالیجاه حسین خان یاور هم بود. در وقت خوابیدن خواهش نمودند در اتفاق حسین خان یاور رفتند به چادر ایشان. خیال رفتن به شوشتر دارد. آدم حلیم و سلیم خوب است. با اینکه از غم بی‌آلتی افسرده است، بسیار مطلوب است. بعد از رفتن ایشان، در سرکت خوابیدیم. بوی بد استشمام شد. در ساعت شش و هفت شب گذشته فرستادم مهر علی سلطان را خواستم. گفتم این بوی تعفن از کجا می‌آید. رفته است با لاله به قدر یک میدان اسب پائین تر یک الاغی مرده بوده، او را انداخته‌اند در میان آب، بوی عفونت آرام شده است. آن وقت آسوده خاطر خوابیدم. روزها را به آن طرف آب می‌رویم. نیم ساعت به غروب مانده می‌آئیم. غرض از گذراندن روزها و ایام است. خداوند عالم سلامتی بدهد ان شاء الله تعالی.

امروز که یوم چهارشنبه دوم است در کنار آب نشسته چائی می‌خوریم. یک دانه از این ولیجه‌های^۱ سیاه چشم که مشهور است به طرنا در هوا زدم. در هوا میران به بالای سرم بود و دو - سه قطره از خون حیوان ریخت به صورتم و به دامن شلوارم. باز به همین قاعده معهود نیم ساعت به غروب مانده سوار کلک شده، از آن طرف آب به این طرف می‌آئیم و صبح را باز به همین قاعده می‌رویم، لکن چندی قبل طوله عالیجاه حسین خان یاور چقید^۲ و چهار دانه از بچه طولها نگاه داشتیم دو دانه این جانب به میرزا محمدخان گفتم بده نگاه دارند. فرستادم آوردند دو دانه

۱. ولیجه یا دلیجه یا کاروانک نوعی پرندۀ است که در کنار آبها می‌نشیند.

۲. به زاییدن سگ و گرگ گویند.

معین نموده، سپردم. بعد میرزا محمد خان گفته بود پس زنجیری بدهند تا بچه طولها بسته شود. صادق بیگ را خواستم گفتم دو دانه طوقه‌های آهنی و دو دانه از آن زنجیرهای بزرگ که قره برقه است دادم دو نفر فراش با صادق بیک برد. و گفتم به میرزا محمدخان بگوئید محکم زنجیر نماید که نگریزند طولها. قدری در این باب خندیدیم.

امروز که یوم شنبه پنجم است، به شهر رفتم دیدنی. از مستطاب قدوة الانام آقای محمد طاهر^۱ - سلمه الله تعالی - دیدن نموده، قدری صحبت داشته، مراجعت نمودم. عالیجاه حسین خان یاور را هم اتفاق داشت. جای دوستان خیلی خالی است در این ولایت. و از سیاحت‌های این ولایت از طلوع آفتاب به قدر دو هزار زن و بچه و از اعلی و ادنی تا غروب به بهانه رخت‌شوری لخت نشسته‌اند. مشغولند به آب‌بازی. چه کنند بیچاره‌ها. چاره‌ای بجز لخت‌شدن و میان آب رفتن از گرما ندارند. بلکه می‌خواهم بگویم چهار - پنج هزار بزرگ و کوچک اطفال چهار ساله و پنج ساله ایشان همگی دست به آب دارند و شنا می‌نمایند، مثل ماهی. و وضع ایشان بعینها ماهی است. تماشا دارد. مال و گاومیش، مرد و زن، همه در کنار آب، شبیه محشر است. خالی از تماشا نیست. حقیقت بندگان خدا بجز این چاره ندارند. شب را هم تا دو ساعت همین کارها را دارند. قدری که هوا خنک شد، آن وقت دم و دستگاه ایشان جمع می‌شود. قدری در این روزها هوا خوب شده است.

از هشتم ماه صفر دیگر به کلک سوار نشدیم و به آن طرف آب نرفته‌ایم. یک مرتبه هم به دو فرسخی به شکار رفته‌ایم و چند دانه دراج زده‌ایم و نهار را هم در همان شکارگاه در زیر چادر آفتاب‌گردان خورده‌ایم هوا قدری خوب و آفتاب دیگر چندان گزنده نیست.

امروز عصر را که دوازدهم شهر صفر المظفر است رفتیم در صحرایی که شاه رود بند گنبد و بارگاه دارد. صحرای وسیعی است. چند تیر با تفنگهای ورنندل و مارتین کمان‌داری نموده، غروبى برگشتیم الحمد لله امن و امان است. ولایت ناخوشی نیست. از همه جهة بعد از فضل خداوند عالم و باطن ائمه اطهار - سلام الله علیهم - آسوده هستیم. امروز هم که یوم یکشنبه سیزدهم شهر صفر است، صاحب منصبها مرخصی حاصل نموده، به صحرا، یعنی به باغ بنه‌دار،

۱. شیخ محمد طاهر، فرزند محسن، فرزند اسماعیل دزفولی (۱۲۳۰-۱۳۱۵ق)، از فقهای بزرگ عصر خود و از شاگردان حاج ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر بود که از نجف به زادگاهش دزفول مراجعت نموده، و مرجع مردم عربستان گردید. از مصنفات آن بزرگوار می‌توان به المشارع فی شرح الشرایع اشاره کرد.

رفته‌اند به سیل و تماشا و عیش کردن عصر را سوار شده، به اتفاق حسین خان یاور و جناب مستطاب آقاسید عبدالرحمن - سلمه‌الله - و جناب آقای آقاسیدالاطباء رفتیم به قدر نیم فرسنگ پائین‌تر از شاه‌رود بند، ده - دوازده تیر کمان‌داری کردیم با تفنگها و رندیل و مارتین و مکنزی. چائی صرف شد. سوار شده، غروبى مراجعت به اردو نمودیم. کم‌کم هوای معتدلی دارد. یک - دو روز بودیم.

امروز که یوم پنجشنبه هجدهم صفرالمظفر است رفتیم به اتفاق جناب مستطاب آقای آقاسید عبدالرحمن - سلمه‌الله تعالی - و جناب آقای آقاسیدالاطباء - سلمه‌الله تعالی - و عالیجاه حسین خان یاور به زیارت محمدبن جعفر طیار^۱ که برادر جناب امیر - صلوات‌الله علیه و آله - باشد زیارتی کردیم. چون محل خوبی نبود که بمانم و زوار زیادی هم از اطراف و حول و هوش آمده بودند. لابد در پنج ساعتی مراجعت نموده، به اردو آمدیم. الحمدلله رب العالمین اذیت هم نکشیدیم. دیگر هواها این قدرها گرم نیست. و آفتابش گزنده نیست خالی از تماشا نبود. جای بسیار خوبی. از قراری که متولی و مردم حول و هوش می‌گفتند هر شب جمعه شیری می‌آید به زیارت و می‌رود، بی‌اذیت. العهده علی الراوی. جمعی در این باب که شیر در شبهای جمعه می‌آید، مذکور می‌دارند. حقیقت خالی از صفا نبود. حیف که جای دوستان و یاران قدری خالی بود.

یوم جمعه نوزدهم شهر مزبور، مذکور داشتند فرنگی آمده است. عصر را دیدیم. آن طرف آب، شخص سفیدپوشی معلوم بود. با دوربین نگاه کردم. دیدم شخص فرنگی همین است. دارد سیاحت می‌کند. عالیجاه حسین خان یاور را فرستادم، تحقیق نموده، مراجعت نمودند. اسم شخص فرنگی مصدر بینه است و قبیطان کشتی شوش است؛ یعنی سیاحی می‌نماید در دریاها و صحراها صبح را به عزم بازدید به منزل عالیجاه حسین خان یاور آمد. بعد از آن، برای نهار آمده به منزل ما. نهارى در سر میز ترتیب داده، خوراندنی بود. بعد را دوباره رفت به منزل یاور. بود تا عصری، قدری صحبت داشته، رفت. عربی هم فی‌الجمله می‌دانست. گاهی حرف می‌زد با یاور. از شوشتر خبر رسید که فوج فریدن اصفهان آمدند، وارد شده‌اند.

۱. محمدبن جعفر طیار در زمان حضرت رسول اکرم ﷺ متولد شد و بعد از شهادت پدر، مورد مهر و شفقت پیامبر قرار گرفت. وی بعد از مرگ عمر بن خطاب با ام‌کلثوم، دختر حضرت امیرالمؤمنین (ع) ازدواج نمود. در اینکه وی در کربلا شهید شد یا در شوشتر، اختلاف است. و صاحب مجالس المؤمنین قول دوم را ترجیح می‌دهد و مزار شریفش را در یک فرسخی شهر دزفول می‌داند.

امروز که یوم بیستم که اربعین است، طرف غروبى رفتیم با عالیجاه حسین خان یاور طرف شاه‌رود بند. بوستانهای تازه عمل آورده‌اند. قدری باغبان و بوستانچیه‌ها خیار تازه آوردند. جناب مستطاب آقای آقاسید عبدالرحمن و جناب مستطاب آقای آقاسیدالاطباء بودند. قدری از خیارهای تازه خوردیم. انعامی به بوستانچیه‌ها داده و مراجعت نمودیم. نزدیک بود، پیاده هم رفته بودیم. آنچه بخواهید هندوانه خوب و خربزه خوب، بادمجان فراوان از حد و حصر بیرون. به وصف نمی‌گنجد. ثانیاً صاحب‌منصبها مرخصی حاصل نموده، اجماعاً به عزم زیارت دانیال پیغمبر^۱ - علی [نبینا] و آله و علیهم‌السلام رفتند. بعد از اینکه رفته بودند، دیده بودند جمیع اهل دزفول رفته‌اند، و متصل هم می‌روند. ایشان را به ملاحظه مهرعلی سلطان نگذاشته بود بروند. در آن نزدیکی، باغی بود، رفته بودند در آن باغ نهارى خورده بودند. عصر را چائی خورده، مراجعت نموده بودند.

و از بیست و یکم تا الی بیست و پنجم همه‌روزه در وقت غروب به همان بوستان می‌رفتیم. تقریباً یک ساعت از شب رفته، مراجعت می‌کردیم. امشب گذشته که یوم جمعه و شب بیست و ششم است، رفتیم به شاه‌رود بند^۲، قدری خرابی دیدیم دارد. قرار دادم گچ و آجر و مصالح خریده، استاد معماری فرستادم آوردند که خرابیه‌های گنبد و بارگاه را تعمیر نماید. لامحاله اجری برده باشیم صالحات و باقیات بوده باشد، بعون‌الله تعالی شأنه العزیز. و دیگر هواهای عربستان کم‌کم خوب می‌شود. معلوم است که هوای معتدلی خوبی من بعد داشته باشد. از قرینه این قسم معلوم می‌گردد. خداوند عالم سلامتی بدهد که عاقبت خیر بوده باشد.

در بیست و نهم شهر صفرا المظفر بنای مرمت را در شاه‌رود بند گذاشته، مصالح و بنا و عمله قریب بیست تومان شد. مخارج نموده، درست کردیم و صادق‌بیک را متصدی نموده، به اتمام رسانیدیم الحمدلله. و از پنجم شهر ربیع‌الاولی هم قرار داده‌ام روزی دو ساعت سربازان مشق نمایند. و عصرها را روزی دو ساعت مشغول هستم به مشق. یک روز هم آقا سرور ناظر ما را در باغ مهمان نموده، تدارک با قاعده دیده بود. همه چیز فراوان... ما جمیع صاحب‌منصبان را

۱. از پیامبران بنی اسرائیل و از نسل حضرت داود، ملقب به نبی‌الله، که در شوش مدفون است.

۲. بقعه‌ای در شمال غربی شهر دزفول، در کنار رودخانه که به پیروین، شاه‌روین، شاه‌دریابن، پیر رودبند، شاه‌رودبند و شاه‌دریابند شهرت دارد. که مقبره سلطان سیدعلی در آن واقع شده است. در وجه تسمیه آن گفته‌اند: «سلطان سیدعلی صاحب کرامت بوده و به رودخانه دزفول فرمان داده که شهر را در کام خود نکشد» از این رو، به شاه‌رودبند مشهور است.

هم وعده خواسته بود. مهمانی بسیار خوبی داد. محل همان باغ هم بسیار جای خوب بود. در آن مهمانی، عالیجاه حسین خان یاور نبود؛ دندان‌ش درد می‌کرد به شدت؛ به آن جهت نیامده بود. جناب مستطاب آقای آقا سید عبدالرحمن بودند. جناب آقای آقا سید الاطباء بودند. بسیار خوش گذشت. حیف که جای دوستان و یاران در آنجا خالی بود، لکن بعد از چند روز دیگر، عالیجاه مقرب‌الحضرت حسین خان یاور به همان باغ رفته بودند به اتفاق عالیجاه آقا جان خان به عیش کردن. گویا خالی از تماشا نباشد. از مراجعت همان باغ مذکور که عصرها مشغول به مشق هستیم، نزدیک غروب که سربازان و صاحب‌منصبان را مرخص نموده، بعضی از شبها را به همان بوستان معهود که مال جناب مستطاب فخرالعلماء آقای شیخ محمد طاهر - سلمه الله تعالی - است می‌رویم تا دو ساعت از شب رفته هستیم. قهوه و قلیانی صرف شده، مراجعت به اردو می‌نمائیم. محمد شفیع سلطان را هم مأمور نمودیم به ایل شیخ غافل به تحصیل چهار هزار تومان به ورود سلطان^۱ بایک دسته سرباز شیخ غافل آمد و ضامن داد که هر ماهی هزار تومان بدهد. ماه اول را نقداً آورد تحویل مقرب‌الحضرت حاجی حسین خان نایب‌الحکومه نمود. مابقی راهم سر ماهه بپردازد. امروزها هم خیال دارم به شوشتر برویم تا خداوند عالم چه بخواهد.

چهارشنبه بیست و دوم نهار مهمان حاجی حسن خان می‌باشیم. بعد از صرف نهار و چائی، عصر سوار شده، از دزفول به منزل کوتک دو ساعت از شب پنجشنبه گذشته وارد شدیم. صبح پنجشنبه عالیجاه مقرب‌الحضرت العله حسین خان یاور با صاحب‌منصبان به همراهی بیرق مانندند بیایند. این جانب آمدم در دو فرسخی شوشتر. افتادیم در کنار سرداب و راه دارخانه سرکار مقرب‌الخاقان نظام‌السلطنه درست کرده‌اند. نهارى در آنجا صرف کردیم. یک ساعت به غروب مانده، سوار شدیم. یک ساعت و نیم از شب جمعه بیست و سوم گذشته بود، وارد شدیم. اردو آمد کنار آب افتاد. شام صرف شد. خوابیدیم. صبح زود برخاسته^۲، یک فنجان چائی صرف شد.

لشکر نویس تشریف آورد، به بلم سوار شده، از آب گذشت چائی خوردیم. به عالیجاه مقرب‌الحضرت شفیع خان یاور گفتم چادرپوش آوردند آن طرف آب زدند. سوار به بلم شده، از

۱. صاحب منصبی که صد سرباز به فرمان او باشند. نام امروزی آن سروان است.

۲. برخاسته.

آب گذشتیم. در این بین، امیر آخور^۱ سرکار مؤتمن السلطان مقرب الخاقان نظام السلطنه دو رأس یدک و اسب بسیار خوبی آورد، سوار شده، با جمیع صاحب منصبان و اروالها رفتیم به حکومت نایب الحکومه، و فراش باشی در مقابل راهرو اشاره نمودند؛ یعنی به جلو اروپایی بیایید. ابداً اعتنا نکرد، رفتیم به اوطاق^۲ روبه رو، سلامی کرده، نشستیم. بعد از تعارفات یک فنجان چائی آوردند برای نظام السلطنه و یک فنجان هم جهت این جانب. چائی خوردم و ... بعد از دو - سه دقیقه به شاهزاده پسر معین الدوله^۳ که سرهنگ است فرمودند شاهزاده تشریف بیاورید. بالا آمدند. باز به همان قسم در میان اوطاق نشست. این جانب درخواستم آمدم به منزل. صبح شنبه ده کله قند و سه گروانکه چائی فرستاده بودند منزل مبارکی سرکار نظام السلطنه عالیجاه شفیع خان یاور را مکرر وعده خواسته است به نهار. خلاصه، رفتیم. جمعی بودند از اعیان شهر و کسبه. بعد از صرف نهار، اخبار نمودم و سرباز و صاحب منصبان را ... حاضر شدند. نظام بسته شد. سه - چهار فرمان مشق احوال بررسی نمودیم و دلجوئی از ایشان کرده. بعد قریب به یک ساعت موزیکانچها مشغول شدند به مشق کردن. خالی از تماشا نبود. دور سردری که خیلی تعریف دارد، نشسته بودیم با اجزای خودمان. حیف که جای دوستان و یاران خالی. بسیار با شکوه بود.

چند روز دیگر نشسته بودم در مهتابی^۴ تماشای آب و صحرایم کردم. در این بین، آن طرف آب، شغالی درآمد، بناکرده دویدن. با همان تفنگ مکنزی زدم افتاد. دو نفر از اهل شوستر رفتند به آن طرف آوردند. انعامی داده شد. طرف عصر را معین الملک آمد به دیدن ... قریب دو - سه ساعت نشسته، چائی صرف شد. بعد رفتند. ولی جای دوستان خالی بود در این مقام. دو - سه روز در میان به شکار دراج می رویم. سیاحت و سیری کرده، مراجعت می نمایم. الحمدلله از برکت دعای دوستان و محبین بدکی نمی گذرد. اصل هوای اینجا هم خیلی خوب معتدل می باشد، تا من بعد خداوند عالم چه مصلحت بداند و چه پیش آید. رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره. و سردر بسیار پاکیزه و دروئی بود مرتفع. جای خیلی خوبی درست کرده بودند. سرکار لشکر نویس هم سه کله قند بایک قطو^۵ حلبی چائی جهت منزل مبارکی فرستاده بودند.

۱. رئیس اصطبل سلطنتی.

۲. اتاق.

۳. به احتمال قوی، احمد میرزای معین الدوله (۱۲۳۴-۱۳۱۰ق) پسر دهم عباس میرزاست.

۴. ایوان مسقف بدون در که جلوی اتاق ها می سازند، بالکن.

۵. قوطی.

مشغول دید و بازدید اعیان می‌باشم. روزی در منزل نشسته بودم. آن طرف میان آب شوشتر که مرحوم محمدعلی میرزا^۱ سدی بسته‌اند و آب را برگردانده‌اند، کلاغی آمد، باتفنگ مکنزی زدم. تخمیناً سیصد زرع بود از بال راستش. ثانیاً تیر دوم را زدم در منقار بالائی کلاغ. خوب تفنگی است. عصر را فرنگیها با ده - دوازده سواری به لباس نظام آمدند دیدن. بعد از دو روز دیگر هم این جانب رفتم بازدید. خالی از تماشا نبود. یک وضع علی حده داشتند بسیار متعارف. آمده‌اند از هندوستان به این ولایت قاطر بخرند. گویا منصب سرتیپی دارد یک نفر از ایشان، و یکی هم سرهنگی. باقی سواره‌نظام می‌باشند.

در توقف این مدت شوشتر همه روزه از اعیان و اشراف و مجتهدین شوشتر می‌آمدند و می‌رفتند به دیدن بعضی از ایشان می‌رفتیم به بازدید بقیه. یک دفعه هم می‌رفتم به سربازخانه فرمان مشقی داده می‌شد و موزیکانچها هم عصر را بسیار خوب می‌زدند. انعامی داده شد. مراجعت باز به همان عمارت میرزا اسدالله خان نائب‌الحکومه می‌کردم. گاهی از روزها که هوا صاف بود و بارندگی نبود، به شکار می‌رفتیم. از قضا یک روز رفتیم به شکار دراج. در این بین، با جمعی و امیر قلی‌خان هم بوده، خوک بسیاری نمایان شد. چائی می‌خوردیم در کمال صفا. محض دیدن خوکها چهل - پنجاه سوار سوار شدیم. تعاقب نموده، هجده دانه از خوکها را زدیم. سه - چهار دانه‌اش نقل داشت. هر کدام یک چهارک دندان داشت. با دو گلوله و سه گلوله می‌افتاد. ده - بیست دانه هم دراج زدیم و با قوش پنج دانه میرزا محمدخان گرفت.

حظ کردیم امروز از آن شکارگاه و شکارکردن و به همین احوال بودیم. در پانزده روز هم یک دفعه سرکار آقای نظام‌السلطنه را ملاقات می‌کردم. مکرر می‌فرمودند چرا نمی‌آیید و نمی‌روید، تا اینکه اول ماه رجب سرکار نظام‌السلطنه خبر نموده که سرتیپ باید با تمام فوج به اتفاق من بیائید به گردش. یوم دوم حرکت نموده، به اردولب رودخانه افتادم. یوم سوم حرکت نمودیم که یوم جمعه

۱. محمدعلی میرزا دولت‌شاه، فرزند ارشد فتح‌علی شاه قاجار (۱۲۰۳-۱۲۳۷ق)، در ۹ سالگی از طرف پدر و با وزارت میرزا نصرالله علی‌آبادی مازندرانی حاکم فارس و دو ماه بعد حاکم قزوین شد. وی در ۱۹ سالگی حاکم خوزستان، لرستان و کرمانشاهان شد و در دوران کوتاه حاکمیت خود موفق به شکست عثمانیها و دفع تجاوز آنها شد؛ به طوری که از ایران تقاضای مصالحه نموده، به معاهده‌ارزنه‌الروم منتهی شد. سرانجام در راه تسخیر بغداد، در ۳۴ سالگی به مرض وبا درگذشت. از آثار او در شوشتر، تعمیر بندمیزان است که به بنددولت شاه معروف است. وی دارای طبع شعر بوده و دفتر اشعار او در سال ۱۳۲۰ق در تهران به طبع رسیده است.

بوده باشد برای قبیله قاید حسن خان در چهار فرسنگی. صبح زود را لشکر نویس باشی و سرکار سرهنگ تلگرافخانه موسی خان و محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه تشریف آوردند. ملاقات نموده، تا به امامزاده واجب‌التعظیم، مشهور به امامزاده عبدالله علیه السلام^۱ مشایعت نموده، مراجعت نمودند. با جمعی از اعیان و اشراف شهر و سرکار سمسام السلطنه^۲ پسر حسین قلی خان ایل خانی آمد. سواره قلیانی کشیده، دیدن نموده، مراجعت نمودند رفتیم به اردو ملحق شدیم که به نظام چادرها را زده بودند. سرپرده جناب اجل آقا نظام السلطنه را هم زده بودند. قدری از کسالت راه آسوده شدیم.

بعد از یک - دو ساعت حسین خان یاور را خدمت جناب آقای نظام السلطنه احوال‌پرسی

۱. عبدالله بن الحسن بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ملقب به زین العابدین که در جنوب شهر شوشتر مدفون است. بانی اصلی بقعه امامزاده عبدالله مستنصر خلیفه عباسی بوده و بعدها سادات مرعشی بنا را تعمیر کردند و بر آن افزودند. این بنا سابقاً مهمانخانه، منزل برای مسافرین، مدرسه و کتابخانه برای طلاب علوم دینیه داشته و تولیت اوقاف آن در زمان صفویه به سادات مرعشی شوشتر واگذار گردید. و چون جناب سید نعمت‌الله جزائری به شوشتر آمد، مدرّسی مدرسه امامزاده عبدالله و تولیت آن از طرف شاه سلیمان به او واگذار شد. در شمال غربی بقعه امامزاده عبدالله، بقعه کوچکی با گنبد سبز وجود دارد که به بقعه امامزاده سربخش معروف است. سیدعبدالله جزائری در تذکره شوشتر نوشته است: «از جمله مزارات قدیم، بقعه امامزاده عبدالله است. و نسب او بدین وجه است: عبدالله بن الحسن بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام. و گویند سر اوست که در شوشتر مدفون است. و باقی اعضای او عضو عضو در بلاد متفرق گردید. و چون مخالفان او را شهید نمودند و سر او را بر گرفته که نزد والی خود برند، مرور ایشان به شوشتر افتاد. در خانه پیرزالی نزول نمودند، و چون شب بخسیدند و آن ضعیفه جهت مهمی به آن اندرون که سر گذاشته بودند داخل شد، دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از آسمان به زمین می‌آید و اشخاصی چند که آثار روحانیت بر ایشان غالب بود در آنجا نشسته‌اند و آن سر بریده بایشان متکلم است. از مشاهده این امر غریب به غایت متحیر گردید. پسری داشت نوجوان، ابراهیم نام، در اندرون دیگر خسبیده بود. رفت و او را بیدار نمود و به آنجا آورد. چون ابراهیم بدید، به مادر گفت که این شهید از جمله ذریه حضرت امیرالمؤمنین و برگزیدگان رب‌العالمین است. رأی آن است که او را تجهیز نموده، دفن کنیم. مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد؟ ابراهیم گفت: سر مرا ببر و به جای این سر بگذار که ایشان ببرند؛ و چنان کردند. و ابراهیم سربخش که بقعه او در جوار امامزاده معروف است، همان است.»
۲. اسفندیارخان صمصام‌السلطنه، سردار اسعد (۱۲۶۷-۱۳۲۱ق)، فرزند بزرگ حسین قلی خان ایلخانی بختیاری بود. پدرش به دست ظل‌السلطان در اصفهان کشته شد. و او و برادرش نیز مدتی در حبس ظل‌السلطان بودند و بعد از آزادشدن به ریاست ایل بختیاری منصوب و به «سردار اسعد» ملقب شد.

نماید. گویا گفته بودند که چرا گفته‌اند آقای سرتیپ ما موالیات لازم نداریم. یاور در جواب گفته بود اگر تعارف بود می‌خواستند بیاورند در منزل در چادر بدهند. والله ما که ارباب توقع نبودیم. بعد حبیب‌الله خان رئیس را خواسته بود، بسیار تغیر فرموده بودند: این چه قسم آدم فرستادن است و این چه قسم مطلب گفتن است؟ شما کی آدم خواهید شد؟ یعنی چه؟ بعد یاور آمدند و شرح گفتگوهایی که رد و بدل شده بود گفته شب را نشستیم، تا ساعت چهار به صحبت مشغول بودیم. شامی صرف شد. خوابیدیم. حیف که جای دوستان خالی است. از این رحمتها و از این تماشاها امروز که یوم شنبه چهارم رجب‌المرجب است، باید به بندقیر^۱ در چهار فرسنگی برویم. صبح را از خواب برخاسته، کم‌کم می‌بارید. اردو حرکت کرده رفتند یاور حسین خان را خواستم و بعد را سوار شده یک فرسخ به منزل مانده باران شدت کرد، نعوذ بالله. مشهور است بارنده‌گی عربستان به قسمی شدید شده که دستپاچه شدیم. با هزار مرارت و زحمت به اردو رسیدیم چه اردو به قسمی مختلف تشکیل اردو شده. همین قدر رسیدیم به چادرپوش یاورها و صاحب‌منصبها در دوره و اطاق قدری آسوده شد. به زحمت نهاری صرف شد. بودند تا اینکه قدری باران آرام شد. به زحمتهای تمام شب را به سر بردیم. حیف که جای دوستان خالی است که شریک باشید به این زحمتها. سرکار نظام‌السلطنه در تلگرافخانه منزل کرده بود. همان ایشان آسوده بودند.

امروز که یوم یکشنبه پنجم شهر رجب است، به واسطه زحمت و مرارت دیروز و دیشب توقف شد. صبح زود از خواب برخاسته، کم‌کم می‌بارید. رئیس تلگرافخانه با حسین خان یاور آمدند، نشستیم. سرکار نظام‌السلطنه قدری، بلکه خیلی، عذرخواهی نموده بودند. بعد کم‌کم هوا خوب شد. به اتفاق رئیس تلگرافخانه و آقامیرزا عبدالعظیم در روی بلم نشسته، رفتیم آن طرف آب به شکار. دراج بسیاری بوده، ده - دوازده دانه دراج زدم، مراجعت به این طرف. پنج دانه از دراجها برای سرکار جناب نظام‌السلطنه فرستادم. انعامی داده بود. پنج هزار ماشاءالله. بعد قورخانه و لوازمات جناب نظام‌السلطنه را حرکت دادند با کشتی و مهیله^۲ [برده] به آن طرف آب، دو مهیله دیگر آوردند. اسباب و الاغ سربازها را حرکت دادند و مشغول به گذراندن مال و اسباب بودند. در

۱. دهی از دهستان میان آب بخش مرکزی شهرستان شوشتر و در نزدیکی رود شلطیط و رود گرگر واقع شده است.

۲. نوعی وسیله حمل و نقل آبی که در لهجه محلی آن را مهیله گویند.

نزدیکی چادر ما در این بین چند نفر از مشایخ عرب بندگیر آمدند به دیدن علی‌اسلام. یک دانه رطیل در چادر حسین‌خان یاور گرفته بود. بسیار تعریف داشت. عربها بعد از چائی رفته، بعد حسین‌خان یاور را خواستم. مشغول به صحبتهای متفرقه بودیم. شامی صرف شد. خوابیدیم. حیف که جای دوستان خالی است که تماشای عقرهای رنگ بارنگ و رطیلهای عجیب و غریب تماشا نمایند.

امروز که یوم دوشنبه ششم است، صبح را از خواب صبح زود برخواسته، نماز خوانده، حسین‌خان یاور آمد. یک فنجان چائی صرف کردیم. سرکار جناب نظام‌السلطنه حسین‌خان یاور را خواست و احضار فرمودند. گفته بود اردو را حرکت بدهید بامهله‌ها به زودی به آن طرف آب. مشغول به گذشتن از آب گردیدند. چندی در میان کشتیها بودند و چندی در کنار آب بودند، در پیش مال و اسباب خودشان. در این بین، ابر سیاهی به شدت بنا کرد به باریدن. باران شدیدی که به تقریر و تحریر نمی‌گنجد. بعد از بارندگی امیر قلی‌خان^۱ آمد. نهاری صرف کردیم. در این وقت، جمعی از رقاصان عرب از بزرگ و کوچک آمدند، بنای رقصیدن گذاشته، به وضعی می‌رقصیدند و حرکات و مقامات گوناگون می‌کردند که بسیار جای خنده داشت. انعامی گرفته رفتند. بعد کشتی دو مرتبه آمد. اسباب والاغ خود سربازها دوباره ریختند میان کشتی و رفته، بعد آنچه قاطر بود تماماً زدند. حیوانات ریختند در میان، به هزار زحمت رفتند آن طرف. بعضی به جزیره‌ها رفتند، بعضی به آن طرف گذشتند. محسری بود و تماشا داشت. و بعضی برگشتند با هزار زحمت و مرارت سرباز و نوکر بیچاره از آب گذشتند. کم‌کم چادرها را آن طرف برپا کردند. شب را هم با یاور مشغول به صحبت بودیم.

امروز که یوم سه شنبه هفتم است، صبح را از خواب برخواسته، نمازی خواندیم. نصف اردو آن طرف....^۲

امروز که یوم شنبه یازدهم است، باید برویم به منزل نهر هاشم^۳. صبح زود از خواب بیدار شده، نماز خواندیم. اردو کوچ نموده، هوا بسیار سرد بود. حسین‌خان یاور آتش فراهم آورده بود. رفتیم در کنار آتش نشستیم. گرم شدیم. چائی صرف شد. مال حاضر کردند، سوار شدیم. در بین راه، با

۱. امیر قلی‌خان، فرزند حسین قلی‌خان مقتول و برادر اسفندیارخان صمصام‌السلطنه است.

۲. از نسخه موجود یک صفحه افتادگی دارد.

۳. یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان اهواز.

امیر قلی خان می رفتیم. دراجی زیاد بود. ده - پانزده دانه دراج شکار کرده، برگشتیم. سرکار جناب نظام السلطنه پیاده شده بودند به نهار امیر قلی خان ماند. من گذشتم. چادر نهار دادم زدند. جمیع صاحب منصبها را خواستم به نهار. نهاری صرف شد. باز پنج دانه دراج جهة سرکار نظام السلطنه دادم بردند. صحرای بسیار سبزی و همواره خوبی بود. قدری تیر با تفنگهای مکنزی انداخته، بعد را به منزل آمدیم. اردو افتاده بود، بسیار بقاعده و منظم. مهر علی سلطان برقرار کرده بود. جناب آقا سیدنعمت آمدند با جمعی از مشایخ. چائی صرف شد. حضرات رفتند. بعد با یاورها و میرزا عبدالعظیم نشستیم مشغول به صحبت شدیم.

امروز یوم یکشنبه دوازدهم است، باید برویم به جرده آقا سیدحسین. صبح زود حرکت کرده رفتند. سرکار حسین خان یاور آمد. سوار شدیم. در بین راه بیشه زاری بود. دراجی بلند شد، زدم. بعد را قدری کمان داری نموده، سوار شده، آمده پیاده شده، نهار حاضر آوردند خوردیم. در برابر اردو، آن طرف آب، ایل آقا سیدحسین آبادی داشتند. بسیار آبادی معتبر بود. سه - چهار... متصل مردم عبور می نمود. جهة ملزومات و غیره طرف عصری جمعی از سادات و مشایخ آمدند. چائی صرف شد. چادری جهة آقا سیدنعمت دادم زدند. قراول در جلو چادر جناب آقامعین نموده، بعد آقا سیدنعمت و آقا سیدحسین رفتند به منزل حسین خان یاور. شب را در آنجا مهمان بودند. امیر قلی خان آمد. نشستیم به صحبت. شامی صرف شد. خوابیدیم.

امروز که یوم دوشنبه سیزدهم است، توقف در همان جرده آقا حسین بود. صبح را از خواب برخاسته، نماز خوانده شد. مشغول کاغذهای پست شدیم. قاصد را روانه نموده، بعد از نهار یاور آمد. خیال شکار داشتیم. سرکار حسین خان احوال نداشت. نیامد. رفتیم به شکار. ده - دوازده دراج زدیم، مراجعت نموده، پنج دانه جهة سرکار نظام السلطنه فرستادیم. باقی را به کارخانه داده، مشغول به چائی خوردن شده، شب را با شفیع خان یاور و آقامیرزا عبدالعظیم شامی صرف نموده، خوابیدیم.

امروز که سه شنبه چهاردهم است، باز توقف در جرده آقا سید حسین است. جهة وصول مالیات برخاسته، حسین خان یاور و شفیع خان یاور آمدند و آقامیرزا عبدالعظیم را به همراه بردند و رفتند به منزل امیر قلی خان قهوه صرف نموده، آمدند. جناب آقا... نهار آوردند. نهاری صرف شد. تا به نزدیک غروب، بودند. چائی صرف نموده رفتند به منزل. شب را با یاور قدری صحبت داشتیم و شام خورده خوابیدیم.

امروز که یوم چهارشنبه پانزدهم است، حرکت به هویزه است. صبح را از خواب برخاسته،

نمازی خوانده، بعد از صرف چائی، سه از دسته^۱ گذشته، جمعی از سادات و شیوخ عرب بودند. نهارى هم صرف شد. بعد از نهار، مال خواستم، سوار شديم. قدرى قيقاج بازى^۲ کرده، در اين بين، کلاغى در هواى رفت. با تفنگ مکنزى در هوا زدم افتاد آمديم به نزديک شهر تمام اهالى عرب از شهر و اطراف آمدند تماماً با تفنگ ورنديل و مکنزى و مارتين. با شمشير به قسمى شمشير بازى مى نمودند که تماشا داشت. و مقاماتى مى خواندند عربى، به لهجه هاى خوش. خيلى تماشا کرديم به وضع حرکات و شادمانه ايشان وارد شده، باز جمعى از مشايخ آمدند. مشغول به چائى خوردن بوديم تا غروب. بعد رفتند. جناب آقا سيد نعمت بودند، شامى صرف، آفاسيد نعمت الله رفتند با ياور، ما هم خوابيديم.

امروز که يوم پنجشنبه شانزدهم است، توقف در هويزه است، صبح از خواب برخواسته، نمازى خوانديم. دو - سه فنجان چائى خورديم. حسين خان ياور را خواستم. به اتفاق رفتيم به منزل امير قلى خان. بعد از صرف يک دو فنجان چائى و قهوه، مراجعت به منزل نموده، به اتفاق امير قلى خان و ياور. جناب آقاى سيد نعمت آمد. و والى هويزه با جمعى سادات و مشايخ عرب نهارى بسيار پاکيزه ترتيب داده بود. آقاسرور ناظر نهارى صرف، نشستيم به صحبت. چائى عصر را هم خورديم. حضرات رفتند، ولى جناب آقا سيد نعمت رفت به چادري که براى او زده بوديم. شام و نهار، مخارج با خودم بود. در اين مدت، شام صرف شد، خوابيدم.

امروز که يوم جمعه هفدهم است، توقف در هويزه است، صبح را از خواب برخواسته، سه از روز رفته، قدرى نان قندى سرکار جناب نظام السلطنه فرستاده بودند. دو تومان به آورنده انعام داده و به همان قسم فرستادم به منزل حسين خان که تقسيم نمايد به همه صاحب منصبها. حمام چادر گفتم زدند. رفتيم به حمام، بيرون آمدم. نهارى خواستم، صرف شد. اسب خواستم، سوار شده، رفتيم به گردش مراجعت رفتيم به خدمت جناب نظام السلطنه. زياد تعارف فرمودند. قهوه و چائى صرف شد. بيرون آمدم. سه - چهار نفر از سربازان زيانى به حاصل مردم رسانيده بودند. گفتم به حسين خان ياور غوررسى کن. چنانچه تقصير دارند، تنبيه بکن. قدرى سربازان را تازيانه زدند، آمدند. نشستيم مشغول به صحبت شديم. شامى صرف نموده، خوابيديم.

امروز که يوم شنبه هجدهم است، توقف در هويزه است. صبح بسيار زود برخواسته، نمازى

۱. سه از دوازده گذشته؛ چون ساعت دوازده روبره روى دسته ساعتهائى قديمى جيبى است.

۲. تير افکندن به دشمن در حالى که پشت به او دارند.

خوانده، حسین خان یاور را خواستم دو سه فنجان چائی. قدری باران گرفت. جناب آقای سید نعمت را خواستم. نهارى صرف شد. بسیار مرد خوش حالى مى باشد. روزى که به صادق بیگ فراش باشى گفتم چادر جهة جناب آقای آقاسید نعمت بده بزنند، چه قدر عذرخواهى از صادق بیگ فراش باشى نموده بود و یک چاتمه^۱ هم قراول خواهش کرده بود که فراش باشى من در اینجا دشمن زیاد دارم، به سرکار آقای سرتیپ عرض کنند قراول بفرستد. الحمدلله بسیار خوش مى گذرد، ولى در روز بارندگى و باد زحمت فراش باشى و فراشها زیاد است. حیف که جای دوستان خالى است که قدرى از این باد و بارانها نوش فرمایند. خالى از مزه نبود. خيلى دلم مى خواست شریک به این باد و باران بوده باشید. امور فوج را هم به مهرعلى سلطان رجوع کرده ام. بسیار منظم است.

امروز که يوم یکشنبه نوزدهم است، توقف در هویزه است. صبح را برخواست، نمازى خواندیم. بره ای جناب نظام السلطنه فرستاده بودند. آورنده بره را انعامى دادم. بعد معلوم شد که دیشب قدرى شفیع خان یاور و آقامیرزا عبدالعظیم زیاده روی نموده بودند. فرستادم آدمهای ایشان را آورده، قدرى تنبیه نمودم. بعد باز مشایخ عرب... و جناب آقای آقاسید نعمت آمدند نشستیم. به صحبت مشغول بودیم. نهارى صرف شد. به صادق بیگ فراش باشى گفتم حمام عملى را در کنار آب بر پا نموده، گرم کردند. رفته به حمام. بیرون آمده، چائی صرف شد. طرف عصرى موزیکانچها مشغول شدند. این قدر از مخلوق هویزه و اعراب جمع مى شوند که به وصف نمى آید. تماشا کردند. انعامى به موزیکانچها داده تا دو از شب رفته جناب آقا و آقاسید قاضى و آقا سیدصامى بودند، بعد رفتند به منزل یاور. در این بین، امیر قلى خان آمد نشستیم. به صحبت مشغول بودیم. آقایان در منزل حسین خان و ما هم با امیر قلى خان شامى خوردیم تا ساعت چهار- پنج. بعد خوابیدیم حالت وضع عربها بسیار خوش حرکات مى باشند. خالى از تماشا نیست.

امروز که يوم دوشنبه بیستم است، جهة عمل مالیات باز توقف در هویزه است. صبح از خواب خواسته،^۲ نمازى خواندم. حسین خان یاور را خواستم. دو- سه فنجان چائی صرف نموده، به اتفاق رفته به تماشای مشق توپ، و شش نفر هم از وکیلها را قرار داده بوده ام مشق اطروشى^۳ نمایند. قدرى بودم، مراجعت از آنجا. نظرعلى را فرستادم میان عربها چهار- پنج رأس کره خوب بخرد. رفتند، بعد از مراجعت، چهار رأس کره دوازده ماهه و پانزده ماهه خریده، آوردند. بد

۱. سربازانى که سلاحهايشان را صلیبی به هم پیوسته در زمین نصب کرده باشند و مواظب محلی باشند.

۲. برخاسته.

۳. احتمالاً اتریشى باشد.

کره‌هائی نیستند. سادات و مشایخین عرب بودند. در خوبی و جنسیت کره‌ها تحسین کردند. امروز که یوم سه‌شنبه بیست و یکم است، توقف در هویزه است. صبح از خواب برخاسته، جمعی از مشایخ عرب آمدند و جناب آقای سید نعمت و آقایان دیگر بودند. سرکار امیر قلی خان و یاور هم آمدند. نهارى صرف شد. بعد از نهار، حضرات مشایخین رفتند. رفتم به خدمت جناب نظام‌السلطنه تا یک ساعت از شب رفته بودم، بعد آمدم به سرکار امیر قلی خان مهمان بودم. رفتم شامی صرف نموده، در ساعت پنج آمدم و خوابیدیم.

امروز که چهارشنبه بیست و دوم است، توقف در هویزه است. صبح را برخاسته، به صادق‌بیک فراش‌باشی گفتم حمام عملی را باز برپا نموده، رفتم به حمام. از حمام بیرون جمعی از مشایخ و سادات بودند. جناب آقا سیدحسین، کره‌ای پیشکش فرمودند. این جانب هم سی تومان پول و یک دانه ساعت طلا به پسرش انعام دادم. پسر خوبی داشت به سن دوازده سال. شب را هم با جمعی از آقایان و والی هویزه شام خوردیم. حضرات رفتند، با هم خوابیدیم.

امروز که یوم پنجشنبه بیست و سوم است، به همین قاعده توقف در هویزه است. قدری آسوده بودم. مشغول به امور خود بوده، تدارک و کم و کسر راه را مشخص و معلوم کرده، فرستادم بخزند از شهر هویزه. قدری با حسین خان یاور گردش کرده و صحبت می‌داشتیم. تا امروز را به آخر رسانیده، شامی صرف شد، خوابیدم.

امروز که یوم جمعه است، حرکت است به منزل اول اهواز که اراکه نام دارد. صبح بسیار زود از خواب برخاسته، نمازی خوانده، اردو یک ساعت به صبح مانده کوچ کرده و رفتند. ما هم با یاور جائی صرف نموده، سوار شدیم. جناب نظام‌السلطنه پیش از ما سوار شدند. در بین راه، چند دراج زدیم. رفتم دیدم آقای نظام‌السلطنه چادر زده، نهار میل می‌فرمودند. چهار دانه دارچ جهت ایشان فرستادم و گذشتم. زیاده اسرار فرموده بودند چرا سرتیپ تشریف نمی‌آورند به نهار. خیلی گذشته بودم. رسیدم چادر نهارى زدند. یاورها و صاحب‌منصبها را خواستم نهارى صرف، قهوه خوردم، سوار شدم. آقای نظام‌السلطنه آمدند باز رد شدند، بعد از ساعتی، سوار شده، آمدم. اردو در میان بیشه افتاده بود. اصلاً آب نبود، مگر آب باران که در گودالها جمع شده بود. به هزار عسرت و خفت آن شب را گذراندیم. در بین راه، یک نفر از آدمهای امیر قلی خان را اسب به زمین زد؛ پایش شکسته بود. و یک نفر هم از موزیکانچها را عقب زده بود. فرستادم در نزد حسین خان یاور... آوردند. سائیده مالیدند، خوب شد. خیلی دلم می‌خواست که از دوستان باما همراه باشد و شریک این عیشهای ما باشند.

امروز که یوم جمعه بیست و ششم است، باید برویم به اهواز. صبح از خواب برخاسته، نمازی خوانده شد. مشغول به چائی خوردن بودیم. اردو تماماً رفت. سرکار نظام السلطنه شیپورچی خواسته بودند. ربیع شیپورچی را فرستادم، مخارج و یک مال سواری هم مرحمت فرموده بودند. ربیع شیپورچی در این بین شیپور کشید جهت سوار شدن. سرکار نظام السلطنه سوار شدند آمدند. در جلو واقع بودیم. ما هم سوار شدیم. به همراه راه افتاده، می آمدیم. قریب به دو فرسخ همه را جفت با هم می آمدیم و فرمایش می فرمودند از وضع عربستان و زحمتهای خودشان که کشیده بودند. حقیقتاً بسیار زحمت کشیده اند و آباد هم کرده اند. بعد را قدری پا کشیدیم، فرمودند چرا عقب می مانی؟ گویا که قصد شکار دارید؟ باری، جدا گشته، رفتیم به شکار. با امیر قلی خان ده - بیست دانه دراج شکار کردیم. از قضا یک دانه دراج وقتی که ملحق می شدیم، در نزدیکی نظام السلطنه بلند شد در جلو جمیع اجزای نظام السلطنه زدم افتاد. همگی آفرین گفتند. قدری رفتیم به اتفاق به نهار افتاده و دیگر مرا نگذاشت. به اتفاق نهار خوردیم و قهوه صرف شد. پا شدم و نهار خودمان را گفتم یاورها با صاحب منصبها میل فرمودند. سوار شدیم. دوباره با امیر قلی خان به شکار، هفت - هشت ده دانه دراج زدم. مراجعت آمدیم به اردو. همه جا به جا افتاده بودند. دوباره باز چند دانه دراج جهت آقای نظام السلطنه فرستادم بسیار خوشحال شده بودند. در این بین، آدم فاضل خان سگوند پاکتی آورد و تفنگ خواسته بود. امروز ماند، صبح جواب داده، یک دانه تفنگ مکنزی بسیار خوب دادم برد جهت ایشان؛ چون از شوشتر جهت معاون الملک پسر زهیر الملک قدری مرکبات و تفنگی فرستاده بود. فاضل خان دیده بود در آنجا به آن جهت خواهش تفنگ نموده بود. در این بین، منشی باشی و مستوفی و آبدارباشی و نایب الحکومه جناب نظام السلطنه آمدند. چائی صرف شد، رفتند.

امروز که یوم شنبه هفتم است، سرکار نظام السلطنه گذشتند از آب به بندر ناصری^۱ که خیلی جای باصفائی درست کرده، جمیع فرنگی ساز و جمعی هم از فرنگیها با اهل عیال در آنجا سکین^۲ دارند. راه امنی درست کرده اند. هر مطاعی و جنسی که با جهازها می آمد، از آب که خارج کردند، در میان گاریها گذاشته، در نیم ساعت می برند برای آن جهازهای دیگر که به شوشتر کار می کند. خلاصه، خیلی جای باصفائی درست کرده اند. آقای نظام السلطنه محض گذشتن از آب، آدم

۱. نام قدیم اهواز.

۲. سکونت.

فرستاده بود که فلانی بیاید تنها هستم. یک روز قبل هم صادق بیک فراش باشی چادرپوش بزرگ را گذرانده بود از آب و دستگاه خودمان را بر پا کرده بود. باری، رقتن نهاری در خدمت سرکار نظام السلطنه خوردیم. قهوه‌ای صرف، پا شده آمدم به چادر امیر قلی‌خان. در این بین هم حسین‌خان یاور با موزیکانچیه‌ها و علی‌اسلام در میان مهیله بیرق را از آن طرف آب گذراندند. فوج فریدن هم با یاور و صاحب‌منصبان فوج به پیش‌باز بیرق آمدند. هنگامه‌ای شده، خیلی تماشا داشت. حسین‌خان یاور تمام صاحب‌منصبان فوج فریدن را در چادر خود برده، چائی صرف نموده بودند. بعد رفته بودند با هم. به اتفاق امیر قلی‌خان آمدم به منزل خودمان. شب را هم بودیم. یاور بود؛ شامی صرف نموده، امیر قلی‌خان رفت و ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم دوشنبه بیست و هشتم است، صبح از خواب برخاسته، نمازی خواندیم، مشغول به کاغذنویسی پست شده، نهاری صرف شده، امیر قلی‌خان آمد قدری در کنار رودخانه گردش کردیم و تماشا نمودیم. چائی صرف شد. رفتیم به خدمت جناب نظام السلطنه. از آن طرف هم بالبانچیه‌های فوج فریدن مشغول بودند. بسیار با شکوه و مجلل بود. سرکار نظام السلطنه بسیار خوشحال بود. مراجعت نموده، شامی صرف شد، خوابیدم.

امروز که یوم سه‌شنبه بیست و نهم است، صبح برخاسته، حمامی فراش باشی گرم کرده بود. رفتیم به حمام، سر و زلفی صفا داده، بیرون آمدم، گردش‌کنان به چادر حسین‌خان یاور آمدم. دیدم ده - بیست دانه عقب در آوردند. قدری تماشا به عقب‌ها کردیم. در چادر حسین‌خان یاور نشستیم. گفتم نهار آوردند. نهاری صرف شد. سرکار امیر قلی‌خان آمد. نشستیم صحبت کردیم. امیر قلی‌خان رفت. سادات مزبور آمدند. چائی صرف شد. بعد رفتند. من هم رقتن به عمارت ناصری خدمت جناب نظام السلطنه قدری نشستیم. بعد را فرمودند میل دارید برویم به تماشای طرنیا که به جهة باغ عمارت بنا کرده‌ام به جلال تمام به تماشای طرنیا و باغ مستوفیها و اجزای حکومت حاجی مصطفی قلی‌خان^۱ سرتیپ امیر قلی‌خان همه بودند. سرکار نظام السلطنه و این جانب صحبت‌کنان دو نفری می‌رفتیم. باقی اجزا در عقب بودند. قدری تماشا کردیم. حقیقت خوب بناها کرده است. باز مراجعت با هم نموده، میر غضب در جلو چهل - پنجاه نفر فراش نایب سلطان در جلو آمدم نزدیک عمارت. عرض کردم می‌خواهم بروم باز دید مصطفی قلی‌خان سرتیپ؛ مرخص بفرمائید. فرمودند: چه عیب دارد شیوه بزرگان است دید و باز دید. رفتیم به چادر سرتیپ. چادر

۱. حاجی مصطفی قلی‌خان سرتیپ، فرمانده فوج فریدن بود.

بسیار خوبی داشت. پسرهای خوبی، خوش رو. نشستیم، قدری صحبت داشتیم، بعد برخوایم آمدیم. امیر قلی خان از چادر بیرون آمد. تکلیف نمود، نرفتم و امیر قلی خان را به همراه برداشته، آمدیم به منزل. نشستیم به صحبت تا اینکه شام خورده خوابیدیم.

امروز که یوم چهارشنبه بیست و نهم است، صبح را برخوایم، نمازی خواندم. مشغول به چائی خوردن بود، آدم جناب نظام السلطنه آمد که شما را می خواهند. بعد از یک ساعت دیگر رفتم. جناب اجل در میان جهاز رفته بود و به قدر دو هزار نفر در لب دریا در جلو کاروانسرای بندر ناصری ایستاده بودند. رفتم در میان جهاز نشستیم. پاره ای مطالب ولایتی و دستورالعمل و سفارش بسیار فرمودند در باب اجزای خود و سربازان و توپچیا را بدون اذن آقای سرتیپ نباید حرکت نمایند. اهل ولایت و مشایخین و اهل اردو را باید در کمال نظم راه ببری که خیلی منظم بوده باشد. شما از جانب من حاکم می باشید. کسی به کسی زیادتى نکند و خرابی بر زراعت مردم نشود. تا مراجعت من، همه امورات این ولایت عربستان با شما می باشد. توپ سلام جهازها را انداخته رفتند برسیدن به کشتی پلاس فرنگیها توپ سلام انداخته رد شدند. جهة احترام و سلام کربلائی روح الله پیشخدمت را هم مرخص نموده، رفت به کربلای معلی. مراجعت به منزل کرده، نهارى صرف شد. امیر قلی خان هم رفت به کربلای معلی، با جناب آقای آقاسید نعمت و آقای آقاسید فاخر و جناب آقا سید حسین و بعضی از مشایخ عرب بودند. بعد وکیل شیخ موزل خان^۱ معزالسلطنه پا شد آمد، قدری سفارش در حق بعضی از مشایخ اهواز و فلاحیه را نموده بودند. گفتگو کرد رفت. خوابیدم. بعد از خواب، حسین خان یاور را خواستم و شفیع خان یاور هم بود. سوار بلم شده، رفتم میان پلاس فرنگیها تا دو - سه ساعت گردش کردیم. عجب صنعتی به کار برده اند. حقیقت جای تعریف و موقع توصیف است. انگیتز قبیطان و جان فرنگی با ایشان در میان پلاس نشستیم. خیلی صحبت کردیم، آمدیم.

بعد عصر را حضرات فرنگیها پنج نفری آمدند علی اسلام موزیکانچیا را حاضر نموده تخمیناً دو ساعت به غروب مانده بود مشغول به انواع مقامات می زدند و حضرات فرنگیها خیلی خوشحال

۱. شیخ مزعل خان معزالسلطنه، فرزند جابر خان نصرت الملک (۱۳۱۵ق)، بعد از مرگ پدرش ابتدا رئیس عشیره بنی کعب شد، و چون قبیله خواستار شیخ محمد برادر بزرگ ترش نبود، او را مجبور به کناره گیری از حکومت محمره کرد و خود از طرف حکومت بر محمره مسلط و به درجه امیر تومانی و فرماندهی فوج پادگان محمره ارتقا پیدا کرد، و بعد از ۱۷ سال حکومت، سرانجام به دست غلامان برادر کوچک ترش شیخ خزعل کشته شد.

و مشعوف بودند. حتی در سر صندلی که نشسته بودند، دست و پا حرکت می دادند از شوق. بعد از اینکه چراغ گذاشتند، حضرات رفتند دیگر همدروزه صبح و عصر را. در این بین دو نفر از توپچیها و از سربازان حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ دعوا کرده بودند. سرتیپ وکیل باشی خود را با سربازان که دعوا کرده بودند بروید خدمت سرتیپ هر چه بفرمایند مجازند. خلاصه، چون مهر علی سلطان هم با نظام السلطنه رفته بود به محمد حسن سلطان گفتم حضرات ببر در میان ایشان اصلاح بده. الحمدلله به قسم خوشی گذشت. چون فرنگیها بودند، خود رسیدگی نکردم. شامی صرف شد، خوابیدم.

امروز که یوم پنجشنبه غره شعبان المعظم است، صبح از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، یک ساعت از روز گذشته، جعفر قلی خان یاور، پسر حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ، آمدند. چائی صرف شد. جهة تفرج قدری در کنار دریا گردش نمودیم. نهار صرف شد. در این بین، علی اسلام و تمام موزیکانچیها را سوار بلم کرده، بُرد به تماشای پلاس فرنگیها. هوا کم می بارید. عصر باز چائی خوردیم و شب را با یاورها قدری صحبت داشتیم خوابیدیم.

امروز که یوم جمعه دوم شهر شعبان است. شب را باران شدیدی آمد که به وصف نمی گنجد؛ به قسمی که محل خوف بود. بسیار بد گذشت. صبح از خواب برخاسته، باز کم باران می آید. یاورها و آقامیرزا عبدالعظیم و اجزای خودمان بودند. مشغول به چائی خوردن بودیم که باران شدیدتر شد. کم کم شدت کرد؛ به طوری که همگی دست و پاچه شدیم. صادق بیگ فراش باشی فراشهای بیچاره روز سگ بودند. زحمت بسیار کشیدند. بعد هوا قدری آرام گرفت. نهار صرف شد. خواستم. نهار صرف شد. مرکب بلاس حرکت کرد به بصره. تماشا نمودیم. قدری خوابیدیم. به جهة صدمه دیشب چیزی تازه گی نبود.

امروز که یوم شنبه سیم شهر شعبان است، صبح از خواب [برخاسته]، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، چائی صرف شد. هوا مه بود. نهار صرف شد. با یاور رفتیم به منزل جانی [= جان] فرنگی. دیدن کرده، مراجعت نمودیم. بعد حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ آمد. قدری نشستیم. چائی و قهوه صرف شد، رفتند. با اجزای خودمان بودیم. وقت شام شد، صرف نموده، خوابیدیم. امروز که یکشنبه چهارم است، صبح از خواب برخاسته، نمازی خواندیم. حاجی آقا میر تاجر به منزل یاور آمد. گردش کنان به اتفاق رفتیم به تماشای طرنیا و باغ و حجرات برای [این] که جمیعاً فرنگی ساز است، قدری تماشا نموده، مراجعت رفتیم [کردیم]. به منزل حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ. یک فنجان چائی صرف شد. بلافاصله نهار آوردند. در آنجا نهار خوردیم، آمدیم به منزل. در این بین، قاصد پست آمد. مشغول شدیم به کاغذ خواندن. معلوم شد حاکم

همدان معزول و جناب شاهزاده عزالدوله^۱ منصوب گردید. و تلگرافی رسیده از جاجرود برای معز السلطنه و صورت او را فرستاده بودند عمدة الامراء العظام معز السلطنه - زیده عزه - نظر به استدعای استعفای جناب نظام السلطنه از خاکپای جناب امیر الامراء العظام حاجی شهاب الملک^۲ به حکومت عربستان برقرار گردید. عن قریب خواهد آمد. تا ورود معزی الیه نظام السلطنه در کمال استقلال حاکم است. باید در انتظام امر ولایت و آسودگی رعیت و سرحد شرایط مجاهدت و مراقبت به عمل آورده، نگذارند اغتشاش و بی نظمی حاصل شود که مسئول و مؤاخذه خواهید شد. امین السلطان^۳ صورت معز السلطنه فرستاده بود کاغذی هم که ان شاء الله از امورات آن ولایت کمال توجه فرمائید و همه روزه مترصدم که اعلام فرمائید بر خلاف ماضی جواب نوشتم و ده تومان هم به آدم معز السلطنه دادم، رفت. امروز که یوم دوشنبه پنجم است، صبح را برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، چائی صرف [شد]. معین بندر ناصری که از جانب نظام السلطنه بود، در بندر جهت تعمیر آمد. سید حکیم آمد. صحبت می داشتیم. یاور حسین خان آمد. تلگرافی از امیر کبیر^۴ آورد که مقرب الخاقان

۱. عبدالصمد میرزا عزالدوله، فرزند محمد شاه قاجار و برادر ناصرالدین شاه (۱۲۶۱-۱۳۴۸ق)، بعد از تولدش از حاج میرزا آقاسی صدر اعظم برای نام گذاری او استعلام گردید و او نام مرشد خود را، یعنی آخوند ملا عبدالصمد همدانی، برای این شاهزاده انتخاب کرد. عزالدوله در مناصب متعدد حکومتی می گردید و حکومت او دوامی نداشت. وی در سال ۱۳۰۸ق به جای سلطان احمد میرزا عضدالدوله حاکم همدان شد و بعد از یک سال عزل گردید و عضدالدوله به حکومت همدان برگشت.

۲. حاج غلامرضا، فرزند حسین خان نظام الدوله، ملقب به شهاب الملک و آصف الدوله (متوفی ۱۳۲۷ق)، از ابتدای جوانی در خدمت نظام و از امرای ارتش بود. وی در سال ۱۲۹۵ق حاکم کرمان و در سال ۱۲۹۸ق حاکم کرمانشاه و در سال ۱۲۹۹ق مباشر حضرت والا در مازندران و در سال ۱۳۰۸ق به جای نظام السلطنه حاکم عربستان شد.

۳. میرزا علی اصغر خان، فرزند آقا ابراهیم امین السلطان، ملقب به اتابک اعظم، صاحب جمع و امین السلطان (۱۲۷۵-۱۳۲۵ق)، صدر اعظم ناصرالدین شاه و محمد شاه قاجار و تحت نفوذ دولت انگلستان بود. از جمله خوش خدمتیهای او به بریتانیا، واگذاری امتیاز کشتیرانی در کارون، تأسیس بانک، استخراج معادن و انحصار توتون و تنباکو که در حقیقت بخشیدن همه چیز ایران به انگلستان بود.

۴. کامران میرزا، پسر سوم ناصرالدین شاه، ملقب به نایب السلطنه و امیر کبیر (۱۲۷۲-۱۳۴۷ق)، در شش سالگی حاکم تهران و در یازده سالگی نایب السلطنه و در سیزده سالگی ملقب به امیر کبیر شد؛ لکن منصب اصلی او در دولت ناصری، در دست داشتن وزارت جنگ بود. او مناصب نظامی را به الواط و اطفال می فروخت. اعتماد السلطنه در خاطراتش می نویسد: «این جوان، هیچ از سپهسالاری کم ندارد مگر قابلیت». کم کم به دلیل بی لیاقتی، مناصب از او گرفته شد؛ حتی در آخر عمر بیکار بود. سرانجام در ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در شهر ری، در مقبره ناصرالدین شاه، به خاک سپرده شد.

مهدی‌خان در عوض فوج شما فراهان مأمور است عوض نماید. اکنون صریحاً به شما تلگراف می‌شود تا فوج فراهان وارد عربستان نشده و قراولی خودتان را به او تحویل ندهید، مرخص نیستید حرکت کنید که یک نفر از فوج شما بیاید وقتی که فوج فراهان وارد شد و قراول خودتان تحویل دادید، تلگراف نموده، خواهید مرخص شد. نایب السلطنه امیرکبیر. ایضاً تلگراف دیگر از نایب السلطنه از طهران بوشهر توسط بوشهر به عربستان مقرب‌الخاقان مهدی‌خان سرتیپ فوج مخبران قراگوزلو بر حسب امر قدر قدر همایونی - روحنا فداء - از شما احوال‌پرسی می‌کنم. مقرر فرمودند فوج شما مرخص است، لیکن باید آنجا باشید تا فوج فراهان بیاید، عوض شما مأمورند بعد از ورود آنها. آن وقت مرخص شده بروید؛ نایب السلطنه امیرکبیر.

امروز که یوم سه‌شنبه ششم است، صبح از خواب برخاسته، مشغول به کاغذنویسی بوده، نهاری صرف شد. تا غروب کاغذها تمام شد. قاصد را روانه نموده، جعفر قلی‌خان یاور آمد. با یاور نشستیم. قدری صحبت داشتیم. ایشان رفتند. شام خواسته، صرف شد. خوابیدم.

امروز که چهارشنبه هفتم است، صبح را حسین‌خان یاور آمد، از خواب بیدارم. حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، بعد سه تلگراف، دو فقره از وزیر اعظم امین‌السلطان و تلگرافی دیگر از حاجی شهاب‌الملک امیرتومان.^۱ عمدة‌الامراء العظام معز السلطنه جناب نظام‌السلطنه احضار برکات مبارک شده است. جناب حاجی شهاب‌الملک امیرتومان حکمران شد. خواهد آمد. نایب‌الحکومة تا ورود حاکم معتمدالسلطان مهدی‌خان سرتیپ است. شما باید کمال مراقب مشغول نظم آنجا باشید. امین‌السلطان.

ایضاً تلگراف دیگر معتمدالسلطان مهدی‌خان سرتیپ چون جناب نظام‌السلطنه در بوشهر است و در این موقع تغییر حکومت وجود شخص عاقل کافی برای نظام ولایت و حول هوش لازم است، شخص شما را نایب‌الحکومة متعین نموده، باید تا ورود حاجی شهاب‌الملک امورات حکمرانی کمال مراقب را در نظم کلیه امورات از هر جهة داشته باشید که تا ورود معزی الیه به هیچ وجه نقص و خلافتی در امورات مملکتی و رعیتی حاصل نشود. کاملاً مشغول نظم امور بوده، تغافل ننمائید. عوض فوج شما فوج فراهان است که برای ساخلو^۲ عربستان معین شده است و عن قریب خواهد آمد. فوج شما در عربستان این قدر بماند تا فوج فراهان برسد؛ آن وقت مرخص هستید. امین‌السلطان.

۱. امیر لشکر، سرلشکر، فرمانده قشونی قریب به ده هزار تن.

۲. پادگان.

ایضاً تلگراف حاجی شهاب الملک معتمد السلطان مهدی خان سرتیب - زیده اجلاله العالی - چون جناب نظام السلطنه در بوشهر است، خبر تغییر حکومت به معزی الیه رسیده است؛ لهذا بر حسب اراده حضرت مستطاب اجل امجد، اشرف بندگان، وزیر اعظم - مدّ ظله العالی - شما را نایب الحکومه تمام عربستان مقرر فرموده اند. باید کمال افتخار مشغول نظم و حفظ ثغور و غیره مملکت باشید. ان شاء الله باید طوری مراقبت نمایید که خدمت و حسن سلوک مراتب شما در نظر مبارک حضرت مستطاب اجل مشهور و موقع تعریف و تمجید باشد من هم همین دو روزه حرکت نموده، معجلاً خواهم آمد. همدروزه حالات خودتان تلگرافاً و کتباً اعلام خواهید داشت؛ شهاب الملک. بعد ناظر چلوکبابی بسیار خوب ترتیب داده، نهار خوردیم. پرواری و شلواری به ناظر مرحمت و یک تومان هم ناظر به طبّاخها داد. نهار صرف شد. در این بین، جهاز کوچک آمد که مهیله بزرگ در عین یسارش نصب نموده بودند. قدری تماشا کردیم و مشغول به صحبت بودیم، تا وقت شام، شامی صرف نموده، خوابیدیم.

امروز که یوم پنجشنبه هشتم شعبان است، صبح را برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، یاور را خواستم. قدری صحبت داشتم. نهاری صرف شد. عصر را قدری گردش نموده، موزیکانچیها قدری مشغول شدند. آقا میرزا ابراهیم مستوفی و اجزای حکومت آمدند. مشغول به صحبت بودم. شام صرف شد. حضرات رفتند. ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم جمعه نهم است، صبح از خواب برخواسته، نماز خوانده، گفتم حمام را گرم کردند. به حمام رفتم. حاجی مصطفی قلی خان سرتیب آمد با پسرش نهاری صرف شد. ولی چلوکبابی بقاعده باز ناظر ترتیب داده بود. بسیار پاکیزه، خوردیم. حیف که جای دوستان خالی بود. بعضی هم تجار معتبر ناصری بودند. حضرات رفتند. فرنگیها آمدند. تا ساعت دو از شب رفته بود، بعد رفتند. در این بین، دیدم چراغی در میان آب نمایان است و می آید. نزدیک شد، دیدیم آبدارباشی سرکار نظام السلطنه است. رقعہ نوشته بودند بسیار مطول، و عذر زیادی خواسته بود و اهل عیال و بسته گان خود را سفارش کرده بودند که ان شاء الله تعالی خواهش دارم کمال شیوه بزرگی را و حمایت را در حق بسته گان ما به عمل خواهید آورد. این جانب که در حق شما کاری نکردم و ندیدم. ما تازه تازه انسی به هم کرده بودیم. شیوه بزرگی را به جا خواهید آورد. تقویت خواهید فرمود که اهل و عیال و اموالها صحیح و سالم بیایند.

امروز که یوم شنبه دهم و عید نوروز است، صبح برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، یاورها با آقامیرزا عبدالعظیم آمدند و سلطانها آمدند. شیرینی و گلابی داده و صرف شد.

موزیکانچیه‌ها را علی اسلام آورد. مشغول شدند به سلام زدن. بالبانچیه‌ها آمدند، سلام زدند، انعام داده شد. توپچیه‌ها آمدند سلام شیپوری زدند. شیرینی و شربت داده، انعام هم داده شد. به عنوان عیدانه، اعیان و تجار بندر ناصری و اهواز آمدند. در این بین توپچیه‌ها را گذاشته، ده - بیست توپ خالی کردند. مستوفی‌ها آمدند. فرنگی‌ها هفت - هشت نفر آمدند. خیلی خوش وضعی اتفاق افتاد. تماشا داشت. به قدر هزار نفر از اعراب از متشخصین بودند. محشری بود که حقیقت جای تعریف و موقع توصیف بود. نهار خواستم. بسیار نهار خوبی ترتیب داد بود ناظر. نهاری صرف شد. قهوه خواستم، صرف شد. حضرات رفتند. قدری خوابیدم. بعد از خواب بیدار شدم، رفتم با یاورها به تلگرافخانه. تقریباً دو ساعت به شوستر و دزفول با اعیان و اشراف تبریک عید نموده، جواب از حاجی حسن خان نایب‌الحکومه آمد که مرا دوره کرده‌اند. استدعای خلاص نمود، دوباره تلگراف برای آقایان دزفول و جناب مستطاب آقای آقا شیخ محمد طاهر مجتهد - سلّمه الله - نموده که این فقره باعث تمامی شماها خواهید بود، بلکه خرابی تمام اهل دزفول خواهد بود، و من نخواهم گذشت مهم‌ام‌کن. عن قریب است چند دسته سرباز و یاور روانه شود. باید همراهی و حمایت و احترام از حاجی حسن خان شود. چنانچه غیر اینها رفتار شود، اسباب خرابی خواهد شد.

امروز که یوم یکشنبه یازدهم است، از حاجی حسن خان تلگراف رسید که از دولت سرکار حالا آسوده هستم. اطفاء حرارت و شرارت اهل دزفول به موجب تلگراف سرکار عالی گردید. هرزه گیها به کلی موقوف شد. به زودی شرفیاب خواهم شد. اوقاتم تلخ بود در این باب. بعد محمد حسن سلطان را خواستم، گفتم مالهای اهل اردو را از آب رد نمائید. حول حوش مغشوش است یک رأس قاطر و یک رأس اسب حسین خان یاور را آب بُرد. فرستادم یاور آمد. قدری دلداری دادم. جوابهای تلگرافهایی که به شوستر و دزفول نموده، رسید. جناب آقای شیخ محمد علی^۱ حضور بندگان آقای سرتیپ - دام اقباله العالی - عید سرکار میمون و سعید و نوروز مبارک و فیروز باد. با اجتماع هفت سین به سلامت و سروری و سرور و سعادت و سالمی و سعادت و سهولت امور سلامتی حاصل و به دعا گویی مشغول، مترقب نعمت ملاقات هستم. جواب دزفول از جناب آقای آقا شیخ محمد طاهر - سلّمه الله - خدمت سرکار شوکت‌مدار مهدی خان سرتیپ - دام اقباله العالی - از اظهار مرحمت ممنون، ان شاء الله تعالی به شما هم مبارک و میمون است. جواب آقایان دزفول حضور بنده گان معتمد السلطان آقای سرتیپ - دام اقباله العالی -

۱. گویا شیخ محمد علی فرزند نظر علی تستری از شاگردان شیخ انصاری باشد.

در خدمت حاجی حسن خان حاضر بوده و هستم، آسوده باشید.

ایضاً جواب حاجی حسن خان حضور مبارک بنده گان آقای سرتیپ - دام اقباله - چاکر را گرفته‌اند در استخلاص خود معظلم. همه روز در بی‌احترامی و فساد زیاد جری شده‌اند. اگر بنده را بکشند، سرکار باید مؤاخذه خون بنده را بفرمائید. آن قدرها سمت چاکری دارم. بعد از تلگراف ثانی، جواب از حاجی حسن خان رسید و از شیخ محمد طاهر مجتهد و سادات دزفول که در خدمت همه حاضرند در کمال احترام. آن وقت آسوده شدم.

امروز که یوم دوشنبه دوازدهم است، صبح از خواب بیدار شدم. اجزای سرکار نظام السلطنه آمدند. چائی صرف [شد]. آقا میرزا ابراهیم مستوفی و آقا میرزا رضای مستوفی عربستان بودند. پاره‌ای صحبت داشته، در این بین خبر رسید در حول و حوش هویزه، در بین اعراب، مسابقه بوده، ریخته‌اند به هم و چند نفر کشته شد و بعضی هم زخم‌دار شده‌اند و ایل را هم چاییده‌اند. ولایت اغتشاش کلی به هم رسانده است. طرف دعوا، شیخ علی انافجه آل‌کثیر، به سراغ شیخ خلیج رفته و شیخ خلیج گریخته، شیخ علی در میان همان ایل مانده، شیخ فرهان با جمعیت در میان همان ایل آمده به استمداد شیخ خلیج شیخ علی را با دو پسرش کشته و جمعی را زخم‌دار کرده‌اند و ایل را هم چاییده، روی شیخ فرهان هم زخم‌دار شده. همین قدر مغشوش است. غروبی پسر سرکار نظام السلطنه با اهل و عیال و اموال آمدند از شوشتر. صاحب‌منصبان را حسین خان یاور با فراش‌باشی با دو نفر به جلو فرستاده، به عزت تمام وارد شدند و شب را از همگی مهمان‌داری خوب نموده، در کمال عزت و احترام در میان بلاس رفتند. رقعۀ مفصلی هم به سرکار نظام السلطنه نوشتم. نصف شب رفتند، آسوده شدم.

امروز که یوم سه‌شنبه سیزدهم است، صبح از خواب برخواسته، نمازی خواندم. میرزا محمد رضای مستوفی عربستان آمد. چائی صرف شد، رفتند. رفتم دوباره تلگرافخانه با شوشتر قدری حرف زدم با محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و آقامیرزا اسمعیل لشکر نویس. جواب آمد شوشتر خیلی اغتشاش به هم رسانده، آتیه تشریف بیاورید. طایفه اسدالله خان با محمد صادق خان به هم ریخته‌اند و صادق خان را گرفته‌اند به دستگیری اسمعیل خان و همان شب او را کشته‌اند. از آن طرف هم جناب مستطاب آقا شیخ محمد علی - سلمه الله تعالی - تلگراف نموده که آتیه شما تشریف بیاورید که ولایت مغشوش است. جواب را با تلگراف دادم که اینجا را مشغولیم. قدری آرام شده‌اند، فردا ان شاء الله تعالی یآوری با چهار دسته سرباز خواهم فرستاد. افرادی که مصدر شرارت و فساد گردیده، گرفته و نگاه دارند. حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ را خواستم. آمد به تلگرافخانه، نهارى هم در تلگرافخانه امروز صرف شد. بعضی گفتگوها نموده، گفتم دو دسته از

سربازان شما قراول شهر هستند. شما بروید به شوشتر بناشد برود. فی الحقیقه جای تعریف دارد که سرکار نظام السلطنه خیلی مرد با استخوانی بوده است.

تلگراف رسید. صورت تلگراف است از جانب علامی فهمی آقای شیخ محمدعلی - سلمه الله تعالی - عرض کنید مؤتمن السلطان سرکار مهدی خان سرتیپ - دام اقباله العالی - وضع حالیه شوشتر به واسطه تغییر حکومت، اغتشاش و انقلابی پیدا کرده است. محض رفاه حال عموم زحمت می دهد. اسدالله خان جمعیت زیادی از الواط و اشرار را دور خود جمع نموده، به دستکاری اسمعیل خان اغتشاش زیادی می کند و مردم اختیار عیال و اطفال خود مالی را ندارند. از هر کسی ده تومان، پنج تومان که پیشرفت کنند می گردند و زنهای مردم را بی سیرت می کنند. صادق خان را دیشب کشته اند. از قراری که مذکور داشته اند، همان دیشب گرفته اسدالله خان و به اسماعیل خان داده او را خفه کرده اند. همان شبانه دفن کرده اند.

امروز جناب آقای شیخ محمدعلی فرستاده، همگی رفتیم خدمت شیخ. جمعیت زیادی در آنجا بود. از بی اعتدالیهای اسدالله خان و اسماعیل خان و اشرار و الواط که دور خود جمع نموده اند در اینجا آمده بودند و بستی شده اند، و این تلگراف را به صلاحدید یکدیگر نوشته، عرض کردیم و تا خود سرتیپ با فوج حرکت نکنند و تشریف نیاورند، این اغتشاش آرام نخواهد شد و روز به روز بدتر می شود. دیروز هم میانه محله آقامحمد، مشهور به نفتی، و محله میرزا عبدالوهاب خان که سابقه عداوت داشتند، نزاع کرده اند. چند نفر از طرفین زخم دار شده اند و اسدالله خان هم پیغام داده بود که قراول شهر را بردارند که از برای آنها هم خطر دارد. حالا هر طور که صلاح می دانید امر فرمائید لشکرنویس باشی محمدعلی میرزا شاهزاده سرهنگ تلگرافخانه و موسی خان سرهنگ توپخانه و جعفر قلی خان یاور.

امروز که یوم چهارشنبه چهاردهم است، صبح را برخواسته، نمازی خواندیم. مشغول بودم به چائی خوردن، سلطان توپخانه آمد. بعد را حاجی آقا میر تاجر آمد و بعد سید عرب آمد. بعضی گفتگوها می کرد از حالات عربها و خصائص ایشان که فی الحقیقه جای تعریف و موقع توصیف است. من جمله جناب آقای سید نعمت با پانصد سوار رفته است به هویزه. هم اصلاح و هم اصلاح نشد دعوا. بعد از فضل خداوند، حساب کتابی در میان عربستان نبود مگر ابواب جمعی شیخ موزل خان که پسر حاجی جابر خان نصرت الملک و معزالسلطنه باشد، در کمال امن و امنیت است که تعریف دارد. بعد حاجی آقامیر عارض شد که ترشی عنبر فروخته ام به توسط توپچی. وجه قیمت او را نمی دهد. فرستادم توپچی را حاضر نموده، توپچی عرض کرد یاور خریده، به من دخیلی ندارد.

مدعی گفت من به تو فروخته‌ام، یا قیمت بده یا به عین مال مرا. بعد گفتم به عین مالش را دادند. تویچی گفت یاور مؤاخذه می‌نماید. گفتم جواب یاور با من، آسوده باش. بعد نهارى صرف شد. هوا بسیار گرم بود که از قلب الاسد^۱ ولایت گرم‌تر بود. پناه به خداوند عالم، حال که چهارم عید نوروز است، هوا چنین است، پس تابستان هوا چگونه می‌باشد. معلوم است که از طبقات جهنم خواهد بود. قدری راه رفتم. قدری دراز شدم. شب را تا پنج ساعت نشستیم، بعد را خوابیدم.

امروز که پنجشنبه پانزدهم می‌باشد، صبح برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، حسین‌خان یاور آمد که مهر علی سلطان از بوشهر آمده و شاهزاده عبدالعلی میرزا^۲ رئیس تلگرافخانه بوشهر آمده است، تلگرافها را که آورده است. در محل تاریخ نوشته شد. بعد مهر علی سلطان آمد قدری اسباب و چند قبضه تفنگ خریده بود. قدری تماشا نمودیم، تحویل داده، رفت. در این بین، حاجی حسن‌خان آمد. به صادق‌بیک فراش‌باشی گفتم چادرپوش جهة ایشان زدند. چهار - پنج روز بود. بعد از انجام کارهای ایشان سوار پلاس شده رفت به بوشهر خدمت سرکار نظام‌السلطنه آقای نظام‌السلطنه یک طاقه شال بسیار خوبی به عالیجاه مهر علی سلطان داده بود. در این مدت معزولی، منتهای همراهی و نهایت احترام را به کسان ایشان نمودیم. آنچه از قوه به فعل آمد، کوتاهی در حق ایشان نکردیم.

بعد را رفتم به دیدن شاهزاده رئیس تلگرافخانه بوشهر. شاهزاده ملوس خوبی بود. قهوه صرف شد و عبدالعلی میرزای شاهزاده را به همراه برداشته، آمدیم به منزل. پنج - شش روزی که بودند، مهمان‌داری خوبی نموده، با عزت و احترام یک طاقه شال کشمیری هشتاد تومانی بنده‌گی شد. بعد دادم تلگرافها را سواد کرده، جهة اعیان و اشراف شوستر و دزفول و حول و هوش اعراب فرستادم. فوراً ولایت به این اغتشاش آرام گرفت. کسانی که هرزگی و مایه فساد بودند، بعضی گریخته و بعضی نزد اسفندیار خان سمسار السلطنه رفتند و بعضی نزد حاجی ایلخانی رفته‌اند. باری، ولایت به این اغتشاش و آشوب فوراً آرام شد. بعد را تا پنج روز، همه روزه، با شاهزاده عبدالعلی میرزا رئیس تلگرافخانه بوشهر و مقرب الخاقان حاجی حسن‌خان و حسین‌خان یاور و شفیق‌خان یاور و جمعی از مشایخ اعراب گاهگاهی حاج مصطفی‌خان قلی‌خان سرتیپ فوج فریدن مشغول به صحبتها بودیم، در کمال اقتدار و خوش‌وقتی، تا حضرات رفتند. دو - سه پاکت به جناب نظام

۱. ستاره قدر اول صورت فلکی اسد که کره زمین در مردادماه در این صورت واقع می‌شود و شدت گرمی را بدان مثل می‌زنند.

۲. عبدالعلی میرزا، فرزند فرهاد میرزا معتمدالدوله، فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه، فرزند فتح علی شاه.

السلطنة نوشته شد و به معزالسلطنة به محقره^۱ نوشتم. شب را خوابیدم.

امروز که یوم جمعه شانزدهم است، صبح را برخواسته، دیدم حسین خان یاور و آقا میرزا محمدخان و آقا میرزا محمود مشغولند از دور چادر عقب درمی آورند. رفتم نزدیک، دیدم چند دانه عقربهای عجیب و غریب و مهلک درآوردند. گفتم این چه کاری است یاور؟ گفتند عبدالعلی میرزا رئیس تلگرافخانه خواسته‌اند. پاره‌ای خندیدم. بعد معلوم شد شاهزاده خواسته است تحفه ببرد به بوشهر. باز حضرات را اهل مجلس همه روزی جمع آمده نشستیم به صحبت. چائی و نهارى صرف شد. باز سواد تلگرافها را دادم بوشهر به جهة بعضی از مشایخین عرب که مانده بودند فرستادم. شب را هم شامی صرف شد، خوابیدم.

امروز که یوم شنبه هفدهم است، صبح برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، به فراش‌باشی گفته بودم حمام را گرم کرده بودند. با فراشها به حمام رفتم. از حمام درآمدۀ قدری با شاهزاده و حاجی حسن خان در کنار دریا گردش نمودیم. چند تیر تفنگ مکنزی انداختم. با گلوله زدم کلاه را در هوا در سه - چهار تیر. بعد آمدم. قهوه خواستم. قهوه صرف شد. نشستیم پای صحبت تالی غروب، شام خورده، خوابیدم.

امروز که یوم یکشنبه هجدهم است، صبح را برخواسته، نماز خوانده شد. حسین خان یاور و شاهزاده و حاجی حسن خان بودند و چائی می‌خوردیم. در این بین، از دور کشتی پلاس نمایان گردید. دورین خواستم، تماشا کردم. دیدم جناب آقا میرزا تقی در عرشۀ پلاس نشسته، دارد سیگار می‌کشد. گفتم... نعمت غیرمترقبه است. از کربلای معلی می‌آید، بروید. به پیش‌باز رفتند و به جلال تمام آوردند. همان جناب میرزا تقی بود. که بود عوض نشده بود.

بعد را دیدم جناب شیخ عبدالله جعبی^۲ آمدند با دوازده سوار. مرد متشخصی است با همه اسباب تجمل. دادم دو - سه چادر زدند. همه‌روزه هستند جهة مشایخی فلاحیه. معلوم شد که آمده است؛ یعنی توسط معزالسلطنة محقره کاغذی هم نوشته است. عرب فلاحیه شیخ جعفر را نمی‌خواهند. بدسلوکی و بدرفتاری می‌نماید. میل دارم که در حق شیخ عبدالله مرحمت ننمائید. ولی شیخ عبدالله بسیار معتبر است. سیف علی تاب موزیک را که چند مدت بود فرستاده بودم به بصره علم موزیک یاد بگیرد، او هم آمد. بد نیست. قدری آموخته شده است. از لهجه‌های آنها

۱. نام قدیم خر مشهر.

۲. تلفظی از کعبی است. منسوب به طایفه بنی‌کعب، از طوایف خوزستان.

بعضی تعلیمها یاد گرفته است. طرف عصری شد. پنج - شش نفر هم از میان پلاس از فرنگیها آمدند. موزیکانچیها حاضر شده، علی اسلام به هوای فرنگیها بسیار عصرانه خوب زد. تا یک از شب رفته، حقیقت حظ کردیم. مهر علی سلطان را فرستادم نزد حاجی مصطفی قلی خان سرتیپ، شما در بندر ناصری توقف داشته باشید، به جهة بعضی حرکات اشرار و الواط، من بروم به شوشتر. در جواب گفته بودند که آنچه را که آقای سرتیپ بفرمائید، اطاعت دارم. مطیع و فرمانبردارم. حقیقت مرد کامل و دنیا دیده است.

امروز که یوم دوشنبه نوزدهم [است]، صبح را از خواب برخواسته، حمد پروردگار را به جای آورده، هوا بسیار باد و گرد بود که بعینها نمونه‌ای از نمونه طوفان نوح علیه السلام بود. فرنگیها آمدند. نهارى خواستم. نهارى صرف شد و نهار جهة شاهزاده رئیس دو مجموعه به تلگرافخانه فرستاده، و دو مجموعه جهة حاجی حسن خان فرستاده، و دو مجموعه جهة شیخ عبدالله چعبی فرستاده، نهارى هم خودمان صرف نموده، قدری هوا آرام گرفت فرنگی [ها] خواهش نمودند میل داریم لباس نظامی بپوشید، عکس شما را انداخته، با خود نگاه داریم به جهة ولایت. بعد لابد بنا به خواهش حضرات، تغییر لباس شد. عکس انداخته، رفتند. میرزا محمدخان راخواسته، گفتم دو طغرا تعلیقه بنویس؛ یکی برای شیخ علی ویسی و دیگری جهة شیخ شکور بندقیری. نوشت آورد، به اسم الله قلی بیگ نایب رفت جهة... توپخانه و لوازمات اردو. بعد مهر علی سلطان را خواستم با حسین خان یاور، قرار دادم که بیرق را با اردو ببرند. من خود به پلاس سوار شده، در منزل سیم یکروزه ملحق خواهم شد. باز هوا باد طوفان بود. رفتیم به تلگرافخانه در عمارت بندر ناصری. این سه شب را ماندیم. بعد به حسین خان یاور گفتم نوشتجات شفیع خان یاور و محمد حسن سلطان با آقا میرزا عبدالعظیم نوشتند یاور را با محمد حسن سلطان و محمد شفیع سلطان همان غروب با دو دسته سرباز روانه دزفول نموده، فردا را هم قرار دادم اردو برود. در این بین، موزیکانچیها آمدند میان حصار عمارت ناصری مشغول شدند که فرنگیها باز هفت - هشت نفر آمدند تا دو از شب رفته بودند. بسیار خوش گذشت، که جای تعریف دارد عمارت و آن دستگاه. امروز که سه شنبه بیستم است، اردو به کمال نظام حرکت کرده، رفتند برای ویس^۱. اهل و عیال شیخ علی مقتول به قدر پنجاه - شصت نفر گل به مغز نهاده بودند، آمدند به جلو بیرق. به یاور عرض کرده بودند. بعد یاور قدری به زبان عربی دلدارى داده به ایشان، بعد از نهار و خوابیدن حسین خان

۱. دهی از دهستان باوی، بخش مرکزی شهرستان اهواز، که زیارتگاهی به نام اوپس قرن دارد.

صاحب منصبها را خواسته، به خانه شیخ علی مقتول رفته، فاتحه خوانده و دلداری داده و قهوه صرف نموده و مراجعت نموده بودند. و من هم امروز را مهمان حاجی مصطفی قلی خان هستم. نهار خورده، آمدم به عمارت، صبح رفتم. میان کپلاس بودم. چایی و نهاری صرف نموده، شب را شام خوردم. فردا را راه افتادم به اردو در بندقیر ملحق شدم، در حالتی که نصف اردو گذشته و نصف می‌گذرد، توقف کرده، قدری لوازمات گفتم آقا سرور ناظر آورد، برداشتند. خودم پیاده شدم. در چادر حسین خان یاور قهوه خورده، دوباره سوار کپلاس شدم، رفتم. در سه فرسخی شوشتر، اردو سه - چهار ساعت از شب رفته، از پیش‌خانه کم‌کم از عقب رسیدند. تا سه از روز رفته، تمام اردو وارد شده و چادر بر پا شده، امشب را مانده، قرار دادم دو سه دسته سرباز لباس نظام پوشیده، از پیش بروند. امروز هم از عقب موزیکانچها جهة سلام بروند به عمارت حکومت بعد نهاری خوردیم، رفتم آن طرف آب - اما در حین گذشتن از آب بند قیر، یابوی عالیجاه احمد خان آجودان را هم آب برده بوده است - به شکار دراج. جناب آقامیرزا تقی و آقا میرزا عبدالعظیم با چند نفر دیگر چند دانه دراج زدم. مراجعت نموده، چائی صرف شد، نشستیم به صحبت. از فرنگها دو - سه نفر رفتند به شوشتر و دو نفر بودند. شب را خواستم، آمدند. گفته بودم به ناظر خوراک چندی بسیار خوبی فراهم آورده، به سر میز چیده، شامی صرف شد. بسیار محظوظ شدند. تا ساعت چهار بودند و رفتند. ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم پنجشنبه بیست و دوم است، باید وارد به شهر شویم. صبح را از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، سوار شدیم. مهر علی با اردو از پیش رفته بود با محمد تقی سلطان و دو دسته سرباز و توپچها. ما هم چائی خوردیم با حسین خان یاور و باقی صاحب منصبان. و شیخ عبدالله جعبی دو رأس یدک در جلو بیرق تا در یک فرسخی شهر به قدر صد سوار از اعیان و سرهنگ توپخانه و سرهنگان تلگرافخانه و لشکرنویس باشی و یاور توپخانه پیش‌باز نمودند.

آمدیم به نزدیک امامزاده عبدالله علیه السلام قریب چهار - پنج هزار از کسبه و تجار طرف یمین و یسار راه، مثل مور و ملخ، ایستاده بودند. در این بین، توپچها در جلو بیرق شلیک نمودند. دوازده توپ خالی شد. بعد بلافاصله چند قدم پیش می‌راندند، باز دو توپ خالی کرده، می‌رفتند، به همین قاعده. تا وارد شهر نزدیک بود بشویم، سی [و] دو - سه نفر فراش و نائب فراشها صادق بیک فراش باشی با سه - چهار نایب جلو افتاده، فراش حکومت با میر غضب در جلو، همه جا از میان میدان و چهار سوق وارد شدیم. به قدر بیست هزار جمعیت در یمین و یسار و در پشتیبانها بودند. همه جا صلوات می‌فرستادند.

در این بین، به قدر دویست نفر از اهل و عیال صادق خان مقتول و از وابستگان ایشان گل به مغز گرفته، و اوایلکنان رکاب را گرفته، عارض گردیدند، به قدر دو دقیقه گریه کنان عرض کردند. به حق خدا دلم به احوال ایشان زیاد سوخت. محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه و آقا میرزا اسمعیل لشکر نویس و موسی خان سرهنگ و حسین خان یاور. همگی گفتند صبح را درب قلعه حکومت بیایید ان شاء الله تعالی در حق شماها کوتاهی نخواهد گردید. بر دو درب قلعه حکومت در هر دروازه قربانی کشتند. سه قربانی سر بریدند. وارد شدیم. دو دسته سرباز و محمدتقی سلطان و مهرعلی سلطان و موزیکانچها با علی اسلام یاور پیش باز نمودند. بقاعده نظام بیرق را پیاده نموده و سلام زده شد.

رفتند ده - بیست مجموعه از شیرینی و مرکبات از همه جور دراطاقهای حوض خانه قلعه سلاسل^۱ که مقر حکومت است، چیده بودند. به کمال صفا، نشسته چهار اطاق دوره حوض خانه را فرش نموده فواره حوض به قدر یک زرع بلند می گردید. هوا به آن گرمی، در میان حوض خانه آدم سردش می شد. چه قدر باصفا و مشرف در تمام صحراها و دریا آبهای روان در تمامی عمارتها که در قلعه سلاسل بوده باشد. ده - بیست دست تمام عمارت درست کرده و پاکیزه که در هر دستگاه یک فوج جایش می شود. بسیار با وضع خوشی درست کرده است از قدیم بوده لکن سرکار نظام السلطنه تغییر و تبدیل به بعضی داده؛ من جمله، حمامی دارد که در عالم چنین وضع حمامی نمی باشد. اولاً در بلندی قلعه و مشرف در تمام دریا و صحرا و سه خزانه دارد. در مقابل خزانه ها و صحن حمام سه در فرنگی هلالی، تمام صحرا و آب و سبزی و درختها در اینجا که نشسته نمایان است.

بسیار جای باصفا می باشد. حقیقت جای تعریف و موقع توصیف می باشد. هفت - هشت نفر برای کار دایمی، باغچه های خوب، حوضهای پُر از آبهای خوب، گلهای فراوان رنگ با رنگ. در این بین، نهار خواستم. دوازده مجموعه نهار در مرتبه دوم حوض خانه چیدند. رفتم سر نهار و جمعی از اعیان و آقایان را خواستم. نهار بسیار پاکیزه و پلوهای متعددی شبیت^۲ و باقلا و بره ته چین و چلوکبابی آقا

۱. قلعه ای است در شمال شوشتر که بر روی قطعه سنگی مشرف بر رود کارون واقع شده و سه طرف آن را آب گرفته و طرف دیگر خندق است. این قلعه دارای حیاطهای متعدد و سربازخانه ها و حمامها و قنات و ساختمانهای محکم است که در مواقع خطر از آن به عنوان پناهگاهی محکم استفاده می کردند. تاریخ بنای این قلعه به پیش از اسلام می رسد؛ چرا که در فتح شوشتر به دست اعراب نام آن برده شده که پناهگاه هر مزان بوده است. این دژ در قرن ۱۱ق به دست فتح علی خان حاکم خوزستان و در سال ۱۲۳۷ق به دست محمدعلی میرزای دولت شاه و در سال ۱۳۰۷ق به دستور حسین قلی خان مافی مرمت شده است.

۲. شوید.

سرور ترتیب داده، خیلی نهار ملوکانه پاکیزه بود. حیف که جای دوستان خالی بود که در چنین جایی نهار به این خوبی را میل فرمایند. نهاری صرف [شد]، مردم متفرق گردیدند.

بعد از ظهر، رفتم با حسین خان یاور درب خانه جناب علام فهام آقای آقا شیخ محمد علی مجتهد^۱ - سلمه الله تعالی - روضه خوانی بود. در همان مجلس نشسته، قدری صحبت داشتم، بعد از قهوه برخاستم. به جلال تمام، با فراشهای حکومت و نایب در جلو آمدم. شب را سرکار محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و لشکرنویس بودند. شام صرف شد. حضرات رفتند، ولی در سه مرتبه همان حوض خانه شام خوردیم که بالاتر از آنجا در هیچ جای شهر واقع نشده. صبح را هم که جمعه باشد، روزهای جمعه هم بیرق ایرانی را در همان عرشه حوض خانه می زنند. دادم زدند. حقیقت تماشا دارد. بسیار جای باصفائی است.

امروز که یوم جمعه بیست و سیم است، صبح از خواب برخاسته، رفتم به همان حمام موصوف که در بالای قلعه سلاسل است. خزانه های پاکیزه، سرد و گرم و نیم گرم، آبهای پاکیزه، درهای فرنگی هلالی، شیشه رنگ بارنگ، تمام با آجرکاشی رنگ بارنگ فرش شده، حوض آب خوب. چائی گفتم آوردند، در همان حمام خوردم. این قدر چائی باصفائی بود که به وصف نمی آید. بعد از آن، از حمام بیرون آمدم. بعضی از آقایان و مجتهدین با صلوات آمدند. چائی و قهوه صرف شد، رفتند. محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه، لشکرنویس و جمعی از آقایان بودند. نهار صرف شد. در این بین، از دزفول از آقامحمد رضای مستوفی عربستان که پیشتر از اردو مرخصی حاصل نموده، رفته بود. چون خواسته بودم، تلگرافی رسید حضور انور سرکار شوکتمدار آقای سرتیپ - ادم الله اقباله العالی - وجوه کماکان به خود عمال سپرده، ان شاء الله تلف نخواهد شد در باب شرفیابی. جواب تعلیقه را عرض کردم از جماعت سگوند از دهات دزفول، به خصوص از بنده، خیلی غارت کرده اند در صدد اصلاح هستم. حکومت هم از طرف خرم آباد به دزفول تشریف می آورند. و الا شوق شرفیابی زیاد است. محمدرضا. دو تلگراف از شفیع خان یاور که نایب الحکومه دزفول است، اولی حضور بندگان اقل آقای سرتیپ - ادم الله اقباله العالی - آقارضا طفره دارد از آمدن به شوشتر در اینجا هم اقدام به کار ما ندارد. پاکت فاضل خان سگوند را دادم بردند طرف آب. سربازان افتاده، مردم شهر هم آسوده و دعاگو هستند؛ شفیع. ایضاً حضور بندگان

۱. احتمالاً شیخ محمد علی فرزند شیخ جعفر فرزند حسین متوفی ۱۳۲۲ق باشد، که در نواحی تستر عهده دار امور شرعی مردم بوده است.

عالی آقای سرتیپ - ادام الله اقباله العالی - وارده دزفول شدیم. اخبار بدی نیست. آقا خان از منزل عذر آورد. علی الحساب در تلگرافخانه منزل کردیم؛ شفیع.

بعد از نهار که حضرات رفتند، حسین خان یاور را خواستم. قدغن نمودم که در باب وجوه و مستغلات که در اجاره هر کسی سنه ماضیه بوده، بفرستد بروند الزامی بگیرند، و بسپارند که افراط و تفریطی نشود، و عمل هر یک را بسپارند و از کدخداهای محله التزام بگیرند. چند نفری را حسین خان یاور فرستاده، رفتند الزامی از هر یک از مستأجرین گرفته و کدخداها گرفته آوردند. غروب بود. سرکار محمد علی میرزا سرهنگ و لشکرنویس و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه بودند. شب شام صرف نموده، در عرشه همان طالار هم خوابیدم با جناب میرزا تقی. بسیار جای پاکیزه خوبی است. حقیقت که جای دوستان خالی است از این تماشاها.

امروز که یوم شنبه بیست و چهارم است. جمعی از اعیان و اشراف و ملاها آمدند. چائی و قهوه صرف شد و رفتند. سرکار شاهزاده سرهنگ توپخانه، لشکرنویس و موسی خان سرهنگ بودند. نهار صرف شد. بعد از ظهر را رفته به دیدن آقا سید عبدالغفور - سلمه الله تعالی - . مراجعت شد. شب را هم محمد علی میرزا سرهنگ لشکرنویس بودند. شامی صرف شد. حضرات رفتند. ما هم در عرشه طالار خوابیدیم. بسیار خوب جایی است. حقیقت جای عیش است. جناب آقا سید جعفر سیدالاطباء و جناب میرزا تقی بودند.

امروز که یوم یکشنبه بیست و پنجم است، صبح را از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، چائی و نهار صرف شد. دو نفر از همان فرنگیها آمدند. خواهش نمودند که شما لباس نظام بپوشید تا دوباره عکس شما را در این جلو عمارت حوض خانه بیندازیم. خلاصه، به هر خواهش که بود، راضی شدیم. لباس پوشیده، نشانها را زده، عکس انداخته، رفتند. عصر را آمدند که دو دسته از سربازان لباس نظام بپوشند با سلطانی در همین سربازخانه جلو عمارت عکس آنها را هم بیندازیم. او را هم گفتیم حاضر کرده، با محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و میرزا اسمعیل لشکرنویس رفته در سر پشتیان سربازخانه عکس انداخته، رفتند. آقا میرزا عبدالعظیم هم عکس داد انداختند عکس خودش را. مراجعت آمدیم. غروب بود. قدری گردیدیم. باز با محمد علی میرزا رفتیم به عرشه طالار و سیدالاطباء و میرزا تقی هم بودند. شام خورده، خوابیدیم. امروز که یوم دوشنبه بیست و هشتم است، صبح را از خواب برخاسته، رفته به منزل حسین خان یاور. چند نفر از لره‌های بختیاری با سربازی گفتگویشان شده بود. دعوا کرده بودند. فرستاده بود حسین چند نفر فراش و سرباز رفته بودند، گرفته، آوردند، زنجیر نموده، بعد معلوم شد آدم عجم خان بختیاری

بوده است. نوشته بوده است به سمسام السلطنه. مراجعت به منزل نموده، نهاری صرف شد با محمدعلی میرزا و میرزا اسمعیل لشکر نویس باشی، حضرات رفتند، ما هم با میرزا تقی خوابیدیم. عصر را جمعی از اعیان و مشایخ عرب آمدند. پسر شیخ عبدالنبی را آوردند. عوض شیخ عبدالنبی سپرده شیخ النبی را بردند جهت وصول مالیات ایل. بعد حضرات رفتند. شب را هم محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه بود. نشسته بودیم. صحبت می داشتیم. در این بین، آدم سرهنگ از ایوان مرتبه اول افتاد. دستش از جا در آمده بود و سرش شکسته بوده و رویش زخم دار شده، از هوش رفته بود. بعد از یک ساعت، به هوش آمده، دادم فراشها به گرده گرفته، بردند. شاهزاده هم رفت. ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم سه شنبه بیست و هفتم است، صبح از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، رفتم به حمام کُزّا [= کذایی]، سر و کله صفا داده، باز دو - سه فنجان چائی در حمام خوردم. در آمدم به منزل حسین خان یاور. نشستیم. گفتم کاغذی به حاجی ایلخانی و اسفندیار خان سمسام السلطنه بنویسید. نوشته شیرخان بیک نایب را فرستادم کاغذ را برد. شب را مانده بود. صبح را بایک نفر از آدمهای سمسام السلطنه آمد. در باب آن آدم عجم خان شوشتر که با سرباز دعوا کرده بوده، خلاصی را خواهش نمودند. دانستم که از بستگان ایشان است. مرخص کرده بودیم.

چهارشنبه بیست و هشتم تعطیل بود. نواب محمد علی میرزا و جناب آقامیرزا تقی و حسین خان یاور و آقا میرزا عبدالعظیم و شیخ عبدالله جعبی بودند. نهاری صرف شد، خوابیدیم.

امروز که یوم پنجشنبه بیست و نهم است، و شب جمعه است، صبح را از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، دستور العمل دادم که شب را، یعنی غروب را، روضه خوانی شود. اطلاع دادند یک ساعت به غروب مانده از اعیان و اشراف و جناب آقای شیخ محمد علی - سلمه الله تعالی - و بعضی از مجتهدین و مشایخین اعراب حاضر آمدند و جناب مستطاب آقا میرزا تقی روضه خوبی خواند. مداح دیگری هم خواندند و مجلس ختم شد. مردم بعد از قهوه متفرق شدند.

امروز که یوم جمعه سلخ است و یوم الشک می باشد، در تقویم نموده از ماه است و در تقویم دیگر سلخ است. باری، تازه از اهل شهر روزه پاره ای خورده اند. ما هم در طابعان خورنده ها هستیم. صبح را از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، چائی صرف شد. میرزا اسدالله خان نائب الحکومه آمد. قهوه صرف شد و نهاری، رفتند. گفتم پشه دان مخصوص را پاکیزه نمایند. هواها هم کم کم گرم می شود. من بعد را به پشه دان خوابیدم. عصر را بیدارم کردند. چائی صرف [شد] و با محمد علی میرزا اسمعیل لشکر نویس و سیدالاطباء و میرزا تقی شام صرف شد، خوابیدیم.

امروز یوم شنبه غره ماه مبارک رمضان است. جهت مغرب قدغن نمودم توپ خالی نمایند

و تقاره خوانه هم باید شبها بنوازند و صبحها هم توپ بیندازند. شبهای جمعه هم روضه خوانی شود. به همین قاعده برقرار نموده، تا اینکه من بعد خداوند عالم چه بخواهد. مشغول به روزه هستم. نیم ساعت به غروب مانده، برمی خیزم و نمازی خوانده، گاهی تماشای کره ها و گاهی گردش در مهتابی عمارت که مشرف بر همه صحرا و دریا می باشد. گردش کرده، افطار حاضر نموده، جناب آقامیرزا تقی و جناب مستطاب آقا سیدالاطباء و محمد علی میرزای شاهزاده سرهنگ افطاری صرف نموده تا صبح مشغول به صحبت هستم، در بالا مرتبه طالار.

امروز که یوم یکشنبه دوم است، بعد از نماز صبح که خوانده و حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، خوابیدیم. سه ربع به غروب مانده، بیدار شدیم. نمازی خواندم رفتم به تماشای کره ها به اصطیل. با حسین خان قدری تماشا کردیم. مراجعت به منزل. افطار بود که توپ خالی شد. مشغول افطار و چائی. شاهزاده محمدعلی میرزا هم بود و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه. بدکی نگذشت. الحمدلله سحور خورده، توپ انداخته شد. نماز خواندم و حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، خوابیدم. سه ربع به غروب مانده، بیدار شدم. رفتم به تماشای قورخانه. قدری تماشا کردم. بسیار معتبر است. از همه چیز و همه جهة یوم دوشنبه را هم به این منوال گذراندم که سیم بوده باشد.

امروز که یوم سه شنبه چهارم است، بعد از افطار تا صبح نشسته، مشغول بودیم به عبادت پروردگار، با جناب آقای سیدالاطباء و جناب آقامیرزا تقی و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و میرزا اسمعیل لشکر نویس و آقامیرزا عبدالعظیم تا وقت سحور شام صرف شد. توپ انداخته شد. مشغول به دعا و نماز گشته، باز هم خوابیدیم تا سه ربع به غروب مانده، بیدار گشته، رفتم قدری دور تا دور قلعه سلاسل را گردیدم. مراجعت غروب شد. توپ انداخته شد. مشغول شدیم به افطار کردن. الحمدلله رب العالمین بد نمی گذرد.

امروز که یوم چهارشنبه پنجم ماه مبارک است، سحور صرف شد. مردم متفرق گشتند. حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، خوابیدم. یک ساعت به غروب مانده پا شدم. فرنگها آمدند عکس جناب میرزا تقی و علی اسلام را انداخته، رفتند، و خودم مشغول به عکس بوده، انداخته شد. در این بین، ضعیفه ای فریادکنان آمد. عرض کرد شوهر مرا آقا میرزا رضا گرفته این قدر زده است که بمرده است. صادق بیگ فراش باشی را خواستم با یک دهه سرباز فرستادم. گفتم حکما آقارضا را بیاورید با شوهر این بیچاره. بعد آقا رضا پنهان کرده بوده. عالیجاه میرزا اسدالله خان عریضه نوشته بود که فردا بنده آقارضا را به حضور می آورم، ولی خواهش دارم از تقصیر او بگذرید و به بنده ببخشید. سرهنگ توپخانه شاهزاده محمدعلی میرزا و موسی خان سرهنگ

تلگرافخانه بودند. افطاری صرف نموده، مشغول به صحبت و پاره‌ای به نماز و پاره‌ای به دعا گردیده، سحر خوریدیم. مردم متفرق شدند. توب انداخته شد. نماز خوانده خوابیدیم.

امروز که یوم پنجشنبه ششم است، به جناب آقای سیدالاطباء گفتم از آقایان هر کسی را مصلحت می‌دانید، برای فرداشب که جمعه است، جهة روضه خواهند. بعضی تشریف آورد، لکن شما از بعضی وعده بخواهید که افطار هم میل بفرمایند. در ضمن هم روضه خوانده شود. امروز را هم به خواب گذرانیدیم. روزگار را طرف عصری جناب نظام السلطنه از بوشهر پاکتی نوشته بودند. قدری تعارف و عذرخواهی و یک صندوق ترشی جات فرستاده بودند. امشب که یوم جمعه هفتم است، غروبی تمام صاحب‌منصبان آمدند. بعضی هم از اهل شهر آمدند. افطاری صرف نموده، روضه جناب آقامیرزا تقی بیان نموده و افاده فرموده، مردم مستفیض گردیدند. اطاقهای حوض خانه و طالار جمعیت بود. یک اوطاق با محمدعلی میرزا و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و جمعی از اعیان بودیم، و اطاقهای دیگر صاحب‌منصب و غیره. خوب مجلس شد. مردم فیض برده، متفرق گردیدند. باز رفتیم به عرشه طالار. بودیم تا سحر، آمدیم باز به مرتبه پائین، سحر صرف نموده، خوابیدیم. طرف عصری خان محمد بیگ عارض گردید شخصی (سیف‌الله خان) که اموال مرا در بختیاری چاییده، برده‌اند. مرادی‌یک پیشخدمت را در این باب مأمور نموده، رفت به عین مال و اموال عارض را گرفته، رد نموده، مراجعت نمود.

امروز که یوم شنبه هشتم است، تازه‌گی نداریم به عادت معهود، روز را به شب رسانیده، با جناب سیدالاطباء و جناب آقای میرزا تقی. الحمدلله شهر هم در کمال امنیت و آسودگی گذران می‌نمایند. شها را در عمارت قلعه سلاسل گذران می‌کنم، در کمال عزت و اقتدار.

امروز یکشنبه نهم است. شب را جناب شیخ و جمعی از آقایان تشریف آوردند. بودیم در خدمت ایشان تا ساعت شش. در وقت تقاره‌خوانه رفتند، بیدار شده، چهار - پنج تیر با تفنگ تیر پر از بادخورها در مهتابی عمارت زدیم. مغرب شد. افطار کرده، مشغول صحبت بودیم تا سحر. بعد از صرف سحر، خوابیدیم. عصر را برخواسته، به حمام رفته، وقت افطار درآمده، افطاری نموده، بعد از افطار، شیخ جعفر خان چعبی از فلاحیه آمده که شیخ عبدالله کتّاده شیوخیت داشت و مدعی است. هر دو حاضر بودند. قدری صحبت داشته، بعد رفتند.

امروز که دوشنبه دهم می‌باشد، تازه‌گی نمی‌باشد. الحمدلله تمام شهر و توابع امن و امان، اعیان و ملاها می‌گویند هیچ وقت شوشتر در عزل و نصب حاکم چنین امن نبوده است. لامحاله، ده - بیست نفر کشته می‌شد. الحمدلله رب العالمین به جز صادق خان که اقوام و برادرانش پیش از ورود به شوشتر

کشته شده بوده است. شبها را در عرشه، طالار نشسته، مشغول به صحبت می‌باشیم. بسیار عمارت دل‌گشایی و باصفایی است که به وصف و تعریف نمی‌آید؛ چه فایده که جای دوستان خالی است. امشب که یوم سه‌شنبه یازدهم است، بلکه دوازدهم می‌باشد، بعد از افطار رفتیم به دیدن جناب مستطاب آقای شیخ محمدعلی - سلّمه‌الله تعالی - دو ساعتی بودیم قدری از امنیت شهر وصف می‌فرمودند، قدری صحبت آمدن حاکم را. بعد از اینکه مراجعت شد، دیدم موسی خان سرهنگ در درب قلعه می‌رود، برگردانده، آمدم. قدری در میان حصار عمارت گردش کردیم. بعد را رفتیم بالا. قدری در سر مهتابی بودیم. قدری در اطاق مذکور شد که حاکم شهاب‌الملک وارد به خرم‌آباد شده است. امروز یا فردا برای شما خبری می‌رسد. باری نقاره‌خانه زده شد و مناجاتی را خواند. سحور را حاضر کردند، سحوری صرف شد. توپ انداختند، نماز خوانده، خوابیدیم. ولی به همان قاعده که شام و نهار شیخ عبدالله جعبی را سپرده‌ام در وقت افطار و در وقت سحور دو مجموعه را می‌برند. امشب هم گذشت.

امروز که یوم چهارشنبه، بلکه پنجشنبه است، شب جمعه پانزدهم بوده باشد و روضه‌خوانی معهود می‌باشد و جمعی از اعیان شهر و صاحب‌منصبان هم مهمان هستند. در این بین، امیر قلی خان برادر سمسام السلطنه، که در اهواز با نظام السلطنه به کربلای معلی تشریف بردند، آمدند. بسیار خوشحال شدم. نعمت غیر مترقبه است. وارد شده، نشستیم در طالار در حوض‌خانه به صحبت گذشته‌ها داشتیم مشغول بودیم. هم‌روژه امیر قلی خان و محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه تا صبح مشغول به صحبت می‌باشیم. متفرقه از شیخ فرهان و اعیان شوشتر و از مشایخ اعراب از شیخ عبدالله جعبی و شیخ جعفرخان جعبی که از فلاحیه آمده است می‌آیند و می‌روند. مشغولیم با ایشان درگفت و شنود.

امروز که یوم شنبه شانزدهم است، طرف عصری چند تیر تفنگ انداختم در مهتابی قلعه سلاسل که مشرف به دریاست به ابابیلها. و هر چند تیر را زدم، افتاد میان آب. وقتی که از هوا می‌آید، به قسمی خرج می‌خورد که خیلی تماشا داشت. در این بین، دو قاصد از خرم‌آباد دو پاکت از مقرب الخاقان جناب شهاب‌الملک آوردند، خواندیم. خواهش کرده بود چند روز را از ولایت توجه فرمائید. ان شاء الله تعالی ما هم آخر ماه وارد به دزفول خواهیم شد. رفتیم به اصطبل، قدری به کره‌ها تماشا کرده، مراجعت نمودیم، ولی تفنگ بادی فرنگیها پیش کش کرده‌اند. چند تیری هم با تفنگ بادی انداخته، تماشا کردیم، آمدم. توپ انداخته شد. مشغول به افطار خوردن شدیم. شب را با شاهزاده محمدعلی میرزا بودیم و جناب آقای سید الاطباء آقا میرزا جعفر - سلّمه‌الله و تعالی -

و جناب آقای میزاتقی - سلمه الله - بودند. مشغول بودی به صحبت، تا سحر خورده، خوابیدیم. ولی قرار داده بودم که بروم به شکار، سر نگرفت. عصر را باز به طریق معهود قدری در سر مهتابی عمارت سلاسل گردش نمودیم. باز چند دانه ابابیل زدم. با حسین خان و آقا میرزا عبدالعظیم رفتم به اصطبل تماشای مالها. در این بین، امیر قلی خان آمد. قدری گفتگو داشتند در باب جیره سواران بختیاری. گفتم مراتب جیره و علق^۱ ایشان را حواله دادند. آمدیم به منزل. وقت افطار بود. توپ انداختند.

با امیر قلی خان قرار دادم که امروز که یوم یکشنبه هفدهم است، عصری سوار شده، قدری گردش نمائیم به عزم شکار، تا چه شود. شب را هم موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه و امیر قلی خان بودند. تا صبح مشغول به صحبت بودیم. از سرکار جناب نظام السلطنه پاکی رسید. بعد از تعارفات مرسومه، تصدیق بقاعده نوشته بودند و فرستاده‌اند و ملحوظ خواهد گردید که بعضی خواهشها من جمله نوزده هزار تومان در محل عربستان دارد. غلامحسین خان را فرستاده است که به تقویت این جانب وجه مزبور را وصول نماید. این جانب هم مضایقه از کارهای جناب نظام السلطنه ندارم. کمال تقویت و جانب‌داری را می‌نمایم و خواهم کرد. بسیار آدم نیک‌نفس و معتبر و همه چیز آراسته مرد است تمام. حیف که معزول شد. و الا تمام عربستان را داشت به طور امن و امنیت و آباد هم می‌کرد. در همه جا و در هر جا که محل آبادی بود، بنائی آراسته بود. مشغول به آبادی بود. خیلی زحمت کشیده بود در این مدت حکومت، و خیلی جاها را هم آباد کرده بودند. حق مقام جای تعریف و وصف دارد. بسیار حیف است که چنین شخصی از عربستان برود حکومت عربستان آراسته همین شخص بوده است. امروز که هجدهم ماه مبارک است، پاکی از حاجی شهاب الملک آمد. خواهش کرده بود و عذر خواسته بود جهت انتظام عمل لرستان چند روز را آمدن با تعویق افتاد. ان شاء الله تعالی تا آخر ماه به دزفول خواهیم. همین قدر خواهش دارم این چند روز را توقف داشته باشید در شوشتر. شب را با شاهزاده محمد علی میرزای سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه بودند. مشغول به صحبت بودیم. جمعی از مشایخین اعراب آمدند و رفتند. سحر صرف شد. حضرات رفتند، خوابیدیم. امروز که یوم نوزدهم شهر مبارک رمضان است، در کمال صفا یک ساعت به غروب مانده، بیرون آمدیم. چند دانه از ابابیلها را در هوا با تفنگ تهر زدم بعد را رفتم به تماشای کره‌ها. یکی از مشایخین عرب یک رأس کره بسیار خوبی آورده بود به عنوان پیش‌کش، بسته بود به طویله چون

۱. علوفه اسب.

قریب دیدم، سؤال کردم این کره مال کیست؟ گفتند شیخ سلطان آورده است جهت سرکار. قبول نکردم. گفتم کره‌اش [را] ببرند بدهند. قدری گردش کردم. شخصی اسب کهری^۱ آورده بود بفروشد. گفتم بیاور که این اسب را از چهل و پنج تومان تا شصت تومان می‌خرم. شما صاحبش را دیده، به همین میزانها قطع نمائید؛ لکن خوب اسبی است. مراجعت نموده، توپ انداخته شد. افطار نموده، شب را هم فرستادم میرزا اسدالله خان خواستم که بعضی کارها رجوع شود جهت آمدن حاکم. سرکار محمدعلی میرزا آمدند با لشکرنویس تا ساعت پنج و شش بود. گفتند باید برویم، وعده کرده‌ایم. رفتند. سحور خوردیم با جناب آقای سیدالاطباء و جناب آقامیرزا عبدالعظیم و علی اسلام. توپ صبح را انداخته و نماز و حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، خوابیدیم. امروز که یوم پنجشنبه بیستم است، اول ظهر آقا سرور آمد. عرض کرد عجب هنگامه‌ای است در شهر. اهل شهر اجماع کرده‌اند چند نفر از سربازها [را] زده‌اند و زخم‌دار نموده‌اند و خبر به سربازخانه رسیده سرباز اجماع نموده مفسده کلی خواهد شد. حسین خان یاور پیش‌تر اطلاع رسانیده و فرستاده بود دو - سه نفر از سلطانها و مهر علی سلطان رفته بودند به هزار فحش [و] کتک سربازها را برگردانده بودند، ولی سه - چهار نفر از سربازها زخم‌دار شده‌اند و زخمهای کاری دارند. از قراری که شهرت می‌دادند، چهار - پنج نفر هم از طرف مقابل زخم‌دار شده است. خلاصه، معرکه را خوابانده بودند. بعد را فرستادم شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ و لشکرنویس و سرهنگ تلگرافخانه و جمعی آمدند. قدری دلالت کردم. گفتم این چند روزه که من در اینجا هستم، من نخواستم احدی از ما رنجیده باشد که اسباب بددعایی بوده باشد. خدا شاهد است مردم سزاوارند. بعد را خواهم قدغن بلیغ نموده که بگیرند و ببندند و مؤاخذه شدید خواهد شد. علی الحساب قدری آرام گرفت شهر. طرف عصری چند نفر فرنگیهای بندر ناصریه آمدند. ساعتی بودند و رفتند. شب را هم شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه بودند پسر جناب شیخ آمدند. دو ساعتی بودند. پاره‌ای گفتگو داشتند و جواب شنیده، رفتند. قدری اهل شهر آرام گرفتند، لکن بعضی از اهل بازار ننشسته‌اند، به این دلیل که از بس که کار خوبی کرده‌اند، به این بهانه می‌خواهند رفع این هرزه‌گی و تهمت را از خود نمایند.

امروز که یوم جمعه است، شب را مشغول به روضه‌خوانی شده، از صاحب‌منصبان و غیره و از اهل

۱. رنگی است برای اسب و استر، که به عربی کمیت گویند. رنگ سرخ مایل به تیرگی که مخصوص اسب و استر است.

شهر بودند. مجلس بسیار خوبی و خوش وضعی منعقد نموده، از متشخصین و معتبرین بودند. افطار صرف شد. روضه خوانده شد. در وقت رفتن، بیچاره شیرخان بیک نایب از آن جائی که آدم شاهزاده محمد علی میرزای سرهنگ توپخانه افتاده بود، از همانجا این بیچاره هم افتاده، بازو [ی] راست و ران راستش قدری رنجید و زخم شده است. از برکت معجز جناب سیدالشهداء - سلام الله علیه - عاقبت خیر گردید، ولی شهر به همان احوال باقی است. بعضی از اهل کسبه نشسته اند. و بعضی هنوز ننشسته اند بدرسوختگی و مزوری می نمایند، بلکه به این چیزها رفع این هرزه گیهاشان را نمایند.

امروز که یوم شنبه است، شب را با امیر قلیخان و موسی خان سرهنگ و شاهزاده محمد علی میرزا بودند مشغول به صحبت های متفرقه بودیم. سحور صرف شد حضرات رفتند ما هم بعد از توپ حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، خوابیدیم تا فردا چه شود. شب آبتن است، تا چه زاید سحر. فردا یک ساعت به غروب بیدار شدیم. در این اسدالله خان که صادق خان را گرفته بود و به دست برادرهای صادق خان داده بود که کشته بودند، با میرزا اسمعیل لشکر نویس آمد. تا به حال مانده بود. توهم داشت. چون خودش آمد، من هم ان شاء الله خیال دارم در حق او محبتی نمایم.

امروز که یوم شنبه بیست و سیم است، طرف عصری بیدار شده، قدری گردش نموده، رفته به سرکشی کره ها، قدری تماشا نموده، مراجعت کردم. توپ انداخته، افطاری نمودیم. فراش فرستادم رفت سرکار شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و آقامیرزا اسمعیل لشکر نویس را آوردند. جناب آقای آقا سیدالاطباء - سلمه الله - و جناب آقامیرزا تقی و اجزای خودمان یاور و آقامیرزا عبدالعظیم و حاجی آقامیر و جمعی از اعیان شهر هم بودند تا ساعت شش. بعد تقاره خوانه را زدند. بعضی رفتند از اهل شهر، ولی حضرات سرهنگها و اجزاء بودند. مشغول بودیم به صحبت های متفرقه و بعد جواب کاغذهای حاجی شهاب الملک را نوشته، دادم بردند. آن شب را هم به همین قاعده گذراندیم. سحوری صرف شد. حضرات رفتند. بعد از توپ صبح، مشغول به حمد و ثنای خداوند عالم شده، خوابیدیم.

امروز دو ساعت مانده به غروب، پا شدیم قدری گردش کرده در دور باغچه های عمارت قلعه سلاسل، مغرب شد. توپ انداخته شد. فراش فرستاده، حضرات سرهنگهای توپخانه و تلگرافخانه را آوردند. مشغول شدیم به صحبت تا الی سحور. بعد از صرف سحور و انداختن توپ، حضرات رفتند، ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم یکشنبه بیست و چهارم است، باز به همان قاعده یک ساعت به غروب مانده، بیدار شده، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، رفته به تماشای کره ها. از قضا باز شیخ سلطان

دو رأس کره آورده بود. آن روز که کره آورده بود، گفتم بدهند ببرند، نمی‌خواهم مجدداً دو رأس آورده بود؛ یکی را در بودن جناب نظام السلطنه جهة پیش‌کشی آورده بود و داغ هم کرده بودند، یکی دیگر، خیر. کره کهری است. خوب کره‌ای است. لابد گردیده کره کمرنگ خوش‌نشان را به اسرارهای تمام نگاه داشتیم، تا چه شود. مراجعت کردیم. وقت افطار بود. توپ انداخته شد. افطاری نموده، فراش فرستاده، رفت که رفقای هر شب و حضرات معهود را بیاورد. فراش رفت. بعد از یک ساعت، حضرات سرهنگها را آورد. نشستیم با حضرات و مشغول به صحبت‌های متفرقه شدیم. حسین خان یاور آمد. پاکنی از شهاب‌الملک آورد، خوانده و جواب او را نوشته، دادیم قاصد برد. آسوده‌خاطر نشسته، سحوری صرف شد. حضرات رفتند، ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم دوشنبه بیست‌وپنجم است، علی‌الحساب تازه‌گی نیست و ولایت امن و امان و خودمان هم آسوده می‌باشیم، تا من بعد‌گردش روزگار پایدار و این فلک مینارنگ چه رنگهای بوقلمونی به هم بسته آشکارا نماید. رضاقلی خان را گفتم سرواری ترمه‌ای که در دزفول به چهل تومان خریدم. او را به شیخ سلطان خلعت دادم شیخ را به حمام ببرد. همان سرواری را بپوشان. گویا همین قسم هم شده بود. شیخ سلطان به حمام بوده که سرواری را برده بود. بعد از پوشیدن خلعت، از حمام که بیرون آمده بود، همان ساعت رفته بود میان طائفه خود و گفته بود چهار - پنج روزه برمی‌گردم. ما هم یک ساعت و نیم به غروب مانده بیدار شده، قدری در مهتابیهای عمارت که مشرف به دریاست گردیدیم. با حسین خان یاور قدری گفتگو نموده، راهی می‌رفتیم بعد را به اتفاق حسین خان رفتیم به تماشای کره‌ها. قدری در حصار بیرونی گردش نموده، آفتاب غروب کرد. به منزل آمدم. توپ انداخته شد. افطار نموده، فراش فرستادم سراغ هم صحبتها. فوراً رفت و حضرات سرهنگها تشریف آوردند. تالی وقت سحور مشغول به صحبت بودیم. مهر علی سلطان را خواستم. گفتم از فردا که کم‌کم مالهای سربازان و از مالهای صاحب‌منصبان مشغول به گذراندن از آب باشید. چرا مهیله نیست و بلم نیست. موقوف به کلک می‌باشد. همین قدر تا عید و دو روز بعد از عید خواهند گذشت. و مذکور نمودند اهل بازار باز امروز نشسته‌اند به واسطه همان غوغا و مفسده که اجماع کرده بودند. گفتم اگر از سرباز متوحشند، من قدغن می‌کنم سرباز اصلاً و ابداً میان شهر برود. اگر هرزه‌گری از خود اهل شهر است، خدا شاهد است مؤاخذه خواهم نمود. فردا از ریش سفید و کدخداها بروند مشغول به کسب و کار خود باشند، و الا آذیت خواهند دید. این لوطی‌بازی و هرزه‌گری یعنی چه؟! من نخواستم این چند روزه بودن ما صدمه‌ای به اهل این ولایت برسد، والا آسان است، مایه نمی‌خواهد.

امروز که یوم سه‌شنبه است، و بیست‌وششم ماه مبارک است قدری آسوده گشته، پاره‌ای گفتگوها موقوف گردیده، تا من بعد چه شود. ولی باز اهل کسبه ننشسته‌اند و بنای هرزه‌گری دارند از قضا در حین گذراندن مالها را از آب اسب اسمعیل خان سلطان را آب برده بسیار اوقاتش تلخ شده است آدم ضرر ندیده یک دفعه یک رأس اسب خود را در حضور خودش آب علانیه ببرد حقیقتاً اوقاتش بسیار تلخ بود.

امروز که یوم چهارشنبه بیست و هفتم است و شب عید ابن ملجم ملعون است، فرستادم شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه آمدند. مشغول شدیم به صحبت داشتن، و بعضی از اعیان شهر می‌آمدند، و جمعی از آقایان هم آمدند. تا ساعت شش از شب، رفته بودند، و گرم صحبت داشتن بودند. بعد تشریف بردند. ما با رفقای هر شب نشسته تا سحر، این جانب سر شام نرفتم. حضرات رفتند. سحر خوردند، آمدند به این. اطاق نیم ساعتی نشستیم، صبح شد. توپ انداخته شد، حضرات رفتند. ما هم خوابیدیم. دو به غروب مانده، بیدار شده، قدری در میان طالار گردش نموده، نیم ساعت به غروب مانده باز رفتم به تماشای کره‌ها. شیخ عبدالنبی، یکی از مشایخ طائفه اعراب که انافجه^۱ است، دو ماه بود؛ در حبس ما بود یعنی ایامی که سرکار نظام السلطنه حاکم بود، گرفته به قراول ما داده. بودیم در منزل مهر علی سلطان امروزها پسرش را فرستاده، آوردند، عوض خود گذاشته خود رفته بود. چند روز بود دیروز گذشته، آمده یک رأس کره سه‌ساله بسیار خوبی جهت ما آورده؛ گویا بد مالی نباید باشد. بعد را نزدیک به افطار شد، آمدیم. توپ انداخته شد، افطار کردیم. فرستادم حضرات رفقای هر شبی را آوردند. جناب آقای آقا سید الاطباء نبودند. فرستادم آوردند. قدری گفتگو داشتیم. بعد را میرزا آقا جان و یک دو نفر دیگر دو - سه ساعتی بودند و رفتند. بعد میرزا محمد خان و مراد بیک و حاجی علی بیک و عین‌الله خان را یک رأس یابو خواسته بودند. دادم جهت خورده‌های ایشان بار نمایند. به صادق بیک هم گفتم یک دستگاه روانه کن فراشها ببرند از شوشتر به دزفول. هم سبک‌بار خواهند شد، هم لازم است بردن به دزفول در حین آمدن حاجی شهاب الملک حاکم به دزفول، بلکه خواستم بروم، لازم می‌شود.

امشب که یوم جمعه بیست‌ونهم است، شب را مشغول به روضه‌خوانی بودیم و از صاحب‌منصبان و اهل شهر و اجزای خودمان بودند. مجلس بسیار خوبی پرفیزی بود. حضرات

۱. عنافجه، شعبه‌ای از قبیله آل کثیر، از قبایل خوزستان.

سرهنگها و اعیان و آقایان بودند. بعد از ختم روضه خوانی دو ساعتی هم بودند، رفتند؛ ولی مونسهای هر شبی، که حضرات سرهنگها بوده باشند، تشریف آوردند. در این بین، خبر آوردند سربازی که زخم دار بود، مرده است. فرستادم در نزد آقایان و جناب مستطاب شیخ و آقای حاجی آقا عبدالصمد معلوم نموده بعد را گفتم که بردارند و به حقش بسپارند. صبح را دو ساعت به غروب مانده، برخواستم، فرستادم حضرات سرهنگها و لشکرنویس آمدند. قدری گفتگو در این مردن سرباز داشتیم، به هزار خواهشها قرار شد که خاکش نمایند؛ چون هوا گرم است، نمی ماند. مقصود این تا آمدن حاجی شهاب الملک باشد، ممکن نبود. بعد را نزدیک به غروب رفتیم، با حضرات به تماشای کره ها. تا وقت انداختن توپ مراجعت نموده، افطار نموده، مشغول به صحبت بودیم. باران شدیدی بنا کرد به باریدن، با برق و رعد تندی. از قراری که آقا سرور و صادق بیک و میرزا محمد خان و مراد بیک می گفتند، پانصد، بلکه متجاوز از این، جانورهای عجیبی از قهوه خانه و آبدارخانه گرفته بودند. گویا از باریدن باران بوده، طلوع از جاهای خود نموده بودند و به روشنایی و شعاع چراغ می آمدند. با انبر نقره گرفته در میان جام انداخته بودند. تماشا داشت.

امشب که شب شنبه سلخ^۱ است با حضرات سرهنگ توپخانه و تلگرافخانه و جناب آقای آقا سیدالاطباء و جناب آقا میرزا تقی بودیم، تا سحر صرف شد. حضرات رفتند. ما هم خوابیدیم. صبح را دو ساعت به غروب مانده، بیدار شده، قدری در مهتابی عمارت که مشرف بر آب است گردیده، طرف غروب رفتیم به تماشای کره ها. در این بین، حاجی و رئیس آدم شیخ معزالسلطنه آمد یک جعبه چرخ الماس با یک زوج چراغ باد^۲ جهت این جانب آورد. بسیار چراغ خوبی است. حقیقت جای وصف و موقع تعریف است. مراجعت نموده منزل، افطاری صرف شد. حضرات سرهنگ ها آمدند. تا ساعت چهار از شب رفته، حضرات رفتند. ما هم خوابیدیم. ولی ماه بعد از متفرق شدن ابرها هم رؤیت شد.

امروز که یوم یکشنبه غرة شوال المکرم است و روز عید است. صبح را از خواب برخاسته، به حمام معهود رفته، صفائی داده، بیرون آمده، در منزل حسین خان یاور نشسته، نیم ساعتی بعضی از آقایان و مشایخ عرب آمدند. دیدم جمعیت زیاد می شود؛ برخاسته، آمدم به طالار که منزل خودمان بوده باشد. شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ و یاور توپخانه و سرهنگ تگرافخانه آمدند و جمعی هم از اعیان اهل شوشتر آمدند. در این بین، نقاره خوانه رامشغول شدند.

۱. واپسین شب ماه قمری را، که نیمه تاریک قمر به طرف زمین است، سلخ می گویند.

۲. چراغ بادی؛ چراغی که محفظه دار است و در باد خاموش نمی شود.

موزیکانچها آمدند، و مشغول شدند و توپچها بنای شلیک گذاشته، شادمانه و سلامتی را زدند. محشری شد. خوش وضع و خوش موقع اتفاق افتاد و علی اسلام هم آنچه لازمه سعی و کوشش که داشت، به عمل آورد. اهل مجلس و جمعیت بیرون عمارت محظوظ بودند؛ یکی به جهة عید و یکی به جهة مقامات موزیک. حیف که در این موقع جای دوستان و محبین خالی بود که عیش تام به عمل آمده باشد. به موزیکانچها ده تومان انعام داده، مرخص نمودیم.

در این بین، شاعری قصیده‌ای انشاء و بیان نموده بود، بنا کرده بالبدیه خواندن. حقیقت خوب قصیده‌ای گفته بود. خالی از شنیدن نبود. انعام داده شد. عملجات نقاره‌خانه آمدند در جلو طالار انعامی هم بایشان گفتم دادند و رفتند. بعد را نهار خواسته، نهار پاکیزه ناظر ترتیب داده بود. حضرات اجماعاً نهار خوردند. بعد صادق‌بیک گفتم باید صبح را از آب بگذرند و چادری بزنند آن طرف آب. در این بین، تلگراف از دزفول رسید که فردا که دوشنبه دوم است، حاجی شهاب الملک وارد می‌شود؛ ان شاء الله تعالی، خیال دارم از شوشتر حرکت کرده، به دزفول برویم. مهر علی سلطان را گفتم باید کم کم سرباز بگذرد آن طرف آب و چادر بزنند؛ تا اینکه عقبه اردو تماماً که گذشت، حرکت نمائیم به دزفول. امروز که یوم دوشنبه دوم شهر شوال است، اهل اردو در تدارک گذشتن از آب می‌باشد. صبح را شاهزاده محمدعلی میرزای سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و لشکر نویس و آقاخان یاور توپخانه آمدند. هنوز از خواب بیدار نشده بودم، یک فنجان چائی صرف کردند تا این جانب رفتم. بعد مواجب و جیره توپچیان را حواله کردم و سه هزار چهارصد دانه فشنگ و چاشنی جهة عرض راه از عربستان تا همدان به نعمت‌الله بیک یاور ذخیره حواله داده، گرفته، تحویل فوج نموده، گفتم به اسدالله خان کلاً دو-سه کلک باید بسته شود جهة عبور از آب. مشغول بودند. به کلک بستن. مالها و قاطرها و اسباب را مشغول شدند به گذراندن با یک هنگامه که تماشا داشت. مثل یوم یفرالمرء بالاخیه^۱ بود که کسی از کسی خبر نداشت. یک و نیم به غروب مانده بود، بعد از صرف چایی، خبر کردم آردالهای توپچی و سرباز و صاحب منصبها حاضر شده، بیرق را حرکت داده، بایک به جلال تمام تا در تلگرافخانه که دروازه همدان باشد. در آنجا به دیدن موسی خان سرهنگ رفتم. به قدر ربع ساعت نشست و گفتگو با دزفول نموده، یعنی با حاکم که حاجی شهاب الملک باشد و با شفیع خان یاور قرض [= غرض] اطلاع از حرکت شوشتر به دزفول را اطلاع داده، سوار شده، به جلال تمام تا کنار آب آمدم که با کلک به یاری خداوند رؤف و مهربان

۱. یوم یفرالمرء من اخیه و ائمه و ائیه و صاحبته و بنیه. عبس (۸۰): ۳۴-۳۶.

بگذریم آن طرف آب. باد و طوفان بود و آب هم به قسمی موج می زد که موقع وصف و تعریف بود. به محض رسیدن، به کلک سوار شده، رد شدیم به حول [و] قوه الهی؛ ولی دو قسمت اردو ماند و آفتاب غروب کرد. آن شب را به همین قسم قناعت شد. شام هم قابلامه نموده، آوردند. پسر حاجی ایلخانی^۱ را شهاب الملک نائب الحکومه نموده است و آمد وارد شوشتر هم شد. فردا را ان شاء الله تعالی خیال رفتن به دزفول دارم؛ اگر تمامی اردو بگذرد.

امروز که یوم سه شنبه سیم است، صبح را این جانب خوابیده بودم. شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه چائی خورده، رفته بودند. بعد این جانب که بیدار شدم، گفتم چرا گذاشتید حضرات بروند. باری، یک - دو فنجان چائی خوردم. مردم هم مشغول بودند از آب گذشتن. در این بین، پسر حاجی ایلخانی که نایب الحکومه بوده باشد، تشریف آورد. اهل بختیاری عموماً قاعده ایشان این است که کلاه نمدی سفید در سر می گذارند و زلفین هم هستند، زلفهای پریشان. رسم ایشان همین است؛ متشخص و غیر متشخص. باری، نشستیم، چائی صرف شد و پاره ای از حاجی شهاب الملک گفتگو داشت. در این بین، حاجی آقا میر تاجر و شیخ سلطان عرب که مخلف نموده بودیم، آمدند قدری گفتگو کردیم. بعد نهارى خواسته، نهارى صرف شد. پسرهای جناب مستطاب آقای شیخ محمدعلی تشریف آوردند. بعضی گفتگو می نمودند، و اهل اردو هم مشغول به گذشتن از آب می باشند. از روی کلک پسر حاجی ایلخانی که نایب الحکومه تشریف دارند، رفتند. آقایان بودند. مشغول به صحبت بودیم. هوا بسیار گرم بود، ولی چون در کنار آب چادر زده بودیم، نسیم آب و بادی می وزید. عیبی نداشت هوا. گفته ام چهار ساعت به غروب مانده، اردو حرکت نماید برای کوشک^۲. دو به غروب مانده هم ان شاء الله تعالی خود خیال دارم سوار شوم، به حول و قوه الهی. تا خداوند عالم چه بخواهد. ولی الحمد لله، خدا را شکر می کنم که یک رأس اسب را هم آب خفه کرد برد، لکن اسب یدک با کره آقای آقا سید نعمت الله جفت در میان آب و در یمین و یسار کلک می آمدند. محض از آب خارج شدن، دو - سه شهنه^۳ پهلوانی کشیده که فی الحقیقه جای تعریف و موقع توصیف است. به هر جهت تا ساعت دو و نیم

۱. احتمالاً سلطان محمدخان سرتیپ (معین همایون) است که فرماندهی سوار نظام بختیاری را در

عربستان به عهده داشته و از فرزندان حاجی امام قلی خان ایلخانی است. فرهنگ رجال قاجار، ص ۵۱.

۲. دهی از دهستان گتوند شهرستان شوشتر، در کنار باختری رود کارون که طایفه بختیاری در آن ساکن اند.

۳. شیهه یا شهنه، به آواز اسب گویند.

از شب رفته، با حضرات سوار شده، آمدم تا ماه غروب نموده. در این بین، مشغول به صحبت که بودیم و می‌آمدیم، بعد از دو-سه ساعت دیگر، معلوم شد که راهی که آمدم، راه دیگر بوده. باری، در همان کنار آب پیاده شده، شام خواستیم و شامی صرف شد. ولی بسیار هوا خنک و نسیم سردی می‌وزید که حقیقت محتاج به بالا پوش شدیم. دو قلیانی صرف شد، سوار گشته، تا آن راه آمدم، داخل به آبادی گشته، جویا شدیم، گفتند قریه گمار^۱ است. از آنجا رد شده، آمدم. قدری هوا روشن گردید. دراجها بنا کردند به آواز. قدری هم دلم درد داشت. باز به هوای دراج از همراهان جدا گشتم، رفتم در جای زراعتها که چیده بودند، هفت-هشت دانه دراج زد. میرزا محمدخان و محمد تقی خان سلطان بیرق را نگاه داشته بودند. ملحق گشته، وارد به اردو شدیم شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه و میرزا موسی خان سرهنگ تلگرافخانه در منزل حسین خان یاور پیاده شده بودند و مشغول به چایی خوردن بودند. فراش فرستاده، حضرات را آوردند. مشغول به صحبت‌های شب بودیم. قدری صحبت داشته، خندیدیم. بر عکس خنک بودن شب، روز بسیار گرم بود که حقیقت نمونه‌ای از درکات دوزخ بود. بعد وقت نهار یک مجموعه جهت لشکرنویس فرستاده، با اهل و عیالش صرف نموده و یک مجموعه هم جهت میرزا اسدالله خان به منزل میرزا عبدالعظیم فرستاده، شاهزاده سرهنگ و موسی خان سرهنگ و سرور آقاخان در نزد خودمان بودند. نهار صرف شد، خوابیدیم. بعد از خواب، مهر علی سلطان را خواستم. احوال پرسیدم اردو چه قسم آمد؟ عرض کرد بقاعده آمدم همه. همراه بودم. گفتم امشب ان شاء الله تعالی در چهار ساعتی شیپور کوچ بده بزنند، بعد از شیپور کوچ، اردو حرکت کرده، رفتند شام خواسته، حضرات شام خوردند. این جانب شام نخوردم و خوابیدم. علی الطلوع برخواسته، سوار شده، آمدم. در بین راه، در کنار آب، گفتم چائی درست کرده، چائی صرف شد. سوار شده، آمدم. امروز که یوم پنجشنبه پنجم است، وارد به دزفول شده، از پل گذشته، سواره رفتم به کوشک. منزل حاجی شهاب‌الملک پیاده گشته، به قدر ربع ساعت نشستیم. شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ و لشکرنویس و موسی خان و آقاخان سرهنگ بودند. ایستادند، بعد سؤال کرد حضرات کیانند؟ به جا نمی‌آورم؟ معرفی کردند. بعد حضرات را نشانیده، قهوه صرف شد، برخواستم آدمم به منزل. حضرات اعیان دزفول و آقایان و پسر جناب مستطاب آقاشیخ محمدطاهر - سلمه العالی - آمدند. قهوه و قلیانی صرف شد، برخواستند رفتند. نهار صرف شد، خوابیدم. لکن

۱. دهی در راه شوشتر به دزفول و در نزدیکی دزفول که طایفه بختیاری در آن ساکن اند. فرهنگ جغرافیا.

هوایسیار گرم بود قدری خوابیدم، بیدار شده، شاهزاده محمدعلی میرزا و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه و میرزا آقاخان بودند، مشغول شدیم به چایی خوردن و به صحبت با میرزا اسمعیل لشکرنویس از بعضی گفتگو کردیم. با آقامیرزا عبدالعظیم فرستادم به کوشک رفتند خدمت ... آوردند. شب را شام صرف شد. خوابیدیم. هوا هم خیال بارندگی داشت، قدری بارید.

باری امروز که یوم جمعه ششم است، صبح را برخواسته، فریضه به جا آورده، سرکار سمسام السلطنه و وزیر حاجی شهاب الملک تشریف آوردند. در سر صندلیها نشسته بودیم. از آقایان دزفول و شوشتر و مشایخ اعراب ده - بیست نفر آمدند. نشستند در میان چادر، چایی صرف شد و از متفرقه صحبت می‌داشتند. بعد از صرف چایی، حاجی ایلخانی و سرکار سمسام السلطنه و وزیر حاجی شهاب الملک تشریف بردند. بعد را مال خواستم، سوار شده، رفتم به کوشک. خدمت حاکم بودم تا وقت نهار جهة شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه و موسی خان سرهنگ تلگرافخانه آمدم. نهار صرف شد. قدری خوابیدم. عصر را شده، چائی صرف شد. امان‌الله خان سرتیپ فوج فراهان آمد، تا یک ساعت به غروب مانده بودند. بعد رفتند. مال خواستم، رفتم به کوشک. بودم در نزد حاجی شهاب الملک تا دو [و] نیم از شب گذشته، پاره‌ای صحبت داشتیم. تعریف از ملبوسهای سربازهای فوج نمود. فرمودند که می‌خواهم پانصد دست به همین قاعده بدهم بدوزند. این جانب گفتم پانصد دست ما زیادی داریم، پیش‌کش است. فرمودند هر چه تمام کرده‌اید، قیمت داده، برمی‌داریم، و الاً خیر. بعد آمدم قهوه در منزل خوردیم. در ساعت چهار [و] نیم شام خواسته، صرف شد، خوابیدیم. امروز که یوم شنبه هفتم است، صبح را از خواب برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جای آورده، از چادر فرنگی نهارخوری برخواسته، رفتم به چادرپوش خدمت سرهنگها نشستیم چائی خوردن. بعد مال خواستم، رفتم به حکومت به منزل سمسام السلطنه، قهوه صرف شد. از آنجا رفتم به منزل وزیر، قهوه و قلیانی هم در آنجا صرف شد، مراجعت نموده. در بین راه، ازدحام و جمعیت بسیار دیدم. بعد معلوم گردید که اسمعیل خان شوشتری را کشته‌اند، عوض صادق خان شوشتری که در شب عید نوروز در شوشتر کشته بودند.

... قدغن نمودم یک نفر از سرباز و اهل اردو مرخص نیست برود به تماشا. آمدم به منزل. وقت نهار بود. گفتم نهار آوردند. نهار صرف شد. بعضی از اهل اعیان دزفول بود، رفتند و با سرهنگها مشغول به صحبت بودیم تا وقت خواب شد. قدری خوابیدیم. به مهر علی سلطان هم گفته‌ام که در تدارک راه و تدارک آذوقه راه بوده باشد. بعد را داماد و برادرزاده حاجی شهاب الملک آمدند. دو فنجان چایی صرف شد، رفتند. شب را هم حضرات سرهنگها تشریف داشتند. شام خورده، خوابیدیم.

امروز که یوم یکشنبه هشتم است، صبح از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، دو فنجان چایی با سرهنگها خوردیم. موسی خان سرهنگ تلگرافخانه رفتند به شهر. با شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه مشغول به صحبت بودیم. محمدحسن سلطان و مهر علی سلطان را خواستم، گفتم اگر چه سرباز حقی ندارد، لکن بعضی معطل هستند. لامحاله، نفری دو ریال خرجی راه بدهند. بلوک به بلوک معین کردند با میرزا محمدخان، و گفتم بدهند و وجه را از صندوقخانه بگیرند. ان شاء الله تعالی خیال دارم دوازدهم حرکت نمائیم. باری، مال خواستم بروم به حکومت، بعضی از اعیان آمدند. باز دو فنجان چائی صرف شد. سوار شدم، رفتم به کوشک. با سرکار حاجی شهاب الملک بعضی گفتگو و صحبتها داشتیم. آمدیم مادیان کریک عربی اسدالله خان کلاتر پیشکش کرد، دادم بردند. معطل یک دسته سرباز عقب مانده که مأمور به هویزه بودند هستیم. ان شاء الله تعالی محض رسیدن، دیگر معطلی نداریم. مکاری گرفته و پنجاه تومان هم پیشکرایه داده‌ام جهت رفتن. دیگر معطلی نیست. شیخ عبدالله خان جعبی را خلعت دادند و شیخ جعب شد، واسطه کارش بودم. خلاصه، در باب شیخ عبدالله خان و میرزا اسدالله خان کلاتر بین و بین الله هر چه به حاجی شهاب الملک عرض شد، پذیرفت. در باب مطالبات حاجی حسن خان هر چه گفتم، قبول کردند. بسیار ممنون است از ما حاجی شهاب الملک. باری، شب را باز با سرهنگها و لشکرنویس بودیم. شام خورده، خوابیدیم.

امروز که یوم دوشنبه نهم است، صبح از خواب برخاسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، رفتم به چادرپوش. دو فنجان صرف شد. موسی خان و آقاخان سرهنگ تلگرافخانه بعد از صرف چائی، رفتند به تلگرافخانه. بعد محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه رفتند. آقا میرزا اسمعیل لشکرنویس آمد. دو سه فقره برات رد و بدل داشتیم. گفتم با آقامیرزا عبدالعظیم بنشینید براتها را تمام نمائید که معطلی نداشته باشیم. مشغول بودیم با حسین خان یاور به صحبتهای متفرقه. به صادق بیک هم گفتم چادر حمام را زده، گرم نمایند، بروم. با شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ توپخانه به حمام رفتیم. سر و کله صفا داده بیرون آمده، آقامیرزا عبدالعظیم را به حکومت نزد وزیر جهت رد و بدل برات فرستاده، آقامیرزا اسمعیل لشکرنویس آمد. میرزا اسدالله خان آمد. نشستیم به چائی خوردن. گفتم به مهر علی سلطان مواجب دوماه به موزیکانچها بدهند. میرزا محمد خان را مهر علی سلطان خواسته، قبض مواجب دوماه نوشته، دادند. در تدارک آمدن می باشیم. ان شاء الله تعالی اگر آقاخان سلطان برسد، شب را هم به هر طریق با سرهنگ توپخانه که شاهزاده محمد علی میرزا بوده باشد و با سرهنگ تلگرافخانه که موسی خان باشد، نشسته، صحبت می داشتیم، تا اینکه

وقت شام شد. شام صرف شد، خوابیدیم.

امروز که سه‌شنبه دهم می‌باشد، صبح را برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، رفتم به چادر بزرگ نزد سرکار سرهنگها نشستیم. چائی صرف شد. دو و نیم از دسته گذشته، آقا میرزا اسمعیل لشکر نویس تشریف آورد بودند، قدری بعد را گفتم تشریف بردند به حکومت. محمد حسن سلطان هم در این دو ماه در دزفول که با شفیع خان یاور بودند، بعضی تصرفات به وجوهات و غیره کرده بودند. امروز رفت. باقی است وزیر عملهای خود را پرداخته، مراجعت نموده، دیگر کاری نداریم، مگر قدری از مطالبات حاجی حسن خان با رجوع کرده‌ام به محمد حسن سلطان، امروز و فردا ختم نماید. هم‌روزه به حکومت هم می‌روم. کمال مهربانی هم با حاجی شهاب‌الملک داریم. نهار خواستم. نهاری صرف شد. طرف عصری رفتم در سایه پل سه - چهار تیر تفنگ برای ابابیلها در هوا انداختم. چند دانه از ابابیلها زدم. تمام مردم از سر پل عبور می‌کردند و تماشا می‌نمودند. شب را هم سرکار وزیر و سمسار السلطنه مهمان هستند. باری، شب را تشریف آوردند. شاهزاده محمد علی میرزا سرهنگ و موسی خان سرهنگ هم بودند. شب راتا ساعت هفت نشسته بودیم. حضرات تشریف بردند، ما هم خوابیدیم.

امروز که یوم چهارشنبه یازدهم است، صبح را از خواب برخواسته، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، از چادر فرنگی رفتم به چادربوش خدمت شاهزاده محمد علی میرزای سرهنگ و موسی خان سرهنگ. مشغول به چائی خوردن شده، امان خان سلطان هم آمد، ولی ده نفر از سربازها رفته‌اند به شوشتر جهت خورده ریز و اسباب که در شوشتر دارند بیاوردند. باز جهت همین فقره معطلی حاصل شد. تا که ان شاء الله تعالی بیایند، دیگر معطلی نداریم. اسب خواستم، رفتم به حکومت، با سرهنگها. در حین رفتن به حکومت، اسب کریک بسیار خوبی آورده بود یک سیدی. گفتم بروید به حسین خان یاور گفتگو نماید تا من از حکومت برگردم. مراجعت، جویا شدم. بی‌هوا گفته بود معامله نشد. عصر را سرهنگها و میرزا اسمعیل بودند. سرباز عقب مانده هم رسید. به مهر علی سلطانم گفتم صبح دو ساعت از آفتاب رفته، باید بروید در دو فرسخی منزل نمائید که کار درستی نموده. فردا که یوم جمعه است. دو به غروب مانده هم خیال دارم شفیع خان یاور و سلطانها را با بیرق راه انداخته، رفتند. خود در یکی از اطاقهای پل منزل نموده‌ام به جهت بعضی امورات و گفتگوی حکومت.

امروز که یوم پنجشنبه سیزدهم است، بعد از حمد و ثنای پروردگار، چائی صرف شد. مال گفتم بیاورند. سوار شده، با شاهزاده محمد علی میرزای سرهنگ توپخانه و با اسمعیل لشکر نویس رفتم به خدمت سرکار شیخ محمد طاهر - سلمه الله تعالی - مشرف شده، قهوه صرف شد. برخواستم.

دعایی بیخ گوش خواندند. یک نفر سیدی نزد شیخ بود، هشت تومان پول تفنگ جناب آقا سید را داده، آمدم در زیر پل منزل کرده، اردو بالتمام کوچ کرده بود. بیرق را هم با شفیع خان یاور و صاحب منصبها راه انداخته، خود با حسین خان یاور و شاهزاده محمدعلی میرزای سرهنگ توپخانه و جمعی هم از آقایان شوشتر و دزفول بودند. مشغول به صحبت بودیم. وقت نهار شد. نهار گفتم بیاورند. از کوشک که بیرق را رد کرده بودند، شفیع خان یاور جهة کاردرستی خود مراجعت نموده، مشغول به تدارک خود گردید. سرکار حاجی شهاب الملک فرموده است که جناب آقا سیدجعفر سیدالاطباء نرود بماند امسال را، و میرزا اسمعیل لشکرنویس هم نرود بماند. باری، به هزار لیت و لعل رفع حضرات را نموده، به همراه هستند. تا خداوند چه بخواهد. بنا بود به واسطه قمر در عقرب یوم شنبه حرکت شود.

طرف عصر گفتم که امروز که یوم پنجشنبه است، قمر در عقرب داخل نشده، اردو کوچ نماید. خودم هم در زیر پل یک چادر آفتابگردانی زده بودم. دو به غروب مانده، سوار شده، رفتم به حکومت. یک ساعتی بودم. طوری شد که گفتم می‌روم در دو فرسخی دو روزلنگ می‌کنم. پاره‌ای کارها ناتمام بود. میرزا عبدالعظیم و میرزا اسمعیل لشکرنویس را گذاشتم، پا شدم رفتم به منزل سمسام السلطنه، نبود، در نزد وزیر بود. میرزا محمدخان را گفتم برو سمسام السلطنه را بیاور. خداحافظی نموده، برویم. میرزا محمدخان رفت در پیش وزیر سمسام السلطنه را آورد. نشستیم یک فتنجان چائی خوردیم. پا شدم. اذان مغرب را گفته، سوار شدیم. شاهزاده محمدعلی میرزا سرهنگ توپخانه آمدم. چهار ساعت از شب رفته، صحرای وسیع همواره را عرضاً و طولاً گردش کردیم، چون راه را گم کرده بودیم. بعد جاده را پیدا کرده، به هوای روشنائی آمدم. بعد از اینکه رسیدیم، دیدیم که تمام صحرا آتش گرفته، به یک طریقی می‌سوزد که بسیار عالم داشت. ولی عهد کردم هر کس که آتش زده، معین شود، تنبیه کاملی نمایم. باری، لابد در کنار جویی منزل کرده، شامی صرف شد. دو سوار فرستادم بروم معلوم نماید اردو در آب بلارود افتاده به رسیدن دو سوار دیگر سوار کرده، روانه نماید و خودشان بمانند. سرآفتاب دو نفر نایب آمدند. بلی، اردو در آب بلارود رفته.

امروز که یوم جمعه سیزدهم است، بعد از چای، صبح شاهزاده خداحافظی نموده، تشریف بردند. سوار شده، آمدم. سه از روز رفته، ملحق به اردو شده، چند نفری که سبقت نموده بودند، قدری مؤاخذه نموده، تنبیه نموده، سلطانها و صاحب منصبها را خواسته، قدغن نموده که من بعد از دسته هر یک از شماها صحرا را آتش بزنند، شما مورد مؤاخذه خواهید بود. این یعنی چه؟ صحرا آتش زدن کار لغو و بی‌فایده است. بعد یک نفر سوار فرستاده، کاغذی دادم محمد حسن سلطان

نوشت به میرزا عبدالعظیم، سه خروار آرد بخرد با مال مکاری به همراه بیاورد. حال که کنار آب بلارود افتاده‌ایم و انتظار شفیع خان یاور و میرزا اسمعیل لشکرنویس و آقامیرزا عبدالعظیم برسند و قافله هم بیاید برسد، ان شاءالله تعالی بیائیم. تا خداوند عالم چه خواسته باشد. نهار از منزل حسین خان یاور آوردند، خوردیم، خوابیدیم. از خواب بیدار شده، گفتم چادر آفتاب را بردند در سر آب بلارود زدند. رفتم با جناب آقای آقا سید جعفر سید الاطباء لخت شده، سر و صفائی داده، آمدم. ولی چائی را در همان میان آب و لب آب خوردیم. نیم ساعت به غروب مانده، آمدم. جناب آقامیرزا تقی هم بودند. بد نگذشت. اگر چه دیشب گذشته، بسیار خلقم تنگ بود. به هر جهت روزگار به سر می‌رود. در میان چادر نشسته بودم. آن طرف آب سینه کوه، راه است مشرف بر اردو. یک رأس مال باردار با یک نفر از عقب مال می‌آمدند. یکدفعه سکندری خورده، سر به پائین با بار به قدر ده - پانزده زرع سر به پائین. فرستادم معین نمایند که مال کیست. معلوم گردید که آدم حاجی شهاب الملک بود، به خرم‌آباد، با اردو می‌آمد نزد سیف‌الدوله آقاوجیه^۱. معلوم شد الحمدلله عیب نکرده است. شب را دو ساعت گذشته، قافله رسید و اهل و عیال آقا اسمعیل لشکرنویس هم با قافله آمدند. چادری گفتم صادق بیک فراش باشی داد فراشها زدند. زنجیری هم به یک طرف چادر کشیدند. شام خواستم، شامی صرف شد، خوابیدیم.

امروز که یوم شنبه چهاردهم است، صبح از خواب بیدار شده، حمد و ثنای پروردگار را به جا آورده، چائی صرف شد. منتظر آمدن لشکرنویس و شفیع خان یاور و آقامیرزا عبدالعظیم هستیم. در این بین، آمدند. مهر علی سلطان را خواستم و جلودارها را خواستم. گفتم باید امشب چهار ساعت به صبح مانده باید راهی شویم و [به] یک نفر هم از ایشان گفتم بروید به دزفول، باقی قافله را اطلاع بدهید، دیگر لنگ نخواهم کرد. به زودی در این منزل خود را برسانند. باری، باربندی نموده، وقت نهار شد. نهار خواستم، نهار صرف شد. هوا بسیار گرم و به شدت هر چه تمام‌تر حبس بود. قدری سرکت دراز شدم. قدری در میان چادر با پیراهن تنها گردش نموده، چاره نبود

۱. وجیه الله میرزا، فرزند سلطان احمد میرزا، فرزند فتح علی شاه قاجار، ملقب به سیف‌الملک، امیرخان سردار، سردار معظم و سپهسالار اعظم (۱۲۷۱-۱۳۲۲ق). در ابتدای جوانی پیشخدمت حسین خان مشیرالدوله سپهسالار گردید و پیوسته همراه او بود؛ حتی در سفرهای خارجی نیز حسین خان را همراهی می‌کرد؛ لذا بیشتر ترقیات خود را از تقرب به مشیرالدوله دارد. وی در سال ۱۳۰۴ق حاکم استرآباد و در سال ۱۳۰۸ق حاکم لرستان و بروجرد و در سال ۱۳۱۱ق حاکم زنجان و در سال ۱۳۱۲ حاکم دامغان و سمنان و گرگان و بسطام و در سال ۱۳۱۵ق وزیر جنگ شد.

به جز خوردن گرما و متحمل شدن به این زحمات. به هر حال، لابد گرما را چشید. صبر تلخ است، ولیکن پر شیرین دارد. ان شاء الله تعالی خواهیم آمد؛ چون شوق ملاقات دوستان و ولایت در سر است می‌گذرد و این کوههای سخت و راههای جبل و سنگ بسیار آسان است، و خلاصی از گرمیهای عربستان و بادهای مخالف گرم گوناگون این ولایت خراب این گونه زحمتهای مشقتها را متحمل شدن آسان است و سهل. الان را با پیراهن در میان چادرپوش نمی‌توان نشست. پناه بر خداوند عالم الان که دو ماه از عید می‌رود، به عینها مثل جهنم است. دیگر تابستان چه خواهد شد! در این بین، خبر آوردند که دلجان غلام پسر رضا قلی بیگ میان آب رفته و آب کشیده است به میان. هر چه جستجو کرده‌اند، پیدا نشده. خودم رفتم و چند نفر آب‌باز به میان آب انداخته، هر چه تجسس شد، تا غروب پیدا نشد. مراجعت به اردو نموده، صاحب‌منصبها را خواستم. هر کسی که تفنگ مکنزی داشت، سپردم، و هر کسی که نداشت، دادم که از پس و پیش اردو بروند جهت اغتشاش لرستان در بادی قافله که مبادا دستبرد از قافله نمایند. غریب هشت-نه ماه، بلکه یک سال، بود جهت آمدن به خرم‌آباد و بروجرد و همدان بار گرفته بودند، نمی‌توانستند بیایند. باری، قرار دادم سه به صبح یوم یکشنبه پانزدهم بوده باشد، کوچ نمایند. به همین قاعده اردو حرکت کرده، همه جا آمدیم. از منزل حسینیه گذشتیم. دو فرسخ از منزل فردا پیش انداخته در بیدرویه^۱ کنار نیزار بسیار زیادی اردو افتاد. چند نفری میان نیزار فرستاده، دو دانه خوک بسیار بزرگی و چند دانه هم چهار-پنج ساله دو ساله درآوردند. یک دانه در میان نیزار زدم بیابان را اختیار کرده، فرار می‌نمودند. دویدن یکی هم از بزرگها زده و یکی در میان سنگلاغها قایم شدند. الحمدلله در کمال اقتدار صحت و سلامت هستیم. ولی خداوند رحم کرد در حین دویدن خوکها در میان نیزار، شعبان فراش خلوت از میان نیها بیرون می‌آمد. نیها نمی‌گذاشت که دیده شود. همین نیها حرکت داشتند. نشانه بودم با احمدخان اجودان خواستیم تفنگ خالی نمائیم. میرزا محمد خان گفت شعبان است، والای سبب تیر می‌خورد. و ان شاء الله تعالی اواخر ماه هم به همدان خواهیم آمد. ولی کمال صفا را دارد این آبها که جاری هستند. چه درخت خرزهره دارد. همه هم گل واکرده‌اند، رنگ‌بارنگ، بسیار تماشا دارد. حیف که جای دوستان خالی است که از این عیشها و تماشاها تمتعی بردارند و محظوظ بوده باشند. من جمله در کنار یکی از این آبهای جاری افتادم. در بین راه، دادم چائی درست کردند. چائی صرف نموده، با لشکرنویس و آقای آقا سیدالاطباء و آقای میرزا

۱. دهی از دهستان قیلاب بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، کنار راه اهواز به خرم‌آباد.

تقی و آقامیرزا عبدالعظیم و صاحب‌منصبها، بعد آمدیم منزل. من جمله تعریف دارد. از عقربهای این منزل هر سنگی را که از جای خود حرکت می‌دهند، عقرب بسیار بزرگ یک دانه و دو دانه درمی‌آید. میرزا محمدخان عرض کرد که فرشی بیندازید و در سرکت بنشینید که در میان فرشها قایم می‌شوند. همین روز را فرش انداخته، نهاری صرف شد، برجیدند. متوسل هستیم به درگاه پروردگار. چاره جز رضا و تسلیم نیست. خوابیدیم. هوا بسیار گرم بود. از خواب بیدار شده، دیدم بالمره کوه و کمر صحرا آتش گرفته. مهرعلی سلطان را خواستم آنچه وکیل و سرجوقه هست، باید حاضر شوند و تازیانه بخورند. بعضی التماس کردند. آقا اسمعیل لشکرنویس التماس نمودند. گفتم باید حکماً بروند خاموش کنند. خلاصه، سرباز بود که یک دسته بزرگ از نی بسته، به دست گرفته، میان دو - سه ساعت فاصله بالمره خاموش کردند. بعد رفتم در میانه چادر حسین خان یاور و شفیع خان یاور سر صندلی قرار دادم. در دو ساعت شام بخوریم و در شش از شب رفته اردو حرکت نمایند به جهت آن طرف پل زال که سر دو راه است و پای کدوک کیلان از هر منزلی یک فرسخ دو فرسخ می‌شکنیم.

به حول و قوه الهی فردا که یوم دوشنبه هفدهم است، به همان قاعده که دستورالعمل داده شده بود، اردو حرکت کرده، پیش قراول از پیش وارد و از وسط و پس قراول از عقب آمدیم. از پل زال گذشتیم. این طرف پل جای درست کرده، چائی کاملی خوردیم جناب مستطاب آقای سیدالطباء و جناب آقامیرزا تقی و آقای لشکرنویس و آقامیرزا عبدالعظیم. این قدر لنگ کردم که جمیع اردو آمدند رد شدند. همین که قراولهای عقب رسیدند، سوار شدم آمدم قدری دیدم یک نفر از سربازهای بهار^۱ در میان راه افتاده، دو - سه نفری هم ایستاده‌اند. گفتم چه شده؟ گفتند دلش درد می‌کند. یاور حسین خان گفت برو^۲ بدهید با نبات. آقاسرور را خواستم، نبات برود دادم. فوراً خوب شد. رد شدیم. آمدیم در یک فرسخی برنجزار در تلخ آب افتادیم. بد هوائی ندارد و جای بدی نیست. علف زیادی جهت مالها دارد. همین قدر به مالهای اهل اردو بد نگذرد به خودمان بد نخواهد گذشت. جلودار را خواستم، گفتم دو نفر می‌خواهم برو به خرم آباد و صورت تلگراف ببرد که از آنجا تلگراف شود. دو به غروب سه تومان انعام داده، راه انداختم. دو فرسخی از اردو که جدا شده بودند، در منزل برنجکار سرکار نواب سیف‌الملک که امیر خان سردار و آقاوجیه باشد، رسیده بودند. پاکت را داده، فوراً نوشته بود به خرم آباد به نایب‌الحکومه که سه خروار آرد و سه

۱. نام محلی در اطراف همدان.

۲. داروهای خنک؛ داروهای قوت‌دهنده و تحلیل‌کننده.

خروار جو راه بیندازند به دو - سه منزلی بیاورند. جواب پاکت را هم نوشته بود که من خودم در طلوع صبح، بلکه یک ساعت به صبح مانده، اردو حرکت نکرده، می‌رسم. یک نفر از قاصدها تعجیلاً برگردانده بود و یک نفر دیگر فرموده پاکت سرتیپ را ببر این پاکت من را هم بده به نایب‌الحکومه. شب را باران کاملی اهل اردو در کمال عزت و فراغت خورده بودند. مشغول به کار درستی خود بودند که سرکار نواب والا سیف‌الملک که آقاوجیه بوده باشد، رسیدند. دو فنجان چائی و دو قلیان کشیدند و رفتند رو به عربستان. ولی زیاد تکلیف نمودند از راه کدوک کیلان بروید. داده‌ام درست کرده‌اند. در کمال صفا ما هم سوار شدیم رو به ولایت.

امروز که یوم سه‌شنبه هفدهم است، منزل در کنار آب کرخه کرده‌ایم... چم‌کز در بین راه قدری جهة کبک یمین و یسار راه را گردش کردیم. شکاری گیر نیامد. یک نفر از آدمهای آقامیرزا عبدالعظیم پنج دانه بز کوهی رفت به این کوه. رفتیم قدری گردش نمودیم. اثری معلوم نشد. آمدیم به منزل. گفتم تا نهار گرم شود، دو - سه فنجان چائی درست نمایند جهة خستگی راه بخوریم. و بعد نهار حاضر نمودند. با لشکرنویس و جناب سیدالاطباء و جناب میرزا تقی صرف نهاری، خوابیدیم. هوا باز قدری گرم [بود]. عصر را قرار کوچ اردو را دادم. محمدتقی سلطان پیش قراول و محمد شفیع سلطان پس قراول بسیار با قاعده اردو را آورده، رسانیدند. شش - هفت فرسخ بود.

فردا که یوم چهارشنبه هجدهم است، باید رفت به منزل دلمیان. دو روز بود که می‌آمدیم طرف یسار کوه کیلان را به دنباله‌اش رسیدیم. کدوک سنگلاخی و سختی دچار شدیم. بالای کدوک که آمدیم، دیدم اهل اردو خیلی به عقب مانده‌اند. گفتم سوار^۱ آتش کنند. با اجزای خودمان مشغول به چائی خوردن شدیم. بعد کم‌کم پیش قراولها رسیدند؛ پشت سراز تپه‌ها و سربازها رسیدند. رد شدند. سوار شدیم. دو فرسخ هم تا منزل بود آمدیم. وارد شدیم. میرزا محمدخان خواستم تفنگ دو لول ته‌پر را دادم با شش دانه فشنگ. گفتم این کوهها را گردش بکن. کبک ممکن شد یک - دو دانه بز و بیاور. رفت، هر چه کوهها را گردش کرده بود، اصلاً کبک نبوده، مراجعت کردند. وقتی که فرستادم، اردو نیفتاده بود. وقتی که آمد، تمام اردو رسیده و افتاده بودند کنار رودخانه. ولی آتش تلخ است. نهار خواسته، نهاری صرف شد. خوابیدم. اهل فوج نان می‌پختند. یکدفعه صحرا آتش گرفت. باد هم می‌آید. محمدتقی سلطان و مهرعلی سلطان فریاد کردند، که سرباز ریخت به هزار زحمت خاموش نمودند، و الا اهل اردو و چادر و اسباب همه می‌سوخت. نیزار و علف زیاد

قدری خشک شده بود، قدری هم سبز بود. باد هم شدت داشت. فی الحقیقه خداوند رحم کرد. بالاخره عصر خنک بود. برخواسته، چائی صرف شد. فراشها چادرها را جمع کرده، در دو نیم شام خواسته، خوردیم و خوابیدیم. دوبه صبح مانده، مالها را حاضر کرده، سوار شدیم. باد تند و سخت می آمد و راه هم قدری سخت و بلند و پست بود.

به حول و قوه الهی امروز که یوم پنجشنبه نوزدهم است، باید برویم به منزل بادامک پای دهلیز که بسیار بدراه است. صبح شد. گفتم در کنار ریز آب افتاده، گفتم چائی درست کرده، چائی صرف شد به اتفاق لشکر نویس و جناب آقای آقا سیدالاطباء و جناب آقامیرزا تقی و آقا میرزا عبدالعظیم. میرزا محمدخان را خواستم، گفتم برو این یمین و یسار راه را گردش کن. کبک پیدا کردی، خبر بده بیائیم چند دانه شکار نمائیم. رفته بود. یک دانه کبک پیدا کرده بود، ممکن به زدن نشده بود، ولی یک قمری زده بود. آمدیم. اردو هم افتاده بود. آمدیم به چادر حسین خان یاور، نشستیم، چائی خوردیم. جای با صفائی بود. چند تیر تفنگ انداخته، تماشائی کردیم. نهاری ناظر فراهم آورده بود. آمدم سر نهار، صرف نموده، خوابیدم. از خواب بیدار شدم، رفتم به شکار کبک. قدری گردش نموده، یک دانه کبک زدم، ولی حرام شد، از بس که کوه و کمرهای سخت بود. نیم ساعت به غروب، آمدیم در چادر حسین خان یاور نشسته، بسیار جای باصفایی بود. فی الحقیقه جای تعریف داشت. آب خوشگواری هم داشت. مهر علی سلطان را خواستم، دستورالعمل کوچ را داده، آسوده مشغول به صحبتهای متفرقه بودیم، فردا هم منزل آب سرد^۱ است ان شاء الله تعالی.

امروز که یوم جمعه بیستم است، دو ساعت به صبح مانده، اردو حرکت کرد. در بین راه، باران شدیدی آمد که همه تر شدیم. از پای دهلیز که یک کدوک معتبر است، خراب شده، نیم فرسخ سربالای سخت و یک فرسخ سرپائین است. همه را باران کوفت به مغز اهل اردو، ولی در سر کدوک قراول خانه بود خراب. در آنجا مثل رفتن به عربستان چادری زدند مشغول به چائی خوردن شدیم. هوا بسیار سرد بود. میرزا محمدخان آتش فراهم آورده بود، رفتم در آنجا نزدیک آتش حسین خان یاور و لشکر نویس و جناب آقای سیدالاطباء و جناب آقامیرزا تقی و جناب میرزا عبدالعظیم دوره زدیم. گرم شدیم. از منزل سرد آب یک فرسخ شکسته، قریب به قلعه نصیر^۲ آمدیم. اردو کم کم رسید و افتاد. رودخانه آبی جاری و هوای خرم و سبز زراعتهای خوب ایل زیاد بره و دوغ کره و ماست زیاد. الحمدلله بعد با تفنگ مکنزی قدری کمان داری نموده،

۱- ۲. دهی از دهستان بالاگریوه، بخش ملای، شهرستان خرم آباد، در راه شوسه خرم آباد به اندیمشک.

کلاه نمدی در چهارصد قدم دادم گذاشتند. هر چند تیری که انداختم، همه یکان یکان خورده به کلاه. نهار خواستم. نهاری حاضر نموده، با اجزای هر روزه نهاری صرف شد. خوابیدم. از شوشتر که درآمدم، همه روزه نهار و شام اندرون لشکرنویس را یک مجموعه که دو قاب چلو و پلو با حاضری می‌برند از کارخانه، محض احترام لشکرنویس است. باری، هوای بسیار خوبی دارد میل کردم به تماشای کره‌ها. آفتاب هم بود. به قدر نیم ساعت در زیر آفتاب گردش کردم. هوا بسیار خنک بود، که آفتابش زنده نبود. کره‌ها را تماشا کرده، در سرزمین چمندی در سایه چادر نیم ساعتی نشسته، یاورها و آقا میرزا اسمعیل لشکرنویس جنابان آقا سیدالاطباء و آقامیرزا تقی هم بودند. دو فنجان چائی باز خوردیم. آفتاب غروب کرد در سه ساعتی شام خورده، خوابیدم. از خوردن باران دیروزی و صدمه کدوک دهلیز بسیار خسته‌ام نموده. از قضا تا طلوع صبح خوابیدم. گفتم به مهر علی سلطان اردو یک و نیم به صبح مانده برود. اردو رفته بود. طلوع صبح سوار شدم. راه افتادم. دو نیم از آفتاب رفته، به منزل رسیدیم. ولی در بین درتنگ چمش^۱ رودخانه جاری در زمینی که پارسال افتاده بودم، افتادم. چائی دم کردند، با حضرات اجزاء حاضری چائی خورده، سوار شدم. دو فرسخ هم از منزل تنگ چمش پیش آمدیم. امروز که یوم شنبه بیست و یکم است، منزل در کنار چشمه آب سرد بسیار خوبی اردو را زده بودند. افتادیم. دور و اطراف هم همه ایل افتاده، ولی جودکی می‌باشند. دوق و ماست و کره فراوان، بره فراوان، صحرا خرم و سبز. هوای خوب هم دارد. خدا کند که بگویند بار می‌آید. در چادر حسین خان یاور نشسته، قهوه و قلیانی صرف نموده، گفتم نهار هم حاضر نمایند. مشغول به گرم کردن خورش و قابلامه‌ها بودند، نهاری حاضر نموده، خوردیم و خوابیدیم. تا خداوند عالم چه امر و مقدر فرماید. عصر را پا شده، با حسین خان یاور رفتم در کنار آب در سایه کوه. بسیار خنک و سبز و خرم بود. از خرم آباد حسب الفرمایش سرکار سیف‌الملک دو خروار آرد و یک خروار جو در همین منزل پای نعل شکن غلامی آورد. چهار تومان انعام داده شد. تحویل داده، رفت. فردا هم ان شاء الله تعالی وارد به خرم آباد خواهم شد.

امروز که یوم یکشنبه بیست و دوم است، نصف شب گفتم اردو کوچ کرد با مهر علی سلطان و محمد تقی سلطان و شفیع سلطان و رفتند. طلوع صبح خود سوار شده، آمدم در کنار رودخانه

۱. شاید چشمک باشد؛ از بخش ملاوی، شهرستان خرم آباد، در راه شوسه خرم آباد به اندیمشک، دهی از دهستان بالاگریوه.

افتاده، گفتم چائی دم کردند. چائی خوردیم با اجزاء هر روزها. چند تیر تفنگ هم انداختم. بعد سوار شده، آمدم. در بین راه، از راه دو فقره شد. از راه خیابان نیامده، از راه دیگر آمدم. اردو از راه خیابان آمد. وقت نهار وارد شدیم. نهارى صرف شد، خوابیدم. على اسلام ياور گفتم موزیکانچها را اخبار بدهد عصرانه بزنند. مردم هم جمع بودند. لشکرنویس خرم آباد با جمعی از اعیان آمدند. تا غروب مشغول به چائی خوردن و صحبت شدیم، رفتند. لشکرنویس خرم آباد چهار کله قند دو گروانکه چائی جهة منزل مبارکی فرستاده بود. سه تومان انعام داده شد. شب را در سه ساعتی شام خورده، خوابیدیم. فردا هم خیال توقف است. تا خداوند عالم چه خواهد.

امروز که یوم دوشنبه بیست و سیم است، توقف در خرم آباد شد. جهة تدارک راه، اهل اردو کارسازی خود را دیده، معطلی حاصل نشود. در بین راه. صبح بسیار زود از خواب بیدار شده، در میان چادر نشسته، با جناب آقامیرزاتقی دو - سه فنجان چائی خوردیم و تماشای گلهای درختهای انار و سبزی و خرمی و خوبی شهر را تماشا می کردیم. عجب جای باصفائی است. گلستان ارم است. حقیقت سبز و خرم و آبهای جاری از همه جا از کوه و کمر. هوای خوب تازه دست به درو جو و حبالبقر گذاشته اند. بسیار هوای خوبی دارد. در این بین، وزیر سرکار سیف الملک آمد. پنج کله قند هم جهة منزل مبارکی فرستاده بود. قهوه و قلیانی صرف شد، رفتند. شاعری قصیده گفته بود. شروع کرد به خواندن؛ انعامی داده شد. نهار خواستم، نهارى صرف شد. خوابیدم. گفتم حمامی درست نمایند. بعد از خواب رفتم به حمام. از حمام بیرون آمده، چائی خورده شد، اسب خواستم، رفتم بازدید لشکرنویس و وزیر، مراجعت نموده، به مهر علی سلطان گفتم در پنج ساعتی اردو را حرکت بدهند. خود هم طلوع صبح ان شاء الله خیال سوار شدن دارم.

فردا که یوم سه شنبه بیست و چهارم است، منزل در زاغه است پنج فرسخی. تا خداوند عالم چه خواهد. از قضا مهر علی سلطان در خواب مانده بود. اردو دیر راه افتاد. سر آفتاب هم سوار شدم، آمدم پیش از همه اردو به منزل. یک دانه هم کبک بسیار خوبی زدم. رو فرش را سایه دان کرده، خوابیدم، تا وقت نهار بیدار شدم. نهار خوردیم. باز خوابیدم. از خواب بیدار شدم. گفتم چادر حمام را زدند. حمام را گرم کرده، رفتم به حمام، صفائی به سر و صورت داده، بیرون آمدم، رفتم به چادر حسین خان یاور، چائی در آنجا خوردم، مشغول به صحبت بودیم. لری آمد، شکایت کرد که حاصل مرا چرانده اند. دو تومان گفتم به آن شخص دادند. دعاگویان رفت. امشب را گفتم اردو قدری زودتر حرکت نماید، و نور محمد بیک را هم گفتم از منزل فردا بیشتر برود به همدان و مزده ببرد. در اینجا که منزل کرده ایم، زاغه است. بسیار هوای خوبی دارد. تمام صحرا و کوهها و بیابان

سبز و خرم است. برف هم بالای کوه دارد. حیف که جای دوستان خالی است. امروز که یوم چهارشنبه بیست و پنجم است، اردو پنج ساعت به دسته مانده، راه افتاد. خودم هم در سر آفتاب آمدم به پای گردنه رازان. گفتم بروند در سر کدوک در زیر درخت کویج^۱ چائی درست نمایند. رفتند. بعد از یک ساعت، به هزار زحمت خودمان هم رفتیم. در رسیدن، چائی حاضر بود. مشغول شدیم به چائی خوردن. عجب جای باصفائی و خنک، بسیار هوای خوب. جای دوستان خالی بود. بعد از چائی، کره آقا سید نعمت را زین کردند. در پای کدوک سوار شده، آمدم. بسیار هوای خوش و صحرای باصفائی است. آمدم به اردو و اردو هم بقاعده چادر زده بودند. آسوده شده بودند. در چادرپوش پیاده شدیم. نهار خواستم، نهار پاکیزه فراهم آورده، خوردیم، لکن بسیار جای باصفائی است. چمن خوب وسیع، آب قنات جاری گوارا، هوای با نسیم، بسیار محل خوب است و اسم آبادی هم چالان چولان^۲ است. بسیار ده معتبر خوبی است. عصر را سربازها را گفتم حاضر شده. ممنونیت حاصل کرده از خدمات سفر کشیدن ایشان دل خوشی دادم، ده به ده و بلوک به بلوک. بعد را آقامیرزا اسمعیل لشکرنویس و حسین خان یاور بودند. مشغول به چائی خوردن شدیم. سلطانها را خواستم، عذر زحمات سفر از ایشان خواسته، مرخص شده، رفتند به چادر خودشان، با کمال دل خوشی و دل گرمی.

امروز که یوم پنجشنبه بیست و ششم است، منزل در بروجرد است. در شش ساعت اردو کوچ کرده، رفتند. خودم هم در طلوع سوار شده، آمدم. در بین راه، دامنه کوهی چشمه آب روانی بود جاری. پیاده شده، چائی درست نموده، چائی صرف شد. سوار شده، آمدم. یک میدان اسبی خارج از شهر بروجرد اردو افتاده بود. چادرها زده شده بود. پیاده شده، نهاری صرف شد، خوابیدیم. سه ساعت به غروب مانده، گفتم شیپور حاضر باش زدند. سربازان مهربان را ده به ده سان دیده، در این بین، سرهنکهای تلگرافخانه باقرخان سرهنگ و هادی خان یاور آمدند، مشغول به چائی خوردن. ولی پنج کله قند با دو گروانکه چائی هم منزل مبارکی فرستاده، سه تومان هم انعام داده شد. هم به صحبت مشغول بودیم، هم به سان سربازان. بسیار هوای خوب و خنک هم بود. باغات هم همه در جلو چادر واقع شده بود. بسیار باصفا چائی بود. حیف که جای دوستان خالی بود. شب را باقرخان سرهنگ و هادی خان یاور را نگذاشتم بروند. بودند تا ساعت پنج

۱. نام پارسی زعرواحمر است؛ زالزالک بری.

۲. ده مرکز دهستان، از بخش حومه شهرستان بروجرد، در راه شوسه بروجرد به درود.

مشغول به صحبت بودیم. بعد لاله به قراول داده، برد. حضرات را رد نمود. سرباز بلوک را مرخص نموده، رفتند. گفتم دو ساعت به صبح مانده، اردو برود. خودمان اول آفتاب سوار شدیم. آمدیم به اردو رسیده، قریه کوچک کنار راه بود. می گفتند چوقائی^۱ چمنه خوب داشت در جلو آبادی.

امروز که یوم جمعه بیست و هفتم است، در قریه چوقائی افتادیم و منزل کردیم. چند نفری از اهل آبادی خواسته بودند اردو را رد نمایند که گاه نیست و دوغ و ماست نیست. بد می گذرد. مهر علی سلطان یک سیلی به یکی از آنها زده بود، بعد راضی شده بودند، گاه فراوان و ماست و دوغ فراوان شده بود. قدغن کردم که هر کسی گاه و جو و دوغ و ماست بخرد، پول بدهد. بسیار ممنون شدند دیگر زنهای آبادی می گفتند برادر بیائید ماست و دوغ ببرید، نان ببرید دیگر فراوان شد. علی اسلام آمد، گفت آدم آقا سرور کره ها را در میان زراعت انداخته بود. آقا سرور خواستم، گفتم پنج هزار حکماً باید بدهی. بعد نداد. فرستادم آدمش را آوردند، چند شلاق زدند. قدغن کردم زیان به مردم بزنند. بعد گفتم نهار بیاورند. نهار خورده، خوابیدیم. بعد از اینکه از خواب بیدار شدم، آخندی آمد که از زراعت ما خرابی رسانیده اند. دو - سه نفر قدری تنبیه نموده، مشغول به سان چهار بلوک شده، از سان هم آسوده شده، در چادر حسین خان یاور نشسته، مشغول صحبت متفرقه بودیم. آقامیرزا عبدالعظیم را مرخص نموده، رفت از منزل چوقائی. ولی اسب خوبی داشت. در بین راه، دراز کشید مُرد. تعجب بود. سرباز مهمان را هم امشب مرخص نموده، رفتند. بعد چرخ العاس را خواستم. اول به یاور داده، قدری خندیدیم. ثانیاً به آقا سرور، ثالثاً به میرزا محمد خان، رابعاً به رضا قلی خان. وقتی که چرخ دادم، رضا قلی خان فریاد که ددم یاندی. بسیار خندیدیم. بعد به دست مراد بیک دادم. قدری خندیدیم. بعد را با حسین خان یاور کره های حسین خان را تماشا کردم. بعد به اتفاق شفیع خان یاور رفتم به کره های خودمان تماشا کردیم. آمدیم. در سه ساعتی شام خواسته، خوردیم و خوابیدیم. گفتم چهار ساعت به صبح مانده، اردو کوچ نماید. صبح سر آفتاب هم خودم سوار شدم.

امروز که یوم شنبه بیست و هشتم است، منزل در جوکار است. چهار فرسخ است. وقتی که وارد شدیم، اردو افتاده بود. جای بسیار بدی بود. قدری کج خلقی نموده، به هر حال، راضی شدیم. گفتم به مهر علی سلطان چادر صاحب منصبان و سربازان را برچینند و در قریه جوکار جائی معین نمایند. دو نفر هم فراش بماند به ورود ولایت، مال روانه نموده، بیاید ببرد، و به صادق فراش باشی

۱. چقایی؛ دهی از دهستان سامن، شهرستان ملایر، در راه شوسه بروجرده به ملایر.

خلعتی دادم جهت زحمات راه که کشیده بود. باری، حسین خان یاور آقامیرزا اسمعیل لشکر نویس و جناب آقای سید الاطباء و جناب آقامیرزا تقی حاضر بودند. چائی صرف شد. بعد را مشغول به صحبت بودیم. قهوه خاستم. قهوه صرف شد. ان شاء الله تعالی خیال دارم سربازان و صاحب منصبان را از منزل فردا مرخص نمایم. شب را هم در ساعت سه شام خواسته، خوردیم و خوابیدیم، و دستورالعمل هم داده که به وقت هر شب اردو کوچ نماید و منزل هم چمن الفاود است. ولی سرباز را التماس کردند، از قریه جوکار مرخص نمودم. چند نفری جهت قراول فردا شب نگاه داشتم.

امروز که یوم یکشنبه بیست و نهم است، در چمن الفاود آمدم. منزل کردیم. نهاری صرف شد. سوار شدیم. آمدم کم کم پیش بازی می آمدند در قریه ملیان^۱. سرکار آقای ضیاء الملک و نواب شاهزاده شیخ حسن میرزا و آقای میرزا موسی صدر و جمعی دیگر آمدند و ملحق شدیم. آمدم به قریه ملیان، پیاده شدیم. شب را در خدمت سرکار آقای ضیاء الملک هستیم. تا خداوند عالم چه خواهد. ولی آقای ضیاء الملک و آقامیرزا موسی صدر و شاهزاده شیخ حسن میرزا از راه ابشین^۲ تشریف آورده بودند. ما از راه دیگر آمدم. در کمال تشخص وارد شدیم. بعد را حضرات تشریف آوردند. ۸۱/۱۱/۵

منابع تحقیق

۱. آثار و بناهای تاریخی خوزستان، احمد اقتداری، تهران، موسسه فرهنگی نشر اشاره، ۱۳۷۵ ش.
۲. اثر آفرینان، زیر نظر سید کمال حاج سید جواد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
۳. اعیان الشیعة، سید محسن الامین، بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۴. تاریخ بروجرد، غلامرضا مولانا، تهران، کتابخانه صدر، [۱۳۵۳ ش].
۵. تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، تهران، گام، ۱۳۵۶ ش.
۶. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، خرم آباد، کتابفروشی محمدی، [۱۳۴۳ ش].
۷. جغرافیای نظامی ایران (خوزستان - لرستان)، علی رزم آراء، [تهران]، [بی نا]، ۱۳۲۰ ش.
۸. خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنة مافی، معصومه نظام مافی و دیگران، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ ش.
۹. ده هزار میل در ایران، سربرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶ ش.

۱. روستایی در حومه ملایر.

۲. نام محلی در کنار راه همدان به ملایر.

۱۰. الذریعة الى تصانیف الشيعة، محمد محسن آغا بزرگ طهراني، تهران، اسلاميه، ۱۳۹۸ق.
۱۱. ريحانه الادب، محمدعلي مدرس تبریزی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۹ش.
۱۲. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند، تهران، الهام، ۱۳۶۹ش.
۱۳. سیاستگذاران دوره قاجار، خان ملک ساسانی، تهران، طهوری، ۱۳۳۸ش.
۱۴. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷ش.
۱۵. شهاب شریعت، علی رفیعی علامرودشتی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق.
۱۶. فردوس در تاریخ شوشتر، و برخی از مشاهیر آن، علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، تصحیح و تعلیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ش.
۱۷. فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ش.
۱۸. فرهنگ جغرافیایی ایران، سازمان جغرافیایی کشور، تهران، سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۵۳ش.
۱۹. فرهنگ دههای ایران شناسایی عمومی (استان همدان)، علی معماریان، تهران، وزارت جهاد سازندگی، ۱۳۶۸ش.
۲۰. فرهنگ رجال قاجار، جرج، پ، جرجیل، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، زرین، ۱۳۶۹ش.
۲۱. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۲. المآثر و الآثار، محمدحسن اعتمادالسلطنه، تهران، [بی نا]، ۱۳۰۶ش.
۲۳. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ش.
۲۴. مشاهیر لر، امیر ج کاظمی، خرم آباد، انتشارات افلاک، ۱۳۷۶ش.
۲۵. معجم المؤلفین، عمر رضا کماله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۷م.
۲۶. الموسوعة العربية العالمية، مؤسسة اعمال الموسوعة للنشر و التوزيع، ریاض، ۱۴۱۹ق.
۲۷. موسوعة مؤلفی الامامیه، مجمع الفکر الاسلامی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
۲۸. مؤلفین کتب چاپی، خان بابا مشار، تهران، [مؤلف]، ۴-۱۳۴۰ش.
۲۹. نقباء البشر، آغا بزرگ تهرانی، مشهد، دارالمرتضی للنشر، ۱۴۰۴ق.

۷ □

بحر النظام

تأليف موسى بن محمد باقر خان بيگلر بيگی
به کوشش ابوالفضل حافظيان بابلی و سيد محمد حسين حکيم

ترازین جهان بهره جنگ است و بس به فرجام گیتی نماند به کس
 «فردوسی»

دوره طولانی جنگهای بین ایران و روسیه ادبیات جدیدی را در نگارش رساله‌های نظامی و جهادیه‌ها رقم زد.

برخی از رساله‌های جهادیه که غالباً شامل فتاوا و نظرات علمای دینی است و تأثیر بسزایی در تشویق و تهییج عامه مردم و فرماندهان نظامی و سربازان به شرکت در جنگ و مبارزه داشته، در همان ایام جنگ به چاپ رسیده^۱ و منتشر گشته و برخی دیگر در دوران اخیر - که تصحیح و تحقیق رساله‌های خطی رایج شده - به زیور طبع آراسته شده است.^۲

اما رساله‌های نظامی که مختص به تشریح اصطلاحات این فن و تعریف ادوات جنگی و بیان چگونگی استفاده از آنها و هم چنین تعیین رده بندی سربازان و فرماندهان و وظایف و اختیارات آنان است، کمتر مورد توجه قرار گرفته و علیرغم رساله‌های بسیاری که در این زمینه تألیف یا از متون خارجی به فارسی ترجمه شده است، رساله‌های تصحیح شده در این رشته محدود است.

عدم آشنایی با وسایل جنگی جدید کار را به جایی رساند که حتی مشروعیت استفاده از آنها، جزء استفتائات از مراجع تقلید و فقها قرار گیرد، چنان که در اجوبة المسائل مولی غلامرضا آرائی (۱۲۶۵ ق) آمده است:

۱. مانند جهادیه قائم مقام فراهانی.

۲. مانند رساله‌های «ارشاد عباد به حکم جهاد» و «تحفة المجاهدین» که در میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است. در این باره نک: دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان صص ۳۳۱-۳۳۳.

سؤال: مشخص است که دفع کفره روسیه موقوف بر ترتیب اسباب و اسلحه جنگ از توب و تفنگ و علم و طبل و سایر ادوات است، آیا اینها داخل مصالح مسلمین است و مال معدّبر مصالح مسلمین را بر آنها صرف می‌توان نمود یا نه؟

جواب: بلی، اینهم از مصالح مسلمین است...

سؤال: چون مجاهده با این طایفه منحوسه موقوف به تعلیم و تعلّم انداختن توب و تفنگ و سایر آلات و ادوات حربیه کفره است، تعلیم و تعلّم جایز و مباح است یا نه؟ و مع الجواز اجبار بر تعلیم و تعلّم از باب مقدمه واجب، واجب است یا نه؟

جواب: اصل معرفت اسب تاختن و تیرانداختن جایز و مشروع و همچنین گرو بستن در آنها حلال است و فایده آن همین استعداد از برای قتال کفار و دشمن است... تعلیم و تعلّم [تیر توب و تفنگ] در صورتی که موقوف باشد دفع دشمن بر آن جایز، بلکه واجب است و در صورت وجوب امر به آن از باب امر به معروف با شرایط آن واجب است و آیه «وَأَعِزُّوْا لَهُمْ مَا أَشْتَطَفْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» اشاره به آن دارد... پس هر چه به آن ترساندن حاصل شود همه خوب است.^۱

رساله‌های جنگی نگاشته شده در دوره مذکور شامل مباحثی است همچون تاکتیک‌های نظامی، تعلیم نظامیان، قلعه‌سازی، توپخانه و قواعد آن، شرح لوازم جنگی و اسلحه‌شناسی و قانون تیراندازی، نقشه‌برداری نظامی و آیین نامه نظامی و....

اصطلاحات نظامی که در دوره قاجار از زبانهای خارجی وارد زبان فارسی شده و یا در زبان فارسی معادلی برای آنها انتخاب گردیده نیز، به یک بررسی و تحقیق ویژه نیازمند است که خوشبختانه این پروژه به همت دفتر پژوهشهای فرهنگی در تهران در غالب «فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظامیه)» به بهترین شکل به انجام رسیده و منتشر شده است.

نامهای انتخابی بر رساله‌های نظامی نگاشته شده در دوره قاجار نیز جالب و بایسته تحقیق است. اسامی همچون: شوارق النظام، صواعق النظام، علم نظام، قانون نظام، نظام ناصری، مشق نظام، بحر نظام، مهزم الجیوش و... حکایت از سیلقه و ذوق ادبی مؤلفین در این رشته می‌نماید.

۱. نک: مقاله «گزیده رساله جهادیه و معرفی کتاب اجوبة المسائل» منتشر شده در فصلنامه علوم سیاسی شماره ۱۳ صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

رساله حاضر

این رساله نیز از جمله رساله‌هایی است که در دوره جنگ بین ایران و روس تألیف شده و به محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق) تقدیم شده است، مؤلف آن موسی بن محمد باقر خان بیگلربیگی^۱ است که رساله‌اش را موافق تاریخ تألیف آن «البحر النظام» نامیده است.^۲ و در مقدمه و یک شعله آنرا مرتب ساخته است^۳ که مقدمه آن در بیان فواید افواج مخیران و قواعد حرکات انسان می‌باشد. در این رساله از اصطلاحات نظامی بسیاری استفاده شده و به جهت مزید توضیح چند نقشه نظامی در آن درج شده است، ولی در عین حال از انشاء ضعیفی برخوردار است و کاتب نسخه نیز علیرغم خط خوشی که داشته در کتابت صحیح الفاظ فارسی، از توان کافی برخوردار نبوده است. تصحیح این رساله را از روی نسخه منحصر بفرد آن که در کتابخانه بزرگ مرحوم آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله نگهداری میشود به انجام رساندیم^۴. اصطلاحاتی که در رساله ذکر شده، در آخر بصورت الفبایی آورده و معنای آنرا متذکر شدیم^۵ و در ابتدا نیز به عنوان مقدمه، فهرستی از کتابها و رساله‌های نظامی به همراه مشخصات چاپ یا نسخه‌های خطی موجود از آنها را تنظیم نموده و به اهل فضل و دانش و پژوهشگران در تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی تقدیم می‌داریم:

کتابها و رساله‌های نظامی

۱- آتش‌فشانهای صحرایی و قپوز کوهی

از: نیکولای

ترجمه: مصطفی قلیخان توپچی

۱. بیگلربیگی: عالی‌ترین مقام حکومتی شهر (در ردیف حاکم، والی یا کلانتر).
۲. مؤلف در مقدمه رساله درباره نام رساله و تاریخ تألیف آن آورده است: «و آن را موافق سال تاریخ کالبحر النظام نام نهاده...» بدین ترتیب سال تألیف رساله باید ۱۲۵۱ ق باشد.
۳. در نسخه مورد استفاده عنوان «شعله» به چشم نیامد، لذا به نظر می‌رسد نسخه ناقص باشد.
۴. گویا این نسخه هنوز فهرست نشده و در فهرست‌های منتشر شده کتابخانه آیه الله مرعشی معرفتی نشده است، نسخه مذکور تزئینی است و به نظر می‌رسد برای تقدیم به شاه قاجار کتابت شده است. نسخه مذکور در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی به شماره ۱۲۸۵۸ نگهداری می‌شود و از جلد بسیار نفیسی برخوردار است.
۵. معنی اصطلاحات را از کتاب ذیل اخذ نموده‌ایم: فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه)، یحیی مدرسی و حسین سامعی و زهرا صفوی مبرهن، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰ ش، سی و دو + ۶۵۶ ص.

آغاز: «بسمله، حمدله والصلوة علی محمد و آله الطاهرین».

انجام: «وقتی که توپ در جای تنگی به زمین بیفتد، آن وقت باید جمیع اجزایش را علی حده بلند نمود و این بسیار نادر است. تمت».

چاپ: سنگی، تهران، بی تا، ۲۱۴ ص، رقعی [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، ص ۱۲]

۲- آیین نامه نظامی

از: بهلر

۳- پیاده نظام

از:؟

چاپ: سنگی، بی جا، ۱۲۶۸ ق، ۵۲ ص، رحلی، به همراه تصاویر. این رساله در مجموعه شماره ۸۳۷۳ دانشگاه تهران صحافی شده و در فهرست نسخه های خطی آن کتابخانه، ج ۱۷، ص ۱۲۴ معرفی شده است.

۴- تاکتیک

از:؟

در این رساله پیرامون تاکتیک های نظامی و آرایش قوای طرفین در هنگام جنگ و صورت بندی ارتش ها در جنگ های معروف و نزدیک به زمان مؤلف بحث شده است. رساله مربوط به قرن سیزدهم هجری می باشد.

آغاز: «بسمله. تاکتیک علم جنگ درجه اعلی عبارتست از تاریخ جنگ و استراتژی و تاکتیک».

انجام: «به غیر ستونهای معمول در رژیمان، ستون بندیهای ذیل نیز مجری و متداول است».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۰۱۸/ف، محتملاً نویسنده، قرن ۱۳ ه، ۱۵۴ برگ

[فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، صص ۱۷-۱۸]

۵- تعلیم نظامیان

از:؟

کتاب شامل سه فصل است: ۱- در بیان تکالیف صاحب منصبی که یک فوج سرباز ابواب

جمعی دارد، ۲- در تکالیف صاحب منصبان جزو یک فوج است، ۳- در تکالیف سرباز است. آغاز: «در تربیت و نظم قشون و تکالیف صاحب منصبان و آحاد». انجام: «اگر اسباب شکسته شود تنبیه آن قتل خواهد بود». چاپ: سنگی، بی جا، ۱۲۷۷ ق، کاتب: محمد علی (جراح نظام)، ۶۱ ص، جیبی [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، ص ۹۹]

۶- توپ کوهی

از:؟

مختصری است پیرامون توپ کوهی، اسامی، اجزاء، طرز ساختمان و خواص اجزای یک توپ به همراه تصاویر متعدد و طرز کار با آن. آغاز: «توپ کوهی اسامی و اجزاء نمره (۱). لوله توپ کوهی ۷ سانتیمتری توپی است». انجام: «سطح خارجی این قوطی یا سیاه رنگ... محلول شده است». نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۰۱۵/ف، شکسته نستعلیق، احتمالاً نویسنده، قرن ۱۳ ه، ۱۷ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، صص ۱۵-۱۶]

۷- توپخانه کوهی = قپوز کوهی

مصطفی قلی توپچی

مشمول است بر یک باب و چند جزء و هر جزء در چند فصل و هر فصل در بیان حرکتی مخصوص در مورد وضعیت توپها و علم توپخانه. آغاز: «پس از سپاس خدای متعال و صلوات پیغمبر بی همال و دعای دولت». انجام: «در خارج اردو اتفاق می افتد فی الفور رئیس اردو مخبر و مطلع شود». چاپ: سنگی، تهران، بی تا، ۱۸۲ ص، رقعی، مصور و نقشه. [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۱۰۸-۱۰۹]

۸- توپخانه و گلوله آن

از: نجفقلی خان نایب آجودان و بطرس خان سرهنگ

ترجمه‌ای است از کتابی روسی، در مورد توپخانه که به امر مظفر الدین میرزای ولیعهد در

سال ۱۲۹۶ ق به فارسی برگردانده شده است.

دو مترجم کتاب، از افسران توپخانه شهر تبریز بوده‌اند که زیر نظر شاهزاده شعاع السلطنه این ترجمه را به پایان برده‌اند.

کتاب در یک مقدمه و ۲۲ فصل از ساختن توپ و گلوله آن و استعمال و کاربرد این وسیله در میدان عملیات و خدمه توپ و نیز از خمپاره انداز بحث می‌نماید.

آغاز: «ستایش به افزایش مر صانع حکیمی را سزااست که اقلام افهام».

انجام: «وزن صندوق غورخانه با اجزاء داخلی سه پود است».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۸۲۳ / ف، نستعلیق، ۱۲۹۶، عنایت الله در تبریز، ۸۲

برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۴، صص ۲۷۱-۲۷۲]

۹- جزوه در نظم افواج

از:؟

جزوه‌ای است پیرامون تعداد قشون و قشونهای ملازم کشور ایران و قواعد حفظ قشون در داخل مملکت و طرز نگاهداری قشون در سرحدات.

آغاز: «بسم الله. اگر چه به حمد الله والمنة در ظل ظلیل اعلی حضرت همایون امروز».

انجام: «که ان شاء الله تعالی در مدت نه سال تدارک صد و پنجاه هزار تومان در خزانه نظامی

دولت موجود باشد. امر امر همایون است».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۳۳۸ / ف، قرن ۱۳ ه، در تهران، ۱۳ برگ [فهرست

کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۳۳۱]

۱۰- حرکت افواج

از: بهلر

ترجمه: محمد کریم بن محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی (قرن ۱۳ ه)

بهلر - استاد نظامی مدرسه دارالفنون - این کتاب را برای تدریس به زبان فرانسه نوشته بود؛

و پس از آن، محمد کریم فیروزکوهی عهده‌دار ترجمه و تدوین و تنظیم آن به فارسی شد و آن را به

ناصر الدین شاه اهداء نمود. مباحث تاکتیکی حمله و دفاع و معاضدت افراد قشون با یکدیگر

و طرز مقاومت یک واحد در مقابل حملات دشمن، از جمله موضوعاتی است که در صفحات

مختلف کتاب از آن‌ها سخن به میان آمده است.

آغاز: «بسمله. زهی پادشاهی که قوام جهان و نظام جهانیان را از عدم به وجود و از غیب به شهود پیمبران پاک روان فرستاد».

انجام: «در این نقشه که از دور زدن یک تیپ کشیده شده است و در هر زاویه به جهت محارست توپخانه قرار داده شده است».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۹۳۴ / ف، شاید مترجم، شعبان ۱۲۸۳ ق، ۲۰۰ برگ
[فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، ص ۴۷۳]

۱۱ - دستور موقتی قلعه‌سازی

از:؟

چاپ: تهران، ۱۳۰۳ ش، وزارت جنگ ارکان حرب کل قشون مطبعه مدرن.

۱۲ - دستور العمل احتیاطات در جنگ

از:؟

شرح چند دستور برای رعایت حفظ نظام قشون در حال حرکت و توقف و مقابله با دشمن است.

آغاز: «بسمله. به جهت این که قشون پس از حرکت و رسیدن به نقطه مقصود مستعد جنگ باشد».

انجام: «یا فلان قسمت قشون دشمن، مگر در صورتی که هیچ شبهه و تردید نباشد».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۶۷۹ / ف، قرن ۱۳ ه، احتمالاً نویسنده، ۴۵ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، صص ۱۷۴-۱۷۵]

۱۳ - رساله در علم جنگ

از: آنتوان رجویل پروسکی

ترجمه‌ای است از یکی از کتب نظامی اروپایی که در سه باب تدوین شده است: باب اول: در دانستن بعضی از علوم ضروریه غزویه از قبیل ساختن سنگرها و محافظت اردو و نگهداری قلاع و تفصیل استحکام آنها که چگونه باید سنگر و قلاع ساخته و نگاهداشته شوند و آن مشتمل بر

بیست و سه قاعده است. باب دوم: در بیان ساختن سنگرهای توپ و سایر علومى که خاصه توپخانه و استحکام آنست و آن نیز مشتمل بر هفت قاعده است. باب سوم: در بیان گرفتن و نگاهداشتن قلاع و سنگرها و عبور از رودخانه‌ها و آن مشتمل برده سؤال است. آغاز: «ستایش بیرون از قیاس، ناظمی را رواست که نظام افواج موجودات». انجام: «در آن وقت باید قلعه گیان از آتش زدن... اندک نمایند». نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۶۴۴ / ف، ۱۲۷۶ ق، تزیینات، ۷۸ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱۴، صص ۱۲۴-۱۲۵]

۱۴- رساله در علم جنگ

از: علی بن محمد دنبلی تبریزی (قرن ۱۳ هـ)

نویسنده مدتها در پیاده نظام ایران مشغول خدمت بوده و در دارالفنون تحصیل می‌کرده است. هنگامی که با فوجی از قشون ایران، به فارس می‌رود؛ این رساله را در تاکتیک و علم جنگ و آداب ایام صلح به نگارش در می‌آورد که مشتمل بر هفت مقاله و یک خاتمه است. در این مقالات از ابتدای تربیت آحاد پیاده نظام تا تفصیل حرکت افراد در میدان جنگ مشروحاً سخن به میان می‌آید.

آغاز: «حمد و سپاس بی‌قیاس مریزدانی را سزااست که آفریننده کل عالم و عموم انفس است و درود ثنای بی‌شمار».

انجام: «ولکن امیدوارم که سرکردگان نظام بر مبتدیان نظام اگر خلاف و خطائی رفته باشد مبذول و سر به سر ایشان نگذارند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۴۰۷ / ف، ۱۲۷۲ ق، شاید مؤلف، ۶۷ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۳۹۲]

۱۵- رساله در علم جنگ

از: محمد تقی قزوینی

در این رساله عملیات پشت جبهه‌های جنگ که از آن به «جنگ کوچک» یاد کرده، شرح داده شده است. این عملیاتها عبارتند از: ۱- پاس لشکر، ۲- نگاهداری طرق ارتباطی، ۳- حفظ آذوقه، ۴- شناسایی دشمن، ۵- آنچه موجب اضرار دشمن می‌شود.

آغاز: «جنگ کوچک یا علمی که به واسطه آن رموزات جنگی را که در درجه دوم علم جنگ محسوب می شود توان آموخت. اول در تعریف فائده جنگ کوچک است».

انجام: «مگر این که به زجر راهی از برای خود باز کند و قواعد آن را در جنگ قسمتها بعد از این ذکر خواهم نمود».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۲۳۲ / ف، مؤلف، سه شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۶۲ ق، با نقشه، ۳۸ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۳۷]

۱۶- رساله در علم و قواعد توپخانه

از:؟

نویسنده که شاید یکی از معلمین و یا محصلین دوره های نخستین دارالفنون بوده، در این رساله مفصلاً از ساختن توپ و گلوله و انواع باروتها سخن گفته است. کتاب حاوی چند جدول است که هر یک مبین اندازه مسافتها و زوایای لازم برای اندازه گیری می باشد.

آغاز: «در بیان بعضی قواعد توپچی گری و انداختن توپ و قوس و خمپاره و وزن باروط و گلوله آنها به موجب تفصیل ذیل هر کدام را شرحی جداگانه بیان می شود».

انجام: «طرز انداختن قوس بیست و دو یوندی کار قدیمی که به طرف قلعه انداخته می شود و از قرار جدول زیر است. قوس انداختن...».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۸۱ / ف، شاید نویسنده، قرن ۱۳ ه، با جداول و تصاویر، ۳۰ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۱۸۲]

۱۷- رساله قورخانه

از: محمد باقر تبریزی (قرن ۱۳ ه)

بر حسب امر حاجی میرزا آقاسی در سه باب تنظیم شده است: باب اول: در بیان ساختن اسبابی که متعلق به توپخانه است. (دارای چند فصل) باب دوم: در بیان فشنگ و غیره که از ضروریات افواج قاهره است. باب سوم: در بیان آتشبازی که در ایام عیش و اعیاد به کار می رود. پایان تألیف کتاب سال ۱۲۵۷ ق است.

آغاز: «الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین... اما بعد بر حسب حکم شاهنشاه...».

انجام: «هر چه کم باشد ازین قیمت کم می شود و عملاً قورخانه مبارک درین آتشبازیه‌ها اجرة ندارند».

نسخه‌ها: ۱- کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۲ / ۴۵۸۲، جمادی الاول ۱۲۷۳ ق، (ص ۷۴-۱۲۶) [فهرست دانشگاه، ج ۱۴، صص ۳۵۱۳-۳۵۱۴]

۲- کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۷۶۶ / ف، ۱۲۵۷ ق، شاید نویسنده، ۱۱۲ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۴، صص ۲۲۴-۲۲۳]

۱۸- سؤال و جواب در علم توپخانه

از: نجف قلی

مظفرالدین شاه در دوران ولیعهدی خود، نزد نویسنده کتاب به تحصیل علم توپخانه مشغول بوده و نویسنده برای شاهزاده قاجار، مباحث این فن را، ضمن ۱۲۰ سؤال و جواب در سال ۱۲۹۶ ق تدوین کرده است.

آغاز: «از آن جایی که مکنون خواطر مبارک حضرت اقدس اشرف اعظم والا ولیعهد دولت گردون مهد روحی فدا».

انجام: «از برای انداختن نارنجک به طور کمانه یا به طور ارتفاع یا از برای انداختن قوطی‌های ساچمه به کار می‌ریزند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۷۲۵ / ف، ۲۲ محرم ۱۲۹۶ ق، عبدالحسین بن محمد رفیع، ۵۰ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۳۰]

۱۹- شرح لوازم جنگی

از:؟

شرح مفصلی از توپهای صحرایی و کوهستانی کارخانه هوچکیس، با اندازه لوله و قنداق و وزن فشنگهای آن است. این رساله مربوط به عهد ناصری می‌باشد.

آغاز: «شرح لوازم جنگی از اختراعات هوچکیس. شرح و تفصیل ذیل از وضع کلی و ترتیب و قانون کارخانه گفتگو نموده و پس از آن از انواع مختلفه سلاح نادری».

انجام: «توپهای مذکور به استثنای معدود قلیلی از آنها تمام توپهایست که برای جنگ بحری نیز معمولند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۳۷۴/ف، قرن ۱۳ هـ، ۳۶ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴]

۲۰- شوارق النظام

از: محمد رضا مهندس توپچی تبریزی (قرن ۱۳ هـ)
حاجی میرزا آقاسی در دوران صدارت خود برای اصلاح سلاح و قورخانه ایران تصمیم به تجدید نظر در اداره و طرز ساخت آنها می‌نماید. به همین منظور اهل فن رسالاتی را در این زمینه تهیه می‌کنند، که از جمله آنها این کتاب می‌باشد.
نویسنده کتاب - که از نخستین شاگردان ایرانی اروپا رفته است - احتمالاً آن را از متنی اروپایی ترجمه کرده است. فواید فشنگ جنگی و طرز ساختن و شیوه استفاده از فشنگ در مقدمه و ۱۷ فصل کتاب شرح داده شده است.

آغاز: «سبحانک لا احصى ثناء علیک کما اثبتت انت علی نفسک».
انجام: «و چنان به یکدیگر وصل کنند که جای وصله‌ها به هیچ وجه بلندی و پستی نداشته باشد که وقت انداختن مانعی به هم نرسیده باشد. شکر که این نامه به عنوان رسید».
نسخه‌ها: ۱- کتابخانه آیت الله فاضل خوانساری - خوانسار، شماره ۴۹۴، به خط مؤلف، ظاهراً از ابتدا یک برگ افتاده است، ۲۶ برگ [فهرست کتابخانه آیت الله فاضل خوانساری، ج ۲، صص ۱۴۰-۱۴۱]

۲- کتابخانه ملی تهران، شماره ۱۰۵۵/ف، احتمالاً نویسنده، ۴۵ برگ، با عنوان «رساله‌ای در فشنگ» [فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، صص ۷۳-۷۴]

۲۱- صواعق النظام

از: محمد رضا مهندس توپچی تبریزی (قرن ۱۳ هـ)
در این رساله از ساختمان توپ و خمپاره و ترتیب گلوله و عراده و سایر آلات و ادوات جنگی سخن رفته است. اصل یادداشتهای کتاب به دستور حاج میرزا آقاسی، هنگام محاصره هرات نوشته شده و سپس نویسنده در اواسط رمضان ۱۲۵۴ ق در تهران، آنها را تنظیم نموده است. و تدوین کتاب در یک مقدمه و ۳۲ باب و خاتمه انجام پذیرفته است.
آغاز: «حمد و سپاس معبودی را سزااست که مبدع ذواتست، و مخترع موجودات آخشيجان

اربعه را با کمال ضدیت».

انجام: «و درین باب آب بهترین و بزرگ‌ترین معین است به این معنی که صدا بر رور آب دو مقابل خشکی می‌رود».

نسخه‌ها: ۱- کتابخانه ملی تهران، شماره ۱۰۵۳ / ف، ۲۵ شوال ۱۲۵۶ ق، ۷۹ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، صص ۷۱-۷۲]

۲- کتابخانه آیت الله فاضل خوانساری - خوانسار، شماره ۴۹۵، زمان مؤلف، ۴۹ برگ [فهرست کتابخانه آیت الله فاضل خوانساری، ج ۲، ص ۱۴۱]

۲۲ - طرز توپهای میتر الیوز هاچکیس

از:

در این رساله خصوصیات مسلسل هاچکیس و طرز ساختن آن و نوع فلزی که در ساختمان آن به کار می‌رود، به همراه مشخصات گلوله‌ها معرفی شده است.

ظاهراً این مطالب، ترجمه دفترچه مشخصاتی بوده که کارخانه سازنده آن، به همراه اسلحه به ارتش ایران تقدیم کرده است.

آغاز: «طرز توپهای میتر الیوز هاچکیس. باب اول: فصل اول: در خواص فلز توپهای هاچکیس و قوت الاستیکی و وزن آن».

انجام: «برای یک کشتی جنگی بیست عدد از این فشنگهای مشقی کفایت می‌کند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۸۷۵ / ف، احتمالاً مؤلف، قرن سیزدهم هجری، ۳۲ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، ص ۴۰۹]

۲۳ - علم اسلحه‌شناسی و قانون تیراندازی توپخانه

از: بروشنگ خان اتریشی

ترجمه: حسن خان سرهنگ

کتاب شامل دو قسمت است: قسمت اول تا صفحه ۱۳۳ که ترجمه حسن خان سرهنگ در ۱۳۰۸ ق می‌باشد و قسمت دوم کتاب در باب انداختن گلوله خمپاره که در ۶ فصل، توسط محمد نایب سرهنگ از فرانسه به فارسی ترجمه شده است.

آغاز: «مقدمه، هر قشون منظمی مرکب از سه گروه اصلیه است که پیاده و...».

انجام: «در قانون مشق خمپاره ذکر شده است نصب نمود».
چاپ: سنگی، بی جا، ۱۳۰۸ ق، ترسیم نقشه‌ها از: محمد رضا مهندس، ۱۵۳ ص، خشتی،
مصور + جدول [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۲۵-۲۲۶]

۲۴ - علم توپخانه

از: کرشیش فرانسوی
ترجمه: میرزا زکی مازندرانی
در تعلیم علوم مربوط به توپخانه می‌باشد که در ۶ باب تنظیم شده و اشکال و جداول
محاسباتی فراوانی نیز در آن به چشم می‌خورد.
آغاز: «ستایش بیرون از قیاس ناظمی را رواست که نظام افواج موجودات».
انجام: «و از برای این عمل جوهر گوگرد ضعیف و امثال آن را به کار می‌برد».
چاپ: سنگی، تهران، ۱۲۷۵ ق، چاپخانه رضا قلی، نقشه کش و مصور: محمد تقی مقدم، ۲۵۶
ص. وزیری کوچک، به همراه نقشه [فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار. ج ۳، ص ۳۵۶۴؛
فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۳۹-۲۴۰]

۲۵ - علم مشق توپ

از: کرشیش فرانسوی
ترجمه: میرزا زکی مازندرانی
در علم توپخانه و تعلیم آن است.
آغاز: «پاک خداوند جهان آفرین را درود که».
انجام: «تا قائده حرکت زودتر اثر نماید و دشمن زودتر مستأصل شود».
چاپ: سنگی، بی جا، ۱۲۷۰ ق، کاتب: محمد علی بن عبدالله طهرانی، ترسیم نقشه از: میرزا
علیق‌لی نقاش، ۵۸ ص، مصور + نقشه [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۴۳-۲۴۴]

۲۶ - علم نظام

از: ؟
این کتاب احتمالاً به عنوان متمم و باقی مانده کتاب دیگری نوشته شده و در آن راجع به آداب

حفظ لشکر در زمان جنگ و وضع اردوگاه و عملیات لازم آن صحبت شده است.
 آغاز: «فصل سوم در بیان قواعدی است که با آن شناسایی در جنگ به عمل می آید. ملاحظات کلیه: از برای توضیح لفظ شناسایی در جنگ می توان گفت که آن نیت در حقیقت مکر علمی که به آن توان فهمید و درنگ کرد».

انجام: «و این ها در صورتی است که کسی شوق به کار دارد و مجبوراً به آن اقدام نکرده و الا کوشش او بی فائده و ثمری به لشکر نخواهد بخشید».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، ۲۷۳ / ف، قرن ۱۳ هـ، ۵۱ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۶۸]

۲۷ - فرامین مشق ژیمناستیک

ترجمه از: کاپیتان واکتر، مهدی قلی خان نایب سرهنگ، حسن خان یاور توپخانه.

به کوشش: میرزا محمد نایب

شامل اصطلاح مشق نظامی، قوانین نظامی، وظایف صاحب منصبان، قوانین توپخانه و... است که در چهارباب و هر باب شامل چند فصل می باشد.

آغاز: «فرامین مشق ژیمناستیک، خبردار! فاصله بگیر! چهار بند! قایم...».

انجام: «ایشان نیز به آن محل روند و شیپورچیان نیز سلام می دهند».

چاپ: سنگی، بی جا، ۱۲۹۸ ق، کاتب: محمدرضا، ۷۸ ص، رقعی [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۵۱-۲۵۲]

۲۸ - قانون خدمت نظام

ترجمه: آنتوان

ترجمه قانون نظام اجباری است که در سال ۱۳۰۶ ق به تصویب مجلس قانون گذاری دولت فرانسه رسیده است و در آن از شرایط سربازی و تکلیف دولت و ملت در ۹۴ فصل بحث می شود. این ترجمه به سال ۱۳۰۷ ق انجام پذیرفته و به ناصر الدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق) اهداء گشته است.

آغاز: «در قانون نامه خدمات نظام دولت فرانسه. باب اول: در شرایط کلیه آن».

انجام: «خلاف قانون حالیه می باشد به قراری که مذکور گردید منسخ خواهد شد».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی تهران، شماره ۸۵۰ / ف، صفر ۱۳۰۷ ق، تبریز، ۶۵ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، صص ۳۸۵-۳۸۶]

۲۹- قانون مشق نظامی

ترجمه: کاستکرخان مهندس باشی و کریم خان نایب اول.
۱۷۵ قانون از قوانین مشق جدید نظام است که در ۱۲۹۶ ق به فارسی برگردانده شده.
آغاز: «بر حسب امر اعلیٰ حضرت قدر قدرت... فصل اول در تعلیم سرباز فردا فرد اول قواعد کلیه سربازان را محض آن...».
انجام: «راست می‌آویزند به طوری که دستهای آنها به سمت بالا باشد».
چاپ: سنگی، بی‌جا، ۱۲۹۶ ق، کاتب: هدایت الله منشی نظام، ۸۲ ص، رقعی [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۶۵-۲۶۶]

۳۰- قانون نظام

ترجمه: یحیی (قرن ۱۳ ه)
این رساله - که از متنی فرانسوی ترجمه شده است - حاوی مطالبی در قوانین و قواعد سپاهیگری می‌باشد و در ۱۳۰ قاعده مباحث نظامی جدید از قبیل سربازخانه ساختن و حفظ اردوگاه و وظایف سربازان را بیان می‌کند.
آغاز: «قانون اول که مشتملست بر هفت قاعده در بیان تعریف بنای سربازخانه‌های...».
انجام: «چنان که در قواعد پیش ذکر شد معمول دارند».
نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۶۷۷ / ف، ۱۲۶۷ ق، شاید مترجم در تهران، ۱۹ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۴، ص ۱۵۳]

۳۲- قانون نظامیه

از: حسن علی بن فرج الله خان بن عسکرخان افشار ارومی (قرن ۱۳ ه)
آئین لشکرکشی و قواعد و قوانین نظام می‌باشد که در سال ۱۲۷۰ ق تألیف و به ناصرالدین شاه اهداء شده است. در ابتدای رساله، بیست و یک بیان درباره نصیحت به پادشاهان و کلمات و اندرزهای ایشان و کارهای مهمی که پاره‌ای از آنها انجام داده‌اند می‌باشد و سپس اصل کتاب در

۴ فصل به ترتیب زیر آمده است:

فصل اول: در بیان قواعد و آداب مدرسه نظامیه دولت علیه.
 فصل دوم: در بیان قوانین مشتمله به انضباط مهمام سپاه نظام دولت علیه ایران.
 فصل سوم: در بیان انتظام مهمام سواره دولت علیه ایران.
 فصل چهارم: در بیان مأموریت صاحبان مناصب نظامیه به جهت امور لشکر و کشور.
 خاتمه: در بیان استجماع لشکر و تهیه اوضاع لشکرکشی و کشورستانی.
 آغاز: «بسمله. بنده دیرین و چاکر کمین فقراتی چند در موجبات ترقی دین و دولت».
 انجام: «در زیر سایه اعلی حضرت قوی شوکت پادشاهی روحنا و روح العالمین فدا به پایه
 اجداد خودش برسد. به عون الله تعالی».
 نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۶۰۹ / ف، ۲۱ محرم ۱۲۷۰ ق، دارای سرلوح، ۵۰ برگ
 [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، ص ۱۲۱]

۳۳- قلعه سازی

از: بوهلر

ترجمه و نگارش: علی اکبر مهندس شیرازی
 چاپ سنگی شده است.

۳۴- قواعد حرکات مشق مخبران پیاده

از: مسیو ژان فرانسوی

ترجمه: مرتضی قلی آقا ولد بهاء الدین آقا

در این کتاب قواعد حرکات صف جمع مخبران پیاده، هم فرمانها و هم حرکات، از روی
 روشهای معمول در سربازخانه‌های فرانسه، به وسیله مسیو سرژان فرانسوی، جمع آوری
 شده است.

ظاهراً این دستورها در دوره ناصر الدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق) مورد عمل در سربازخانه‌ها
 بوده و سربازهای زیادی به وسیله آن پرورش یافته‌اند.

آغاز: «کتابچه مختصریست در خصوص قواعد حرکات مشق مخبران پیاده که بر حسب
 خواهش سرکار جلالت آثار امیرالامراء العظام نظاماً للمجد و الاحتشام، میرزا محمد خان

سپه سالار عساکر منصوره نظام و غیر نظام...».

انجام: «در مشق سرنیزه صاحب منصبان و سربازان جلدی و چابک در بازوها و زانوها به هم رسانند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۳۳۴ / ف، ۱۲۷۶ ق، تهران، ۱۳ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۳۲۸]

۳۵- قواعد کلی نظام

از: علی قراگزلو (قرن ۱۳ هـ)

نویسنده - که ظاهراً از رؤسای ارتش ایران بوده - آئین نامه لازم برای حفظ لشکر و اردو و دستورات مفید برای انضباط لشکر را از متون نظامی فرنگی ترجمه کرده و در این رساله گنجانده است. قبل از آغاز کتاب، کنل صاحب ایتالیایی - که از مستشاران و فرماندهان نظامی ایران بوده - تقریظی بر کتاب نوشته است.

آغاز: «ترجمه تصدیقی که کلونل معلم کل به خط فرنگی در باب مصنف کتاب نوشته. عالیجاه علیخان قراگزلو».

انجام: «به عکس عمل سابق به اتمام می‌رسد».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۴۳۹ / ف، ۱۲۷۰ ق، دارای نقشه و جدول نظامی، ۴۳ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۴۲۹]

۳۶- قواعد کلیه از برای مشق و حرکات پیاده نظام دولت علیه ایران

آغاز: «قواعد کلیه ترتیب و مشق نظام مشتمل است بر پنج باب، باب اول در بیان».

انجام: «به قاعده عدد ۲۰۱۳ به دوش برد و دست چپ به جای خود اندازد. تمت».

چاپ: سنگی، ۱۲۶۸ ق، تهران، ۵۲ ص، وزیری بزرگ، مصور [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، ص ۲۷۵]

۳۷- قواعد مشق دسته و قاعده و قانون نظام توپخانه مبارکه

از: آگوست کرزیر

ترجمه: میرزا زکی مازندرانی در ۱۲۶۹ ق.

۷۱ صفحه بخش اول کتاب، قسمت اصلی آن محسوب می‌شود و قسمت دوم در خدمات اهل توپخانه و نظم و اطاعت توپچیان می‌باشد.

آغاز: «در فرنگستان یک دسته مرکبست از صد و پنجاه نفر سرباز در».

انجام: «و از وقت غروب تا وقت صبح دیگر سلام نمی‌کنند. وقت خود را در قراول و کشیک زیاد می‌نمایند».

چاپ: سنگی، تهران، ۱۲۶۹ ق، کاتب: عبد الحمید، کارخانه محمد تقی بن محمد مهدی تبریزی، ۷۱ + ۳۲ ص، رقمی [فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ج ۳، ص ۳۹۵۴؛ فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۷۵ - ۲۷۶]

۳۸ - قواعد مشق و فنون توپخانه (= قانون نظام = قانون توپ = در آداب توپخانه)

از: پروشنگ خان اتریشی

ترجمه: حسن خان سرهنگ

مشمول بر کلیه قواعد مشق و فنون توپخانه می‌باشد. کتاب عنوان خاصی ندارد و در منابع مختلف، با نامهای گوناگونی معرفی شده است.

آغاز: «قانون مشق توپهای نه سانتیمتری و هشت و سانتیمتری اطریشی».

انجام: «و سایر اعمال به طور است که در قبل ذکر شد».

چاپ: سنگی، تهران، ۱۳۰۴ ق، چاپخانه علمیه، کاتب، محمود بن رشید همدانی، ترسیم از: میرزا رضا خان یاور و مهندس توپخانه، ۱۸۴ ص، خشتی، مصور [فهرست کتب درسی چاپ سنگی، صص ۲۷۶ - ۲۷۷]

۳۹ - قواعد نظامیه

از: مترسو

۴۰ - قواعد و آداب فوج به قانون فرانسه

از: علی خان قاجار (قرن ۱۳ ه)

نسخه‌ای عکسی از این اثر، در کتابخانه دفتر پژوهشهای فرهنگی - تهران نگهداری می‌شود.

۴۱- کتاب تنبیه و تأدیب مقصران سرباز (ترجمه)

از:؟

آئین نامه انضباطی سربازان در زمان جنگ و صلح و چگونگی تنبیه و تأدیب آنان می باشد، که ظاهراً برگردان متنی فرانسوی است. احتمالاً این ترجمه در مدرسه دارالفنون انجام گرفته است. آغاز: «ترجمه کتاب تنبیه و تأدیب مقصران سرباز. در بیان تقصیراتی که صاحب تقصیر را باید کشت».

انجام: «در صورت اول رو به سر دسته می ایستد. تمام شد».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۷۰۴ / ف، قرن ۱۳ ه، ۲۸ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، صص ۲۱۲-۲۱۳]

۴۲- کتاب علم جنگ

ترجمه: سرتیپ محمد کریم فیروزکوهی

مترجم - که ابتدا از شاگردان مدرسه دارالفنون بوده - پس از ارتقاء به درجه سرتیپی در ارتش، برای تحصیلات عالیه به مدرسه سن سیر در فرانسه رفت. وی در هنگام بازگشت به ایران، این کتاب را در سال ۱۲۹۹ ق از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد. و آن را بهترین ره آورد سفر خود از کشور فرانسه، برای افسران ایرانی می داند.

مطالب کتاب، شامل آخرین مباحث علم جنگ آن روزگار و درباره جنگهای دسته های مختلف ارتش از قبیل پیاده نظام و سوار و توپخانه و مهندسی است.

آغاز: «بسمله. چون همواره مکنون ضمیر منیر کیمیا تأثیر شاهنشاه معدلت گستر، و جهان خدیو مملکت پرور و دارای تاج و سریر جم و رونق افزای ملک عجم».

انجام: «اما صاحب منصبی که این وقوف رانداشته باشد راهنمون بوده و تقاضای وقت هم برای او بی ثمر است».

نسخه ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۸۴۹ / ف، ۱۲۹۹ ق، محتملاً مترجم، ۱۵۲ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۲، ص ۳۸۵]

۴۳- کتاب مشق باطالیون

ترجمه از فرانسه: مرتضی قلی بن بهاء الدین تبریزی

آغاز: «الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد و آله».
 انجام: «سرهنگ فرمان هالت داده و از چپ نظام می دهد».
 چاپ: سنگی، تهران، بی تا، بی کا، ۱۵۱ ص، جیبی، جدول + تصویر [فهرست کتب درسی
 چاپ سنگی، ص ۲۳۲-۲۳۳]

۴۴- کتاب مشق پیاده نظام

از: کماندان

ترجمه: مرتضی قلی بن بهاء الدین تبریزی
 شامل ۳۹۳ قانون درباره مشق پیاده نظام است.
 آغاز: «حمد مرخدای را جلّت قدرته که نظام عالم و بقای نوع».
 انجام: «و اتصال آرنج را باید از سمت چپ حفظ نماید».
 چاپ: سنگی، بی جا، بی تا [زمان ناصر الدین شاه]، ۱۷۳ ص، رقعی، مصور [فهرست کتب
 درسی چاپ سنگی، ص ۳۳۳]

۴۵- کتاب نظام ناصری (دستور مشق)

از معز الدوله بهرام میرزا فرزند ولیعهد عباس میرزا
 چاپ: سنگی، ۱۲۶۷ ق، در چهارصد جلد منتشر شده است. [فهرست کتابهای چاپی فارسی،
 مشار، ج ۵، ص ۵۲۳۱]

۴۶- کتاب هندسه نظامی

از: مسیو سمنو

ترجمه: محمد حسین شیرازی

مسیو سمنو فرانسوی از جمله کسانی بود که سالها در خدمت عباس میرزا نایب السلطنه عمر
 گذرانده و در جنگهای متعدد آن شاهزاده جانبازیهای بسیار کرده بود. وی چون در می یابد که
 قشون ایران از آداب جنگ جدید بی خبر است، این کتاب را در فنون جنگی جدید به نام محمد شاه
 قاجار به رشته تحریر در می آورد و محمدحسن شیرازی نیز آن را به فارسی بر می گرداند. عناوین
 و مطالب بایهای این کتاب دقیقاً مطابق با کتاب شماره ۱۳ در همین مقاله است که در آن جا از

آنتوان رجویل پروسکی دانسته شده است. احتمالاً یکی از این دو کتاب مأخذ اصلی و دیگری رونویسی از آن (با افزودن یک مقدمه) می‌باشد. بررسی بیشتر این مطلب، در صورت رؤیت نسخه‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.

آغاز: «ستایش موفور و ثنای غیر محصور کریمی را سزااست».

انجام: «از آتش زدن و اندختن نارنجک عدد دشمنان را اندک نمایند».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۸۲۹ / ف، ۱۲۶۴ ق، محمد حسن شیرازی، به همراه نقشه‌های نظامی [فهرست کتابخانه ملی، ج ۴، صص ۲۷۶-۲۷۷]

۴۷- کتابچه قانون نظامیه

از:؟

آئین نامه سپاه ایران است. در آغاز نسخه مجلس، سواد دست خط شاه [ظاهراً ناصرالدین شاه] بدین گونه آمده است: «این کتابچه قانون نظامی که به حکم ما، سپه سالار اعظم نوشته است بهترین قوانین است برای نظم قشون ایران. باید... این کتابچه را سپه سالار اعظم... مجری دارد در کل ممالک ایران، و این کتابچه را چاپ زده، به همه ایران منتشر نماید. و بعد از این بایست بنای عمل قشون از روی این کتابچه باشد. ربیع الثانی ۱۲۸۲».

کتاب در دو باب تنظیم شده: باب اول در تکالیف دولت و آن مشتمل بر هفت فصل است که در همه فصول از وظائفی گفتگو می‌شود که دولتها نسبت به قشون دارند.

باب دوم در تکالیف نوکر و آن مشتمل بر چند فصل است که در آنها از وظایف و تنبیهات و تشویقات افراد قشونی به تفصیل سخن می‌رود.

آغاز: «کتابچه قانون نظامیه مشتمل بر دو باب است. باب اول: تکالیف دولت و آن مشتمل بر هفت فصل است. فصل اول: اولیای دولت بر خود حتم».

انجام: «از این قرار مرحمت می‌شود: یک درجه به منصبش افزون می‌شود، بر هم شأنهای خود تفوق خواهد یافت. یک قبضه شمشیر کل مرصع به او مرحمت می‌شود».

نسخه‌ها: ۱- مجلس شورای اسلامی، شماره ۴۱۴۳، سده ۱۳ ه، با تزیینات، ۳۲ برگ [فهرست مجلس، ج ۱۱، صص ۱۴۲-۱۴۳]

۲- کتابخانه ملی ایران، شماره ۴۲۷ / ف، ۱۲۸۱ ق، ۲۵ برگ [فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، صص ۴۰۷-۴۰۸]

۴۸- کتابچه قواعد توپچیگری

از:؟

نسخه‌ها: آستان قدس رضوی، شماره ۱۲۳۴۵، بی تا [فهرست الفبائی کتب خطی آستان قدس رضوی، ص ۴۵۹]

۴۹- کتابچه مشق نظام

دارای چهار رساله:

۱- تاکتیک و علم قانون جنگ، با یازده نقشه (ص ۱-۴۴)

۲- امراض عمومی، به فارسی (ص ۴۴-۴۶ ناقص)

۳- مشق گروهان، با بیست و دو نقشه، مورخ ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۳۹ ق، (ص ۱-۴۵) با امضای علی رضا قاجار دولو.

۴- مشق یک باطالیان، با سی و سه نقشه، مورخ پنجشنبه ۲۶ رجب ۱۲۹۳ ق با همان امضا (ص ۱-۵۹)

نسخه‌ها: کتابخانه مجلس سنا، شماره ۴۵۶، علی رضا قاجار دولو در ۱۲۹۳ ق [نشریه نسخه‌های خطی، دفتر ۷، صص ۵۹۴-۵۹۵]

۵۰- مظلریه در علم نظام و قواعد جنگ

از:؟

مؤلف از پیاده نظام‌های مدرسه نظام دوره ناصرالدین شاه قاجار بوده و به دستور وی فنون جنگ و آموزشهای نظامی را در کتاب حاضر تدوین کرده کرده است.

فهرست مطالب کتاب در آغاز نسخه درج گردیده که شامل چهار مطلب و یک خاتمه، و هر مطلب مشتمل بر چند باب و هر باب دارای چند فصل می‌باشد. فهرست مذکور چنین است:

مقدمه: در بیان بعضی استحضارات نافعه که علم جنگ چیست و از آن چه حاصل می‌شود.

مطلب اول: در بیان ترتیب لشکر و اقسام مختلفه آن.

مطلب دوم: در بیان چگونگی لباس و اسلحه و پرستاری لشکر و تکالیف ایشان و ترتیب اردوهای مشق.

مطلب سوم: در بیان حرکت دادن لشکر به سمت سفر و اردوی جنگ و قواعد حراست اردو و طریقه راه بردن و نگاهداری لشکر و اعمال ایشان.

مطلب چهارم: در بیان رسیدن لشکر به مقابل دشمن و آداب ترتیب و حرکات او به مقتضای حالات زمین و اوضاع لشکر و قواعد مستحضر شدن اینها و اقسام جنگ و اعمالی که باید بعد از فتح و شکست معمول دارند.

خاتمه: در بیان بعضی اعمالی که بعد از فتح و شکست سردار لشکر باید به عمل آورد. مؤلف در مقدمه، تاریخ ایجاد نظام ارتش و همچنین تاریخ ایجاد ارتش در روسیه و ایران و عثمانیه را بیان نموده و در فصول کتاب امورات نظامی مانند: تاکتیک، آموزش، نگهداری و حرکت لشکر و جنگ و... را توضیح داده و دستورات مفصلی می آورد و در هر مورد که لازم دانسته نقشه های جغرافیایی و نظامی نیز ترسیم کرده است.

آغاز: «سپاس بی قیاس سلطانی را سزااست که مدبر نظام عالم و مرتب افواج بنی آدم است. اما بعد چون در عهده سلطان... ناصرالدین شاه قاجار... برای ترقی ترتیب لشکر...». انجام افتاده: «تا ترقی کرده به مراتب اعلاء عروج نمایند و الا فلا. قاعده چهارصد و بیست و یکم».

نسخه ها: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۷۲۲۶، ظاهراً به خط مؤلف، دارای ۳۲۴ نقشه جغرافیایی و نظامی، ۱۴۸ برگ، از انجام افتادگی دارد. [فهرست مجلس، ج ۲۵، صص ۲۲۷-۲۲۸]

۵۱- مهزم الجیوش

از: آلفرت سورهل

ترجمه: فتحعلی شیرازی

مؤلف - که یک آجودان دولت اتریش بوده - کتابی مفصل در آداب اردوکنشی و عملیات «رکن دو» و راه پیمایی و انتخاب محل برای اردو و سایر مطالب راجع به لشکرکشی به نگارش درآورده بود که در سال ۱۸۶۱م در شهر پراگ به چاپ رسید. پس از آن شیرازی در ربیع الاول ۱۲۶۷ ق به ترجمه آن پرداخت ولی زبان وی در ترجمه، بسیار مغلق و نارسا و تحت تأثیر زبان مبدأ است.

آغاز: «این رساله ترجمه ای است مر تألیفات آلفرت سورهل، نام آجودان مقرب دولت نمسه

سپهسالارگراف منسدورف پول پی، حاصل نشان شمشیر دولت «سووپ» و سرافراز خاج قابلیت دولت نمسه که در سنه هزار و هشتصد و شصت و یک در شهر پراگ به زبان عیسوی به چاپ رسیده بود».

انجام: «بر عکس سایر قشونهای فرنگستان که پنجمین مقدار آنها را از مقدار... معلوم می‌گردد».

نسخه‌ها: کتابخانه ملی ایران، شماره ۲۷۴ / ف، ربیع الاول ۱۲۷۸ ق، مؤلف، ۱۰۹ برگ
[فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، صص ۲۶۸ - ۲۶۹]

بسم الله الرحمن الرحيم

لطایف حمد و سپاس که نتایج آباء علوی و امّهای سفلی افواج مخبران ممکناتست، سزاوار دادار جباریست که به آوای شندف حاضر باش کاف و نون عرصه موجودات را از زوایای معدومات فیکون بدیدیه جبروت «هل من خالق غیر الله» حاضر ساخته، و به فحوای «إذا أراد الله شیئاً أن يقول له کن فیکون» و ظرایف شکر بی قیاس ابداع انواع بهادران بحار موج موالید ثلاث کاینات، داور قهاری را سزااست که از ندای شیپور نمونه و نفخ فی الصور غلغله و ولوله بر صفوف ملک و ملکوت لمن الملك الله انداخته. «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و إلیه ترجعون».

و دُرر درود و صلوات نامعدود، و تحف تحیات زاکیات با برکات غیر محدود، نثار مرقد منور مطهر میر تومان، عقل کل و سرتیپ سبل و سرهنگ رسل، اعنی سید اصفیا و خاتم انبیا، شفیع المذنبین و رحمة للعالمین، محمد مصطفی ﷺ که صفوف عالم ایجاد کون و مکان و اقالیم سبعة زمین و زمان با بروج مشیّده و قلاع مسنّده به طفیل وجود اوست. سیما سپهسالار عرصه لا فتی، وزینت سرای افسر هل اتی، خطیب منبر سلونی، صاحب منصب هارونی، سید و سرور اولیا، وصی بلا فصل خاتم الانبیا، امیر مؤمنان و پیشوای متقیان، اخ الرسول و زوج البتول، والد السبطین، ابا الحسنین، سید الوصیین، امام المتقین، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، و بر آل و اولاد طیبین طاهرین او باد، که یاوران معارک دین مبین، و سربازان عرصه حق و یقین، و معلمان مشق ارشاد علم علیم، و قراولان طریق مستقیم اند. علیهم صلوات الله الملك المنان و علی اعدائهم لعنة الله بالسخط و النیران.

اما بعد، بنا بر حسب فرمان قضا جریان قدر توأمان پندگان دارا دربان سکندر پاسبان کیوان ایوان اعلی، حضرت سلطان سلاطین زمان، و خاقان خواقین جهان، پادشاه جم جاه فریدون

چشم، و شاهنشاه سلیمان بارگاه ملایک خدم، بیت:

که از طفیل وجودش زمانه شد آباد رسد ز عالم کز و بیان مبارک باد
جهان چوباغ ارم از جلوس میمونش همیشه فتح و ظفر سایه همایونش
داور دادار، غضنفر صولت، مبارک شیم، و خدیو جهاندار، هزبر سطوت میمنت توأم، که از
مهابت عدلش شیر شرز با آهو دمساز، و از متانت عزم احتسابش تذرو با شاهباز بلند پرواز هم
آواز، بیت:

ز نور عدلش جهان چه بیضا	عطا و بذلش چو ابر و دریا
از عقل پیرش زمانه خرم	جهان به کامش ز بخت برنا
به حکم محکم، به امر ثابت	به وجه احسن، به خلق زیبا
به اقتضایش قضا مقدر	به اقتدارش قدر تمنا
به بزم گاهش نعیم جهت	به رزم گاهش سقر مهیا
شمیم خلقتش حیات جاوید	جبین قهرش هلاک اعدا

السُّلْطَانُ ابْنُ السُّلْطَانِ ابْنِ الْأَعْظَمِ وَالْخَاقَانُ ابْنُ الْخَاقَانِ ابْنِ الْأَكْرَمِ، مَزِينُ الْأَفْسَرِ وَالْدِيهِيمُ
بِالْإِسْتِحْقَاقِ، مَبِينُ أَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فِي الْأَفَاقِ، غَوْثُ الدُّنْيَا وَمَغِيثُ الدِّينِ، مَرْوَجُ الْإِسْلَامِ وَغِيَاثُ
الْمُسْلِمِينَ، عَمْدَةُ الْمُلُوكِ الْعَالَمِ وَزَيْدَةُ الْمَفَاخِرِ الْأَفْخَمِ، نَافِذُ الْفُرْمَانِ وَنَاصِرُ الْإِيمَانِ - الَّذِي بَسَطَ
رَأْفَتَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ فِي الْأَرْضِ وَهَبَطَ جُودَهُ وَمَعْدَلْتَهُ بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ -، الْمَجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ،
الْغَازِي لِدِينِ اللَّهِ، أَكْمَلُ صَفْحَةٍ دَارِ الطَّبَاعَةِ وَجُودِ وَأَفْضَلُ صَحِيفَةِ اخِلَاقِ مَوْجُودِ، سَمَى خَوَاجَه
لَوْلَاكَ، سُلْطَانُ غُضْنَفَرِ فَرِّ، بَهْمِينِ فَرْزَنْدِ مَامِ خَاكَ، خَاقَانِ مُلْكِ لَشْكُرِ «مُحَمَّدُ شَاه» ظَلَّ اللَّهُ غُرْدُونَ
جَاهِ كِيَوَانِ گَاهِ خَدَمِ هُوشَنْگِ جَمِ اُورَنْگِ مِينُو خَنْکِ کِی اُفْسَرِ،

غبار سَمِّ شَبَرَنْگَش طِرَازِ اُفْسَرِ خَاقَانِ، حِيَاضِ سَاحَتِ دَرَبِشِ مَطَافِ کَسْرِی وَ قِیْصَرِ،
- خَلَدَ اللَّهُ ظِلَالِ رَأْفَتِهِ وَمَعْدَلْتِهِ فِي بَسِيطِ الْأَرْضِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ اِضَاءَ اللَّهُ ضِیَاءَ بَرِّهِ وَ اِحْسَانِهِ
عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ اِدَامَ اللَّهُ مُلْکَهُ وَ اَبَدَ شُوکَتَهُ إِلَى یَوْمِ الدِّينِ مَا دَامَتِ الْفَرْقَةُ فُوجاً وَ فِي الْمَاءِ مَوْجاً وَ
اَنْتَنِ زَوْجاً وَ النِّیرَانِ یَدُورَانِ حَضِیضاً وَ اَوْجاً - کَمْتَرِینِ بَنْدَةُ دَرْگَاهِ جِهَانِ پَنَاهِ عَقِیدَتِ آسَا اِبْنِ
مُحَمَّدِ بَاقِرِ خَانِ یِیْگَلَرِ بِیْگِی مَوْسِی مَأْمُورِ بِه ضَبْطِ کِتَابِ آدَابِ جَنْگِ بِه قَاعَدِهِ وَ نِظَامِ سِلَاطِینِ
فَرَنْگِ گِشْتِه، بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الْمَنَةِ، اَزِ مِیْمَنْتِ حَکْمِ مِیْمُونِ وَ بَرِکَتِ فَرْمَانِ هَمَایُونِ بِه اَنْجَامِ رَسَانِیدِهِ وَ اَنْ
رَا بِه مُوَافِقِ سَالِ تَارِیخِ «کَالْبَحْرِ النِّظَامِ» نَامِ نِهَادِهِ. اَمِیدَ کِه بِه عَیْنِ عَنَایَتِ نَظَرِ فَرْمُودِهِ، مَقْبُولِ طَبْعِ
مَقِیْمَانِ بَارْگَاهِ حَضُورِ مَعْدَلْتِ دَسْتُورِ اَشْرَفِ اَقْدَسِ اَرَفْعِ گِشْتِه، اِگَرِ بِه عَیْنِ عَنَایَتِ نَظَرِ بَرْمَايِدِ «چِه

صحن گلشن خلد برین بیاراید».

و آن را مرتب ساختیم بر مقدمه و یک شعله. اما مقدمه:

مقدمه: در بیان فواید افواج مخبران و قواعد حرکات انسان است

خدمات مخبر از برای سپاه در وقت جنگ اعظم مهم است. و باید به اقسام چند از عهده خدمت برآیند. مثلاً محافظت اردو به عهده اهتمام آنها است، که مبدا دشمن بیخبر چشم زخمی به اردو رساند. دیگر در وقتی که سپاه در حرکت است، مخبران باید از پیش و راست و چپ، سپاه را محافظت کنند. و اگر دشمن به نزدیک باشد در پیش روی سپاه جنگ نمائی کنند و حرکات سپاه خود را پنهان کرده، حرکات دشمن را دریافت نمایند. و هرگاه سپاه به جهت مصلحتی بخواهد پس نشیند باز محافظت کنند و از این جهات مذکور، سلامتی لشگر در اغلب اوقات بسته به استعداد مخبران است. و مخبران هر قدر تعجیل در حرکات می توانند بکنند، لیکن نباید ترتیب نظام را از دست بدهند.

مشق فوج مخبران

چون در مشق مخبران صدای شیپور بسیار ضرور می شود؛ اما هر وقت که فوج یا دسته نزدیک باشد و از صدای آدمی شنیده شود، احتیاج به آواز شیپور نیست. و آواز شیپور باید کم باشد و فرمان را هر قدر مختصر بدهند بهتر است. و سرباز باید تا صدای شیپور تمام نشود حرکت نکنند. و اگر دو فرمان یک دفعه داده شود و یکی از آن فرمان ها آت باشد، باید که فرمان آت آخر داده شود؛ چرا که اگر فرمان آت را اول بدهند سرباز تفنگ می اندازند و فرمان دیگر را نمی شنوند.

و فرمانی که از صدای شیپور ضرور است یازده است: اول: آن که از یکدیگر جدا شوند. دوم: آن که جمع شوند. سیم: آن که پیش بروند. چهارم: حالت. پنجم: آت. ششم: آتمه. هفتم: آن که عقب بروند. هشتم: حاضر باش. نهم: میل به راست. دهم: میل به چپ. یازدهم: خبردار.

و هرگاه فوج یا دو سه دسته از یکدیگر جدا شده باشند و شیپورچی فرمان جمع بدهد، باید که سرباز متفرقه در عقب پشت بند جمع شوند. و بعد که فرمان حاضر باش داد، باید پشت بند و سرباز متفرقه در عقب فوج جمع شوند.

و اگر شیپورچی فرمان جمع نداد و فرمان حاضر باش داد، باید سرباز متفرقه بدو مرج به عقب فوج بروند و پشت بند هم به همین قسم.

و اگر دشمن عقب سرباز متفرقه می آید باید که سرباز متفرقه میان خود را فاصله دهند و از دو طرف به فوج برسند به علت آن که اگر در آن وقت روبه رو بروند تفنگی که از فوج انداخته می شود همان سرباز متفرقه را می گیرد و به دشمن تأثیر نمی کند. و باید دانست که صدای شیپور همیشه از برای سرباز متفرقه است. و هر گاه زیاده از یک صدا ضرور شود، باید در شیپور زدن جزئی فاصله بدهد. و همه حرکت مخیران در وقتی که متفرق نیستند، اگر سرهنگ فرمان بدو مرج ندهد باید زود مرج باشد. و در وقتی که متفرق هستند و می خواهند جمع نمایند، باید بدو مرج حرکت کنند؛ اما سرهنگ در هر حال باید قوت و توانایی سرباز خود را ملاحظه کند و بی جهت سرباز را خسته ننماید.

فرمان شش قدم از مرکز یا از راست یا از چپ جدا

صاحب منصبان عقب دسته بایستند به این قسم: سر دسته عقب مرکز، نایب اول به سمت راست، نایب دوم به سمت چپ، بک زاده نزد سلطان، وکیل ها هم عقب دسته و بعد از فرمان، آن جفتی که باید از او جدا شوند در جا بماند، و سایر جفت ها پیش خود پهلوی فنگ کرده میل به راست، یا میل به چپ شش قدم جدا شوند. صف اول باید راست پیش بروند، صف عقب باید متوجه فاصله باشد همین که شش قدم جدا شد، باید به جفت خود حالت گوید. و اگر سرهنگ فرمان بدو مرج نداده باشد، باید به زود مرج حرکت کند. و اگر سرهنگ فاصله را معین نکرده باشد، باید فاصله ششم قدم باشد؛ و الاً اختیار با سرهنگ است.

فرمان آت در حین حالت

صف اول تفنگ می اندازد و پر می کند. صف دوم وقتی که دید صف اول پر کرده است به قدر نیم قدم میل به راست تفنگ خود را خالی کند. و بعد از خالی کردن تفنگ بار به عقب صف اول ایستاده تفنگ را پر کند.

فرمان آتمه

به همان طریق که گفته شد تفنگ باید بیندازند تا فرمان آتمه داده شود. و بعد از فرمان آتمه دیگر نباید به هیچ قسم صدای فتنگ بلند شود. و هر کس که تفنگش خالی است زود پر کند و بایستد.

فرمان بر زانو

هر سلطان باید بر زانو را به دسته خود حالی کند، وقتی که شیپورچی فرمان آت داد همه به یک

دفعه بر زانو شنود. و باید زانوی راست بر زمین باشد و پای راست عقب و در این وقت صف عقب باید همیشه به قدر نیم قدم میل به راست بنشینند.

فرمان بخوابید

هر سلطان باید به دسته خود خوابیدن را حالی کند. فرمان آت که داده شد همه به دوزانو بنشینند و بخوابند، صف عقب قدری میل به راست بخواند از قراری که پیش ذکر شد و تفنگ را هم به دوزانو می‌توان پر کرد، هم به خوابیدن؛ اما به دوزانو بهتر است.

فرمان دشتوان به پیش

وقتی که این فرمان به اتمام رسید همه زودمرج پیش بروند؛ اما متوجه به مرکز باشند که شش قدم فاصله زیاد و کم نشود.

فرمان دشتوان به عقب

بعد از صدای شیپور همه طرف چپ گرد بکنند و به عقب بروند.

فرمان آت در حین راه رفتن

اگر در وقتی که پیش می‌روند فرمان آت داده شود صف اول بیندازند و از سمت چپ عقب صف دوم بروند. و در رفتن تفنگ خود را پر کنند و آهسته به صف دوم به صف عقب خود نرسند؛ نباید پر کنند. و به همین طور این هر دو صف به ردیف عقب بروند. و تا وقتی که صدای سینه صف دیگر را شنیدند؛ آن وقت تفنگ خود را خالی کنند. و هر گاه در مقابل دشمن - وقتی که دشمن عقب می‌رود - اگر جای خوبی ملاحظه نمایند که از پنج قدم تا ده قدم باشند؛ باید بروند و آن جای خوب بگیرند. و همچنین اگر عقب خود جای خوبی ببینند که تا چهل قدم باشد؛ بروند و آن جا را گرفته، دعوا کنند.

فرمان حالت

هر گاه دشتوان پیش می‌رود این فرمان داده شود، باید همه با زانو بنشینند؛ اما اگر مکان پنهانی بگویند: حاضر، آن وقت صف دوم به طرف اول رفتار بکنند. و باید متوجه باشند که از هر

جفت همیشه یک تنفگ پر باشد. و اگر در رفتن نتوانند پر کنند، بایستند و تنفگ را پر کنند، و بدو مرج به صف برسند. و اگر دشتوان به عقب می‌رود فرمان آت داده شود همه باید حالت فرنت کنند. صف اول تنفگ بیندازند و از سمت چپ عقب برود و در رفتن، تنفگ خود را پر کند. بعد از پر کردن حالت فرنت کرده بر زانو بنشینند و حاضر فنگ شود. صف عقب که بر زانو نشسته بودند تنفگ بیندازند. و همان طور به عقب بروند و تا وقتی که در نزدیک باشد، بروند در آن جا بنشینند و تنفگ بیندازند. تا فرمان آتمه داده شود. و اگر به عقب می‌روند آن صف که به دشمن نزدیک تر است حالت فرنت کنند و صف دیگر زود برود و به آن صف ملحق شود و هر دو صف بر زانو بنشینند.

فرمان جمع شو

سربازها پهلو فنگ کرده به جایی که باید جمع شوند رو کنند و زود مرج بروند و به پافنگ نمایند. و اما این در صورت حالت است، و اگر پیش می‌رود آن جفتی که باید به آن جمع شوند زود مرج پیش بروند و سایر جفت‌ها بدو مرج به او ملحق شوند.

فرمان یا از راست یا از چپ یا از مرکز جدا

اگر دسته پیش می‌رود آن جفتی که باید از آن جدا شوند پیش برود، دیگر جفت‌ها نیم به راست یا نیم به چپ رو کنند و بدو مرج بروند، و هر جفت که به جای خود رسید به فاصله شش قدم آن وقت فرنت کرده به زود مرج بروند.

فرمان میل به راست یا میل به چپ

سرباز متفرقه باید نیم رو به طرف راست یا به طرف چپ بگردد، سرباز صف دویم باید راست به عقب صف اول برود تا وقتی که شیپور پیش زده شود، آن وقت راست پیش بروند به طوری که قبل از این از صدای شیپور پیش می‌رفتند. و اگر دو دفعه میل به راست یا میل به چپ شیپور بزنند متفرقه باید کل بدن خود را بگردانند یا به طرف راست یا به طرف چپ آن وقت در حالت قطار می‌شوند.

فرمان آت در میل به راست یا میل به چپ

به همان طریق که در پیش رفتن ذکر شد، معمول دارند.

فرمان حالت در میل به راست یا میل به چپ

بعد از شنیدن این فرمان همگی فرنت رو کرده بر زانو بنشینند تا شیپور آتمه زده شود.

فرمان متفرقه به راست گرد

جفت راست به زانو به راست رو کنند و سایر جفت‌ها برخاسته پهلوفنگ کرده، با دومرج بازو چپ پیش کرده و در چپ جفت راست به فاصله جای خود بگیرند و بر زانو بنشینند.

فرمان متفرقه به عقب به چپ گرد

جفت چپ بر زانو به راست بگردد و دیگر جفت‌ها برخاسته پهلوفنگ کرده طرف راست گرد نمایند و بدومرج به جای خود بروند و در آن جا فرنت کرده بر زانو بنشینند. بدان که سرباز مخبران بسیار وقت است که از صاحب منصبان دور می‌شوند و فرمانی که باید به ایشان برسد نمی‌رسد، در چنین وقت‌ها باید که هر سرباز از عقل خود سر رشته که حاصل نموده رفتار نماید، به این جهت معلوم است که اگر اطمینانی از خود ندارد که در چنین وقت‌ها از پیش خود رفتار کنند قابلیت مخبرانی ندارند. و جفت‌ها باید که همیشه در رفتار متوجه یکدیگر باشند؛ چرا که باعث اعتبار آنها خواهد بود. و در هنگام جنگ متفرقه باید در یک دشتوان پیش برود. و اگر جای پناهی نزدیک باشد به قدر هیچ در جایی که دشمن بتواند به آنها اذیت رساند نباید توقف کنند. و هر وقت که ضرور شود به آن طرف میدان که هموار است در مقابل دشمن که پنهان است می‌باید همه با هم زود بدون تا به جای پنهان برسند. و اگر در آن وقت به نظام بروند دشمن از ایشان بسیار تلف خواهد کرد.

و بعد از فرمان آت صف اول تنفگ بیندازند و عقب بروند و در عقب رفتن تنفگ خود را پر کنند و بعد از پر کردن به جفت خود بگویند: حاضر، و هر گاه جای پناهی نزدیک باشد از هر جفت یک نفر بدود و آن جا را بگیرد. و در وقت رفتن باید رفیق او تنفگ خود را مقابل دشمن بگیرد که از برای دشمن تردید حاصل نشود، تا آن سرباز به سلامت به مکان پنهان برسد. بعد از آن که جای پنهان به دست رفیق او آمد زود به رفیق خود ملحق شود و هر دو باید در آن جا تنفگ بیندازند به حدی که متفرق از آن‌ها نگذرند، و فراموش نکنند که مقصود ایشان در پیش رفتن آن است که متفرقه دشمن را با مغشوشی پس بنشانند. فرصت ندهد که دومرتبه خود را نظام کنند یا به جایی بایستند و خویی و استعداد مخبران موقوف به نظام راه رفتن

نیست، بلکه موقوف بر این است که در وقت جنگ هر سرباز به اختیار خود و عقل و سر رشته که حاصل نموده رفتار کنند.

و در صحرای هموار متفرقه می‌توانند که صف به صف عقب بنشینند؛ اما در جایی که جنگل یا گود یا دیواری باشد بهتر آن است که همیشه با هم به عقب بروند. و پیش از آن که عقب بنشینند باید جای ایستادن خود را در پشت سر خود معین کنند. آن وقت زود بدوند و در همان جا که معین کرده‌اند بایستند. و اگر در عقب رفتن متفرقه دشمن به ایشان بسیار ضرر می‌رساند و بخواهند به آن سرباز فرج بدهند، باید پشت‌بند جدا شوند و متفرقه زود از میان پشت‌بند به عقب بروند، آن وقت پشت‌بند شوند. و اگر جای پنهانی نباشد باید پشت‌بند بخوابند تا متفرقه به آن‌ها برسد. و لازم نیست که دشتوان متفرقه بسیار راست باشد، باید به مناسبت زمین ملاحظه کنند. و لازم این است که هر جفت به جفت دیگر حمایت بکند و بی آن که ضرر به جفت دیگر از خود رساند تفنگ بیندازند. و اگر در عقب رفتن جای همواری باشد به قدری باید عقب بروند که دشمن سر جای قدیم آن‌ها می‌رسد، نتواند اذیت به ایشان برساند.

و قاعده این است که از هر جفت یکی همیشه تفنگش پر باشد. و اگر بتواند که پنهانی در پیش رفتن و عقب رفتن تفنگ خود را پر کند بهتر است. و به کرات خوب است که به آواز فرمان بدهنده با شیپور؛ چرا که دشمن نمی‌فهمد که سرباز چه حرکت می‌کند، چنان که مثلاً در شیپور هر گاه دشمن فرمان عقب‌رو بشنود قوی‌دل می‌گردد و شیپور که زیاد زده می‌شود همیشه بد است؛ چرا که سرباز متوجه صدای شیپور می‌شود و از کار دشمن غافل می‌گردد.

و دشتوان متفرقه هرگز نباید بی پشت‌بند باشد و هر گاه متفرقه از قشون دور بشود، باید که قشون همیشه عقب پشت‌بند بماند. و پشت‌بند باید همیشه در عدد با متفرقه مساوی باشد و به قدر صد یا صد و پنجاه زرع عقب متفرقه باشد و قشون از ثلث کمتر در عقب متفرقه نباید باشد و شصت یا صد زرع عقب پشت‌بند باشند و پشت‌بند باید همیشه به طور دشتوان پیش می‌رود، مگر وقتی که سوار دشمن نزدیک باشد. آن وقت باید ستون بهره نزدیک بشوند. و متفرقه هر گاه بخواهند به پشت‌بند جمع شوند، باید در عقب پشت‌بند به طور ستون بهره نزدیک جمع شوند. و هر گاه پشت‌بند بخواهد به سمت راست یا چپ برود، باید به طور ستون به فاصله بهره بروند. و در وقتی که متفرقه پیش می‌رود که حرکات دشتوان را ببخشاند، باید که دشتوان متفرقه بلندتر از دشتوان فوج باشد که دشمن نتواند از سمت راست و چپ اذیت به دشتوان فوج برساند.

و هرگاه در صورت حالت ضرور شود که متفرقه را عوض بکنند پشت‌بند در همان عقب جدا می‌شوند. و بعد باید با بدو مرج پیش می‌روند تا برسند به دشتوان متفرقه و آن متفرقه بدو مرج عقب بروند، تا جایی که گلوله دشمن به ایشان تاثیر بکند جمع شوند. و هرگاه در وقت پیش رفتن بخواهند عوض کنند پشت‌بند که تازه متفرق شدند، همین که به دشتوان متفرقه رسیدند، باید آن متفرقه بخوابند تا متفرقه تازه چند قدم پیش بروند. بعد آن‌ها که خوابیده بودند برخاسته جمع شوند. و هرگاه بخواهند پیش بروند، باید آن پشت‌بند که متفرق شده بودند، همین که به دشتوان متفرقه رسیدند، باید متفرقه بخوابند، تا متفرقه تازه چند قدم پیش بروند. بعد آن‌ها که خوابیده بودند، برخاسته جمع شوند.

و اگر در پس نشستن عوض بشوند پشت‌بند جدا می‌شوند و مکان پنهانی از برای خود می‌گیرند. و متفرقه به طوری که همیشه پس می‌نشستند، پس می‌روند تا بیست یا سی قدم به پشت‌بند مانده با بدو مرج عقب بروند، تا وقتی که از گلوله دشمن به ایشان اذیت نرسد، جمع شوند. و به همین ترتیب می‌توان پشت‌بند را با متفرقه عوض کرد. و هرگاه بخوانند متفرقه و پشت‌بند هر دو را با سرباز تازه عوض کنند، آن پشت‌بند در عقب متفرقه خود می‌ماند، تا متفرقه تازه به جای آن متفرقه بیاید. و هرگاه ضرر شود که به یک سمت دشتوان متفرقه زور بدهند آن دسته با رسد که به آن سمت تازه می‌فرستند، باید به متفرقه قاطی بشوند. و دشتوان متفرقه فاصله که داشتند به آن دسته تازه قسمت کنند. و هرگاه ضرور شود که از سرباز متفرقه یک دسته با رسد عقب بیاورند، باید متفرقه که می‌مانند جدا شوند و فاصله آن دسته را که رفته است قسمت کنند. و اگر یک دسته را بخواهند از فوج دور بفرستند، باید همیشه نصف دسته جمع بمانند و بیشتر از نصف دسته جدا نشوند.

و اگر در حالت دشتوان مخبران دور از لشگر جدا بخواهند شوند شش دسته راست باید به قدر شصت قدم پیش بروند و از آن شش دسته، سه دسته عقب حالت کنند و آن سه دسته دیگر در پیش رفتن جدا شوند و سه دسته پشت‌بند عقب متفرقه فاصله را قسمت کنند. بعد از آن که متفرقه به قدر صد زرع پیش رفتند، پشت‌بند هم پیش بروند و لشگر هم پیش برود. و هرگاه متفرقه به جایی برسند که یک سمت مکان پنهان باشند و سمت دیگر پنهان نباشد، در آن وقت اختیار با سرهنگ است که اگر بخواهد آن سمت متفرقه که مکان پنهان ندارد پشت‌بند به ایشان بیش‌تر بدهد.

و سرتیب باید پیش قشون بماند که به اقتضای وقت گاهی به طور دشتوان و گاهی به طور

ستون قشون را پیش ببرد. و سرتیپ باید که همیشه متوجه باشد که به هر جا که ضرور شود کمک بفرستد، و هر گاه در حالت ستون فوج مخبران جدا شوند، دسته اول به سمت راست می رود به طور بهره و از چپ جدا می شوند. و دسته دوم به سمت چپ می رود به همان طور و از راست جدا می شوند. و دسته سیم پیش می رود و از مرکز جدا می شوند. و دسته چهارم عقب دسته اول پشت بند می شود. و دسته پنجم عقب دسته دوم. و دسته ششم عقب دسته سیم پشت بند می شود. و هر گاه ضرور شود که دشتوان متفرقه به سمت راست رو کند، دسته چهارم که پشت بند بود به راست گرد کرده از راست جدا شوند. و دسته ششم و پنجم در دشتوانی که تازه می سازند به جای خود بروند و جدا شوند و آن دسته ها که پیش تر متفرق بودند به آن سمت که از دشمن دورتر باشد جمع شوند، و جمع شده به عقب قشون بروند. آن وقت دسته هفتم و هشتم و نهم پشت بند شوند.

و هر گاه فوج مخبران نزدیک به دشمن به طور ستون پیش می رود، باید یک دسته عقب بماند و یک دسته پیش برود و از هر سمت یک نصف دسته متفرق شود. و هر گاه دسته در پیش باتلیان متفرق باشد و فرمان حاضر باش داده شود، باید دسته به هر زودی که می توانند پیش روی باتلیان را خالی بگذارند که در تفنگ انداختن و در پیش رفتن باتلیان را ممانعت نکنند. و اگر باتلیان قلعه می سازد، باید متفرقه به هر زودی که می توانند بدون و سمت خالی قلعه را بگیرند. و اگر باتلیان حرکت می کنند و فرمان حاضر باش داده نشود، باید متفرقه بدون تأخیر در پیش روی باتلیان جای تازه بگیرند و پشت بند باید همیشه در یک جا نماند، بلکه در هر سمت که خطرناک است، آن جا بمانند. و هر گاه متفرقه فرصت ندارد که با نظام عقب پشت بند جمع شوند باید که خود متفرقه قلعه بسازند.

و هر وقت که سوار دشمن پیدا شود که به سمت متفرقه می آید آن پشت که نزدیک است به آن سمت که سوار می آید باید قلعه بسازند. و اگر ممکن شود میان متفرقه و سوار بایستند و قشون هم نزدیک تر به پشت بند بیایند و قلعه بسازند. و اگر نزدیک متفرقه جای پنهان باشد نباید قلعه بسازند باید آن مکان پنهان را زود بگیرند و از آن جا تفنگ بیندازند. و اگر سوار این قدر نزدیک رسید و زود می آید که سرباز متفرقه فرصت نکنند که قلعه بسازند و یا آن که جای پنهانی بگیرند، باید چند نفر به هم متفق شوند. و اگر این هم ممکن نشود باید هر یک از سرباز متفرقه بفهمند که یک سرباز پیاده با تفنگ پر و با سرنیزه از یک سواری نباید بترسد.

قاعده پیش قراول

هرگاه ستون در راه تنگ پیش می‌رود، یک دسته باید پیش فرستاد. بهره سیم و چهارم از آن دسته قشون می‌شود. و بهره دوم دویست زرع پیش قشون برود. و بهره اول صد زرع پیش از بهره دوم و از بهره اول دو جفت با یک سر جوغه به قدر صد قدم پیش برود. و از هر سمت راست و چپ هم دو جفت به سمت راست و چپ بروند و پنجاه قدم عقب دو جفت پیش بایستند. و این جفت‌ها که متفرق شدند هر جا که نزدیک به راه مکان پنهانی باشد، باید ببینند و مخبر شوند که اگر دشمن در آن جا هست یا نیست. و اگر مکان پنهان دور باشد نباید از سرباز متفرقه برود، بلکه باید از بهره دوم قراول برود و از اوضاع مکان پنهان مطلع شود. و در میان بهره اول و بهره دوم، و بهره دوم و قشون باید یک جفت سرباز بایستد، به جهت خبر دادن. و میان قشون و ستون باید سرباز جفت جفت بایستند که مخبر باشند.

و فاصله میان قشون و ستون بسته به طریقه زمین است، و لکن متداول این است که در روز پانصد قدم و در شب سیصد قدم باشد. و ستون پیش قراول در کوهی کدوک باشد نباید بروند، تا وقتی که چند جفت سرباز متفرق از کوه بالا بروند و از پیش و راست و چپ تجسس کنند که دشمن در آن جا نباشد، بعد ستون پیش برود و آن جفت‌ها باید همیشه پیش بروند تا همه فوج از کدوک بگذرند. و در صحرای هموار پیش قراول باید به طور دشتوان متفرقه با پشت‌بند و قشون پیش برود. و اگر دشمن نزدیک نیست پیش روی پیش قراول دشتوان متفرقه نباید باشد.

و هرگاه بخواهند ده یا جای پنهانی را بگیرند نباید از جلو بروند باید اول از سمت راست و چپ قراول بفرستند که اگر دشمن در جای پنهان باشد، همین که از راست و چپ قراول را دید خودش عقب می‌نشیند بدون آن که اذیت به کسی رسانند. و تا ممکن باشد پیش قراول نباید با دشمن جنگ بکند. هر وقت که دشمن را دیدند اگر جای پناهی باشد در آن جا پنهان شوند. و اگر نباشد عقب بنشینند و خبر به قشون برسانند. و پیش قراول باید که بیل و تبر و هر اسبابی داشته باشند. و بعد از جا گرفتن پیش قراول نباید تعاقب دشمن برود بلکه باید هر کس به جای خود برود و در آن جا بمانند، تا فرمان دیگر به ایشان بدهند.

قاعده چنداول

خدمت چنداول این است که ممانعت کند دشمن را از عقب که دشمن از عقب اذیت به ستون نرساند. دیگر آن که سرباز از ستون عقب نماند و در وقت پس نشستن تدارک پس نشستن را

باید اول عقب فوج حاضر کنند، مثلاً پیش از آن که دشتوان به عقب برود متفرقه و پشت‌بند و قشون در جای پنهان عقب فوج بایستند. و این متفرقه چنداول می‌شود و اگر دشتوان گاهی بخواهد عقب بنشیند باید متفرقه و پشت‌بند و قشون پیش بفرستند که جنگ نمائی کنند که دشمن هم چو بفهمد که دشتوان می‌خواهد پیش بیاید، بعد دشتوان عقب برود و متفرقه هم کم‌کم عقب بنشیند و چنداول بشوند و عدد چنداول بسته به زور دشمن و به طور زمین است. و اگر دشمن بر زور تعاقب لشگر می‌آید باید چنداول در هر جای پنهانی هر قدر ممکن می‌شود بمانند و با دشمن جنگ کنند و دشمن را معطل کنند که ستون فرصت داشته باشد که با نظام عقب بنشیند.

و چنداول هم باید پیل و کلنگ و هر اسبابی داشته باشند که پل و راه‌های تنگ را خراب کنند که مانع شوند دشمن را از زود آمدن. و در وقتی که ستون پس می‌رود به پل یا کدوک یا راه تنگ که می‌رسند، باید خبر به چنداول بفرستند که در همان جا بمانند و مانع شوند دشمن را تا وقتی که لشگر از آن جا بگذرند. و اگر دشمن بر زور می‌آید آن ستون که عقب می‌رود اگر به پل یا راه تنگی رسیدند، باید یک فوج عقب پل یا راه تنگ بگذارند که به چنداول کمک بکنند. و نگذارند که دشمن از آن جا بگذرد و به همین طور چنداول گاهی می‌تواند دشمن را ممانعت کند از زود آمدن، تا وقتی که هوا تاریک شود که ستون بی‌اذیت پس بنشیند. و در وقتی که چنداول باید که پل یا راه تنگ را نگه دارد، باید که متفرقه بسیار متوجه باشند که دشمن از سمت به میان چنداول و ستون نرسد. و اگر عقب چنداول جای همواری باشد و دشمن سوار بسیار داشته باشد، باید متفرقه به پشت‌بند جمع شوند و به طور ستون بهره نزدیک به زودی عقب بنشیند و به جای پنهان که رسیدند زود متفرق شوند.

و هر گاه پیش قراول به پل برسند و بخواهند که بگذرند باید که متفرقه به کنار رودخانه بخواهند و تفنگ بیندازند و پشت‌بند به قشون جمع شوند و نیزه پیش کرده با بدو مرج از پل بگذرند و دشمن را از آن جا بیرون کنند و از پل که گذشتند پشت‌بند متفرق شوند و قشون پل را نگه دارد تا متفرقه از پل بگذرند و به طور پشت‌بند پیش بروند.

و در پس نشستن، اول قشون از پل بگذرد و متفرقه جدا کنند و به هر دو سمت رودخانه بفرستند. و متفرقه آن جا بخواهند و پشت‌بند آن طرف پل جمع شوند و آن جا بایستند و متفرقه کم‌کم در عقب نشستن به نزدیک پل که رسیدند با بدو مرج از عقب پشت‌بند از پل بگذرند و عقب قشون جمع شوند. آن وقت پشت‌بند از پل بگذرد و آن متفرقه که عقب رودخانه خوابیده بودند، همین که

پیش روی خود را از متفرقه خود خالی دیدند به سمت دشمن تفرنگ بیندازند. (تصویر شماره ۱)

هر گاه در حالت ستون بخواهی که دسته مخبران پیش از دسته بهادران بیاید باید سرهنگ فرمان بدهد: «دسته مخبران پیش! هر بهره مرکز به مدار گرد!» بعد از این فرمان سلطان دسته مخبران فرمان بدهد: «دسته به مرکز رو!» بعد سرهنگ فرمان بدهد: «زودمرج!» بعد از این فرمان هر دو بهره مرکز بازو راست و بازو چپ پیش کرده حالت نمایند و از مرکز فاصله دهند و دسته مخبران که به مرکز رو کرده بودند از میان بهره های مرکز می گذرند. بعد سلطان دسته ششم به دسته خود فرمان بدهد: «به مرکز رو!» و همچنین هر سلطان به ترتیب به دسته خود همین فرمان را بدهد. همین که دسته مخبران از مرکز دسته بهادران گذشت سلطان فرمان بدهد: «پیش دسته بساز!» و همچنین هر سلطان به طریق دسته مخبران رفتار نمایند و پیش بروند و در ستون اگر بهادران پیش است نظر به چپ و اگر مخبران پیش است نظر به راست باید باشد. (تصویر شماره ۲)

هر گاه بخواهی که بر دو رسد مرکز قلعه بسازی سرهنگ فرمان می دهد: «قلعه بساز بر دو رسد مرکز!» بعد از این فرمان باید دسته بهادران به چپ چپ کند و دسته مخبران به راست راست رسد راست دسته چهارم به چپ چپ رسد چپ دسته پنجم به راست راست و هر دست دیگر طرف راست گرد کنند، بعد سرهنگ فرمان می دهد: «هر بهره بازو راست، بازو چپ پیش! زودمرج!» بعد از این فرمان دو رسد مرکز یک قدم پهلو به راست و پهلو به چپ کنند به سمت مرکز بعد هر بهره که در قلعه به جای ایستادن خود رسید هر سلطان به دسته خود فرمان بدهد: «حالت فرنت!» و سلطان بهادران به دسته خود فرمان بدهد: «حالت به چپ چپ!» و سلطان دسته مخبران فرمان بدهد: «حالت به راست راست!» (تصویر شماره ۳)

هر گاه در وقت حرکت دشتوان بخواهی بر دسته بهادران قلعه بسازی سرهنگ فرمان می دهد: «هر دسته بازو چپ پیش! زودمرج پیش! قلعه بساز بر دسته بهادران!» بعد از این فرمان سلطان فرمان به بهادران می دهد: «دسته حالت!» و دسته اول هم همین که به عقب دسته بهادران رسید فرمان حالت بدهد و هر دسته دیگر به مکان قلعه ساختن که رسیدند هر سلطان فرمان بدهد که: «هر بهره به مدار!» و سلطان دسته ششم و مخبران فرمان بدهد که: «دسته حالت! طرف راست گرد!» (تصویر شماره ۴)

هر گاه بخواهی از دشتوان قلعه بسازی، باید سرهنگ فرمان بدهد: «هر سه بازو راست پیش! هر دسته قطار به راست!» بعد از آن که هر دسته قطار به راست شد سرهنگ فرمان بدهد: «هر دسته بازو راست پیش! قلعه بساز بر دسته بهادران!» بعد از این فرمان سلطان دسته بهادران به دسته خود

فرمان بدهد: «دسته حالت!» و دسته اول هم همین که به عقب دسته بهادران رسید فرمان حالت بدهد و هر دسته دیگر به دسته خود فرمان بدهند: «هر بهره به مدار!» و دسته پنجم و مخبران فرمان بدهند: «حالت طرف راست گردمرج!» و هر دسته همین که به جای دشتوان رسیدند سلطان فرمان بدهد: «بازو راست پیش! حالت نظام!» (تصویر شماره ۵)

هر گاه در ستون فاصله بهره بخواهی روی ستون به عقب برگردد، باید سرهنگ فرمان بدهد: «هر رسد راست، طرف راست روا! هر رسد بازو چپ پیش!» بعد از این فرمان باید دو وکیل با بیداق کوچکی یکی به مرکز دسته بهادران و یکی به مرکز دسته مخبران به جهت نمودن مرکز دسته بایستند و بعد هر رسد بازو چپ پیش کنند تا وقتی که رسد راست و چپ هر دسته که به هم رسیدند سرهنگ فرمان بدهد: «فرنّت رُو پیش!» (تصویر شماره ۶)

هر گاه بخواهی که از ستون نزدیک بر دسته دوم دشتوان بسازی، سرهنگ باید فرمان دهد که: «دشتوان بساز بر دسته دوم!» بعد از این فرمان باید از هر دسته یک وکیل برود و فاصله دسته را در دشتوان نگه دارد بعد باید سرهنگ فرمان دهد: «دسته دوم درجا! دسته بهادران و اول به راست راست! دیگر دسته‌ها به چپ چپ! زودمرج!» و هر سلطان ملاحظه کند همین که دسته‌اش مقابل وکیلی که فاصله نگه داشته رسید فرمان بدهد: «فرنّت رُو پیش! حالت نظام!» (تصویر شماره ۷)

هر گاه از دشتوان بخواهی ستون بسازی که از عقب دو رسد مرکز عقب بروند باید سرهنگ به هر سلطان حالی بکند که رسد راست دسته بهادران و رسد چپ دسته مخبران طرف راست گرد کنند بعد که سرهنگ فرمان زودمرج داد باید سلطان و نایب متوجه همین که رسد سه قدم پیش رفت سلطان جانب راست به رسد دسته فرمان بازو چپ پیش بدهد و سلطان جانب چپ برسد دسته فرمان بازو راست پیش و همچنین هر رسد به ترتیب بروند همین که رسدها به عقب مرکز دشتوان رسیدند سلطان جانب چپ فرمان بازو چپ بدهد و هر رسد جانب راست و چپ به هم بچسبند و دسته شده به عقب بروند. (تصویر شماره ۸)

هر گاه در حالت ستون نزدیک بخواهی روی ستون به سمت دیگر برگردد باید سرهنگ فرمان بدهد: «ستون به چپ گرد!» بعد از این فرمان باید دسته بهادران به چپ چپ کند و هر دسته دیگر نیم به راست راست و یک وکیل دسته بهادران زود برود و جای فاصله دسته بهادران را بگیرد و دسته بهادران به قدم بسیار کوتاه بازو راست پیش کنند و هر دسته دیگر به قدم بلند، تا برسند به جایی که تازه ستون می‌سازند، بعد سرهنگ فرمان بدهد: «حالت نظام!» (تصویر شماره ۹)

هر گاه روی دشتوان به سمتی است بخواهی به سمت دیگر باشد باید سرهنگ فرمان بدهد که: «دسته بهادران به پیش! دیگر دسته‌ها به فاصله دسته زودمرج!» بعد از این فرمان باید دسته اول پیش بروند و همین که به قدر فاصله دسته از دشتوان دور شدند باید سلطان دسته اول به دسته خود فرمان زودمرج بدهد و هر دسته از این قرار رفتار نمایند. بعد از آن که همه دسته‌ها به فاصله پیش رفتند سرهنگ فرمان بدهد: «هر دسته بازو راست پیش پیش دشتوان بر دسته مخبران!» بعد از این فرمان باید دسته مخبران حالت کنند و از هر دسته یک وکیل زود بدود و جای فاصله دسته را در دشتوانی که تازه می‌سازند بگیرد و همین که هر دسته به جای خود رسید هر سلطان بدهد: «حالت نظام!» (تصویر شماره ۱۰)

هر گاه ستونی که از دو رسد مرکز ساخته باشند بخواهی دشتوان بسازی باید سرهنگ فرمان بدهد: «جانب راست هر رسد بازو چپ پیش! جانب چپ پیش زودمرج!» بعد از این فرمان باید رندهای جانب راست بازو چپ پیش کنند و رندهای جانب چپ پیش بروند، تا وقتی که به جای دشتوان تازه رسیدند، هر سلطان به رسد دسته خود فرمان بدهد: «بازو چپ پیش! حالت نظام!» (تصویر شماره ۱۱)

هر گاه از ستون نزدیک بخواهی بر دسته بهادران دشتوانی بسازی باید سرهنگ فرمان بدهد: «دشتوان بساز بر دسته بهادران!» بعد از این فرمان باید از هر دسته یک وکیل برود و فاصله دسته را در جایی که تازه دشتوان می‌سازند بگیرد بعد سرهنگ فرمان بدهد: «بهادران در جا! دیگر دسته‌ها به چپ چپ! زودمرج!» بعد از آن که هر دسته به جای دشتوان رسیدند هر سلطان به دسته خود فرمان بدهد: «فرنت رو پیش! حالت نظام!» (تصویر شماره ۱۲)

هر گاه بخواهی که از دشتوان راست دشتوان کج بسازی باید سرهنگ فرمان بدهد که: «جانب راست طرف راست گرد! دسته چهارم چهارم قدم دیگر! دسته‌ها دو قدم به راست گرد!» بعد از این فرمان باید وکیل دسته چهارم از پیش آدم هشتم چهارم قدم به راست بگردد، و وکیل دسته‌های دیگر از پیش آدم هشتم دو قدم به راست بگردند. بعد سرهنگ فرمان بدهد: «زودمرج!» بعد سر دسته همین که به نزدیک وکیل رسید هر سلطان فرمان دهد: «حالت نظام!» بعد سرهنگ فرمان بدهد: «دشتوان بر دسته چهارم زودمرج!» بعد از این فرمان دو وکیل دسته چهارم یکی به راست و یکی به چپ دسته بایستد و وکیل دسته‌های دیگر زود بروند و جای فاصله دسته را در دشتوانی که تازه می‌سازند بگیرند. بعد هر دسته که به جای خود رسید سلطان جانب چپ فرمان بدهد: «بازو چپ پیش! حالت نظام!» و سلطان جانب راست فرمان

بدهد: «بازو راست پیش! حالت فرنت نظام!» (تصویر شماره ۱۳)

هر گاه از دشتوان بخواهی قلعه بسازی سرهنگ فرمان می‌دهد که: «ستون فاصله بهره به پیش! و عقب دسته پنجم دسته پنجم در جا! دیگر دسته‌ها جانب راست! هر سه بازو راست پیش! جانب چپ هر سه بازو چپ پیش! زودمرج!» بعد از هر دسته یک وکیل به فاصله بهره جای دسته را در ستون می‌گیرد و دسته‌ها به زودمرج پیش می‌آیند همین که به جای ستون رسیدند هر سلطان جانب راست فرمان می‌دهد: «هر سه بازو چپ پیش!» و هر سلطان جانب چپ فرمان می‌دهد: «هر سه بازو راست پیش! حالت نظام!» بعد سرهنگ فرمان می‌دهد: «قلعه بساز بر دسته بهادران! بهادران در جا! دیگر دسته‌ها زودمرج!» بعد سرهنگ همین که دید دسته اول به عقب دسته بهادران رسید فرمان بدهد: «هر بهره به مدار!» بعد سلطان دو دسته عقب فرمان بدهند: «حالت طرف راست گرد!» (تصویر شماره ۱۴)

هر گاه در ستون فاصله بهره خواهی بر دسته مخبران دشتوان بسازی باید سرهنگ فرمان بدهد که: «دشتوان بر دسته مخبران!» بعد از این فرمان باید دو وکیل دسته مخبران سه قدم پیش دسته بهادران فاصله دسته را نگه دارد و هر وکیل دسته‌های دیگر هم به مقابل دو وکیل مخبران جای فاصله دسته‌ها را بگیرند. بعد سرهنگ فرمان بدهد: «مخبران در جا! دیگر دسته‌ها هر سه بازو چپ پیش! زودمرج!» بعد باید هر سلطان متوجه باشد همین که چپ دسته‌اش به مقابل راست دسته عقب‌تر رسید فرمان بدهد: «هر سه بازو راست پیش! حالت نظام!» بعد سلطان دسته مخبران همین که دید که پیش روی دسته‌اش از دسته‌های دیگر خالی است فرمان بدهد: «زودمرج دبل!» همین که به جای دشتوان تازه رسیدند فرمان بدهد: «حالت نظام!» و هر سلطان دسته دیگر به ترتیب فرمان زودمرج بدهند تا به جای دشتوان حالت نظام گویند. (تصویر شماره ۱۵)

فرهنگ لغات و اصطلاحات نظامی

آت: فرمان شروع تیراندازی و شلیک گلوله؛ آتش.

اردو: ۱- مجموعه‌ای از واحدها که با اهداف عملیاتی یا آموزشی، تحت فرماندهی یک نفر فرمانده، در خارج از مراکز استقرار دائمی واحدها، یا پادگان، به طور موقت سازمان یابند و مستقر شوند. ۲- محل استقرار نیروها. ۳- واحدی بزرگ، متشکل از دیویزیون‌های پیاده، بریگادهای سوار، توپخانه و قسمت مهندسی.

از چپ: بخشی از یک فرمان که جهت اجرای آن را از سمت چپ واحد تعیین می‌کند. همچون: از چپ به قطار آتمه، شش قدم از چپ جدا، از چپ جدا و....

از راست: بخشی از یک فرمان که جهت اجرای آن را از سمت راست واحد تعیین می‌کند. همچون: شش قدم از راست جدا، از راست به قطار آتمه و....

از مرکز: بخشی از یک فرمان که خواستار اجرای آن از وسط یا مرکز واحد است. با تالیان: ۱- واحد پیاده نظام کوچک‌تر از رژیمان و بزرگ‌تر از گروهان. ۲- واحد ژاندارمری، بزرگ‌تر از گروهان و مستقر در یک ایالت.

بازو راست پیش: میل به سمت راست در حین حرکت به میزان تقریباً ۹۰ درجه.

بازو چپ پیش: میل به سمت چپ در حین حرکت به میزان تقریباً ۹۰ درجه.

بک زاده: بیک‌زاده؛ درجه‌داری در قرارگاه مرکزی و اداری واحد، مسئول ابلاغ اوامر فرمانده و دریافت پیام‌ها و گزارش‌ها.

به پافنگ: قرار دادن تفنگ به موازات پای راست و گذاردن قنداق آن روی زمین و به دست گرفتن لوله.

به پیش دشتبان: فرمان استقرار واحدها یا افراد در خط دشتبان بدون تغییر سمت.

به چپ: بخشی از یک فرمان که جهت حرکت یا گردش را به جهت چپ یا از سمت چپ معین می‌کند. مانند: به چپ دشتبان.

به چپ چپ: چرخیدن بدن حول پاشنه پای چپ و پنجه پای راست به میزان ۹۰ درجه.

به چپ گرد: گردش به چپ روی پاشنه‌ها به میزان ۹۰ درجه.

به راست: بخشی از یک فرمان که جهت حرکت یا گردش را به جهت راست یا از سمت راست معین می‌کند. مانند: به راست دشتبان.

به راست راست: چرخیدن بدن حول پاشنه پای راست و پنجه پای چپ به میزان ۹۰ درجه.

به راست گرد: گردش به چپ روی پاشنه‌ها به میزان ۹۰ درجه.

به عقب دشتبان: فرمان تغییر جهت صف دشتبان به میزان ۱۸۰ درجه، یعنی دو بار گردش به راست و در یک صف قرار گرفتن.

بهادران: اولین دسته سمت راست هر فوج، متشکل از افراد زبده.

بهره: ۱- واحدی کوچک‌تر از دسته و بزرگ‌تر از رسد. ۲- یک واحد فشنگ‌انداز، مرکب از سه نفر خدمه، و مسلح به تعدادی تیر فشنگ با اندازه‌های مختلف و یک لوله.

بیداق = بیرق

بیرق: بیدق؛ چوب یا میله‌ای فلزی همراه با قطعه پارچه‌ای به اشکال مختلف - با رنگ‌ها یا نقشی معین - که غالباً از یک لبه آن متصل شده است، و به عنوان نماد قشون یا قسمتی از قشون یا کشور به کار می‌رود؛ پرچم.

پشت بند: نیروی پشتیبانی؛ تقویت کننده.

پهلوی چپ: فرمان حرکت دادن پای چپ از پهلوی به طرف چپ و سپس گذاردن پای راست در کنار آن. پهلوی راست: فرمان حرکت دادن پای راست از پهلوی به طرف راست و سپس گذاردن پای چپ در کنار آن.

پهلوی فنگ: گرفتن تفنگ با دست راست و نگه داشتن آن در کنار پای راست به طوری که سر لوله به طرف بالا و کمی متمایل به جلو و ته قنداق کمی بالاتر از سطح زمین باشد.

پیش: فرمان حرکت فرد یا افراد، پیاده یا سوار، به سمت جلو.

پیش فنگ: گرفتن تفنگ به پیش رو با هر دو دست به طوری که سر تفنگ رو به بالا باشد.

پیش قراول: نیرویی در پیشاپیش قسمت اصلی قوا، برای حفاظت از نیروهای خودی و شناسایی موقعیت و تعداد قوای دشمن.

جدا: از راست، از چپ، از مرکز.

جفت: در آرایش دو صف، هر دو نفر که در صف اول و دوم پشت سر یکدیگر ایستاده‌اند.

جمع: عمل کم کردن یا حالت کم بودن فاصله میان افراد، واحدها یا توپ‌ها.

چند اول: قسمت مستقر در عقب لشکر؛ عقب‌دار.

حاضر: فرمان آماده شدن برای اجرای عملیات بعدی.

حاضر باش: حضور کلیه افراد، اعم از صاحب منصب و سرباز، در محل مقرر خود در میدان مشق، با حالت نظامی، جهت انجام تمرینات.

حاضر فنگ: گرفتن تفنگ با هر دو دست، کمی به طرف بالا، در مقابل خود و متمایل به شانه چپ، آماده برای نشانه‌روی.

حالت = حالت.

خبردار: حالت ایستادن با پاهای جفت شده و دست‌های آویخته و چسبیده به بدن، در حالی که بدن راست، سینه جلو و چانه روی یقه لباس قرار دارد.

خط دشتبان: خطی راست، عمود بر سمت هدف، که واحدها در امتداد آن و در یک سمت معین قرار می‌گیرند.

خطِ دشتبان! فرمانِ استقرارِ واحدها در یک خط و سمت معین.

درجا: حالتِ حرکت در سرِ جای خود با تقلیدِ گام برداشتن و بدونِ پس و پیش رفتن.

دسته: ۱- واحد پیاده کوچک‌تر از گروهان و بزرگ‌تر از رسد. ۲- گروهی نامعین از افراد نظامی، پیاده یا سوار که به لحاظ تعداد یا سازمان نامعین‌اند.

دسته بساز! فرمانِ استقرارِ ردهای دسته در کنار یکدیگر و تشکیلِ ستونِ دسته.

دسته بهادران: نخستین دسته سمتِ راستِ هر فوج یا باتالیان، متشکل از افراد زبده.

دسته مخبران: نخستین دسته سمتِ چپِ هر فوج، مأمور شناسایی و جلوگیری از حملات غافلگیرانه دشمن.

دشتبان: وضعیتی قرار گرفتن افراد یا واحدها در کنار هم در امتداد یک خط معین و عمود بر سمت هدف.

دشتوان = دشتبان.

رسد، رصد: واحد پیاده کوچک‌تر از دسته یا گروهان و بزرگ‌تر از بهره یا جوقه.

زود مرج دبل = مرش مرش.

ستون: حالتِ استقرارِ واحدها یا افراد پشتِ سر هم و با فاصله معین در یک یا چند ردیف.

سرتیپ: صاحب منصبی پائین‌تر از امیر تومان و بالاتر از سرهنگ؛ فرمانده یک یا دو فوج.

سرجوغه: صاحب پائین‌ترین مرتبه نظامی، میانِ وکیل و سرباز.

سردسته: فرمانده دسته.

سرهنگ: ۱- فرمانده عده‌ای نظامی یا شبه نظامی؛ سردار. ۲- صاحب منصبی پائین‌تر از سرتیپ و بالاتر از یاور؛ فرمانده یک فوج یا رژیمن.

سلطان: صاحب منصبی پائین‌تر از یاور، یا سرکرده و بالاتر از نائب؛ سروان.

شیپور: ۱- نوعی سازِ بادیِ برنجی ساده با دهانه بوقی شکل و بدون کلید. ۲- صدای شیپور؛ نواختن شیپور.

صاحب منصب: هر یک از افرادِ نظامی دارای درجه، به ویژه سلطان و بالاتر.

عقب! فرمان عقب رفتن افراد یا واحد.

عقب گرد: چرخشی ۱۸۰ درجه از سمتِ چپ.

فوج: واحدی نسبتاً بزرگ متشکل از تعدادی سرباز و یک فرمانده.

فوج مخبران: واحدی از افراد پیاده یا سوارِ سبک اسلحه به اندازه یک فوج، برای عملیات شناسایی دشمن و یا پیش قراولی نیروها.

فرنت = فرونت.

فرونت: خطی که افراد یا واحدها در کنار هم رو به آن نظام می‌گیرند، گسترش می‌یابند و یا دست به عملیات می‌زنند.

فرونت!، فرنت!: فرمان قرار گرفتن افراد در یک خط و سمت معین در کنار هم.

قراول: سربازی که در محلی معین به نگهبانی مشغول باشد؛ نگهبان؛ پاسدار.

قشون: ۱- مجموعه سازمان یافته بزرگی از نیروهای نظامی که برای انجام مأموریتی معین گرد می‌آیند. ۲- عضو نیروی نظامی؛ سرباز. ۳- نیروهای پیاده.

قلعه: آرایش افراد به صورت یک چهار ضلعی میان خالی.

قلعه پسازا: فرمان استقرار افراد واحد به صورت قلعه.

گرد: بخشی از یک فرمان برای چرخش به راست یا چپ به میزان معین. مانند: به راست گرد، به چپ گرد و....

مخبران: یکی از دسته‌های ده گانه هر فوج، مأمور شناسایی و جلوگیری از حملات غافلگیرانه دشمن، که در عملیات، به حالت خط رنجیر قرا می‌گیرند.

مدار روا: فرمان گردش نیمه راست واحد به سمت راست و نیمه چپ به سمت چپ.

مرج = مرش.

مرش، مارش، مرج: عمل راه رفتن فرد یا واحد پیاده به جلو، عقب، چپ یا راست با نظم، شکل و ریتمی خاص.

مرش! مارش! مرج! ۱- بخشی از یک فرمان برای حرکت به جلو یا ادامه حرکت در جهت قبلی.

همچون: به چپ مرش، آهسته مرش، به پیش مرش، پس مرش و.... ۲- بخش دوم یک

فرمان برای اجرای آن. مانند: دو به دو مرج، زود مرج و....

مرش مرش: بخشی از یک فرمان برای راندن اسب با نهایت سرعت.

مشق مخبران: انجام حرکات و عملیات تمرینی و نمایشی ویژه واحدهای پیش قراول و شناسایی.

میل به چپ: سوق دادن پای چپ به طرف چپ، در حین حرکت، و به حالت اریبی به سمت چپ حرکت کردن.

میل به راست: سوق دادن پای راست به سمت راست، در حین حرکت، و به حالت اریبی به سمت راست حرکت کردن.

نایب: صاحب منصبی پائین‌تر از سلطان.

نایب اول: صاحب منصبی دارای بالاترین درجه در مرتبه نایبی، صاحب منصبی میان سلطان و نایب دوم.

نایب دوم: صاحب دومین درجه در مرتبه نایبی، پائین‌تر از نایب اول.
 نظام: ۱- نظم و سازمان دیدگی افراد یا واحدها. ۲- مجموعه سازمان‌ها، فعالیت‌ها و امور نظامی با ارتش. ۳- حالت استقرار افراد در یک خط و سمت معین؛ حالت استقرار افراد به شکلی معین، در توقف یا حرکت.

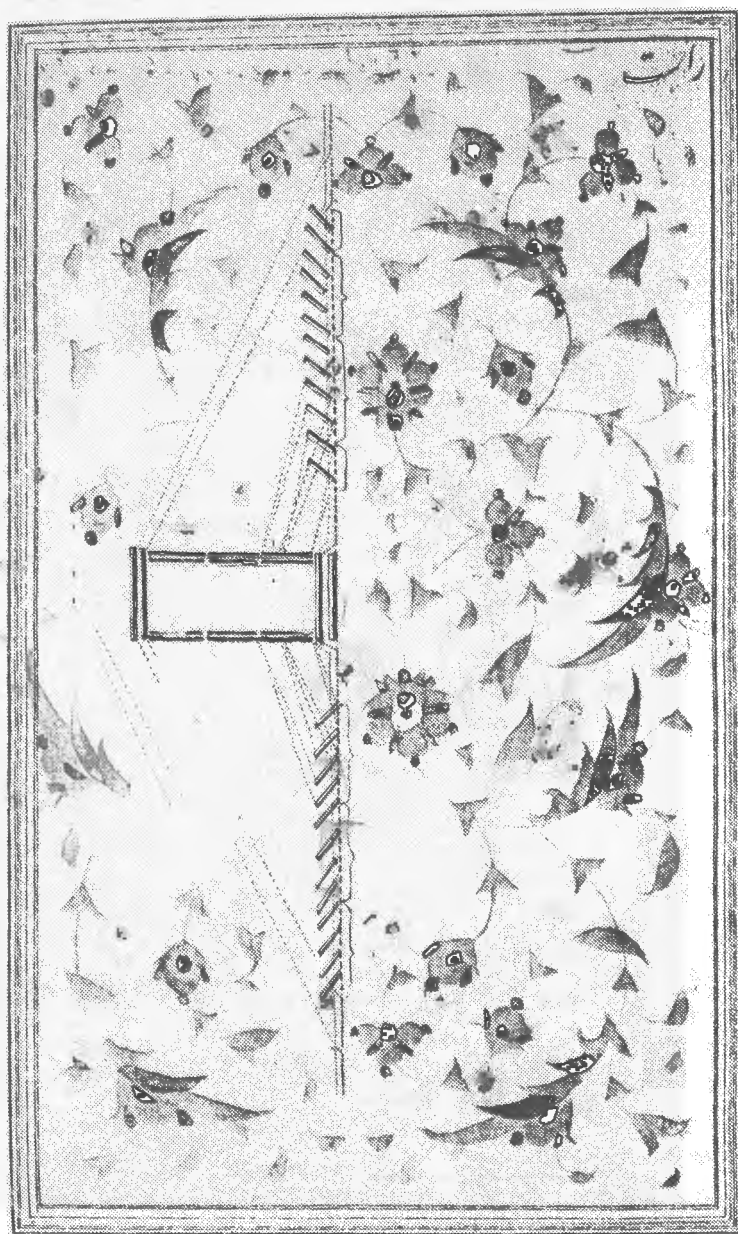
وکیل: صاحب مرتبه‌ای بالاتر از سرجوقه و پائین‌تر از نایب یا وکیل باشی؛ گروه‌بان.
 حالت ۱: فرمان توقف کردن یا ایستادن، پس از حرکت یا عملی خاص؛ ایست.
 حالت فرونت ۱: فرمان توقف کردن و نظام گرفتن به سمت مقابل وجبهه.
 حالت فرونت کردن: توقف کردن و نظام گرفتن در سمت جبهه.
 حالت کردن: ۱- از حرکت باز ایستادن و توقف کردن. ۲- متوقف ساختن، فرمان حالت دادن.



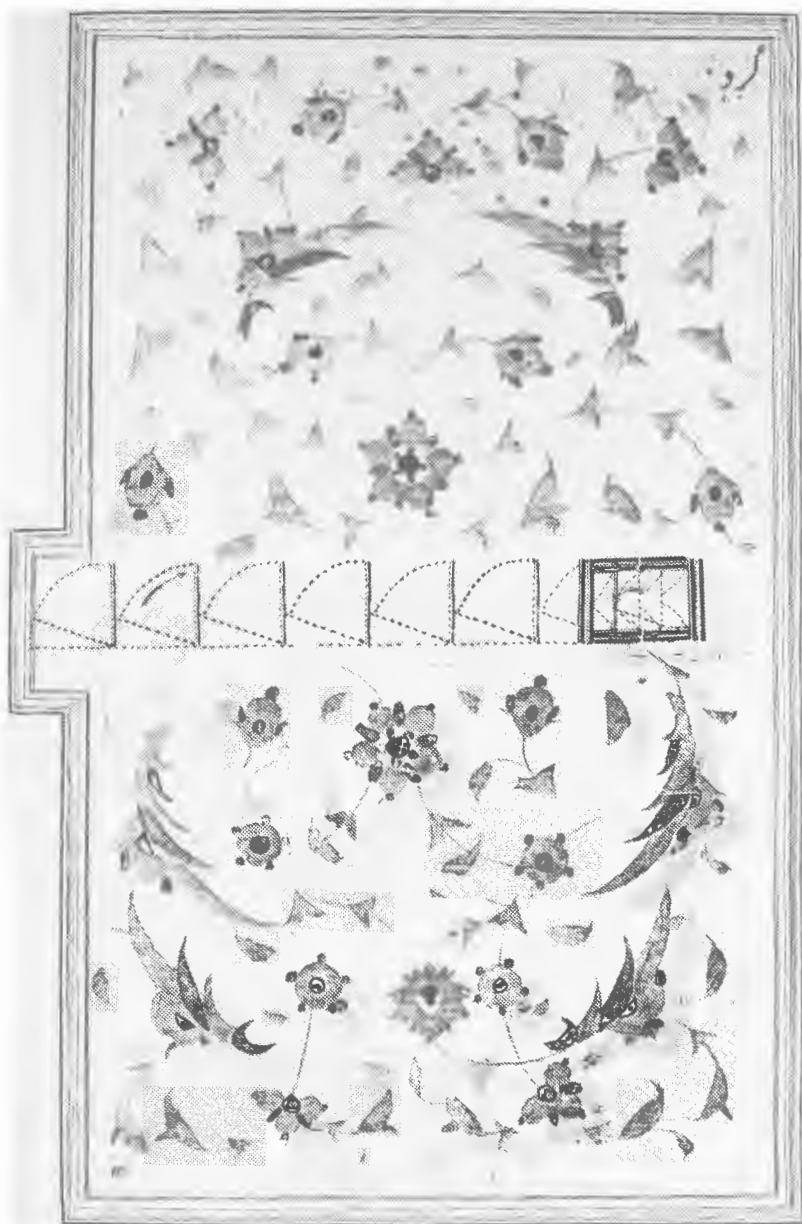
تصویر شماره یک



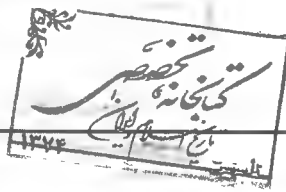
تصویر شماره دو



تصویر شماره سه



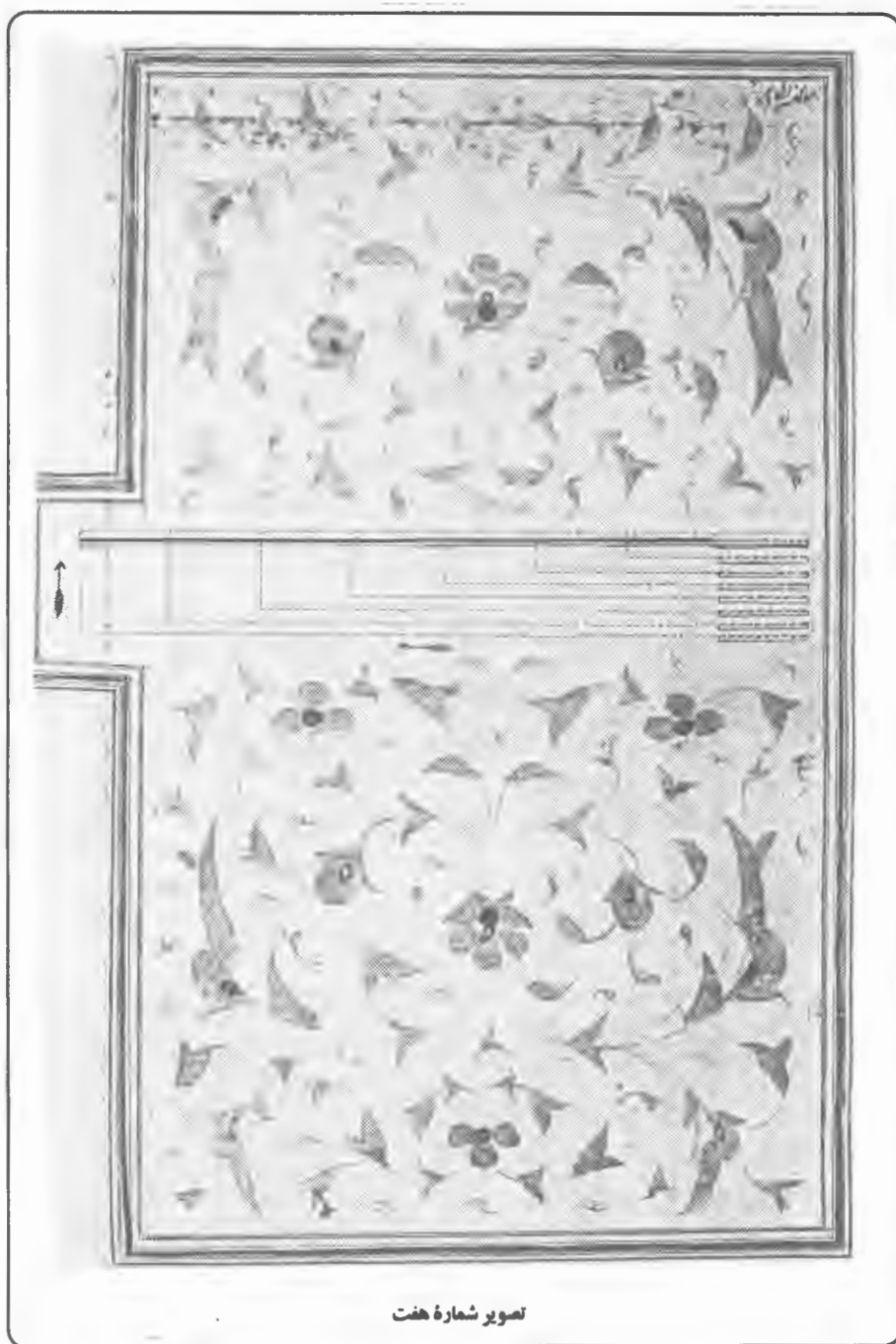
تصویر شماره چهار



تصویر شماره پنج



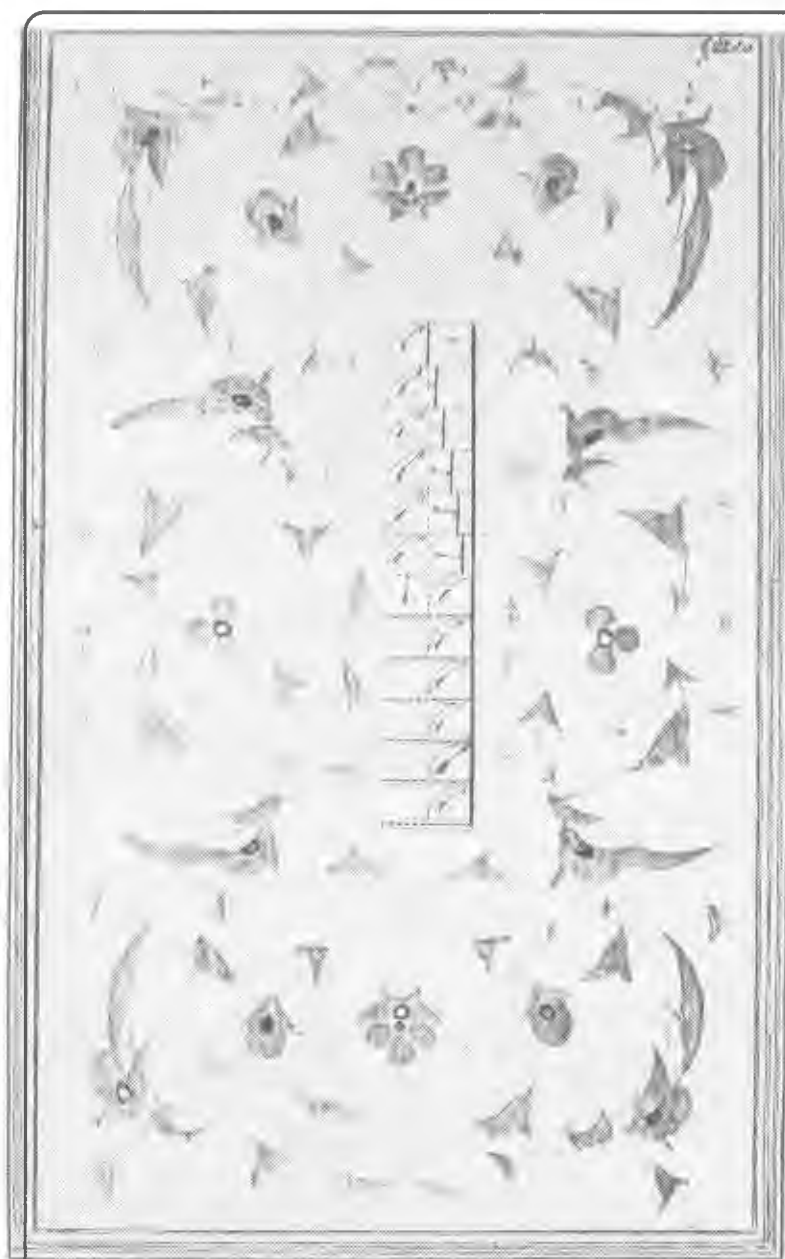
تصویر شماره شش



تصویر شماره هفت



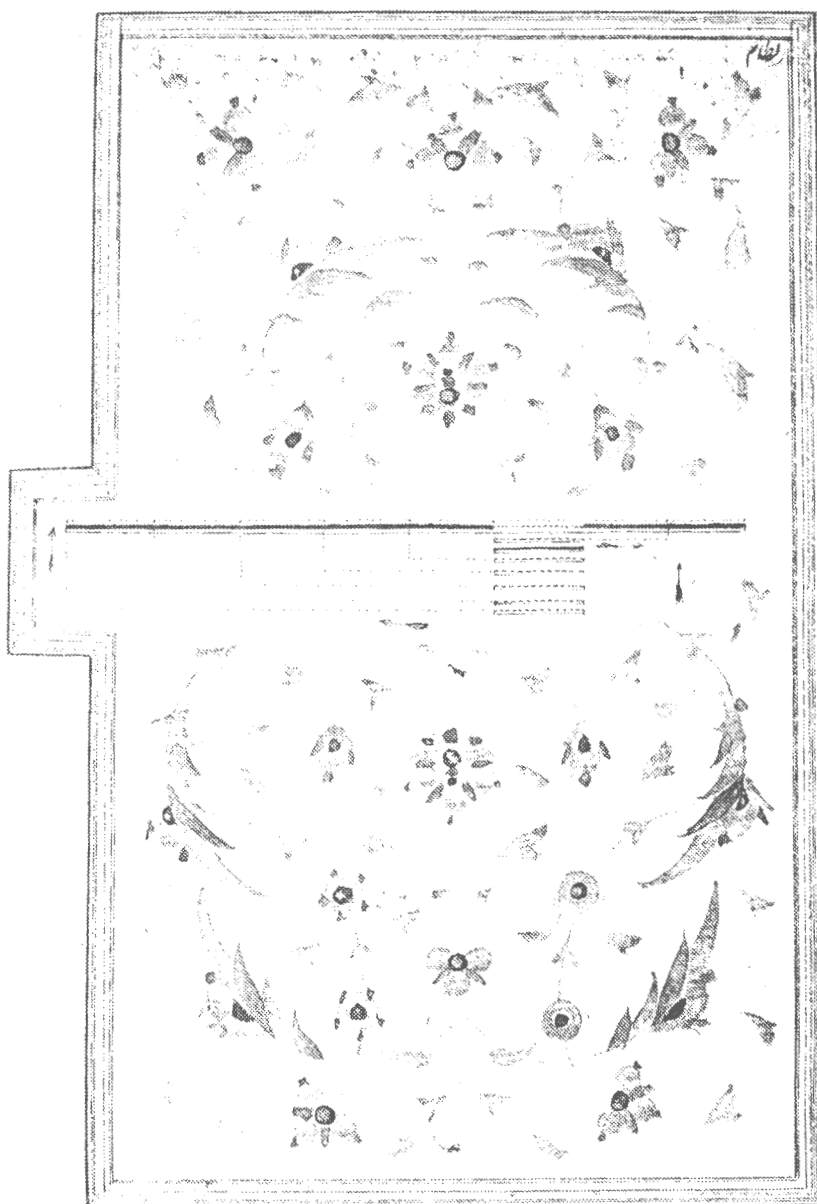
تصویر شماره هشت



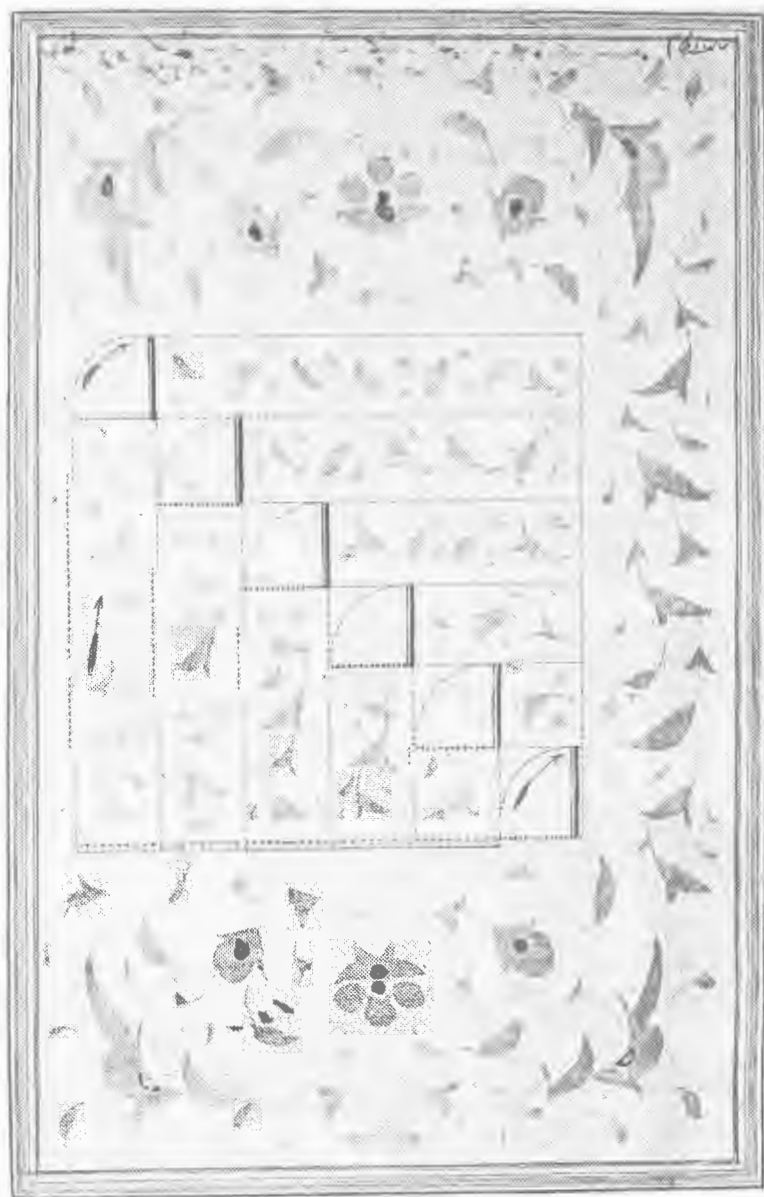
تصویر شمارة نه



تصویر شمارده



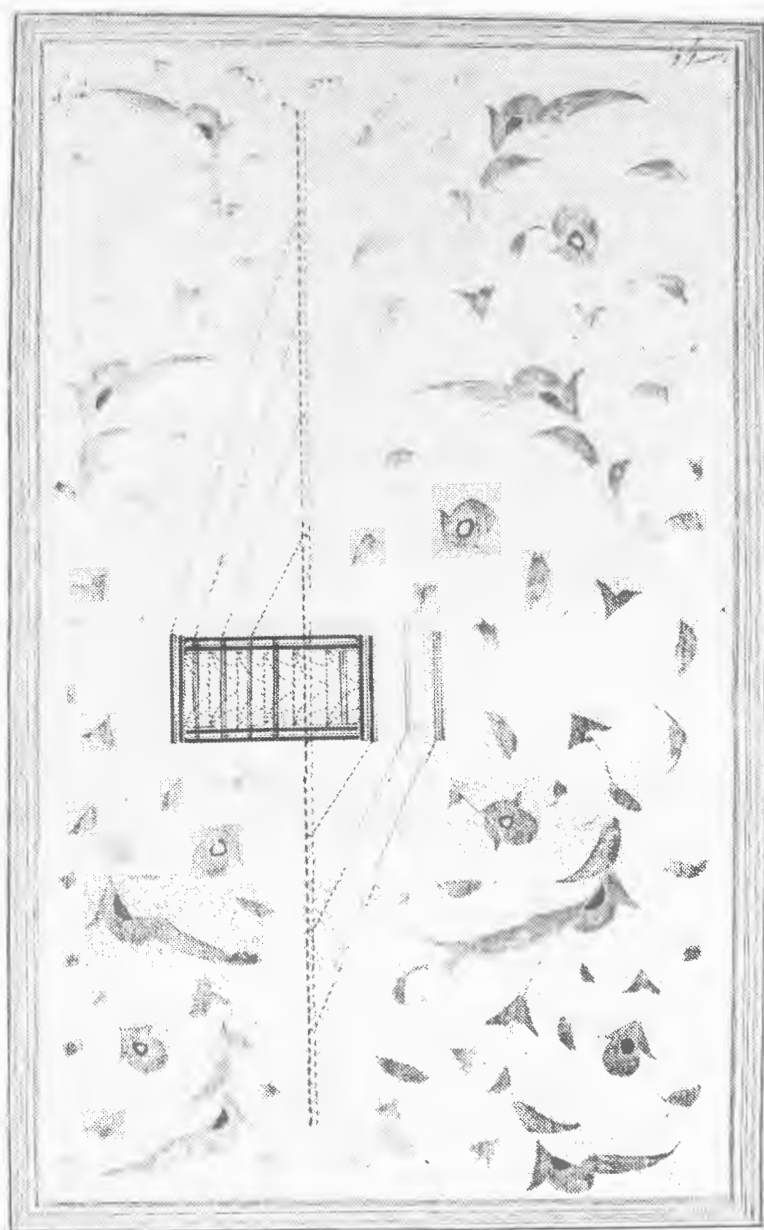
تصویر شماره یازده



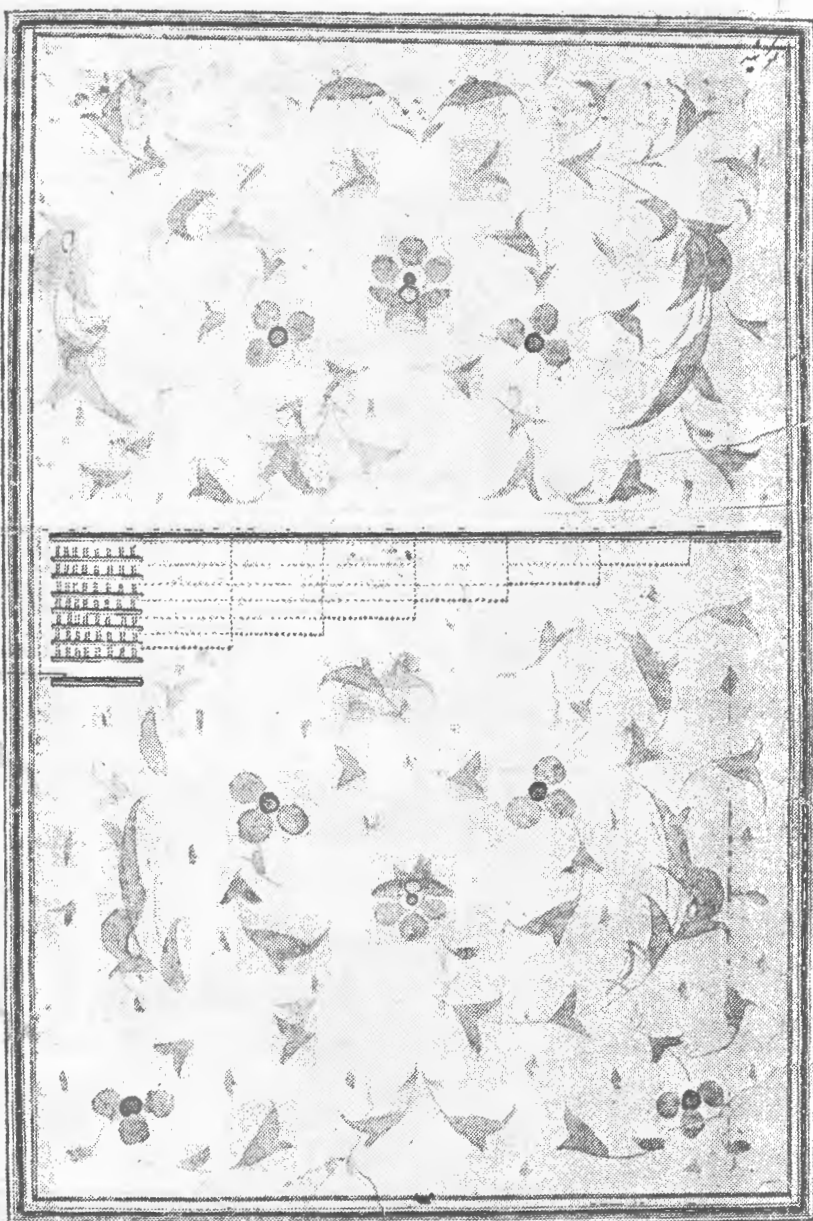
تصویر شماره دوازده



تصویر شعاعه سیزده



تصویر شماره چهارده



تصویر شماره پانزده

۸ □

سلطنت خوف و وحشت در ایران
(نامهٔ سید جمال اسدآبادی به ملکهٔ انگلیس)

تصحیح علی صدرایی خویی

مقدمه

سید محمد بن سید صفدر معروف به سید جمال الدین اسدآبادی یا افغانی (متولد ۱۲۵۴ در اسدآباد و متوفای ۱۳۱۵ق در استانبول) از شخصیت‌های سیاسی معروف جهان اسلام در اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است.

در باره خاستگاه و سالهای نخست زندگی سید جمال اختلاف است. عده‌ای او را از مردمان اسدآباد همدان و شیعی مذهب و عده‌ای از اهالی اسدآباد استان کُتر افغانستان و حنفی مذهب می‌دانند.

مسافرت‌های متعدد سید جمال و توقف او در کشورها و شهرهای مختلف و ملاقات او با دانشمندان و رجال سیاسی متعدد، زندگی وی را در هاله‌ای از ابهام قرار داده و موجب اظهار نظرهای مختلف در باره وی شده است.

به همین سبب علیرغم کتابها و مقالات متعددی که در حالات و اندیشه‌های وی منتشر شده، نکات مبهم زیادی در زندگی و اندیشه‌های وی باقی مانده است.

یکی از دلایلی که موجب قضاوت‌های مختلف در باره سید جمال گردیده انتقادات شدید وی از ناصرالدین شاه قاجار و درخواست عزل وی از ملکه انگلیس است.

اینکه سلطان مذکور موجب رکود سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره حاکمیت خود گردید بر هیچ کس پوشیده نیست. اما درخواست عزل وی از ملکه انگلیس، مسئله‌ای است که هیچ ایرانی وطن دوستی آن را تأیید نمی‌کند چه بر همگان مسلم است که بیگانه در هیچ سرزمینی به سود مردمان آن سرزمین اقدامی انجام نمیدهد و اصل بر آنها حفظ منافع خودشان است.

به همین دلیل تقاضای سید جمال از ملکه انگلیس مبنی بر عزل ناصرالدین شاه در نزد ایرانیان مقبول نیست.

نامه سید جمال به ملکه انگلیس

یکی از نامه هایی که سید جمال در آن تقاضای عزل ناصرالدین شاه را مورد تاکید قرار داده نامه مورد بحث این نوشتار است. که در ذیل متن آن تقدیم می گردد.

مخالفت های صریح سید جمال با سیاست های حاکم قاجار، موجب گردید که ناصرالدین شاه در مورخه ۲۳ ذی قعدة ۱۳۰۷ ق به امین السلطان دستور تبعید سید را صادر کند، بدین عبارت:

جناب امین السلطان، بنا بود سید جمال الدین را حاجی محمد حسن روانه قم بکند. اگر هنوز در تهران است و نرفته است، به حاجی محمد حسن بنویس که البته او را روانه قم بکند.^۱

سید جمال با اطلاع از این تصمیم روانه آستانه عبدالعظیم حسنی میشود و فعالیتهای سیاسی خود را توسعه می دهد. در نتیجه آن امین السلطان دستور بازداشت و تبعید وی را صادر می کند و بر اساس آن در روز پنج شنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۸ مقرر السلطنة پسر کشیکچی باشی دربار با جمعی از غلامان خاصه شاهی سید را بازداشت و با حالت مریضی و بدون زیرجامه وی را زنجیر به گردن و بر اسب سوار به سوی کرمانشاه روانه می کنند.

سید ماهها پس از تبعید در ربیع الاول سال ۱۳۰۹ ق خود را به لندن رسانیده و فعالیت شدیدی را بر علیه حاکمان ایران شروع می کند.

از جمله اقدامات وی در لندن نامه ای است که به ملکه انگلیس نوشته است.

محتوای نامه

سید در این نامه قصد جلب توجه دولت انگلیس را نسبت به اوضاع ایران داشته و نام آن را سلطنت و استیلای خوف و وحشت در ایران قرار داده است.

او در این نامه به تفصیل از جریان بازداشت خود و پیروانش سخن رانده و جریان تبعید خود را مینویسد با توجه به اینکه سید در این نامه تصریح نموده که الان خبرهایی به وی رسیده که قرار است امتیاز قرار داد تنباکو لغو شود و با توجه به اینکه لغو این قرارداد در ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹ اتفاق افتاده، پس تاریخ نوشتن این نامه در جمادی الاولی ۱۳۰۹ بوده است.

همچنین سید جمال در این نامه اعمال ظالمانه حاکمان و خرید و فروش مناصب دولتی و بازداشتها و شکنجه مخالفان سیاسی را بیان نموده است.

این نامه را سید به تصریح خودش به زبان فرانسوی نوشته و هانری حاویس، همان «لارنس

۱. مجله حوزه، شماره ۶۰-۵۹ (آذر - اسفند ۱۳۷۲ ش)، ص ۲۸۵.

هاوس من» شاعر و نویسنده معروف انگلیسی با افزون مقدمه‌ای در مطبوعات لندن به چاپ رسانیده است.^۱

این نامه از روی متن انگلیسی با مقدمه هانری حاویس به فارسی ترجمه شده که دو نسخه از آن در دست است و در هیچ کدام مترجم آن ذکر نشده است.

نسخه ها

تاکنون دو نسخه خطی از این نامه شناسایی شده است:

- ۱- نسخه کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی رحمته الله نگهداری میشود.
 - ۲- نسخه کتابخانه انجمن آثار ملی در تهران در ضمن مجموعه شماره ۲۷ آن کتابخانه، که در فهرست آن با عنوان سلطنت خوف و وحشت در ایران معرفی شده است.^۲
- تصحیح نامه از روس نسخه اول انجام گرفت که تصویر آن از سوی برادر گرامی شیخ ابوالفضل حافظیان در اختیار نگارنده قرار گرفت.
- همه مطالب نامه در نسخه مذکور خوانا بود و دشواری خاصی نداشت و در مواردی که توضیحی لازم می‌نمود در پاورقی اضافه گردید.

مصادر شرح حال سید جمال

شرح احوال و اندیشه‌های سید جمال در مصادر متعدد ذکر گردیده در اینجا مشخصات چند مصدر مهم و در دسترس ذکر می‌گردد:

- ۱- دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، ادب فارسی در افغانستان، ص ۲۸۰ - ۲۹۱، مدخل «جمال الدین اسد آبادی»، نوشته جهان تاب.
- ۲- دایرة المعارف تشیع، جلد سوم، ص ۱۳۰ - ۱۳۲، مدخل «اسد آبادی».
- ۳- مجله حوزه شماره ۵۹ و ۶۰ (هر دو شماره در یک جلد) و شماره ۶۱؛ ویژه نامه یادمان صدمین سال شهادت علامه سید جمال الدین اسد آبادی، آذرو دی و بهمن و اسفند ۱۳۷۲ش و فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳ش.

۱. سید جمال الدین اسد آبادی بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دینی، محمد جواد صاحبی، ص ۲۶۶.

۲. نشریه نسخه‌های خطی، دفتر هفتم، ص ۳؛ فهرستواره نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ۹۸۵/۲.

- ۴- سید جمال الدین اسدآبادی بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دینی، محمد جواد صاحبی، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵ش، رقعی، ۳۷۴ص.
- ۵- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۸۰.
- ۶- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا لطف الله خان اسدآبادی، خواهرزاده سید جمال، انتشارات ایرانشهر، ۱۳۰۴ش.
- ۷- اسناد و مدارک درباره سید جمال اسدآبادی، صفات الله جمالی، قم، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی.
- ۸- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سید جمال اسدآبادی، اصغر مهدوی و ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
- ۹- کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۶ش، صص ۳۰۵-۳۱۷، مقاله «گزیده کتاب شناسی سید جمال»، از ابوالقاسم رادفر.
- ۱۰- مجله ارمغان، سال دوازدهم، شماره ۴، تیر ۱۳۱۰ش، صص ۲۵۹-۲۶۲، مقاله آثار سید جمال الدین اسدآبادی.
- ۱۱- زندگی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی، علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات، انتشارات زوار، ۱۳۵۰ش.

بسم الله الرحمن الرحيم القديم

[مقدمه‌ای که روزنامه انگلیسی به نامه افزوده است]^۱

شخص معروف پلتیک که مدرس و خطیب بزرگ و استعداد این دارد که اصلاح وضع به میان آورد مطلبی به عنوان «سلطنت و استیلای وحشت در ایران» نوشته و آن را بنا به خواهش جناب فضایل مآب هانری حاویس به زبان فرانسه به دربار اعلی حضرت ملکه انگلیس این اواخر تقدیم نمودند.

منصب آن به یکی از طوایف افاغنه تعلق دارد و او در تمام دنیا سیاحت کرده و از زمانی که او در جنگها ما بین پدر امیر عبدالرحمن خان و شیرعلی خان شراکت کرده است، هم خود را مصروف بر این داشته که جدّ و جهد به عمل آورده، هم در طهران و هم در اسلامبول اصلاحات وضع به میان آورده و محض این فقره مراراً در اروپا سیاحت و تفرج کرده است. محض آنکه از اساس تمدن با بصیرت شده و اطلاع کامل به دست آورده و تفحصات لازمه را ضمناً به عمل آورد تا خیالات جدید را که مقضی حوایج اهالی آسیا می باشد ملتفت شده میان آنها متداول کند.

این شخص که اطلاعات کامل دارد فطرتاً مردی است برای آموختن السنّه مختلفه مستعد بوده و می تواند مقاصد و قواعد خود را به چندین زبان بیان کند و از همه چیز بالاتر مردی است که مستعد حرکت است.

چندی او از اجزای شورای مجلس علوم در اسلامبول بوده و در آنجا چون خیالات او بلند بوده و از وضع بد اشخاص ۲/ الف / نفرت می نمود و مبنای خیالات او دلیل بر مودّت بنی نوع

۱. این مقدمه در روزنامه، انگلیسی توسط مسئولان روزنامه در اول نامه اضافه شده است.

انسانی بود، بالاخره کار او با حکام و رجال اسلامبول به نفاق کشید، از آنجا او به ایران آمد و در ایران به سمت یکی از علما و چون سید است لهذا مقام بزرگی پیدا کرد و به واسطه شأن سیادت خود ذی حق بود که در حضور پادشاهی جلوس نماید چندی اعلیحضرت نسبت به او کمال التفات را می فرمودند. ولی باز چون ذوق و شوق به جهت اصلاحات وضع طلوع کرد و از آنجایی که ضمناً مردم نیز به او احترام می گذاردند کلام او بر آنها یک نوع نفوذ داشت. کار به جایی کشید که مابین وزرای دولت ایران و او اشکالات به میان آمد. پس از آنکه گماشتگان دولتی او را به وضع وحشیانه دستگیر نمودند، او را نفی کرده و محبوس کردند. این اواخر از حبس فرار کرده خود را به لندن رسانیده و مهمان محترم پرنس ملکم خان^۱ - سفیر سابق دولت علیه ایران در دربار دولت انگلیس - گردید.

از کاغذ او شرح احوال او معلوم می شود او در لندن اقدامات می نماید که دعاوی ملتّی را مشهود خاطر نماید که دچار همه گونه ظلم و تعدّیات می باشند با همین ملت است که ما انگلیسیها روابط پلتیکی و تجاری عمده داریم و نظر به ملاحظات بعضی از وزرای عمده اروپا - که صاحب بصیرت و دارای عقل و فطانت هستند - معلوم می شود که پاس صرفه دولت بهیة انگلیس در مشرق زمین بیشتر منوط با ملت و رفاه و استقلال دولت ایران است این مسئله از ملاحظات عالیه وزرای مزبور مشهود و معلوم گردیده است.

شیخ جمال الدّین / ۳ الف / مردی است به سن پنجاه ساله و نسبت به سن خود بنیه قوی دارد و از ظلم و تعدّیاتی که در ایران می شود و اغتشاشات وضع آن جا دلسوزی کلی دارد. منجمله عمل نسخ و بطلان امتیاز دخانیات است که به اهالی اروپا داده شده بود و بطلان این امتیاز فقط به واسطه اعمال متفقه و حرکات شجاعت آمیز ملّاها و علما بوده است که پادشاه را مجبور به بطلان آن نمودند و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت و اقدام پادشاه که به سرقت رعیت شباهت دارد مقاومت سخت نمایند و کار را به جایی رسانیدند که اعلیحضرت اقدس همایون پادشاه ملتفت شدند که اگر بخواهند بیش از این در برابر مردم و رعیت مقاومت و ایستادگی کنند نه تنها از پلتیک دور بود بلکه اقدامات خودشان را در انجام این

۱. میرزا ملکم خان ارمنی اصفهانی فرزند میرزا یعقوب خان ارمنی، ملقب به ناظم الدوله (متوفای ۱۳۲۶ق) از مؤسسين فراماسونری در ایران و وزیر مختار ایران در لندن از ۱۲۸۹-۱۳۰۷ق. او عاقبت در لوزان درگذشت و جنازه اش را به برن بردند و طبق وصیتش سوزاندند. رک: اثر آفرینان ۲۸۲/۵؛ شرح حال رجال، مهدی بامداد، ۱۳۹/۴-۱۵۴.

امتیازنامه و متداول نمودن آن محال و غیر ممکن پنداشتند.

تفصیل فوق به توسط هانری حاویس امضاء شده، هانری حاویس همان کسی است که بنا به خواهش او مطالب ذیل که به توسط سید جمال‌الدین نوشته شده است به زبان فرانسه در دربار اعلیحضرت ملکه انگلیس تقدیم شده است.

[شروع نامه سید جمال‌الدین]

تفصیل ذیل مطلبی که سید جمال‌الدین نوشته و آخر آن را امضاء کرده است، در باب سلطنت خوف و وحشت

بلی، این سلطنت آمده است مملکت من به حالت خرابی افتاده است و از جمعیت مملکت ایران کاسته شده، کارهایی که متعلق به زراعت و آبادی است خراب شده و زمین لم‌یزرع افتاده صنایع به حالت عدم باقی است، / ۳ ب / مردم ایران متفرق شده‌اند. اشرف ساکنین این مملکت در محبسها به سر برده و پادشاه و وزراء آنها را صدمه زده و اموال آنها را بدون رحم نهب و غارت کرده و بدون آن که استنطاقی درباره آنها به عمل آید، آنها را به قتل می‌رسانند.

اما در باب وزیر پادشاه^۱ این مرد - که پسر آشپز سابق پادشاه است - الحال کسی است که اختیار مطلق بر مال و جان اشخاص دارد که زنده مانده‌اند یا چیزی از آنها باقی است.

دولت انگلیس که از پادشاه^۲ با تشریفات تمام پذیرایی کرد، تصور می‌نمود که ایشان مایل به ترقی و تمدن هستند؛ ولی باید از این اشتباه بیرون آید و هرچه این مسئله زودتر معلوم شود بهتر است.

حقیقت‌گویی از دروغ به نظر غریب‌تر می‌آید. هرچه از تعدیات وضع که الحال در ایران متداول است گفتگو شود کم گفته شده است. مردم در حبسخانه‌های زیرزمینی و اطاقهایی که برای انواع صدمات مقرر است دچار مشقتهای سخت بوده و در دست اشخاص طماع و حریص و خسیس

۱. میرزا علی اصغر خان فرزند ابراهیم امین السلطان، ملقب به امین السلطان و اتابک اعظم، صدر اعظم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمد علی شاه، مقتول در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ در مقابل مجلس شورای ملی. برای شرح حال وی و اقداماتش در ایام صدارت اعظمی ر.ک: شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۳۹۶/۲.

۲. منظور سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ است که در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق، اتفاق افتاده، و در آن سفر امین السلطان نیز همراه وی بوده است.

گرفتار هستند و خود پادشاه به حالت بی‌اعتنایی این چیزها را تماشا می‌کند، یا آنکه خودشان فی‌نفسه مرتکب بدترین معاصی می‌شوند.

(من) از ایران می‌آیم. رفقا و دوستان من در آنجا در حبس‌خانه‌ها محبوس‌اند. آنچه را که می‌گویم از روی اطلاع است. من کسی نیستم که مطالبی را که می‌گویم، از روی عدم بصیرت باشد. لقب من که پسر پیغمبر است^۱، برای تمام اهل فرهنگ دلیل خواهد شد که من شخصی / ۴ الف / معروف در تمام ممالک [و در نزد] پادشاه ایران صاحب اعتبار و نفوذ بوده و خود پادشاه و جمیع وزرای ایشان و سفرا و رؤسای مذهب مقدس ما، مرا در مقام بلندی که در عمل به مذهب دارم می‌شناسند و مرا معلّم عمده برای مردم می‌دانند.

من به اینجا آمده‌ام که به جمیع اهالی فرنگ که در ایران صرفه‌ای ملاحظه کرده و به احوال اهالی آن دلسوزی دارند، اطلاع بدهم که صدماتی که به اهالی مملکت من وارد می‌آید طوری است که دیگر نمی‌توانم مخفی داشت. کار اهالی این مملکت راجع به دولّین روس و انگلیس است.

چونکه ایرانیها به طرف روسها و انگلیسها گردیده و می‌دانند که این دو ملّت بزرگ صرفه و فواید در ایران دارند و هیچ یک از این دو ملّت بزرگ طالب نیستند که مملکت ایران رو به خرابی گذارده و ساکنین و جمعیت آن تلف شوند.

از آنجایی که هیچ یک از دولّین روس و انگلیس مجاز نیستند که ایران را مسخر نمایند. لهذا این دو ملّت بزرگ باید در ترقّی دولت ایران تقویت و همراهی بنمایند. لازم است اطلاع داده شود که در زمان سلطنت پادشاه حالیه به هیچ وجه قانونی نداریم و بلکه می‌توان گفت که هیچ حکومت و دولتی در میان نیست.

در سوابق ایّام رسم بر این بود که صدراعظم واسطهٔ مابین پادشاه و رعایای ایشان بود، او تا یک درجه و اندازه، صرفهٔ پادشاه و رعیت هر دو را طالب بود و او از نجبا و بعضی / ۴ ب / اوقات از وزرای بزرگ بود و با نجبای ایران یک نوع موافقت و همراهی داشت. و نجبا اقتداری بر مردم داشته در زمینها و املاک آنها که آباد بود سمت ریاست داشتند. حال تمام این تفصیل تغییر یافته، پادشاه تمام نجبا را پریشان کرده و مکنت آنها را تصرف نموده و اقتدار آنها را از میان برده و مردم و

۱. اشاره به آن است که به وی سید می‌گویند و این کلمه در نزد ایرانیان دلیل بر آن است که شخص متصف به آن از اولاد حضرت پیامبر ﷺ است.

رعایای آنها را متفرق کرده است.

وزیر حالیه^۱ مردی است که هیچ یک از نجبا اعتنایی ندارند که با او در سر یک میز بنشینند. او از پست‌ترین ناس است و ملاحظه احترام هیچ کس را نمی‌کند و هیچکس نیز ملاحظه احترام او را نمی‌نماید. او آشکارا مردم را محض خاطر پادشاه خود غارت می‌کند. این تفصیل حالت صدراعظم است.

ایضاً وزیر دیگری هست که به قدری بی‌سواد و بی‌دانش است که اسم خود را به زبان خود نمی‌تواند امضاء کند، این است وضع احوال دولت ایران.

رشته قدیم سلسله نجبا به کلی از میان رفته، عدد قلیلی از آنها مخفی هستند و بعضی از آنها را نفی کرده‌اند و برخی در حبس‌خانه‌ها بوده و بعضی وفات کرده‌اند. تمام آنها از درجه اعتبار سابق خود افتاده و اغلب را مضمحل کرده و دولت ایران از این قبیل اشخاص که موجب ترقی آن بودند محروم گردیده است.

در این صورت چگونه می‌توان گفت که قانونی باشد. اگر دولتی باشد که یک نفر رئیس داشته و قانون مکتوبی نداشته باشد می‌توان آن دولت را متحمل شد؟ و چگونه می‌توان او را جزء دولت / ۵الف / محسوب داشت؟

مع هذا قسمت ما همین است. ایرانیها خیلی دچار صدمات شده و متحمل همه گونه تعدیات گردیده‌اند. اغلبی از ملل مشرق زمین عادی به رفتارهای سخت و تعدیات هستند ولی در سختی کار به انتها درجه رسیده و آنها طالب اصلاح وضع هستند. و حالت مردم از تعدیات و سختیها به درجه‌ای رسیده است که در تمام ایران همگی مستعد شورش هستند. ح

حالت مردم در این ساعت به طوری است که همواره تقویت و حمایت از دول اروپ می‌خواهند و از این حالت می‌توان استنباط کرد که در ایران شورش خواهد شد، قریباً، و عدالت از جمیع دهنها همواره می‌گویند برای ما مرگ ارجح است از اینکه زنده بوده و همواره دچار همه گونه تعدیات نهب و غارت باشیم.

چندی قبل یک نفر ایرانی که به واسطه پریشانی وضع دیوانه شده بود خود را به هر نحو بود جلو پادشاه رسانیده و در حضور ایشان خود را به قتل رسانید.

هرگاه شکایت عموم نداشته باشد به واسطه این است که مردم عادی به این وضع هستند.

۱. منظور میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان است که قبلاً بیوگرافی مختصر وی درج گردید.

و این اواخر جهت دیگر نیز آمده است و آن این است از وقتی که از اعلیحضرت پادشاه در اروپا پذیرایی شده است، دولت ایران شهرت داده است که دولتین روس و انگلیس وضع اقتدار شخص پادشاه و وضع نامناسب دولت ایشان را کاملاً تحسین بوده‌اند و ایرانیها می‌گویند هرگاه این ملل مقتدر در باب قتل و غارت / ۵ب / از پادشاه تقویت و کمک نمایند و بلاشک در نهب و غارت ما حصه‌ای ببرند از قبیل امتیازنامه‌هایی که در باب بانک و دخانیات داده شده است^۱، برای ما چه ثمر خواهد داشت که شورش نماییم.

هرگاه دولت انگلیس در عمل چوب زدن و اسیری و صدمات و قتل بدون استنطاق و سرقت بدون دادخواهی ایرادی نگیرد، بلکه با پادشاه همراهی کند، در این صورت کار ما تمام است و ما به هلاکت خواهیم رسید و در چنین صورت معلوم می‌شود که ممالک بزرگ ملکه انگلیس و امپراطور روس طالب ترقی و عدالت و آزادی نیستند و آنها نیز مانند پادشاه ما مایل به تعدی می‌باشند.

ایرانیها که از وزرای پادشاه فریب خورده‌اند می‌گویند پادشاه مسئول اعمال خود نیست. اتفاق غریب آنکه پادشاه وزیری انتخاب کرده که او نیز مسئول هیچ کاری نیست و پست‌ترین زنها و مردها کار خود را کرده‌اند. پادشاه هم از حیث عقل و هم از حیث بدن خراب شده است، پادشاه باید معزول بشود و این لفظ عزل در تمام مدّت سلطنت پادشاه به زبان مردم جاری نشده بود ولی حال دفعه اول است که مردمان ایران این مطلب را می‌گویند جهت اینکه این مطلب را الحال می‌گویند و قبل نمی‌گفتند، به شما خواهیم گفت که:

سالهای متعددی مردم امیدوار بودند که پادشاه بعضی از وعده‌های کثیر خود را به انجام خواهد رسانید و برای مردم ایران قانونی ایجاد کرده و اساس عدالت را به میان / ۶الف / آنها برقرار خواهد نمود و این مطالب را چندین سال قبل پرنس ملکم خان^۲ به پادشاه عرضه داشته بود و پادشاه ظاهراً جمیع خیالات سفیر بزرگ خود را کاملاً پسندیده و امضا فرموده بود و این سفیر در مدّت سی سال تقریباً در تمام دول اروپا مقامات عالیه سفارتی داشته است.

۱. امین السلطان در مدت وزیر اعظمیش امتاز کشتیرانی در رود کارون و تأسیس بانک و استخراج معادن را در سال ۱۳۰۶ق و انحصار توتون و تنباکو را در سال ۱۳۰۷ق به انگلیسی‌ها واگذار کرد.
۲. میرزا ملکم خان ارمنی به ناظم الدوله (متوفای ۱۳۲۶ق) از سال ۱۲۸۹ق تا سال ۱۳۰۷ق وزیر مختار ایران در لندن بود. مختصری از شرح حال وی قبلاً ذکر شد.

من که شیخ جمال‌الدین هستم همین که از اروپا مراجعت کردم^۱ نیز اهتمام نمودم که آمال و آرزوی‌های به قاعدهٔ مردم را، به همان طریق و معنایی که ملکم اظهار داشته و پادشاه پسندیده بودند بیان نموده، خواستم اقدامی بنمایم.

همین که من به ایران رفتم مردم دور من جمع شده از هر طرف زمزمه می‌کردند که ما قانون می‌خواهیم. این قانون هرچه باشد باز خوب است. همین قدر قانون باشد برای ما کافی است. به جهت آنکه ما قانون به هیچ وجه نداریم و عدالتی دربارهٔ ما نمی‌شود، نه جان و نه مال ما در امنیت نیست. اگر به ما تحمیل می‌شود و صدمه وارد می‌آید اقلاً از روی ملامت باشد نه سختی و اگر قانون باشد که کارها از روی آن باشد هر قدر تحمیل بشود ما اطاعت خواهیم کرد.

پادشاه از مسئله ایجاد قانون بدواً خوشوقت بود. وزرا و مجتهدین و صاحب‌منصبان و تجار همگی استشمام رایحهٔ مطبوع آمدن آزادی خوشوقت بودند ولی این مطلب خوابی بود که دوامی نداشت. یک مرتبه پادشاه صرف‌نظر از این خیال فرمودند به جهت آنکه ۶۰۰ ملتفت شدند اگر قانونی ایجاد شود اسباب عایقه به جهت ظلم مطلق ایشان فراهم خواهد آمد، لهذا تغییر کلی که بدواً برای ایجاد قانون انبساط داشت به ظهور رسید و خیال ایشان به کلی از این مسئله منصرف گردید.

من که شیخ جمال‌الدین و پسر پیغمبر هستم غفلتاً دستگیر شدم و جهت دستگیر شدن من فقط به واسطهٔ این بود که من مطالبی را اظهار داشتم که خود پادشاه پسندیده بودند و مقصود ایجاد خیالاتی بود که بدواً خود پادشاه و وزرای ایشان بود. لهذا هم ایشان و هم وزرای حالیه به کلی از آن صرف‌نظر نمودند.

لازم است به نظر مطالعه کنندگان برسانم که ما تا این اواخر نجبا داشتیم که هم آنها مصروف به آباد کردن زمینها و رفاه و آسایش مردم بود و همچنین اشخاص معلم و واعظ داشتیم که خیال آنها مصروف به تعلیم کردن مردم و موعظه کردن بود به علاوه بعضی امکانهٔ مقدسه بود که محل بست برای اشخاصی بود که اگر دچار صدمه بوده یا طرف غضب دولت واقع می‌شدند محض امنیت خود به آن امکانهٔ مقدسه فرار کرده و در آنها سکنی می‌گرفتند حکام ما همیشه از اینگونه امکانه مقدسه احترام می‌نمودند ولی پادشاه این رسم مقدس قدیم را موقوف فرمودند.

۱. ناصر الدین شاه در سفر خود به اروپا با سید جمال دیدار و از وی دعوت کرد که به ایران برگردد بر همین اساس سید در هفتم ربیع الاول ۱۳۰۷ق وارد تهران گردید.

مقبره مقدسی نزدیکی طهران واقع و محل بست^۱ است من چون شنیدم که پادشاه نسبت به من بی لطف و بی مرحمت شده‌اند به مقبره مزبور رفتم ولی در مقابل این پادشاه که صاحب اقتدار مطلق است هیچ جا نمی‌تواند مقدس باشد.

وقتی که من در این مکان مقدس بودم، سیصد نفر از اشخاص که شاگرد و مرید من بودند و با کمال اخلاص نسبت به من رفتار می‌کردند همراه من بودند و ما همگی در این مکان مقدس زندگی کرده و اوقات خود را به نماز و کار عبادت مصروف می‌نمودیم.

شبی در نیمه شب گماشتگان دولتی پاس احترام این مکان مقدس را نداشته و به هیچ وجه ملاحظه‌ای - که این مکان بست است - ننموده داخل شده مرا دستگیر نموده و در وسط زمستان لباسهای مرا بیرون آورده و مرا به عجله تمام به طرف سر حد ایران بردند.

تمام اهل ایران از این مطلب متغیر شدند، به جهت آنکه این کار اسباب و هن برای اصلاحاتی بود که می‌بایستی در وضع احوال ایران به میان آید و اسباب شکست عدالت و نقص امید و آمال افراد ملت بود پادشاه ترسیدند، وزیر ایشان فوراً همه جا منتشر نمود که مرا به واسطه میل خود با تشریفات تمام که مقتضی حالت من بوده تا سرحد همراهی کرده‌اند و پس از عازم شدن من، تنخواه و آذوقه و ملزومات لازم برای من فرستاده شده است. محض آنکه از هر بابت برای من آسایش باشد.

ولی این مطلب که به توسط وزیر پادشاه شهرت یافته بود، دروغ محض بود، مرا نصفه عریان کردند، در حالی که از گرسنگی صدمه می‌کشیدم مرا به زنجیر بسته می‌بردند تا آن که من از چنگ اشخاصی که مرا به این وضع می‌بردند فرار کرده خود را / ۷ ب / به بغداد رسانیدم و بعد به انگلیس آمدم، مصمم شدم که این سرگذشت را که اسباب خجلت بود حکایت کنم.

و این حکایت نه به جهت خودم بود بلکه به جهت خاطر ملت من بود من زبان شما را نمی‌دانم ولی به زبان فرانسه که به طور شکسته تکلم می‌نمایم به بعضی از اشخاص ملت شما صحبت کرده‌ام، حال مطالب را می‌نویسم و کسانی که با من دوست هستند مرا کمک می‌نمایند که مطالب احوال خودم را در روزنامه شما به طبع رسانم.

۱. منظور آستان حضرت عبدالعظیم حسنی است و سید جمال سه ماه پس از ورود به تهران چون متوجه می‌شود که شاه دستور اخراج وی را از تهران صادر نموده، به آستان عبدالعظیم رفته و بست می‌نشیند و مدت هفت ماه در آنجا مشغول تبلیغات بر علیه حاکمیت بوده تا اینکه مأموران حکومتی در جمادی الاولی ۱۳۰۸ ق سید را در آستان عبدالعظیم حسنی و در حال بست، دستگیر و از طریق کرمانشاه به خارج تبعید می‌کنند.

خلاصه شرح احوال را به این منوال می‌نگارم:

رفقای من که بعضی از آنها از بهترین و عالم‌ترین و محترم‌ترین مردمان ایران هستند به زندان افتاده‌اند آنها نه سرکشی نموده و نه کاری کرده‌اند که مستوجب این عقوبت باشند و کاری که آنها کرده‌اند این است که پادشاه را به وعده‌های سابق او یادآور گردیده بودند.

و سیصد نفر از رفقای من الحال در محبسها به حالت سختی به سر می‌برند و هر چندی یک مرتبه آنها را از محبس بیرون آورده چوب می‌زنند پای آنها را در کُنده و خلیلی گذارده‌اند.

این اشخاص مردمان با کمال بودند و بعضی از آنها از شرفا و وزرای سابق و از نجیب‌ترین اشخاص ایران هستند. گوش بعضی از آنها را می‌برند و چشم بعضی را بیرون می‌آورند و دماغشان را بریده دست آنها را از میج قطع می‌نمایند. با این حالت آنها به سر می‌برند تا آن که به سختی جان را تسلیم کنند. /الف/

الحال که من مشغول نوشتن این مطالب هستم به من خبر رسیده که سر یک نفر از عزیزترین و قدیم‌ترین دوستان مرا سر از تن جدا کردند و این کار در صورتی شده است که او به هیچ وجه متهم نشده و هیچگونه استنطاقی قبل از قتل درباره او به عمل نیامده است.

همان حالت اسیر نمودن غلام و کنیز که در آفریقا معمول بود و همان تعدیات سختی که سابقاً در آفریقا به جهت بردن غلام و کنیز می‌شد همانها به عین در ایران می‌شود در صورتی که سفارتخانه‌های انگلیس و روس حضور دارند.

ای اهالی انگلیس که طالب قانون و ایجاد آن می‌باشید بدانید اینکه تا به حال به هیچ وجه یک سطر قانون نوشته که موجب راهنمایی باشد هیچ وقت از روی عدالت و درستی حکمرانی نشده است و همه مطالب در شخص خود پادشاه جمع است و در صورتی که او دیوانه یا عموماً مست باشد یا آنکه این دو حالت در او ملاحظه شود پس وضع احوال چه خواهد بود؟ هیچ چیز او را راهنما نیست جز خیالات بوالهوسی که در او موقتاً به ظهور می‌رسد. هر چه او خیال کند همان می‌شود و حکام و وزرا و قایم مقامها و مدیرهای او و غیره طابق النعل بالنعل روش او را پیروی می‌نمایند. بنابراین عدالت در میان نیست.

وزیری که امروز به کمال اقتدار است ممکن است که فردا چوب بخورد یا او را داغ کنند یا آن که دچار صدمات دیگر بشود.

برای خرافه‌هایی که /ب/ ممکن است تصور شود انواع سیاستها معمول است و اعضاء مختلفه بدن را به وضع غریب قطع نمایند. این قسم سیاست وضع معمول آنجا است. بنابراین هیچکس از

گوش و دماغ و دست و پا و سر خود اطمینان ندارد در این صورت چگونه می‌تواند در امنیت و مال و آزادی خود اطمینان داشته باشد.

این است سلطنت حالیه و حشت، در چنین اشخاصی که سمت الوهیت دارند لازم است که راهنما شده و دفع بزرگترین اغتشاشات، وضع معایب را بنمایند. ولی پس از آنکه مخلوقی راهنما باشند که مقامشان از مقام انسانیت کمتر باشد از قبیل اشخاص مست و دایم الخمر و دیوانه و عیاش و هرزه، در چنین صورت نتیجه این نوع حکومت که از سلطنت و حشت است چه خواهد بود؟

در ایران به واسطه اغتشاشی که در اقتدار است از حیثیت بدن دچار رنج و صدمه هستیم و این اغتشاش نتیجه بلاواسطه ایجاد قدرت است در ایران.

تفصیل ذیل راجع به وضع حکومت است

مثلاً مردی طالب است که حکومت ولایتی - فرض می‌کنیم آذربایجان یا خراسان را به دست آورد - اول اقدامی که می‌نماید پیشکش پادشاه را تقدیم می‌کند و این پیشکش بر حسب اعتبار اختلاف دارد مثلاً از سی الی صد هزار تومان تفاوت دارد، - یک تومان پول ایران تخمیناً هفت شیلینگ پول ۹/الف / انگلیس است - پس از آن آدمی باید ضامن به جهت تنخواه بدهد، که مقابل است با واردات سالیانه آن ولایت و از واردات سال قبل بیشتر باشد چنانچه حاکم سابق آن ولایت مسئول واردات سال قبل بود، همین که پیشکش پادشاه تقدیم شد اگر پادشاه چیزی نخواهد شخص حاکم رضایت پادشاه را که به کلمه پُلی صحیح است تحصیل می‌نماید.

همین که حاکم این کلمه را از لبهای ظلّ الله می‌شنود تکلیفش این است که وزرا را راضی کند و تحسین و رضایت وزرا فقط منوط به این است که قدری بیشتر تنخواه نقدینه به رسم پیشکش بدهد.

همین که او در منصب خود نایل به مقصود می‌گردد دفعتاً حالت او به حالت یک نفر ظالم و تعدی کننده غیر مسئول مبدّل می‌گردد. حال نوبت اوست که از مردمانی که از پرتو او طالب مشاغل و حکومت هستند پیشکش دریافت کند.

حاکم یک ولایت عموماً سیصد نفر اجزاء لازم دارد از قبیل منشی و پیشخدمت و قهوه‌چی و فراش و سایر خدمه و میرآخور و جلودار و مهتر و آشپز و غیرها مثل چاقدار و قابوچی، همه همراه او هستند. تمام این اشخاص باید به حکمران جدید مخارجی بدهند که شغلی در حکومت

برای خود تحصیل کنند و حکمران نیز به هر که پول بیشتر بدهد کار بهتر را می دهد. پس از آن که کارها به این وضع به طوری که مطبوع طبع آنها است / ۹ب / معین شد هر یک از اشخاص که مأموریت مخصوص دارند به محلّ مأموریت خود عازم می شوند و ولایتی که صاحب حکمران جدید می شود باید به همه گونه سرقتها و تعدیات جدید تن بدهد و همه اجزاء حکومت به خیال مداخل و نهب و غارت و دست اندازی به عیال و اولاد مردم هستند.

پس از آنکه یک نفر وزیر عاقل نباشد که کارها را منظم کند و از شرفا در کارهایشان تقویت نماید و از شرفا و نجباء چیزی باقی نمانده باشد و کسی نباشد که دفع طمع حکام را نموده یا مانع از طمع پادشاه بشود کارها غیر از آن چیزی نخواهد بود و نتیجه همان چیزهایی است که ذکر شد. هیچ یک از حکام و هیچ یک از گماشتگان حکومت دیناری به رسم مواجب دریافت نمی نمایند. این رسم از زمانی که به خاطر نمی آید در مشرق زمین متداول بوده است تا به یک اندازه مردم راضی هستند ولی وقتی می توان متحمل وضع شد که کارها از روی قاعده باشد.

وقتی که حاکم به حکومتی برقرار می شود اهالی آن ولایت تکلیف خود را می دانند و حاکم البته خیالش این است که آنچه را به رسم پیشکش داده است از مردم گرفته و بعلاوه به قدری احجاف کند که بتواند بطور تحمل رفتار کرده و ضمناً تنخواهی پس انداز کرده باشد که بتواند در موقع دیگر به جهت حکومت جدید بدهد.

این اشخاص از حاکم کل گرفته تا حکام جزء مطمئن نیستند / ۱۰الف / که چقدر زمان در حکومت خود خواهند بود. زیرا که اگر کسی پیدا شود که بیش از آنچه حاکم کل تعارف و پیشکش کرده است بدهد فوراً حاکم منصوب با اتباع خود معزول می شوند.

در این باب هیچ ملاحظه شایستگی شخص حاکم و رفاه حال رعایا نمی شود و حکمران کل محض آنکه مدت حکومت خود را مطّول نماید در مواقع معینه تنخواه علیحده به رسم پیشکش برای وزرا و پادشاه می فرستد.

از آنجایی که قاعده و قانونی برای گرفتن مالیات و عُشر و جریمه کردن نیست لهذا حکمران و اتباع به قدری که ممکن بشود از رعایا به جبر می گیرند.

وضع احوال در باب حکام جزء و نواب و مدیر و غیره به همان ترتیبی است که در باب حکمران کل ذکر شد و آنها نسبت به حکمران کل باید به همان قسم پیشکش و تعارف بدهند. مبلغی که به پادشاه و وزرا از بابت حکومت پیشکش می شود منوط به اهمیت ولایتی است که حاکم آنجا می رود و در حقیقت در همه جا وضع احجاف و تعدی متداول است.

ترقی میان صاحب منصبان قشون به همین وضع است و به جهت تحصیل مناصب باید پیشکش بدهند و در باب وصول مواجب خود اطمینان ندارند.

سربازان اگر بتوانند در عرض سال مواجب یک ماهه یا دو ماهه خود را تحصیل کنند خود را خیلی خوشبخت می‌دانند وسیله واحده معاش و زندگی آنها این است که از مردم سرقت نمایند. تمام این تحمیلات نسبت به ایرانیها می‌شود وقتی که اطاعت نمایند / ۱۰ ب / و اگر آنها جرأت و جسارت کرده ابراز مطلبی نمایند کار آنها بدتر شده دچار صدمات شدید می‌شوند.

وزیری نیست که از روی عدالت به کارهای آنها اقدام نماید و پادشاه عاقل نیست، نجبا و شرفایی باقی نمانده که بتوانند بنا به خاطر مردم و رعایا و آسایش احوال آنها توسط کنند. در این صورت جای تعجب نیست که ملت ایران که دچار ظلم و تعدیات می‌باشند و یک وقتی از اوقات جزء با عظمت‌ترین ملل روی زمین بوده است ملتی بشود که ظاهراً ذلیل و پست شده باشد.

کسانی که از نژاد غازیه‌ها و فاتحین بوده‌اند الحال فقط شایسته این هستند که زمین را شیار کرده و هیزم بریده و آب از چاه بیرون بیاورند و اگر نتوانند این کارها را بکنند در صورتی که با آنها اذیت و آزاری نشود خود را خیلی خوشوقت می‌دانند.

پیرهای نجبا و شرفای ما، حاضر هستند که به پست‌ترین کارهای مملکت ما مشغول شوند محض آن که معاش یومیه خود را تحصیل نمایند و حال آنکه همان زمینهایی که باید در آنها به کارهای پست مشغول شوند یک وقتی متعلق به خود ایشان بوده است و اغلب این کارها را نیز به زحمت می‌توانند تحصیل کنند. اغلب به واسطه گرسنگی و فلاکت بیرون می‌روند و اگر عدد قلیلی اشخاص باقی مانده باشد که صاحب املاک باشند همواره در کمال تزلزل هستند که مبادا از املاک خود / ۱۱ الف / محروم شوند.

زنها و دختران در تخت اختیار پادشاه و اشخاصی هستند که طرف لطف پادشاه می‌باشند. پلیس دخترهای ما را به زور می‌برند بدون آن که کسی به مقام بازخواست برآید. پدرها می‌ترسند که به پسران خود بگویند که جواهر و یا پول خود را در کجا دفن نموده‌اند محض آنکه مبادا این مطلب معلوم شده و به جبر تنخواه و جواهری که دارند از دست آنها گرفته شود.

دفعه‌ای دیده می‌شود که دکانین را شکسته و هرچه مال التجاره در آنها یافت می‌شود به نهب و غارت برده می‌شود.

زنها و اطفال ما مانند فقرا در جاده‌های بزرگ می‌گردند آنچه از ایرانیها باقی مانده است به حالت کمال پستی و پریشانی بوده و همواره دچار ترس و تشویش هستند.

آیا این تقصیر ایران است که زمین آفتاب می‌باشد؟ در این زمین خرما و انار و جو و گندم خوب عمل می‌آید. ایران دارای معادن خوب از ذغال سنگ است ولی کسی نیست که این معادن را کار کند. آهن در این مملکت وفور دارد ولی کسی نیست که آن را عمل بیاورد. مس و فیروزج یافت می‌شود، چشمه‌های نفت است، زمین آن به قدری حاصلخیز است که در صورت کاشتن و زراعت کردن همه چیز عمل آمده و متوالیاً آنچه را کاشته‌اند حاصل برمی‌دارند و صحراهای آن طور است که اگر آب کافی تهیه دیده شود همه چیز می‌توان در آن زراعت ۱۱/ب/ نمود.

ولی تمام این ممالک به حالت اهمال و خرابه افتاده و به هیچ وجه به آبادی زمینها اقدام نمی‌شود و همواره از جمعیت این مملکت کاسته می‌شود.

قرائی که یک وقت آباد بوده‌اند حال تقریباً بی‌جمعیت شده و به حالت خرابه افتاده‌اند و چندین هزار نفر از ما در این سنوات آخره سلطنت پادشاه مجبور شده‌اند که از ممالک خود جلای وطن کرده و به ممالک قفقاز و ماوراء القفقاز رفته و در آنجا برای خود ملجأ و پناهی اختیار نمایند. و چندین هزار نفر دیگر به بلاد مختلفه خاک آسیایی عثمانی و عربستان و اناطولی و خاک اروپایی عثمانی جلای وطن کرده‌اند.

در اسلامبول ایرانیها را ملاقت نمودم که با دستهای ظریف خود به پست‌ترین کارها مشغول هستند از قبیل سقایی و جاروب کشی در کوچه‌ها و عراده کشی و غیره می‌پردازند.

وقتی که ملاحظه شود معلوم می‌گردد که عدد ایرانیهایی که جلای وطن کرده‌اند متجاوز از خمس کلیه عدد سکنه خود ایران است.

مطلبی که حالا می‌نویسم اسباب تعجب هزاران از اهل انگلیس از مرد و زن خواهد شد که از پادشاه با فریادهای شادی پذیرایی نمودند.

پس از مراجعت به ممالک خود بر ظلم و تعدیات نسبت به رعایای خود افزودند. تحمیل این فقره از بابت این است که خود را مغرور و به قدرت شخص دیده‌اند و چون ملاحظه کردند که در اروپا آن قدر با تجمل از ایشان پذیرایی شده است و پذیراییها [ی] تملق‌آمیز نسبت به ایشان به عمل آمده است از این بابت شخص خود را مهم و قادر دانسته به غرور خود افزوده‌اند.

نتیجه این فقره این است که اهالی ایران چون ملاحظه کرده‌اند که وقتی پادشاه از سفر فرنگستان مراجعت نموده‌اند بر قدرت و تحمیلات خود افزوده‌اند. لهذا چنین

استنباط نموده‌اند که این قدرت و تحمیلات به واسطهٔ اثری است که از فرنگستان به ایشان رسیده است.

به این واسطه اهالی ایران نسبت به اهالی اروپا متنفر گردیده و به واسطهٔ شدت نفرت از آنها دوری می‌کنند و این دوری در وقتی است که ممکن است ما بین طرفین قرب و اتحادی به میان آید.

با آنکه قوه و نفوذ عقل وزرای با بصیرت انگلیس برای ایران کمال لزوم را به هم رسانیده باشد. دولت انگلیس نمی‌داند که در شرق چه و همی به جهت اعتبار آن حاصل شده است و الحال کاری نکرده است که خاطر ایرانیها را از بعضی اشتباهاتی که به میان آمده است بیرون آورد.

و چون روزنامجات انگلیسی شما در وضع احوال حقیقی ایران اطلاع صحیح ندارند. لهذا کسانی که طالب ترقی و آسایش ایران هستند به اشتباه می‌اندازند. به بعضی تلگرامهایی که از طرف طهران می‌رسد شما اعتماد می‌نمایید ولی الحال این تلگرامها اسباب اشتباه است ۱۲/ب/ این تلگرامها از طرف بانک شاهنشاهی می‌رسد و مقصود بانک صرفهٔ شرکاء و صاحبان سهام است.

سفارت انگلیس و بانک، همان منظورات وزاری را تبلیغ می‌نمایند که در اطراف پادشاه هستند.

البته به اعتقاد وزرای مزبور به جهت صرفهٔ احوال آنها این وضع که در حکومت ایران هست شایسته و مناسب است.

و می‌گویند وضع خوبی در حکومت و انتظام حاصل است و عموماً رعایا راضی هستند و پادشاه پدر رعایای خود می‌باشد. امتیازاتی که به اهالی اروپا داده می‌شود اقداماتی است لطف‌آمیز و محض این است که به اهالی اروپا راه آمد و شد مفتوح شده و مابین ملت ایران و ملل اروپا که آن قدر از یکدیگر دور هستند اتفاق و اتحاد به میان آید و اگر در بعضی جاها بعضی مردم ناراضی هستند چون آرامی و به ملایمت نمی‌توان آنها را راضی کرد باید بقوت و جبر، اسباب اسکات آنها را فراهم آورد.

ولی با این تفصیل باید دانست که شورش سختی طبایع مردم را مستعد کرده و همه حاضرند که به مقام شورش برآیند. و این شورش از حالا در شمال و جنوب و مشرق و مغرب به ظهور رسیده و آن را حمل به این نموده‌اند که بعضی اشکالات با پلیس به میان آمده است.

به روزنامجات خودتان نظر افکنید و ببینید که به جهت وضع آنها در باب امتیاز دخانیات

و تغییری که مردم ایران از این بابت داشته‌اند رفتار نموده‌اند شما از وضع احوال ملتفت نیستید. روزنامه‌نگارهای در باب حرکت فوق العاده مجتهد بزرگ^۱ در کربلا نوشته و این مجتهد به مسلمین غدغن کرده است که دخانیات استعمال نکنند محض آنکه معلوم نماید که ایرانیها از فقره امتیازی که در باب دخانیات به کمپانی انگلیس داده شده است چقدر متنفر هستند و این امتیاز از طرف پادشاه داده شده است، محض آنکه دخانیات را به مبلغ بیشتر بفروشند. به نظر چنین می‌آید که روزنامجات انگلیس حقیقتاً نمی‌دانستند که امتیاز مطلق چه معنی دارد و مجتهد بزرگ که در کربلا و تاجر بزرگی که در طهران هست واقعاً چه قسم مردم می‌باشند. پادشاه در باب این امتیاز اقدامات سخت از قبیل نفی بلد و تهدید و غیره به عمل آورد. اما در باب فروش تنباکو و سایر امتعه دیگر اولاً باید دانست که وقتی که پادشاه این امتیاز را دادند و دخانیات را فروختند یا آنکه مقرر فرمودند که وزرای ایشان عمل دخانیات را به یک نفر خارجی بفروشند، این کار تعدی و تخطی به حقوق ملت بود، پادشاه زود خطای خود را ملتفت شدند ولی چون قول داده بودند جرأت نکردند که کمپانی فرنگ را از خود برنجانند. الحال که من این مطالب را می‌نویسم از طهران برای من خبر رسیده که بعضی قراردادهای داده شده و پادشاه که آنقدر در اقدامات سخت بودند از حرکت مجتهد بزرگ در کربلا متوحش شد و عمل امتیاز دخانیات باطل گردیده است.

۱۳/ با/ ما در باب مجتهد بزرگ در کربلا او در حقیقت پاپ ایرانیها می‌باشد. تکفیر او بالاتر تکفیری است که پیوس نهم به پادشاه ایتالیا نمود.

خلاصه به اعتقاد جمیع اشخاص که از وضع احوال ایران با اطلاع هستند معلوم می‌شود که پادشاه به حالت اهمال، تعجیل در زوال خود می‌نماید و اعمالی که متوالیاً به طور غفلت از طرف ایشان سر می‌زند موجب تعجیل در زوال ایشان است. در صورتی پادشاه می‌تواند رفع زوال از

۱. منظور از این مجتهد، میرزای شیرازی است. آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ، در سال ۱۲۳۰ ه. ق در شیراز دیده به جهان گشود. در اصفهان و نجف و کربلا تحصیل علم کرد و از شاگردان مبرز شیخ مرتضی انصاری بود. بعداً به سامرا مهاجرت نمود و حوزه علمیه آنجا را بنا نهاد و مرجعیت شیعیان بعد از استادش شیخ انصاری به وی منتهی گردید. در زمان ناصرالدین شاه با فتوای مشهور به تحریم تنباکو دست ایادی انگلیس را از ایران کوتاه نمود که در تاریخ مشهور است. عاقبت در سال ۱۳۱۲ ه. ق از سرای فانی به دار باقی رخت عافیت کشید. «فرهنگ بزرگان ص ۴۹۳». سید جمال اسد آبادی در عراق با میرزای شیرازی ملاقات نموده و نامه‌ای خطاب به وی نوشته است.

خود بنمایند که متوحش شده و در جمیع مطالب دقت مخصوص بنمایند. حال باید دانست که چه سبب شد که ایرانیها معتقدند که دولت انگلیس مقصودش کمک و تقویت به آنها می باشد. دلیل این مطلب واضح است به جهت آنکه یک یا دو سال قبل از این سفرای شما به پادشاه ابرام نمودند که فرمانی بدهد و به موجب آن جان و مال رعایای ایشان در امنیت. آیا پادشاه چنین فرمانی داده اند یا نه؟ و پس از مباحثات طولانی و ابرامات زیاد و تأمل بسیار مضمون فرمان مزبور به دول ابلاغ شد یا نه؟ آیا اعلیٰ حضرت ملکه انگلیس وقتی که این مطلب را شنیدند نسبت به ملوک خان اظهار کمال رضامندی فرمودند یا نه؟ و آیا سفیر شما در طهران در قرار و صدور این فرمان شرکت داشته یا نه؟

جمیع ایرانیها معتقد بودند که پس از اینکه چنین فرمان صادر شده و به دول ۱۳/الف/ اروپا ابلاغ گردیده است. دول اروپا خصوصاً دولت انگلیس حق دولتی دارند از این که در اجرای مضامین و شروط فرمان ابرام کنند یا آنکه اگر تخطی به شروط آن بشود از پادشاه جهت و توضیح بخواهند.

با این تفصیل آیا نتیجه چه شد، من که شیخ جلال الدین^۱ هستم به محضی که در ایران وارد شدم مردم مرا اسباب انجام آرزوهای خود دانستند و از این بابت اظهار خوشوقتی می نمودند. پادشاه از روی لطف مرا پذیرفتند و کلمات و مطالب مرا تحسین فرمودند. از قراین وضع چنین استنباط می شد که عمّا قریب دولت ایران زنده خواهد شد (به جهت) آنکه برای آن قانونی ایجاد شده و جان و مال مردم در امنیت بوده و زنهای و دختران ما از بی ناموسی که نسبت به آنها می شود آسوده خواهند بود و مردان ما از تعدیات ظالمانه آسایش حاصل کرده و همه کارها به قاعده خواهد شد، ولی در این بین غفلتاً مرا دستگیر و نفی بلد و حبس نمودند. دوستان مرا محبوس نموده و بدون استنطاق آنها را دچار صدمات کردند. پس از این مطلب چشمهای مردم باز شده و بر آنها معلوم گردید که دیگر نباید به وعده های پادشاه اعتمادی نمایند.

(ولی) چشمهای آنها به طرف دول خصوصاً به طرف دولت انگلیس گردیده است. آیا سفیر دولت انگلیس در طهران یک کلمه اظهار خواهد کرد که ۱۴/ب/ توضیح بخواهد از این که چرا به این نحو تخطی به فرمان مزبور شده است؟ یقین است هیچ مطلبی در این باب اظهار نخواهد کرد.

۱. در نسخه چنان است که نوشته شد ولی صحیح آن به قرائن قبل و بعد نامه جمال الدین است.

مملکت ایران هنوز در این موقع اغتشاش منتظر پیغامی است ولی شما از حبیب خودتان می‌ترسید، اگر مابین وزرای پادشاه و سفرای شما در طهران تقار و نفاقی شهرت کند ممکن است که اسباب وهن صرفه بانک بشود.

بنابرین شما همگی در طهران سکوت محض اختیار نموده یا در باب پارلمنت شما به هیچ وجه اعتنایی به این چیزها ندارد و یا در باب ایران کی اطلاع دارد و کی اعتنا می‌نماید. مع هذا اهل ایران معتقدند که دولت انگلیس قصدش این نیست که اقدامی نکند به جهت آنکه می‌دانند که دولت انگلیس در کمک نمودن به (کاری با آری) آن قدر حاضر و مستعد بوده و دولت گزاف صرف می‌نماید که تجارت غلام و کنیز را در افریقا موقوف بدارد. با اینکه ایرانیها این اعتقاد را دارند مع هذا دولت انگلیس با اینکه پاره کردن فرمان مزبور در برابر چشمهای خود آن دولت اتفاق افتاده است و حال آنکه در قرار آن فرمان خود فی نفسه شراکت داشته است مضایقه می‌نماید که در این باب به دولت ایران یک کلمه تهدید یا نصیحتی ابراز نماید.

۱۵/الف/ من در اینجا آمده از ملت شما خواهش می‌نمایم که در این موقع که اغتشاش برای دولت ایران است وادارید در مجلس پارلمنت در باب تعدیاتی که می‌شود در باب فرمان پادشاه ایران سؤالات بنمایند و در صورت یکه واقعاً این مسائل به میان آید به سفیر شما در دربار ایران تعلیمات داده خواهد شد که وزراء پادشاه ایران را ملاقات کرده و از طرف دولت اعلیحضرت ملکه انگلیس در باب این مطالب از آنها توضیحات بخواهند.

اثر معنوی چنین اقدامات زیاد خواهد بود به جهت اینکه اسباب اعتبار و اقتدار دولت انگلیس خواهد شد.

ولی پادشاه معتقدند که شما در رفتارهای ایشان اعتنا نمی‌نمایید و به هر قسمی که میل ایشان باشد رفتار خواهند کرد و هرگاه شما به ما ایرانیها کمک ننماید با آنکه جرأت این کار را نکنید دولت روس آماده این کار هست. هرگاه عجالتاً دولت روس نخواهد که مستقیماً به هندوستان برود. اقلأً مجبور است که اول به سواحل دریای ایران برود و به جهت انجام خیال خود البته تأملی نخواهد کرد که محض صرفه خود، به ملت ایران کمک و تقویت بنماید و شما ایستاده‌اید و تماشا می‌کنید و همین قدر به واسطه آن سهام دخانیات و بانک برای خود فایده تصور ۱۵/ب/ می‌نمایید.

شما نه دوست آشکارا و نه دشمن آشکارا هستید و ایران که نمی‌تواند شما را دشمن خود بداند بلکه دولت خود می‌داند و همین قدر منتظر است که یک کلمه از طرف شما ابراز شود و این کلمه

برای شما نه ضرر پولی دارد و نه اسباب این است که شما کشتیها مرتب دارید و در حقیقت اسباب خطر به جهت بانک و تجارت شما نخواهد بود.

ملت ایران که دچار صدمات بوده و در قید اسیری گرفتار است و مردمان آن شریف و چالاک و قابل هستند همین قدر منتظر است که یک کلمه از طرف یک ملت آزاد و مقتدری ابراز شود.

آنچه را که الحال می‌خواهیم همین است ولی این کلمه که از طرف ملت انگلیس باید ابراز شود باید به زودی بشود و قبل از آنکه اشخاص کثیره دیگر در محبسها فانی بشوند و قلوب دیگر شکسته شود و مایه آن ملت بیش از این تلف نشوند و هزاران اشخاص دیگر نفی بلد نگردند. پس این کلمه باید قبل از آنکه این مطالب بیشتر از این به ظهور برسد ابراز گردد تغییرات در وضع احوال لازم است و هرگونه تغییری باشد بهتر از وضع حالیه خواهد بود.

ملت ایران چیزی که می‌خواهند تغییر است، آه و افغان از میان هزاران خانه‌های خراب شده بیرون می‌آید و صدای آن مانند رعد به گوش می‌رسد و آن صدا بالاخره به انگلیس رسیده است و آن صدایی که الحال از همه جا برخواسته است مبنی بر این است که تغییری در وضع حکومت ایران حاصل شود یا پادشاه ایران معزول گردد. (شیخ جمال الدین).^۱

پایان.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱. پایان نامه سید جمال اسد آبادی و در اینجا نسخه نیز بدون هیچ توضیحی خاتمه می‌یابد.

فهرست هفتاد نسخه خطی
از یک کتابخانه شخصی در قم

ابوالفضل حافظیان بابلی

دیباچه

نسخه‌های خطی میراث علمی، فرهنگی و مذهبی هر ملّتی به شمار می‌رود و مظاهر تمدّنهایی پیشین را باید در لابه‌لای نسخه‌های خطی جستجو نمود.

دانسته است که هر گونه بهره‌وری علمی و تحقیقی در زمینه دست‌نویس‌ها و نیز بررسی تاریخ علم، فرهنگ و هنر هر ملّت و تمدّنی منوط به فهرست‌نگاری صحیح و دقیق و آشنایی با وضعیت و محتوای نسخه‌های خطی و میراث بجا مانده از گذشتگان است، بنابراین معرّفی کتابهای خطی نهفته در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی، نخستین گام در خدمت بر عالم علم است.

آثار خطی جهان اسلام در علوم مختلف الهی و طبیعی همچون تفسیر، حدیث، کلام، عرفان، فقه، اصول فقه، ادبیات، نجوم، ریاضیات، طب، تاریخ، جغرافیا و... شناسنامه معتبر و درخشانی از تمدّن عظیم اسلامی به جهانیان عرضه کرده است. برای کشف و فهرست‌نگاری و معرّفی دستنویس‌های اسلامی تلاش‌های گسترده و ارزنده‌ای انجام گرفته و تاکنون صدها جلد فهرست مربوط به نسخه‌های خطی کتابخانه‌های اسلامی منتشر شده و در اختیار میراث‌پژوهان قرار گرفته است، اما هنوز هزاران نسخه ناشناخته و فهرست نشده در کتابخانه‌های بزرگ و کوچک وجود دارند که از دسترس اهل تحقیق دور مانده و حتّی نام و نشانی از آنها آشکار نگشته است. بی‌شک بخش مهمی از نسخه‌های فهرست نشده مربوط به مجموعه‌های خصوصی کوچک و پراکنده در شهرستانهاست که در برخی موارد راضی کردن صاحبان آن نفایس برای فهرست‌نگاری دشوار می‌نماید و راه تحقیق و پژوهش بر دانش‌پژوهان به بن‌بست و ناکامی می‌انجامد.

آنچه در پی خواهد آمد فهرست نسخه‌های خطی یک کتابخانه شخصی در شهر مقدّس قم است که مجموعاً شامل معرّفی ۷۰ جلد نسخه خطی است که در بین آنها نسخه‌های نفیس و منحصر بفردی نیز به چشم می‌خورد. لازم به تذکّر است که برخی از نسخه‌های این کتابخانه، پس از این فهرست، به کتابخانه‌های عمومی منتقل شده است.

امید است این گام کوچک در راه معرّفی بخشی اندک از گنجینه عظیم مخطوطات اسلامی محقّقان را بکار آید و مقبول بقبول اهل نظر واقع افتد.

۱. کتاب الفضل

(معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام - فارسی)

از: سید قریش بن محمد حسینی قزوینی (۱۲۷۹ ق)

مؤلف بنا داشت کتابی بنویسد مشتمل بر جمع معجزات و خوارق عادات و بعضی از فضایل و مدایح ائمه اطهار علیهم السلام و از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام شروع نمود که ظاهراً فقط همین بخش را توانست بنگارد.

به گفته علامه طهرانی این کتاب در سال فوت مؤلف (۱۲۷۹ ق) در کربلا چاپ شده است.

الذریعة: ۱۶ / ۲۶۵ رقم ۱۰۹۲ و ۴۴ / ۲۰ «مجمع المصائب».

آغاز: بسمله. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکم سرانگشت و صفحه بشمارم حمد و سپاس نامحدود مر معبودی را سزااست جل شأنه که زبان معجز بیان از ترجمان عشر. انجام: معجزه فضایل آن عالی جناب آنکه در کتاب لوامع الانوار... ای هدهد من نیز محب علی و اهل بیتم بدین اعتقاد که تو داری در امانی.

نسخ خوانا، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول گرهی با ترنج و سرترنج، ۲۲۱ برگ؛ ۲۰×۳۴ سم، ۲۴ سطر.

۲. دوازده امام = انشاء الصلوات و التحیات

(صلواتیه - عربی و فارسی)

منسوب به: خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی (۶۷۲ ق)

صلواتیه مشهوری است که به خواجه نصیر نسبت داده شده، در این نسخه پس از صلواتیه

مطالبی به فارسی در شرح خواص و فضایل این صلواتیه آمده است.
بر این صلواتیه شروحنی نوشته اند از جمله شرح قوام الدین سیفی قزوینی که در دفتر سوم میراث اسلامی ایران به چاپ رساندم.

میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، مقاله «الباقیات الصالحات».
آغاز: بسم الله اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء... بند اول اللهم صلّ و سلّم و زد و بارک علی النبی الامی العربی القرشی المکی.

انجام: باندک فرصتی صاحب منصب شود و دعای مذکور سابق بر این شرح نوشته شده است.
نسخ معرب، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است، پس از اتمام صلواتیه چند سؤال و جواب فقهی، و چند بیت شعر به خط ابوالقاسم بن مجد در ۱۲۸۲ ق درج شده است. در اول نسخه دو مهر بیضوی: «المتوکل علی الله عبده حسن ۱۲۲۰» و «واذکر فی الکتاب اسماعیل ۱۲۱۸».

فاقد جلد، ۲۲ برگ، ۱۰/۵ × ۱۵/۵ سم، ۹ سطر.

۳. مجموعه:

۱. مقامات بدیع الزمان، همدانی «۱ پ- ۶۶ ر»
 ۲. لامیه العجم، طغرائی «۶۶ ر- ۶۹ پ»
 ۳. قصیده همزیه، تهامی «۶۹ پ- ۷۰ ر»
 ۴. قصیده الفرزدق فی مدح الامام السجاد علیه السلام «۷۰ پ- ۷۲ ر»
- نسخ جلی زیبا، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.
جلد: تیماج سرخ، ۷۲ برگ، ۱۶/۵ × ۲۱/۵ سم، ۱۷ سطر.

ضمائم:

(ادب - عربی)

۱. مقامات بدیع الزمان

از: بدیع الزمان ابوالفضل احمد بن حسین همدانی (۳۹۸ ق)
کشف الظنون: ۱۷۸۵/۲؛ معجم المطبوعات، سرکیس: ۱۸۹۵/۲؛ فهرست مجلس: ۶۱۸/۳۸.
آغاز: بسم الله مقامات ابی الفتح الاسکندری ممّا املأها الاستاد ابوالفضل احمد بن الحسين الهمدانی رواها عن عیسی بن هشام عن ابی الفتح الاسکندری قال البدیع حدّثنا عیسی ابن هشام

و قال دخلت البصرة.

انجام: فضحک و والله ضیاعه بالطائف هذا نهاية ما وجد من مقامات بديع الزمان الهمداني رحمه الله تعالى تمّ الكلام بعون الملك العلام.

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.

(۱ پ - ۶۶ ر) ۶۶ برگ، ۱۷ سطر.

۲. لامية العجم = القصيدة اللامية

(شعر - عربی)

از: مؤیدالدین ابو اسماعیل حسین بن علی اصفهانی طغرای (۵۱۵ ق)

کشف الظنون: ۲ / ۱۵۳۷؛ فهرست مجلس: ۲۵ / ۳۷۲؛ الذریعة: ۱۸ / ۲۷۱.

و حلیة الفضل زانتنی لدى العطل	آغاز: اصالة الراى صانتنی عن الخطل
والشمس راد الضحی كالشمس فی الطفل	مجدی اخیرا و مجدی اولاً شرع
انصاره ویوقیه من الغیل	انجام: حلم الفتی عن سیفه القوم یكثر من
لقوله خلق الانسان من عجل	والحلم طبع فما کسب یجود به

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.

(۶۶ ر - ۶۹ پ) ۴ برگ، ۱۷ سطر.

۳. القصيدة الهمزية

(شعر - عربی)

از: حسن بن محمد تهامی (۴۱۶ ق)

۲۹ بیت عربی است که آخر هر بیت به «همزه» ختم می شود.

معجم المؤلفین: ۳ / ۲۷۸.

و ذاک رأیک شوری بین آراء	آغاز: هذا فؤادک نهياً بین اهواء
داء لعمرک ما ایلاء من داء	هواک بین العیون النجل منقسم
لا من مذايحه قدحی و ابرائی	انجام: و من منایح مولانا مذايحه
لا التجری یدانیها و لا الطائی	فخذ الیک ابن عباد محيرة

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.

(۶۹ پ - ۷۰ ر) ۲ برگ، ۱۷ سطر.

۴. قصیده الفرزدق [فی مدح الامام السجاد علیه السلام] (شعر - عربی)
 از: فرزدق، ابو فراس همام بن غالب بن صعصعه عارمی (۱۲۰ ق)
 فهرست مجلس: ۲۵ / ۲۵۴ و ۳۷ / ۶۶ و ۲۴۱؛ الذریعه: ۱۷ / ۱۲۳.
 آغاز: روی عن هشام بن عبدالملک حجّ فلم یقدر علی الاستلام عن الزحام فنصب له منبر
 فجلس علیه و اطاف به اهل الشام... من هو یا ابا فراس فقال:
 یا سائلی این حلّ الجود و الکرم عندی بیان اذا طلّابه قدموا
 هذا الذی تعرف البطحا و طائه و البیت یعرفه و الحلّ و الحرم
 انجام: مواطن قد علت فی کلّ نائبة علی الصحابة لم اکتم کما کتموا
 فغضب هشام و منع جائزته... فجعل فرزدق یهجو هشاماً.... و فی روایة ابی بکر العلانی
 اخرجه الی البصرة.
 نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.
 (۷۰ پ - ۷۲ ر) ۲ برگ، ۱۷ سطر.

۴. جلاء العیون (تاریخ معصومین علیهم السلام - فارسی)
 از: علامه ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)
 فهرستواره کتابهای فارسی، منزوی: ۳ / ۱۶۰۵؛ الذریعه: ۵ / ۱۲۴؛ کتابشناسی مجلسی: ۲۰۲.
 از انجام اندکی افتاده است.
 آغاز: ستایش بیمثل و انباز سزاوار خداوند بی نیاز است که تذکر مصایب و استماع نوایب.
 انجام افتاده: و من خود و برای امر شریعت خود و تو نبی هدایت کنندگان بندگان من قسم بذات
 مقدس خود می خورم که با طاعت تو ثواب....
 نستعلیق زیبا، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین و نشانی هاشنگرف، در حاشیه
 تصحیح شده است.
 جلد: تیماج قهوه ای مجداول با ترنج و سرترنج، ۲۴۸ برگ، ۲۱ × ۳۰/۵ سم،
 ۲۳ سطر.

۵. مجموعه:

۱. جام گیتی نما، میبیدی «۱ پ - ۱۲ ر»
۲. انموذج العلوم، دوانی «۱۲ پ - ۳۵ پ»

۳. حاشیه شرح التجريد الجديد، خفري «۳۶ پ - ۷۱ پ»

۴. اتصاف المهية بالوجود «۷۲ پ - ۷۵ ر»

نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، قرن ۱۲.

جلد: تیماج زرد، ۷۵ برگ، ۱۱ × ۱۴/۵ سم، ۱۸ - ۲۷ سطر.

ضمائم:

۱. جام گیتی نما

(فلسفه - فارسی)

از: قاضی میرحیسن بن معین الدین میبیدی (۹۱۱ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۷۶۷/۲؛ الذریعه: ۲۵/۵؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۶۱/۴. آغاز: سپاس بقیاس حکیمی را که افکار حکما و انظار علما در معرفت کنه او متحیر و پریشانند و درود بی‌منتها بر کاملان ... بجام گیتی نما بر وفق مشرب متأخرین حکما بر صحائف ظهور نگاشت....

انجام: بمزید استحکام و رسوخ موصوف گردد و بدرجه یقین رسد انشاء الله تعالی اللهم ارنا الحق و ارزقنا اتباعه... والظاهرین الفقه فی شیراز سنة وضع جدید.

نستعلیق، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است.

(۱ پ - ۱۲ ر) ۱۲ برگ، ۱۸ سطر.

۲. انموذج العلوم

(چند دانشی - عربی)

از: جلال الدین محمد بن اسعد دوانی (۹۰۸ ق)

التراث العربی: ۱ / ۳۲۲.

آغاز: بسملة الحمد لله المحمود فی کلّ فعالة و هو المشکور علی جزیل نواله و جمیل افضاله. انجام: لایخفی علی الفطن هذا آخر ما قصدت ایراده فی هذه الرسالة جعلته انموذجاً لتسلک العلوم فیلاحظه... و نجوم الهدی والحمد لله رب العالمین.

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، در حاشیه تصحیح شده و حواشی بسیار دارد.

(۱۲ پ - ۳۵ پ) ۲۳ برگ، ۲۷ سطر.

۳. حاشیه شرح التجريد الجديد

(کلام - عربی)

از: شمس الدین محمد بن احمد خفري (۹۵۷ ق)

حاشیه ای است بر قسم «الهیات» شرح تجريد قوشچی.

التراث العربی: ۲ / ۳۰۰.

آغاز: بسملة الحمد لله رب العالمين و الصلوة على سيد المرسلين... هذه تعليقات اتفقت متى على شرح الهيات التجريد قد جمعتها تذكرة لمن له قلب... استدل على وجود الواجب الخ اختار المصنف.

انجام: الا اذا كان بسبب ما صار واجب الوجود بذاته واجب الوجود لغيره تم.

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، در حاشیه تصحیح شده است.

(۳۶ پ - ۷۱ پ) ۳۵ برگ، ۱۹ سطر.

۴. اتصاف المهية بالوجود

(فلسفه - عربی)

فایده ای است شامل بحث فلسفی اتصاف موجود خارجی به وجود، که در این باره رساله ای از ملاصدرا سراغ داریم، ولی رساله حاضر تألیف ملاصدرا نیست. در این رساله به قول تفتازانی و محقق شریف و خواجه نصیر در تجريد استناد شده است.

التراث العربی: ۴۰ / ۱ «اتصاف المهية بالوجود، ملاصدرا».

آغاز: قال المحقق التفتازاني في المطول الفرق الظاهر بين قولنا القيام حاصل لزید فی الخارج و حصول القيام له امر متحقق موجود فی الخارج قال المحقق الشريف هنا لا خفاء... انتهى كلامه و من زعم الا الخارج.

انجام: و لا يجب الملاحظة عليه الى غير النهاية فينقطع بانقطاع الاعتبار كما قال في التجريد مراراً كثيراً والله اعلم بالصواب.

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، در حاشیه تصحیح شده است.

(۷۲ پ - ۷۵ ر) ۳ برگ.

۶. مجموعه:

(حدیث - عربی)

۱. حدیث کساء «۱ پ - ۳ پ»

آغاز: بسملة روى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها قالت دخل ابى رسول الله ﷺ فى بعض الايام.

۲. دعای ختم قرآن «ر۴»
(دعا - عربی)
آغاز: سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين اللهم بلغ و اوصل ثواب ما قرأناه.
۳. منتخب حدیقه الحقیقه سنایی = الهی نامه «پ۵ - ر۳۰»
۴. داستان منظوم «ر۳۱ - ر۳۳»
- نسخ و نستعلیق، محمد علی بن محمد حسینی اصفهانی، رساله اول: ۳ رجب ۱۳۱۷، رساله سوم: ربیع الثانی ۱۳۲۴.
- جلد: مقوایی، ۳۳ برگ، ۱۱/۵ × ۱۷/۵ سم، ۱۴ سطر.

ضمائم:

۳. منتخب حدیقه الحقیقه سنایی = الهی نامه = نغم مغز
(شعر - فارسی)
از: ابوالمجد مجدود (علی) بن آدم غزنوی متخلص به سنایی (۵۲۵ق)
منتخب حدیقه سنایی است از خود وی شامل پنج باب و هر باب در چند فصل و اصل. این گزیده به سال ۱۳۱۶ بنام ساختگی «لطیفه العرفان» با دیباچه علی نقی مؤتمن دیوان چاپ شده است.
- نسخه های خطی فارسی، منزوی: ۱۸۷۲/۳ و ۲۶۴۶/۴؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۷۸۱/۷.
- آغاز: حمد بیحد صفات یزدان را مدح بیقدح ذات یزدان را
آنکه هم اولست و هم آخر آنکه هم باطنست و هم ظاهر
انجام: پانصد و بیست و چهار رفته زعام پانصد و بیست و پنج گشته تمام
باد بر مصطفی درود و سلام ابدالدهر در هزاران عام
- نستعلیق، محمد علی بن محمد حسین اصفهانی، ۱۳۲۴، عناوین مشکئی،
فهرست مطالب کتاب در آخر درج شده است.
- (پ۵ - ر۳۰) ۲۵ برگ، ۱۴ سطر.

۴. داستان منظوم
(شعر - حکایت - فارسی)
منظومه ای است فکاهی که داستان زندگی یک طلبه و چگونگی تحصیل و معاش و کیفیت زیست او را در مدرسه، با بیانی طنزآمیز به شعر کشیده است.

آغاز: بسم الله وحده و تعالی،

بشنو این قصه را تو از بنده
قصه‌ای بس لطیف و روح افزا
انجام: جمله دوستان مفلس را
در دو عالم دهی زلف پناه
تا بگیرد تو را دمی خنده
خوشتراز شهد و شکر و حلوا
خاصه این بینوای بی‌کس را
بـولای علیّ ولیّ الله

نستعلیق، محمدعلی اصفهانی، ۱۳۱۵ ق.

(۳۱ پ - ۳۳ پ) ۲ برگ، ۱۴ سطر.

۷. مولات الحق

(عرفان - فارسی)

از: محمد جعفر بن صفرخان کبودر آهنگی مجذوب علی شاه (۱۲۳۹ ق)

پانزده فصل است در تصوف و سلوک که به سال ۱۳۱۵ شمسی به چاپ رسیده است.

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۳۷۱/۲؛ فهرست مجلس: ۲۸۵/۹ و ۹۶/۶.

از آغاز یک برگ افتاده است.

آغاز افتاده: شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سر ما ایستاده باشد ربّ ارجعون لعلی اعمل صالحاً گوئیم و فائده نکند و شفعاى ما همه... مسّمی گردانیدم بمرات الحق و مشتمل ساختم بر فصول کثیره فصل اول در تعیین صوفی است.

انجام: باعتبار فعلی از افعال باشد مثل خالق و رازق او را اسماء افعال گویند تمّت.

نسخ، بدون نام کاتب، صفر ۱۲۵۰، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه

تصحیح شده است، با حواشی «منه».

جلد: تیماج قهوه‌ای، ۸۰ برگ، ۱۷ × ۲۱/۵ سم، ۱۸ سطر.

۸. مواهب علیه = تفسیر حسینی

(تفسیر - فارسی)

از: کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (۹۱۰ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۶۲/۱؛ کشف الظنون: ۱۸۹۶/۲؛ فهرست مجلس: ۹/۳۵؛

الذریعه: ۲۴۱/۲۳؛ مشار، فارسی: ۵۰۴۷/۴.

آغاز افتاده: مهاجران یعنی آنان که از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدرند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده‌اند... والانصار و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه... والذین اتبعوهم.

انجام: قل ادعوا الله بگو بخوانید خدای را او ادعو الرحمن یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ...
 ایّاً تدعوا هر کدام را بخوانید نیکوست... فله الاسماء الحسنی پس مر او راست نامهای نیکو...
 قرائت کردی اهل شرک بلغو و لهو....

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۱، تمامی صفات مجدول مذهب، آیات شنگرف
 و معرب نشانی‌ها شنگرف، عناوین شنگرف و زر، در حاشیه تصحیح شده است.
 جلد: تیماج مشکی، عطف پارچه سفید، ۲۹۲ برگ، ۱۴/۵ × ۲۲ سم، ۱۵ سطر.

۹. الاصفی

(تفسیر روایی - عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

چاپ تحقیقی این کتاب به همت دفتر تبلیغات اسلامی به سال ۱۳۷۶ شمسی انجام گرفته است.
 فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی: ص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ الذریعة: ۱۲۴/۲.
 مباحث موجود: از سورة مبارکه انعام تا آیه ۱۰۷ سورة اسراء.
 آغاز: بسملة الحمد لله الذی خلق السموات والارض وصف نفسه بما یتبه به علی أنه مستحق للحمد....
 انجام افتاده: الذین امنوا برسول الله اذا یتلى علیهم القرآن یخرون للاذقان سجداً یسقطون علی
 وجوههم تعظیماً.

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۲، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه
 تصحیح شده و نسخه بدل ذکر شده است.
 جلد: تیماج قهوه‌ای، ۲۱۳ برگ، ۱۷ × ۲۴/۵ سم، ۲۱ سطر.

۱۰. لوامع صاحبقرانی = لوامع قدسیه = شرح من لایحضره الفقیه (شرح حدیث - فارسی)

از: ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (۱۰۷۰ ق)

شرح مزجی بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق (۳۸۱ ق) است.
 الذریعة: ۳۶۹/۱۸؛ فهرست مجلس: ۳۲۵/۲۵؛ مشار، فارسی: ۴۴۰۶.
 مباحث موجود: کتاب الحج و المزار.

آغاز افتاده: از علت و سبب تلبیه که چرا در حالت احرام تلبیه می‌گویند حضرت فرمودند
 که چون بندگان احرام می‌پندند و نیت می‌کنند... که والله علی الناس حج البيت و ندای حضرت
 ائمه معصومین.

انجام: تمّ الجزء الثانی من کتاب من لایحضره الفقیه تصنیف الشیخ الامام السعید الفقیه ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی قدس الله روحه... مخصوص گردانیدند هر عضوی... و بعد از آن همین آیه را خواندند....

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۲، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است، برگ اول و آخر نونویس است و مرتبط با کتاب نیست و تاریخ ۱۱۳۰ ق دارد.

جلد: تیماج مشکى با ترنج و سرترنج، ۴۴۰ برگ، ۲۰×۲۵/۵ سم، ۲۰ سطر.

۱۱. مثنوی معنوی

(شعر - فارسی)

از: مولانا جلال الدین محمد بن محمد بلخی (۶۷۲ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۴/۳۱۴۴ - ۳۱۶۴؛ الذریعه: ۹/۱۱۲۲.

مباحث: کامل است و اول هر دفتر مقدمه‌ای به نثر دارد.

آغاز: بسملة الحمد لله رب العالمين و الصلوة السلام على خير خلقه محمد و آله اجمعين و بعد هذا كتاب المثنوى المعنوى و هو اصول اصول الدين فى كشف اسرار الوصول و اليقين... بشنو از نی چون حکایت می‌کند.

انجام: نه پیام چرخ کان اخضر بود بل بامی کز فلک برتر بود

بام گردان را از و آید نوا گردش باشد همیشه ز آن هوا

نسخ، حسین غفاری ابن سعد الدین بن حسین، ۱۰۷۴ ق و ۱۰۷۹ ق، دفتر اول: ۹۶۲

ق، عناوین شنگرف، با نسخه حکیم و چند نسخه دیگر مقابله شده و علامت بلاغ

دارد و در حاشیه تصحیحات و نسخه بدل‌های بسیار نقل شده است، صفحه آخر

نو نویس است. در اول نسخه تملک احمد خطیب خویی در ۱۲۵۰ ق.

جلد: تیماج دو رو قهوه‌ای مجدول گرهی با ترنج و سرترنج، ۲۳۳ برگ، ۱۶/۵

۲۴× سم، ۲۹ سطر.

۱۲. قرآن کریم

(عربی)

کامل است.

آغاز: بسملة الحمد لله رب العالمين.

انجام: الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة والناس صدق الله العظيم و....

نسخ جلی معرب، زین العابدین بن خان محمد طالقانی مرجانی، یک شنبه ۱۸ رجب ۱۲۹۷، تمامی صفحات مجدول محرر شنگرف و لاجورد و مشکی، دو صفحه اول سر لوح مزدوج با نقش گل و بوته، عناوین و فواصل آیات شنگرف، بین سطور خط کشی شده و جا برای ترجمه گذاشته است. جلد: تیماج روغنی سرخ مجدول مذهب با نقش گل و بوته و الوان، ۳۶۰ برگ، ۲۴ × ۳۴ سم، ۱۲ سطر.

۱۳. الصحيفة السجادية با ترجمه فارسی

(دعا - عربی و فارسی)

از: امام سجاده علیه السلام

التراث العربی: ۴۶۵/۳؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۳۳۲/۱۵.

به ضمیمه ملحقات. از مقدمه اندکی افتاده است.

آغاز افتاده: ۱۲ دعاؤه فی الاعتراف و طلب التوبه... و کان من دعائه علیه السلام اذا ابتدأ بالدعا بدأ بالتحمید لله و الثناء علیه الحمد لله الاول بلا اول کان قبله و الاخر بلا اخر یكون بعده سپاس مر خدای را که اول همه است بی آنکه اولی باشد پیش از او....

انجام: من مضلات الفتن برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی سیدنا محمد رسول الله مصطفی و علی آله الطاهرین از گمراه کنندگان فتنها برحمت خود ای بهترین رحم کنندگان و رحمت کناد خدا برسید ما... مما الحق ببعض نسخه الصحيفة....

ادعیه نسخ معرب، ترجمه نستعلیق زیر نویس، محمدر فیع بن مولانا محمد سلیم واعظ، ۱۱۰۳ق، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است و نسخه بدلها ذکر شده است، تمامی صفات مجدول شنگرف و مشکی، در میان نسخه سید مهدی فراهانی بتاریخ ۱۳۲۱ شمسی نوشته است که این صحیفه مدتها در منزل کلیمی ها محبوس بود بجهت آنکه جلد مرغوبی داشت که آنها مصرفش کردند بواسطه زنی این نسخه بدست او رسید.

جلد: مقوا باروکش پارچه، ۱۷۲ برگ، ۱۲ × ۱۹ سم، ۹ سطر دعا + ۹ سطر ترجمه.

۱۴. الصحيفة السجادية با ترجمه فارسی

(دعا - عربی و فارسی)

از: امام سجاده علیه السلام

به ضمیمه ملحقات.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا می‌کنم بنام خدای بخشاینده مهربان حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُ
نجم الدین بهاء الشرف روایت کرد سید بزرگوار استاره دین جمال بزرگی... الحمد لله الاول بلاؤل
کان قبله حمد و سپاس مر خدایی را که اول همه است بی آنکه اولی باشد.

انجام: فیما بقی من عمری کما احسنت فیما مضی منه یا ارحم الراحمین در آنچه باقی مانده از
زندگی پیش از و من چنانچه احسان در آنچه گذشته است از آن ای رحیم ترین رحم کنندگان.

نسخ، دعا نسخ معرب زیبا، ترجمه نستعلیق شنگرف زیرنویس، محمد تقی
بن محمد نصیر، قرن ۱۲، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است،
در اول نسخه طریق استخاره ذات الرقاع بنقل از مصباح المتعجلین درج
شده است.

جلد: تیماج سرخ دو رو، ۱۷۶ برگ، ۱۱ × ۲۱/۵ سم، ۱۱ سطر دعا + ۱۱ سطر
ترجمه.

۱۵. مجموعه:

۱. حاشیه اثبات الواجب القدیم، حنفی «۱ پ - ۵۴ پ»

۲. اثبات الواجب القدیم، دوانی «۵۵ پ - ۹۵ پ»

۳. شرح مختصر الاصول، ایجی «۹۶ پ - ۱۳۲ پ»

نسخ، نبی بن مرضا علی قریه بلجوقی، رساله اول ۱۱۳۵ ق، رساله دوم
۱۱۴۵ ق در مدرسه ملا علی قریه خچماز، در اول نسخه مهر بیضوی «المتوکل
علی الله عبده قاسم ۱۲۱۶» و تملک قاسم ایروانی.
جلد: گالینگور زرد، ۱۳۲ برگ، ۱۶ × ۲۰/۵ سم، ۱۶ سطر.

ضمائم:

۱. حاشیه اثبات الواجب القدیم

(فلسفه - عربی)

از: مولانا حنفی هروی (قرن ۱۰)

حاشیه ایست با عناوین «قوله - قوله» بر «اثبات الواجب القدیم» دوانی که در ۹۲۶ ق به پایان
رسیده است.

التراث العربی: ۲/۲۴۶؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۱/۱۳۳.

آغاز: بسملة الحمد لمن تقدّس جنباه عن ان يكون شريعة لكل وارد و تنزّه عن ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد.

انجام: أنّه ليس بتمام عقلا لا بالدليل بالبديهة هذا آخر ما قصدنا ايراده في شرح رسالة الواجب تمّت. نسخ، نبی بن مرضا علی بن احمد، جمعه ۱۱۳۵ قریه بلجوکی مدرسه ملاعلی بن ملارجب خچماز، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و با حواشی بسیار از «احمد چلبی» و «شرح مواقف محقق شریف» و.... (۱ پ - ۵۴ پ) ۵۴ برگ، ۱۶ سطر.

۲. اثبات الواجب القديم

(فلسفه - عربی)

از: جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی (۹۰۸ ق)
التراث العربی: ۴۸/۱؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۳۳/۱.
آغاز: بسملة سبحانک ما اعظم شأنک و اظهر برهانک انت الشاهد فی العین.
انجام: ولكن هداية ربی یحقّ الحق و یبطل الباطل بعدله الحسنی الراجح تمّت الرسالة.
نسخ، نبی خاک ولد مرضا علی بن احمد بن مرضا علی بن مصطفی قریه بلجوکی، ۱۱۴۵ ق قریه خچماز مدرسه ملاعلی ولد ملارجب، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، با حواشی بسیار. (۵۵ پ - ۹۵ پ) ۴۰ برگ، ۱۶ سطر.

۳. شرح مختصر الاصول

(اصول فقه - عربی)

از: قاضی عضد‌الدین عبدالرحمن بن احمد ایجی (۷۵۶ ق)
التراث العربی: ۳۹۵/۳.
مباحث الفاظ از کتاب را شامل است.
آغاز: بسملة الحمد لله الذی برأ الأنام و عمّمهم بالاکرام و الدعوة الى دار السلام.
انجام: و المشاركات و امر معادهم لافادة المعرفة و الاحکام تمت المختصر.
نسخ، نبی بن مرضا علی بن احمد، پنج شنبه، قریه بلجوکی در مدرسه ملاعلی بن ملارجب قریه خچماز، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و با حواشی بسیار. (۹۶ پ - ۱۳ پ) ۳۶ برگ، ۱۶ سطر.

۱۶. بیاض اشعار

(شعر - فارسی)

اشعاری از سعدی شیرازی در این بیاض گردآوری شده است.

آغاز: بسمله من کلام شیخ سعدی:

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نروید باعتدال محمد
انجام:

گفتا می خور که همچو ما بسیاری رفتند و کسی باز نیامد باری

نستعلیق شکسته، علی، ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۹۹ قریه حیدرآباد.

جلد: تیماج مشکى مجدول، ۷۰ برگ، ۱۶×۸/۵ سم، ۱۰ چلیپایی.

۱۷. دیوان حافظ شیرازی

(شعر - فارسی)

از: خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۹۱ یا ۷۹۲ ق)

نسخه های خطی فارسی، منزوی: ۲۲۷۶/۳؛ الذریعة: ۲۲۲/۹؛ فرهنگ سخنوران: ص ۴۷.

مباحث: شامل غزلیات از حرف «ت» تا آخر «ی» و بخشی از ملحقات دیوان.

آغاز افتاده:

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بیخار کجاست

دل سرراپرده محبت اوست دیده آئینه دار طلعت اوست

انجام افتاده:

کجاست ساقی مه روی من که از سر مهر چو چشم مست خودش ساغر گران گیرد

نواى مجلسیان را چو برکشد مطرب گهی عراق زندگاه اصفهان گیرد

نستعلیق، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.

جلد: تیماج قهوه ای مجدول، ۲۲۱ برگ، ۱۱×۱۵ سم، ۱۷ سطر.

۱۸. دیوان حافظ شیرازی

(شعر - فارسی)

از: خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۹۱ یا ۷۹۲ ق)

آغاز:

بسمله، الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها

انجام: ایام شراب است و شراب اوتیر هم غمزه و هست خراب او تیر

عالم همه سر بسر جواب است در جایی خراب و هم جواب او تیر
نستعلیق، هدایت بن خداداد، ۱۲۶۴ ق، ابیات آخر غزلها شنگرف، نشانی‌ها
شنگرف.
در آخر نسخه چند مهر بیضوی به سجع «سرور انبیا محمد ۱۱۵۴».
جلد: تیماج قهوه‌ای عطف پارچه، ۱۷۹ برگ، ۱۷ × ۲۱ سم، ۱۲ سطر.

۱۹. زبدة التصانیف (متفرقه - فارسی)

از: حیدر بن محمد خوانساری (قرن ۱۱)
چاپ تحقیقی این اثر با تصحیح آقایان سید صادق و سید جعفر حسینی اشکوری در چند
مجلد منتشر شده است.
الذریعة: ۲۲/۱۲ و ۲۳؛ فهرست کتابخانه آیه الله فاضل خوانساری: ۲۲/۲ شماره ۳۰۶؛
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۹۵۲/۲.
آغاز افتاده: آن کلمه که مسیح لقب است و عیسی ابن مریم نام اوست و حالتی که آن روشناس و
تمام قدر باشد دور دنیا بطاعت و نبوت و بمخلوق شدن.
انجام افتاده: بحث چهارم در آداب ملوک و عدالت ایشان و مکارم اخلاق ایشان با عباد الله و
این مستدعی چند خصلتست خصلت اول در عدالت عدل مساوات مرعی داشتن است... و از علی
بن الحسین علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.
نستعلیق عبارات عربی نسخ معرب، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین و
نشانی‌ها شنگرف، در میان نسخه یادداشتی بتاریخ ۱۱۶۹.
جلد: تیماج مشکی طبله اول افتاده، ۲۷۲ برگ، ۱۸ × ۲۸ سم، ۲۰ سطر.

۲۰. دیوان حزین لاهیجی (شعر - فارسی)

از: محمد علی بن ابی طالب زاهدی اصفهانی لاهیجی (۱۱۸۱ ق)
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۲۲۹۳/۳؛ فهرست مجلس: ۲۵۹/۳؛ فهرست دانشگاه
تهران: ۲۸۲۹/۱۲.
مباحث: غزلیات، رباعیات، مثنوی چمن و انجمن، مثنوی خرابیات، مثنوی ساقی‌نامه،
قطعات.

آغاز: مقدمه نثر: افتتاح نامه نام آوران کیهان خدیو سخن و مفتاح ابواب فیوضات....
 غیر نفی غیرت یکتای بی همتاستی نقش لا در چشم وحدت بین من الاستی
 انجام: غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقایی
 مگر صاحب دلی روزی برحمت کنند در حق مسکینان دعایی
 نستعلیق، کاتب با کمک فرزندش آقا عبدالجبار مشهور به آقاجانی کتابت کرده است، دهه دوم جمادی الاول ۱۱۸۱ (عصر مؤلف) دار العلم شیراز از روی نسخه میرزا علی رضاخان مقل ترشیزی که وی به هندوستان رفته و دیوان ناظم را از خودش گرفته است، عناوین و نشانی ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است.
 جلد: تیماج زیتونی مجدول، ۲۰۸ برگ، ۱۴×۲۱/۵ سم، ۲۲ سطر.

۲۱. شرح هداية الحكمة

(فلسفه - عربی)

از: کمال الدین حسین بن معین الدین میبیدی یزدی (قرن ۱۰)
 شرح مزجی است بر «هدایة الحکمة» اثر الدین ابهری (۶۶۳ ق) میبیدی این شرح را در ایام جوانی اش به سال ۸۸۰ ق به اتمام رسانده است.
 التراث العربی: ۴۲۹/۳ و ۴۷۹/۵.
 آغاز: بسملة الهداية امر من لديه و كلشيء يعود اليه و له الحمد على ما انعم علينا سوابق النعم ولواحقها.
 انجام: والوقوف على مذهب الحكماء فليراجع الى كتابنا المسمى بزبدة الاسرار من الواجب على طالب الحق مطالعة كتب الشيخين ابي علي و شهاب المقتول قد فرغ من تسويد هذا الكتاب في يوم الاحد....

نستعلیق، حسین بن محمد، قرن ۱۳، عناوین و نشانی ها شنگرف، با حواشی بنقل از «خواجه» و «منه»، در اول و آخر نسخه اشعار فارسی از ملاجلال و منصور حلاج، در آخر نسخه سه مهر بیضوی به سجع «عبده حسین بن محمد» ۱۲۴۵ در حاشیه تصحیح شده است.
 جلد: تیماج قهوه ای مجدول با ترنج و سرترنج، ۱۹۸ برگ، ۹×۱۵ سم، ۱۰ سطر.

۲۲. دیوان نسیمی

(شعر - فارسی)

از: سید عماد الدین شیرازی (۸۳۷ ق؟)

الذریعة: ۱۱۸۷/۹؛ نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۲۵۷۰/۳.

مباحث: غزلیات از «الف» تا «یا» و غیر آن از اشعار نسیمی را شامل است.

آغاز افتاده:

جفای مدعی سهلست و جور طعنه دشمن نظر چون با نسیمی هست فضل حق تعالی را

انجام: نی مال و نه زر نه گنج نه سیم آسوده ز خوف ایمن از بیم

نستعلیق، بدون نام کاتب، قرن ۱۱، در میان نسخه چند مهر بیضوی از جمله با

سجع: «یا امام جعفر صادق ادرکنی ۱۱۱۹».

جلد: تیماج زرد، ۸۶ برگ، ۱۱×۱۷ سم، ۱۵ سطر.

۲۳. رساله فی الارث

(فقه امامیه - عربی)

رساله مختصری است در بیان احکام ارث که در نسخه حاضر به شیخ بهایی نسبت داده شده،

از شیخ بهایی دو رساله در ارث سراغ داریم: ۱. شرح جواهر الفرائض (التراث العربی ۲۸۱/۳) ۲.

الفرائض البهائیة (الذریعة: ۱۴۸/۱۶).

ولی در فهرست مدرسه نمازی خوی ص ۴۲۲ این رساله به علامه حلی نسبت داده شده است

در مدرسه صادقیه سمنان به شماره ۱۴ و در کتابخانه آیه الله گلپایگانی به شماره ۹ و ۳۴ نیز

۱۱۳ - ۱۱۷

نسخه‌های دیگر این رساله را فهرست نمودم.

التراث العربی: ۱۶۴/۱.

آغاز: بسملة الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد

و آله الطاهرين اما بعد فهذه رسالة من تصنيفات شيخنا بهاء الملة والدين محمد جبل العالمی...

فی تقسیم المیراث لومات شخص و خلف احد الابوين و بنتا فنصيب احد الابوين السدس.

انجام: فيحصل للخنثى ثلاثة عشر و الاثنى تسعة و للمذكر ثمانية عشر قد فرغ من تسويد

هذا الكتاب....

نسخ، بدون نام کاتب، جمعه ۲۳ ذی حجه ۱۲۸۹ در مدرسه روحیه، در حاشیه

تصحیح شده است، پس از اتمام رساله اشعار فارسی از یغما و مناجات و

توسل به چهارده معصوم به شعر درج شده است.

فاقد جلد، ۲۶ برگ، ۱۱/۵×۱۸ سم، ۱۴ سطر.

۲۲. شرح تجرید العقائد

(کلام - عربی)

از: علاء الدین علی بن محمد قوشچی (۸۷۹ ق)

التراث العربی: ۲۶۲/۳.

مباحث: از مقصد ثانی شروع می‌شود.

آغاز: المقصد الثانی فی الجواهر و الامراض و فيه فصول الاول فی الجواهر قدّم مباحثها علی مباحث الاعراض لانّ وجود العرض متوقف علی وجود الجوهر.

انجام: من حیث هو ذلك و لفظ ان ینفعل و ان یفعل مخصوص بذلك تم.

نستعلیق، اسدالله بن مؤمن حسینی مشهور به بهجت طبرسی ساروی، صفر ۱۲۳۴، نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است و حواشی از «عبدالرزاق» و «المحرره» غیر او دارد، در آغاز نسخه قطعه‌ای از حاشیه تجرید ملاحظه لاهیجی در بحث جوهر و عرض درج شده است.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۲۰۰ برگ، ۱۵ × ۲۱ سم، ۱۹ سطر.

۲۵. کلیات سعدی

(شعر - فارسی)

از: مشرف بن مصلح شیرازی (۶۹۱ یا ۶۹۴ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۸۶۱/۳؛ الذریعة: ۴۴۷/۹؛ فرهنگ سخنوران: ۲۶۹.

مباحث: مقدمه‌ای به نثر در تعریف از کلیات سعدی از علی بن احمد بن ابی بکر بانضمام تمام کلیات سعدی.

آغاز: بسمله شکر و سپاس معبودی را جلّت قدرته که آفریننده مخلوقات عالم است... بوستان

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

انجام: نکرده‌اند خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان

نستعلیق، بدون نام کاتب، ۲۴ رجب ۱۲۴۵، تمامی صفحات مجدول محرر

شنگرف و لاجورد، عناوین شنگرف، مطالب در متن و حاشیه درج شده است.

جلد: مقوا، عطف و گوشه تیماج مشکی، ۲۸۰ برگ، ۱۳/۵ × ۲۲/۵ سم، ۱۷ سطر.

۲۶. انوار سهیلی

(ادب - فارسی)

از: حسین واعظ کاشفی (۹۱۰ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۳۵۲۳/۵؛ الذریعة: ۴۳۰/۲؛ فهرست مجلس: ۳۸۱/۲۵.

از آغاز یک برگ افتاده است.

آغاز افتاده: عجم در تعظیم و اخفای آن مبالغه نمودی تا زمانی که... و این رساله مسمی شده بانوار سهیلی و چهارده باب....

انجام: چونکه بدین پایه رسانم کلام به که کنم ختم سخن والسلام
نستعلیق، محمد علی بن حاجی میرسیف الله اصفهانی، جمعه ۲۳ جمادی
الاول ۱۲۳۷، عناوین و نشانی‌ها شنگرف.
جلد: تیماج قهوه‌ای با ترنج و سرترنج، ۳۲۰ برگ، ۱۶×۲۰/۵ سم، ۱۵ سطر.

۲۷. مجموعه:

۱. سلسله الذهب، جامی «۱ پ- ۲۱۱ ر»
۲. سیحة الابرار، جامی «۲۱۲ پ- ۲۱۹ پ»
- نستعلیق، شمس بن محمد ریشه‌ری مشهور به خطیب، جمادی الثانی ۱۰۰۸،
عناوین شنگرف.
جلد: گالینگور سبز، ۲۲۰ برگ، ۱۵×۲۲ سم، ۱۵ سطر.

ضمائم:

۱. سلسله الذهب (شعر- فارسی)
از: نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۸۹۸ ق)
ششمین مثنوی از «هفت اورنگ» جامی است که در وزن «هفت پیکر» نظامی در سه دفتر، در
مطالب عرفانی و تربیتی به شیوه حکایت و تمثیل سروده و در یکم ذیقعه ۸۷۶ بانجام رسانده است.
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۲۹۱۵/۴؛ الذریعة: ۲۱۶/۱۲؛ فهرست آستان قدس
رضوی: ۸۸۰/۷.

از فنای تو بقا می‌خواهد...	آغاز افتاده: در بقای تو فنا می‌خواهد
عقد هفتم در شرح تصوف که جستن از دست تصرفست و رستن از قید تکلیف:	
کرده زین شغل با آوازه پسند	ای بصوفی گری آوازه بلند
همه مقرون بفتح باب شده	انجام: همه مقبول و مستجاب شده
الله الحمد و العلی و الجود	بر همین نکته ختم شد مقصود

نستعلیق، شمس بن محمد ریشه‌ری مشهور به خطیب، دفتر سوم سلخ
جمادی الثانی ۱۰۰۸، عناوین شنگرف.
(پ ۲۱۱- ر) ۲۱۱ برگ، ۱۵ × ۲۲ سم، ۱۵ سطر.

۲. سبحة الابوار

(شعر - فارسی)

از: نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۸۹۸ ق)
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۲۸۹۲/۴؛ الذریعة: ۱۲/۱۲۶.
آغاز: المنة لله که بخون گر خفتم یکچند چو غنچه عاقبت بشکفتم
از کشمکش دهر بسی آشفتم کز گوهر راز سبحة واری سفتم
انجام: دست از برد یمان بیرون آر کف ز جلیباب کفن بیرون آر...
نستعلیق، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، عناوین شنگرف.
(پ ۲۱۲- پ) ۲۱۹ برگ، ۱۵ سطر.

۲۸. ترجمه فضایح اخیرہ پاریس

(تاریخ فرانسه - فارسی)

اصل فرانسوی از: دو بود و لافورزیست
مترجم: غلام حسین جلایر ترجمان السلطان.
بخشی از کتاب «فضایح اخیرہ پاریس» است که بدستور سردار اسعد، توسط غلامحسین
جلایر به فارسی ترجمه شده است. مترجم در غره ذیعقده ۱۳۳۰ ق شروع به ترجمه نموده است.
آغاز: این کتاب قسمتی از درنیه الکاندال دو پاری یعنی فضایح اخیرہ پاریس می‌باشد که در
۳۷ جلد بقلم نویسنده معروف فرانسوی... حضرت اشرف آقای سردار اسعد... ترجمه آنرا...
فضایح اخیرہ پاریس آکات لاکول در نیم فرسخی بندر.
انجام افتاده: از جای خود برخواست بکلیسا نگاهی بآن خانه....
تحریری، بخط مترجم، غره ذیعقده ۱۳۳۰، متن خط خوردگی دارد.
جلد: مقوا عطف و گوشه پارچه، ۸۸ برگ، ۱۹ × ۲۴ سم، ۲۷ سطر.

۲۹. مواهب علیه = تفسیر حسینی

(تفسیر - فارسی)

از: کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (۹۱۰ ق)

نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۶۲/۱؛ کشف الظنون: ۱۸۱۶/۲؛ فهرست مجلس: ۷۷/۱۰.
مباحث: از آغاز کتاب تا اواسط سوره کهف.
آغاز: بسمله بعد از تمهید قواعد الهی و تأسیس مبانی و ثناخوانی حضرت رسالت.
انجام: که در آن مقیم باشند تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر منازل ایشان.
نستعلیق، آیات نسخ معرب، بدون نام کاتب، قرن ۱۲، عناوین و نشانی‌ها
شنگرف، به نسخه آب رسیده است، در اوائل سنه تاریخ تولدی در ۱۱۷۴ ق.
جلد: تیماج قهوه‌ای عطف پارچه مشکی، ۳۷۰ برگ، ۲۴ × ۳۳ سم، ۲۵ سطر.

۳۰. زبدة التصانیف

(متفرقه - فارسی)

از: حیدر بن محمد خوانساری (قرن ۱۱)

به شماره ۱۹ گذشت.

آغاز افتاده: پای او بیرون آورند و سنت است که انگشتان پای میت را نرم بآهستگی گردانند.
انجام: نماید و در حالت قدرت فضای حاجت محتاجان را غنیمت شمارد و در صورت
مطلوب و چهره مقصود هیچ محقی را در نقاب تعویق و حجاب توقف.
نستعلیق، ملاکریم بن حاجی ثابت، قرن ۱۲، عناوین و نشانی‌ها شنگرف.
جلد: مقوا، ۳۶۰ برگ، ۱۸ × ۲۴ سم، ۲۲ سطر.

۳۱. ترجمه الخواص = تفسیر زواره‌ای

(تفسیر - فارسی)

از: ابوالحسن علی بن حسن زواره‌ای (قرن ۱۰)

فهرست آستان قدس رضوی: ۵۴۸/۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۳/۱؛
الذریعة: ۱۰۰/۴؛ فهرست دانشگاه تهران: ۱۶۲۶/۱۰.
مباحث: اواسط سوره بقره تا اواخر کهف.

آغاز افتاده: هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم غداً و ادخلوا الباب... و یاد آورید چون گفتیم
شما را در آید درین ده املیا که قرية جبارانست پس بخورید.

انجام: ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است
اللهم احشرنا فی زمره محبهم و موالهم... و عجز و توانایی او راه نیابد و درین تنبیه است
بدانکه تفاوت آجال مردم نیست مگر به تقدیر.

نستعلیق آیات نسخ معرب، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در اواخر نسخه
یادداشتی بتاریخ ۱۲۸۸.
جلد: تیماج قهوه‌ای با ترنج و سرترنج، طبله اول افتاده، ۳۲۰ برگ، ۱۹ × ۲۷
سم، ۲۱ سطر.

۳۲. دیوان فارغ گیلانی = فارغ نامه = جنگنامه (شعر - فارسی)
از: فارغ گیلانی رودسری (قرن ۱۱)
مثنوی مفصلی است در ستایش حضرت علی علیه السلام و داستانهایی از جنگها و کارهای شگفت آن
حضرت که بروزگار شاه عباس سروده است.
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۲۴۵۸/۳؛ الذریعة: ۷۹۹/۹؛ فهرست مجلس: ۴۳۴/۳۶.
آغاز افتاده:

سرور دین علی جواب سلام باز داد بسی نمود اکرام
انجام افتاده:

داد صلوات کردگار ملک گفت احسنت مهر ماه فلک
نستعلیق، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین شنگرف.
جلد: تیماج مشکی عطف پارچه آبی، ۱۷۵ برگ، ۱۸ × ۲۰/۵ سم، ۱۴ سطر.

۳۳. مجموعه:

۱. شرح رسالة الاستعارة، عصام الدین سمرقندی «۱ پ - ۲۸ ر»
 ۲. آداب البحث، عضدالدین ایجی «۲۹ ر»
 ۳. شرح آداب البحث، حنفی «۲۹ پ - ۳۶ ر»
 ۴. مؤنثات سماعیة «۳۶ پ»
 ۵. البرهان فی علم المیزان، کلنبوی «۳۷ پ - ۸۹ پ»
 ۶. حاشیة البرهان «۹۱ پ - ۱۱۴ ر»
- نسخ، کاتبان مختلف، ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ ق.
جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۱۴ برگ، ۱۸ × ۲۲ سم، ۱۰ - ۱۵ سطر.

ضمائم:

۱. شرح رسالة الاستعارة = شرح العصام على السمرقندية فى علم الاستعارات = شرح فرائد

العوائد (بلاغت - عربى)

از: عصام الدين ابراهيم بن محمد بن عربشاه سمرقندى (۹۵۱ ق)

شرح مزجى معروفى است بر رسالة «الاستعارة» سمرقندى.

التراث العربى: ۳/۳۱۷؛ فهرس مخطوطات العربية فى مكتبة عبدالله بن العباس بمدينة

الطائف: ص ۳۴۹.

آغاز: بسمله يقول العبد المفتقر الى الطاف ربه الخفية عصام الدين بن محمد حفظهما مغفرته الجليلة انّ

احسن ما يزاد به النعم الوفية و تدفع به البلية فى البكرة و العشية الحمد لواهب العطية اى كل عطية.

انجام: اذ به يمكن الاقتدار على البديع و البيان نرجوا من الله ان يعيننا عليه بحرمة حبيب الديان و

متمسكاً برديف الاولياء....

نسخ، بدون نام كاتب، ۱۳۲۶ ق، عناوين و نشانی‌ها شنگرف، با حواشی از

زیبای و جامی و... در حاشیه تصحیح دارد.

(۱ پ - ۲۸ ر) ۲۸ برگ، ۱۳ سطر.

۲. آداب البحث

(منطق - عربى)

از: قاضى عضدالدين عبدالرحمن بن احمد ايجى (۷۵۶ ق)

التراث العربى: ۲۱/۱.

آغاز: بسمله لك الحمد و المنة و على نبيك الصلوة و التحية و بعد اذا قلت بكلام تام خبرية ان

كنت ناقلاً فنطلب منك الصحة.

انجام: و انما جعل اللسان على الفؤاد دليلاً.

نسخ، بدون نام كاتب و تاريخ كتابت، رساله در يك برگ است كه مجدول

شنگرف است.

(۲۹ ر) ۱ برگ، ۱۵ سطر.

۳. شرح آداب البحث

(منطق - عربى)

از: حنفى تبريزى (حدود ۹۰۰ ق)

آغاز: بسمله لك الحمد جعل الله تعالى مخاطباً تنبيهاً على القرب و لأنّ اللائق بحال حاملان. انجاء: فاتبعه و الا فاصلحه فانه احسان و الله لا يضيع اجرا المحسنين تمت الرسالة الحنفية. نسخ، عبدالرحمن بن يعقوب بن حسين بن عمر، ۴ ذى حجه ؟، عناوين و نشانی ها شنگرف، صفحات مجدول شنگرف، با حواشی «منه» و حواشی دیگر.

۲۹ پ - ۳۶ ر) ۷ برگ، ۱۴ سطر.

۵. البرهان فی علم المیزان = رسالة الكلنوی فی المنطق (منطق - عربی)
از: ابوالفتح اسماعیل بن مصطفی کلنوی رومی (۱۲۰۵ ق)
هدیه العارفين: ۲۲۲/۱؛ ایضاح المکنون: ۱۷۹/۱؛ معجم المؤلفين: ۲۹۶/۲ و ۴۹/۸؛ فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهرية - الفلسفة و المنطق: ص ۱۰۷.
آغاز: بسمله انواع محامد عالية بسطت مقدمة لمفتح الابواب.
انجاء: ضروریات غیر مختص بالعلوم الحکمیة كما وهم و لیکن هذا آخر الکلام بحمد العزیز العلام قد فرغ من كتابة هذا الكتاب المسمى بکلنوی البرهان....
نسخ، رسول بن عبدالله کرمداری (از مریدان شیخ یوسف ملقب به شمس الدین)، ۱۳۲۴ بادیه تالستان، عناوين مشکى، نشانی ها شنگرف، با حواشی.
۳۷ پ - ۸۹ پ) ۵۲ برگ، ۱۳ سطر.

۶. حاشية البرهان (منطق - عربی)
حاشیه ایست با عناوین «قوله - قوله» بر کتاب «البرهان فی علم المیزان» کلنوی.
بخشی از صفحه آخر پاره شده است.
آغاز: بسمله قوله بسطت خبر بمعنى الانشاء مؤول بيليق و یحتمل ان یكون صفة و اذن یكون المحامد الموصوفة بها له تعالى لا کلّ حمد قوله احكامه الخمسة الخ هی الوجوب و الندب و الاباحة.
انجاء: یقدح فی كونها یقینیة بالنسبة الى المستدل و غاية الامر... المتعلم الیقین زعم لا فی...
الذی من علی بالانتماء....

نسخ، نام کاتب و تاریخ کتابت از بین رفته است (همانند رساله قبل است)، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، با حواشی از «تنویر البرهان» و «مصطفی بتوشی» «محمد خلیل ادام الله ظله» و «کرمداری».

(۹۱ پ- ۱۱۴ ر) ۲۳ برگ، ۱۵ سطر.

۳۴. من لا يحضره الفقيه

(حدیث شیعه - عربی)

از: شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

مباحث: از کتاب الحج تا پایان مشیخه.

آغاز: باب ابتداء الکعبة و فضلها قال ابو جعفر علیه السلام لما اراد الله عزوجل ان يخلق الارض امر الرياح الاربع خضر من متن الماء.

انجام: عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن سعد بن طريق الخفاف تمت اسانید من لا يحضره الفقيه....

نسخ، حسین بن یار علی وزوایی کمندانی نجفی، آخر مشیخه ۹ صفر ۱۰۶۱ در نجف، انتهای جزء سوم در پنج شنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۰۶۰، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و چند بلاغ دارد با حواشی از «مراد» و «ق»، گوشه برگها و صالی شده است.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۲۷۰ برگ، ۱۹/۵ × ۲۴ سم، ۲۴ سطر.

۳۵. من لا يحضره الفقيه

(حدیث شیعه - عربی)

از: شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

مباحث: از آغاز کتاب تا پایان جزء ثانی.

از آغاز اندکی افتاده.

آغاز افتاده: کتب علی بن مهزیار الاهوازی و کتب الحسین بن سعید و نوادر احمد بن محمد بن عیسی... و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و هو حسبی و نعم الوکیل باب المیاه و طهرها و نجاستها قال.

نسخ، عسکری اشنا خودی، قرن ۱۱، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل ذکر شده و علامت بلاغ دارد و با حواشی «ص»

و «ق» و «ذکری» و «مدارک» و «حسن عاملی» و «سلطان»، سر برگها و صالی شده است.

جلد: تیماج مشکى، ۲۴۵ برگ، ۲۰ × ۲۸ سم، ۲۵ سطر.

۳۶. الکافی

(حدیث شیعه - عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

مباحث: کتاب الدعاء از اصول کافی.

آغاز: بسمله کتاب الدعاء من کتب الکافی باب فضل الدعاء و الحثّ علیه علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد... قال ان الله عزوجل يقول ان الذين يستکبرون عن عبادتی. انجام: و خضوعی بذلی افعل بی ما انت اهلّه و لا تفعل بی ما انا اهلّه تمّ کتاب الدعاء و یتلوه کتاب فضل القرآن....

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۱ و ۱۲، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و صحت و ضعف سند روایات با رموز مشخص شده است، با حواشی «م ق ر سلمه الله» و حواشی از کتب و با امضای «م ق عفی عنه». جلد: تیماج مشکى، ۴۷ برگ، ۲۰ × ۲۴/۵ سم، ۱۸ سطر.

۳۷. الکافی

(حدیث شیعه - عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

مباحث: اصول از کتاب الایمان و الکفر تا آخر کتاب العشرة.

آغاز: کتاب الایمان و الکفر من کتاب الکافی تصنیف الشیخ... بسمله باب طنیة المؤمن و الکافر علی بن ابراهیم.... انجام: فی الظهور التی فیها ذکر الله عزوجل قال اغسلها تم کتاب العشرة و الحمد لله اولاً و آخراً....

نستعلیق، عبدالله قهپایی، سه شنبه دهه اول ربیع الثانی ۱۱۰۳، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه نسخه با علامتی چون «صح - ض - ق - ح - م - ص ز - ل - ض کق - ح ق - و» صحت و ضعف سند روایات را مشخص نموده‌اند، در حاشیه تصحیح شده و حواشی بسیار از کتب

چون «مجمع البیان» و «مصباح» و «نهایه» و افراد همچون «مقارن مد ظله» و «مراد».

جلد: تیماج سرخ دور و مجدول، ۹۰ برگ، ۱۸ × ۲۴/۵ سم، ۲۱ سطر.

۳۸. تهذیب الاحکام

(حدیث شیعه - عربی)

از: شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

التراث العربی: ۱۵۷/۲.

مباحث: از آغاز کتاب تا اول کتاب الزکاة.

آغاز: بسملة الحمد لله ولی الحمد و مستحقه و صلواته علی خیرته من خلقه محمد و اله وسلم تسلیماً ذاكرنی بعض الاصدقاء ایدہ الله ممن اوجب حقه باحادیث اصحابنا.

انجام: سألته عن الجنائز لم ادرکها حتی بلغت القبر اصلی علیها قال ان ادرکها قبل ان یدفن فان شئت فصل علیهما تمت الزیادات و الحمد لله رب العالمین... یتلوه کتاب الزکوة.

نستعلیق، بدون نام کاتب، ۲۷ صفر ۱۰۶۱، نسخه بدلها در هامش نسخه ذکر شده و در حاشیه تصحیح شده و علامات بلاغ دارد.

جلد: تیماج سرخ مجدول، ۲۸۵ برگ، ۲۰ × ۲۷ سم، ۲۱ سطر.

۳۹. الکافی

(حدیث شیعه - عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

مباحث: کتاب الحجة تا آخر کتاب الایمان و الکفر از اصول.

آغاز: قال انّ الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام حتی يعرف... باب ان الارض لا تخلو من حجة عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد.

انجام: و السيئة فيه تغفر و الحسنة في غيره لا تقبل آخر کتاب الایمان و الکفر و الطاعات و المعاصی من الکافی و الحمد لله رب العالمین.

نسخ زیبا، بدون نام کاتب، قرن ۱۱ و ۱۲، عناوین و نشانی هاشنگرف، وضعیت سند احادیث از جهت صحت و ضعف در کنار احادیث درج شده است. حواشی دارد.

جلد: تیماج مشکی با ترنج، ۲۲۰ برگ، ۱۸/۵ × ۲۵ سم، ۲۰ سطر.

۲۰. وسائل الشیعة

(حدیث شیعه - عربی)

از: محمد بن حسن حرّعاملی (۱۱۰۴ ق)

التراث العربی: ۴۵۴/۵.

مباحث: کتاب الزکاة تا اول باب استحباب النظر الى الدين والى المصحف.

آغاز: بسملة يقول الفقير الى الله الغنى محمد بن حسن الحرّعاملی الحمد لله على افضاله و الصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين من كتاب وسایل الشيعة... انواع الابواب اجمالاً ما تجب فيه الزکوة.

انجام: استحباب النظر الى الدين والى المصحف والى وجه العالم محمد بن على بن الحسين قال روى ان النظر وجه العالم عبادة والنظر الى محمد عبادة اقول.

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.

جلد: تیماج مشکى مجداول با ترنج و سرترنج و لچکى، ۲۸۰ برگ، ۲۱ × ۳۴

سم، ۲۴ سطر.

۴۱. ترجمه الجنة الواقية والجنة الباقية

(دعا - فارسی و عربی)

ترجمه ایست از کتاب «الجنة الواقية والجنة الباقية» کفعمی (۹۰۵ ق) که چهل فصل است در تعویذات و دعوات و زیارات و گزیده‌ای است از کتابش «جنة الامان الواقية و جنة الايمان الباقية» موسوم به «مصباح کفعمی». از این کتاب ترجمه‌های متعددی در دست است. نسخه حاضر به جهت افتادگی و جابجایی صفحات و اینکه در اول و آخر نسخه ترجمه دعای کمیل از علامه مجلسی درج شده، مترجم شناخته نشد. این ترجمه شباهت دارد با دو نسخه دیگر که به شماره‌های ۱ و ۹ در کتابخانه آیه‌الله گلپایگانی ره در قم فهرست نمودم.

فهرست آستان قدس رضوی: ۱۷۴/۱۵؛ الذریعة: ۹۴/۴ و ۹۵.

آغاز: شرح دعای کمیل بسملة الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الوري و بعد گوید فقير خاطی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمها که چون دعای مشهور بدعای کمیل.

انجام: و صلى الله على رسوله و الاثمة الميامين من آله و سلم تسليمأ و درود فرستاد خدا بر رسول خود و پیشوایان صاحب میمنت که آل اویند و سلام فرستاد سلام فراوان.

ادعیه نسخ معرب زیبا، ترجمه نستعلیق، بدون نام کاتب، قرن ۱۲، تمامی صفحات مجدول مذهب محرر، ترجمه شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و حواشی دارد به لفظ «منه» و غیر آن، برگهای نسخه جابجا شده و ترجمه دعای کمیل از علامه مجلسی در اول و آخر نسخه در دو قسمت درج شده است.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۱۱۰ برگ، ۱۲/۵ × ۱۸/۵ سم، ۱۶ سطر.

۴۲. مجموعه:

۱. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، منسوب به امام صادق علیه السلام «۱ پ - ۳۷ پ»

۲. رجعت، علامه مجلسی «۳۸ پ - ۹۰ پ»

نسخ، بدون نام کاتب، رساله دوم: ۱۲۶۲ ق.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۹۰ برگ، ۱۱ × ۱۸/۵ سم، ۱۸ سطر.

۱. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة

(حدیث - عربی)

از: منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام

الترت العربی: ۱۰۸/۵.

آغاز: بسملة الحمد لله الذی نور قلوب العارفين بذکره و قدس ارواحهم بسره و بره.

انجام: الصبر يظهر ما فی بواطن العنا من النور و الصفا.

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۳.

(۱ پ - ۳۷ پ) ۳۷ برگ، ۱۱ × ۱۸/۵ سم، ۱۸ سطر.

۲. رجعت

(حدیث - فارسی)

از: علامه ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

کتابشناسی مجلسی: ص ۲۳۷؛ الذریعة: ۹۰/۱ و ۶۸/۱۳.

آغاز: بسملة حمد له و الصلوة و السلام علی اشرف الانبياء و المرسلين محمد صلى الله عليه

و آله الطاهرين المعصومين اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی... که چون بر

کافه ارباب فطنت.

انجام: سه مرتبه می‌زنی و گویی یا مولای العجل العجل العجل یا صاحب الزمان.
نسخ، بدون نام کاتب، شنبه ۳۰ ذی قعدة ۱۲۶۲، عناوین شنگرف، در حاشیه
تصحیح دارد.
(۳۸ پ - ۹۰ پ) ۵۲ برگ، ۱۱ × ۱۸/۵ سم، ۱۸ سطر.

۲۳. مرشد العوام

(فقه امامیه - فارسی)

از: میرزا ابوالقاسم بن حسن گیلانی قمی (۱۲۳۱ ق)
الذریعه: ۳۰۷/۲۰؛ فهرست مجلس: ۲۰۵/۲۶ و ۸۴/۱۱.
مباحث: جلد اول
آغاز: بسمله حمدله و الصلوة... اما بعد چنین گوید اقل عبادالله ابوالقاسم بن حسن الجیلانی که
این چند کلمه‌یست در بیان مسائل عبادات حسب الاقتضای جماعتی از برادران دینی مرقوم قلم
شکسته رقم میگردد و آنرا مسمی کرده بمرشد العوام.
انجام: و بنابراین قبل از مردن و بعد از مردن هر دو می‌توان نوشت تمام شد جلد اول کتاب
مرشد العوام و بعد از آن می‌آید جلد دوم در کتاب زکوة و خمس و صوم و غیر آن حق تعالی توفیق و
اعانت عطا کند بر اتمام....
نستعلیق، موسوی، ۱۲۱۵ ق، عناوین شنگرف در اول نسخه دعای احرام و
بعد از احرام درج شده است.
جلد: تیماج مشکى، ۱۷۳ برگ، ۱۱ × ۱۵ سم، ۱۸ سطر.

۲۴. ادعیه

(دعا - فارسی و عربی)

مجموعه‌ای است از ادعیه شیعی بنقل از کتب حدیث و ادعیه همچون تهذیب، مهج الدعوات،
کشف الغمة، عدة الدّاعی. شامل دعاهاى چون اوراد نماز که شیخ علی عبدالعال ترتیب داده، اسناد
اوراد هفته و ادعیه و تعویذات و تسبیحات ایام هفته، دعای صاحب الزمان با شرح آن، مناجات
امام سجاد علیه السلام و حرز امام رضا علیه السلام و دعای جوشن کبیر.
آغاز: اوراد نمازی که عالی حضرت شیخ الاسلام شیخ علی عبدالعال رحمه الله ترتیب داده
است بسمله لا اله الا الله الهأ و احدأ ونحن له مسلمون.
انجام: سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب برحمتک یا ارحم الراحمین.

نسخ معرب، خواجه کلان بن محمد محسن فندرسکی، جمعه ۲۸ ربیع الاول ۱۰۸۱ ق، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه نیز ادعیه‌ای درج شده است. جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۱۱ × ۱۸/۵ سم، ۱۵ سطر.

(بلاغت - عربی)

۲۵. حاشیه المختصر

از: نظام الدین عثمان بن عبدالله خطایی (قرن ۱۰)
حاشیه‌ای است بر کتاب «المختصر فی شرح التلخیص» تفتازانی که تا بحث تعریف مسند الیه بالضمیر نگاشته است.

التراث العربی: ۳۴۷/۲.

آغاز: بسمله نحمدک اللهم علی ما اعطیتنا من سوابغ النعم و بوالغ الحکم... قوله نحمدک اثر الحمد علی الشکر لان الحمد یعم الفضایل و القواضل.
انجام: لا یحتمل هذا و الاولی ان یق بل المتروک بالمتروک الیه فبق یتروک المعین الی غیر المعین او الخطاب تمت الکتاب.

نستعلیق، ملا محمد محسن مرندی، ۱۷ رجب ۱۰۷۱، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده است، حواشی دارد.
فاقد جلد، ۷۰ برگ، ۵/۱۴ × ۵/۲۰ سم، ۱۷ سطر.

۳۶. مجموعه:

۱. انوار التنزیل و اسرار التأویل، قاضی بیضاوی «۱ پ - ۱۲۵ ر»
 ۲. مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، شهید ثانی «۱۲۷ پ - ۳۰۴ پ»
- نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، رساله دوم: (۱۰۰۶ ق یا ۱۰۶۰ ق).
تیماج قهوه‌ای مجدول با ترنج و سرترنج، ۳۰۴ برگ، ۲۰ × ۲۴/۵ سم، ۱۸ - ۲۸ سطر.

ضمائم:

(تفسیر عامه - عربی)

۱. انوار التنزیل و اسرار التأویل

از: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (۶۸۵ ق)

التراث العربی: ۳۲۴/۱.

مباحث: از آغاز تفسیر تا اول سورة مائده.

آغاز: بسملة الحمد لله الذى انزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً.

انجام: یا ایها الذین امنوا لاتحلّوا شعائر الله یعنى مناسک الحج جمع شعيرة وهى اسم ما اشعر ای جعل شعاراً.

نسخ، نستعلیق، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، عناوین و نشانی‌ها شنگرف،

در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدلها ذکر شده است، علامت بلاغ دارد.

(۱ پ- ۱۲۵ ر) ۱۲۵ برگ، ۲۰ × ۲۴/۵ سم، ۱۸-۲۴ سطر.

۲. مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام

(فقه امامیه - عربی)

از: شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵ ق)

التراث العربی: ۶۵/۵.

مباحث: تجارت تا طلاق.

آغاز: بسملة حمدله و الصلوة... القسم الثانى فى العقود و فيه خمسة عشر كتاباً قوله كتاب

التجارة قد سبق فى كلام المصنف رحمه الله فى كتاب التجارة كغيره ما يدل على أنّ المراد بالتجارة عقد المعاوضة.

انجام افتاده: ولا يلزمه الا الاعتراف بما يعلم ولادته على فراشه الا بما يدعى.

نستعلیق، بدون نام کاتب، دوشنبه ۵ ذی قعدة ۱۰۶۰ (یا ۱۰۰۶ ق)، عناوین

شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، حواشی «منه رحمه الله» دارد.

(۱۲۷ پ- ۳۰۴ پ) ۱۷۸ برگ، ۲۰ × ۲۴/۵ سم، ۲۰-۲۸ سطر.

۴۲. قرآن کریم

(عربی)

کامل است.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم.

انجام: بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ بربّ الناس ملك الناس اله الناس من شرّ الوسواس

الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة و الناس.

نسخ معرب زیبا، بدون نام کاتب، قرن ۱۱، تمامی صفحات مجدول مذهب دو

صفحه اول سرلوح مزدوج مذهب و طلااندازی بین سطور دارد. فواصل آیات زر، نشانی‌ها شنگرف، اسامی سُور زر، در اول نسخه تاریخ تولدی مربوط به سال ۱۱۹۱ ق.
جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول با ترنج سوخت، ۲۹۷ برگ، ۱۸ × ۲۷ سم، ۱۱ سطر.

۴۸. مجموعه:

۱. ترجمه مقالات غیبیه بکتاش ولی خراسانی «۱ ر- ۷۶ پ»
 ۲. مطلوب کل طالب، رشید و طواط «۱ ر- ۵۰ پ حاشیه»
 ۳. دلگشای قیغوسیز «۵۱ ر- ۸۳ پ»
 ۴. نصیحت نامه «۸۴ ر- ۸۸ ر»
 ۵. مختصری از احوالات دوازده امام به ترکی «۸۸ ر و پ»
- نستعلیق، رساله اول و دوم: اسماعیل بن علی ۹۹۹ ق، تمامی صفحات مجدول محرر شنگرف، عناوین شنگرف.
جلد: تیماج قهوه‌ای دور و مجدول با ترنج و سر ترنج، ۱۰ × ۱۵ سم، ۹ سطر.

۱. ترجمه مقالات غیبیه و کلمات عینیه (عرفان- ترکی)
از: حاج بکتاش ولی خراسانی (قرن ۸)
ترجمه ترکی است از کتاب «مقالات غیبیه و کلمات عینیه» حاج بکتاش ولی خراسانی (قرن ۸) در عرفان. متن کتاب به فارسی بوده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است و نسخه‌ای از ترجمه ترکی آن (با ترجمه خطیب او غلوشاعر «قرن ۹») در کتابخانه مغنیا ترکیه موجود است.
نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۴۰۸/۲؛ فهرست دانشگاه تهران: ۲۴۶۱/۱۱؛ دانشنامه جهان اسلام: ماده «بکتاش».

یک صفحه از آغاز افتاده است.

آغاز افتاده: یار تدی و دخی اول حضرت رسولک آلنه و اصحابلرینه سلام اولسونکیم... و مقالات ایسی و صوی شریعت... قطب معلوم سلطان حاجی بکتاش الخراسانی قدس الله سرّه

العزیز اول دین چراغی ایمان نورنیک یاغی.

انجام: باقی کلام مبارک و خیر لو سوزلر قرآن تفسیر نده و حدیث نبویه کتوره و ز انشاء الله تعالی تمّ الکتاب....

نستعلیق، اسماعیل بن علی، ۲۴ جمادی الاولی ۹۹۹، تمامی صفحات مجدول شنگرف، عناوین شنگرف.

(۱ ر- ۷۶ پ) ۷۶ برگ، ۱۰ × ۱۵ سم، ۹ سطر.

۲. مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب (حدیث منظوم- فارسی)

از: رشید الدین محمد بن عبدالجلیل و طواط بلخی (۵۷۸ ق)

گزارشی است به نثر و نظم از صد کلمه جاحظ که از کلمات امام علی علیه السلام گرد آورده بود. بارها بچاپ رسیده است.

میراث حدیث شیعیه، دفتر اول، ص ۱۹۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی:

۱۶۸۵/۲؛ کشف الظنون: ۱۷۲۱/۲.

از آغاز یک صفحه افتاده است.

آغاز افتاده: مروان و شیر یزدان و سوار میدان حاکم محشر و ساقی حوض کوثر حیدر صفدر طالب کل طالب و غالب کلّ غالب... الکلمة الاول کلمه یکم لو کشف الغطاء مازددت یقیناً، حال خلد و حجیم دانستم / بیقین آنچنانکه می‌باید.

انجام: این گناهان که یاد خواهم کرد یارب از ما بفضل در گذاران

زدن چشم زشتی گفتار رانیدن شهوت خطای زبان

نستعلیق، احادیث نسخ معرب، اسماعیل بن علی، ۹۹۹ ق، عناوین شنگرف.

(۱ ر- ۵۰ پ حاشیه) ۵۰ برگ، ۱۰ × ۱۵ سم، چلیپایی.

۳. دلکشا (عرفان- ترکی)

از: قیغوسیز

کتابی است در عرفان به نظم و نثر ترکی، مؤلف از اشعار خود در لابلای کتاب آورده و تخلص شعری‌اش «قیغوسیز» است.

آغاز: معانی بحرینه معدن او لنلر حقیقت کامل انساة اولنلر

قمو اشیاده حق موجود دکلمی حقه انکار اولن مرد و دکلمی
انجام: عاقیله نصیحت ایلدوم عارف بلدکم نیم ار مغانیم بود ورداخی یوق پنجه هر یکا با قدم
وجود مدن ارتوق... حرف اوز رینه سوز مختصر اولدی بالله اعلم بالصواب تمت کتاب دل گشای
قیغو سیز رحمه الله ...

نستعلیق، مولانا پری بن مولانا زین الدین الراقوقی، ذی حجه ۱۰۰۶ ق،
صفحات مجدول شنگرف، عناوین شنگرف، بخش های اولیه کتاب در
حاشیه صفحات درج شده است.
(۵۱ ر - ۸۳ پ) ۳۳ برگ، ۱۰ × ۱۵ سم، ۱۵ سطر.

۴. نصیحت نامه
(شعر - ترکی)
منظومه ای است عرفانی به زبان ترکی در بیان مراتب سیر و سلوک و طریق اولیاء الله با تجلیل
از ائمه شیعی، از سید غازی حاجی بکتاش نام می برد.

آغاز: صفن فضل حقه ای طالب راه	که دولت عشقن ایت او زکه همراه
توجه قیل توجه اول کریمه	جمال انوری ذات قدیمه
انجام: نصیحت نامه یازدم درویشانه	جهانده قلمغچون بر نشانه
خطای دردمندم بر کمینه	اکیجک هود یوک شاهک دمینه...
حقک فضلینه بغلندک از لدن	تمنا من دیدار درلم یزلدن

نسخ، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت.
(۸۴ ر - ۸۸ ر) ۵ برگ، ۱۰ × ۱۵ سم، ۱۶ سطر.

۴۹. دیوان آسوده شیرازی
(شعر - فارسی)

از: محمد مهدی بن حیدر علی شیرازی (۱۳۲۰ ق)
قصاید، غزلیات و مسعطات شاعر است در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و نیز مدح
پادشاهان و شاهزادگان و امرای قاجار.
نسخه دیگری از دیوان آسوده در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۹
نگهداری می شود.

نسخه های خطی فارسی، منزوی: ۲۲۰۸/۳؛ دایرة المعارف تشیع: ۱/۱۱۳؛ الذریعة: ۶/۹

و ۲۴۷/۱۵؛ ریحانة الادب: ۴۸/۱؛ فارسنامه ناصری: ۵۸/۲؛ آثار العجم: ۳۵۳؛ حدیقه الشعراء: ۳۲/۱-۳۷.

آغاز: زلف آنشوخ که یک سلسله دل در بر اوست سنبل و مشک همانا پدر و مادر اوست
سرکشی کرد برخسارش آنزلف سیاه این چه سودا و چه شور است که اندر سر اوست
انجام: تا گوهر بدن را ترکیب اعتدالی است تا خاک پست و گردون دارای فَرّ عالی است
در زیر حکم شه باد از ماه تا ماهی تمت القصاید و المسطّات من کلام جناب مستطاب افصح
المتکلمین میرزا مهدی متخلص بآسوده....

نستعلیق، تاج الشعرا شیرازی، ذیقعه ۱۳۱۵.

جلد: گالینگور آبی، عطف چرم، ۱۵۰ برگ، ۱۶ × ۲۱ سم، ۱۳ سطر.

۵۰. منیة اللیب فی شرح التهذیب (اصول فقه - عربی)

از: سید ضیاء الدین عبدالله بن محمد حسینی حلی (قرن ۸)

التراث العربی: ۳۰۳/۵.

آغاز: بسملة اللهم انی احمدک حمداً لا یقدر حصره ولا یحصر قدره ولا ینسی ذکره... و بعد فان
الالتفات الی علم اصول الفقه و صرف الهمة الی عرفانه... فوضعت هذا الكتاب المسمى بمنیة اللیب
فی شرح التهذیب.

انجام: و قد قسمه الجدلیون الی اربعة اقسام الاول عدم التأثير فی الوصف و هو ان یکون
الوصف المأخوذ فی الدلیل... فعلى الاول یمتنع اللاحاق اذا لم یکن الفرع.

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۰، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه
تصحیح شده است، در اول نسخه تملک علی بن محمد بن حسن بن محمد بن
علی در ۱۰۹۹ با مهر وی و نیز تملک احمد بن محمد بن اسحق.

جلد: گالینگور آبی، عطف چرم، ۲۰۰ برگ، ۱۵ × ۲۱ سم، ۱۷ سطر.

۵۱. عنوان الکلام فی شرح ادعیه الصیام (مجالس منبری - فارسی)

از: محمد باقر بن محمد جعفر فشارکی (۱۳۱۴ ق)

چهل مجلس است با چند مقدمه در شرح دعاها و روزهای ماه مبارک رمضان که مؤلف به
سال ۱۲۸۳ ق آنرا بدرخواست جمعی از مؤمنین تألیف نموده و بارها بچاپ رسیده است.

الذریعة: ۳۵۳/۱۵.

آغاز: بسملة الحمد لله الذى قصرت اوهام العارفين عن ادراك ذاته و انحصرت افهام العالمين عن عرفان كنهه.
انجام: كه اين سه مرحله كه ذكر كرديم هر يك از قرآن مستفاد مى شود و قرآن اصل همه و كليل هر يك است.

نستعليق، بدون نام كاتب، قرن ۱۳ و ۱۴، در اواخر نسخه مطالب متفرقه‌اى درج شده از جمله: قصيده عينيه سيد اسماعيل حميرى و چند نامه و اشعار متفرقه از جمله نوروزيه ميرزا يحيى اصفهاني و ترجيع بند هاتف اصفهاني.

جلد: گالينگور قرمز، عطف چرم، ۱۱۰ برگ، ۱۸/۵ × ۲۳ سم، ۱۹ سطر.

۵۲. زاد المعاد

(دعا - فارسي)

از: علامه ملا محمد باقر بن محمد تقى مجلسى (۱۱۱۰ ق)

الذریعة ۱۱/۱۲؛ كتابشناسى مجلسى: ص ۲۴۳.

يك برگ از آخر افتاده است.

آغاز: الحمد لله الذى جعل العبادة وسيلة لنيل السعادة فى الآخرة والاولى.

انجام افتاده: و مخالفت كرد توبه و كفاره او چيست حضرت فرمودند كه ده مسكين را اطعام.

نسخ زيبا، ادعیه معزب، ترجمه فارسی نستعلیق شنگرف زیر نویس، بدون نام كاتب، قرن ۱۲، تمامی صفحات مجداول مذهب محرر، دو صفحه اول در حاشیه نقش گل و بوته مذهب، صفحه اول سر لوح مزدوج مرصع، آغاز ابواب كتيبه مذهب، عناوين شنگرف، در حاشیه تصحيح دارد.

جلد: روغنى دورو، روى جلد زمينه سبز مجداول با نقش گل و بوته زرین و داخل جلد زمينه سرخ مجداول با نقش گل و بوته الوان، عطف تیماج. ۲۱۵ برگ، ۱۶ × ۲۶ سم، ۱۹ سطر.

۵۳. ترویج الارواح فى تهذيب الصحاح

(لغت - عربی)

از: محمود بن احمد زنجاني (۶۵۶ ق)

مختصر صحاح جوهری است با اسقاط شواهد و قواعد و مکثرات. زنجانی تلخیص دیگری نیز از «الصحاح» دارد موسوم به «تنقیح الصحاح» که نسخه‌ای از آن به شماره ۹۴ در کتابخانه سپه سالار موجود است.

نسخه‌هایی از «ترویج الارواح» در کتابخانه دانشگاه تهران (شماره‌های ۶۲۶ و ۸۱۲۸ و ۳۰۴۶) و آستان قدس رضوی به شماره ۶۰۶۹ موجود است.

فهرست الفبایی آستان قدس رضوی: ص ۱۲۵؛ فهرست آستان قدس رضوی: ۲۶/۱۳؛ کشف الظنون: ۴۰۲/۱ و ۱۰۷۳/۲؛ هدیه العارفین: ۴۰۵/۲؛ اعلام، زرکلی: ۳۷/۸؛ یادنامه علامه سید عبدالعزیز طباطبایی: ۵۱۴/۲ و ۵۱۵

آغاز: بسملة الحمد لله مانع الاعلاق و فاتح الاغلاق و صلواته على سيدنا المبعوث بمحاسن العادات و مكارم الاخلاق... و سميته ترويح الارواح في تهذيب الصحاح... الفصل في المهموز. انجام ناتمام: فصل السنين السانئة و الوطن و قبل بعد الهم سبا السبي و الاستبا الاسر و قد سبيت العدو سبا و سبا اذا اسرته و اسبیه مثله.

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین شنگرف، حواشی تصحیحی دارد.
جلد: تیماج مشکی مجدول، ۱۷۵ برگ، ۲۲ × ۳۳ سم، ۲۵ سطر.

۵۲. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية

(فقه - عربی)

از: شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵ ق)

التراث العربی: ۱۴۳/۳.

مباحث: جلد اول.

آغاز: بسملة الحمد لله الذي شرح صدورنا بلمعة من شرايع الاسلام.

انجام: في المدة يحلف المنكر لاصالة عدم مايدعيه الآخر من الزيادة تم الجزء الاول....

نسخ زیبا، بدون نام کاتب، قرن ۱۲، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و حواشی بسیار دارد از آقا جمال خوانساری و سید محسن بن حبیب حسینی جرفادقانی بخط خودش که این نسخه نیز در تملک او بود و مهرهای متعددی بر نسخه زده است و نیز مهر مربعی با سجع «عبده الراجی محمدجواد» در اول نسخه به چشم میخورد و در پایان فایده‌ای در توضیح این جمله از «قواعد الاحکام»: لو نذران یصوم شهرا قبل ما بعد

قبله رمضان و قیل شوال، از محسن جرفادقانی.
جلد: تیماج مشکی سوخت با ترنج و سرترنج، ۱۷۰ برگ، ۲۰ × ۳۰ سم،
۲۹ سطر.

۵۵. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (فقه - عربی)

از: شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵ ق)
یک صفحه از آغاز افتاده است.
آغاز افتاده: الطماح والخوف زمامها العاطف بها عن الجماع والشكر طوله....
انجام: وفي المدة يحلف المنكر لاصالة عدم ما يدعيه الآخر من الزيادة....
نسخ، علی بن محمدرضا زین العابدین گلپایگانی، ۱۲۸۹ ق، عناوین شنگرف،
نشانی‌ها مشکی، در حاشیه تصحیح شده و حواشی فراوانی دارد از جمله «منه
ره» و «جم» و «مدارک» و «میرزا ابراهیم» و «محمدرضا» و «سلطان» در واسط
نسخه مهر بیضوی با سجع «حسین بن جعفر الموسوی» و در پایان نسخه
تملك زین العابدین گلپایگانی.
جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول سوخت با ترنج و سرترنج، ۱۸۰ برگ، ۱۹/۵ ×
۳۱ سم، ۲۱ سطر.

۵۶. نورالمواقین (مدایح معصومین علیهم السلام - فارسی)

از: اسماعیل بن محمد بن افراسیاب کرمانشاهی متخلص به شمسواری (قرن ۱۳)
قصاید و غزلیات ناظم است که در مدایح ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً حضرت علی علیه السلام
سروده است.

آغاز: اگر نور خدا گردد دل آرا یقین از چشم دل بیند خدا را
خداوند ابنور عارفانت کریم رحیم دارا کردگارا
انجام: قسم بخوبی رویت که شمسواری گفت که تو به نسبت خوبی زخوب خوبتری
نستعلیق، بخط ناظم، ۱۲۳۴ ق، عناوین و نشانی‌ها شنگرف.
جلد: تیماج مشکی مجدول، ۱۵۰ برگ، ۲۰/۵ × ۲۹/۵ سم، ۲۴ سطر چلیپایی.

۵۷. ظلمت المنافقین

(مطاعن - فارسی)

از: اسماعیل بن محمد بن افراسیاب کرمانشهرانی متخلص به شهسواری
مطاعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام است به نظم و نثر و با ذکر داستانهای تاریخی از کتب مختلف که
در ۱۲۳۴ ق در سن پنجاه و پنج سالگی از تألیف آن فراغت یافته است، این کتاب شامل سیزده
باب است.

آغاز: بسمله حمد و سپاس بیحد و قیاس سزاوار خداوندیست جلّ شأنه و عظم سلطانه که.
انجام:

در عرصه مطاعن بر کوی شهسواری این ظلمت است از هجو وقف عمر نمودم...
ظلمت است این کتاب و تاریخش دوزخ از گور سیزده کافر ۱۲۳۴
نستعلیق، بخط مؤلف، ۱۲۳۴ ق.

جلد: تیماج مشکی سوخت مجدول با ترنج و سرترنج، ۱۵۰ برگ، ۲۰ × ۲۹
سم، ۱۷ سطر.

۵۸. مجموعه:

رسائل کجوری مازندرانی شیرازی:

۱. الفوائد الرجالية « ۱ پ - ۸۱ ر »

۲. حجية المظنة « ۸۱ پ - ۱۱۲ ر »

۳. الرد علی الاخباریین و الشیخية « ۱۱۲ پ - ۱۲۱ ر »

نستعلیق، حسین بن محمد بن شاه محمد خراسانی الاصل ترشیزی المسکن،
شروع کتابت در دوم رمضان ۱۲۵۹ در شیراز، اتمام رساله دوم: دوشنبه ۱۶
صفر ۱۲۶۱.

جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۲۱ برگ، ۱۱ × ۱۵/۵ سم، ۱۵ سطر.

۱. الفوائد الرجالية

(رجال و درایه - عربی)

از: مهدی کجوری شیرازی (۱۲۹۳ ق)

این رساله در واحد تحقیقات مؤسسه دارالحديث قم تصحیح شده و آماده چاپ است.
مشار عربی: ۶۸۰.

آغاز: بسمله الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الجنة للموحدين... اما بعد فهذا منتخب قليل الذكر و كثير الفائدة في علم الرجال و رتبته على مقدمة و باين و خاتمة اما المقدمة ففيما لا بد من التكلم فيه... و هو ثلاث جهات الاولى في تعريف هذا العلم و هو علم يعرف به رجال السند ذاتاً او وصفاً.

انجام: الى غير ذلك من الاصطلاحات هذا ما يسر الله تعالى لنا نظمه في سلك التحرير من الاشارة الى بعض فوايد علم الرجال و مصطلحات علم الدراية و له الحمد على ذلك جعله الله تعالى خالصاً لوجهه الكريم و نفعنا به و اخواننا به.

نستعليق، حسين خراساني، شروع کتابت در دوم رمضان ۱۲۵۹ در شیراز، عناوين و نشانی‌ها شنگرف، در حاشیه تصحیح دارد، کاتب شاگرد مؤلف بوده است.

(پ ۱ - ۸۱ ر) ۸۱ برگ، ۱۱ × ۱۵/۵ سم، ۱۵ سطر.

۲. حجية المظنة

(اصول فقه - عربی)

از: مهدی کجوری شیرازی (۱۲۹۳ ق)

الذريعة: ۱۶۱/۶ رقم ۸۸۵ «حاشیه بر حجية المظنة فرائد الاصول».

آغاز: بسمله حمدله و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و عترته الطاهرين اما بعد فليعلم ان المجتهدين بعد الاتفاق على ان العمل بالظن اما واجب او محرم قد اختلفوا في ان الاصل الاصيل حرمة العمل بالظن.

انجام: فالعمل بالخبر لا بالظن بل الظن في تعيينه او نقول ان الاخبار بعد ما كان قطعي الحجية فالعمل بها عمل بالقاطع في الحقيقة قد تمت هذه النسخة.

نستعليق، حسين بن محمد بن شاه محمد خراساني الاصل ترشيزي المسكن، دوشنبه ۱۶ صفر ۱۲۶۱ در شیراز، عناوين و نشانی‌ها شنگرف، کاتب شاگرد مؤلف بوده از مؤلف با عنوان «شيخنا الاستاد ادام الله ظله» یاد می‌کند.

(۸۱ پ - ۱۱۲ ر) ۴۲ برگ، ۱۱ × ۱۵/۵ سم، ۱۵ سطر.

۳. الرد على الاخباريين و الشيخية

(عقاید - عربی)

از: مهدی کجوری شیرازی (۱۲۹۳ ق)

رساله مختصری است در تایید روش مجتهدین و رد و تخطئه نظریه اخباری‌ها و شیخیه که در پاسخ به سؤال کسی نگاشته است.

آغاز: بسملة الحمد لله الذی ارشدنا من غیاهب الظلمات و اسعدنا باستنباط الاحکام من الآیات و آثار الائمة الهداة... اما بعد فیا ایها السائل المسترشد بعد ما اقتضت الحکمة الربانية خلقک فعدلک.

انجام: ولو بقی مع ذلک حيرة فلیس تکلیفک الا التخییر و لایلزم منه الترجیح بلامرجح کما نبهناک علیه سابقاً و الحمد لله و سلام علی آمنائه و سفرائه و ولاته و ساداته البریه الف الکرم و ازکی السلام و التحية.

نستعلیق، حسین خراسانی، ۱۲۶۱ ق در شیراز، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در پایان نسخه نصف صفحه از رساله‌ای در جبر و اختیار ثبت شده است.

(۱۱۲ پ - ۱۲۱ ر) ۱۰ برگ، ۱۱ × ۱۵/۵ سم، ۱۵ سطر.

۵۹. مقالات خواجه عبدالله انصاری

(عرفان - فارسی)

از: علی بن طیفور بسطامی

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۴۰۷/۲ و ۱۴۰۸.

آغاز: ای نام تو آرایش عنوان کلام
وی یاد تو آرایش هر بی آرام...
افتتاح کلام بنام آن خدایی که نام او مصباح زجابه روح است و پیغام او مفتوح دریچه.
انجام:

در راه خود اول ز خودم بیخود کن
آنگاه ز بیخودی بسخود راهم ده
نستعلیق زیبا، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، در اول و آخر نسخه چند یادداشت به تاریخ ۱۲۸۲ و ۱۲۸۶.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۲۴ برگ، ۱۲ × ۱۸/۵ سم، ۱۲ سطر.

۶۰. برطل القضاة

(سیاسی - فارسی)

از: قاسمعلی بن علی [نیریزی]

مؤلف که در سن کهولت این رساله را تألیف نموده، می‌گوید: در سال ۱۲۹۱ ق که حسام

السلطنة نزول در فارس نمود، مؤلف بواسطه ظلمی و ستمی که بر او روا شده بود از نیریز وارد شهر شد تا مجملی از احوال قضاة طغاة رابه عرض نواب والا فرمانفرمای فارس برساند. عناوین کتاب «برطل - برطل» است.

آغاز: بسمله الحمد لذاته لولیه بذاته الذی خلق الانسان عن طین ثم جعل نسله من سلاله... وبعد چون در سنه هزار و دوست و نود و یک هجری.

انجام: و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین و السلام علی من اتبع الهدی قدتمت الصحیفة المسماة ببرطل القضاة بیدی الفانیة....

ثلاث، بخط مؤلف، سه شنبه ۱۷ شعبان ۱۲۹۱.

جلد: تیماج سرخ، ۴۲ برگ، ۱۱×۱۷ سم، ۱۱ سطر.

(شرح دعا - عربی)

۶۱. شرح دعاء الصباح

از: ملاهادی بن مهدی سبزواری (۱۲۸۹ ق)

التراث العربی: ۳/۳۱۱.

صفحه اول افتاده است.

آغاز افتاده: غالية وما ادريک ماهية جنة عالية... بسمله یا من دلع لسان الصباح بنطق تبجلجه فی بعض السنخ اللهم یا من دلع اللهم اصله یا الله.

انجام: یا کریم و هو التکریم بالخلافة عن الکریم و صلی الله علی محمد و آله....

نسخ، محمد سبزواری، ۱۲۷۰، متن دعا شنگرف و معرب، با حواشی از عبدالمجید.

جلد: تیماج مشکى مجدول، ۱۹۵ برگ، ۱۱/۵×۱۷ سم، ۱۲ سطر.

۶۲. مجموعه:

۱. هداية المسترشدين فی شرح معالم الدين، محمدتقی اصفهانی «۱ پ - ۱۸۰ پ»

۲. مصباح فی بیان حال المشتق و الاشتقاق و تحقیق الحق فيه «۱۸۱ ر - ۱۰۲ پ»
در چند مقدمه و چند مقاله، و مصباح فی الاجزاء

۳. البلد الامین فی اصول الدين، سید جعفر کشفی «۱۸۲ پ - ۱۸۷ ر»

۴. خلاصة الاصول، محسن کرمانشاهی «۱۸۷ ر - ۱۸۸ ر»

۵. قاعدة فی بیان سبک المجاز عن المجاز «۱۸۸ پ»

نستعلیق، سید محسن بن حبیب حسینی جرفادقانی، ۱۲۶۲ ق، فواید متفرقه‌ای به نظم و نثر در اول و آخر نسخه درج شده است از جمله تعداد ادبیات جلد اول هدایة المسترشدين که تخمیناً ۱۷۰۰۰ بیت برآورد شده است. و نیز در جایهای مختلف تملک کاتب با مهر وی مشاهده می‌شود.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۱۹۰ برگ، ۱۶ × ۲۱ سم، ۲۲-۲۴ سطر.

۱. هدایة المسترشدين فی شرح معالم الدين

(اصول فقه - عربی)

از: محمدتقی بن محمد رحیم تهرانی اصفهانی (۱۲۴۸ ق)

فهرست الفبایی آستان قدس رضوی: ۶۱۰.

مباحث: جلد اول.

آغاز: بسمله حمدله و الصلوة و السلام علی اشرف المسلمين محمد و عترته الاطائب الاکرمین قوله الفقه فی اللغة الفهم کما نص علیه الجوهری و غیره.

انجام: مبتنی علی الزوم اخذاً بمقتضى الاصل لدوران الثمن بينه و بین المقبوض....

نستعلیق، محسن بن حبیب جرفادقانی، ۱۲۶۲ ق، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، با تملک کاتب و مهر وی در اول و آخر نسخه.

جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، (۱ پ - ۱۸۰ پ) ۱۸۰ برگ، ۱۶ × ۲۱ سم، ۲۴ سطر.

۳. البلد الامین فی اصول الدين

(عقاید - عربی)

از: سید جعفر بن ابی اسحاق دارابی کشفی (۱۲۶۷ ق)

ارجوزه‌ای است در عقاید شامل ۴۹۶ بیت که در آن کتابش «اجابة المضطرين» را با عناوین «زبدة - زبدة» در نجف اشرف به نظم کشیده است.

التراث العربی: ۴۰۵/۱.

انما فتحن عقدة الكلام

مرقد سرّ الله ای الکبری

آغاز: بسم القديم الملك العلام

انجام: و الختم فی غیر الغری الغرا

نستعلیق، سید محسن بن حبیب حسینی جرفادقانی، ۱۲۶۰ در دار السرور
برو جرد، در حاشیه تصحیح شده است.
(۱۸۲ پ - ۱۸۷ پ) ۶ برگ، ۱۶ × ۲۱ سم، ۲۲ سطر چهار ستونی.

۴. خلاصة الاصول = الدرر البهية (اصول فقه منظوم - عربی)

از: ملا محسن بن محمد سمیع کرمانشاهی (قرن ۱۳)
الذريعة: ۲۱۳/۷؛ التراث العربی: ۲۷/۳ «الدرر البهية».
آغاز: سبحانه من لا يزال محسناً حمدی الیه الملك المهيمن...
سميتها خلاصة الاصول والله ارجو غاية المأمول
انجام: فاختم القول بحمد الله مصلياً على رسول الله
و آله السادة في الدارين لافرق الله بينهم و بيني
نستعلیق، سید محسن بن حبیب حسینی جرفادقانی، شعبان ۱۲۶۲.
(۱۸۷ ر - ۱۸۸ ر) ۲ برگ، ۱۶ × ۲۱ سم، ۲۳ سطر چهار ستونی.

۶۳. بهجة الطالبين (منطق - فارسی)

از: محمد بن محمود حسینی یزدی
فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۴۹۳/۲؛ فهرست آستان قدس رضوی:
۳۶۸/۴.

آغاز: بسملة الحمد لله الذي جعل المنطق آلة لابراز ما يعلم.
انجام: رفع دیگری زیرا که اجتماع هر دو با هم صحیح است تمت الكتاب.
نسخ زیبا، علی بن محمد، ربیع الثانی ۱۲۸۴ در کربلا، عناوین شنگرف،
نشانی‌ها مشکي، با تصحیح در حاشیه.
جلد: تیماج سُرخ مجدول، ۳۰ برگ، ۱۵/۵ × ۲۱ سم، ۱۶ سطر.

۶۴. رساله در صرف (صرف - فارسی)

رسالة مختصری است در بیان تصریف افعال عربی، جز امثله و شرح آن و جز صرف میر
و صرف زاهد.

آغاز: بسمله بدانکه افعال بر دو گونه است ثلاثی و رباعی ثلاثی آنست که حروف اصول او سه باشد.

انجام: باب الافعال من الصحيح... و من المهموز العين الاطمینان بیارمیدن اطمآن یطمآن اطمئنا فھو مطمئن لیطمئن لا یطمئن اطمئن لا تطمئن.

نستعلیق، حسین بن محمد تبریزی، پنج شنبه رجب، عناوین شنگرف در حاشیه تصحیح شده است و علامت بلاغ دارد، در پایان نسخه یک رباعی از کاتب در تاریخ اختتام این نسخه که مطابق با کلمه «کیف عجب» است. جلد: تیماج قرمز مجدول، ۲۵ برگ، ۱۵/۵ × ۲۱ سم، ۱۶ سطر.

۶۵. نصاب الصبیان

(لغت - فارسی)

از: ابونصر بن ابی بکر فراهی (۶۴۰ ق)

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، منزوی ۲۰۳۹/۳.

آغاز: بسمله الحمد لله علی نعمه و آلائه....

همی گوید ابونصر فراهی کتاب من بخوان گر علم خواهی

انجام: ثعلبان روبه و تعال بیا صر صرانی مشتر کتر کوها

نسخ، حسین بن حسن ریشه‌ری، ۸ شعبان ۱۳۰۹ به جهت قرائت میرزا حسین خان فرزند نظام السلطنه، عناوین و نشانی‌ها شنگرف. جلد: تیماج سرخ مجدول، ۳۷ برگ، ۱۶/۵ × ۲۱/۵ سم، ۶ سطر.

۶۶. محرق القلوب

(تاریخ پیامبر و امامان - فارسی)

از: ملا مهدی بن ابی ذر نراقی (۱۲۰۹ ق)

فهرستواره کتابهای فارسی، منزوی: ۱۷۵۹/۳.

آغاز افتاده: اقرب قریات و اشرف سعادات است... آنرا مسمی نمود بمحرق القلوب.

انجام افتاده: مجلس بیستم در شهادت سلطان سریر ارتضی علی بن موسی الرضا (علیه السلام)...

و تابوت بزمین فرود آمد پس حضرت پدر خود را از تابوت

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، عناوین و نشانی‌ها شنگرف.

جلد: تیماج قهوه‌ای دورو، ۲۵۲ برگ، ۱۵/۵ × ۲۲ سم، ۲۱ سطر.

۶۷. من لا يحضره الفقيه

(حدیث - عربی)

از: شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

الترات العربی: ۲۷۷/۵.

مباحث: کامل بدون مشیخه.

آغاز: بسملة الله انی احمدک و اشکرک و اومن بک و اتوکل علیک.

انجام: اهل بیته و ثقلی فاذهب عنهم الرجز و طهرهم تطهیراً تم کتاب من لا يحضره الفقيه.

نسخ، بدون نام کاتب، قرن ۱۱، تمامی صفحات مجدول محرر، عناوین

شنگرف، با تصحیحات اندک در حاشیه در اول نسخه تملک سید تاج الدین

محمد موسوی اردبیلی در غره صفر ۱۱۰۷ با مهر وی.

جلد: تیماج دورو قهوه‌ای سوخت مجدول با ترنج و سرترنج و لچکی، ۳۲۰

برگ، ۲۰ × ۳۴/۵ سم، ۲۷ سطر.

۶۸. محرق القلوب

(تاریخ معصومین - فارسی)

از: ملامهدی بن ابی ذر نراقی (۱۲۰۹ ق)

فهرستواره کتابهای فارسی، منزوی: ۱۷۵۹/۳.

آغاز: بسملة حمد و سپاس بی نهایت تحفه بارگاه کریمی است.

انجام: علاجی از برای او متصور نیست لعنة الله علیه و علی سائر ظالمی آل محمد صلی الله

علیه و آله و عذبه الله عذاباً الیماً.

نستعلیق، قاسمعلی بن علی اکبر صباغ تهرانی، یک شنبه ۱۵ محرم ۱۲۲۶،

عناوین و نشانی‌ها شنگرف.

جلد: تیماج قهوه‌ای سوخت مجدول با ترنج و سرترنج و لچکی، ۲۳۰ برگ،

۲۰ × ۳۰ سم، ۲۳ سطر.

۶۹. جلاء العیون

(تاریخ معصومین - فارسی)

از: علامه ملا محمد باقر مجلسی (۱۱۱۰ ق)

کتابشناسی مجلسی: ۲۰۲.

آغاز: بسملة ستایش بی‌مثل و انباز سزاوار خداوند بی‌نیاز است که تذکره مصایب.

انجام: او را ظاهر گردانم و دین حق برای او خالص باشد.
 نستعلیق، بدون نام کاتب، قرن ۱۳، تمامی صفحات مجدول شنگرف، عناوین
 و نشانی‌ها شنگرف در اول نسخه تملکی به تاریخ ۱۲۲۵.
 جلد: تیماج قهوه‌ای، ۳۳۰ برگ، ۲۰ × ۳۱ سم، ۲۰ سطر.

۷۰. تنبیه الغافلین

(اخلاق - فارسی)

از: بهاء الدین محمد ابراهیم بن محمد سرمدی (ترمذی)
 نسخه‌های خطی فارسی، منزوی: ۱۵۸۵/۲؛ الذریعة: ۴/۴۴۴.
 آغاز: بسملة الحمد لله الذي امرنا بالعلم والطاعة و فهاننا عن الجهل والضلالة....
 انجام: حسد و غیر آن بر هیچ کس غالب نباشد الا کسی که پارسایی کند و الله اعلم.
 نستعلیق، بدون نام کاتب، پنج شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۲۶۰، عناوین و نشانی‌ها
 شنگرف.
 جلد: تیماج مشکی مجدول، ۶۰ برگ، ۱۱ × ۱۸ سم، ۱۱ سطر.

۱۰ □

وصیتنامہ شیخ حرّ عاملی

تصحیح اصغر ارادتی

مقدمه

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حرّ عاملی، معروف به شیخ حرّ، تولد وی در شب آدینه هشتم ماه رجب سال ۱۰۳۳ هـ. در روستای مشغری (به فتح میم، و سکون شین، و فتح عین و الف کوتاه) در منطقه جبل عامل لبنان، اتفاق افتاد. ابا عن جدّ از بزرگان مذهب جعفری بودند، نسب شریفشان به حرّ بن یزید ریاحی (شهید کربلا) منتهی می‌شود، که از آن زمان از بزرگان مذهب جعفری بودند. تعلیم شیخ نیز توسط اساتین این خاندان بود: پدر شیخ، شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حرّ عاملی، که از بزرگان این خاندان، و ادیبی توانا و جامع علوم مختلف بود، تربیت کودکی شیخ را به عهده می‌گیرد، و پس از آن جدّ مادری اش (که عموی والد وی نیز می‌باشد) شیخ عبد السلام بن محمد بن حسین حرّ عاملی، که در زهد و ورع کم نظیر بود، خط و مقدمات را به شیخ آموزاند. سپس در محضر شیخ حسین مظهري، شیخ زین الدین، نواده شهید ثانی، شیخ محمد حرّ، (عموی خود، و دیگران، تحصیلات خود را تکمیل کرد که مدت اقامت شیخ در این بلاد به سی سال کشید و در این مدت علاوه بر تحصیل، به نوشتن کتاب و تدریس روی آورد. وی را در این ایام دو سفر زیارتی به خانه خدا و دو تشرّف به عتبات عالیات عراق روی داد. تا این که به سال ۱۰۷۲ هـ. به عزم زیارت امام هشتمین علیه السلام به مشهد مشرف شده و در آنجا به عوامل چندی که ارباب تراجم نوشته اند، رخت اقامت افکند.

سلاطین صفوی که علاقه وافری به علمای شیعه نشین جبل عامل داشتند چون آوازه شیخ را در اقلیم خویش شنیدند، روی به او آوردند. بنا به زعم عده‌ای، به اصرار علامه مجلسی علیه السلام سلطان صفوی، شیخ را به منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی آن نواحی گماشت. وی زمان توقف در مشهد، دو سفر دیگر، و به نقلی سه سفر دیگر، به حج و زیارت قبور ائمه عراق مشرف شد. که در سروده‌ای، به یکی از این سفرها اشاره می‌کند.

وحرکنا شوق الزیارة فانشئت	لنا هم لا ترهب المطلب الوعرا
نسیر ونسری نتحی صاحب الأسرا	فأکرم به قصداً وأکرم به مسری
وطیبة قصدی والغری وکربلا	ومن بعدها الزوراء وطوس وسامرا
فاح لنا من طیبة طیب عرفها	ولاح لنا نور ونور بها یسری
ونلنا بسامراء خیر مثوبة	فیا لیت عاد القرب لی والا سی مرا
وفی زورة الزوراء لماتیسرت	لنا لم نخف من زور قول امرء أزری
وعدنا إلى طول برغم العدی وقد	أقمنا بها اذکان ذاک بنا احری

وی در مراجعت یکی از سفرهای زیارتی، به اصفهان وارد شد و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله و دیگران از شیخ به نیکی تجلیل کردند و شاه سلیمان صفوی به دیدن شیخ رفت و ملاقات چندی بین آنها اتفاق افتاد که صاحب روضات الجنات گزارشی از این دیدارها را ضبط کرده است (۶۱۸).

از شیخ خاطره زیادی در دست نیست و آنچه است نشانگر علاقه شیخ به خاندان عصمت و طهارت است که در باب سی وسوم کتاب إثبات الهداة قسمتی از آنها را خود نقل نموده است. شیخ حرّ عاملی، این بزرگ مرد تدوین حدیث و یکی از استوانه‌های بزرگ حدیث گرایی، در شب شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سال ۱۱۰۴ هـ. به ملکوت خدارفت و در ایوان حجره‌ای از حجرات صحن شریف رضوی، جنب مدرسه میرزا جعفر او را دفن کردند و اکنون آشنای همه زوار امام هشتم علیه السلام است.

اما این رساله:

از مرحوم شیخ حرّ عاملی بعد از خود سه پسر به یادگار ماند:

- حسن بن محمد حرّ عاملی، شاگرد پدر، پس از پدر به جای پدر نشست و محل ارجاع مردم شد، و شعر خوب می‌سرود، کتابی نیز در شرح کتاب هدایه، پدر نوشته است و گویند در کنار قبر پدر آرمیده است.

- احمد بن محمد؛ از فقها بزرگ، و ادیب توانا و شاعری کم همتا، که تعلیقه‌ای نیز بر الکافی نوشته است.

- شیخ محمد رضا بن محمد؛ از فقها و محدثین نامی و مفسری کم - بدیل است و سال‌ها نزد پدر حدیث آموخته و در سال ۱۱۱۰ هـ. بدرود حیات گفته است.

ارباب تراجم وصیتی را از شیخ می‌دانند که به ترتیب و روش کشف المحجّة لثمره المهجّة، تألیف سید بن طاووس که آن نیز وصیتی بر فرزند است نوشته شده است. مرحوم آغا بزرگ طهرانی آن را با نام وصیة إلى الولد معرفی می‌کند که با آغاز و انجام این رساله همگونی دارد. [ج ۲۵، ۱۰۴] که ما نیز عنوان را از ایشان گرفته‌ایم. شیخ آغا بزرگ از این وصیت چند نسخه معرفی می‌کند که می‌شود چند تای دیگر نیز به آن‌ها اضافه کرد. و علت این فراوانی نسخه، مؤجر و مفید بودن آن است که چه از نظر کاوش‌های علمی و چه از نظر دستور العمل‌های اخلاقی، مورد بی‌مهری کاتبان قرار نگرفته و همواره مورد استفاده سالکان اخباری است.

شیخ این وصیت را هنگام عزیمت به مکه معظمه، برای نصب العین فرزند دانشمندش شیخ محمد رضا (م ۱۱۱۰ هـ) نوشته است و به نظر می‌رسد که تاریخ نگارش این وصیت نامه به قبل از سفر اول و یا دوم ایشان، از سرزمین جبل عامل، به طرف حرم خانه خداست، چون فرزندش را به تحصیل امور دینی و مواظبت بر واجبات و ترک محرمات تشویق می‌کند، ناگفته روشن است که شیخ زمانی که در مشهد اقامت داشت فرزندش از مقدمات علوم دینی فارغ و از جمله علمای، نه همسنگ پدر، محسوب می‌شد و تشویق چنین دانشمندی به تحصیل صرف و نحو و... که از مقدمات اولیه طلبگی است کاری بس ناشایسته است که دانشمند و پدری چون شیخ حرّ، فرزند فقیه و دانشمند خود را به توصیه‌هایی فراخواند که به درد کودکی او می‌خورد در ضمن، فاصله زمان وفات پدر با فرزند به شش سال نیز نمی‌رسد و این نیز شاید اماره‌ای باشد بر این که، این پسر فقیه و محدث و مفسر والا مقام در زمان پدر، و در زمانی که ایشان در مشهد مقدس اقامت داشته مورد توجه اهل علم بود، چون به نظر ناممکن می‌رسد که کسی به فاصله شش سال به چنان درجه‌ای برسد که شرح حال - نگاران، ده بیست، لقب به دنبال نام وی آورند. و پدری چون شیخ حرّ به مقام وی واقف است و او را به مواظبت نماز، مجالست علما و غیره دعوت نمی‌کند چرا که دیگران باید به مجالست پسر شتابند.

مذاق اخباری شیخ حرّ، در اینجا نیز چون آثار دیگرش بروز می‌کند و فرزند کرامش را به آموختن علوم نافع که همان نحو، صرف، بیان... تفسیر و حدیث است توصیه می‌کند و از نزدیکی به فلسفه که از مخترعات مأمون است بر حذر می‌دارد و همه احتیاجات بشر و همه معارف عالی را در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد. چرا که شیخ حرّ، چون اصحاب حدیث می‌اندیشد و تقریباً در همه کتاب‌هایش به غیر از قال الامام... چیز دیگری نگفته است. وسائل الشیعة را ترتیب می‌دهد که هیچ عالمی را در مراجعه به احادیث، بالخصوص در ابواب

فقه به آن گریزی نیست. هدایة الأئمة إلى أحكام الأئمة را از آن دریای روایات اقتباس می‌کند و به نام دوازده امام، هر مطلبی را به عدد دوازده ختم می‌نماید، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات را می‌نویسد که گذشته از آیات رحمانی، بیست هزار حدیث در اثبات نبوت خاصه و امامت ائمه معصومین را جمع آوری کرده است، إثناعشریة فی الرد علی الصوفیة را تألیف می‌کند و در جای جای کتاب، به کسانی که پیروی به غیر از روش چهارده معصوم نمی‌کنند می‌تازد، و روایات شدیدی در رد بر صوفیه و اهل فلسفه می‌آورد و این کتابش را نیز چون کتب دیگرش در دوازده باب و دوازده فصل ترتیب می‌دهد.

تنها نسخه‌ای که ما از آن استفاده کرده‌ایم، متعلق به کتابخانه این جانب می‌باشد که ظاهراً، کاتب آن فارس زبان بوده، کلمات عربی را فارسی ضبط کرده است، و بعضاً کلمات را جا بجا نوشته است که تا حدودی آن‌ها را اصلاح کرده‌ایم و در پاورقی به آنها اشاره شده است، و مآخذ روایات از کتب دست اول استخراج نموده و در غیر آن، به کتب خود شیخ حرّ، استناد داده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

وصية إلى الولد

الحمد لله على جزيل نواله والصلاة والسلام على محمد وآله، أما بعد: فهذه وصية لطيفة وموعظة شريفة ونصائح نافعة وفوائد جامعة ألفها الفقير محمد بن الحسن الحرّ العاملي لولده محمد رضا الحرّ، عند فراقه إياه متوجّهاً إلى زيارة حجج الله عليه السلام وفقه الله لمراضيه وجعل مستقبله خيراً من ماضيه - فينبغي له بل يجب عليه تدبّر معانيها والعمل بما فيها فكلّها مما يهدى إليه صحيح العقل، ويدل عليه صريح النقل.

فأقول: أوصيك أيّها الولد السعيد وفقك الله؛ أولاً: بالاخلاص في جميع العبادات وأهمها طلب العلم وتعلّمه وتعليمه، فينبغي أن يكون قصدك بجميع تلك الأقسام رضا الله والتقرب إليه وطاعته وإمتثال أمره وإياك والرياء [ء] فإن الرياء [ء] شرك بالله، فلا تقصد لشيء من ذلك رضا أحد من الناس، ولا تحصيل شيء من النفع الدنيوي وتفكر في قوله تعالى: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ خَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي خَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ خَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^١.

واعلم إن الناس لا خير فيهم يعتد به فاقبل بقلبك على الله، فقد روي «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَتَهُ»^٢، و«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^٣.

والاحاديث في مدح الاخلاص ودم الرياء [ء] أكثر من أن تُحصى، ودلالة العقل والاعتبار مؤيدة لتلك الأخبار.

١. الشورى (٤٢): (٢٠).

٢. وسائل الشيعة ١٥: ٢٩٨. قال أمير المؤمنين عليه السلام: كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثِ لَيْسَ مَعَهُمْ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هِمَّتَهُ، وَمَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَتَهُ، وَمَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

٣. الكافي ٢: ٦٨.

وثانياً: يبذل الجهد في العبادات، من تعلّم العلوم الشرعيّة وتعليمها، وكثرة المطالعة والحفظ والتفهم، ومذاكرة العلماء ومجالستهم وسؤالهم، والمواظبة على الصلاة الواجبة في أوّل أوقاتها، والمندوبة من النوافل المرتبة وغيرها، وخصوصاً صلاة الليل، وصلاة جعفر، وتلاوة القرآن، وكثرة الدعاء، وذكر الله من التهليل والتحميد والتسبيح والتكبير والاستغفار والصلاة على محمّد وآله، والتوبة والصوم الواجب والمندوب، والتصدّق وإطعام الطعام، وسقي الماء، والزيارات، وعيادة المريض وتشجيع الجنّازة، وزيارة المؤمنين وقضاء حوائجهم وإدخال السرور عليهم، وفعل المعروف، وجهاد النفس ومنعها من المحرمات، والمكروهات، وتضييع الاوقات، وأمرها بصرف جميع الحركات والسكنات إلى أنواع العلم والعبادات.

وثالثاً: بالإعتقاد والإهتمام بالعلوم النافعة المأمور بها، وهي النحو والصرف، والمعاني والبيان واللغة والفقه والحديث والتفسير، فعليك بتعلمها وتعليمها ومطالعة كتبها وحفظ مسائلها وقواعدها، فإنّها تشتمل على جميع ما يحتاج إليه من المطالب الدينيّة، وأكثر العلوم المشهورة سوى ما ذكر من المستحدثات والمخترعات، وما وصل في زمان المأمون إلى المسلم من علوم الحكماء والفلاسفة المتقدمين، وفي العلوم السابقة خصوصاً علم الحديث ما يغني عنها، بل مما هو أوثق منها، فقد اشتملت أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام على جميع ما يحتاج إليه الناس، بل على ما يزيد على قدر الحاجة والكفاية، من الأدلة العقلية والنقلية والمطالب الدينية والدينيّة، فعليك بكثرة تتبع كتب الحديث، وقد أجزت لك روايتها عنّي بالطرق المعروفة، وقد ذكرت بعضها في آخر وسائل الشيعة وباقيها في كتب الرجال والاجازات، وفي كتب [العلوم] المذكور فوائد وأدلة موافقة للأحاديث، فهي مؤيدة لها فتصلح حجة ودليلاً إلزامياً لأهل الباطل ولعلّ ذلك هو مطلب مؤلفيها منها؛ لكنّ فيها شبهات وتمويهات وتدليسات وتلبيسات ينبغي بل يجب الحذر منها والاحتراز عنها.

ورابعاً: بحسن العشرة للناس فإنّه لا بد من الاختلاط بجماعة كثيرين؛ لأنّ الناس^١ مدنيّ بالطبع لا يمكن أن يعيش وحده، بل يحتاج إلى مساعدين ومعاونين، فينبغي عشرتهم بحسن الخلق، وحلاوة اللسان والاكرام والاحسان، والعفو عن المسيء ومداراة [الاشقياء] وخدمة الصلحاء والعلماء، وتوقير الشيوخ، وتعظيم أهل الفضل ورحمة الصغار وإداء الحقوق والمكافاة على المعروف، والشفقة على الخيرات^٢ والاخوان واجتناب سوء الخلق وخبث اللسان، فقد رُوِيَ في الحديث «من خاف الناس لسانه فهو من أهل النار»^٣، ورُوِيَ «شرّ الناس من أكرمه الناس اتقاء

١. الانسان (ظ).

٢. الجيران (ظ).

٣. من لا يحضره الفقيه ٤: ٢٥٣، في وصية النبي ﷺ لعليّ عليه السلام.

شره^١، وينبغي «أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ»^٢، وتكف الأذى عن الناس ولا تؤذهم بيدٍ ولا لسان، ولتكن همتك في المعروف والاحسان لا في الأذى والظلم والعدوان. وخامساً: بحفظ النفقة ومعرفة وجوه الانفاق وليكن من غير اسراف ولا تقتير، «وَلَا تُجْعَلْ يَدُكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّخْسُورًا»^٣ «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^٤.

وينبغي التقدير والاختصار واجتناب التقتير والتبذير «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»^٥ و«لَيَنْفِقَنَّ دُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»^٦.

وفي الحديث: «ضمنت لِمَنْ أَقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ»^٧، والبخل شرٌّ من الاسرار.. وسادساً: بتدبر العواقب فلا تفعل شيئاً بغير تأمل ولا تقل شيئاً بغير فكر وتدبر، وعليك بالاستشارة والاستخارة عند الأمور المهمة التي تخشى من عواقبها، فمن لم يستشر يندم وعليك بالتوكل على الله، وإياك [و] الإفراط في الحذر فإنه يدعو إلى الجبن، وفي الحديث «قَرِنْتُ الْهَيْبَةَ بِالْخِيَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ»^٨ واصرف العزم والهمة إلى الأمور المهمة، ففي الحديث «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ الثِّيَّةُ»^٩ و«رَوَى»^{١٠} «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ»^{١١} و«مَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَ وَلَجَ»^{١٢}، والافراط والتفريط في كل شيء مذمومان، وخير الأمور أوسطها.

وسابعاً: بملازمة الايراد والادعية المأثورة، وكثرة مطالعة كتب العبادات والدعاء وحفظ أكثر الادعية والمواظبة عليها، خصوصاً الادعية المختصرة وسائر أدعية الصباح والمساء، وتعقيبات الصلاة

١. وسائل الشيعة ١٦: ٣٤.

٢. الكافي ٢: ١٦٩٢.

٣. الاسراء (١٧): ٢٩.

٤. الفرقان (٢٥): ٦٧.

٥. الاسراء (١٧): ٢٧.

٦. الطلاق (٦٥): ٧.

٧. الكافي ٤: ٥٣.

٨. وسائل الشيعة ١٦: ٨٤.

٩. من لا يحضره الفقيه ٤: ٤٠٠.

١٠. عن أمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَغَضَهُ نَهَجَ الْبَلَاغَةِ ٥٤٤، دار الهجرة قم.

١١. عَنْ أمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابَ وَلَجَ وَلَجَ. غرر الحكم: ١٩٣.

وأدعية المهمات ودفع المخاوف، وينبغي الإعتناء والإهتمام بالدعاء فإنه وسيلة عظيمة، بل هو أقوى الوسائل إلى حصول المطالب، فيطلب الانسان كل ما يريد من الله، وليتوكل عليه وليسع به وليحسن ظنه بربه فإن ذلك اوفق الاشياء، وليقتنم الدعاء وطلب الحوائج العظيمة والحقيرة من الله في الاوقات الشريفة، كشهر رمضان وليلة الجمعة ويومها، ويوم الغدير، وفي المشاهد المشرفة والمشاعر المعظمة، خصوصاً مشهد الحسين عليه السلام، فإن الله عوضه من قتله ان جعل الشفاء في تربته واجابة الدعاء تحت قبته، والأئمة التسعة من ذريته، وان لا تعد أيام زائره من اعمارهم، وينبغي أن يكون الانسان الطلب^١ من الله والالاحاق في الدعاء، فإنه أقرب إلى الاجابة و[منا] بالصبر على البلاء والرضا بالقضا[ء]، فقد روي الصبر^٢ لا بد من انكشاف البلاء والشدة، فإن الله مع الصابرين ومُدِّح الصبر وذم الجزع في الاخبار متواترة.

وتاسعاً^٣: ببذل الجهد في جهاد النفس، ودفع وساوس الشيطان عنها وصرف الافكار الفاسدة والهجوم الدنيوية عن القلب بقدر الامكان، والتوجه إلى الآخرة ومهمات الدنيا الضرورية المأمور بها شرعاً، وجهاد النفس واجب فإن النفس لامارة بالسوء فإنها تميل إلى البطالة والراحة واتضيع العمر والاستغال بالشهوات الدنيوية والذات البدنية والامور السخيفة الدنيوية، فيجب متابعة الشرع والعقل، ومخالفة الهوى والنفس، ففي ذلك الفوز في الدنيا والآخرة ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^٤.

وعاشراً: بصرف جميع الحركات والسكنات إلى قصد القربة والعبادة فتقصد بالاكل دفع ضرر الجوع وحفظ صحة البدن وتحصيل القوة للعلم والعبادة ونحو ذلك، الشرف والنوم وسائر الحركات والسكنات «فإن الأغفال بالنيات»^٥.

وعليك يا بني بالرجوع إلى وصايا النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام لأولادهم وأصحابهم والعمل بما فيها وفقك الله لذلك بمحمد وآله وأصحابه أجمعين.

قد فرغت من تسويد هذه النسخة والوصية الشريفة يوم الاثنين من شهر شعبان المعظم في المشهد المقدس وأنا العبد الجاني علي بن محمد بن مقصود المؤمن الآوي غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين اللهم وفقنا بالعلم بهذه الوصية بحق محمد خير البرية وآله وعترته الزكية.

١. طلب الانسان (ط).

٢. كلمة غير واضحة.

٣. الظاهر وجود خطأ فقد انتقل من «سابعاً» إلى «تاسعاً».

٤. النازعات (٧٩): ٤٠-٤١.

٥. وسائل الشيعة ١: ٤٨ عن النبي صلى الله عليه وآله.

تلخیص المصنّفین

تألیف نجم الدّین محقّق حلّی
تصحیح اصغر ارادتی

مقدمه

از روزی که شیخ طوسی فهرست خویش را تنظیم کرده است، همواره مورد توجه اهل فضل قرار گرفته است به طوری که بر آن کتاب شرح‌ها و نقدها و تکلمه‌ها و تلخیص‌ها نوشته‌اند که در زیر به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. شیخ منتجب الدین (متوفای بعد از ۵۸۵ هـ) کتاب فهرست خود را به عنوان تتمه‌ای بر فهرست شیخ می‌داند و در آن، اسامی مؤلفین شیعه را از زمان شیخ طوسی، تا عصر خویش آورده است.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸ هـ). معالم العلماء را تألیف کرده و ۳۰۰ مصنف دیگر را به فهرست شیخ اضافه کرده است.

۳. شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی ماحوزی (متوفای ۱۱۲۱ هـ). فهرست شیخ را شرح کرده، و نام آن را معراج الکمال إلى معرفة الرجال نهاده است.

۴- تلخیص شیخ نجم الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید الهمدلی، معروف به محقق حلّی (متوفای ۶۷۶ هـ) از فهرست شیخ، که سخن ما نیز درباره این تلخیص است.

شیخ طوسی در فهرست خود حدود ۸۸۸ نفر از مصنفین را با ذکر تصنیفاتشان نام می‌برد که در بین آن‌ها، ثقه، غیر ثقه، مشکوک، مسکوت و... را می‌توان دید، که یکی از خصوصیات تلخیص محقق حلّی از این فهرست، این است که تنها به ذکر اسامی مصنفینی پرداخته است که شیخ تصریح به توثیق یا جرح آن‌ها نموده است.

محقق حلّی در این تلخیص، به ذکر اسامی ۱۵۸ نفر می‌پردازد و از ذکر نام کتاب‌هایشان که شیخ آورده به جز در چند مورد، صرف نظر می‌کند و کلیه اسناد شیخ را حذف کرده و تا جایی که توانسته است (به غیر از حذف اسناد و کتاب‌ها) کلام شیخ را نیز تلخیص نموده است.

مرحوم صاحب الذریعة، خصوصیت این تلخیص را فقط حذف اسامی کتاب‌ها و اسانید شیخ

می‌داند (الذریعة ۴: ۴۲۵) در حالی که این تنها یکی از مختصات این تلخیص است. برای تصحیح این تلخیص، از دو نسخه خطی زیر، همراه با دو چاپ متفاوت و معروف از فهرست شیخ طوسی استفاده کرده‌ایم:

۱. نسخه اول در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله در ضمن مجموعه‌ای نفیس به شماره ۶۰۶۲ که با نام الإجازات معرفی شده است می‌باشد. این مجموعه به خط دانشمندی کم نظیر در تراجم‌نگاری، مرحوم عبدالله بن عیسی بن محمد صالح اصفهانی معروف به افندی (۱۰۶۶-۱۱۳۰ هـ) از همکاران مرحوم مجلسی در تدوین بحار الانوار، و صاحب کتاب ریاض العلماء و حیاض الفلاء است که با خط نستعلیق از برگ ۱۲۴-۱۳۳ می‌باشد که از هر نظر، نسخه‌ای بس گران سنگ و مورد اعتماد است.

ما از این نسخه با علامت «م» در پاورقی‌های دوم استفاده کردیم. ۲. نسخه دوم که به خط ابوجلال جعفر علی می‌باشد به سال ۱۰۱۴ هجری استنساخ شده و در کتابخانه مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی نگاه داری می‌شده که اکنون به مرکز احیاء التراث الاسلامی منتقل شده، و به شماره ۲۱۵۱ در آن مرکز نگاه داری می‌شود. این نسخه در برخی موارد اشکالاتی دارد که در پاورقی‌های دوم به آن اشاره کرده‌ایم و نظر به تقدّم زمان، نسخه اصل قرار گرفته است.

همچنین در ارائه تصحیحی کم غلط و کم اشتباه، این دو نسخه را با دو چاپ بسیار منقّح از فهرست شیخ مقابله کرده و در پاورقی اول به شماره صفحه و شماره ترتیب مصنّفین اشاره کرده‌ایم که مشخصات آن دو نسخه چنین است:

- فهرست کتب الشيعة وأصولهم، تصحيح عبد العزيز الطباطبائي اعداد ونشر: مكتبة المحقق الطباطبائي أول شعبان ۱۴۲۰ هـ.

از این چاپ با علامت «ط» یاد کرده‌ایم.

- الفهرست، تصحيح وتعليق علامه سيد محمد صادق آل بحر العلوم، منشورات المطبعة الحيدرية، نجف، ط دوم ۱۳۸۰ هـ ۱۹۲۰ م.

رمز ما در استفاده از این چاپ «ن» می‌باشد.

برای مزید استفاده محققین ارجمند، فهرست الفبایی در ابتدا بر اسامی مصنّفین افزوده‌ایم که شماره‌های سمت راست ردیف اسامی مصنّفین، و شماره‌های سمت چپ اشاره به ترتیب قرار گرفتن اسامی مصنّفین در این رساله است.

بسم الله الرحمن الرحيم
تلخيص كتاب فهرست المصنفين تأليف الشيخ نجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن
سعيد - رحمه الله - .

[١]

إبراهيم بن صالح

إبراهيم بن صالح الأنماطي، كوفي، يكنى أبا إسحاق، ثقة .
ذكر أصحابنا أنَّ كتبه انقرضت ! والذي عرف من كتبه : كتاب الفقه^١

[٢]

إبراهيم بن رجاء

إبراهيم بن رجاء الجحدري ، من بني قيس بن ثعلبة ، رجل ثقة من أصحابنا البصريين .
له كتب ، منها : كتاب الفضائل .

[٣]

إبراهيم بن سليمان

إبراهيم بن سليمان بن عبدالله حَيَّان التميمي^٢ ، الخزار الكوفي^٣ ، أبو إسحاق^٤ ، ثقة في الحديث ،

[١] الفهرست ، ط ، ص ٩ ، ش ٢ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٢٦ ، ش ٢ .

١ . م ، ط ، ن : الغيبة .

[٢] الفهرست ، ط ، ١١ ، ش ٥ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٢٧ ، ش ٥ .

[٣] الفهرست ، ط ، ص ١٥ ، ش ٨ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٢٩ ، ش ٨ .

٢ . الفهرست ، ط ، ن ، م : النهي .

٣ . [ليس في م] .

٤ . [ليس في م] .

سكن الكوفة في بني تيم^١، فربما قيل: التيمي^٢، قالوا ثم سكن في بني هلال، فربما قيل: الهلالي، ونسبه في بني تيم^٣. له كتب.

[٤]

إبراهيم بن إسحاق

إبراهيم بن إسحاق، أبو إسحاق الأخضرى^٤ النهاوندي، كان ضعيفاً في حديثه، متهماً في دينه! صنّف كتباً، قريبة من السداد.

[٥]

إبراهيم بن أبي حفص

إبراهيم بن أبي حفص، أبو إسحاق الكاتب، شيخ من أصحاب أبي محمد^٥ ثقة، وجه. له كتب.

[٦]

إبراهيم بن أبي عبد الحميد

إبراهيم بن أبي عبد الحميد^٦، ثقة. له أصل.

[٧]

إبراهيم بن عمر

إبراهيم بن عمر^٧، المكنى أبو أيوب، الخزاز الكوفي، ثقة. له أصل.

١. الفهرست، ط: التميم، ن: نهم.

٢. الفهرست، ط، م: التيمي.

٣. الفهرست، ط: في نهم.

[٤] الفهرست ط، ص ١٦، ش ٩؛ الفهرست، ن، ص ٢٩، ش ٩.

٤. الفهرست، ط، ن، م: الأحمرى.

[٥] الفهرست، ط، ص ١٧، ش ١٠؛ الفهرست، ن، ص ٣٠، ش ١٠.

٥. الفهرست، ط، ن: وجيه.

[٦] الفهرست، ط، ص ١٧، ش ١٢؛ الفهرست، ن، ص ٣٠، ش ١٢.

٦. الفهرست، ط: بن عبد الحميد.

[٧] الفهرست، ط، ص ١٨، ش ١٣؛ الفهرست، ن، ص ٣١، ش ١٣.

٧. الفهرست، ط، ن: إبراهيم بن عثمان.

[٨]

إسماعيل بن أبي خالد

إسماعيل بن أبي خالد محمد بن مهاجر بن عبيد الأزدي، روى أبوه عن أبي جعفر عليه السلام، وروى هو عن أبي عبد الله عليه السلام، وهما ثقتان من أهل الكوفة، من أصحابنا. ولا إسماعيل كتاب القضاء^١، مبوّب.

[٩]

إسماعيل بن مروان

إسماعيل بن مهران بن محمد بن أبي نصر السكوني - واسم أبي نصر زيد - مولى، كوفي، يكتفى أبا يعقوب، ثقة، معتمد عليه.

[١٠]

إسماعيل بن شعيب

إسماعيل بن شعيب القرشي^٢، قليل الحديث، إلا أنه ثقة، سالم فيما يرويه منه^٣. وله كتب.

[١١]

إسماعيل بن علي

إسماعيل بن علي القمي، أبو علي البصري، أحد شيوخنا البصريين ثقة. له كتب

[٨] الفهرست، ط، ص ٢٦، ش ٣٠؛ الفهرست، ن، ص ٣٣، ش ٣٠.

١. الفهرست، ط، ن: القضاء.

[٩] الفهرست، ط، ص ٢٧، ش ٣٢؛ الفهرست، ن، ص ٣٤، ش ٣٢.

[١٠] الفهرست، ط، ص ٢٩، ش ٣٣؛ الفهرست، ن، ص ٣٤، ش ٣٣.

٢. الفهرست، ط، ن: العريشي.

٣. الفهرست، ن: [ليس].

[١١] الفهرست، ط، ص ٢٩، ش ٣٤؛ الفهرست، ن، ص ٣٥، ش ٣٤.

[۱۲]

إسماعيل بن محمّد

إسماعيل بن محمّد بن إسماعيل بن هلال المخزومي، وجه أصحابنا المكيين، كان ثقة فيما يرويه، وقدم العراق، وسمع عدة من أصحابنا منه.

[۱۳]

إسماعيل بن علي

إسماعيل بن علي بن^١ رزين بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن^٢ بديل بن ورقاء الخزاعي، أبو القاسم، ابن أخي دعبيل. بواسطة^٣ ولي^٤ الحسبة بها، وكان مختلط الأمر في الحديث يعرف منه وينكر.

[۱۴]

إسحاق بن عمّار

إسحاق بن عمّار [الساباطي].

له أصل.

وكان فطحياً، إلا أنه ثقة، وأصله معتمد عليه.

[۱۵]

أيوب بن نوح

أيوب بن نوح بن درّاج ثقة.

له كتاب، وروايات ومسائل عن أبي الحسن الثالث عليه السلام.

[۱۲] الفهرست، ط، ص ۳۰، ش ۳۵؛ الفهرست، ن، ص ۳۵، ش ۳۵.

[۱۳] الفهرست، ط، ص ۳۲، ش ۳۷؛ الفهرست، ن، ص ۳۶، ش ۳۷.

۱. الفهرست، ط: إسماعيل بن علي بن علي.

۲. الفهرست، ط، ن، م: عبدالرحمن بن عبدالله بن بديل.

۳. م: كان بواسطة.

۴. الفهرست، ط: وفي.

[۱۴] الفهرست، ط، ص ۳۸، ش ۵۲؛ الفهرست، ن، ص ۳۹، ش ۵۲.

[۱۵] الفهرست، ط، ص ۴۳، ش ۵۹؛ الفهرست، ن، ص ۴۰، ش ۵۹.

[١٦]

أيوب بن الحرّ

أيوب بن الحرّ، ثقة .

له كتاب .

[١٧]

أبان بن تغلب

أبان بن تغلب بن رياح^١، أبو سعيد البكري الجريري .ثقة ، جليل القدر ، عظيم المنزلة في أصحابنا ، لقي أبا محمد علي بن الحسن وأبا جعفر وأبا عبد الله^٢ وروى عنهم ، وكان له عندهم خطوة^٣ وقدم .وقال له أبو جعفر^٤ : إجلس في مسجد المدينة وأفد^٥ الناس ، فإنني أحب أن يرى^٦ في شيعتي مثلك .وقال أبا عبد الله^٧ ، لما بلغه^٨ نعيه : أما والله لقد أوجع قلبي موت أبان .وكان قارئاً فقيهاً لغوياً تبدي^٩ وسمع من العرب وحكى عنهم .

[١٨]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن أبي نصر زيد^{١٠}، مولى السكوني ، أبو جعفر - وقيل : أبو علي - المعروف بالبزنطي ،

[١٦] الفهرست ، ط ، ص ٤٣ ، ش ٦٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٠ ، ش ٦٠ .

[١٧] الفهرست ، ط ، ص ٤٤ ، ش ٦١ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٠ ، ش ٦١ .

١. الفهرست ، ط ، ن : رياح .

٢. الفهرست ، ط ون و م : خطوة .

٣. الفهرست ، ط ، ن ، م : أفت .

٤. م : أرى .

٥. الفهرست ، ط ، ن ، م : أتاه .

٦. م : راوياً .

٧. الفهرست ، م : يبدي .

[١٨] الفهرست ، ط ، ص ٥٠ ، ش ٦٣ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٣ ، ش ٦٣ .

٨ [ليس في] م .

کوفي، لقي الرضا عليه السلام وكان عظيم المنزلة عنده، وروى عنه كتاباً.
وله: كتاب اللوامع^١.

[١٩]

أحمد بن أبي بشر

أحمد بن أبي بشر البراج^٢، كوفي، مولى، يكتنى أبا جعفر، ثقة في الحديث، واقفي المذهب، وروى
عن موسى بن جعفر عليه السلام.
وله: كتاب النوادر.

[٢٠]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علي البرقي، أبو جعفر أصله كوفي، وكان
جدّه محمد بن علي حبسه يوسف بن عمر، والي العراق، بعد قتل زيد بن علي عليه السلام، ثم قتل، وكان
خالد صغير السن، فهرب مع أبيه عبدالرحمن إلى برقة قم فأقاموا بها، وكان ثقة في نفسه، غير أنه
أكثر الرواية عن الضعفاء واعتمد المراسيل.
وصنف كتباً كثيرة.

[٢١]

أحمد بن الحسن

أحمد بن الحسن بن سعيد^٣ بن شعيب بن ميثم بن عبدالله التمار، أبو عبدالله، مولى، بني أسد، كوفي،
صحيح الحديث، سليم، روى عن الرضا عليه السلام.

١. الفهرست، ط، ن: كتاب الجامع... كتاب النوادر.

[١٩] الفهرست، ط، ص ٥١، ش ٦٤؛ الفهرست، ن، ص ٦٤، ش ٦٤.

٢. الفهرست، ط، ن، م: السراج.

[٢٠] الفهرست، ط، ص ٥١، ش ٦٥؛ الفهرست، ن، ص ٤٤، ش ٦٥.

[٢١] الفهرست، ط، ص ٥٤، ش ٦٦؛ الفهرست، ن، ص ٤٦، ش ٦٦.

٣. الفهرست، ط، ن، م: إسماعيل.

[٢٢]

أحمد بن الحسين

أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران ، مولى علي بن الحسين عليه السلام أبو جعفر الأهوازي الملقب دندان .

روى عن جميع شيوخ أبيه إلا عن حماد بن عيسى ، فيما زعم أصحابنا القميون وذكروا أنه غال ، وحديثه يعرف وينكر .
وله كتب .

[٢٣]

أحمد بن صبيح

أحمد بن صبيح ، أبو عبدالله الأسدي ، كوفي ، ثقة ، والزيدية تدعيه وليس منهم .

[٢٤]

أحمد بن الحسن

أحمد بن الحسن بن الحسين اللؤلؤي ، كوفي .
له : كتاب اللؤلؤة .

[٢٥]

أحمد بن سيار

أحمد بن سيار^١ أبو عبدالله الكاتب ، بصري ، كان من كتّاب أبي^٢ طاهر في زمان^٣ أبي محمد عليه السلام ، ويعرف بالسياري ، ضعيف الحديث ، فاسد المذهب ، مجفوا^٤ الرواية ، كثير المراسيل .

[٢٢] الفهرست ، ط ، ص ٥٥ ، ش ٦٧ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٦ ، ش ٦٧ .

[٢٣] الفهرست ، ط ، ص ٥٦ ، ش ٦٨ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٦ ، ش ٦٨ .

[٢٤] الفهرست ، ط ، ص ٥٦ ، ش ٦٩ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٧ ، ش ٦٩ .

[٢٥] الفهرست ، ط ، ص ٥٧ ، ش ٧٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٤٧ ، ش ٧٠ .

١. الفهرست ، ط ، ن : أحمد بن محمد بن سيار .

٢. الفهرست ، ط ، ن : آل .

٣. الفهرست ، ط ، ن ، م : من .

٤. الفهرست ، ط ، ن ، م : مجفو .

[٢٦]

أحمد بن الحسين

أحمد بن الحسين بن عبد الملك، [أبو] جعفر الأودي، كوفي، ثقة، مرجوع إليه.
 بوب كتب^١ المشيخة بعد أن كان منثوراً فجعله على أسماء الرجال، ولم يعرف له شيء، ينسب
 إليه غيره.

[٢٧]

أحمد بن الحسن

أحمد بن الحسن بن علي بن محمد بن فضال بن عمرو^٢ بن أيمن مولى عكرمة بن ربعي الفياض،
 أبو عبدالله - وقيل: أبو الحسن^٣ - وكان فطحياً غير أنه ثقة^٤، و[روى]^٥ عنه أخوه علي بن الحسن
 وغيره من القميين [و] الكوفيين.
 وله كتب.

[٢٨]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن عيسى بن عبدالله بن سعيد بن مالك [بن]^٦ الأخوص بن السائب بن مالك^٧ - وفد
 إلى النبي ﷺ وهاجر إلى الكوفة وأقام بها -.

[٢٦] الفهرست، ط، ص ٥٨، ش ٧١؛ الفهرست، ن، ص ٤٧، ش ٧١.

١. الفهرست، ط، ن: كتاب.

[٢٧] الفهرست، ط، ص ٥٨، ش ٧٢؛ الفهرست، ن، ص ٤٧، ش ٧٢.

٢. م: عمر.

٣. الفهرست، ط، ن: أبو الحسين.

٤. م: ثقة في الحديث.

٥. [ليس في الأصل].

[٢٨] الفهرست، ط، ص ٦٠، ش ٧٥؛ الفهرست، ن، ص ٤٨، ش ٧٥.

٦. [ليس في الأصل].

٧. م، [في تكميله]: عامر الأشعري من بني ذخران بن عوف بن الجماهير بن الأشعث ويكنى أبا جعفر القمي وأول من سكن قم، بن ابنة سعد بن مالك بن الأخوص وكان مسائب ابن مكر.

أبا^١ جعفر شيخ قم، ووجهاً، وفتياً غير مدافع، وكان أيضاً الرئيس الذي يلقي السلطان بها، ولقي أبا الحسن الرضا عليه السلام.

[٢٩]

أحمد بن أبي زاهر

أحمد بن أبي زاهر، وأسم أبي زاهر موسى، أبو جعفر الأشعري القمي، مولى، وكان وجهاً^٢ بقم، وحديثه ليس بذلك النقي.

[٣٠]

أحمد بن ميثم

أحمد بن ميثم بن نعيم^٣: الفضل بن عمر - ولقبه دكين - بن حماد بن زهير، مولى آل طلحة بن عبيد الله، أبو الحسن^٤، كان من ثقات أصحابنا الكوفيين وفقهائهم.

[٣١]

أحمد بن إسحاق

أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعيد [بن^٥ الأحوص الأشعري، أبو علي، كان من خواص أبي محمد عليه السلام^٦ وهو شيخ^٧ وأقدمهم^٨.

١. م: أبو.

[٢٩] الفهرست، ط، ص ٦١، ش ٧٦؛ الفهرست، ن، ص ٤٩، ش ٧٦.

٢. الفهرست، ن، م: وجهاً.

[٣٠] الفهرست، ط، ص ٦٢، ش ٧٧؛ الفهرست، ن، ص ٤٩، ش ٧٧.

٣. الفهرست، ط، ن، م: أبي نعيم.

٤. الفهرست، ط: أبو الحسين.

[٣١] الفهرست، ط، ص ٦٣، ش ٧٨؛ الفهرست، ن، ص ٥٠، ش ٧٨.

٥. [ليس في الأصل].

٦. م [في تكميله]: ورأى صاحب الزمان - عجل الله تعالى فرجه -.

٧. م: شيخ القميين.

٨. الفهرست، ط، ن، م: وأقدمهم.

[٣٢]

أحمد بن محمد^١

أحمد بن محمد بن عبدالله، المعروف بابن خانبه، أبو جعفر، كان، من أصحابنا الثقة، وما ظهر له رواية.

وصف: كتاب التأديب.

[٣٣]

أحمد بن إدريس

أحمد بن إدريس، كنيته أبو علي الأشعري القمي، كان ثقة من أصحابنا، فقيهاً، كثير الحديث^٢. وله كتاب.

[٣٤]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن عمر^٣ بن رباح^٤ بن قيس بن سالم الغلاء السواق، كنيته أبو الحسن، مولى آل سعد بن وقاص.

وهم ثلاثة إخوة: أبو الحسن هذا وهو الأكبر، وأبو الحسين محمد وهو الأوسط، ولم يكن من أهل العلم - وأبو القاسم علي وهو الأصغر، وهو أكثرهم حديثاً.

وجدهم عمر بن يزيد بن رباح^٥.

[وآخر من بقي منهم أبو عبدالله محمد بن علي بن محمد بن علي بن عمر بن رباح^٦ وكان

[٣٢] الفهرست، ط، ص ٦٣، ش ٧٩؛ الفهرست، ن، ص ٥٠، ش ٧٩.

١. الفهرست، ط، ن: أحمد بن عبدالله.

[٣٣] الفهرست، ط، ص ٦٤، ش ٨١؛ الفهرست، ن، ص ٥٠، ش ٨١.

٢. م: الحديث صحيحة.

[٣٤] الفهرست، ط، ص ٦٥، ش ٨٢؛ الفهرست، ن، ص ٥٠، ش ٨٢.

٣. م: محمد بن علي بن عمر.

٤. الفهرست، ط، ن، م: رباح.

٥. الفهرست، ط، ن: عمر بن رباح، م: الغلاء، روى عن أبي عبدالله وأبي الحسن عليه السلام ووقف كل

أولاده واقفي.

٦. [ليس في الأصل].

شديد العناد في المذهب!

وكان أبو الحسن [أحمد]^١ بن محمد^٢ ثقة في الحديث .
وصنف كتباً .

[٣٥]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن عاصم ، كنيته أبو عبدالله ، هو ابن أخي علي بن عاصم المحدث ، ويقال له العاصمي ، ثقة في الحديث ، سالم الجنبه ، أصله الكوفة ، وسكن بغداد ، وروى عن شيوخ الكوفيين . وله كتب .

[٣٦]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمن بن زياد بن عبدالله^٣ بن زياد بن عجلان ، مولى عبدالرحمن بن سعيد بن قيس ، السبيعي .
وامره في الثقة والجلالة وعظم الحفظ أشهر من أن يذكر^٤ ، وكان زدياً جارودياً ، وعلى ذلك مات .

[٣٧]

أحمد بن داوود

أحمد بن داوود بن علي أبو الحسين القمي ، كان ثقة الحديث^٥ ، وصحب علي بن الحسين بن بابويه . وله كتاب .

١. [ليس في الأصل] .

٢. م: أبو الحسن محمد .

[٣٥] الفهرست ، ط ، ص ٦٧ ، ش ٨٥ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٢ ، ش ٨٥ .

[٣٦] الفهرست ، ط ، ص ٦٨ ، ش ٨٦ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٢ ، ش ٨٦ .

٣. الفهرست ، ط ، ن : عبيدالله .

٤. م : يخفى .

[٣٧] الفهرست ، ط ، ص ٧٠ ، ش ٨٧ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٣ ، ش ٨٧ .

٥. م : كثير الحديث .

[٣٨]

احمد بن محمد

أحمد بن محمد بن عمار، أبو علي الكوفي، شيخ من أصحابنا، ثقة^١، جليل^٢ كثير الحديث والأصول. وصنف كتباً.

[٣٩]

احمد بن علي

أحمد بن علي الفائدي، أبو عمرو^٣ القزويني، شيخ، ثقة من أصحابنا، وجيه^٤ في بلده. وله كتاب.

[٤٠]

احمد بن إبراهيم

أحمد بن إبراهيم بن معلّى بن أسد العمى، [وهو]^٥ أبو بشر والعم هو مرة بن مالك بن حنظلة بن مالك بن زيد^٦ مناة. وأبو بشر بصري وأبوه وعمّه.

وكان ثقة في حديثه، حسن التصنيف، وأكثر الرواية عن العامة والأخباريين، وكان جده المعلّى بن أسد - فيما ذكر الحسين بن عبيد الله - من أصحاب [صاحب الزنج والمتخصّصين]^٧.

[٣٨] الفهرست، ط، ص ٧٠، ش ٨٨؛ الفهرست، ن، ص ٥٣، ش ٨٨.

١. (٥) م: [ليس].

[٣٩] الفهرست، ط، ص ٧١، ش ٨٩؛ الفهرست، ن، ص ٥٤، ش ٨٩.

٣. م: عمر.

٤. الفهرست، ط: وجه.

[٤٠] الفهرست، ط، ص ٧١، ش ٩٠؛ الفهرست، ن، ص ٥٤، ش ٩٠.

٥. [ليس في الأصل].

٦. م: يزيد.

٧. م: المتخصّصين به.

[٤١]

أحمد بن علي

أحمد بن علي أبو العباس - وقيل أبو علي - الرازي ، الخضيب الأيادي ، لم يكن بذلك الثقة في الحديث ، ويتهم بالغلو .

[٤٢]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن^١ سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين بن سنسن [أبو غالب]^٢ الزراري وهم البكريون^٣ ، وبذلك كان يعرف إلى أن خرج توقيع من أبي محمد عليه السلام فيه ذكر أبي طاهر الزراري : « فإما الزراري^٤ رعا الله ... » فذكروا انفسهم بذلك .
[وكان] شيخ أصحابنا في عصره ، وأستاذهم وثقتهم .
وصنف كتباً ، ومات - رضي الله عنه - بسنة ثمان وستين وثلاثمائة .

[٤٣]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن جعفر ، أبو علي الصاوي^٥ ، بصري ، صاحب الجلودي عمره^٦ ، وقدم بغداد سنة ثلاث وخمسين وثلاثمائة ، وسمع منه الناس ، وكان ثقة في حديثه مسكوناً إلى روايته^٧ .
وله كتب .

[٤١] الفهرست ، ط ، ص ٧٢ ، ش ٩١ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٥ ، ش ٩١ .

[٤٢] الفهرست ، ط ، ص ٧٤ ، ش ٩٤ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٥ ، ش ٩٤ .

١. الفهرست ، ط : أحمد بن محمد بن محمد بن ...

٢. [ليس في الأصل ، م] .

٣. الفهرست ، ط : البكريون .

٤. [ليس في الأصل] .

[٤٣] الفهرست ، ط ، ص ٧٥ ، ش ٩٥ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٥٦ ، ش ٩٥ .

٥. الفهرست ، ط ، ن ، م : الصولي .

٦. م : بصري الجلوي عمر ، و .

٧. الفهرست ، ط : رواياته .

[٤٤]

أحمد بن إبراهيم

أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع الصيمري، يكتنّى أبا عبدالله، من ولد عبيد^١ بن غازب [أخي^٢ البراء] بن غازب الأنصاري.

أصله الكوفة وسكن بغداد، كان ثقة في حديثه صحيح العقيدة.
وصنف كتباً.

[٤٥]

أحمد بن عبدالله

أحمد بن عبدالله بن^٣ جليل الدوري^٤، أبو بكر الروّاق، كان من أصحابنا ثقة في حديثه، مسكوناً إلى روايته.

[٤٦]

أحمد بن [محمّد]

أحمد بن [محمّد بن]^٥ عبيدالله بن الحسن بن عيّاش بن إبراهيم بن أيوب الجوهري، أبو عبدالله، كان سمع الحديث وأكثر^٦، وقيل^٧ [وأختل]^٨ في^٩ آخر عمره، ومات سنة إحدى وإربعمائة.

[٤٤] الفهرست، ط، ص ٧٦، ش ٩٦؛ الفهرست، ن، ص ٥٦، ش ٩٦.

١. م: عبدالله.

٢. م: أبي.

[٤٥] الفهرست، ط، ص ٧٧، ش ٩٧؛ الفهرست، ن، ص ٥٧، ش ٩٧.

٣. عبدالله بن أحمد بن.

٤. [في الأصل]: أحمد بن محمّد بن عبيدالله.

[٤٦] الفهرست، ط، ص ٧٨، ش ٩٩؛ الفهرست، ن، ص ٥٧، ش ٩٩.

٥. [ليس في الأصل].

٦. [ليس]: م.

٧. الفهرست، ط، ن، م: [ليس].

٨. [ليس في الأصل].

٩. م: إلى.

[٤٧]

أحمد بن داوود

أحمد بن داوود بن سعيد^١ الفزاري، يكنى أبا يحيى، الجرجاني، وكان من جملة^٢ أصحابنا الحديث من العامة، ورزقه الله هذا الأمر.

وله مصنفات^٣ كثيرة في أمور^٤ الإحتجاجات على المخالفين.

وذكر محمد بن إسماعيل النيشابوري أنه هجم عليه^٥ محمد بن طاهر وأمر بقطع لسانه ويديه ورجليه^٦ ويضرب ألف سوط ويصلبه، لسعاية كان يسعى بها إليه، معروفة، سعى بها محمد بن يحيى الرازي وابن البغوي وإبراهيم بن صالح لحديث روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطاب فقال أبو يحيى: ليس هو عمر بن الخطاب هو عمر بن شاعر، فجمع الفقهاء فشهد مسلم أنه على ما قال: هو عمر بن شاعر، وأنكر ذلك أبو عبد الله المروزي وكنمه بسبب محمد بن يحيى منه وكان أبو^٧ يحيى قال: هما يشهدان لي، فلما شهد مسلم، قال: غير هذا شاهدان لم يشهدا^٨، فشهد بعد ذلك المجلس عنده رجل علمه.

[٤٨]

أحمد بن هلال

أحمد بن هلال العبرتائي - عبرتاء قرية بناحية أسكاف بني جنيد - ولد سنة ثمانين ومائة، ومات سبع وستين ومائتين، وكان غالباً، متهماً في دينه.

[٤٧] الفهرست، ط، ص ٧٩، ش ١٠٠؛ الفهرست، ن، ص ٥٨، ش ١٠٠.

١. الفهرست، ط، ن، م: أبي سعيد.

٢. م: جلة.

٣. م: تصنيفات.

٤. الفهرست، ط، ن، م: الفنون.

٥. [في الأصل]: عليهم.

٦. [في الأصل]: رجله.

٧. الفهرست، ن: ابن.

٨. الفهرست، ط، م: لم يشهد.

[٤٨] الفهرست، ط، ص ٨٣، ش ١٠٧؛ الفهرست، ن، ص ٦٠، ش ١٠٧.

[٤٩]

أحمد بن محمد

أحمد بن محمد بن نوح، [يكنى] ^١أبا العباس، السيرافي، سكن البصرة، واسع الرواية، ثقة في روايته ^٢غير أنه حكى عن مذاهب فاسدة في الأصول، مثل القول بالرؤية وغيرها!

[٥٠]

بندار بن محمد

بندار بن محمد بن عبدالله، أمامي متقدم.
له كتب.

[٥١]

ثابت بن دينار

ثابت بن دينار، يكنى أبا جعفر ^٣الشمالي - وكنيته دينار أبو صفية - ثقة.
له كتاب.

[٥٢]

جعفر بن محمد

جعفر بن محمد بن قولويه [القمي] ^٤، يكنى أبا القاسم، ثقة.
له تصانيف كثيرة.

[٤٩] الفهرست، ط، ص ٨٦، ش ١١٧؛ الفهرست، ن، ص ٦١، ش ١١٧.

١. [ليس في الأصل، م].

٢. م: في حديثه وروايته.

[٥٠] الفهرست، ط، ص ١٠١، ش ١٣٦؛ الفهرست، ن، ص ٦٦، ش ١٣٦.

[٥١] الفهرست، ط، ص ١٠٥، ش ١٣٨؛ الفهرست، ن، ص ٦٦، ش ١٣٨.

٣. أبا حمزة.

[٥٢] الفهرست، ط، ص ١٠٩، ش ١٤١؛ الفهرست، ن، ص ٦٧، ش ١٤١.

٤. [ليس في الأصل].

[٥٣]

جعفر بن بشير

جعفر بن بشير البجلي، ثقة، جليل القدر.
له كتاب.

[٥٤]

جميل بن دراج

جميل بن درّاج، له أصل وهو ثقة.

[٥٥]

جندب بن جنادة

جندب بن جنادة، أبو ذر الففاري رضي الله عنه، أحد الأركان الأربعة.
له خطبة يشرح^١ فيها الأمور بعد النبي صلى الله عليه وآله.

[٥٦]

الحسن بن موسى

الحسن بن موسى النوبختي، ابن أخت أبي سهل بن نوبخت، يكتنّى أبا محمّد، متكلم، فيلسوف، وكان يجتمع إليه جماعة من نقلة كتب الفلسفة: مثل أبي عثمان الدمشقي، وإسحاق وثابت وغيرهم.

وكان إمامياً حسن الاعتقاد، ونسخ بخطه شيئاً كثيراً.

[وله مصنّفات كثيرة.]^٢

[٥٣] الفهرست، ط، ص ١٠٩، ش ١٤٢؛ الفهرست، ن، ص ٦٨، ش ١٤٢.

[٥٤] الفهرست، ط، ص ١١٢، ش ١٥٤؛ الفهرست، ن، ص ٦٩، ش ١٥٤.

[٥٥] الفهرست، ط، ص ١١٧، ش ١٦٠؛ الفهرست، ن، ص ٧٠، ش ١٦٠.

١. م: شرح.

[٥٦] الفهرست، ط، ص ١٢٢، ش ١٦١؛ الفهرست، ن، ص ٧١، ش ١٦١.

٢. [ليس في الأصل].

[٥٧]

الحسن [بن محبوب]

الحسن بن [محبوب] ^١ السراد - ويقال له الزراد - يكتنأ أبا علي ، مولى بجيلة ، كوفي ، ثقة ، روى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام وروى عن ستين رجلاً من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام . وكان جليل القدر ، يعدّ في الأركان الأربعة في عصره . له مصنفات كثيرة .

[٥٨]

الحسن بن علي

الحسن بن علي بن فضال ^٢ بن ربيعة بن بكر ^٣ ، مولى تيم الله بن ثعلبة ، وروى عن الرضا عليه السلام وكان خصيصاً به ، كان جليلاً ^٤ ، عظيم المنزلة زاهداً ، ورعاً ، ثقة في الحديث وفي رواياته . له كتاب ^٥ .

[٥٩]

الحسن بن محمد

الحسن بن محمد بن سماعة الكوفي ، واقفي المذهب ، إلا أنه جيّد التصانيف ، نقي الفقه ، حسن الإنتفاء . وله : ثلاثون كتاباً .

[٥٧] الفهرست ، ط ، ص ١٢٢ ، ش ١٦٢ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٧١ ، ش ١٦٢ .

١ . [في الأصل ، م] : الحسن بن السراد .

[٥٨] الفهرست ، ط ، ص ١٢٣ ، ش ١٦٤ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٧٢ ، ش ١٦٤ .

٢ . الفهرست ، ط : فضال التيملي .

٣ . الفهرست ، ن : [مع إضافات] .

٤ . الفهرست ، ن : ط ، م : جليل القدر .

٥ . الفهرست ، ط ، ن : كتب .

[٥٩] الفهرست ، ط ، ص ١٣٣ ، ش ١٩٣ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٧٧ ، ش ١٩٣ .

[٦٠]

الحسن بن حمزة

الحسن بن حمزة العلوي الطبري، يكنى أبا محمد، كان أدبياً، فاضلاً، ديناً^{٢١}، عارفاً، فقيهاً، زاهداً، ورعاً، كثير المحاسن.
له كتب.

[٦١]

الحسن بن سعيد

الحسن بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران - من موالى علي بن الحسين عليه السلام.
الأهوازي أخو الحسين^٣، ثقة، روى جميع ما صنفه أخوه عن جميع شيوخه وزاد عليه بروايته عن زرعة عن سماعة، فإنه يختص به الحسن والحسين [إنما]^٤ يرويه^٥ عن أخيه عن زرعة، والباقي هما متساويان فيه.

[٦٢]

الحسن بن عيسى

الحسن بن عيسى أبو علي المعروف بابن أبي عقيل العماني، له كتب، وهو من جملة المتكلمين، إمامي المذهب.

[٦٣]

الحسين بن سعيد

الحسين بن سعيد بن حماد بن مهران - من موالى علي بن الحسين عليه السلام الأهوازي، ثقة، روى

[٦٠] الفهرست، ط، ص ١٣٥، ش ١٩٥؛ الفهرست، ن، ص ٧٧، ش ١٩٥.

١. الفهرست، ط، ن: [ليس].

٢. م: ديناً ورعاً.

[٦١] الفهرست، ط، ص ١٣٦، ش ١٩٧؛ الفهرست، ن، ص ٧٨، ش ١٩٧.

٣. الفهرست، ن: أخو الحسين بن سعيد.

٤. [ليس في الأصل].

٥. [ليس في م]: عن زرعة ... يرويه.

[٦٢] الفهرست، ط، ص ١٣٨، ش ٢٠٣؛ الفهرست، ن، ص ٧٩، ش ٢٠٤.

[٦٣] الفهرست، ط، ص ١٤٩، ش ٢٣٠؛ الفهرست، ن، ص ٨٣، ش ٢٣١.

عن الرضا عليه السلام وعن أبي جعفر الثاني عليه السلام وأبي الحسن الثالث - [عليه السلام] أصله كوفي، وانتقل مع أخيه الحسن بن سعيد إلى الأهواز، ثم تحول إلى قم، فنزل على الحسين^١ بن إبان، وتوفي بقم. وله ثلاثون كتاباً.

[٦٤]

حميد بن المثنى

حميد بن المثنى العجلي الكوفي، يكنى أبا المغرا، الصيرفي، ثقة. له: أصل.

[٦٥]

حميد بن زياد

حميد بن زياد، من أهل نينوى - قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السلام - ثقة، كثير التصانيف، روى الأصول أكثرها. له كتب.

[٦٦]

حماد بن عثمان

حماد بن عثمان، الناب، ثقة، جليل القدر.

[٦٧]

حماد بن عيسى

حماد بن عيسى الجهني، غريق الحجة، ثقة. له: كتاب النوادر.

١. الفهرست، ط، ن، م: الحسن.

[٦٤] الفهرست، ط، ص ١٥٤، ش ٢٣٦؛ الفهرست، ن، ص ٨٥، ش ٢٣٧.

[٦٥] الفهرست، ط، ص ١٥٥، ش ٢٣٨؛ الفهرست، ن، ص ٨٥، ش ٢٣٩.

[٦٦] الفهرست، ط، ص ١٥٦، ش ٢٤٠؛ الفهرست، ن، ص ٨٥، ش ٢٤١.

[٦٧] الفهرست، ط، ص ١٥٦، ش ٢٤١؛ الفهرست، ن، ص ٨٦، ش ٢٤٢.

[٦٨]

حفص بن غياث

حفص بن غياث القاضي، عامي المذهب.
له: كتاب معتمد.

[٦٩]

حفص بن سالم

حفص بن سالم، يكنى أبا ولاد، الحنات، ثقة، كوفي، مولى جعفي.
له: أصل.

[٧٠]

حريز بن عبدالله

حريز بن عبدالله السجستاني، ثقة، كوفي، سكن سجستان.
له كتب.

[٧١]

حيدر بن محمد

حيدر بن محمد بن نعيم السمرقندي، جليل القدر، فاضل، من غلمان محمد بن مسعود العياشي، وقد روى جميع مصنفاته وقرأها عليه، وروى ألف كتاب من كتب الشيعة بقراءة وأجازة، وهو يشارك محمد بن مسعود في روايات كثيرة متساويان^١ فيها. وروى عن أبي القاسم العلوي وأبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، وعن محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي، وعن يزيد^٢ بن محمد الحلقي.
وله مصنفات.

[٦٨] الفهرست، ط، ص ١٥٨، ش ٢٢٢؛ الفهرست، ن، ص ٨٦، ش ٢٢٣.

[٦٩] الفهرست، ط، ص ١٥٩، ش ٢٢٥؛ الفهرست، ن، ص ٨٧، ش ٢٢٦.

[٧٠] الفهرست، ط، ص ١٦٢، ش ٢٢٩؛ الفهرست، ن، ص ٨٨، ش ٢٥٠.

[٧١] الفهرست، ط، ص ١٦٦، ش ٢٥٩؛ الفهرست، ن، ص ٩٠، ش ٢٦١.

١. الفهرست، ط، ن، م: يتساويان.

٢. الفهرست، ط، ن: زيد. م: يزيد.

[۷۲]

داوود بن قاسم

داوود بن القاسم الجعفري، یکنی ابا هاشم، من أهل بغداد، جلیل القدر، عظیم المنزلة، عند الأئمة عليهم السلام وقد شاهد جماعة منهم^۱. وكان مقدماً عند السلطان. وله كتاب.

[۷۳]

داوود بن ابي زيد

داوود بن أبي زيد، من أهل نیشابور، ثقة، صادق اللهجة، من أصحاب علي بن محمد [الهادي] عليه السلام^۲.

[۷۴]

ذريح بن المحاربي

ذريح المحاربي، ثقة.
له: أصل.

[۷۵]

رفاعة بن موسى

رفاعة بن موسى التماس، ثقة.
له كتاب.

[۷۶]

زيد الشحام

زيد الشحام، یکنی ابا أسامة، ثقة.
له كتاب.

[۷۲] الفهرست، ط، ص ۱۸۱، ش ۲۷۷؛ الفهرست، ن، ص ۹۳، ش ۲۷۸.

۱. الفهرست، ن؛ وقد شاهد الرضا والجواد والهادي والعسكري وصاحب الأمر عليهم السلام.

[۷۳] الفهرست، ط، ص ۱۸۳، ش ۲۸۳؛ الفهرست، ن، ص ۹۴، ش ۲۸۵.

۲. الفهرست، ط، ن: [ليس] الهادي.

[۷۴] الفهرست، ط، ص ۱۸۹، ش ۲۸۹؛ الفهرست، ن، ص ۹۵، ش ۲۹۱.

[۷۵] الفهرست، ط، ص ۱۹۶، ش ۲۹۶؛ الفهرست، ن، ص ۹۶، ش ۲۹۸.

[۷۶] الفهرست، ط، ص ۲۰۱، ش ۲۹۸؛ الفهرست، ن، ص ۹۷، ش ۳۰۰.

[٧٧-٧٨]

زيد النوسي وزيد الززاد

زيد النوسي . و

زيد الززاد .

لهما : أصلان .

لم يروهما محمد بن علي بن الحسين بن بابويه ، وقال في فهرسته : لم يروهما محمد ابن الحسن [بن] الوليد ، وكان [يقول :] وضع هذه الأصول محمد بن موسى الهمداني .

[٧٩]

زياد بن المنذر

زياد بن المنذر ، يكتنّى أبا الجارود ، زيديّ المذهب ، وإليه تنسب^١ الجارودية^٢ .
له : أصل .

[٨٠]

زرارة بن أعين

زرارة بن أعين - وإسمه عبدربه - يكتنّى أبا الحسن ، وزرارة لقب به^٣ ، وكان أعين [بن] سنسن عبداً رومياً لرجل من [بنى] شيبان ، تعلّم القرآن ثمّ اعتقه^٤ ، [وعرض] أن يدخل^٥ في نسبه ، فأبى أعين ذلك^٦ .

[٧٧-٧٨] الفهرست ، ط ، ص ٢٠١ ، ش ٢٩٩-٣٠٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٩٧ ، ش ٣٠١-٣٠٢ .

[٧٩] الفهرست ، ط ، ص ٢٠٣ ، ش ٣٠٣ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٩٨ ، ش ٣٠٥ .

١ م : ينسب .

٢ الفهرست ، ن : زيدية الجارودية .

[٨٠] الفهرست ، ط ، ص ٢٠٩ ، ش ٣١٢ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٠٠ ، ش ٣١٤ .

٣ الفهرست ، ط ، ن : له .

٤ [ليس في الأصل] .

٥ [ليس في الأصل] .

٦ م : اعتقه عليه .

٧ [ليس في الأصل م] .

٨ م : يدخله .

٩ الفهرست ، ط ، ن : ان يفعله .

وقال [له] ^١: أقرني على ولائي، وكان سنسن راهباً في بلاد ^٢ الروم.
وزرارة يكتنى أبا علي أيضاً، وله عدة أولاد منهم: [الحسن، والحسين، ورومي، وعبيد - وكان
أحول - وعبدالله ويحيى بنو زرارة. ولزرارة أخوة جماعة، منهم: ^٣ حمران، وكان نحوياً، وله إبنان
حمزة بن حمران ومحمد بن حمران ^٤.
وبكير بن أعين يكتنى أبا الجهم وابنة عبدالله بن بكير وعبد[الرحمن] ^٥ بن أعين، وعبدالمك بن
أعين ^٦، وابنه ضريس بن عبدالمك ^٧.

[٨١]

زرعة [بن محمد]

زرعة [بن محمد] ^٨ الحضرمي واقفي المذهب.
له: أصل.

[٨٢]

سعد بن عبدالله

سعد بن عبدالله القمي، يكتنى أبا القاسم، جليل القدر، واسع الأخبار، كثير التصانيف، ثقة.

[٨٣]

سليمان بن جعفر

سليمان بن جعفر الجعفري، ثقة.
له كتاب.

١. [ليس في الأصل، م].

٢. الفهرست، ط، ن: بلد.

٣. [ليس في الأصل].

٤. الفهرست، ط: حمزة ومحمد، ابنا حمران.

٥. [ليس في الأصل].

٦. م: [ليس] عبدالله بن بكير ... أعين.

٧. م: [زائد] ولهم روايات كثيرة وأصول التصانيف.

[٨١] الفهرست، ط، ص ٢١٠، ش ٣١٣؛ الفهرست، ن، ص ١٠٠، ش ٣١٥.

٨. [ليس في الأصل، م].

[٨٢] الفهرست، ط، ص ٢١٥، ش ٣١٦؛ الفهرست، ن، ص ١٠١، ش ٣١٨.

[٨٣] الفهرست، ط، ص ٢٢٢، ش ٣٢٨؛ الفهرست، ن، ص ١٠٣، ش ٣٣٠.

[٨٤]

سيف بن عميرة

سيف بن عميرة، ثقة. له كتاب.

[٨٥]

سالم بن مكرم

سالم بن مكرم، يكتنئ أبا خديجة - ومكرم يكتنئ أبا سلمة - ضعيف. له كتاب.

[٨٦]

سلمان الفارسي

سلمان الفارسي رضي الله عنه.
روى خبر الجاثليق الرومي الذي بعثه ملك الروم بعد النبي صلى الله عليه وآله.

[٨٧]

سهل [بن] زياد

سهل [بن] ^١ زياد الآدامي الرازي، يكتنئ أبا سعيد، ضعيف. له كتاب.

[٨٨]

صفوان بن يحيى

صفوان بن يحيى، مولى بجيلة، يكتنئ أبا محمد، يتبع السابري، أوثق أهل زمانه عند اصحاب الحديث واعبدهم ^٢، وكان يصلي كل يوم خمسين ومائة ركعة، ويصوم في السنة ثلاثة أشهر،

[٨٤] الفهرست، ط، ص ٢٢٤، ش ٣٣٣؛ الفهرست، ن، ص ١٠٤، ش ٣٣٥.

[٨٥] الفهرست، ط، ص ٢٢٤، ش ٣٣٧؛ الفهرست، ن، ص ١٠٥، ش ٣٣٩.

[٨٦] الفهرست، ط، ص ٢٢٧، ش ٣٣٨؛ الفهرست، ن، ص ١٠٦، ش ٣٤٠.

[٨٧] الفهرست، ط، ص ٢٢٨، ش ٣٣٩؛ الفهرست، ن، ص ١٠٦، ش ٣٤١.

١. [ليس في الأصل].

[٨٨] الفهرست، ط، ص ٢٤١، ش ٣٥٦؛ الفهرست، ن، ص ١٠٩، ش ٣٥٨.

٢. م: غيرهم.

ويخرج زكاة ماله في كل سنة ثلاث مرّات ، وذلك إنّه [أشرك] ^١ وهو عبدالله بن جندب وعلي بن النعمان في بيت الله الحرام فتعاقدوا جميعاً : إنّ مات واحد منهم يصلي من بقي صلاته ويصوم عنه ويحجّ عنه ويؤزّكي عنه ما دام حيّاً ، فمات صاحبه وبقي صفوان بعدهما ^٢ يصوم عنهما وكلّ شيء من البرّ والصلاح يفعله بنفسه ^٣ كذلك يفعله عنهما ^٤ .

وقال له بعض جيرانه من أهل الكوفة وهو بمكة : يا أبا محمّد أحمل لي ^٥ إلى المنزل دينارين ، فقال له : إنّ جمالي بكراء ^٦ حتى أستأمر فيه جمالي .
وروى عن أبي الحسن الرضا ^٧ وعن أبي جعفر ^٨ وروى ^٩ أربعين رجلاً من أصحاب أبي عبدالله ^{١٠} .

[٨٩]

طاهر بن حاتم

طاهر بن حاتم [بن] ماهويه ، كان مستقيماً ، ثمّ تغيّر وأظهر القول بالغلو .

[٩٠]

علي بن إسماعيل

علي بن إسماعيل بن ميثم التمار ، وميثم ^٩ من جلة ^{١٠} أصحاب أمير المؤمنين علي ^{١١} ، وعلى هذا أوّل من تكلم على مذهب ^{١١} الإماميّة ، وصنّف كتاباً في الإمامة سمّاه الكامل . وله كتاب الإستحقاق .

١. [ليس في الأصل وم] .

٢. م : وكان يفي لهما بذلك فيصلّي عنهما ويؤزّكي عنهما و .

٣. م : عن نفسه .

٤. الفهرست ، ط ، ن : لنفسه كذلك يفعل عن صاحبيه .

٥. م : [ليس] .

٦. الفهرست ، ط ، ن : مكرأة .

٧. الفهرست ، ن : والجواد ^{١٢} .

٨. م : روى عن .

[٨٩] الفهرست ، ط ، ص ٢٥٥ ، ش ٣٧٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١١٢ ، ش ٣٧٢ .

[٩٠] الفهرست ، ط ، ص ٢٦٣ ، ش ٣٧٤ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١١٣ ، ش ٣٧٦ .

٩. م : [ليس] .

١٠. م : حملة .

١١. م : مذاهب .

[٩١]

علي بن رثاب

علي بن رثاب الكوفي. له أصل كبير، وهو ثقة، جليل القدر.

[٩٢]

علي بن الحكمعلي بن الحكم [الكوفي]^١، ثقة، جليل القدر.

[٩٣]

علي بن جعفرعلي بن جعفر، أخو موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام جليل القدر، ثقة.

له كتاب.

[٩٤]

علي بن مهزيارعلي بن مهزيار الأهوازي، جليل القدر، واسع الرواية، ثقة.
له ثلاثة وثلاثون كتاباً.

[٩٥]

علي بن يقطينعلي بن يقطين - رحمه الله - ثقة، جليل القدر، له منزلة عظيمة عند أبي الحسن موسى عليه السلام عظيم المكان في الطائفة.

[٩١] الفهرست، ط، ص ٢٤٤، ش ٣٧٥؛ الفهرست، ن، ص ١١٣، ش ٣٧٧.

[٩٢] الفهرست، ط، ص ٢٤٦، ش ٣٧٦؛ الفهرست، ن، ص ١١٣، ش ٣٧٨.

١. [ليس في الأصل].

[٩٣] الفهرست، ط، ص ٢٤٤، ش ٣٧٧؛ الفهرست، ن، ص ١١٣، ش ٣٧٩.

[٩٤] الفهرست، ط، ص ٢٤٥، ش ٣٧٩؛ الفهرست، ن، ص ١١٤، ش ٣٨١.

[٩٥] الفهرست، ط، ص ٢٧٠، ش ٣٨٩؛ الفهرست، ن، ص ١١٦، ش ٣٩٠.

وكان يقطين من وجوه الدعاة، فطلبه مروان فهرب^١، وإبنيه [علي بن]^٢ يقطين^٣ ولد بالكوفة سنة أربع وعشرين ومائة، وهربت^٤ أم علي به وبأخيه^٥ عبيد بن يقطين إلى المدينة، فلما ظهرت الدولة الهاشمية، ظهر يقطين، وعادت أم علي بعلي وعبيد، ولم يزل يقطين في خدمة أبي العباس وأبي جعفر المنصور، ومع ذلك كان [يتشيع ويقول]^٦ بالإمامية وكذلك ولده، و[كان]^٧ يحتمل^٨ الأموال إلى جعفر بن محمد عليه السلام ونمّ خبره إلى المنصور والمهدي فصرف الله عنه كيدهما. وتوفي علي بن يقطين بمدينة السلام^٩ سنة إثنين وثمانين ومائة، وسنة [يومئذ]^{١٠} سبع وخمسون سنة، وصلى عليه ولي العهد، محمد بن الرشيد، وتوفي أبوه بعده سنة خمسة وثمانين ومائة^{١١}.

ولعلي بن يقطين كتب.

[٩٦]

علي بن أحمد

علي بن أحمد الكوفي، يكنى أبا القاسم، كان إمامياً مستقيم الطريقة، وصنّف كتباً [كثيرة]^{١٢} سديدة.

ثم خلط وأظهر مذهب المخمسة، وصنّف كتباً في الغلو والتخليط، وله مقالة تُنسب^{١٣} إليه.

١. م: فهرب منه.

٢. [ليس في الأصل وم].

٣. الفهرست، ن: يقطين هذا.

٤. الفهرست، ن: هربت به.

٥. الفهرست، ط، م: وأخيه.

٦. [ليس في الأصل].

٧. [ليس في الأصل].

٨. الفهرست، ن: يحمل.

٩. الفهرست، ن: بمدينة السلام ببغداد.

١٠. الفهرست، ط، م: [ليس].

١١. [ليس في الأصل وم].

[٩٦] الفهرست، ط، ص ٢٧١، ش ٣٩٠؛ الفهرست، ن، ص ١١٧، ش ٣٩١.

١٢. [ليس في الأصل وم].

١٣. م: تُسب.

[٩٧]

علي بن الحسن

علي بن الحسن الطاطري، الكوفي، كان واقفياً، شديد العناد في مذهبه، صعب العصبية على من خالفه من الإمامية!
وله كتب كثيرة في نصرته دينه^١.

[٩٨]

علي بن الحسن

علي بن الحسن بن فضال، فطحي المذهب، ثقة كوفي، كثير العلم، واسع الأخبار، جيد التصانيف، غير معاند، وكان قريب الأمر إلى أصحابنا الإمامية [القائلين]^٢ بالاثني عشر. وكتبه في الفقه مستوفاة في الأخبار.

[٩٩]

علي بن الحسين

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه - رحمه الله - كان فقيهاً، جليلاً، ثقة.
وله كتب كثيرة.

[١٠٠]

علي بن محمد

علي بن محمد المدائني، عامي المذهب.

[٩٧] الفهرست، ط، ص ٢٧٢، ش ٣٩١؛ الفهرست، ن، ص ١١٨، ش ٣٩٢.
١. م: مذهبه.

[٩٨] الفهرست، ط، ص ٢٧٢، ش ٣٩٢؛ الفهرست، ن، ص ١١٨، ش ٣٩٣.
٢. [ليس في الأصل].

[٩٩] الفهرست، ط، ص ٢٧٣، ش ٣٩٣؛ الفهرست، ن، ص ١١٩، ش ٣٩٤.
[١٠٠] الفهرست، ط، ص ٢٧٨، ش ٤٠٦؛ الفهرست، ن، ص ١٢١، ش ٤٠٧.

[١٠١]

علي بن أبي حمزة

علي بن أبي حمزة الباطني، واقفي المذهب .
له: أصل .

[١٠٢]

علي بن الحسين

علي بن الحسين بن موسى بن محمد^١ بن موسى بن إبراهيم بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب - صلوات الله عليهم أجمعين - وكنيته أبو القاسم المرتضى الأجل علم الهدى - رضي الله عنه - متوحد في علوم كثيرة، مُجمع على فضله، مقدّم في علوم: مثل علم الكلام والفقه^٢ وأصول الفقه والأدب والنحو والشعر ومعاني الشعر واللغة وغير ذلك، وله ديوان شعر يزيد على عشرين ألف بيت^٣.

وله من التصانيف ومسائل البلدان شيء كثير .

توفي - رحمه الله - في شهر ربيع الأول سنة ست وثلاثين وأربعمائة، فولده^٤ في رجب سنة خمس وخمسين وثلاث مائة، وسنه يوم توفي ثمانون سنة وثمانية أشهر وأيام.

[١٠٣]

علي الخزاز

علي الخزاز الرازي، متكلم جليل^٥، له كتب في الكلام وله أنس في الفقه وكان مقيماً بالري وبها مات.

[١٠١] الفهرست، ط، ص ٢٨٣، ش ٤١٩؛ الفهرست، ن، ص ١٢٢، ش ٤٢٠.

[١٠٢] الفهرست، ط، ص ٢٨٨، ش ٤٣٢؛ الفهرست، ن، ص ١٢٥، ش ٤٣٣.

١. [في الأصل]: موسى بن محمد بن موسى بن إبراهيم.

٢. م: [ليس].

٣. م: على ألف بيت.

٤. م: وكان تولد.

[١٠٣] الفهرست، ط، ص ٢٩٠، ش ٤٣٣؛ الفهرست، ن، ص ١٢٦، ش ٤٣٤.

٥. م: جليل القدر.

[١٠٤]

عبدالله بن سنان

عبدالله بن سنان ، ثقة . له كتاب .

[١٠٥]

عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر الحميري ، يكتنّى أبا العباس ، القمي ، ثقة . له كتب .

[١٠٦]

عبدالله بن مسكان

عبدالله بن مسكان ، ثقة . له كتاب .

[١٠٧]

عبدالله بن أحمد

عبدالله بن أحمد بن أبي زيد^١ الأنباري ، يكتنّى أبا طالب ، وكان مقيماً بواسط ، وقيل: إنّه كان من النواوسية ، له مائة وأربعون كتاباً .

[١٠٨]

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد بن أبي الدنيا ، عامي المذهب .

[١٠٩]

عبدالله بن بكير

عبدالله بن بكير ، فطحى المذهب ، إلاّ إنّه ثقة .

[١٠٤] الفهرست ، ط ، ص ٢٩١ ، ش ٤٣٤ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٢٧ ، ش ٤٣٥ .

[١٠٥] الفهرست ، ط ، ص ٢٩٤ ، ش ٤٤٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٢٨ ، ش ٤٤١ .

[١٠٦] الفهرست ، ط ، ص ٢٩٤ ، ش ٤٤١ ؛ الفهرست ، ن : [ليس] .

[١٠٧] الفهرست ، ط ، ص ٢٩٦ ، ش ٤٤٦ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٢٨ ، ش ٤٤١ .

١. م : زياد .

[١٠٨] الفهرست ، ط ، ص ٢٩٨ ، ش ٤٥٠ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٣٠ ، ش ٤٥٠ .

[١٠٩] الفهرست ، ط ، ص ٣٠٤ ، ش ٤٦٤ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٣٢ ، ش ٤٦٤ .

[۱۱۰]

عبدالله بن علي

عبدالله بن علي الحلبي .

له كتاب ، مصنف معمول عليه وقيل أنه عرض على الصادق عليه السلام [فلما رآه] ^١ إستحسنه وقال :
[ليس] ^٢ لهؤلاء - المخالفين - مثله .

[۱۱۱]

العلاء بن رزین

العلاء بن رزین القلاء ، جلیل القدر ، ثقة .

له كتاب ، وهو أربع نسخ :

[۱] منها رواية الحسن بن محبوب .

[۲] منها رواية محمد بن خالد [الطيالسي] ^٣

[۳] ومنها رواية محمد بن أبي الصهبان .

[۴] ومنها رواية الحسن بن علي بن فضال .

وقال ابن بطّة : العلاء بن رزین أكثر رواية من صفوان بن يحيى .

[۱۱۲]

عمر بن یزید

عمر بن یزید ، ثقة .

له كتاب .

[۱۱۰] الفهرست ، ط ، ص ۳۰۵ ، ش ۴۶۷ ؛ الفهرست ، ن ، ص ۱۳۲ ، ش ۴۶۷ .

۱ . [في الأصل ، م] .

۲ . [في الأصل] .

[۱۱۱] الفهرست ، ط ، ص ۳۲۱ ، ش ۵۰۰ ؛ الفهرست ، ن ، ص ۱۳۸ ، ش ۵۰۰ .

۳ . [في الأصل وم] .

[۱۱۲] الفهرست ، ط ، ص ۳۲۴ ، ش ۵۰۳ ؛ الفهرست ، ن ، ص ۱۳۹ ، ش ۵۰۳ .

[١١٣]

عمر بن أذينة

عمر بن أذينة، ثقة.
له كتاب.

[١١٤]

عمر بن موسى

عمر بن موسى الوجيهي، زيدي.
له كتاب.

[١١٥]

عمار بن موسى

عمار بن موسى الساباطي، وكان فطحياً.
له كتاب كبير، [جيد]¹ معتمد.

[١١٦]

عباد بن يعقوب

عباد بن يعقوب الرواجني، عامي المذهب.
له كتاب: أخبار المهدي².

[١١٧]

عثمان بن عيسى

عثمان بن عيسى الغامري، واقفي المذهب.
له: كتاب المياه.

[١١٣] الفهرست، ط، ص ٣٢٤، ش ٥٠٤؛ الفهرست، ن، ص ١٣٩، ش ٥٠٤.

[١١٤] الفهرست، ط، ص ٣٢٧، ش ٥٠٩؛ الفهرست، ن، ص ١٤٠، ش ٥٠٩.

[١١٥] الفهرست، ط، ص ٣٣٥، ش ٥٢٧؛ الفهرست، ن، ص ١٤٣، ش ٥٢٧.

١. [ليس في الأصل، م].

[١١٦] الفهرست، ط، ص ٣٤٣، ش ٥٤٢؛ الفهرست، ن، ص ١٤٣، ش ٥٤١.

٢. م: [ليس].

[١١٧] الفهرست، ط، ص ٣٤٩، ش ٥٤٦؛ الفهرست، ن، ص ١٤٦، ش ٥٤٦.

[۱۱۸]

عبدالواحد بن عمر

عبدالواحد بن عمر بن محمد بن أبي هاشم، يكنى أبا طاهر المقرئ^١، عامي المذهب، إلا أن له كتاباً في قراءة أمير المؤمنين عليه السلام.

[۱۱۹]

فضل بن شاذان

الفضل بن شاذان النيشابوري، متكلم، فقيه، جليل القدر.

[۱۲۰]

محمد بن علي

محمد بن علي الحلبي. له كتاب وهو ثقة.

[۱۲۱]

محمد بن قبة

محمد بن قبة، أبو جعفر الرازي، من متكلم الإمامية وحدثهم، وكان أولاً معتزلياً ثم إنتقل إلى القول بالإمامة، وحسنت بصيرته^٣.
وله كتب في الإمامة.

[۱۲۲]

محمد بن بحر

محمد بن بحر الرهني، من أهل سجستان، وكان من المتكلمين، وكان عالماً بالأخبار وفتياً، إلا أنه متهم بالغلو. وله نحو من خمسمائة مصنف.

[۱۱۸] الفهرست، ط، ص ۳۴۹، ش ۵۵۳؛ الفهرست، ن، ص ۱۴۸، ش ۵۵۳.
م: المنقري.

[۱۱۹] الفهرست، ط، ص ۳۶۱، ش ۵۶۴؛ الفهرست، ن، ص ۱۵۰، ش ۵۶۴.

[۱۲۰] الفهرست، ط، ص ۳۵۸، ش ۵۸۸؛ الفهرست، ن، ص ۱۵۶، ش ۵۸۷.

[۱۲۱] الفهرست، ط، ص ۳۸۹، ش ۵۹۷؛ الفهرست، ن، ص ۱۵۸، ش ۵۹۷.
م: متكلمي.

۳. الفهرست، ن: حسن طريقتة وبصيرته.

[۱۲۲] الفهرست، ط، ص ۳۹۰، ش ۵۹۹؛ الفهرست، ن، ص ۱۵۸، ش ۵۹۹.

[١٢٣]

محمّد بن أحمد

محمّد بن أحمد بن عبدالله بن قفاعة - يكتنّي أبا عبدالله - الصفواني، من ولد صفوان ابن مهران الجمال، صاحب أبي عبدالله عليه السلام.

وكان حفظة، كثير العلم، جيد اللسان، وقيل: إنّه كان أُمياً.
وله كتب أملاها من ظاهر^١ قلبه.

[١٢٤]

محمّد بن أحمد

محمّد بن أحمد بن الجنيد، يكتنّي أبا علي، وكان جيد التصنيف [حسنه]^٢. إلّا أنّه يرى العقول بالقياس! فترك لذلك كتبه ولم يعول عليها.

[١٢٥]

محمّد بن يعقوب

محمّد بن يعقوب الكليني، يكتنّي أبا جعفر، ثقة^٣، عارف بالأخبار. له كتب.
وتوفّي محمّد بن يعقوب سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة ببغداد، ودفن بباب الكوفة في مقبرتها.

[١٢٦]

محمّد بن مسعود

محمّد بن مسعود العيّاشي، من أهل سمرقند، وقيل: إنّه من بني تميم، يكتنّي أبا النظر، جليل

[١٢٣] الفهرست، ط، ص ٣٩٠، ش ٦٠٠؛ الفهرست، ن، ص ١٥٩، ش ٦٠٠.

١. الفهرست، ط، ن: ظهر.

[١٢٤] الفهرست، ط، ص ٣٩٢، ش ٦٠٢؛ الفهرست، ن، ص ١٦٢، ش ٦٠٢.

٢. الفهرست، ط، ن: [ليس في الأصل، م].

[١٢٥] الفهرست، ط، ص ٣٩٣، ش ٦٠٣؛ الفهرست، ن، ص ١٦١، ش ٦٠٣.

٣. م: [ليس].

[١٢٦] الفهرست، ط، ص ٣٩٦، ش ٦٠٥؛ الفهرست، ن، ص ١٦٣، ش ٦٠٥.

القدر، واسع الأخبار، بصير بالرواية [مطلع بالرواية].
[له كتب كثيرة]^١.

[١٢٧]

محمد بن عبيد الله

محمد بن عبيد الله بن عبد المطلب، الشيباني، يكنى أبا الفضل، كثير الرواية، حسن الحفظ، غير أنه ضعفه جماعة من أصحابنا.

[١٢٨]

محمد بن عيسى

محمد بن عيسى بن عبيد البقطيني [ضعيف]^٢، استثناه^٣ أبو جعفر بن بابويه من رجال نوادر الحكمة، وقال: لا أروي ما يختص بروايته، وقيل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة.

[١٢٩]

محمد بن همام

محمد بن همام الإسكافي، يكنى أبا علي، جليل القدر، ثقة، له روايات كثيرة [وكتب كثيرة]^٤.

[١٣٠]

محمد بن الحسين

محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، كوفي ثقة.

١. [ليس في الأصل].

[١٢٧] الفهرست، ط، ص ٣٩٩، ش ٦١٠؛ الفهرست، ن، ص ١٦٤، ش ٦١٠.

[١٢٨] الفهرست، ط، ص ٤٠٢، ش ٦١٢؛ الفهرست، ن، ص ١٦٧، ش ٦١٢.

٢. [ليس في الأصل، م].

٣. [في الأصل] استاد.

[١٢٩] الفهرست، ط، ص ٤٠٢، ش ٦١٣؛ الفهرست، ن، ص ١٦٧، ش ٦١٣.

٤. [ليس في الأصل وم].

[١٣٠] الفهرست، ط، ص ٤٠٠، ش ٦٠٨؛ الفهرست، ن، ص ١٦٦، ش ٦٠٨.

[١٣١]

محمّد بن عمر

محمّد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي، يكتنى أبا عمرو^١، ثقة، بصير بالأخبار والرجال، حسن الاعتقاد. له كتاب.

[١٣٢]

محمّد بن أبي عمير

محمّد بن أبي عمير، يكتنى أبا أحمد، من موالى الأزد - واسم أبي عمير زياد - [وكان]^٢ من أوثق الناس عند الخاصة والعامة، وأنسكهم نسكاً، وأورعهم وأعبدهم. وقد ذكره الجاحظ في كتابه في فخر قحطان على عدنان بهذه الصفة التي وصفناه، وذكر أنه كان واحد^٣ أهل زمانه في الأشياء كلّها، أدرك من الأئمة [ثلاثة]: أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام ولم يرو عنه، وروى عنه أبي الحسن الرضا عليه السلام [وروى عنه، والجواد عليه السلام]^٤. وروى عنه أحمد بن محمد بن عيسى كتب مائة رجل من رجال أبي عبدالله عليه السلام وله مصنفات كثيرة. ذكر ابن بطّة أن له أربعة وتسعين كتاباً.

[١٣٣]

محمّد بن سنان

محمّد بن سنان.

له كتب، وقد طعن عليه، وضعّف، وكتبه مثل كتب الحسين بن سعيد [على عددها]^٥.

[١٣١] الفهرست، ط، ص ٤٠٣، ش ٦١٥؛ الفهرست، ن، ص ١٢٧، ش ٦١٥.

١. م: أبا عمر.

[١٣٢] الفهرست، ط، ص ٤٠٤، ش ٦١٨؛ الفهرست، ن، ص ١٦٨، ش ٦١٨.

٢. [ليس في الأصل].

٣. الفهرست، ط، ن: واحد.

٤. [ليس في: ط، م].

[١٣٣] الفهرست، ط، ص ٤٠٦، ش ٦٢٠؛ الفهرست، ن، ص ١٦٩، ش ٦٢٠.

٥. [ليس في الأصل].

[۱۳۴]

محمّد بن أورمة

محمّد بن أورمة .

له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد ، وفي رواياته تخليط .

قال محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه : محمّد بن أورمة طعن عليه بالغلوّ ، فكل ما كان في كتبه ممّا يوجد في كتب الحسين بن سعيد وغيره ، فإنّه يعتمد [ويفتى به] ^١ وكلّ ما تفرّد به لم يُجز العمل عليه ولا يعتمد .

[۱۳۵]

محمّد بن أحمد

محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري القميّ ، جليل القدر ، كثير الرواية .
له : كتاب نوادر الحكمة .

وقال محمّد بن علي بن الحسين (ابن بابويه) : (اروي جميع رواياته) ^٢ : إلّا ما كان فيها ^٣ من تخليط ، وهو الذي يكون [في] ^٤ طريقه محمّد بن موسى الهمداني ، أو يرويه عن رجل ، أو عن بعض أصحابنا ، أو يقول : وروي ^٥ أو يرويه عن محمّد بن يحيى المغادي ^٦ ، أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني ، أو عن السياري ، أو يرويه عن يوسف بن السخت ، أو عن وهب بن منبه ، أو عن أبي علي النيشابوري ، أو أبي يحيى الواسطي ومحمّد بن علي الصيرفي ، أو يقول : وجدت في كتاب ولم أروه ، أو عن محمّد بن عيسى بن عبيد بأسناد منقطع ينفرد ^٧ به (أو عن عبد الله بن أحمد بن بشر البرقي ومنقطع ينفرد) ^٨ [أو عن الهيثم بن

[۱۳۴] الفهرست ، ط ، ص ٤٠٧ ، ش ٦٢١ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٧٠ ، ش ٦٢١ .

١ . [ليس في الأصل وم] .

[۱۳۵] الفهرست ، ط ، ص ٤٠٥ ، ش ٦٢٣ ؛ الفهرست ، ن ، ص ١٧٠ ، ش ٦٢٣ .

٢ . الفهرست ، ط ، ن : [ليس] .

٣ . الفهرست ، ط : فيه .

٤ . الفهرست ، ن ، والأصل ، م : [ليس] .

٥ . م : يروي .

٦ . الفهرست ، ط : المعادي ، ن ، م : المعادي .

٧ . الفهرست ط : يتفرّد .

٨ . الفهرست ، ط ، ن ، م : [ليس] .

عدي^١، أو عن سهل بن زياد الآدمي، أو عن أحمد بن هلال، أو عن محمد بن علي الهمداني، أو عن عبدالله بن محمد الشامي، أو عن عبدالله بن أحمد الرازي، أو عن أحمد [بن الحسين]^٢ بن سعيد، أو عن أحمد بن بشر^٣ الرقي، أو عن محمد بن هارون، أو عن^٤ معاوية بن معروف، أو عن محمد بن عبدالله بن مهران، أو ينفرد به الحسن ابن الحسين بن سعيد^٥ اللؤلؤي، أو جعفر بن محمد الكوفي، أو جعفر بن محمد بن مالك، أو يوسف بن الحارث، أو عبدالله بن محمد الدمشقي.

[١٣٦]

محمد بن علي

محمد بن علي الصيرفي الكوفي^٦، يكتنّى أبا سمينة، له كتب. أخبرنا بها جماعة بأسناد عنه وإلا ما كان فيها من تخطيط أو غلو. [أو تدليس أو تفرد به ويعرف من غير طريقته]^٧

[١٣٧]

محمد بن علي

محمد بن علي السلمغاني، يكتنّى أبا جعفر، ويعرف بابن أبي العزاق^٨. له كتب وروايات، وكان مستقيم الطريقة، ثم تغير وظهرت منه مقالات منكروه، إلى أن أخذه [السلطان]^٩ فقتله وصلبه [ببغداد]^{١٠}.

١. في الأصل، م: [ليس].

٢. [ليس في الأصل].

٣. الفهرست، ن: بشير.

٤. م: هارون بن معاوية.

٥. [ليس].

[١٣٦] الفهرست، ط، ص ٤١٢، ش ٦٢٥؛ الفهرست، ن، ص ١٧٢، ش ٦٢٥.

٦. [ليس].

٧. [سقط في الأصل].

[١٣٧] الفهرست، ط، ص ٤١٣، ش ٦٢٨؛ الفهرست، ن، ص ١٧٣، ش ٦٢٧.

٨. في الأصل: أبي القراقي.

٩. [ليس في الأصل].

١٠. [ليس في الأصل وم].

[۱۳۸]

محمّد بن جریر

محمّد بن جریر الطبري، [أبو جعفر]^۱، صاحب التاريخ، عامي المذهب.

[۱۳۹]

محمّد بن [عمر]

محمّد [بن عمر] بن سالم الجعابي، يكتنى أبا بكر، أحد الحفاظ والناقلين للحديث. له كتب.

[۱۴۰]

محمّد بن عمر

محمّد بن عمر الزيدي. له، كتاب الفرائض عن الصادق عليه السلام.

[۱۴۱]

محمّد بن الحسن

محمّد بن الحسن بن الوليد القمي، جليل القدر، عارف بالرجال، موثق به. له كتب جماعة.

[۱۴۲]

محمّد بن علي

محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه [القمي]^۲، يكتنى أبا جعفر. كان جليلاً، حافظاً

[۱۳۸] الفهرست، ط، ص ۴۲۴، ش ۶۵۵؛ الفهرست، ن، ص ۱۷۸، ش ۶۵۴.
۱. [ليس في الأصل].

[۱۳۹] الفهرست، ط، ص ۴۲۴، ش ۶۵۶؛ الفهرست، ن، ص ۱۷۸، ش ۶۵۵.

[۱۴۰] الفهرست، ط، ص ۴۲۶، ش ۶۶۳؛ الفهرست، ن، ص ۱۷۹، ش ۶۶۲.

[۱۴۱] الفهرست، ط، ص ۴۴۲، ش ۷۰۹؛ الفهرست، ن، ص ۱۸۴، ش ۶۰۸.

[۱۴۲] الفهرست، ط، ص ۴۴۲، ش ۷۱۰؛ الفهرست، ن، ص ۱۸۴، ش ۷۰۹.

۲. [ليس في الأصل وم].

[لأحاديث] ^١، بصيراً بالرجال، ناقداً للأخبار، لم ير في القميين مثله، في حفظه و[كثرة علمه] ^٢.
له نحو من ثلاثمائة مصنف، وفهرست كتبه معروف.

[١٤٣]

محمد بن محمد

محمد بن محمد بن النعمان، يكنى أبا عبدالله المعروف بابن المعلم، من جلة متكلمي الإمامية، إنتهت رئاسة الإمامية في وقته إليه في العلم، وكان مقدماً في صناعة الكلام، وكان فقيهاً متقدماً فيه، حسن الخاطر، دقيق الفطنة، حاضر الجواب.

[١٤٤]

محمد بن جرير

محمد بن جرير بن رستم الطبري [الكبير] ^٣، يكنى أبا جعفر، دين فاضل، وليس هو صاحب التاريخ فإنه عامي المذهب.
[وله كتب جماعة] ^٤

[١٤٥]

وهب بن وهب

وهب بن وهب، أبو البختري، ضعيف، وهو عامي المذهب.
تزوج أبو عبدالله عليه السلام بأمه وكان قاضي القضاة ببغداد. ^٥

١. [ليس في الأصل].

٢. [ليس في الأصل].

[١٤٣] الفهرست، ط، ص ٤٤٦، ش ٧١١؛ الفهرست، ن، ص ١٨٦، ش ٧١٠.

[١٤٤] الفهرست، ط، ص ٤٤٦، ش ٧١٢؛ الفهرست، ن، ص ١٨٧، ش ٧١١.

٣. الفهرست، ط، ن: [ليس فيهما].

٤. [ليس في الأصل].

[١٤٥] الفهرست، ط، ص ٤٨٧، ش ٧٧٩؛ الفهرست، ن، ص ٢٠٢، ش ٧٧٨.

٥. الفهرست، ط، ن [ليس] تزوج ...

[١٤٦]

هشام بن الحكم

هشام بن الحكم، يكنى أبا محمد وهو مولى بني شيبان، كوفي، تحوّل إلى^١ بغداد ولقى أبا عبد الله وإبنيه أبا الحسن موسى^٢، وله عنهما روايات كثيرة.

وروى عنهما فيه مدائح له جليّة، وكان معن فتق الكلام في الإمامة وهذب المذهب^٣ بالنظر وكان حاذقاً بصناعة الكلام، حاضر الجواب. وكان ينزل الكرخ من مدينة السلام في درب الجب، وتوفي بعد نكبة البرامكة بمدينة يسيرة^٤ [مستراً]^٥ وقيل في خلافة المأمون وكان لإستتاره قصة مشهورة.

[١٤٧]

يحيى العلوي

يحيى العلوي، المكنى أبا محمد، (بن موسى بني زيارة)^٥ من أهل نيشابور، جليل القدر، عظيم الرياسة، متكلم حاذق، زاهد، ورع. له كتب كثيرة في الإمامة.

[١٤٨]

يعقوب بن زيد

يعقوب بن زيد^٦ الكاتب الأنباري، كثير الرواية، ثقة. له كتب.

[١٤٦] الفهرست، ط، ص ٤٩٤، ش ٧٨٣؛ الفهرست، ن، ص ٢٠٣، ش ٧٨٢.

١. الفهرست، ط: نزل.

٢. م: المذهب.

٣. م: [ليس].

٤. [ليس في الأصل].

[١٤٧] الفهرست، ط، ص ٥٠٧، ش ٨٠٦؛ الفهرست، ن، ص ٢٠٩، ش ٨٠٣.

٥. الفهرست، ط، ن: من بني زيارة. م: أبا محمد من بني زيارة.

[١٤٨] الفهرست، ط، ص ٥٠٨، ش ٨٠٧؛ الفهرست، ن، ص ٢٠٩، ش ٨٠٤.

٦. الفهرست، ط، ن: يزيد.

[١٤٩]

يعقوب بن شيبه

يعقوب بن شيبه، عامي المذهب.

[١٥٠]

يونس بن عبد الرحمن

يونس بن عبد الرحمن، مولى آل يقطين. له كتب.

وقال محمد بن علي بن الحسين: سمعت محمد بن الحسن بن الوليد - رحمه الله - يقول: كتب يونس^١ هي بالرويات كلها صحيحة معتمد^٢ عليها إلا ما يتفرد به^٣ محمد بن عيسى بن عبيد بن يونس^٤، ولم يروه غيره، فإنه لا يعتمد عليه ولا يقضى^٥ به.

[١٥١]

أبو عمرو

أبو عمرو بن أخي السكوني البصري. له مصنفات كثيرة وكان فقيهاً.

[١٥٢]

أبو منصور

أبو منصور الصرام، من جلة المتكلمين، من أهل نيشابور، وكان رئيساً مقدماً. وله كتب كثيرة.

[١٤٩] الفهرست، ط، ص ٥٠٩، ش ٨٠٤؛ الفهرست، ن، ص ٢١٠، ش ٨٠٧.

[١٥٠] الفهرست، ط، ص ٥١١، ش ٨١٣؛ الفهرست، ن، ص ٢١١، ش ٨١٠.

١. م: يونس بن عبد الله القمي.

٢. الفهرست، ط، ن، م: يعتمد.

٣. الفهرست، ط، ن: يتفرد.

٤. الفهرست، ط: [ليس] بن يونس.

٥. الفهرست، ط، ن: لا يفتي.

[١٥١] الفهرست، ط، ص ٥٢١، ش ٨٢٨؛ الفهرست، ن، ص ٢١٤، ش ٨٢٥.

[١٥٢] الفهرست، ط، ص ٥٣٧، ش ٨٧٦؛ الفهرست، ن، ص ٢٢١، ش ٨٧٣.

[١٥٣]

أبو الطيب

أبو الطيب الرازي، من جلة المتكلمين. وله كتب كثيرة في الإمامة^١.

[١٥٤]

أبو الأخوص

أبو الأخوص المصري، من جلة متكلمي الإمامية، لقيه الحسن بن موسى النوبختي، وأخذ منه.

[١٥٥]

أبو الفرج

أبو الفرج الأصفهاني، زيدي المذهب.
(كثير التصانيف)^٢ الأغاني الكبير ومقاتل الطالبين.

[١٥٦]

أبو الحسن

أبو الحسن المدائني، عامي المذهب، كثير التصانيف.

[١٥٧]

إبن مملك

إبن مملك الإصفهاني، يكتنأ أبا عبدالله - على ما أظن - من متكلمي الإمامية.

[١٥٣] الفهرست، ط، ص ٥٣٧، ش ٨٧٧؛ الفهرست، ن، ص ٢٢١، ش ٨٧٧

١. م: في الإمامة والفقه وغيرهما من الأخبار.

[١٥٤] الفهرست، ط، ص ٥٣٨، ش ٨٧٨؛ الفهرست، ن، ص ٢٢١، ش ٨٧٥.

[١٥٥] الفهرست، ط، ص ٥٤٤، ش ٨٩٩؛ الفهرست، ن، ص ٢٢٣، ش ٨٩٦.

٢. الفهرست ط، ن [ليس]، م: له كتاب.

[١٥٦] الفهرست، ط، ص ٥٤٥، ش ٩٠٠؛ الفهرست، ن، ص ٢٢٤، ش ٨٩٧.

[١٥٧] الفهرست، ط، ص ٥٤٧، ش ٩٠٥؛ الفهرست، ن، ص ٢٢٤، ش ٩٠٥.

[١٥٨]

ابن عبدك

ابن عبدك ، من أهل جرجان يكتنّى أبا محمّد ، محمّد بن علي العبدكي^١ من كبار المتكلّمين ، له تصانيف كبيرة^٢ وكان يذهب إلى الوعيد ، وكذلك أبو منصور الصرام على مذهب البغداديين ومخالفهما^٣ أبو الطيب الرازي ، وكان يقول بالإرجاء . ولا ابن عبدك كتب كثيرة .

تمت هذه الرسالة بحمد الله وحسن توفيقه غفر به الجمعة رابع عشرين في شهر رمضان المبارك سنة ١٠١٤ من الهجرة النبوية على مشرفها والأفضل الصلوات وأكمل التسليمات بقلم الفقير جلال بن جعفر بن علي .

[١٥٨] الفهرست ، ط ، ص ٥٤٨ ، ش ٩٠٩ ؛ الفهرست ، ن ، ص ٢٢٥ ، ش ٨٠٦ .

١ . الفهرست ط : [ليس] يكتنّى ... العبدكي .

٢ . الفهرست ، ط ، ن ، م : كثيرة .

٣ . الفهرست ، ط ، ن ، م : يخالفهما .

۱۲ □

فہرست کتابخانہ صدر الاسلام
محمد امین امامی خوئی

به کوشش علی صدرائی خوئی

درآمد

عالم دانشمند و متتبع خبیر، صدر الاسلام محمد امین امامی خویی نجفی تهرانی، از فرهیختگان عرصه علم و دانش و متصفان به ادب و کمال در سده چهاردهم هجری است. متأسفانه زندگانی وی، از دید شرح حال نگاران دور مانده و در کمتر جایی به شرح حال وی پرداخته شده است. به تبع آن، آثار نفیس وی نیز به فراموشی سپرده شده و تعدادی از آنها در دستبرد حوادث از بین رفته‌اند. در این مجال، مختصری از شرح حال وی و آثارش ذکر می‌شود و تفصیل آن، به مقدمه «مرآة الشرق» وی که در دست تحقیق و انتشار است، حواله می‌گردد.

محمد امین خویی، فرزند حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی^۱ است که در وقایع مشروطیت، نقش مهم و مؤثری داشته است.

محمد امین در سال ۱۳۰۳ ق، در نجف اشرف، چشم به جهان گشود و در چهار سالگی، همراه پدرش به شهر خوی کوچید و پس از رسیدن به سن رشد، به تحصیل مبادی علوم از جمله منطق، معانی و بیان، فقه و اصول فقه، نزد عالمان آن دیار پرداخت که اغلب تحصیلات او نزد پدرش و دایی‌اش آیه الله شهید حاج میرزا ابراهیم دنبلی خویی^۲ (شهادت ۱۳۲۵ ق) انجام گرفت. سپس

۱. حاج میرزا یحیی فرزند اسدالله فرزند آقا حسین بن ملاحسن امام جمعه فرزند مولی علی نقی فرزند ملا عبدالنبی طسوجی، معروف به امام جمعه خویی، متولد ۱۲۷۶ و متوفای ۱۳۶۴ هـ.ق. برای شرح حال وی به مصادر زیر مراجعه شود: المسلسلات فی الاجازات، مرعشی، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۵؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ج ۴، ص ۴۳۳؛ تراجم الاعیان، محمد امین امامی (مخطوط)؛ نقباء البشر (قسم مخطوط)؛ مجله یادگار ۳۷/۳؛ مجله وحید ۱۵/۲۱۴ و ۱۶/۲۳۶/۵۷.

۲. آیت الله شهید حاج میرزا ابراهیم دنبلی خویی (۱۲۴۷-۱۳۲۵ ق)، او از شاگردان شیخ انصاری و شیخ مهدی کاظمی و شیخ مهدی نجفی است و آثار گرانقدری دارد چون اربعون حدیثاً، الدرّة النجفیة فی شرح نهج البلاغة الحیدریة، ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال و غیره. برای شرح حال وی به سیمای خوی ص ۱۷۸-۱۸۳ مراجعه شود.

برای تکمیل تحصیلاتش در سال ۱۳۲۶ ق. به نجف اشرف عزیمت کرد و در آنجا، در مدت ده سال توقّف خود، نزد ملا محمد کاظم آخوند خراسانی (۴ سال)، شیخ الشریعة اصفهانی (۱۰ سال)، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و شیخ عبدالله مازندرانی، فقه، اصول فقه، کلام، درایه، تفسیر و رجال آموخت و حکمت و فلسفه و عرفان را نزد شیخ احمد شیرازی و ملا علی محمد نجف آبادی فرا گرفت و در سال ۱۳۳۷ ق. به ایران مراجعت کرد و در تهران ساکن گردید و به تبلیغ و ترویج علوم و تصنیف آثار پرداخت.

مقام علمی امامی خوئی

در باره مقام و موقعیت علمی مؤلف، سخن دو تن از اساتید وی را - که امامی از هر دو اجازه نقل روایت، دریافت نموده - نقل می‌کنیم:

مرحوم آیه سید حسن صدر^۱ در اجازه‌ای که به وی عطا نموده، او را چنین ستوده است:

«ولما كان الشيخ الفاضل الفاضل العالم العامل المبين، محمد الامين ابن الامام العلامة الاواه يحيى بن اسدالله الخوئي، ممن كذ في العلم و جدّ و تعب فاجتهد، و كان المؤيد الممدّد احب الفوز بفضيلة تلك الشركة و النظم في سلسلة الرواة... فأجزت له - أدام الله تأييده - رواية جميع ما للرواية فيه مدخل مما يجوز روايته من انواع العلوم...»^۱

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی^۲ نیز در طبقات، وی را چنین معرفی نموده:

«الشيخ محمد امين الخوئي، هو الشيخ محمد أمين الملقب بصدر الاسلام ابن الميرزا يحيى امام الجمعة ابن اسد الله بن الآغا حسين بن حسن بن نقى الطسوجي الخوئي عالم فاضل مؤلف. نزل مع الوالده الى تهران أولاً ثم هاجر منها الى نجف (۱۳۲۷) و اشتغل على علمائها و لا سيما شيخنا العلامة شيخ الشريعة و صدرت له الاجازة منه مصرحاً فيها ببلوغه رتبة الاجتهاد و استجاز سيدنا الحسن الصدر في الرواية فكتب له اجازة مبسوطة و شعبان (۱۳۳۶) خرج من النجف بعزم العودة الى تهران و كنت يومئذ في الكاظمين.

و رأيت من تصانيفه «شرح تكملة التبصرة» خرج منه مقدار من كتاب الصلاة و «كشف الالتباس» في حكم المشكوك من اللباس و رسالة في مسح الرجلين و اثباته من طرق العامة فرغ

۱. از اجازه سید حسن صدر به محمد امین صدر الاسلام. این اجازه در میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، صص ۴۵۳-۴۸۸ به چاپ رسیده است.

منها فی رجب من السنة المذكورة.

و یأیی ذکر والده العالم الشهير و جملة من اجداده العلماء الاجلاء علی ما حدثنی به و قد ترجمهم مع غیرهم فی کتابه الكبير الموسوم بـ (مرآة الشرق) و اخیراً حمل جثمان والده الی النجف فی (۱۳۶۴) و دفنه بمقبرتهم فی وادی السلام. و رجع الی تهران و توفي (۱۳۶۶ ق)»^۱.

آثار امامی

مرحوم صدرالاسلام، اهتمام زیادی به تألیف و تدریس و تحقیق داشت و قریب چهل اثر از خود بر جای گذاشت که تاکنون فقط یکی از آنها به طور کامل به چاپ رسیده، و چند اثر در دست تحقیق و انتشار قرار دارد.

فهرست آثار و تألیفات وی (آنچنان که خود بیان نموده) عبارت‌اند از:

۱- مرآة الشرق فی تراجم ذوی الآثار من رجال الشيعة، یکی از مفصل‌ترین اثر صدرالاسلام امامی - که تا آخر عمرش مشغول تدوین و تألیف آن بوده - کتاب مرآة الشرق است. امامی در انگیزه اقدام به تألیف این کتاب، می‌نویسد، با مشاهده کتاب مشاهیر الشرق جرجی زیدان، متوجه می‌شود که مؤلف در باره شیعه امامیه کوتاهی کرده، و در موردی صریحاً عنوان نموده که امامیه گروهی اندک هستند که آثار و دانشمندان قابل توجه ندارند، این مسئله بر وی گران آمده و در تماس با جرجی زیدان، اشتباه وی را متذکر می‌شود و او در جواب می‌گوید که من هر چه تفحص کرده‌م و از عالمان شیعی درخواست کردم در این رابطه مصدري و مأخذی نتوانستم به دست بیاورم، همین مسئله موجب می‌گردد که امامی اقدام به خلق این اثر گراسنگ نماید.

امامی در این کتاب، شرح حال حدود شش صد تن از دانشمندان شیعه را که در قرن سیزدهم و چهاردهم می‌زیستند به طور نسبتاً مفصل درج نموده است.

اهمیت کار امامی در آن است که او اغلب شرح حال دانشمندانی را آورده که خود آنها را ملاقات نموده است.

همچنین او از پرداختن به شرح حال دانشمندان مشهور این دو سده که شرح حال آنها در دیگر

۱. نباء البشر، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳ رقم ۳۹۹.

مأخذ ذکر شده، خودداری نموده است.

این کتاب از بدو تألیف مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و شیخ آقابزرگ در تألیف طبقات اعلام الشیعه از آن بهره برده و در الذریعه در معرفی آن چنین می‌نویسد:

«مرآت الشرق في تراجم عمد ذوی الآثار من رجال الشیعه في قرنین الثالث عشر والرابع عشر، شرع فيه ۱۳۴۷ ق، رأیت مجلده الاول الى آخر ما أوله العين، لصدر الاسلام الشيخ محمد أمين بن امام الجمعة الخوئی نزيل تهران يقرب من تسعمائه بیت، توقی ۱۳۶۷، وقد استمد فيه من مجلدى نقباء البشر و الكرام البررة»^۱.

همچنین شیخ آقابزرگ در مجموعه خود - که به منزله مسوده الذریعه و طبقات اعلام الشیعه بشمار میرود - منتخبی از مرآة الشرق را درج نموده است.^۲

۲- شرح «الفوائد الصمدية» شیخ بهایی، این شرح اولین اثر صدر الاسلام است.

۳- حاشیه المکاسب، حاشیه‌ای است بر بخش «الخيارات» کتاب المکاسب شیخ انصاری، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۴ موجود است.

۴- کشف الاتباس عن حکم المشکوک من اللباس.

۵- رساله در بیان مسائل شک در رکعت اول و دوم نماز و شک در افعال نماز.

۶- رساله در قاعدة التجاوز و الفراغ، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۲ موجود است.

۷- حاشیه «فرائد الاصول»، حاشیه‌ای است بر کتاب شیخ انصاری از آغاز تا بحث البرائة، دو نسخه از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۵ و ۱۲۲۶۸ موجود است.

۸- مکملة تکملة التبصرة، شرحی است بر تکملة التبصرة آخوند خراسانی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۹ موجود است.

۹- صلاة المسافر.

۱۰- رساله در وجوب مسح القدمین.

۱. الذریعة الى تصانیف الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۳.

۲. این مجموعه به چاپ نرسیده و عکسی از نسخه اصل آن در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم به شماره ۱۰۵۹ نگهداری می‌شود.

شایان ذکر است که کتاب مرآة الشرق با تحقیق و تصحیح نگارنده، در دست انتشار است.

- ۱۱- رساله فی علم النفس.^۱
- ۱۲- حاشیه «المتاجر» شیخ انصاری.
- ۱۳- تعلیقه بر کتاب «القوانین الأصول» میرزای قمی.
- ۱۴- فرحة المهموم فیما انتخبناه من الأحراز و الختوم یا روضة العنایات و ظهر المظلومین و حدیقه الدعوات و حقیقه المناجات و انیس المکروبین یا الأربعین فرحة المضطر و المهموم و الحزین، در حرز و ادعیه،
- ۱۵- تاریخ ثوره نجف، به فارسی که در آن قیام مردم نجف و سرکوب آن رابه وسیله انگلیسی ها، که خود شاهد آن بوده، به تفصیل نگاشته است. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۵۹ موجود است.^۲
- ۱۶- مفتاح السعادة و منهاج السیادة یا کنوز السعادة و منهاج السیادة، در مواعظ و حکم در سه جلد، نسخه ای از این کتاب مشتمل بر هر سه جلد، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۵۸ موجود است.
- ۱۷- مقالة فی اثبات التوحید (با ادله کلامی عقلی).
- ۱۸- رساله در مسئله خلق لویه، نسخه ای از این کتاب در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۷۰ موجود است.
- ۱۹- قاموس العرفان فی تاریخ المصاحف و تعریف القرآن. این تألیف، در تاریخ قرآن کریم است که به عنوان مقدمه ای است بر تفسیری که بنا داشته بنویسد.
- ۲۰- رساله در قراء عشره و قرائتهای آنها.
- ۲۱- تصحیح و تنقیح رساله قاضی سعید قمی در قرائات.
- ۲۲- رساله در تواتر قرآن کریم.
- ۲۳- رساله در مسئله تحریف قرآن و رد آن.
- ۲۴- رساله در فواتح سور.
- ۲۵- رساله در بیان تفسیر به رأی که در روایات، نهی شده است.

۱. بخشی از این کتاب در مجله تعلم و تربیت در تهران منتشر شده است.

۲. این رساله به تصحیح استاد سید احمد حسینی اشکوری در سالنامه میراث اسلامی ایران دفتر سوم، سال ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۲۵۷-۳۱۰ به چاپ رسیده است.

- ۲۶- رساله در بیان ترجمه قرآن کریم به زبانهای دیگر و اولین ترجمه‌ای که صورت گرفته است.
- ۲۷- رساله در بیان تاریخ تفسیر و طبقات مفسران و اولین تفسیری که صحابیان و سپس تابعیان نوشتند.
- ۲۸- رساله در بیان اقدم نسخ موجود از قرآن کریم در عصر حاضر.
- ۲۹- رساله در قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد».
- ۳۰- رساله در بیان فرق بین حق و حکم، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۲ موجود است..
- ۳۱- تراجم الأعیان، رساله در شرح حال بزرگان خوی (از قرن اول تا عصر حاضر)^۱.
- ۳۲- غرایب العهد یا مشاهدات شنیدنی.
- ۳۳- رساله در بیان انساب سادات که در سراسر زمین مزارشان معروف است.
- ۳۴- منظومه‌ای در فقه که ناتمام مانده است.
- ۳۵- قصیده‌ای فارسی که به مناسبت میلاد امام زمان (عج) سروده شده و نزدیک به شصت بیت است.
- ۳۶- شرح «تجريد الاعتقاد» خواجه نصیرالدین طوسی (به فارسی)، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۷۲ موجود است.
- ۳۷- تاریخ معاصر ایران، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۷ موجود است.
- ۳۸- تاریخ دانشمندان گمنام، شامل شرح حال ۳۴ تن از دانشمندان مسلمان، نسخه‌ای از این شرح به شماره ۱۲۲۷۴ در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی رحمته الله علیه موجود است.
- ۳۹- مستدرک کتاب دانشمندان آذربایجان، شامل شرح حال ۲۱ تن از دانشمندان مسلمان، نسخه‌ای از این شرح به شماره ۱۲۲۷۴ در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی رحمته الله علیه موجود است. این کتاب و کتاب قبلی، از سوی کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در دست تحقیق و انتشار است.

۱. نسخه‌ای از آن، در کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است و در تألیف کتاب المسلسلات فی الاجازات، مورد استفاده قرار گرفته است.

- ۴۰- اشارات الکلیل فی کشف رموز منظومه فسوة الفصیل، شرحی است بر الفیه نیر تبهریزی موسوم به فسوة الفصیل، نسخه‌ای از این شرح به شماره ۱۲۲۷۵ در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی رحمته موجود است.
- ۴۱- تاریخ مستور یا تاریخ عهد پهلوی یا کتاب گمنام، از این کتاب دو نسخه به شماره‌های ۱۲۲۵۳ و ۱۲۲۷۲ موجود است.
- ۴۲- عدم جواز الصلاة فی اجزاء ما لا یوکل لحمه، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۳ موجود است.
- ۴۳- کتابچه ثبت املاک و اسناد، نسخه‌ای از این کتاب، در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره ۱۲۲۶۶ موجود است.
- ۴۴- فهرست کتابخانه، فهرستی است که مرحوم امامی بر کتابخانه خود نوشته است. (فهرست حاضر).
- ۴۵- ترجمه آداب سلطانیة ابن طقطقیه، از عربی به فارسی.^۱

مشایخ اجازه امامی خویی

- صدر الاسلام، از چند تن از اساتید خویش، اجازه روایت دریافت نموده که عبارت‌اند از:
- ۱- شیخ الشریعة اصفهانی.
 - ۲- سید محمد علی حسینی رازی تهرانی، مشهور به شاه عبدالعظیمی که در سال ۱۳۳۳ ق، از وی اجازه روایت دریافت کرده است.
 - ۳- ملا محمد علی بن محمد حسن خونساری نجفی که در سال ۱۳۳۱ ق، از وی اجازه روایت دریافت نموده است.
 - ۴- شیخ محمد حسین مازندرانی حائری. که در سال ۱۳۳۶ ق، در کربلا از وی کسب اجازه کرده است.
 - ۵- میرزا محمد حسین نایینی اصفهانی نجفی.
 - ۶- سید حسن صدر کاظمینی، این اجازه را که مفصل است مرحوم صدر در ۲۵ شعبان ۱۳۳۶ ق صادر نموده است.^۲

۱. در تنظیم فهرست آثار امامی، محقق گرامی جناب آقای متقی، اینجانب را یاری نموده‌اند.
 ۲. متن این اجازه در میراث حدیث شیعه، دفتر سوم (۱۳۷۸ ش)، صص ۴۵۳-۴۸۸ به چاپ رسیده است.

- ۷- سید یاسین افندی کاظمی محیطی حلی نجفی. او از علمای عامّه بوده است و مرحوم امامی در سال ۱۳۳۳ ق، از وی اجازه دریافت نموده است.
- ۸- شیخ آقا بزرگ تهرانی. او در سال ۱۳۶۷ ق، برای شیخ الاسلام اجازه صادر نموده است.

ذوق ادبی امامی خویی

صدر الاسلام، دارای قریحه شعری خوبی بوده و به دو زبان فارسی و عربی، شعر سروده است؛ لکن معلوم نیست که وی، دیوان شعری برای خود تنظیم کرده باشد. چنانکه در ذکر آثار خود، فقط از دو قصیده خود (یکی به عربی و دیگری به فارسی) یاد کرده است.

نمونه‌ای از اشعار وی، قصیده‌ای است که به مناسبت میلاد امام زمان (عج) سروده است:

آمد و آورد باز باد صبا بوی یار مژده آن نقد جان باد به ارزان نثار
باد بهاری وزید پرده گل را درید منتظران را نوید داد که آمد بهار
سرو به قد، سبزپوش، باغ شده در بکوش ابر ببارید؛ شد باز چمن لاله زار
نرگس و هم نسترن سوسن و هم یاسمن کرده معطر چمن بوی خوش هر چهار
و در آغاز منظومه فقهی خود که به عربی سروده، چنین آورده است:

أعوذ بالله من الرجيم	و بسمه الرحمن والرحيم
قال بن يحيى محمد الأمين	معتصماً بحبله المتين
حمداً لمن فقهنا في الدين	علّمنا معالم اليقين
مصلياً على النبي الهادي	و آله الأطهار و الأمجاد
و صحبه الأنجاء و الكرام	نجوم أهل الأرض في الظلام
ثم على الأعلام من روايتهم	العلماء الفقهاء من ولايتهم
يا طالب الرشد و عاى الشرف	ان كنت تدري الفقه بالقصد يفى
فيه النجاة و السمو و العلا	يكفيك في الدارين خيراً عملاً
الفقه في العرف بمعنى الفهم	يعرفه منه الخبير ذوالفهم
و عند معشر الأصحاب الأعلام	العلم بالتفصيل للأحكام
من الدليل الخاص للمسائل	منحصراً في أربع من الدلائل
من محكم الكتاب ثم العقل و الخبر	و الرابع الاجماع به العرف استقر

وفات

مرحوم صدرالاسلام، پس از عمری تلاش در تحصیل علم و تألیف و تدوین کتب در معارف دینی، عاقبت در شعبان سال ۱۳۶۷ ق، رخت به سرای جاوید کشید.

کتابخانه صدرالاسلام

مرحوم صدرالاسلام مانند پدرش^۱ علاقه زیادی به کتاب داشت و در راه تهیه کتابهای نفیس سختیهای زیادی را تحمل نمود و برخی از کتابهای نفیس و کم یاب را خود تحریر و تعدادی را نویسانیده است. و خود در این رابطه چنین می نویسد:

« فقد إستنسخت إلى الآن يمينی خاصة من مؤلفات أصحابنا الأعلام وأسفارهم الجليلة مما كان عزيز الوجود منها، قليل النسخة، صعب العثور عليه ولكن غريز الفائدة، عظيم العائدة، جليل الموضوع، ما يقرب من عشرين مؤلفاً صغيراً و كبيراً، من مثل شيخنا الأعلام الأعظم الأقدم حبر الأمة محمّد بن محمّد بن نعمان المفيد، و أبي القاسم علي بن موسى المرتضى علم الهدى، و شيخ الطائفة الحقّه محمّد بن الحسن الطوسي، و أبي الفتح الكراچكي، و الإمام أبي محمّد جعفر بن أحمد بن علي بن أحمد الجبل العاملي الشهيد و الشيخ الأجل الإمام زين الدين الشهيد الثاني؛ و شيخنا العلامة المحقق بهاء الدين العاملي الإصبهاني و الحكيم المحقق العلامة القاضي محمّد سعيد القمي؛ و شيخنا العلامة الأستاذ الجليل الإمام شيخ الشريعة الإصبهاني في فنون متنوّعة. و هذا غير ما استنسخت منها بخط الغير، ما يقرب من مائة مؤلفاً فصاعداً أفاض الله على تربتهم رشحاً و رحمته و رضوانه^۲ ».

امامی بدین وسیله کتابخانه مهمی تشکیل داده که حاوی کتابهای مهم خطی و چاپ سنگی و چاپ ایران و عراق و ترکیه و مصر و هند و برخی کتابهای چاپ اروپا، بوده است. مرحوم امامی برای کتابخانه خود فهرستی تنظیم نموده که بعد از این در باره آن سخن خواهد رفت.

۱. پدر مرحوم صدرالاسلام (حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی) کتابخانه مهمی داشت، که به کتابخانه مجلس شورای اسلامی هدیه گردید. فهرست کتب اهدایی امام جمعه خویی به کتابخانه مجلس، در جلد هفتم فهرست نسخ خطی مجلس، توسط عبدالحسین حائری منتشر شده که شامل ۲۶۰ نسخه خطی و ۳۳۹ جلد کتاب چاپی می باشد.

۲. از زندگی خود نوشت مؤلف مندرج در مرآة الشرق، «مخطوط».

این کتابخانه بعد از وفات صدرالاسلام، با صلاح‌دید دکتر عباس زریاب‌خویی، از سوی بازماندگان آن مرحوم، در سال ۱۳۷۲ ش. وقف کتابخانه آیه الله مرعشی گردید. در این کتابخانه متجاوز از هفتصد و پنجاه جلد کتاب وجود داشته که در بین آنها حدود ۱۲۰ نسخه خطی و نسخه اصل اغلب آثار مرحوم امامی نیز به چشم می‌خورد. نسخه‌های خطی این کتابخانه به صورت پراکنده در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی (جلدهای ۲۲ و ۲۳ و ۳۱ و ۳۲)، معرفی شده است.

فهرست حاضر

مرحوم امامی فهرستی برای کتابخانه خود تنظیم نموده، که همین فهرست حاضر است. این فهرست به صورت موضوعی در پنج موضوع تنظیم شده، بدین ترتیب:

۱. علوم قرآن و علوم حدیث؛
۲. فقه و اصول الفقه و اخلاق؛
۳. تاریخ و رجال و تراجم و نحوها؛
۴. ادبیات عربی و فارسی و علوم عقلی؛
۵. موضوعات متفرقه.

این فهرست به صورت مختصر و موجز تنظیم شده و مؤلف در باره روش خود چنین می‌نویسد: «و در اسامی کتب ترتیب ذیل عمل خواهد شد:

کتب معروفه فقط اسم کتاب ذکر می‌شود و کتبی که محتمل است همه کس مؤلف آن را نشناسد اسم مؤلف نیز ذکر خواهد شد. و همچنین خطی بودن کتاب و خصوصیات دیگری را که دارا باشد از قبیل ممتاز بودن خط و کاغذ و جلد و مذهب بودن اوراق، عتیق بودن تاریخ یا دارا بودن خط اشخاص مهم و محل طبع - در صورت متعدد بودن - آن ذکر خواهد شد»

البته مؤلف همه جا یکسان عمل ننموده و در موارد بسیاری مختصر و موجز ذکر نموده که تشخیص کتاب مورد نظر وی به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. مانند: «کتابی در فقه عامه» یا «کتابی در نجوم» و....

اهمیت این فهرست در آن است که مؤلف در آن تمامی آثار خود را ذکر نموده که اغلب آنها به چاپ نرسیده، همچنین اطلاعاتی در مورد برخی نسخه‌های خطی و کتابهای چاپی نایاب به دست داده، که در دیگر فهراس، قابل دسترسی نیست.

شایان ذکر است که چون مرحوم امامی کتابهای خود را شماره گذاری ننموده بود، لذا در هنگام فهرست در موارد متعدد برخی کتابها را مکرر ذکر نموده است، ما برای حفظ امانت تمام این موارد را بدن دخل و تصرفی، به همان نحو ذکر کردیم.

روش تصحیح و تحقیق

تصحیح این رساله از روی تنها نسخه آن یعنی نسخه اصل صورت گرفته است.^۱ این نسخه در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی رحمته الله به شماره ۸۵۱۷ نگهداری می شود.^۲ این نسخه به خط مؤلف و در ۲۲ ذی قعدة ۱۳۵۱ ق تحریر آن پایان یافته است. نوع خط آن نستعلیق، و تعداد صفحات آن ۱۷۴ صفحه، و در هر صفحه ۱۸ سطر، ابعاد نسخه ۱۳/۵×۲۰/۵ سانتی متر، و تعدادی از صفحه های نسخه سفید است که مؤلف در پایان هر قسمت برای علاوه نمودن کتابهای بعدی قرار داده است.

بنابر این صفحه های ۱۰ تا ۲۶ و ۳۸ تا ۵۴ و ۶۱ تا ۷۷ و ۸۵ تا ۱۰۵ و ۱۱۸ تا پایان نسخه سفید مانده است.

قرائت و بازنویسی نسخه، در مواردی امکان پذیر نبود، که با مراجعه به مصادر بازخوانی شد. کلمه یا کلماتی که برای استواری بعضی جملات در متن اضافه شده داخل [] قرار گرفت. همچنین شماره صفحه های نسخه اصل در داخل / / در متن ذکر گردیده است.

در تحقیق نیز به جز مقدمه نسبتاً مفصل که در شرح حال مؤلف ذکر گردید، در پاورقی ها به موارد ضرورت اکتفا شد و فقط آدرس نسخه های خطی این کتابخانه که در فهرست مرعشی معرفی شده اند ذکر شده است. شایان ذکر است تاکنون آثار مرحوم امامی در فهرست های چاپ شده این کتابخانه معرفی نشده است.

کتابهای درج نشده در این فهرست

مرحوم امامی این فهرست را در سال ۱۳۵۱ ق - پانزده سال قبل از وفاتش - تألیف نموده،

۱. تصویر این نسخه با عنایت صدیق گرام جناب آقای شیخ ابوالفضل حافظیان بابل، در اختیار اینجانب قرار گرفت، که کمال سپاس و امتنان را از آن دوست دیرین دارم.

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی، ۱۰۱/۲۲.

و کتابهایی که پس از آن به کتابخانه ایشان اضافه شده در این فهرست ذکر نشده، که از جمله آنها این کتابهاست:

۱- نسخه خطی شماره ۸۵۱۲، کتابخانه آیه الله مرعشی، شامل رساله الرضاع و تتمیم الکر، هر دو از شیخ هادی تهرانی. (فهرست ۹۷/۲۲).

۲- کتاب الصغیر (خطی)

۳- معالم العلماء (خطی)

و.....^۱

۱. از لیست اهدایی کتابهای کتابخانه مرحوم صدرالاسلام به کتابخانه مرعشی، این لیست از سوی فرزندان ایشان جناب آقای دکتر عبد العلی امامی در اختیار نگارنده قرار گرفت که از بذل عنایت ایشان تشکر می شود. در لیست مذکور کتابهای متعددی به چشم میخورد که در فهرست صدرالاسلام ذکر نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به تفتی وحده

الحمد لله على آلائه و الصلوة على انبيائه و لاسيما على قطب فلك النبوة و فخر دائرة الانسانية اشرف الدين و المرسلين محمد خاتم النبيين و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة على اعدائهم اجمعين.

و بعد اين وجيزه مشتمل است به فهرست كتاب خانۀ اينجانب در تاريخ شهر ذيقعدة الحرام سنه ۱۳۵۱ هجرى قمرى و آنچه بعد از اين اضافه مى شود نيز ملحق خواهد شد. ان شاء الله تعالى. جعلتها تذكرة لنفسى و تبصرة لغيرى.

و براى رعايت حسن ترتيب و سهولت تناول اين وجيزه را منقسم به پنج قسمت قرار داديم كه هر قسمتى از كتب در محل معين براى آن قسمت ذكر شود به ترتيبى كه ذيلاً بيان خواهد شد. و در اسامى كتب ترتيب ذيل عمل خواهد شد.

كتب معروفه فقط اسم كتاب ذكر مى شود و كتبى كه محتمل است همه كس مؤلف آن را شناسد اسم مؤلف نيز ذكر خواهد شد. و همچنين خطى بودن كتاب و خصوصيات ديگرى را كه دارا باشد از قبيل: ممتاز بودن خط و كاغذ و جلد و مذهب بودن اوراق، عتيق بودن تاريخ يا دارا بودن خط اشخاص مهم و محل طبع - در صورت متعدد بودن - آن ذكر خواهد شد. ان شاء الله تعالى و عونہ و تاييده.

و تقسيم مزبور به شرح ذيل مى باشد:

۱. قسمت اول، مصاحف و ادعيه و مناجات و اذكار و تفسير و اخبار و نظائر آن؛ ص ۲/

۲. فقه و اصول الفقه و اخلاق؛

۳. تاريخ و رجال و تراجم و نحوها؛

۴. لغت و دواوين و اشعار و نحو و صرف و حكمت و كلام و فلسفه و كليہ ادبيات بالمعنى الاعم؛

۵. متفرقات که به حسب ضابطه واحده نبوده باشد.
حرره الاحقر محمد امين النجفی الخوئی عفی عنه
فی ۲۲ ذی قعدة الحرام، ۱۳۵۱ و علی الله الاتکال فی کل الاحوال.

قسمت اول

مصاحف و ادعیه و مناجات و اذکار و تفسیر و اخبار و نظائر آن

- ۱- قرآن بغلی، خطی اعلی، جلد و تذهیب اعلی جلد
- ۲- قرآن کوچک، خط و جلد اعلی، مذهب جلد
- ۳- قرآن سی و رقی با قاب جلد
- ۴- قرآن مصری جدید با رساله تجویدیه در آخر آن، طبع خدیویه مصر جلد
- ۵- قرآن، طبع اسلامبول جلد
- ۶- دعاء کمیل، خط شیوه یاقوت، خط و جلد اعلی مذهب جلد
- ۷- دعاء کمیل، خط و ورق اعلی، مذهب جلد
- ۸- کلمات قصار امیر علیه السلام، خط شرف المعانی، مذهب جلد
- ۹- مجموعه ادعیه، خط اعلی، مذهب جلد
- ۱۰- مجموعه ادعیه، خط اعلی جلد
- ۱۱- صحیفه سجاده، خط نجم آبادی، طبع تهران جلد
- ۱۲- زاد المعاد، خط نجم آبادی، طبع تهران جلد
- ۱۳- مهج الدعوات [و منهج العنايات]، ابن طاوس، طبع تهران جلد
- ۱۴- تفسیر صافی، آخوند فیض، خطی، ممتاز جلد ۲
- ۱۵- مجمع البیان، طبرسی، طبع تبریز جلد ۲
- ۱۶- تفسیر علی بن ابراهیم قمی جلد
- ۱۷- تفسیر خیرات حسان، تألیف سید نعمه الله جزایری، جلد اول غیر مطبوع، خط ممتاز^۱ جلد
- ۱۸- کتاب من لا یحضره الفقیه، خط ممتاز مصحح تقریباً ۳۰۰ سال جلد ۴/ص

۱. نام این تفسیر را مرحوم امامی خیرات الحسان ذکر نموده، ولی در فهرست مرعشی (۲۲/۲۲۶)، نسخه ش (۸۶۷۷) که همین نسخه معرفی شده، نام آن عقود المرجان فی تفسیر القرآن ذکر شده است. در الذریعه ۳۰۵/۱۵ نیز نام این تفسیر عقود المرجان، ذکر شده است.

- ۱۹- شرح اصول کافی فاضل قزوینی، فارسی خط و ورق ممتاز، لم یطبع جلد ۲
- ۲۰- شرح فروع کافی، لم یطبع جلد ۲
- ۲۱- شرح [کافی] فاضل قزوینی، عربی جلد
- ۲۲- مرآت العقول فی شرح الفروع و الاصول علامه مجلسی جلد ۴
- ۲۳- شرح [نهج البلاغه]، ابن ابی الحدید معتزلی، طبع تهران جلد ۲
- ۲۴- مخلات، شیخ بهایی، طبع موحد جلد
- ۲۵- صحیفه الابرار، آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام تبریزی جلد
- ۲۶- صحیح بخاری، طبع بمبئی جلد
- ۲۷- رسائل رجالیه، مرحوم سید محمدباقر صاحب روضات الجنات^۱ و فهرست کتاب جواهر الکلام تألیف مرحوم شیخ علی شیخ العراقین جلد
- ۲۸- هداية الموحدين، حاجی ملا احمد کوزه کنانی جلد ۲
- ۲۹- دارالسلام، مرحوم حاجی میرزا حسین نوری جلد
- ۳۰- معالم العبر، مرحوم حاجی میرزا حسین نوری^۲ جلد
- ۳۱- تذکرة الواعظین، شیخ محمدجعفر حنفی، طبع بمبئی^۳ جلد
- ۳۲- مختصر تحفه اثنی عشریه فی رد الشیعة الاثنی عشریه، تلخیص محمود شکر افندی جلد
- بغدادی ابن آلوسی، طبع بغداد
- ۳۳- تفسیر جزء عم، شیخ محمد عبده، طبع مصر جلد ۵/ص
- ۳۴- تفسیر سورة فاتحه و العصر، شیخ محمد عبده، طبع مصر جلد
- ۳۵- قطعه ای از وافی فیض، خط و کاغذ اعلی، مجدول، نسخه نفیسه است جلد
- ۳۶- استبصار [شیخ طوسی]، با خط و کاغذ ممتاز، مصحح است جلد
- ۳۷- [أنوار التنزیل و أسرار التأویل] تفسیر بیضاوی، جلد اول، خطی ممتاز (جلد دوم هم در جلد
- رقم ۸۱ قید شده)

۱. الرسائل الرجالية، از تألیفات محمد باقر بن محمد نقی اصفهانی معروف به حجة الاسلام شفتی است. و به سبب تشابه نام وی با نام صاحب روضات، مرحوم امامی اشتباهاً آن را به صاحب روضات نسبت داده است.

۲. این کتاب را مرحوم محدث نوری به عنوان مستدرک جلد هفدهم بحار الانوار نگاشته است. «الذریعه ۲۰/۲۱».

۳. الذریعه، ۵۲/۴ و فهرست کتابهی چاپی فارسی، مشار ۱۲۵۷/۱.

- ۳۸- الدرّة النجفیه فی شرح نهج البلاغة، مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آقاخونی، طبع دوم جلد
- ۳۹- مکارم الأخلاق طبرسی، طبع جدید تهران جلد
- ۴۰- القول البديع فی الصلوة علی الحبيب الشفیع، لعبد الرحمن بن ابی بکر السخاوی، طبع بمبئی جلد
- ۴۱- تفسیر تبیان شیخ طوسی، از اوائل سوره بقره تا اواخر آل عمران، خط عتیق، لم یطبع جلد
- ۴۲- جامع الاخبار، طبع تبریز جلد
- ۴۳- منتخب فروع کافی، لسید محمد علی شاه عبدالعظیمی، طبع نجف جلد
- ۴۴- صحیفه سجادیة مترجم، طبع تبریز جلد
- ۴۵- وجیزة فی الدراية، للشیخ بهاء الدین العاملی، طبع بمبئی جلد
- ۴۶- نهاية الدراية، للسید حسن صدر الکاظمی جلد
- ۴۷- الجواهر السنية فی الاحادیث القدسية، للشیخ حر العاملی، طبع تهران جلد
- ۴۸- رسالة علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام، نسخة نفیسه و عزیز الوجود است جدّاً، خطی جلد
- ۴۹- جلد اول خصال صدوق، خطی، عتیق جلد
- ۵۰- [مجموعه ای شامل:] رسالة فی الغیبة و مقالة ایضاً فی الغیبة، رسالة فی شرح حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه، مفاوضة مع بعض علما العامه فی الحجة المنتظر، مفاوضة مع بعض روساء /ص ۶/ المعتزله فی الحجة، وجیزة فی شرح حدیث الماریه القبطیة النبوی مع علی «الشاهد یری ما لا یراه الغائب»، مقالة فی الحدیث المنتسب إلی النبی «نحن معاش الانبیاء لانورث» کلها للمفید علیه السلام، و مفاوضة لابی الهذیل العلاف مع الواثق بالله و اسئلة مع اجوبتها فی الحشر و النشر و الرجعة و المعاد للمفید و مقالة للسید ابی جعفر محمد بن موسی فی حدیث غدير خم و مقاله للعلم الهدی فی احداث شیء فی شیء، و جواب المفید من حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه باملاء علم الهدی و مفاوضة المفید مع بعض العامة باملاء علم الهدی و مقالة للمفید باملاء علم الهدی ایضاً و مقاله اخرى له باملائه ایضاً و مقالة علم الهدی فی النص علی امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب القاضی الباقلانی و مقالة للمفید فی النص علی امیر المؤمنین علیه السلام و غیبت الثانی عشر و مقالة لعلم الهدی فی تفضیل الانبیاء علی الملائكة، لم یطبع شیء منها بل عزیز الوجود کلها جدّاً. جلد
- ۵۱- [مجموعه ای شامل:] کتاب اوائل المقالات و یلحق بها اللطیف من الکلام و الحکایات و رسالة المسائل العکبرية للمفید علیه السلام و رسالة استقصاء النظر فی البحث مع القضاء و القدر للعلامة

- جلد الحلی، لم یطبع شیء منها، بل عزیز الوجود جداً^۱
- ۵۲- وجیزة لحضرت الاستاذ شیخ الشریعة الاصفهانی رحمته الله - فی روایة فی مسئلة منع الصلوة فی اجزاء السباع مما لا یؤکل، خطی، لم یطبع
- جلد ۵۳- نخبة الآداب مرحوم فیض، فی الآداب الشرعیة و الاوراد و الاذکار المأثورة، طبع تهران جلد ۵۴- شرح توحید مفضل، خطی جلد /ص ۷/
- جلد ۵۵- صحیفه خامسه سجادیه، طبع مصر
- جلد ۵۶- تذکره الواعظین، طبع بمبئی
- جلد ۵۷- ینایع الموده، للشیخ نعمان نقشبندی حنفی بلخی، طبع تهران
- ۵۸- الاتقان فی علوم القرآن، للعلامه السیوطی و بهامشه کتاب اعجاز القرآن للقاضی الباقلائی، طبع مصر
- جلد ۵۹- التفسیر حضرت شیخ ابوالفتوح رازی، طبع تهران از طرف وزارت جلیله معارف هدیہ شده است
- جلد ۶۰- [مجموعه ای شامل:] احتجاج طبرسی و روضه کافی، مخطوط، عتیق
- جلد ۶۱- قرآن، طبع بمبئی
- جلد ۶۲- قرآن کوچک، مطبوع
- جلد ۶۳- جلد سوم تفسیر ابوالفتوح رازی از طرف وزارت معارف هدیہ شده
- جلد ۶۴- ترجمه کلمات قصار امیر رحمته الله، تألیف مورخ الدوله سپهر، طبع تهران
- جلد ۶۵- معارج الاصول محقق حلی، چاپ تهران
- جلد ۶۶- جلد پنجم تفسیر ابوالفتوح رازی طبع مجلس، هدیہ وزارت معارف
- جلد ۶۷- عیون الاخبار الرضا، کاغذ ترمه، مجدول، خط اعلی
- جلد ۶۸- رساله در تجوید، خطی، اعلی، کاغذ ترمه
- جلد ۶۹- [مجموعه ای شامل:] کلمات قصار امیر رحمته الله در ضمن دیوان علی رحمته الله، طبع مصر
- جلد ۷۰- تفسیر شیخ رضا افضلی تهرانی، طبع تهران
- جلد ۷۱- جلد چهارم تفسیر ابوالفتوح رازی، هدیہ وزارت معارف جلد /ص ۸/

۱. این مجموعه به کتابخانه ملی در تهران منتقل شده است. «فهرست کتابخانه ملی، ۱۸۴/۱۶، نشخه شماره ۳۶۱۰ع».

- جلد ۷۲- شرح رسائل سید محمد مولانا، طبع تبریز
- جلد ۷۳- فصل الخطاب فی تحریف الكتاب، للعلامة النوری، طبع تهران
- جلد ۷۴- تفسیر شیخ محمد حسین اصفهانی
- جلد ۷۵- تفسیر کشاف محشی با حاشیه میر سید شریف و شرح شواهد، طبع مصر
- جلد ۷۶- تفسیر جمع الجوامع، طبرسی، طبع تهران
- جلد ۷۷- صحیفه سجادیه مترجم به فارسی
- جلد ۷۸- اربعین مرحوم حاجی میرزا ابراهیم خوئی
- جلد ۷۹- نه‌ایه ابن اثیر، چاپ تهران
- جلد ۸۰- معالم الزلفی، للسید هاشم البحرانی، چاپ تهران
- جلد ۸۱- [أنوار التنزیل و أسرار التأویل] تفسیر بیضاوی، جلد دوم، خطی، مطابق جلد اول
خطاً و قطعاً^۱
- جلد ۸۲- حقایق التأویل فی متشابه التنزیل، جزو پنجم، تألیف علامه بارع ربّ الفضل و العرفان
الرضی رحمه الله طبع نجف
- جلد ۸۳- رساله مرحوم قاضی محمد سعید قمی در باب قرائات سبعة، قليل النسخة است جداً،
مخطوط است
- جلد ۸۴- نهج البلاغه شرح شیخ محمد عبده، طبع مصر
- جلد ۸۵- قرآن، خط حافظ عثمان، عکس برداری مزین
- جلد ۸۶- غایة المرام، سید هاشم بحرانی
- جلد ۸۷- شرح نهج البلاغه لاهیجی، طبع تهران
- جلد ۸۸- شرح نهج البلاغه مرحوم حاجی [میرزا ابراهیم دنبلی خویی]، طبع تبریز جلد ۹/ص
- جلد ۸۹- تفسیر محیی الدین بن عربی، طبع بمبئی
- جلد ۹۰- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، گراور کتابخانه علمی
- جلد ۹۱- اللعة البيضاء فی خطبة الزهراء، تألیف میرزا محمد علی قراچه داغی
- جلد ۹۲- ابواب الجنان، جمع آشتیانی، چاپ تهران
- جلد ۹۳- الناسخ والمنسوخ، للأبی جعفر النحاس، طبع مصر

۱. جلد اول این تفسیر در ریف ۳۷ معرفی گردید.

۹۴- آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، تألیف شیخ جواد بلاغی نجفی، طبع نجف جلد
پایان قسمت اول^۱

قسمت دوم

در فقه و اصول الفقه و اخلاق و نحوه

- ۹۵- مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، طبع تبریز جلد ۲
۹۶- ریاض المسائل، [سید علی طباطبائی]، کاغذ آهار مهره، طبع تهران جلد ۲
۹۷- شرح مفاتیح آقای بهبهانی، خطی، لم یطبع^۲ جلد ۲
۹۸- مفاتیح آخوند فیض، خط و کاغذ اعلی با حواشی علم الهدی فرزند مؤلف، با اجازه مؤلف مزبور مغفور در آخر کتاب با خط خود از برای علم الهدی، نسخه نفیسه لم یطبع^۳ جلد
۹۹- مدارک الاحکام [فی شرح شرایع الاسلام]، سید محمد بن علی موسوی عاملی، جلد
جواب دوم
۱۰۰- قواعد الاحکام^۴، شهید اول به حواشی عصار، طبع تهران جلد
۱۰۱- حدائق [الناظرة، شیخ یوسف بحرانی]، طبع تبریز جلد ۵
۱۰۲- مکاسب، حضرت شیخ انصاری دو نسخه
۱۰۳- حاشیه مکاسب، آقا سید محمد کاظم طباطبائی، طبع سوم جلد
۱۰۴- حاشیه مکاسب، مرحوم آقای آخوند محمد کاظم خراسانی، طبع تهران جلد
۱۰۵- حاشیه مکاسب، حاجی آقا رضا همدانی، طبع تهران جلد

۱. مؤلف در پایان هر قسمت برگهایی را برای نوشتن نام کتابهای جدید، سفید گزارده است بنابراین این پس از اتمام قسمت اول از صفحه ۱۰ تا ۲۶ سفید است.

۲. مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح شرایع الاسلام، از ملا محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی (م ۱۲۰۶ ق)، (فهرست مرعشی ۲۰۴/۲۲، نسخه ش ۸۶۴۲ و ۸۶۴۳).

۳. این نسخه به خط زین العابدین بن محمد علی در سال ۱۱۸۲ تحریر شده و پس از آن نوه فیض (نصیر الدین سلیمان بن محمد علم الهدی) آن را با نسخه مؤلف مقابله و اختلاف نسخهها و حواشی علم الهدی و اجازه فیض را به علم الهدی، که در آن نسخه بوده، در این نسخه نقل نموده است. (فهرست مرعشی ۲۲۲/۲۲، نسخه ش ۸۶۷۱).

۴. نام این کتاب، القواعد الكلية الاصولية والفروعية، و تألیف شهید اول محمد بن مکی است.

- ۱۰۶- [مصباح الفقيه، بخش] صلوة، حاجی آقا رضا همدانی، خطی، خودم استکتاب کرده‌ام، لم یطبع^۱
جلد ۳
- ۱۰۷- صلوة، شیخ انصاری
جلد
- ۱۰۸- قواعد علامه حلی، خطی، مصحح، نسخه نفیسه است
جلد
- ۱۰۹- قطعه‌ای از تحریر علامه حلی، ۷ سال پیش از وفات مصنف نوشته شده و بر نسخه اصل مقابل شده^۲
جلد
- ۱۱۰- رساله مواسعه و مضایقه و رساله عصیریه سید [محمد جواد بن محمد حسینی عاملی م ۱۲۲۶ ق] صاحب مفتاح الکرامه، نسخه اصل، لم یطبع^۳
جلد
- ۱۱۱- مشارق الشموس فی شرح الدروس، خونساری
دو نسخه / ص ۲۷
- ۱۱۲- دلائل الاحکام، آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب کتاب ضوابط الاصول، جلد متاجر، لم یطبع^۴
جلد
- ۱۱۳- ایضاً دلائل الاحکام، از رهن تا اجاره
جلد
- ۱۱۴- ایضاً دلائل الاحکام، از عتق تا لقطه
جلد
- ۱۱۵- ایضاً دلائل الاحکام، از نکاح تا آخر لعان
جلد
- ۱۱۶- ذخائر النبوة (خيارات) آقا شیخ هادی تهرانی، طبع تبریز
جلد
- ۱۱۷- صلح، آقا شیخ هادی تهرانی، خطی، لم یطبع^۵
جلد
- ۱۱۸- صلوة، آقا شیخ هادی تهرانی، خطی، لم یطبع^۶
جلد

۱. مصباح الفقيه، حاج آقا رضا بن محمد هادی همدانی (م ۱۳۲۲ ق)، مرحوم امامی بخش صلاة این کتاب را در سه جلد استکتاب نموده بود که یک جلد آن مشتمل بر احکام خلل تا پایان صلاة، در فهرست مرعشی، ۲۸۱/۲۳، نسخه ش ۹۱۵۵، معرفی شده است.
۲. این نسخه به خط، وشاح بن محمد بن عس، در دوم جمادی الاول ۷۱۹ تحریر شده و مشتمل بر ۴۵ برگ می‌باشد. فهرست مرعشی ۹۹/۲۲ نسخه ش ۸۵۱۵
۳. فهرست مرعشی، ۱۰۰/۲۲ نسخه ش ۸۵۱۶
۴. دلائل الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، از سید ابراهیم بن محمد باقر موسوی قزوینی (م ۱۲۶۲ ق)، از این کتاب چهار نسخه در کتابخانه مرحوم امامی موجود بوده است. فهرست مرعشی، ۲۷۲/۲۳، نسخه ش ۹۱۴۰ و ۹۱۴۱ و ۹۱۴۲ و ۹۱۴۳.
۵. این کتاب به نام الرضوان موسوم است. فهرست مرعشی ۸/۲۳ نسخه ش ۸۸۱۰
۶. فهرست مرعشی ۸/۲۳ نسخه ش ۸۸۱۱

- ۱۱۹- جلد اول مدارک الاحکام، خطی جلد
- ۱۲۰- رساله مواسعه و مضایقه مرحوم شیخ اسدالله شوشتری، خطی، لم یطبع جلد
- ۱۲۱- نجات العباد، طبع تهران جلد
- ۱۲۲- عروة الوثقی، مرحوم سید محمدکاظم طباطبائی، طبع بغداد جلد
- ۱۲۳- عروة الوثقی، مرحوم سید محمدکاظم طباطبائی، با حاشیه آقا سید ابوالحسن اصفهانی، طبع بمبئی جلد
- ۱۲۴- تبصرة علامه با حاشیه سید محمدکاظم یزدی، طبع تهران جلد
- ۱۲۵- تبصرة [علامه با] حاشیه مرحوم آقای شریعت اصفهانی، طبع بمبئی جلد
- ۱۲۶- تکملة التبصرة مرحوم آقای آخوند، طبع تهران جلد
- ۱۲۷- فقه مرحوم آقای آخوند مشتمل بر رسائل متعدده، طبع بغداد جلد
- ۱۲۸- مجموعه استفتائات مرحوم طباطبائی یزدی جلد
- ۱۲۹- ملحقات عروة الوثقی، طبع نجف اشرف ۲ جلد / ص ۲۸
- ۱۳۰- بیان شهید اول، طبع تهران جلد
- ۱۳۱- بلغة الفقیه فیما یرتجیه، للسید محمد بحر العلوم، طبع تهران جلد
- ۱۳۲- فیروزجات الطوسیه فی شرح الدرّة النجفیه (منظومه بحر العلوم)، خط ممتاز مجداول لم یطبع، تألیف...^۱ جلد
- ۱۳۳- شرح ارشاد سبزواری (ذخیره المعاد)، طبع تبریز جلد
- ۱۳۴- سراج الامة فی شرح اللمعة، طبع تهران، تألیف شیخ [محمد حسن مازندارانی] جلد
- ۱۳۵- مقایس، شیخ اسدالله شوشتری، طبع تبریز جلد
- ۱۳۶- ذرایع الاحلام فی شرح شرایع الاسلام، للشیخ حسن مامقانی دو جلد
- ۱۳۷- شرح نجات العباد، مرحوم سید عقیل، طهارت و صلوة و بعدها ۲ جلد
- ۱۳۸- مفتاح الکرامه، طبع بیروت ۸ جلد
- ۱۳۹- هدایة الانام، مرحوم کاظمینی، طبع نجف اشرف، طهاره ۲ جلد
- ۱۴۰- هدایة الانام، مرحوم کاظمینی، طبع نجف اشرف، صلوة جلد

۱. الفیروزجات الطوسیه فی شرح الدرّة الغرویة تألیف ملا محمد بن حسن طوسی خراسانی. «الذریعه

- ۱۴۱- مختلف الشیعة في احکام الشریعة، خط عتیق^۱ جلد ۵
- ۱۴۲- معتبر محقق، طبع تهران جلد
- ۱۴۳- مناهل سید مجاهد، جلد صلوٰة و جلد صوم تا امر به معروف، خطی^۲ جلد ۲
- ۱۴۴- عواید نراقی، طبع تهران جلد
- ۱۴۵- حاشیة ارشاد محقق کرکی، خطی، لم یطبع جلد
- ۱۴۶- [مجموعه‌ای شامل: چهار رساله در مسئله رضاع و پنج رساله در مسئله خراج تألیف عده‌ای از محققین از قبیل محقق کرکی و میرداماد و غیرهما، طبع تهران جلد ۲/ ص ۲۹]
- ۱۴۷- شرح مفاتیح، محمد صالح مازندرانی، خطی، لم یطبع جلد ۲
- ۱۴۸- شرح تحقیق، خط ممتاز، لم یطبع^۳ جلد
- ۱۴۹- قضا و شهادت مرحوم حاجی ملاعلی کنی، طبع تهران جلد
- ۱۵۰- صلوٰة بحر زاخر، تألیف فاضل هزار جریبی، لم یطبع^۴ جلد
- ۱۵۱- زکوة بحر زاخر و دیات، فاضل هزار جریبی، لم یطبع جلد
- ۱۵۲- خیارات و بیع و اجاره و طلاق بحر زاخر، هزار جریبی، لم یطبع جلد
- ۱۵۳- نکاح بحر زاخر، هزار جریبی، لم یطبع جلد
- ۱۵۴- برهان قاطع، مرحوم آقا سید علی بحر العلوم، طبع تهران جلد

۱. دو نسخه از مختلف شیعه در کتابخانه مرحوم امامی موجود بوده که هر دو نفیس بوده‌اند. نسخه اول به خط ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد بن علی بن حسین حسینی بحرانی، در سال ۷۷۲، شامل جزء اول و دوم و سوم کتاب تا احکام اقرار (فهرست مرعشی ۲۰۱/۲۲، نسخه ش ۸۶۳۶)؛ نسخه دوم به خط مبارک بن محمد بن صالح در سده نهم، شامل دو جزء (چهارم و پنجم) کتاب از کتاب صید تا پایان کتاب فهرست مرعشی ۱۸۴/۲۲، نسخه ش ۸۶۰۸؛ چون این دو نسخه دارای پنج جزء از مختلف الشیعه بود مرحوم امامی جلوه مختلف نوشته‌اند «۵ جلد» که مقصودشان جزء بوده است.

۲. المناهل فی الفقه، از سید محمد بن علی طباطبائی معروف به مجاهد (م ۱۲۴۲ ق)، (فهرست مرعشی ۲۰۵/۲۲، نسخه ش ۸۶۴۴ و ۸۶۴۵).

۳. شرح التحقیق، به عربی، در فقه عامه، نویسنده شرح و متن هر دو یک نفر و ناشناس، (فهرست مرعشی ۲۳۰/۲۲، نسخه ش ۸۶۸۰).

۴. البحر الزاخر و البدر الباهر، از آقا محمد علی بن محمد باقر هزار جریبی اصفهانی (م ۱۲۴۵ ق)، از این کتاب چهار نسخه در کتابخانه امامی موجود بوده، کتاب صلاة (فهرست مرعشی ۲۰۳/۲۲، نسخه ش ۸۶۳۸)، کتاب صوم و دیات (فهرست مرعشی ۲۰۳/۲۲، نسخه ش ۸۶۳۹)، کتاب نکاح (فهرست مرعشی ۲۰۴/۲۲، نسخه ش ۸۶۴۰) و خیارات تا طلاق (فهرست مرعشی ۲۰۴/۲۲، نسخه ش ۸۶۴۱).

- جلد ۱۵۵- طهارت جواهر الکلام
- جلد ۱۵۶- نکاح جواهر الکلام
- جلد ۱۵۷- ذکر شهید اول، خط ممتاز عتیق
- جلد ۱۵۸- صیغ العقود، مرحوم قاریوز آبادی، طبع تبریز
- جلد ۱۵۹- رساله انفال، مرحوم شیخ عبدالله مامقانی، طبع تبریز
- جلد ۱۶۰- رساله حیوه، مرحوم شیخ عبدالله مامقانی، طبع تبریز
- جلد ۱۶۱- منهج الرشاد، شیخ جعفر شوشتری باحاشیه شیخ هادی تهرانی، خط خود مرحوم تهرانی
- جلد ۱۶۲- منتخب الرسائل، مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبائی
- جلد ۱۶۳- طهارت انوار الیاض، مرحوم سید محمد شهنشاهی اصفهانی، لم یطبع^۱
- جلد ۱۶۴- صلوٰۃ انوار الیاض، مرحوم سید محمد شهنشاهی اصفهانی، لم یطبع^۲
- جلد ۱۶۵- زکوة انوار الیاض، وحج و غیرهما، مرحوم سید محمد شهنشاهی اصفهانی، لم یطبع^۳ جلد / ص ۳۰
- جلد ۱۶۶- نکاح انوار الیاض، مرحوم سید محمد شهنشاهی اصفهانی، لم یطبع^۴
- جلد ۱۶۷- مصابیح الهدایة فی شرح البدایة، للشیخ محمد حسن القزوینی، جلد خط ممتاز، لم یطبع^۵
- جلد ۱۶۸- شرح ارشاد، فاضل ملا عبد الرحمن، خطی، عتیق، لم یطبع^۶
- جلد ۱۶۹- [مجموعه ای شامل:] رساله فی القواعد الفقهیة و رساله فی الدراية للفاضل ملا آقا الدربندی، خط ممتاز، لم یطبع^۷

-
۱. فهرست مرعشی، ۱۸۹/۲۲، نسخه ش ۸۶۱۶
 ۲. فهرست مرعشی، ۱۹۰/۲۲، نسخه ش ۸۶۱۷
 ۳. فهرست مرعشی، ۱۹۰/۲۲، نسخه ش ۸۶۱۸
 ۴. فهرست مرعشی، ۱۹۱/۲۲، نسخه ش ۸۶۱۹
 ۵. فهرست مرعشی، ۱۴۹/۲۲ نسخه ش ۸۵۷۰ فقط شامل مقدمه و کتاب طهارت است.
 ۶. شرح ارشاد الاذهان، از کمال الدین عبد الرحمن بن محمد بن ابراهیم بن العتایقی حلی (ق ۸)، فهرست مرعشی ۱۸۴/۲۲، نسخه ش ۸۶۰۹ شامل جلد اول و دوم از آغاز کتاب تا احکام نکاح.
 ۷. مجموعه ای شامل: ۱- القواعد الفقهیة، از مؤلفی مجهول، به عربی، در بیست برگ. ۲- بخش دوم از کتاب قوامیس ملا آقا بن عابد دربندی مشهور به فاضل دربندی (م ۱۲۸۵ ق). «فهرست مرعشی، ۳۱۷/۲۴، نسخه ش ۹۵۸۰».

- ۱۷۰- منتخب الرسائل، با حاشیه آقای حاجی شیخ عبدالکریم یزدی جلد
- ۱۷۱- جناح الناهض لتعليم الفرائض، تأليف سيد محسن دمشقي [صاحب اعيان الشيعه]،
طبع بيروت^۱ جلد
- ۱۷۲- ديات انوار الرياض، [مرحوم سيد محمد شهشهاني اصفهاني]، لم يطبع^۲ جلد
- ۱۷۳- تحفة الابرار، مرحوم سيد محمد باقر حجة الاسلام اصفهاني، خط و کاغذ و جلد عالی
مذهب، لم يطبع جلد
- ۱۷۴- رسائل، ملا عبد الرسول مازندراني، طبع تهران جلد
- ۱۷۵- [بشرى الوصول الى اسرار علم الأصول]، حجية قطع و ظن، مرحوم مامقاني، لم يطبع^۳ جلد
- ۱۷۶- [بشرى الوصول الى اسرار علم الأصول]، اصل براءة، مرحوم مامقاني، لم يطبع جلد^۴
- ۱۷۷- [بشرى الوصول الى اسرار علم الأصول]، استصحاب، مرحوم مامقاني، لم يطبع^۵ جلد
- ۱۷۸- [بشرى الوصول الى اسرار علم الأصول]، اجتهاد و تقليد، مرحوم مامقاني، لم يطبع^۶ جلد
- ۱۷۹- رسائل، حضرت شيخ انصاري، طبع تهران جلد
- ۱۸۰- حاشية رسائل، مرحوم آشتياني، [طبع] تهراني جلد
- ۱۸۱- حاشية رسائل، مرحوم ميرزا موسى تبريزي، طبع تبريز جلد
- ۱۸۲- حاشية رسائل، مرحوم ملا غلامرضا قمي، طبع تهران جلد / ص ۳۱
- ۱۸۳- حاشية رسائل، مرحوم حاجي رضا همداني، طبع تهران جلد
- ۱۸۴- حاشيه كفاية، مير سيد حسن قمي، طبع تهران جلد
- ۱۸۵- كفاية الاصول، مرحوم آخوند ملا كاظم خراساني، طبع تهران جلد
- ۱۸۶- حاشيه قوانين، مير سيد علي قزويني، طبع تهران جلد ۷
- ۱۸۷- اسس الاصول، آقا جمال کرمانی، طبع تهران جلد
- ۱۸۸- حاشية رسائل، مرحوم آخوند آقا محمد كاظم خراساني، طبع تهران جلد

۱. اعيان الشيعه ۳۷۲/۱۰.

۲. فهرست مرعشي، ۱۹۱/۲۲، نسخه ش ۸۶۲۰.

۳. فهرست مرعشي، ۷/۲۳، نسخه ش ۸۸۰۶.

۴. فهرست مرعشي، ۷/۲۳، نسخه ش ۸۸۰۷.

۵. فهرست مرعشي، ۷/۲۳، نسخه ش ۸۸۰۸.

۶. فهرست مرعشي، ۸/۲۳، نسخه ش ۸۸۰۹.

- ۱۸۹- معالم الاصول جلد
- ۱۹۰- درر الفوائد، حاجی شیخ عبدالکریم یزدی، جلد اول، طبع تهران جلد
- ۱۹۱- محجة العلماء، مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی، جلد اول، طبع تهران جلد
- ۱۹۲- اتقان، آقا شیخ هادی تهرانی، مباحث الفاظ، لم یطبع^۱ جلد
- ۱۹۳- انوار البصائر في الاصول، خطی جلد
- ۱۹۴- فصول، طبع تبریز جلد
- ۱۹۵- اصول، حاجی شیخ عبدالکریم یزدی، خطی^۲ جلد
- ۱۹۶- حاشیة رسائل، آقا سید محمدباقر، طبع تهران جلد
- ۱۹۷- رساله در امور واجبه و مستحبه موتای مسلمین، تألیف آقا سید هاشم خوئی، طبع خوی جلد
- ۱۹۸- رساله در طهارت اهل کتاب، تألیف میرزا ابو عبدالله زنجانی، طبع مصر جلد
- ۱۹۹- ترجیح البینات، رحمه الله افندی، خط ممتاز، نسخه نفیسه جلد
- ۲۰۰- شرح کتاب زکوة و خمس و انفال از شرایع الاسلام، تألیف آقا سید هاشم خوئی، طبع تبریز جلد / ص ۳۲
- ۲۰۱- شرح صوم شرایع، آقا سید هاشم مذکور، طبع تبریز جلد
- ۲۰۲- کشف الاستار، مباحث الفاظ، للشیخ مصطفی خوئی، طبع خوی جلد
- ۲۰۳- رساله جواب العائب لطلاق زوجة الغائب، آقا سید هاشم مرندی خوئی، طبع خوی جلد
- ۲۰۴- شرح کتاب ارث شرایع الاسلام، للسید هاشم الخوئی، طبع تبریز جلد
- ۲۰۵- مفتاح النجات في تفسیر الصلوة، [شمس الافاضل یوسف ترشیزی خراسانی] طبع تهران جلد
- ۲۰۶- رساله تداخل اعمال، آقا شیخ مهدی خالصی، طبع مشهد جلد
- ۲۰۷- اخلاق مصور، طبع تهران جلد
- ۲۰۸- رساله عصیریة جزائری، خطی، لم یطبع، [و اجازة] سید عبدالکریم از سید بحر العلوم^۳ جلد

۱. بخشی از این نسخه را مرحوم امامی استناخ نموده است. (فهرست مرعشی، ۱۶۴/۲۲ نسخه ۸۵۸۴).

۲. نام آن درر الفوائد است. (فهرست مرعشی، ۶۰/۲۶، نسخه ش ۱۰۰۸۶).

۳. نام این رساله هدایة الانام الی احکام ما یتخرج من الأجسام و تألیف سید عبدالکریم بن محمد جواد موسوی جزائری است. بعد از پایان رساله اجازة نسبتاً مفصلی که سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق) به مؤلف داده، تحریر شده است. (فهرست مرعشی، ۲۳۷/۲۲ نسخه ش ۸۶۹۱).

- ۲۰۹- [مجموعه‌ای شامل:] رسالة ابانة المختار في ارث الزوجة من ثمن العقار بعد الفسخ بالخيار للشيخ الشريعة الاصفهانی و رسالة اخرى لحضرت الشيخ ملا محمدکاظم الخراسانی في المسئلة و رسالة صيانة الابانة عن وصمة الرطانة لشيخ الشريعة ايضاً و رسالة للسيد محمدکاظم الخراسانی في المسئلة / لم يطبع شى منها^۱ جلد
- ۲۱۰- رسالة في الكر و مسئلة تنعيم القليل كراً، لشيخ الشريعة الاصفهانی، لم يطبع جلد
- ۲۱۱- شرح صغير صاحب رياض، لم يطبع جلد
- ۲۱۲- مناهج [الهداية الى احكام الشريعة]، حاجی [محمد ابراهيم بن محمد حسن] كلباسی، خطی^۲ جلد
- ۲۱۳- معاملات آقاي بهبهانی با حاشيه آقا شيخ هادی تهرانی به خط خود جلد
- ۲۱۴- حاشيه شيخ جعفر قاضی اصفهانی بر روضه، خطی، لم يطبع جلد
- ۲۱۵- رسالة في مسئلة حلق اللحية، للشيخ حاج محمدحسن كبه البغدادي، خطی، لم يطبع جلد / ص ۳۳
- ۲۱۶- شرح تكملة التبصرة، جلد صلوة، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع، الروضة المنيرة في شرح تكملة التبصرة جلد
- ۲۱۷- رسالة في صلوة المسافر، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد
- ۲۱۸- تعلیقة لخيارات الشيخ الانصارى رحمته الله، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد
- ۲۱۹- رسالة في قاعدة التجاوز و الفراغ، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد
- ۲۲۰- رسالة في مسئلة الظن في الاولتين، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد
- ۲۲۱- رسالة في مسئلة لباس المشكوك (كشف الالتباس عن حكم المشكوك من اللباس)، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد
- ۲۲۲- رسالة في مسئلة حلق اللحية، للشيخ محمدامين الخوئی، لم يطبع جلد

۱. این مجموعه در فهرست مرعی (۱۵۹/۲۲ نسخه ش ۸۵۸۲) معرفی شده و شامل دو رساله (۱- ابانة المختار ۲- صانة الابانة) از شيخ الشريعة و ارجوزة في ارث الزوجة من ثمن العقار از سيد محمد باقر بن مرتضى طباطبائی يزدي حائری (م ۱۲۹۸ ق) است. و مؤلف اشتباهاً سيد محمد باقر حائری را سيد محمد كاظم خراسانی ذکر نموده است.

۲. نام این كتاب، منهاج الهداية است كه مرحوم امامی منهاج ذكر نموده است. (فهرست مرعی، ۹۹/۲۲، نسخه شماره ۸۵۱۴).

- ۲۲۳- شرح رسائل شیخ انصاری رحمه الله، للشيخ محمدامين الخوئي، لم يطبع جلد
- ۲۲۴- رسالة في اثبات وجوب مسح القدمين بطريق العامه و بطلان الغسل كما عليه العامه اليوم و ما ورد فيه بطرقهم، للشيخ محمدامين الخوئي، لم يطبع جلد
- ۲۲۵- تعلیقه علی کتاب البیع، لحضرت الشیخ الانصاری رحمه الله، للشيخ محمدامين الخوئي، لم يطبع جلد
- ۲۲۶- اخلاق مصور جلد
- ۲۲۷- ایضاً مناهج [الهدایة الی احکام الشریعة] حاجی کلباسی، خطی^۱ جلد
- ۲۲۸- رسائل حاجی میرزا ابوطالب زنجانی در فقه، طبع تهران جلد
- ۲۲۹- شرح تهذیب الاصول، سید عمید الدین تلمیذ العلامة الحلی، لم يطبع جلد
- ۲۳۰- تقریرات لبحث حضرت شیخ انصاری، لمیرزا ابی القاسم الکلانتری، طبع تهران جلد
- ۲۳۱- رساله عملیه مرحوم شریعت اصفهانی، طبع تهرانی جلد
- ۲۳۲- [مجموعه ای شامل:] رساله فی العصیر و حواشی علی مکاسب مسالک الشہید الثانی و حواشی علی شرح ارشاد الاریدیلی، رساله فی استحباب صلاة الجمعة و رساله فی عدم الاعتداد بروئت /ص ۳۴/ الهلال قبل الزوال و رساله فی فساد تزویج البنت لمحرمیه امها و رساله فی اصول الاسلام و الايمان و حکم کل منها و حکم الناصب، للوحید البهبهانی و رسائل اخرى للشہید الثانی، لم يطبع^۲ جلد
- ۲۳۳- ایضاح الغوامض فی حکم الفرائض، للشيخ ملا علی العلیاری التبریزی، طبع تبریز جلد
- ۲۳۴- فوائد سنیه، شیخ محمد طه نجفی، طبع تبریز جلد
- ۲۳۵- قضاء لوازم، خطی، لم يطبع، نسخه نفیسه^۳ جلد

۱. فهرست مرعشی ۲۹۹/۲۲، نسخه ش ۸۷۶۴

۲. این مجموعه در فهرست مرعشی (۱۴۳/۲۲-۱۴۷ نسخه ش ۸۵۶۵) معرفی شده و شامل این رساله است:

۱- العصیر التمری و الزیبی ۲- اصالة الصحة ۳- حاشیة مسالک الأفهام ۴- حاشیة مجمع الفائدة و البرهان ۵- صلاة الجمعة ۶- رؤیة الهلال قبل الزوال ۷- العقد المحرمیة ۸- اصول الاسلام و الايمان ۹- القرض بشرط المعاملة المحاباتیة، همه از وحید بهبهانی، و رساله معنی الکراهة فی العبادات از آقا جمال الدین محمد بن حسین خوانساری (م ۱۱۲۵ ق)؛ ولی در این مجموعه رساله ای از شهید ثانی به چشم نمی خورد. گویا مقصود مؤلف از عبارت: «و رسائل اخرى للشہید الثانی»، و رسائل اخرى للوحید البهبهانی بوده که سهواً القلم پیش آمده است.

۳. فهرست مرعشی، ۱۲۷/۲۶، نسخه ش ۱۰۱۷۲.

- ۲۳۶- الروض العریض فی منجزات المریض، للسید محسن الدمشقی [صاحب اعیان الشیعه].
طبع دمشق ۲ نسخه
- ۲۳۷- رضاعیه فاضل هزار جریبی، خطی^۱، لم یطبع جلد
- ۲۳۸- رساله صلاۃ صاحب حدائق، خطی، لم یطبع، در حیات مصنف نوشته شده جلد
- ۲۳۹- فقه، خطی جلد
- ۲۴۰- [مجموعه ای شامل:] نکت النهایه، المسائل المصریه، المسائل البغدادیه، رساله فی مسئله التیاسر فی القبله اهل العراق جواباً عن اشکال المحقق الطوسی للمحقق الثانی و کتاب الاشباه والنظائر لیحیی بن سعید و رساله فی مسئله من یتقن بالحدث و الطهاره و شک فی السابق منهما و رساله فی مسئله من احدث فی اثناء غسل الجنابة و رساله فی طلاق الحائض و رساله فی صلاۃ الجمعة و رساله فی الحث علی صلاۃ الجمعة و رساله نتایج الافکار فی صلاۃ المسافر و رساله فی الحبوۃ و رساله فیما یحرم الزوجه من الارث و رساله فی حکم ماء البئر بمجرد ملاقاته النجس و رساله فی الصلاۃ فی الدار المغضوبه، مجموعه فی استفتائات و رساله فی علم الدراية للشهید الثانی و رساله فی الرضاع للمحقق الثانی، خطی، خط ممتاز و مصحح لم یطبع، منها الرسائل الشهید الثانی^۲ جلد
- ۲۴۱- حاشیه آقا محمد علی فاضل هزار جریبی بر روضه، خطی، لم یطبع، نسخه شریفه^۳ جلد ۲ / ص ۳۵
- ۲۴۲- فقه خطی جلد
- ۲۴۳- ارشاد علامه، خطی جلد
- ۲۴۴- [مجموعه ای شامل:] ده رساله شهید ثانی^۳، طبع تهران جلد

۱. نام این رساله، قاطع النزاع فی تحقیق مسائل الرضاع است. (فهرست مرعشی، ۱۱۹/۲۲ نسخه ش ۸۵۴۳).

۲. نام این حاشیه مخزن الاسرار الفقہیه فی حاشیه الروضة البهیة، تألیف آقا محمد علی بن محمد باقر هزار جریبی اصفهانی (م ۱۲۴۶ ق)، است. این کتاب در چندین جلد است و این نسخه جلد اول کتاب است. «فهرست مرعشی، ۱۱/۲۲، ۸۴۱۰».

۳. مجموعه رسائل شهید ثانی، چاپ سنگی، به خط محمد حسن بن محمد علی جعفرادقانی، در سال ۱۳۱۳ ق، به قطع خشتی، در ۳۳۳ صفحه شامل این رساله ها:

۱- رساله فی انفعال ماء البئر بملاقات النجاسة؛ ۲- رساله فی من یتقن بالطهاره و الحدث و شک فی المتأخر؛ ۳- رساله فی من احدث فی غسل الجنابة؛ ۴- رساله فی وجوب صلوۃ الجمعة؛ ۵- الحث علی صلوۃ الجمعة؛ ۶- اسرار الصلاۃ؛ ۷- نتایج الافکار فی حکم المقیم فی الاسفار؛ ۸- رساله فی طلاق الحایض و الغایب عن زوجته؛ ۹- رساله فی الحبوۃ و اقسامها؛ ۱۰- رساله فی میراث الزوجه؛ ۱۱- کشف الریبه فی احکام الغیبه.

- ۲۴۵- بيع آقا شيخ هادی تهرانی، طبع تهران
جلد
- ۲۴۶- جلد اول تنقيح، فاضل مقداد، خطی، لم يطبع
جلد
- ۲۴۷- شرح تبصره و مناسک الحج، سيد محسن دمشقی [صاحب اعيان الشيعه]، طبع صيدا
جلد
- ۲۴۸- ذخيرة المعاد مرحوم آقا ميرزا محمدتقی شیرازی، طبع بغداد
جلد
- ۲۴۹- تبصرة علامه، طبع تهران، حاشیه ندارد
جلد
- ۲۵۰- رساله شرطيه، حاجی سيد جعفر کاشانی، طبع تهران
جلد
- ۲۵۱- [مجموعه ای شامل:] رساله فوائد سيد بحر العلوم، رساله الفوائد الحائرية، رساله في مسئلة تقليد الميت و رساله في قاعدة الطهارة و رساله في الجبر و الاختيار و رساله في اصل البرائة و رساله في التعادل و التراجيح و رساله في الاجماع المنقول و رساله في المباحثه مع بعض فضلاء الاشاعره و حاشية ديباجة مفاتيح فيض و رساله في اصل الفساد في المعاملات و رساله في حكم عبادات ما ترك الطريقين، كلها للوحيد البهبهانی و رساله في مقدمة الواجب للخونساری، لم يطبع، نسخة نفیسه است.^۱
جلد
- ۲۵۲- مناسک الحج للسيد محسن الدمشقی [صاحب اعيان الشيعه]، طبع دمشق
جلد
- ۲۵۳- منتخب الاخلاق سيد شير، طبع بمبئی
جلد
- ۲۵۴- [مجموعه ای شامل:] اخلاق محی الدين و رساله لباب الخيار، طبع مصر
جلد
- ۲۵۵- ازاحة الشكوك في اللباس المشكوك، مرحوم ميرزا محمّد حسن آشتیانی تهرانی، طبع تهران
جلد / ص ۳۶
- ۲۵۶- نهاية الدراية في علم الدراية، للمحدث الجليل السيد حسين صدر الكاظمی، طبع تبریز
جلد
- ۲۵۷- [مجموعه ای شامل:] رساله للشهيد الثاني في بيان الموارد التي ادعى حضرت شيخ الطائفة الطوسي القدوسي الاجماع فيها ثم خالفه هو نفسه له في الفتوى في مورد اخر و اضاف إليه الشيخ محمّد امين الخوئی اصلح الله حاله و مآله، شطر امثلة مما وقف عليه من الموارد.
جلد
- ۲۵۸- رساله في بيان الفرق بين الحق و الحكم، للشيخ هادی التهرانی النجفی رحمته الله
جلد
- ۲۵۹- اسرار الصلاة، مرحوم حاجی ميرزا جواد ملكی تبریزی قمی، طبع تهران
جلد
- ۲۶۰- ضوابط الرضاع ميرداماد
جلد

- ۲۶۱- انتصار، سید مرتضی علم الهدی، خطی جلد
- ۲۶۲- بیع مرحوم آقا شیخ مجید سیوانی خوئی، خطی جلد
- ۲۶۳- رساله حکم بقاء بر تقلید میت، مرحوم حاجی کلباسی، خطی، لم یطبع جلد
- ۲۶۴- رساله تعادل و ترجیح، آقا شیخ هادی تهرانی، نسخه اصل جلد
- ۲۶۵- رساله در ارث، آقا شیخ هادی تهرانی، خطی، لم یطبع جلد
- ۲۶۶- قطعه در اسفار، خطی جلد
- ۲۶۷- رساله در معارف الهیه، تألیف حاجی کریمخانی کرمانی، خطی جلد
- ۲۶۸- جلد اول مفاتیح فیض، مخطوط جلد
- ۲۶۹- مناسک حج مرحوم شیخ انصاری، با حواشی مرحوم میرزای شیرازی، طبع لکنهو جلد
- ۲۷۰- کشف الغطاء، چاپ سوم تهران، بهترین چاپها جلد
- ۲۷۱- شرح رسائل آقا سید محمد مولانا، طبع تبریز و ذیل آن رساله دردرايه است جلد / ص ۳۷
- ۲۷۲- رساله تعیین مواقیع بقواعد هیئت، تألیف سید محمد مولانا تبریزی، طبع تبریز جلد
- ۲۷۳- حاشیه کفایه علامه خراسانی، تألیف فاضل معاصر شیخ عباسعلی شاهرودی جلد
- ۲۷۴- منظومه بحر العلوم (الدرة النجفیه)، طبع تهران جلد
- ۲۷۵- معارج الاصول محقق جلد
- ۲۷۶- المحجة البيضاء، تألیف علامه فیض کاشانی جلد
- ۲۷۷- اخلاق ناصری، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی جلد
- ۲۷۸- الوجیز فی فقه الشافعی جلد
- ۲۷۹- ذخیره المعاد، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، طبع نجف جلد / ص ۳۸
- پایان قسمت دوم، از صفحه ۳۸ تا صفحه ۵۴ نسخه اصل سفید است.

قسمت سوم:

تاریخ و رجال و تراجم و نحوها

- ۲۸۰- رجال میرزا محمد استرآبادی، به انضمام فوائد رجالیه آقای بهبهانی، طبع جلد
- ۲۸۱- خلاصه الرجال، علامه حلی، طبع تهران جلد
- ۲۸۲- لؤلؤ البحرين، صاحب حدائق، خطی^۱ جلد

- ۲۸۳- تاریخ منتظم ناصری، تألیف محمّد حسن خان اعتماد السلطنة، طبع تهران ۳ جلد
- ۲۸۴- خلاصه تاریخ عالم، تألیف محمّد حسنخان اعتماد السلطنة، طبع تهران جلد
- ۲۸۵- خیرات حسان در ترجمه فاضلات، تألیف محمّد حسنخان اعتماد السلطنة، طبع تهران ۳ جلد
- ۲۸۶- تاریخ سر جان ملکم خان، طبع بمبئی جلد
- ۲۸۷- تاریخ گیلان، طبع رشت جلد
- ۲۸۸- تاریخ قم، طبع تهران جلد
- ۲۸۹- تاریخ مشیرالدوله پیرنیا، طبع تهران ۲ جلد
- ۲۹۰- تلخیص تاریخ مشیرالدوله، طبع تهران جلد
- ۲۹۱- تاریخ حزن الملل، تألیف سید عالم خان امیر بخارا، طبع پاریس^۱ جلد
- ۲۹۲- کنوز الادب و فتوح العرب (تاریخ اندلس) ترجمه عبدالرحیم خان شیرازی از انگلیسی به فارسی، تألیف مستر جمیز انگلیسی، طبع بمبئی جلد
- ۲۹۳- رجال شیخ انصاری، با خط و ورق اعلی، نسخه نفیسه، لم یطبع^۲ جلد
- ۲۹۴- مشاهیر الشرق، جرجی زیدان، طبع مصر ۲ جلد
- ۲۹۵- محاکمه در تاریخ آل محمّد ﷺ، تألیف محمّد بهلول بهجت افندی مفتی وان و قاضی زنگن زور و ترجمه میرزا مهدی ادیب تبریزی از ترکی به فارسی، طبع تبریز جلد
- ۲۹۶- تاریخ ابن خلکان، طبع تهران ۲ جلد / ص ۵۵
- ۲۹۷- رجال کشی، طبع بمبئی جلد
- ۲۹۸- رجال نجاشی، طب بمبئی جلد
- ۲۹۹- بغیة الوعاة في طبقات النحاة، للسيوطی، طبع مصر جلد
- ۳۰۰- العرب قبل الاسلام، تألیف جرجی زیدان، طبع مصر، جلد اول جلد
- ۳۰۱- الروضة البهية في بيان طرق الشفعية، للسید شفیع الجابلقی، طبع تهران جلد

۱. تاریخ حزن الملل بخارا، نخستین بار در سال ۱۹۲۸ م به کوشش ژنرال حاجی یوسف مقیم بای در پاریس و پس از آن در سال ۱۳۷۳ ش با سر سخن مختاروف، در تهران منتشر شده است. برای توضیح بیشتر در باره این تاریخ و مؤلف آن ر.ک: دانشنامه ادب فارسی، حسن انوشه، جلد یکم، آسیای مرکزی، ص ۵۸۹

۲. فهرست مرعشی، ۱۰۳/۲۲ نسخه ش ۸۵۲۰

- ۳۰۲- مرآة الشرق في تراجم نوابغ الشيعة من الفقهاء و الادباء و الحكماء و الشعراء و غير هم من ذوی آثار الشيعة الكرام في القرن ۱۳ و ۱۴، للشيخ محمد امين النجفی الخوئی، لم يطبع جلد
- ۳۰۳- کتاب التدوين في تاريخ جبال شروين، للاعتماد السلطنة، طبع تهران جلد
- ۳۰۴- تاريخ ساسانيان، للاعتماد السلطنة، طبع تهران جلد ۲
- ۳۰۵- تاريخ اشكانيان، للاعتماد السلطنة، طبع تهران جلد ۳
- ۳۰۶- قضية سير الامام على بن ابي طالب إلى الهضام [ابن الحجاف]، طبع مصر^۱ جلد
- ۳۰۷- [مجموعه‌ای شامل:] رسالة اجازة سيد حسن صدر كاظميني للشيخ محمدا مين النجفی الخوئی و يلحق بها اجازات ساير اساتيده جلد
- ۳۰۸- فلاسفة الاسلام في الشرق و الغرب، طبع مصر جلد
- ۳۰۹- رساله در ترجمه شيخ الحكمة ملاصدرا صاحب الاسفار، للشيخ ابي عبدالله الزنجاني، طبع مصر جلد
- ۳۱۰- جزء سوم و چهارم آثار الشيعة، للشيخ عبدالعزيز النجفی، طبع تهران جلد ۲
- ۳۱۱- احسن الودیعة تکلمة روضات الجنات، طبع بغداد جلد
- ۳۱۲- رجال، ترکی، مخطوط جلد ۵۶/ص
- ۳۱۳- ترجمه هفدهم رمضان، تأليف جرجی زيدان مستشرق، در تاريخ قضية شهادت حضرت امير عليه السلام، طبع تهران جلد
- ۳۱۴- ملخص المقال في علم الرجال، مرحوم حاج ميرزا ابراهيم آقا خوئی، طبع تبريز جلد
- ۳۱۵- الآداب السلطانية، لابن طقطقيه، طبع مصر جلد
- ۳۱۶- المجالس السنية، سيد محسن دمشقی [صاحب اعيان الشيعة] جلد
- ۳۱۷- الامامة و السياسة في الخلفاء الاربعة، لابن قتيبة جلد
- ۳۱۸- شهيرات النساء، للامير ه قديره حسين، طبع مصر جلد
- ۳۱۹- رحلة ابن جبیر، طبع مصر جلد
- ۳۲۰- الفتوحات الاسلامية، للسيد احمد سيد زيني دحلاني جلد ۲

۱. اين کتاب در مصر، مطبعة عثمان عبدالرزاق، سال ۱۳۰۵ ق، در ۲۰۵ صفحه، به چاپ رسیده، و مؤلف آن ناشناخته است. «معجم ما کتب عن الرسول ﷺ و اهل البيت عليهم السلام»، رفاعي، ۲۴۴/۶ رقم ۱۵۴۵۶ و معجم المطبوعات العربية و المعربة، سرکيس، ص ۲۰۱۶.

- ۳۲۱- کسری نامه
جلد
- ۳۲۲- وفيات الاعيان، ابن خلکان، خطی^۱
جلد
- ۳۲۳- تذکرة مرآة الجبال، امير شیر عليخان
جلد
- ۳۲۴- تحفة المجالس
جلد
- ۳۲۵- جلد ملائكة مجمع النورين، حاجی ملا اسماعيل سبزوارى تهرانى
جلد
- ۳۲۶- اجازات العلماء، خطی، لم يطبع
جلد ۳۳۱
- ۳۲۷- [مجموعه‌ای شامل:] اجازة السيد محمد حسين الاصفهانی للسيد صدر الدين الرضوی
و غيره من الاجازات جلد /ص ۵۷/
- ۳۲۸- تاريخ ثورة نجف در سنة ۱۳۳۶ ق و جنگ با انگلیسی‌ها، للشيخ محمد امين
الخوئی جلد
- ۳۲۹- ترجمه الآداب السلطانية لابن طقطقية، از عربی به فارسی، للشيخ محمد امين
الخوئی جلد
- ۳۳۰- تاريخ مستور، للشيخ محمد امين الخوئی جلد
- ۳۳۱- تاريخ المآثر و الآثار در تاريخ اجمالی عهد ناصرالدین شاه قاجار، تألیف فاضل ادیب،
یگانه مورخ عهد خود در ایران، مرحوم محمدحسن خان اعتماد السلطنة مراغی الاصل تهرانی
الموطن صاحب مؤلفات عديده، طبع تهران جلد
- ۳۳۲- ترجمه تاريخ سلمی، جرجی زیدان مصری جلد
- ۳۳۳- تاريخ جنگ بلوچستان و گرفتاری دوست محمدخان در حدود سنة ۱۳۰۶ ق، تألیف
يكنفر صاحب منصب، حاضر وقته، خطی جلد
- ۳۳۴- تذکرة الاولياء در احوال حاجی کریمخان کرمانی، طبع بمبئی جلد
- ۳۳۵- تاريخ حضرت رسول ۹ تألیف واشینگتن ارویناس آمریکائی، ترجمه میرزا ابراهیم
خان شیرازی، طبع تهران جلد
- ۳۳۶- فهرست کتب خطی کتابخانه عمومی معارف در تهران، تألیف فاضل ادیب عبدالعزیز
جواهر الکلامی، طبع تهران مطبعة مجلس جلد

۱. در فهرست مرعشی (۱۰۲/۲۲)، نسخه ش ۸۵۱۹) کتابی با نام حدائق العیان فی مختصر وفيات الاعیان، از کتابخانه مؤلف معرفی شده، و گویا همین نسخه است که مؤلف با نام وفيات الاعیان معرفی نموده است.

- ۳۳۷- فهرست ابن ندیم، طبع مصر
جلد
- ۳۳۸- تاریخ زاینده رود اصفهان، تألیف میرزا علیخان جواهر الکلام، طبع تهران
جلد
- ۳۳۹- هدیه النملة إلى رئیس الملة، تألیف مرحوم حاجی آقا رضا همدانی، در ردّ شیخیه،
طبع بمبئی
جلد
- ۳۴۰- دوره روزنامه مجلس در سنه ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ق
جلد
- ۳۴۱- دوره روزنامه انجمن تبریز در سنه ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ق
جلد / ص ۵۸
- ۳۴۲- دوره روزنامه حبل المتین، هفتگی کلکته، سنه ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ق
جلد
- ۳۴۳- دوره روزنامه حبل المتین، یومیّه تهران، در سنه ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ق
جلد
- ۳۴۴- دوره روزنامه عدالت، سنه ۱۳۲۵ ق
جلد
- ۳۴۵- شماره های روزنامه ناصری، منطبعة تبریز، در سنه ۱۳۲۴ ق
جلد
- ۳۴۶- تاریخ گمنام، خطی
جلد
- ۳۴۷- تاریخ القرآن، للشیخ ابی عبدالله الزنجانی، طبع مصر
جلد
- ۳۴۸- تاریخ بصره، طبع بغداد
جلد
- ۳۴۹- تاریخ بغداد، طبع بغداد
جلد
- ۳۵۰- فرق الشیعه نویختی، طبع نجف
جلد
- ۳۵۱- رجال، به لغت ترکی، مخطوط، با خط و کاغذ اعلی
جلد
- ۳۵۲- تاریخ تمدن عرب، گستاو لبون فرانسوی، طبع دوم تهران
جلد
- ۳۵۳- الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی احوال المائتة السابعة لابن فوطی المورخ،
طبع بغداد
جلد
- ۳۵۴- تاریخ عصر حاضر و ترجمه احوال شخصی و غیره، تألیف علامه فاضل عمّ اعظم اکرم،
مرحوم مبرور آقای میرزا ابوالقاسم امین الشرع - طاب ثراه - خطی، بخط مصنف و نسخه اصل^۱
جلد
- ۳۵۵- اخبار العلماء باخبار الحكماء، تألیف وزیر جمال الدین ابی الحسن علی القفطی المتوفی
سنه (۶۴۶)، طبع مصر
جلد
- ۳۵۶- شهداء الفضيلة فی تراجم شهداء العلماء، تألیف شیخ عبدالحسین الامینی التبریزی
المعاصر، طبع نجف اشرف
جلد / ص ۵۹

۱. فهرست مرعشی، ۱۱۱/۲۲ نسخه ش ۸۵۳۰ که با عنوان تاریخ خوی معرفی شده است.

- ۳۵۷- حیاة الحیوان دمیری، طبع مصر ۲جلد
- ۳۵۸- العقد الفريد، تألیف شهاب الدین احمد بن عبد ربہ، طبع جدید مصر ۴جلد
- ۳۵۹- تاریخ فلاسفه اسلام، تألیف درّی، طبع تهران جلد
- ۳۶۰- تاریخ فلاسفه اسلام، تألیف اکبر صیرفی، طبع تهران جلد
- ۳۶۱- آثار عجم در تاریخ فارس، تألیف فرصت شیرازی، طبع بمبئی ۲جلد
- ۳۶۲- احسن الودیعة، تألیف سید مهدی کاظمینی، تکملة روضات الجنات، طبع بغداد جلد
- ۳۶۳- جلد پنجم و هفتم، نامه دانشوران ناصری ۲جلد
- ۳۶۴- فهرست کتب خطی کتابخانه مدرسه سیهسالار، تألیف ابن یوسف شیرازی، جلد اول و جلد دوم ۲جلد
- ۳۶۵- رجال مامقانی (تنقیح المقال في احوال الرجال)، طبع نجف ۳جلد
- ۳۶۶- خلاصة تهذيب الكمال في اسماء الرجال، تألیف علامه حافظ صفی الدین احمد بن عبدالله الخزرجی الانصاری، طبع مصر جلد
- ۳۶۷- الاسناد المصطفی إلى آل المصطفی، تألیف حاجی شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبع نجف^۱ جلد /ص ۶۰
- ۳۶۸- تاریخ یعقوبی، سه جزء، طبع نجف ۱جلد
- ۳۶۹- الاخبار الطوال جلد
- ۳۷۰- المقبولة الحسينية او خبر الانباء في مقتل سيد الشهداء، تألیف شیخ هادی نجفی کاشف الغطاء، طبع نجف جلد
- ۳۷۱- ماضی النجف و حاضرها، تألیف شیخ جعفر آل محبویه، طبع نجف جلد
- ۳۷۲- روضات الجنات جلد
- ۳۷۳- حجة السعادة في حجة الشهادة، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنة، چاپ تهران جلد /ص ۶۱
- پایان قسمت سوم، از صفحه ۶۱ تا صفحه ۷۷ در نسخه اصل سفید است.

۱. فهرست مرعشی، ۲۴۳/۲۴، نسخه ش ۹۴۸۶، این نسخه که چاپی است، شیخ آقا بزرگ در آغاز آن به خط خود، در هفتم ربیع الثانی ۱۳۶۷، به محمد امین امامی، اجازه صادر نموده است.

قسمت چهارم:

لغت و دواوین و اشعار و نحو و صرف و حکمت و کلام و فلسفه

و کلیه ادبیات بالمعنی الاعم

- جلد ۳۷۴- قاموس اللغة، طبع بمبئی
- جلد ۳۷۵- قاموس اللغة، طبع تهران با حاشیه فارسی
- جلد ۳ ۳۷۶- اقیانوس فی شرح القاموس، ترکی
- جلد ۳۷۷- مجمع البحرين، خطی
- جلد ۳۷۸- المنجد، طبع دوم
- جلد ۳۷۹- اختری کبیر، طبع مصر
- جلد ۳۸۰- برهان قاطع، طبع بمبئی
- جلد ۳۸۱- دیوان حافظ
- جلد ۳۸۲- کلیات سعدی، طبع تهران، با ورق آهار مهره
- جلد ۳۸۳- جذبه عشق، یعنی افندی، تخمیس حافظ، طبع اسلامبول
- جلد ۳۸۴- رباعیات خیام، طبع برلن
- جلد ۳۸۵- [مجموعه ای شامل:] رباعیات خیام و دیوان شاهی و رباعیات باباطاهر، طبع بمبئی
- جلد ۳۸۶- منظومه ناظم الملک میرزا سید جهانگیرخان، طبع تهران
- جلد ۳۸۷- دیوان آقامیرزا محمدتقی حجة الاسلام تبریزی، چاپ تبریز
- جلد ۳۸۸- الاضداد فی اللغة للاصمعی و السجستانی و ابن السکیت، طبع مصر
- جلد ۳۸۹- فقه اللغة، ثعالبی، طبع مصر
- جلد ۳۹۰- مثنوی تهذیب اخلاق
- جلد ۳۹۱- [مجموعه ای شامل:] محصول افکار المتقدمین و المتأخرین، لفخرالدین محمد بن عمر الرازی و معالم اصول الدین، له ایضاً و تلخیص المحصل لخواجه نصیرالدین الطوسی، طبع مصر
- جلد ۲ ۳۹۲- رساله التوحید، للشیخ محمد عبده، طبع مصر
- جلد ۳۹۳- تحریر اقلیدس، خطی، نسخه نفیسه است
- جلد ۳۹۴- رساله در حساب

- جلد ۳۹۵- جامع المقدمات، چاپ تبریز
- جلد ۳۹۶- حاشیه ملا عبدالله در منطق، طبع تبریز
- جلد ۳۹۷- شرح شمسیه در منطق، چاپ تبریز
- جلد ۳۹۸- شرح مطالع، خط ممتاز^۱
- جلد ۳۹۹- شرح منظومه حاجی سبزواری، طبع دوم
- جلد ۴۰۰- [البهجة المرضیة فی شرح الالفیة مشهور به] سیوطی، چاپ تبریز
- جلد ۴۰۱- کلیله و دمنه، خطی
- جلد ۴۰۲- کلیله و دمنه، چاپ بمبئی
- جلد ۴۰۳- قانون مدنی
- جلد ۴۰۴- قانون مجازات عمومی
- جلد ۴۰۵- قانون ثبت
- جلد ۴۰۶- نهج البلاغة، طبع تهران
- جلد ۴۰۷- آداب اللغة العربیة، جلد اول، جرجی زیدان، طبع مصر
- جلد ۴۰۸- علم النفس، طبع مصر
- جلد ۴۰۹- رساله فی اثبات الحجة الغائب -عجل الله تعالی فرجه- للسید محسن الدمشقی
- جلد [صاحب اعیان الشیعه]، طبع بیروت
- جلد ۴۱۰- شرح باب حادی عشر، طبع بمبئی
- جلد ۴۱۱- [مجموعه ای شامل:] ۱- کتاب التعریف بوجوب حق الوالدین، ۲- کتاب الاستنصار فی النص علی الائمة الاطهار للشیخ ابی الفتح الکرآچکی ۳- کتاب المفصح فی الامامة للشیخ الطوسی ۴- کتاب نوادر الاثر فی علی خیر البشر لابی محمد جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری ۵- مختصر فی ترجمه حضرت سید عبدالعظیم الحسنی للوزیر صاحب بن عباد ۶- رساله فی تحقیق معانی المولی المتعلقة بحديث غدير خم للمفید ۷- رساله فی التشنیع علی ابی حنیفه فی فتاواه الفقهاء للمفید ۸- رساله لمحمد بن عبد الوهاب مخترع مذهب الوهابیه فی تشیید مذهبه ۹- رساله فی شرح البسملة للشهید الثاني^۲ ۱۰- مستطرفات فی شرح اربعین سید عبدالله

۱. لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار، از قطب الدین محمد بن محمد تحتانی رازی (م ۷۶۶ق)، (فهرست مرعشی ۲۰۶/۲۲، نسخه ش ۸۶۴۶).

۲. این رساله در ضمن مجموعه رسائل شهید ثانی جلد دوم، در سال ۱۳۸۰ ش در قم، به چاپ رسیده است.

- شیر، لم يطبع شيء منها الا الرسالة التاسعة للشهيد، بل عزيز الوجود كلها جداً. جلد
- ۴۱۲- مجمع البحرين على طرز مقامات حریری، للشيخ ناصيف نازجي اللبناني، طبع بيروت جلد
- ۴۱۳- الفیه شاطبی، خطی، نسخه نفیسه^۱ جلد
- ۴۱۴- [شرح شافیه] جاربردی در صرف، خطی جلد
- ۴۱۵- الدرر المنتقاة، سید محسن دمشقی [صاحب اعیان الشیعه]، طبع صیدا جلد
- ۴۱۶- حاشیه خفیه قوشچی، خطی جلد
- ۴۱۷- مفتاح الحساب، غیاث الدین کاشانی، طبع تهران جلد
- ۴۱۸- مقاصد الفلاسفة، غزالی، طبع مصر جلد
- ۴۱۹- رسالة في الهيئة، خطی جلد
- ۴۲۰- [مجموعه‌ای شامل:] نهج السداد في علم الکلام، لعبد الواحد النعمانی و سفینه النجاة في علم الکلام ایضاً، لملا محمد سراب، خطی^۲ جلد
- ۴۲۱- سیل الرشاد، آقا علی حکیم زنوزی، طبع تهران جلد/ص ۸۱/
- ۴۲۲- مصباح المنیر فی اللغة جلد
- ۴۲۳- جزوات دیوان شاطر عباس قمی صبوحي، طبع تهران جلد
- ۴۲۴- دیوان هاتف اصفهانی، طبع تهران جلد
- ۴۲۵- دیوان عشقی، طبع تهران جلد
- ۴۲۶- خمسه نظامی، طبع تهران جلد
- ۴۲۷- اطواق الذهب، طبع مصر، للزمخشري جلد
- ۴۲۸- گربه و موش، عبید زاکانی قزوینی، مصور، طبع جدید تبریز جلد
- ۴۲۹- تصحیح اغلاط الخواص، لآمین اله افندی، طبع مصر جلد
- ۴۳۰- رسالة في علم الکلام، للشيخ محمد امين الخوئي جلد

۱. نام این الفیه، حرز الأمانی و وجه التهانى، و ناظم آن، ابو محمد قاسم بن فیره الشاطبی (م ۵۹۰ ق). «فهرست مرعشی، ۳۸۳/۲۶، نسخه ش ۱۰۴۶۵».

۲. مجموعه‌ای شامل: ۱- نهج السداد الى شرح واجب الاعتقاد، از عبد الواحد بن الصفی نعمانی ۲- النکت الاعتقادیه از شیخ مفید ۳- سفینه النجاة، از ملا محمد بن عبد الفتاح سراب تنکابنی (م ۱۱۲۴ ق). «فهرست مرعشی، ۲۵۱/۲۴، نسخه ش ۹۴۹۴».

- جلد ۴۳۱- منظومه در عقائد، للسید هاشم الخوئی، طبع خوی
- جلد ۴۳۲- ایضاً رساله توحید شیخ محمد عبده، طبع مصر
- جلد ۴۳۳- رساله در توحید، خطی
- جلد ۴۳۴- [مجموعه‌ای شامل:] بقاء النفس بعد فناء الجسد لشیخ الفلاسفة و الحكماء فخرالشرق و استاذ الكل في عصره حضرت العلامة خواجه نصیرالدین الطوسی - قدس الله سره القدوسی - و علیه حواشی مختصره للفاضل الشیخ ابی عبدالله الزنجانی، طبع مصر
- جلد ۴۳۵- تحفة ناصری، در منتخبات اشعار شعراء معروف متأخر عرب، طبع تهران
- جلد ۴۳۶- دیوان آخوند ملا محسن فیض، طبع تهران
- جلد ۴۳۷- دیوان وحدت، طبع تهران
- جلد ۴۳۸- دیوان صاحب شیرازی، سه جزء، طبع تهران
- جلد ۴۳۹- رساله آقا ضیاء الدین درّی، در جبر و مقابله، طبع تهران
- جلد ۴۴۰- دیوان مجنون عامری، تألیف و روایت والبی، طبع تهران
- جلد ۴۴۱- ملستان، تألیف آقا محمد ابراهیم مدایح نگار مشهد مقدس
- جلد ۴۴۲- کلیات مرحوم آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی، طبع تبریز
- جلد ۴۴۳- منتخبات اشعار همام الدین همام تبریزی، طبع تهران
- جلد ۴۴۴- عالم و آدم، تألیف مولوی گیلانی، طبع تهران
- جلد ۴۴۵- حکمت سقراط به قلم افلاطون، ترجمه ذکاء الدوله محمد علیخان فروغی، طبع تهران
- جلد ۴۴۶- دروس النحو جدید کلاسیکی، طبع تبریز
- جلد ۴۴۷- حاشیه ملا عبدالله در منطق، خطی
- جلد ۴۴۸- دیوان اشعار آخوند ملا علی علیاری تبریزی، جزوه کوچک طبع تبریز
- جلد ۴۴۹- دیوان مجنون عامری خطی، با خط اعلی، مترجم به فارسی
- جلد ۴۵۰- شرح تجرید قوشچی، طبع تهران
- جلد ۴۵۱- رساله اعتقادات آقا شیخ محمد جواد قمی، طبع تهران
- جلد ۴۵۲- ترجمه رسائل افلاطون، تألیف ذکاء الملک، طبع تهران، مکرر است
- جلد ۴۵۳- دیوان منتسب به امیر علیه السلام
- جلد ۴۵۴- دیوان حکیم قانّی شیرازی، طبع تهران

- ۴۵۵- [مجموعه‌ای شامل:] حاشیه میر سید شریف بر شرح مطالع و ایضاً حاشیه میر بر مطول، خطی، از کتب مرحوم میرور نظام العلماء، که در قزوین نویسانده است. جلد
- ۴۵۶- [مجموعه‌ای شامل:] فصوص الحکم، محیی‌الدین بن عربی مغربی، و شرح فصوص ملا جامی، طبع بمبئی جلد / ص ۸۳
- ۴۵۷- شرح تجرید علامه، طبع اصفهان جلد
- ۴۵۸- شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام جلد ۲
- ۴۵۹- برهان قاطع، طبع تهران جلد ۲
- ۴۶۰- فسوة الفصیل، منظومه فکاهی مرحوم میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی تبریزی، مخطوط و مجدول، قلیل النسخه است. جلد
- ۴۶۱- حاشیه ملا میرزا جان بر شرح تجرید، مخطوط جلد
- ۴۶۲- التحفة المهدویة، مشتمل به اشعار منتسب به ائمه - سلام الله علیهم اجمعین -، تألیف آقا شیخ محمد علی تبریزی، طبع تبریز جلد
- ۴۶۳- رساله جبر و اختیار، طبع تهران جلد
- ۴۶۴- دیوان فنا، میرزا عبد الرسول زنوزی، مخطوط جلد
- ۴۶۵- شرح علامه زوزنی بر سبعة معلقة، مخطوط، با خط ممتاز جلد
- ۴۶۶- رباعیات خیام، چاپ کتابخانه خاور جلد
- ۴۶۷- [مجموعه‌ای شامل:] تحفة [اوصاف] الاشراف خواجه و خلد برین وحشی بافقی و مناجات خواجه عبد الله و غیرها، چاپ قدیم جلد
- ۴۶۸- دیوان سید حیدر حلاوی، چاپ بمبئی جلد
- ۴۶۹- گوهر مراد، خطی جلد
- ۴۷۰- ترجمه سماع طبعی والسماء والعالم و کون و فساد از شفا، تألیف ذکاء الملک فروغی، چاپ تهران جلد
- ۴۷۱- دیوان پروین اعتصامی، چاپ دوم تهران و جزوه مرائی پروین جلد ۲
- ۴۷۲- الغیب و الشهادة، تألیف شیخ محمدرضا آل کاشف الغطاء، طبع نجف جلد / ص ۸۴
- ۴۷۳- گوهر مراد، چاپ اول تهران جلد ۱
- ۴۷۴- دیوان ابوالفرج، خطی، مذهب جلد

۴۷۵- شکارنامه، غلامحسین میرزا صدر الشعراء، خط خود شاعر مؤلف، مذهب^۱ جلد
پایان قسمت چهارم، از صفحه ۸۵ تا ۱۰۵، در نسخه اصل، سفید مانده است.

قسمت پنجم:

متفرقات

۴۷۶- گلستان، خطی، مذهب جلد
۴۷۷- تحفة الوزراء، خط و کاغذ اعلی، مذهب جلد
۴۷۸- مظالم انگلیس در بین النهرین، طبع چهارم، تهران جلد
۴۷۹- دفع شبهات وارده بر اسلام، آقا سید هاشم خونی، طبع تبریز جلد
۴۸۰- سالنامه وزارت معارف سال ۱۳۰۴، طبع تهران جلد
۴۸۱- ارمغان یحیوی دولت آبادی جلد

۴۸۲- التنزیه للأعمال الشیبه، سید محسن دمشقی [صاحب اعیان الشیعه]، طبع بیروت^۲ جلد
۴۸۳- براهین کلیه فی رفع تشکیکات الوهابیه، تألیف سید محمد حسن قزوینی، طبع

نجف

۴۸۴- رساله ردّ وهابیه، تألیف سید حسن صدر کاظمی، طبع بغداد جلد
۴۸۵- رساله وجوب حجاب، سید هاشم خونی، طبع خوی جلد
۴۸۶- معادن الجواهر و نزّه الخواطر فی علوم الاوائل و الاواخر، تألیف آقا سید محسن دمشقی [صاحب اعیان الشیعه]، طبع صیدا جلد
۴۸۷- دعوات الحسنيه، ملا محمد علی نخجوانی نجفی، طبع بمبئی جلد
۴۸۸- رساله در علم جفر جلد
۴۸۹- ریاض المنجمین، میرزا مهدی خان بدایع نگار جلد
۴۹۰- دستور تعلیمات شش ساله ابتدائی جلد
۴۹۱- عجائب الخلق، جرجی زیدان، طبع مصر جلد

۱. شکارنامه (نسخه‌ای کرد مازندرانی)، از صدر الشعراء غلامحسین بن ایرج میرزا قاجار (ق ۱۳). «فهرست مرعشی، ۷۸/۲۵، نسخه ش ۹۷۲۳».

۲. اعیان الشیعه ۳۷۲/۱۰.

- ۴۹۲- المفاوضات الخطية فيما بين وفد الهندية و ملك الحجاز ابن سعود، طبع بمبئی جلد
- ۴۹۳- طلوع تمدن، ترجمه میرزا محمد منشی، از انگلیسی به فارسی، طبع بمبئی جلد /ص ۱۰۷
- ۴۹۴- صواعق محرقه، حاجی شیخ ابوالحسن مرندی، طبع تهران جلد
- ۴۹۵- الحصون الحميدية لمحافظة العقائد الاسلامية، للشيخ حسين افندی جد صاحب کتاب رسالة الحميدية، طبع مصر جلد
- ۴۹۶- طبایع زنان، سید جعفر اصفهانی، طبع تهران جلد
- ۴۹۷- الحصیون المنيّة في ردّ ما اورده صاحب المنار في حق الشيعة، تأليف سيد محسن دمشقى [صاحب اعيان الشيعة]، طبع شام^۱ جلد
- ۴۹۸- رسالة تعليم عمليات نظامی، طبع تهران جلد
- ۴۹۹- تحرير المروة، لمحمد فخرى المصرى، طبع مصر جلد
- ۵۰۰- رسالة تأسيس مسجد باريس، طبع فاس جلد
- ۵۰۱- رسالة فلسف، حجاب لميرزا ابی عبدالله الزنجانی، طبع نجف اشرف جلد
- ۵۰۲- النهضة العثمانية، طبع دمشق جلد
- ۵۰۳- سفرنامه مظفرالدين شاه در سفر دوم فرنگستان، طبع تهران جلد
- ۵۰۴- رسالة نیجریه، سیدجمال افغانی، طبع تهران جلد
- ۵۰۵- تحفة الاریب في رد اهل الصليب، للشيخ عبدالله المسيحى اولاً جديد الاسلام، طبع تهران جلد
- ۵۰۶- جنایة الروس و الانگلیس في ایران، تأليف ژوز براندس دانمارکی، ترجمه میرزا محمد مهدی جواهری از آلمانی به فارسی، طبع صیدا جلد
- ۵۰۷- [مجله] ارمغان، سال هفتم، [سر دبیر] وحید دستگردی جلد
- ۵۰۸- عجائب الخلق، جرجی زیدان، طبع مصر جلد
- ۵۰۹- نفحات الاعجاز في ردّ حسن الايجاز للسيد ابی القاسم الخوئی، طبع نجف جلد
- ۵۱۰- نجات المسلمین، شیخ ابراهیم، طبع بمبئی جلد /ص ۱۰۸
- ۵۱۱- تکملة الفباء، صدر المعالی، طبع تهران جلد

- ۵۱۲- مستطرفات معانی الاخبار، للشيخ أبي الحسن المرندی، طبع تهران جلد
- ۵۱۳- مجالس الحسينية، نظام العلماء تبریزی، طبع تبریز جلد
- ۵۱۴- مجمع الفضائل جلد
- ۵۱۵- الرحيق المختوم في المنتور و المنظوم، سيد محسن دمشقی [صاحب اعيان الشيعة]، طبع مصر جلد
- ۵۱۶- رساله رابورت ساليانه اداره طرق و شوارع ايران، در سال ۱۳۰۵ جلد
- ۵۱۷- رساله منع مسكرات جلد
- ۵۱۸- دليل المنهاج، حاجي حسينقلي همداني جديد الاسلام، در رد بهائيه جلد
- ۵۱۹- الفصول المهمة في تأليف الامة، للسيد عبد الحسين شرف الدين العاملي، طبع صيدا جلد
- ۵۲۰- تحفة المجالس، جلال الدين سيوطي، طبع مصر جلد
- ۵۲۱- تقويم معارف سال ۱۳۰۶ جلد
- ۵۲۲- خزائن نراقي جلد
- ۵۲۳- رساله التعليم و التربية، ابو خلدون ساطع، طبع بغداد جلد
- ۵۲۴- مجموعه مجلات تعليم و تربيت وزارت معارف تهران، تأليف ميرزا علي اصغر خان حكمت، طبع تهران جلد
- ۵۲۵- انارة الحالک في قرائة ملک و مالک، لآية الله شيخ الشريعة الاصفهاني، لم يطبع جلد
- ۵۲۶- رساله سؤال و جواب [في رد] ابن آلوسی محمود شكري افندی، مدرس اول بغداد، در اثبات وجود الحجة، للشيخ شريعة الاصفهاني، لم يطبع، نسخه شريفة است.^۱ جلد
- ۵۲۷- لسان الخواص، آقا رضى قزوینی، خطی، لم يطبع، نسخه شريفة است. جلد / ص ۱۰۹
- ۵۲۸- الدر المنتور، للشيخ علي ابن صاحب المعالم، خطی، لم يطبع، نسخه نفیسه است. جلد
- ۵۲۹- كشف الآيات، طبع تهران جلد
- ۵۳۰- ارغام الشيطان في رد الاتقان، در رد بهائيه، تأليف شيخ عابدين حمامي، طبع تهران جلد
- ۵۳۱- منهاج الطالبين، حاجي حسينقلي همداني جديد الاسلام، در رد بهائيه جلد

۱. فهرست مرعشی، ۱۱۱/۲۲ نسخه ش ۸۵۳۱، که با عنوان مناظرات مع ابن آلوسی، معرفی شده است.

- ۵۳۲- فهرست کتاب‌خانه‌های ایران، تألیف شیخ عبدالعزیز جواهر الکلام، طبع تهران جلد
- ۵۳۳- رساله رد وهابیه شیخ جعفر کاشف الغطاء، خطی، لم يطبع جلد
- ۵۳۴- فلسفه انسان، تألیف شیخ محمدحسن کربلانی، طبع تهران جلد
- ۵۳۵- تحفة الراغب في صحت المتزوج و زواج العازب، لدکتر شاکر افندی، طبع مصر جلد
- ۵۳۶- انشاء جدید مظفری، تألیف میرزا مهدی خان دبیر خاقان، طبع ۳۴ جلد
- ۵۳۷- جلد اول کلمات المحققین، مشتمل بر ۲۰ رساله، طبع تهران جلد
- ۵۳۸- فلسفه ابن رشد و فی اوله ترجمة المؤلف، طبع مصر جلد
- ۵۳۹- کتاب الايضاح، لماسلطانعلی گنابادی، طبع تهران جلد
- ۵۴۰- روشن نامه، صدر المعالی، طبع تهران جلد
- ۵۴۱- [مجموعه‌ای شامل:] خطب و مواظ و ایقاظ، ملا محمد جعفر استرآبادی، خطی^۱ جلد
- ۵۴۲- لسان الصدق في رد النصاری، للشیخ عبدالله البحرانی، طبع بمبئی جلد
- ۵۴۳- سیاحت ایران، مانکجی زرتشتی، طبع بمبئی جلد
- ۵۴۴- تذکرة دولتشاهی، طبع بمبئی جلد
- ۵۴۵- اظهار الحق في الرد علی النصاری، طبع مصر جلد / ص ۱۱۰
- ۵۴۶- جلد دوم دائرة المعارف بستانی، طبع بیروت جلد
- ۵۴۷- فیزیک، علیخان، طبع تهران جلد
- ۵۴۸- فهرست کتاب‌خانه خدیویه مصر، جلد (جای شماره جلد خالی مانده است)، طبع مصر جلد
- ۵۴۹- انتقاد فلسفه داروین، تألیف شیخ محمدرضا اصفهانی، طبع نجف اشرف جلد
- ۵۵۰- الهدی إلى دین المصطفی، جلد (جای شماره جلد خالی مانده است)، للشیخ جواد البلاغی النجفی، طبع بغداد جلد
- ۵۵۱- الشیعة و فنون للاسلام، فی اثبات ان فنون الاسلام المختصة به کعلم التفسیر و سایر علوم القرآن و علم الحديث و الدراية و الرجال و الفقه و اصوله و الکلام و غيرها و الفنون العامة التي

۱. این مجموعه در فهرست مرعشی، ۶/۲۲، نسخه شماره ۸۴۰۶ معرفی شده و شامل این رساله‌ها است:

۱- الخطب ۲- ایقاظ النائمین ۳- الحکایات ۴- فضائل الامام علی علیه السلام، همه از: ملا محمد جعفر بن سیف الدین شریعتمدار استرآبادی (م ۱۲۶۳ ق).

- تداولت في الاسلام مبدئها في الاسلام او اول في دونها و قام به في الاسلام، هو من الشيعة الكرام،
للسيد حسن صدر الكاظمي، و هو كتاب شريف، جليل الموضوع، كساير مصنفاته الرائقة - ادام الله
تعالی حراسته - و لله دره، طبع بغداد
جلد
- ۵۵۲- جواهر الكلام، پرويز خان صدقيانی، شيخ سلسلة ذهبيہ صوفيه، در سلوك و اذكار
و اوراد، طبع تبريز
جلد
- ۵۵۳- علم استحضار الارواح، طبع مصر
جلد
- ۵۵۴- هدية النملة إلى رئيس الملة، حاج رضا همدانی واعظ، في ردّ الشیخیة و الصوفیة، كتبها
هدية إلى حضرت ميرزا محمد حسن الشيرازی العسكري، خطی، لم يطبع
جلد
- ۵۵۵- دورة مجلة الدرة النجفية، طبع نجف اشرف
جلد
- ۵۵۶- دورة مجلة الهلال مصر، سال (جای سال سفید مانده است).
جلد
- ۵۵۷- [مجموعه ای شامل:] رساله در ردّ بایه، للشيخ عبدالسلام شيخ الاسلام قفقازيه،
و رساله جلاء الضمير في حل مشكلات آية التطهير، للشيخ محمدتقی آل عصفور سبط صاحب
الحدائق، طبع بمبئی
جلد / ص ۱۱۱
- ۵۵۸- تنبيه المقترين، طبع تبريز
جلد
- ۵۵۹- السيف البارق في غسق المارق في ردّ شبهات وارده بر قرآن، للشيخ محمد سعيد افندی
نقشبندی، طبع بغداد
جلد
- ۵۶۰- كلمه حق على الاسلام و دولت عثمانیة، لمحمد طلعت، طبع مصر
جلد
- ۵۶۱- تاريخ قضیة عراق، لمحمد مهدي بصير، طبع بغداد
جزء ۳
- ۵۶۲- طرائق الحقایق در مقولات مختلفه، نایب الصدر شیرازی، طبع تهران
جلد
- ۵۶۳- جزء دوم كشف الحیل، ميرزا عبدالحسين آيتی، طبع تهران
جلد
- ۵۶۴- رساله اعتقادیه، مرحوم حاجی سيد علي رضا يزدي حایری، خطی، لم يطبع
جلد
- ۵۶۵- الاقتصاد في الاعتقاد، للغزالی
جلد
- ۵۶۶- شرح العقاید، تفتازانی، خطی
جلد
- ۵۶۷- تقويم معارف جلد ۱۳۰۵
جلد
- ۵۶۸- تقويم معارف سال ۱۳۰۷
جلد
- ۵۶۹- خیرات حسان في مناقب ابی حنیفة، للشيخ شهاب الدين البيهقي
جلد
- ۵۷۰- كشف الظلمة في ردّ البایية، حسينقلی داغستانی
جلد

- ۵۷۱- آراء اهل المدينة الفاضلة، للفارابی
جلد
- ۵۷۲- انجیل برنابا، طبع مصر
جلد
- ۵۷۳- منهج الرشاد فی ردّ عبد الغزیز بن سعود امام الوهابیة، للشیخ جعفر کاشف الغطاء
ورسالة التقليد والاجتهاد فی المبدأ والمعاد ورسالة فی مناسک الحج للشهید الثانی، خطی، لم
یطبع
جلد / ص ۱۱۲ /
- ۵۷۴- تقویم فارسی ۱۳۲۵، خطی، مذهب مجدول، نسخه نفیسه
جلد
- ۵۷۵- عنوان الشرف الوافی فی الفقه و العروض و التاریخ و النحو و القوافی، لشرف الدین
المقری اسماعیل بن ابی بکر الیمنی المتوفی سنه ۸۳۷، استقبل به کتاب القاموس لمجدالدین
شیرازی، یتمنی به قضاء الاقضية، و هو کتاب عجیب فی بابہ^۱، خطی، مجدول، نسخه نفیسه
جلد
- ۵۷۶- رساله تألیف میرزا محمد نیشابوری اخباری، در این که ۱- نزول جبرئیل به نبی ﷺ
معنی خارجی بوده یا جنبه بوده در نفس آن حضرت ۲- عزرائیل جنبه ایست در نفس یا تعین
خارجی دارد. ۳- حفظه عرش در وجود انسانی چه جنبه است؟ ۴- هر انسانی پیغمبر و شیطانی
در وجود خود دارد. ۵- صاحب الامر تعین خارجی دارد یا خیر؟ ۶- اشکال در حشر ابدان
عنصری ۷- اشکال در خلقت ماده خبیثه ۸- اشکال در حزن به شهادت ائمه و اولیاء و حال آنکه
خود آنها شاد بوده اند؟ ۹- اشکال در خلود نار و حال آنکه جهنم خود در بخور فنا می باشد.
۱۰- در معراج نبی ﷺ، و سماها الدر الثمین و تحفة الامین، خطی، لم یطبع^۲
جلد
- ۵۷۷- رساله ایست تألیف سید محمد طارمی زنجان از تلامذه مرحوم حاجی کلباسی که به
امر حاج میرزا آقاسی صدر اعظم نوشته اند [شامل این مباحث] ۱- در اعتبار رؤیت هلال پیش از
زوال ۲- تفسیر آیه مبارکه و تبارک الله احسن الخالقین ۳- تفسیر حدیث معروف ان الله یبعث الی
الجنین ملکین خلاقین^۳ ۴- تفسیر حدیث السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه

۱. کشف الظنون ۱۱۷۵/۲.

۲. نام این کتاب در ثمین یا تحفة الامین است و این نسخه از روی نسخه کتابخانه مؤید الملک همدانی در
همدان توسط حسنعلی همدانی در سال ۱۳۳۹ استنساخ شده است. (فهرست مرعشی، ۱۱۲/۲۲ نسخه
ش ۸۵۳۲).

۳. کافی، ج ۶، ص ۱۳ و تمام حدیث چنین است: قال ابو جعفر علیّه السلام: ان النطفة تكون فی الرحم اربعین يوماً ثم
تصیر علقه اربعین يوماً ثم تصیر مضغه اربعین يوماً، فاذا کمل اربعة أشهر بعث الله ملکین خلاقین، فیقول:
یا رب ما تخلق ذکراً او انثی؟ فیؤمران، فیقولان یا رب شقیاً او سعیداً؟ فیؤمران، فیقولان یا رب ما أجله و ما
رزقه و کل شی من حاله و عدد من ذلک اشیاء و یکتبان الميثاق بین عینیه.

- ص ۱۱۳/ و کیفیت معاد جسمانی در نشأ آخرت و تعلق ارواح به ابدان عنصری و عوالم برزخی،
خطی، لم یطبع^۱
جلد
- ۵۷۸- حفظ الصحة، میسو پاپاریان
جلد
- ۵۷۹- مطمح الانفس، للوزیر ابی نصر فتح بن خاقان
جلد
- ۵۸۰- مرام الفرقة الاشتراکيون، تألیف نیکلا، طبع مصر
جلد
- ۵۸۱- جلد هفتم فهرست کتاب خانه خدیوی مصر
جلد
- ۵۸۲- روح الاجتماع، تألیف زغلول پاشا
جلد
- ۵۸۳- التعریف بالنبی و القرآن الشریف، سید محمد علی بیلاوی، طبع مصر
جلد
- ۵۸۴- تعبیر خواب
جلد
- ۵۸۵- رساله در رد صدوق در مسئله سهو النبی، للمفید، خطی، لم یطبع
جلد
- ۵۸۶- حدیقة الشیعة، اردبیلی
جلد
- ۵۸۷- مبادی علم السیاسة، طبع مصر
جلد
- ۵۸۸- جواب مقاله عبدالله رازی، میرزا عبدالحسین آیتی، ضمیمه کشف الحیل
جلد
- ۵۸۹- منشآت معتمد الدوله فرهاد میرزا، طبع تهران
جلد
- ۵۹۰- جزء دوم کشف الحیل آیتی
جلد
- ۵۹۱- رساله مضار استمناء، دکتر توتیا
جلد
- ۵۹۲- دستور زندگانی مسیحی
جلد
- ۵۹۳- قبسة العجول فی الاخبار و الاصول، لمیرزا محمد نیشابوری اخباری معروف به مکفر،
خطی، لم یطبع
جلد / ص ۱۱۴
- ۵۹۴- رساله التوحید و التثلیث و مقدمة المجالس الفاخرة، للسید عبد الحسین
شرف الدین
جلد
- ۵۹۵- فصل الخطاب فی المریة و الحجاب، لمحمد طلعت افندی
جلد
- ۵۹۶- الحکمة فی مخلوق الله تعالی، للغزالی
جلد
- ۵۹۷- رساله فی علم النفس، للشیخ محمد امین الخوئی، لم یطبع
جلد

۱. این نسخه در فهرست مرعشی ۹۸/۲۴، ش ۸۵۱۳ معرفی شده، ولی در آنجا نام رساله «رؤیت هلال پیش از زوال» ذکر شده و دیگر مباحثی که مرحوم امامی ذکر نموده، درج نشده است.

- ۵۹۸- رساله تقویم مأثور در تعیین ایام هفته و ماه برای کارها بر حسب تعیین اخبار اهل البيت عليه السلام، للشيخ محمد امين الخوئي - عفی عنه
جلد
- ۵۹۹- رساله در باغبانی، طبع تهران
جلد
- ۶۰۰- الفهرست، لابی الفرج و ابی الفتح محمد بن اسحق بن ندیم (ابن ندیم) من انفس و اقدم ما صنف في الاسلام و هو من شمس عالم التصنيف و التاريخ و الادب و قد اعتنى به الغريون اكثر من الشرقيون، طبع مصر
جلد
- ۶۰۱- کتاب شرف در شرافت ایرانیان، طبع تهران با طبع و کاغذ مرغوب، تألیف شیخ هاشم کاظمینی
جلد
- ۶۰۲- ترجمه انجیل برنابا، تألیف سردار حیدر قلیخان کابلی کرمانشاهی، طبع کرمانشاه
جلد
- ۶۰۳- کتب مقدس به ترجمه فارسی، طبع لندن
جلد
- ۶۰۴- معاشرت اطبا با بیماران، تألیف دکتر توتیا، طبع تهران
جلد
- ۶۰۵- کتاب المجازات النبویه، للسید الاجل امام الفصاحة و الادب رضی الدین - قدس الله تربته الزکیة - طبع بغداد
جلد / ص ۱۱۵
- ۶۰۶- مرقعات، مشتمل به پارچه قطعه‌های خوش خط و مذهب
جلد
- ۶۰۷- ایضاً مرقعات، مشتمل به پارچه قطعات اعلی با خطوط مختلف مذهب
جلد
- ۶۰۸- مفتاح السعادة و منهاج السیادة، منتخب کلمات و بیانات حکمای بزرگ در مواظ و پند و اخلاق و حکمت و فلسفه، للشيخ محمد امين الخوئي الامامی
جلد
- ۶۰۹- تقویم پارسی سنه ۱۳۰۹
جلد
- ۶۱۰- تقویم پارسی سنه ۱۳۰۸
جلد
- ۶۱۱- صحت زنان و دختران، تألیف دکتر عبد الحسین خان کافی، طبع تهران
جلد
- ۶۱۲- تقویم پارسی سنه ۱۳۱۱
جلد
- ۶۱۳- تقویم پارسی سنه ۱۳۱۲
جلد
- ۶۱۴- کنوز السعادة و منهاج السیادة در حکمت و معارف مأثوره از حکمای عالی مقام، خطی
جلد
- ۶۱۵- مجموعه منتخب مجله رسمی در سال ۱۳۱۳، طبع تهران
جلد
- ۶۱۶- مجموعه منتخب مجله رسمی ۴ ماهه اول ۱۳۱۳، طبع تهران
جلد

- جلد ۶۱۷- مجموعه منتخب مجله رسمی ۴ ماهه دوم ۱۳۱۳، طبع تهران
- جلد ۶۱۸- قانون تجارت، طبع تهران
- جلد ۶۱۹- قانون جزای عرفی، طبع تهران
- جلد ۶۲۰- کلمات قصار و دیوان امیر علیه السلام و ۱۰۰۱ کلمه امیر علیه السلام، طبع مصر
- جلد ۶۲۱- ترجمه اخوان الصفا
- جلد ۶۲۲- روضة المنجمین، علیشاه بخاری، خطی
- جلد ۶۲۳- رساله در نجوم، مخطوط، مجدول، با خط اعلی
- جلد ۶۲۴- کتاب قصه، به لغت ترکی
- جلد ۶۲۵- تحفة العالم فی المتفرقات، للمیر عبداللطیف الشوشتری، طبع بمبئی
- جلد ۶۲۶- میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب، لعننا الصفی میرزا ابی القاسم الخوئی رحمته الله، طبع تبریز
- جلد ۶۲۷- سرّ العالمین، غزالی
- جلد ۶۲۸- کشکول، شیخ بهائی، چاپ تهران
- جلد ۶۲۹- تحفة حکیم مؤمن
- جلد ۶۳۰- حجة الشیعة ردّ بر ناصبیت، تألیف یکی از علماء هند، طبع بمبئی
- جلد ۶۳۱- ترجمه هیئت فلاماریون، تألیف طالبوف، طبع اسلامبول
- جلد ۶۳۲- قسمتی از سعد السعود علی بن طاووس - علیه الرحمة - از نسخه آستانه رضوی - سلام الله علیه - استنتاج شده، که راجع است به قرآن
- جلد ۶۳۳- ریاض المنجمین، طبع تهران
- جلد ۶۳۴- [مجموعه ای شامل:] رسائل ردّ وهابیه
- جلد ۶۳۵- الدین فی تطور الاجتماع
- جلد ۶۳۶- الحصون المنیعة فی ردّ ما اورده صاحب المنار علی الشیعة
- جلد ۶۳۷- الايضاح، تألیف ملا سلطانعلی گنابادی
- جلد ۶۳۸- [مجموعه ای شامل:] رساله رد صدوق و رساله اعتقادیه للمفید ۱ و رساله حلق لویه مرحوم حاج محمد محسنی کبّه بغدادی، مخطوط کلها
- جلد ۶۳۹- جواهر الکلام، تألیف پرویزخان سلماسی در تصوف و طریقه سلوک إلى الله، طبع تبریز
- جلد/ص ۱۱۷/

- ۶۴۰- رساله در علم جفر، طبع بمبئی، تألیف سلیم احنفی الموصلی جلد
- ۶۴۱- الفصول المختاره في العیون و المحاسن لشیخنا الاعلم الاعظم الاقدم محمّد بن محمّد بن نعمانی المفید، تألیف الامام العلامة الشریف نابغة الشيعة سيدنا المرتضى علم الهدی علیه السلام، طبع نجف جلد
- ۶۴۲- رساله نهج البلاغه چیست، تألیف ابن یوسف شیرازی، طبع تهران جلد
- ۶۴۳- رجعت و اسلام، تألیف شریعت سنگلجی، [طبع] تهران به نام عبدالوهاب فرید جلد
- ۶۴۴- اسلام و موسیقی، تألیف شریعت سنگلجی، [طبع] تهران به نام عبدالوهاب فرید جلد
- ۶۴۵- سیاست الحسینیة، چاپ تبریز جلد
- ۶۴۶- رساله توحید، تألیف شریعت سنگلجی جلد
- ۶۴۷- رساله اشعة من حياة الحسين علیه السلام، تألیف عبدالله علائلی بصری ۲ جلد
- ۶۴۸- نفایس الفنون، طبع تهران جلد
- پایان^۱

۱. خاتمه تصحیح: در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۲۲ تصحیح و تعلیقه فهرست کتابخانه صدر الاسلام محمد امین امامی خویی نجفی پایان پذیرفت. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

۱۳ □

دعای سمات

محمّد صالح روغنی قزوینی
تصحیح محمّد رضا بندرچی

سپاس نامحدود، ویژه یگانه معبود و پروردگاری است که ابواب دعا و شرطهای استجابت آن را در آیات نازل شده بر خاتم فرستادگانش - که درود خداوند متعال بر او و اهل بیتش باد - برای همه بندگان بیان فرموده است: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.»^۱ در کریمه‌ای دیگر نیز فرموده است: «اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را هنگامی که بخواند مرا.»^۲

در ضمن تفسیر این آیات هدایت‌آثار، سخنان گهرباری از معصومان - صلوات الله علیهم اجمعین - صادر گردیده است؛ مانند «الدعاء منح العباد»^۳؛ «الدعاء سلاح المؤمن»^۴؛ «الدعاء سلاح الأنبياء»^۵

برای ترغیب نمودن و عرض حاجات به درگاه قاضی الحاجات - جلّ شأنه - و بیان اینکه ابواب استجابت دعا باز، راه دست‌یابی به خواسته‌های مشروع مشخص و هموار، و دعا بهترین و نیکوترین اعمال است، اکابر علما و اعظم دانشمندان معارف اسلامی با استفاده از آیات قرآنی و مآثورات هدایت‌کننده معصومان - علیهم افضل صلوات المصلین - کتب و رسائل متعدّد در آداب و اوقات دعا نمودن به رشته تحریر درآورده‌اند. با مراجعه به این آثار ارزشمند، مشخص می‌گردد ادعیه مروی از معصومان - علیهم الصلاة والسلام - در باره اوقات دعا کردن، دو گروه‌اند: یکم: ادعیه‌ای که ویژه وقت و زمان مشخص نیستند و انسان در هر زمان و موقعیتی که بخواهد، می‌تواند آنها را بخواند؛ مانند ادعیه رزق و حفظ و سفر و بعضی ادعیه صحیفه سجّادیه.

۱. بقره / ۱۸۶.

۲. غافر / ۴۰.

۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۴۵.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۶.

۵. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۳۲-۳۳.

دوم: ادعیه‌ای که معصوم وقتی معین را برای قرائت آنها مشخص نموده است؛ مانند تعقیبات نمازها و دعا‌های ماه‌های مختلف، و دعا‌های ایام خاص، همچون دعای روز عرفه، که در کتب مفصل ادعیه، مثل جُنَّة الامان الواقیه مشهور به مصباح کفعمی و جمال الأسبوع و الإقبال سید ابن طاووس، ذکر شده‌اند.

یکی از دعا‌هایی که باید در وقت معین خوانده شود، دعای عظیم الشان و جلیل القدر «سمات» است. امام علیه السلام فرموده‌اند که مستحب است این دعا در واپسین ساعات روز جمعه قرائت گردد. دعای عظیم و جلیل و عالیة المضامین «شَبُور»، مشهور به دعای «سمات»، از جمله دعا‌هایی است که سفارش فراوان به خواندن آن شده است و راویان ثقه، آن را از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند. البته ضعف احتمالی در صحت سند این دعا، با ادله‌ای چند جبران می‌شود؛ از آن جمله، وجود جناب محمد بن عثمان در سلسلهٔ روات این دعا؛ چون ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، دومین نایب خاص صاحب الامر (عج) است. وی از کسانی است که تمام علمای رجال و حدیث در بارهٔ ثقه بودن ایشان و صحت مرویات او اتفاق نظر دارند. گفته‌اند محمد بن عثمان بن سعید در بالاترین مراتب توثیق است.

دیگر اینکه شیوهٔ علمای بزرگ شیعه در قرون گذشته، بیان‌کنندهٔ صحت سند آن است، و دست کم در حدّ مقبوله مورد پذیرش است. بزرگانی از اهل فضل و دانش همواره این دعا را می‌خواندند و در تألیفات گران سنگ خویش با عباراتی دال بر قبول صحت، آن را ذکر نموده، دیگران را به خواندن آن سفارش کرده‌اند. نیز گفته‌اند مؤمنین در ساعت آخر روز جمعه با ترک خواندن این دعا، خود را از نعمتی بزرگ محروم نسازند. این همه، جلالت قدر دعای سمات را می‌رساند.

همچنین علؤ مضامین نورانی این دعای شریف، با آیات قرآنی و روایات معصومان علیهم السلام مطابق است، و ذوق سلیم و شخص فهیم و آشنا با کتاب و سنت را از بحث در صحت و سقم سند آن بی‌نیاز می‌سازد.

بعضی دانشمندان بزرگ شیعه این دعا را در کتب ادعیهٔ خویش، در فصل اعمال و ادعیهٔ ایام و لیالی هفته، یا روز جمعه، نقل نموده‌اند؛ مانند شیخ طوسی در مصباح المتعجد، سید ابن طاووس در جمال الأسبوع، کفعمی در جُنَّة الامان الواقیه (مصباح کفعمی)، علامهٔ مجلسی در بحار الأنوار و ربیع الأسابیع و زاد المعاد، میر محمد رضا قزوینی در بحر المغفرة، مولی محمد مهدی بن علی اصغر قزوینی در عین الحیاة، علامه میر ابراهیم بن میر معصوم قزوینی در سلاح المؤمنین، سید محسن امین عاملی در مفتاح الجنّات، شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان.

برخی دانشمندان نیز آن را در کتابهای غیر دعا آورده‌اند؛ از جمله، محمد بن محمد آملی^۱ و شیخ بهایی، که این دعای شریف را در نفایس الفنون و کشکول^۲ آورده‌اند. بسیاری از اعظام علما تمام این دعای جلیل‌القدر یا بعضی جملات و عبارات مشکل آن را شرح نموده‌اند؛ از جمله: وسیلة النجاة، تألیف عبدالواسع تونی؛^۳ صفوة الصفات کفعمی که منتخبی از آن در حاشیة مصباح کفعمی به طبع رسیده است؛^۴ شرح فارسی علامه مجلسی که در ۱۱۰۹ق از تألیف آن فراغت یافته است؛^۵ شرح سید محمد جعفر شولستانی؛^۶ شرح و توضیح مختصر بعضی عبارات این دعا، تألیف سید ابن طاووس که در آخر جمال الأسبوع به چاپ رسیده است؛^۷ شرح میر عبدالفتاح مراغی، شرح حسن بن محمد باقر قره‌باغی که در نجف به سال ۱۲۶۱ق نوشته شده است؛ شرح علی بن عبدالله علیاری؛ شرح فارسی مولی علی اکبر نهاوندی^۸ که با نام وسیلة النجاة یا عناوین الجمععات به طبع رسیده است؛ شرح مولی محمود بن محمد علی کرمانشاهی (متوفی ۱۲۷۱) به نام مفتاح النجاة^۹ که در سال ۱۲۶۰ق آن را نگاشته است؛ شرح مفصل مولی محمد حسن میرجهانی اصفهانی به نام روایح السمات.^{۱۰}

شروح فراوان دیگری نیز هستند که اسامی آنها را الذریعة آورده است. دانشمندانی مانند محمد ابراهیم شیرازی و شیخ علی کاشف الغطاء و آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی^{۱۱} این دعا و بعضی از شروح آن را برای خود استنساخ نموده‌اند. این همه اهتمام به حفظ این دعا از سوی بزرگان، دلیلی روشن بر صحت و اعتبار آن است. یکی از شروحی که بر این دعای عظیم‌الشان نوشته شده، شرح و ترجمه مولی محمد صالح بن

۱. آملی در فصل ششم فنّ نهم از مقاله دوم قسم اول نفایس الفنون، این دعا را ذکر کرده است.

۲. شیخ بهایی، کشکول، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۳۵۸.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۹۰.

۴. مصباح کفعمی، افست چاپ سنگی، حواشی صفحات ۴۲۵-۴۲۷.

۵. الذریعة، ج ۱۲، ص ۲۴۹.

۶. همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۷. سید ابن طاووس، جمال الأسبوع، چاپ ۱۳۷۱ش، ص ۳۲۰.

۸. الذریعة، ج ۲۵، ص ۹۱.

۹. در جلد سیزدهم الذریعة، صفحات ۲۴۹-۲۵۱، نام این شرح و شروح دیگر ذکر شده است.

۱۰. الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

محمدباقر روغنی قزوینی است.^۱ تذکرة المتبحرین، تألیف محدث کبیر شیخ حر عاملی، صاحب وسائل الشیعة، کهن ترین کتابی است که از این شرح و مؤلف آن نام می برد. در این کتاب، مختصری از حالات روغنی و اسامی برخی تألیفات او بدین صورت آمده است:

«مولانا محمد صالح بن محمدباقر القزوینی، المعروف بالروغنی، عالم فاضل کامل، له كتب و رسائل؛ منها: کتاب ترجمة عیون اخبار الرضا، و ترجمة نهج البلاغة، و ترجمة الصحيفة السجادية، و مقامات، و شرح فارسی لدعاء السمات، و رسالة فی أكل آدم من الشجرة، و شرح بعض اشعار المثنوی الرومی...»^۲

شرح حال کامل این دانشمند به قلم این جانب در شماره ۱۸ گرامی نامه علوم حدیث ذکر شده است. رساله ای که در پی می آید، نسخه خطی شرح دعای سمات موجود نزد نگارنده است که به ارباب معرفت و دانایی هدیه می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

اما بعد، این فقیر حقیر، محمدصالح قزوینی، حسب الالتماس بعضی برادران، به ترجمه دعای سمات که از دعاهاى عظیم الشان است جرأت نمود. امید که مقبول افتد، که المأمور معذور.

بدان که «سمات» جمع «سمه» است؛ یعنی «علامت». و چون علاماتِ اجابت در این دعا لایح است، مسمی به این نام شده. و در شرح این دعا ذکر کرده اند که او دعای معروف به «شَبُور» است (به تشدید باء یک نقطه بعد از شین معجمه، همجو تنور، یعنی بوق). و بعضی گفته اند عجمی است؛ کذا فی الصحاح.^۳

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون «یوشع» به حرب عمالقه قیام نمود، فرمود تا خواص بنی اسرائیل، کوزه های خالی بر دوشهای چپ بگیرند، به عدد نامهای عمالقه. و فرمود هر یک شاخی سوراخ دار از شاخ گوسفند، که شاخ نفیر و بوق گویند، بگیرند، و این دعا را

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. تذکرة المتبحرین، نام دیگر مجلد دوم امل الآمل است. شیخ حر عاملی، شرح حال محمد صالح روغنی قزوینی را در صفحه ۲۷۷ آن ذکر کرده است.

۳. اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح اللغة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ج ۲، ص ۶۹۳.

به شب، پنهان در آن شاخ بخوانند تا کسی از شیاطین و جن و انس دزدیده گوش نیندازد. پس به ایشان آموزد.

آن شب چنین کردند. و در آخر شب فرمود آن کوزه‌ها را در لشکرگاه عمالقه شکستند. چون صبح شد، عمالقه شکمهایشان آماسیده بود: «...كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ»^۱

و امام علیه السلام فرمود: این دعا را فراگیرید و بخوانید بر هر که ستم کند بر شما از سایر مردمان. و این دعا از عمیق مکنون علم و مخزون است. پس دعا کنید به آن برای حاجتها نزد خدای تعالی، و ظاهر مسازید برای سفیهان و زنان و کودکان و ظالمان و منافقان.

و هم آن حضرت فرمود که اگر قسم یاد کنم که در این دعا اسم اعظم هست، راست و حق گفته باشم. پس بخوانید خدای را به این دعا و نفرین کنید بر آنان که بر ما ظلم کنند و ما را جفا رسانند و بر ما غلبه و گردن‌کشی نمایند.^۲

و مروی است که شیخ عمری که از اصحاب جواد و از وکلای عسکری است علیه السلام و معتمد و جلیل‌القدر است، گفتند: ای سید ما! چه حال است که بسیاری مردمان را می‌بینیم شیّور یهود را در باره کسی [که] از ایشان چیزی بدزدد باور می‌دارند و ایشان ملعونند بر زبان عیسی علیه السلام و محمد رسول خدا، صلی الله علیه و علی اهل بیته؟ گفت: این را دو علت است: ظاهر و باطن.

اما علت ظاهر: این کلمات، اسماء خدا و مدایح حق تعالی است، اما نزد ایشان مستور است و نزد ما صحیح و معلوم است. از سادات ما اهل ذکر، یعنی ائمه طاهرين علیهم السلام، به ما نقل شده است و خلف از سلف روایت کرده است تا به ما رسیده است.

و اما علت باطن: به ما روایت رسیده است از عالم علیه السلام که گفت: هرگاه مؤمن دعا کند، خدای - عز و جل - گوید: آوازی است که دوست می‌دارم آن را بشنوم.^۳

چنین مُستفاد می‌شود از ظاهر کلمات که در مقام شرح دعا نوشته‌اند. و غالباً مراد سائل آن است که چه صورت دارد اینکه یهود، دعای شیّور خوانند و مستجاب گردد، و باشد که بعضی از مؤمنان به آن دعا کنند، یا دیگر دعاها، و مستجاب نگردد.

و به شیخ جلیل، ابی عمرو و عمری، آن دو جواب گفت: اول را علت ظاهر نامید؛ چرا که معلوم

۱. الحاقّة / ۷: ... گویی آنها تنه‌های نخلهای میان تهی‌اند.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷۱.

۳. همان، ج ۸۷، ص ۹۶.

است اینکه هر که خدای را - عزوجل - به نامهای بزرگوار او خواند و مدایح و ثنای او بر زبان راند، محروم و ناامید نماند؛ علی‌الخصوص که به اخلاص و تضرع مقرون باشد، و دعا کننده، مظلوم و محزون؛ هر چند که کافر و مجرم بود.

ثانی را علت پوشیده نامید؛ زیرا که خالی از خفا و اشتباهی نیست و همه کس آن معنی نداند و آن نکته فهم نکند و در آن مدعا خالی از حیرتی نباشد؛ و آن، این است که اگر بعضی از مؤمنین به آن دعا کنند و در اجابت تأخیر شود، از آن رهگذر است که حق - عزوجل - دوست می‌دارد آواز او بشنود و او را به آن حال و مقام ببیند که موجب مزید ثواب و علو درجات و تمحیص سیئات است. و بالجمله، چنین ظاهر می‌شود که اصل این دعا از دین موسی علیه السلام مروی است، و به زبان عربی نقل شده؛ چنانچه از الفاظ غریبه که می‌آید، معلوم می‌شود؛ مثل «قَبَّةُ الرِّمَانِ» و «جَبَلُ حُورِیث» و امثال آن، که منسوب به احوال حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل است. و اما ذکر عیسی و رسول ما صلی الله علیه و آله در این دعا، می‌تواند ملحق شده باشد.

و این دعا در ساعت آخر روز جمعه مستحب است. و بدان که در این دعا الفاظ مشکله و اسامی که در وقایع بنی اسرائیل مذکور است و در کتب ادعیه ایشان مسطور و در احوال مقامات موسی علیه السلام و شریعت او مزبور و اکثر آن الفاظ از ترجمه تورات ظاهر می‌شود، و اگر تتبع نیک کرده شود، مثل «قَبَّةُ الرِّمَانِ» (به میم مشدده و راء مهمله)، که عبارت از «نار» بود؛ یا «قَبَّةُ الزَّمَانِ» (به میم مخففه و زای معجمه)، و همچنین «قَبَّةُ الشَّهَادَةِ» و «تَابُوتُ الشَّهَادَةِ» و «بحر سوف» و «جبل حوریت» و امثال آن. ولیکن فقیر در این وقت، آنچه حاضر داشتم از کلام شارح دعا یا سایر علما خوانده بودم، نگاشتم، مطابق حاجت ملتمس، و غرض آن برادر که مرا به این امر نمود.

قوله: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ.

بار خدایا مسئلت می‌کنم از تو به نام بزرگ بزرگ تر عزیز تر جلیل تر گرامی تر و کریم تر.

قوله: الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ.

آن نام که هرگاه خوانده شوی به آن بر کلیدهای درهای آسمان برای گشودن، به رحمت گشوده می‌شود.

وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَارِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ.

و هرگاه خوانده شوی به آن بر تنگناهای درهای زمین برای داشتن و خلاصی، به رحمت باز شود و فرج پدید آید.

وَإِذَا دُعِيَتْ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيَسَّرَتْ.
وهرگاه خوانده شوی به آن بر درهای دشواری برای آسانی، آسان گردد.
وَإِذَا دُعِيَتْ بِهِ عَلَى الْأُمُوتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ.
وهرگاه خوانده شوی به آن بر مردگان برای زنده شدن، زنده گردند.
وَإِذَا دُعِيَتْ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبُاسِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ.
وهرگاه خوانده شوی به آن بر زایل شدن سختیها و ضررها، زایل گردند.
وَبَجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَكْرَمِ الْوُجُوهِ وَأَعَزُّ الْوُجُوهِ الَّذِي عَنَتَ لَهُ الْوُجُوهُ.
و مسئله می‌کنم به بزرگی روی کریم و ذات قدیم تو، کریم‌تر رویها و عزیزتر رویها.
و خَضَعَتْ لَهُ الرُّقَابُ، وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ، وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ.
آن رویی که خوار گشت نزد او رویها، و سرافکند نزد او گردنها، و فرو نشست از خشوع نزد او
آوازه‌ها، و بترسید برای او دلها از بیم تو.
وَيَقُوَّتُكَ الَّتِي بِهَا تُفْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَتُفْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
أَنْ تَزُولَا.
و مسئله می‌کنم به حق قوت تو که نگه می‌دارد آسمان را از افتادن بر زمین، مگر از تو اذن
یابند؛ و نگه می‌دارد آسمانها و زمین را تا از جای خود بیرون نروند و از هیئت خود نگردند.
وَبِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ، وَبِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ.
و به حق مشیت تو که مطیع‌اند عالمیان آن را و به حق کلمه تو که خلق کردی به آن آسمانها
و زمین را.
وَبِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ، وَخَلَقْتَ بِهَا الظُّلُمَةَ وَجَعَلْتَهَا لَيْلًا، وَجَعَلْتَ اللَّيْلَ سَكَنًا.
و به حق حکمت تو که کردی به آن عجایبها، و خلق کردی به آن ظلمت را، و گردانیدی ظلمت
را شب، و شب را آسودگی و فراغ از شغلها و تعبها.
وَخَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَجَعَلْتَهُ نَهَارًا، وَجَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُورًا مُبْصِرًا.
و آفریدی به آن نور را، و گردانیدی نور را روز، و گردانیدی روز را برانگیخته شدن خلائق از
خواب و خلوتها و پراکنده شدن پی‌کارها و بینایی دیده‌ها و روشنی دنیا.
وَخَلَقْتَ بِهَا الشَّمْسَ وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَخَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَجَعَلْتَ الْقَمَرَ نُورًا.
و آفریدی به آن حکمت آفتاب را، و گردانیدی آفتاب را روشنی، و آفریدی به آن ماه را،
و گردانیدی ماه را نور.

وَخَلَقَتْ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَجَعَلَتْهَا نُجُومًا وَبُرُوجًا وَمَصَابِيحَ وَزِينَةً وَزُجُومًا.
و آفریدی به آن کواکب را، و گردانیدی آنها را ستاره‌ها و برجها و چراغها و زینت آسمان
و رجوم شیطان، وقت استراق سمع از ملأ اعلا، و کواکب آفتاب را نیز شامل است.
وَجَعَلَتْ لَهَا مَشَارِقَ وَمَغَارِبَ، وَجَعَلَتْ لَهَا مَطَالِعَ وَمَجَارِي، وَجَعَلَتْ لَهَا فَلَكًا وَمَسَابِيحَ.
و گردانیدی برای کواکب مشرقها و مغربها، و گردانیدی برای آنها مطلعها و راهها که در آن روانه
گردند، و گردانیدی برای آنها آسمان و مداری که بر آن شنا کنند همچو شناوران به آنها.
وَقَدَّرَ تَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَأَخَسَّتْ تَقْدِيرَهَا، وَصَوَّرَ تَهَا فَأَخَسَّتْ تَصْوِيرَهَا.
و تعیین کردی آن کواکب را در آسمان منزلها. پس نیکو کردی تقدیر و تعیین آن منازل را
و صورت بخشیدی آنها را. پس نیکو تصویر کردی آنها را.
وَأَخَصَّيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ إِخْصَاءً، وَدَبَّرْتَ تَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا، فَأَخَسَّتْ تَدْبِيرَهَا.
و به شمار و ضبط درآوردی آنها را به نامهای خود شمار کردنی، و تدبیر نمودی به حکمت
خود تدبیر نمودنی. پس نیکو تدبیر کردی آنها را.
وَسَخَّرَ تَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَسُلْطَانِ النَّهَارِ وَالسَّاعَاتِ وَعَدَّةِ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ.
و تسخیر نمودی آن کواکب را به سلطان شب و سلطان روز و سلطان ساعتها و شمار سالها
و حساب کارها.

یعنی: علی الظاهر به سلطانی که تو راست بر شب و روز و بر ساعات و شمار سالها و حساب
آنها؛ یا هر شب و روز را سلطنت و حکومت دادی و هم ساعتها را در شمار سالها و حساب را، تا
کواکب را بر مقتضای مصلحت و فرمان بگردانند و مسخر امر و نهی خود سازند، تا روز از شب
متمیز گردد و ساعتها و شمار سالها و حساب کار پدید آید و هر چیز را تاریخ و زمانی مبین و مفصل
باشد. و اگر کواکب مسخر این احوال نمی شدند، روز و شب و ماه و سال شمار پیدا نمی گشتند.

وَجَعَلَتْ رُؤْيَتَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرِيًّا وَاجِدًا.

و گردانیدی دیدن این کواکب را برای همه مردمان یکسان.

یعنی: همه کس کواکب را یک نوع ببیند، و تفاوت نباشد؛ و اگر تفاوت بودی، آن حکمتها که گفته
شد منتظم نگشتی.

وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الْمَقْدِسَيْنِ.

و مسئلت می کنم که تو بار خدایا به بزرگواری تو که سخن کردی به آن با بنده و رسول خود

موسی بن عمران علیه السلام در جمله پاک گشتگان یا در حضور ایشان.

و شاید مقدّسین به کسر دال باشد؛ یعنی تقدیس و تسبیح کنندگان.

فَوْقَ إِحْسَاسِ الْكَرْوَيْنِ، فَوْقَ غَمَائِمِ الثَّوْرِ، فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ، فِي عَمُودِ النَّارِ.

کرویین، به تخفیف راء، کرام ملانکه و مقرّبان ایشانند؛ کذا فی القاموس. و از این قرار، تشدید راء، غلط مشهور است.

یعنی: بالای احساس فرشتگان و قرب، بالای ابرهای نور، بالای تابوت شهادت در عمود آتش. چنین مذکور است: خدای - عزوجل - چون با موسی سخن نمودی، در هوا ابری و نوری و ناری عجیب پیدا بودی بر بالای شهادت؛ و آن، صندوقی است که الواح موسی علیه السلام در آنجا بودی و از آسمان نازل شده بود. و در آن، ده آیه نوشته: یکی در توحید و شناختن حق تعالی، و دیگری در نهی و منع از عبادت بتها، و دیگری در حرّف شنبه و حرام شدن کارها در او، و دیگری در اکرام والدین و سفارش ایشان، و دیگری در نهی از قسم دروغ و تحذیر از آن، و دیگری در نهی از دزدی و خیانت، و دیگری در نهی از خون ریختن به حرام، و دیگری در نهی از زنا، و دیگری در نهی از گواهی دروغ، و دیگری در این معنی که نباید هیچ کس آرزو کند مال دیگری وزن او را. و این حکم راجع به آن می شود که باید راضی باشد به آنچه قسمت او شده است؛ اگر بیش و اگر کم. و در ملت ما مردم از این امر مهم غافلند و پندارند باکی نیست در آرزو کردن و گویند: «آرزو عیب نمی باشد». و عیبی بزرگ است که یکی از آیات الواح، نهی از آن کرده است، ولیکن این قدر هست که آرزوی مال و زن دیگران کردن بر دو وجه است: یکی آنکه مثل آن آرزو کند، و دیگری آنکه مال و زن را آرزو کند و خواهد به او باز گردد. و این بس قبیح و عظیم است؛ چنانچه شیمه بد اعتقادان ناقص و دنیاپرستان جاهل است همه روز در آرزوی مال مردمان باشند و همه شب در آرزوی زن دیگران.

وَفِي طُورٍ سَيْنَاءَ.

و سخن کردی در طور سینا.

و به «طور سینین» هم نامیده شده. و «طور» کوه را گویند و «طور سیناء»، به الف ممدوده و فتح سین یا کسر آن، کوهی است در شام، بر او درخت سینا رسته، و آن درخت را «سینین» نیز گویند؛ کما فی الصحاح.^۱ و ابن بابویه در علل گفته است بر آن کوه، درخت زیتون رسته بود؛ و هر کوه که

۱. صحاح اللغة، ج ۱، ص ۲۰۸.

نفعی از او یابند، به این نام نامند. و حکایات مناجات موسی علیه السلام با خدای - عزوجل - بر طور سینا مشهور است.^۱

وَفِي جَبَلٍ حُورِيٍّ.

و هم در کوه حوریت.

و در بعضی نسخ، «حوریت» به تاء دو نقطه، و در بعضی به جای حاء مهمله، جیم است. گویند آن کوهی است در زمین مدین؛ اول خطاب حق تعالی با موسی علیه السلام آنجا شد.

فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ.

و در وادی مطهر در بقعه مبارکه از جانب کوه از درخت (چنانچه در کتاب مجید مذکور است و مفسران و مورخان به تفصیل ذکر کرده اند).

وَفِي أَرْضٍ مُضَرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ.

یعنی: (والله اعلم) و سخن کردی با او در زمین مصر با نه آیت روشن و علامت میبین که او را دادی در آن زمین برای هدایت قوم فرعون و زجر ایشان و اثبات رسالت او.

یا مراد آن است که عنایتی و لطفی که با او کردی به بزرگی خود در زمین مصر به عطای نه آیت روشن برای ثبوت نبوت او و اعلای کلمت او.

گفته اند نه آیت این است: عصا و ید بیضا و جراد و قمل و صفادع و دم و سنون (یعنی قحط سال هشتم) و نقص (یعنی نقصان در میوه ها و حاصلها یا نقصان آبها و ریه ها، و به هم باز می گردد).

و قَلَقَ بَحْرَ (یعنی شکافتن دریا، چنانچه مشهور است).

و گفته اند اینهاست: جراد و قمل و صفادع و دم و رجس یا رجز به جای آن (یعنی عذاب) و ششم و یا و هفتم برد (یعنی تگرگ که از آسمان فرود آمدی و از آن حرارتی برآمدی همچو آتش که فروخته باشند) و هشتم ظلام ملتبس (یعنی تاریکی سخت که ممکن نبود ایستاده را نشستن و نشسته را ایستادن) و نهم موت ابکار (هر زن که یک شکم زاییده است او را «بکر» گویند (به سکون کاف)، و آن فرزندان او را نیز «بکر» گویند، و بکر به معنی دختر مشهور است. و از ترجمه تورات چنان به یاد دارم که فرزندان بکر ایشان می مرده اند. و بعضی به جای «موت ابکار»، «طوفان» گفته اند.

و بعضی اینها را شمرده اند: عصا، ید بیضا، حل عقد، انقلاق بحر، طوفان، جراد، قمل، صفادع، دم.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۷.

و بالجمله، نه آیت و علامت در این مدت که موسی علیه السلام ایشان را دعوت می نمود و اطاعت نمی کردند، بر ایشان ظاهر شد؛ بعضی از پی بعضی. هر بار معذرت می خواستند و مسئلت می کردند از موسی علیه السلام که این بلیّه از ما رفع کن تا به تو ایمان آوریم و آنچه تو فرمایی گردن نهیم؛ و چون دفع می شد، بر انکار خود باقی بودند و اصرار می نمودند. و آخر آیات، شقّ دریا و غرق شدن فرعون و قومش بود.

وَيَوْمَ فَرَقْتَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ.

جمله به این تقدیر است که «كَلَّمْتُ بِهِ مُوسَى علیه السلام يَوْمَ فَرَقْتَ الْبَحْرَ»، ولیکن تکلیف، غالباً بر معنی اعم محمول است. یعنی: و به حق بزرگی و مجد و لطف خود که با موسی و قومش نمودی روزی که جدا کردی برای بنی اسرائیل دریا را و از هم شکافتی تا دوازده گذر فراخ پدید آمد و هر سبطی در گذری می رفتند. پس گفتند: ما ندانستیم بر سر یاران ما چه آمد. خدای - عزوجل - آب را مشبک ساخت تا هر فریقی آن دیگری را می دیدند و خاطر جمع شدند. و اشارت به آن حال عجیب می گوید:

وَفِي الْمُنْبِجَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ فِي بَحْرِ سُوفٍ.

به ظاهر، عطف است علی قوله «فِي الْمَقْدَسِينَ»، و شاید هم عطف بر قول او «فِي عَمُودِ النَّارِ» باشد. یعنی: و سخن کردی با او یا ظاهر کردی اثر بزرگواری و خداوندی خود از هر وجه که باشد. و در فرجهای آب که از هم منبجس و منفجر گشته بودند که به آن عجایب، کاری کردی و در دریای «سوف» مشهور (به ضمّ سین و آخر فاء) و نسخه «قاف» نادر است. و مراد آن دریایی است که برای موسی و قومش شکافته شد تا از آنجا بگذشتند. و گویند آن دریای «قُلْزُم» بود که شعبه ای است از دریاهاى هند؛ اول آن بلاد بَرَبَر و سیاهان است، و آخر آن مصر. و الحاصل، آنجا که خلیج مشرقی منتهی می گردد به حوالی مصر و حوالی مکه معظمه، آن را «بَحْر قُلْزُم» می خوانند. و امروز عوام الناس، بُحیره مازندران را که نام او «بُحیره السَّكُون» است، «بَحْر قُلْزُم» می خوانند، و غلط است. و گفته اند آن دریا که برای بنی اسرائیل شکافته شد، دریای نیل بود.

وَعَقَدَتْ مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْعَمْرِ كَالْحِجَارَةِ.

غمر، آب بسیار.

یعنی: و بستی آب دریا را در دل لُجّه تیار، همچو سنگ استوار، تا دوازده گذر پدید آمد و آب از هم دور ایستاد تا ایشان بگذشتند.

وَجَاوَزَتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ.

و گذراندی بنی اسرائیل را از دریا.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَىٰ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا.

و تمام شد کلمه نیکوتر تو بر ایشان، به جای آنکه صبر کردند بر جفای فرعون و بیرون نرفتند از دین تو و اقرار به خداوندی تو. یعنی: فضای نیکو کردی بر ایشان که رهانیدی شان از جفای فرعون.

وَأَوْزَتْهُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ.

و به میراث ایشان دادی مشرقهای زمین و مغربهای آن زمین را که مبارک گردانیدی در آن زمین برای عالمیان.

گویند مراژ زمین دمشق و فلسطین و بیت المقدس است که آن زمینها به تصرف ایشان درآمد و از آن مکان، خیر و برکت و نفع یافتند در دین و دنیا.

وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ وَمَا كَيْدُ فِي الْيَمِّ.

و غرق گردانیدی فرعون و لشکریان او را در دریا.

وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمِ.

در بعضی نسخه ها یک لفظ «الاعظم» موجود است و در بعضی دو. و قوله «باسمک»، در ظاهر معطوف است بر قول او «بمجدک». یعنی: و مسئلت می کنم به نام بزرگ تو، بزرگ تر بزرگ تر عزیز تر جلیل تر کریم تر.

وَبِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِمُوسَىٰ كَلِمِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طُورِ سَيْنَاءَ.

و به حق بزرگی تو که تجلی کردی به آن برای موسی علیه السلام در کوه سینا و آثار بزرگواری و الوهیت خود را برای او ظاهر کردی و او را با خود همسخن گردانیدی.

از این جهت او را «کلیم» گویند، چون با خدای - عز وجل - سخن کرد به وصف عجیب؛ چنانچه در «تورات» مذکور است. هر چند بر سایر انبیا نیز وحی آمد و همه وحی و سخن گفتن، ولیکن هیچ کدام را کلیم نگفتند. چه، موسی علیه السلام را به این خصلت فاضله، اختصاص دیگر است. و گویند چهارصد بار وحی بر موسی علیه السلام نازل شده. و غالباً غرض آن است که با او سخن گفته شد.

وَلِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيلِكَ مِنْ قَبْلُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ.

و از برای ابراهیم علیه السلام پیش از آن در مسجد «خیف» (به فتح خاء) و آن در «منا» واقع است.

وَلِإِسْحَاقَ صَفِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِ شَيْعٍ.

مشهور «شیع»، به شین معجمه مکسوره و یای دو نقطه در زیر مفتوحه و عین مهمله است.

یعنی: و تجلی کردی برای اسحاق علیه السلام برگزیده خود در جاه شیع.

وَلْيَغْفُوبَ نَبِيَّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِ إِبِلٍ.

و از برای یعقوب، نبی خود، در خانه ایل.

گویند «ایل» نام خداست - عزوجل - به عبرانی و «بیت ایل» به جای «بیت الله» است. و مراد بیت المقدس است و «قَبَّةُ الزَّمان» عبارت از آن است.

وَأَوْفَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِيثَاقِكَ، وَلِإِسْحَاقَ بِخُلْفِكَ.

یعنی: آن بزرگواری که وفا کردی به آن برای ابراهیم علیه السلام به پیمان خود (نمی دانم مراد از این پیمان کدام است)، و از برای اسحاق علیه السلام به قسم خود.

گویند خدای - عزوجل - به او عهد کرده بود و قسم خورده که «غمامه» را از نسل او زایل گرداند و ایشان را در آن حال نماند. و بیان این در تفاسیر و تواریخ باید طلب نمودن.

وَلْيَغْفُوبَ بِشَهَادَتِكَ.

و از برای یعقوب علیه السلام به شهادت خود.

گویند خدای - عزوجل - با او گفت این سخن با اولاد خود مگو؛ من تو را درجه شهادت می دهم.

وَلِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ.

وفا کردی به آن برای مؤمنین به وعده خود.

وَلِلَّذَائِعِينَ بِأَسْمَائِكَ فَأَجِبْتُ.

و از برای دعاکنندگان و خوانندگان تو را به نامهای تو. پس اجابت نمودی دعای ایشان را بر طبق وعده «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ».

وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قُبَّةِ الزَّمانِ.

و مسئلت می کنم از تو به بزرگواری تو که ظاهر شده برای موسی علیه السلام بر «قَبَّةُ زمان»، به زای معجمه، و آن «بیت المقدس» است [بنا] بر قولی. و گفته اند «قَبَّةُ زمان» فلک است، و بیت المقدس را به آن نام کردند به سبب شرافت و جلالت قدر او.

و بعضی «قَبَّةُ الزَّمان»، به راء مهمله و میم مشدده، خوانده اند؛ یعنی «نار»؛ و آن، قَبَّه ای بود که بنی اسرائیل بر عبادتخانه خود می زدند و موسی و هارون آنجا داخل می شدند. و من وصف آن در ترجمه «تورات» خوانده ام؛ وصفی عجیب دارد.

شارح می گوید: دو پسر هارون، مست، آنجا داخل شدند و آتشی آمد و ایشان را بسوخت. و غالباً در «تورات» این را نیز خوانده ام. پس بنی اسرائیل از آن مکان بترسیدند و حَذَر واجب دیدند. پس جبَّه و فرجیّه بساختند و بر دامن آن جلجل و نارهای طلا نصب کردند و آن را به زنجیری بستند از

درون آن قبه، که از بیرون هر که داخل آن مکان می‌شد، آن جبهه و فرجیه می‌پوشیدند؛ اگر حالتی روی می‌داد، آن جلاجل و رمان می‌جنبانید او را به آن زنجیر بیرون می‌کشیدند.

و بِآيَاتِكَ الَّتِي وَقَعْتَ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَالْعَلِيَّةِ، بِآيَاتِ عَزِيزَةٍ.

و به حق آیات و نشانه‌های تو که واقع شد بر زمین مصر به بزرگی عزت غلبه.

یعنی: اقتدار و استیلای خداوندی به آیات عزیز و قوی. و از این پیش گذشت ذکر آیات نه گانه در زمین مصر. و غالباً اینجا آیات دیگر مراد باشد. چه، آیات و احوال عجیبه در مصر بسیار واقع شد.

و بِسُلْطَانِ الْقُوَّةِ، وَبِعِزَّةِ الْقُدْرَةِ، وَبِشَأْنِ الْكَلِمَةِ الثَّامَةِ.

غالباً قوله «وَبِسُلْطَانِ» عطف باشد بر قوله «وَبِآيَاتِكَ». یعنی: به حق پادشاهی و استیلای قوت

و به عزت و غلبه قدرت و به حالت بزرگ کلمه تامه.

گفته‌اند اسم اعظم مراد است، یا کلمه «امانت» که خدای - عزوجل - اشاره به آن گفت: «أَنَا

عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ یا «قرآن مجید» یا «محمد» ﷺ.

و بِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَهْلِ الدُّنْيَا وَأَهْلِ الْآخِرَةِ.

و به کلمات خود که تفضل نمودی به آن بر اهل آسمانها و زمین و اهل دنیا و آخرت.

یعنی: آنان که در آسمان و زمین و در دنیا و آخرت هستند و صنایع الهی و افعال پروردگاری.

غالباً از آن روی به «کلمه» نامیده می‌شود که چون خداوند تعالی کاری اراده کند، جز این

نیست که گوید «باشو»، پس می‌شود: نه همچو خلق که کاری به زحمت و مدت و آلت تمام کنند.

قال الله تعالى: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^۲

و بِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَبِاسْتِطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

و به حق رحمت تو که منت نهادی به آن بر همه خلقان. و به حق استطاعت و قدرت تو که بر پای

داشتی به آن عالمیان را.

وَبِنُورِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ فَرْعِهِ طُورُ سَيْنَاءَ.

و به حق نور تو که فرو افتاد از ترس و هیبت آن کوه سینا، وقتی که خدای - عزوجل - با

موسی ﷺ بر آن کوه سخن می‌کرد، و موسی گفت: «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»^۳؛ و خدای - عزوجل - در

۱. احزاب / ۷۲: ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه کردیم....

۲. یس / ۸۲: چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش»....

۳. اعراف / ۱۴۳: بار خدایا، خودت را به من بنما تا در تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید؛ اما به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، به زودی مرا خواهی دید.

جواب گفت: «لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي.» بعد از آن، بر کوه تجلی نمود و او را از هم بپاشید و موسی علیه السلام مرده و بی خود شد.
وَبِعِلْمِكَ وَجَلَالِكَ وَكِبَرِيَّاتِكَ وَعِزَّتِكَ وَجَبَرُوتِكَ الَّتِي لَمْ تَسْتَقِلَّهَا الْأَرْضُ، وَأَنْخَفَضَتْ لَهَا السَّمَاوَاتُ، وَأَنْزَجَرَ لَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ.

و به حق علم و بزرگواری و عزت و جبروت و اقتدار و استیلای تو که بر نداشت آن را زمین و سر زیر داشت و پست گشت برای آسمانها و منزجر شد برای آن، عمق بزرگ تر.
مراد آن است که «بحر سوف» شکافته شد و راهها پیدا شده به اشاره عصای موسی علیه السلام در موقعی که آبش بسیار عمیق بود؛ چنانچه گذشت.

وَرَكَدَتْ لَهَا الْبِحَارُ وَالْأَنْهَارُ، وَخَضَعَتْ لَهَا الْجِبَالُ وَسَكَنَتْ لَهَا الْأَرْضُ بِمَنَاجِبِهَا.
و آرام گرفت به سبب آن دریاها و جویها، و خاضع و مطیع گشت کوهها، و ساکن شد برای آن زمین به دوشهای خود.

یعنی: دوش زیر بارگران نهاد و بر روی آب، بی اضطرابی بایستاد. و چون اثر خضوع و سکون انسان در دوش او ظاهر می شود، از این روی دوش اثبات نمود.
وَأَسْتَسَلِمَتْ لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا، وَخَفَقَتْ لَهَا الرِّيحُ فِي جَرِيَانِهَا، وَخَمِدَتْ لَهَا النَّيِّرَانُ فِي أَوْطَانِهَا.
و فرمانبردار شد برای آن خلائق تماماً، و به آواز برآمد به آن بادهای در وزیدن و گذشتن آن، و فرو مرد برای آن آتوها در وطنها و مکانهای خود.

از باد، جنبش و وزیدن ذکر کرد، و از آتش، فرو مردن و خاموش شدن؛ زیرا که حذر آدمی از جنبش آتش و غلبه آن بیشتر است از جنبش باد. والله اعلم.
وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْعَلْبَةُ ذَهَرُ الدُّهُورِ، وَخَمِدَتْ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ.
و به حق سلطان تو که شناخته شد برای تو به آن غلبه و اقتدار خداوندی همیشه تا زمانه بود، و ستایش کرده شدی به آن در آسمانها و زمینها.

وَبِكَلِمَتِكَ كَلِمَةِ الصِّدْقِ الَّتِي سَبَقَتْ لِأَيُّهَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّتِهِ بِالرَّحْمَةِ.
و به حق کلمه تو؛ آن کلمه صدق که سابق شد برای پدر ما آدم علیه السلام و ذریت او به رحمت.
یعنی: غالباً آنکه قضا کردی و فرمودی و از ازل چنان مقدر نمودی که رحمت تو آدم و ذریت او را دریابد و توبه از ایشان قبول کند، و آدم را بعد از خروج از بهشت و عده دادی که بازگردانی به بهشت. و هم می تواند اشاره به آن باشد که «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي».

یعنی: به حق آن لطف نخست و رحمت سابق که آدم و ذریت او را دریافت و از سخط و غضب

برهانید؛ بر خلاف ابلیس که از آن رحمت محروم ماند، و سخط و لعنت تو بر او مستحق شد که معصیت کرد و استکبار و اصرار نمود؛ نه همچو آدم علیه السلام که بر خطای خویش معذرت و استغفار نمود.

وَأَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ.

و مسئلت می‌کنم از تو به کلمه و فرمان تو که غالب است بر همه چیز.

وَيُنَوِّرُ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ ذُكَاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً.

و به حق نور روی تو که تجلّی کردی به آن مرکوه را. پس گردانیدی آن را ریزه ریزه از هیبت آن سلطان، و بيفتاد موسی علیه السلام از پای، بی‌هوش و بی‌جان.

وَيَمْجِدُكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ.

و به حق بزرگی تو که ظاهر شد بر طور. پس سخن کردی به آن با بنده و رسول خود موسی بن عمران علیه السلام.

وَبَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ، وَظَهَّوْرِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ.

بدان که «ساعیر» کوهی است که خدای تعالی با عیسی بن مریم وحی نمود وقتی که بر آن کوه بود. و «فاران» کوهی است نزدیک مکه، یک روزه راه در میان دارد. خدای - عزوجل - بر آن کوه با رسول ما محمد صلی الله علیه و آله وحی نمود؛ چنانچه شارح گفته است. و از کتاب عیون اخبار الرضا و کتاب توحید ظاهر می‌شود در مجلس مناظره ارباب ادیان و اصحاب مقالات با حضرت امام رضا علیه السلام در حضور مأمون. در آنجا مذکور است که امام علیه السلام با رأس الجالوت، یعنی اعلم علمای یهود، گفت: آیا تو منکر آنی که تورات با شما می‌گوید: «جاء الثور من قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَأَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ». رأس الجالوت گفت: این کلمات را می‌شناسم، اما تفسیر آن را نمی‌شناسم.

امام رضا علیه السلام فرمود: من تو را خبر دهم: اما آنکه نور از طور سینا آمد، عبارت از وحی خدای - عزوجل - است بر موسی علیه السلام بر طور سینا. و اما آنکه گفت روشن شد نور از برای ما از کوه ساعیر، آن کوهی است که خدای - عزوجل - به عیسی علیه السلام وحی فرستاد وقتی که بر آن کوه بود. و اما آنکه گفت که آشکار شد بر ما از کوه «فاران»، آن کوهی است از کوههای مکه، میان او و مکه یک روزه راه است.

بعد از آن هم حضرت امام علیه السلام می‌گوید: «حقیق» نبی را می‌شناسی؟ گفت: آری.

فرمود: کتاب او ناطق است به اینکه «جاء الله بالنبیّانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَامْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَأُمْنِيَةِ تَحْمِلُ خَيْلُهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا تَحْمِلُ فِي النَّبْرِ يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ».

یعنی: آورد خدای تعالی بیان را از کوه فاران و پُر شد آسمانها از تسبیح محمد ﷺ. و امت او حمله می‌کنند و می‌روند سواران او در دریا، چنانچه می‌روند در خشکی و صحرا؛ می‌آورد برای ما کتابی تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس. و رأس الجالوت به این اقرار نمود.^۱

بِرَبَوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَجُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِّينَ، وَخُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ.

«رَبَوَات» جمع «رَبَوَة» است؛ یعنی پُشته و زمین بلند. شارح گفته است مراد موضعی است که آنجا وحی بر موسی ﷺ نازل می‌شد و چهارصد بار بر او وحی نازل شده است. پس بنابراین، قول او «بِرَبَوَات»، متعلق است به ذکر موسی ﷺ باشد؛ و این، صواب نمی‌نماید، بلکه ظاهر آن است که به «ظهور» یا به «جبل فاران» متعلق است و به ذکر پیغمبر ﷺ منسوب. و غالباً اضافه «ربوات» به «مقدسین» لامی باشد و «با» برای مصاحبت یا به معنی «فی» است. یعنی: به آن پشته‌ها و بلندیاها و تقدیس‌کنندگان لشکرهای فرشتگان صف‌زدگان و خشوع فرشتگان تسبیح‌کنندگان.

وَبَيَّرَ كَاتِكَ الْآتِي بَارَكْتَ فِيهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«برکت» عبارت از نمو و زیادت است، و اثر کرامت و فضل ایزدی است، و می‌گویند: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَ عَلَيْكَ وَ فَيْكَ. وَ بَارَكَكَ.

یعنی: و به برکتهای تو که برکت دادی در آن و مبارک گردانیدی بر ابراهیم ﷺ خلیل تو در امت محمد ﷺ پیغمبر آخرالزمان که رحمت‌های تو بر او باد و بر آل او.

و این کلام چنین افاده می‌کند که خدای - عزوجل - برکتها نمود و کرامتها ظاهر ساخت از رهگذر امت پیغمبر ما. و از قرائن آن اینکه این امت را با ابراهیم ﷺ انتساب نمود، و این ملت را به آن حضرت اضافه فرمود و در اصول و احکام، تابع و موافق گردانیده، صیت او را در این امت بلند ساخت بر طبق دعای ابراهیم ﷺ که «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»^۲؛ چنانچه در قرآن کریم مذکور است و در تفاسیر مسطور و از طریق روایات معلوم. و قال تعالی: «مَّا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»^۳ و قال تعالی: قُلْ صَدَقَ اللَّهُ «فَاتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»^۴ و اینجا شبهه‌ای است که بر بعضی مردم حل آن دشوار می‌نماید و می‌گویند چه وجه دارد ملت ما را خدای - عزوجل - به ابراهیم نسبت داده است و گفته است این ملت

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

۲. شعراء ۸۴/ و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار.

۳. آل عمران ۶۷/ ابراهیم، یهودی و نصرانی نبود، بلکه مسلمانی پاک بود.

۴. بقره ۱۳۵/ از راه ابراهیم پاک پیروی کنید.

پدر شما ابراهیم است و هم گفته است ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیف مسلم بود، حال آنکه ملت ما ناسخ ملتهای سابقه است و پیغمبر ما اولوالعزم و صاحب کتاب و ملت مستقله است؟ این از چه رهگذر است و تحقیق نسبت این ملت به آن حضرت، نه به دیگر پیغمبران، از چه سبب؟!

و بعضی از آنچه ظاهر می شود از کتاب و سنت در حلّ این شبهه، آن است که گفته اند اصول ملت ما با اصول ملت ابراهیم علیه السلام موافق است؛ مثل استقبال کعبه و مشاعر حج و تحریم زنانِ اقرب النسب و امثال آن.

در من لایحضره الفقیه می گوید: «والسَّوَاكُ مِنَ الْحَنْفِيَّةِ وَ هِيَ عَشْرُ سَنَنِ فِي الرَّأْسِ وَ خَمْسُ فِي الْجَسَدِ. فَأَمَّا الَّتِي فِي الرَّأْسِ فَالْمُضْمَضَةُ وَالْإِسْتِنْشَاقُ وَالسَّوَاكُ وَ قَصُّ الشَّارِبِ وَ الْفَرْقُ لِمَنْ طَوَّلَ شَعْرَ رَأْسِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَفْرُقْ، فَزَقَّهَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَنْشَازٍ مِنْ نَارٍ. وَأَمَّا الَّتِي فِي الْجَسَدِ فَالْإِسْتِنْجَاءُ وَ الْخِتَانُ وَ حَلْقُ الْعَانَةِ وَ قَصُّ الْأَظْفَارِ وَ تَنْفِ الْإِبْطِينِ»^۱

و ایضاً چون یهود و نصارا در دین خود تحریف داده بودند مگر حق تعالی دین ما را از این جهت به ابراهیم منسوب ساخت که آن تحریف نیافته بود. و ایضاً چون ایشان نزاع می کردند و می گفتند ابراهیم از ما بود و ما از آن اوییم، حق تعالی از ایشان رد کرد و گفت: «إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۲

و در رد آنکه می گفتند ابراهیم از ما بود و بر دین ما بود، فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ»^۳ و گفت: «مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴؛ یعنی شما مشرکید و ابراهیم مشرک نبود و نصارا از آن جهت

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۳. مسواک کردن از سنت ابراهیم علیه السلام است؛ و آن، ده سنت است، که پنج تا در سر است و پنج تا در بدن. سنتهای سر عبارت اند از: مضمضه، استنشاق، مسواک کردن، گرفتن شارب، باز کردن فرق سر برای کسی که مویش بلند است؛ و هرکه فرقش را باز نکند، خداوند با شانه ای از آتش آن را باز خواهد کرد. سنتهای بدن عبارت اند از: استنجا، ختنه کردن، ستردن موی عانه، گرفتن ناخنها، زدودن موهای شکم.

۲. آل عمران ۶۸: نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی اند که از او پیروی کرده اند؛ و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آوردند.

۳. آل عمران ۶۵: ای اهل کتاب، چرا در باره ابراهیم محاجّه می کنید، با آنکه تورات و انجیل پس از او نازل شده است؟

۴. آل عمران ۶۷، ۹۵.

مشرکند که گفتند: «عیسی ابن الله» و مثل ذلک. و یهود از آن جهت که گفتند: «عزیر ابن الله»^۱ و بالجمله، حق تعالی در کتاب ما ابراهیم را زیاده از پیغمبران دیگر ستوده است و نصرت دین او نموده و دین اسلام را به او منسوب داشته است و یهود و نصارا را از نسبت این دین دور کرده است که آنچه ایشان در دین خود بدعت کرده بودند و افترا نهاده، از دین او نبوده و دین او از آن مبرا بود. و ایشان دعوا می کردند که ابراهیم از ماست و با ماست و دین او دین ماست، ما از آن اویم و اوّلی به اویم از شما، و می گفتند: «کُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»^۲؛ یعنی یهودی شوید یا نصرانی تا مهتدی و بر راه حق باشید.

مراد آن است چنانچه در تفسیر آورده اند که یهود می گفتند یهود باشید، و نصارا می گفتند نصرانی باشید، و در ردّ ایشان، الله تعالی گفت: «بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»^۳؛ یعنی نه آن می شویم و نه این؛ که آن هر دو تحریف یافته است، بلکه ملت ابراهیم [را] می گیریم و به اصول دین او برمی گردیم و عمل می نماییم؛ مثل استقبال کعبه و مشاعر حج و ختنه و امثال آن، که گذشت. و مراد، طعن و افکار موسی و عیسی علیهما السلام نیست، بلکه مراد انکار اهل آن ملت است. لهذا حق تعالی در جمله آنچه مسلمانان را تعلیم می دهد که بگویید، این است: «لَا تَفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»^۴؛ یعنی ما میان پیغمبران جدایی نمی اندازیم. همه را حق می دانیم، ولیکن شما می گوید دین دیگر، جز دین ما، حق نیست. مع ذلک دین خود را تبدیل و تحریف دادید و ما مثل شما نیستیم که بگوییم: «مُؤْمِنٌ بَعْضٌ وَنَكْفَرٌ بَعْضٌ»^۵؛ یعنی به بعضی ایمان می آوریم و به بعضی ایمان نمی آوریم. ما به همه ایمان می آوریم و همه را بر حق می دانیم.

وَبَارَكْتَ لِإِسْحَاقَ صَفِيكَ فِي أُمَّةٍ عَيْسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

و به برکتی که مبارک گردانیدی در آنها و به آنها برای اسحاق علیهما السلام برگزیده تو در امت عیسی علیهما السلام.

و بالجمله آن برکتها که اسحاق را کرامت کردی از رهگذر عیسی علیهما السلام، چنانچه گویی: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَمَالِي» و گویی: «وَاحْفَظْ بِي فِي أَهْلِي وَمَالِي» و هم بر این گونه است قول حق

۱. توبه ۳۰.

۲. بقره ۱۳۵.

۳. بقره ۱۳۵.

۴. بقره ۱۳۶.

۵. نساء ۱۵۰.

عزوجل: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱

از این کلام چنان ظاهر می شود که چنانچه امت پیغمبر ما ﷺ به ابراهیم نسبت و اختصاص دارد، کرامت و برکت و لطف و فضل حق تعالی با این امت، راجع به برکت و فضل و شرف ابراهیم ﷺ می شود. مانند این است نسبت امت عیسی ﷺ با اسحاق. و شاید در ملت عیسوی و کتاب آن حضرت، ذکر اسحاق و اسناد آن امت و ملت به او شده باشد؛ چنانچه در قرآن ما ذکر ابراهیم ﷺ شده و امت و ملت را به او نسبتی و اختصاصی فرموده، و شاید در بعضی احکام با هم مطابق باشند. والله اعلم.

و همچنین است کلام آینده در ذکر یعقوب و امت موسی ﷺ و تسمیه آن امت به «بنی اسرائیل» در کتب الهی، از جمله آثار و امارات و شاهد حال است.

موسی ﷺ از اولاد یعقوب است که مسمی است به اسرائیل به معنی «آسری باللیل»؛ چنانچه در تفاسیر مذکور است که او به شب از خوف برادر خود «عیص» بگریخت، و بدین سبب، او را «آسری باللیل» گفتند. پس تخفیف داده، او را «اسرائیل» گفتند و امت موسی ﷺ «بنو اسرائیل»، همه از اولاد یعقوبند از نسل دوازده فرزند او. پس مناسب آمد انتساب حضرت موسی ﷺ و امت آن حضرت به یعقوب ﷺ. و هر چند عیسی ﷺ نیز به یعقوب می پیوندند از جانب مادر، ولیکن می تواند بود خدای - عزوجل - او را و امت او را به اسحاق نسبت داده باشد به حکمتی که علم او به آن محیط است. و می تواند بر زعم یهود، بنی اسرائیل باشد و این امر را فتنه و امتحان ایشان کرده باشد.

و اما حضرت پیغمبر ما ﷺ چون به حضرت ابراهیم می پیوندند از طریق اسماعیل ﷺ، پس انتساب پیغمبر ما به یعقوب یا به اسحاق در خور نبود الا به ابراهیم ﷺ یا به اسماعیل ﷺ. و منسوب به ابراهیم شده تا صیت او در این ملت و امت بلند باشد؛ و یفعل الله ما یشاء. والحاصل، چنانچه ظاهر می شود، خدای - عزوجل - این سه امت را از آخریان، یعنی امت محمد ﷺ و امت عیسی ﷺ و امت موسی ﷺ، و این سه پیغمبر را ﷺ منسوب به آن سه پیغمبر سابق که ابراهیم و اسحاق و یعقوب ﷺ باشند و برکت و کرامت اینها برکت و کرامت ایشان است و صیت ایشان در این امتهای و ملتها مذکور و مشهور است و سخن از ایشان در میان است. و شاید در اصول ملت یا از بعضی وجوه، مطلقاً با هم موافق باشند؛ چنانچه موافقت و مناسبت ملت ما با ابراهیم ﷺ، از کتاب و سنت ظاهر و مبین است و مذکور شد.

۱. شوری ۲۳: بگو به ازای آن رسالت، پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی خویشاوندانم را.

وَبَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ إِسْرَائِيلَ فِي أُمَّةٍ مُّوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

و مبارک گردانیدی برای یعقوب علیه السلام که اسرائیل دوست در امت موسی علیه السلام و مذکور شد که آن حضرت را از آن جهت اسرائیل گفته‌اند که به شب از «عیص» بگریخت.

وَبَارَكْتَ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عِثْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ.

و مبارک کردی از برای محمد صلی الله علیه و آله در خانواده او، در نسل او، و در امت او.

یعنی: به قیاس آنچه گذشت، عترت و ذریت و امت او را شرف و منزلت و کرامت و برکت آن حضرت. و بالجمله، اگر آثار برکت آن پیغمبران در امت دیگر پیغمبران که از ذریت ایشانند واقع است و آثار و برکت پیغمبر ما در عترت و ذریت خود و در امت خود متحقق است که آخر پیغمبران است.

اللَّهُمَّ وَكَمَا غَبْنَا عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ وَأَمَّا بِهِ وَلَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَعَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

بار خدایا، و چنانچه غایب بودیم از این مواقف و مشاهد و حاضر نبودیم آنجا و ایمان آوردیم به آنها و ندیدیم آن احوال را از روی صدق و راستی و عدل و درستی، نه کجی و نه کاستی.

یعنی: ما صدق و راستی آوردیم و در آن باب، راه عدل سپردیم، نه جور.

یا به این معنی که آنها را صدق و عدل دانستیم و از کذب و جور دور داشتیم و مطابق حکمت و مصلحت و عدالت شمردیم. و بالجمله، چنانچه به این احوال، به این اعتقادات نادیده، ایمان آوردیم و راه راستی سپردیم، مسئلت می‌کنیم اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و برکت بخشی و مبارک گردانی بر محمد و آل محمد و رحمت کنی بر محمد و آل محمد «كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ [وَآلِ إِبْرَاهِيمَ] إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَقَالَ لِمَا تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، همچو فاضل‌تر و بهتر آن رحمت که کردی و برکت که بخشیدی و ترحم که نمودی بر ابراهیم و آل ابراهیم. به درستی که تو پسندیده و ستوده شده و بزرگواری؛ می‌کنی آنچه می‌خواهی، بی مانعی و معارضی. و تو بر هر چیز قادر و توانایی.

تمت الرسالة الشريفة.

المکاتیب المکیة

تألیف آقا حسین خوانساری و دیگران
تصحیح محمد صحتی سردرودی

این اثر شصت و پنج نامه را دربرمی‌گیرد که همگی از سده دوازدهم هجری به یادگار مانده است. نویسندگان یا نویسندگان نامه‌ها تا توانسته‌اند از آرایه‌های کلامی و بدایع بیانی سود جست‌ه‌اند و نامه‌ها را با نثری مسجع و موزون - و گاهی بسیار مصنوع و متکلفانه - نگاشته‌اند. از تشبیه، کنایه، استعاره، ایهام، جناس، لف و نشر مرتب و نامرتب گذشته، بیشتر با تضمین آیات قرآن یا اقتباس ترکیب‌ها و جمله‌هایی از متن و مفهوم آیات مکی، نامه‌ها را مزین و فاخر ساخته‌اند. و با بهره‌وری از ضرب‌المثل‌ها و شعرها نیز گاهی ترکیب‌ها و جمله‌های جمیل و جذابی پرداخته‌اند که همین خود تا حدودی از سنگینی این مراسلات ترسل‌گونه و منشئات عربی - و گاهی معرب و مصنوع - می‌کاهد و چنان می‌نماید که نامه‌ها اگر چه بیشتر از سر کوشش - بلکه سخت کوشی - نوشته شده‌اند اما لطائف و بدایع بسیاری نیز در لابه‌لای آنها خود گواهی می‌دهند که گاهی بسیار با شوق و ذوق و از سر جوشش و عشق - نه تنها کوشش و علم - شرف تحریر یافته‌اند.

عنوان دقیق این اثر و نیز نویسنده نامه‌ها را - با همه سعی و کوششی که داشتیم - نشناختیم، در کتاب‌های مربوط و فهرست‌های گوناگون نیز هر چه گشتیم اثری از نام، و نشانی از نویسنده یا نویسندگان آن نیافتیم. از متن نامه‌ها نیز چیزی در این باره دست‌گیرمان نشد، تنها از عنوان آخرین نامه (نامه ۶۵) فهمیده می‌شود که آن را آقا حسین خوانساری، معروف به محقق خوانساری از طرف شاه عباس ثانی به شریف مکه نوشته است، اما نامه‌های دیگر را چه کسی یا کسانی نوشته‌اند به درستی معلوم نیست.

فقط با تخمین و گمان می‌توان گفت که یکی از سه دانشور و ادیب عصر صفوی - حال یا یکی از آنها خود به تنهایی و یا هر کدام بعضی از نامه‌ها را - نوشته‌اند:

۱. محقق خوانساری (۱۰۹۹ - ۱۰۱۶ ق)؛

۲. محمد مسیح فسائی شیرازی (حدود ۱۱۲۷ - ۱۰۳۷ ق)؛

۳. یکی از شیخ الاسلام‌های اصفهان از طرف سلاطین صفوی بویژه به نیابت از شاه عباس دوم. البته هر سه مورد را فقط با احتمال می‌توان پذیرفت که با مراجعه به منابع مربوط بویژه تاریخ عصر صفوی و زندگینامه محقق خوانساری و محمد مسیح فسانی، قرائنی در این باره می‌توان یافت که صد البته تنها مفید احتمال است.

از مبدأ و نویسندگان نامه‌ها که بگذریم مقصد و مخاطب آنها شناخته شده‌اند. نامه‌ها بیشتر در پاسخ کسانی نوشته شده‌اند که خود بیشتر نامه یا نامه‌هایی به نویسنده یا نویسندگان نامه‌ها، نوشته بودند تا آنجا که می‌توان این مجموعه مکتوبات را «اجوبة الرسائل» یا «اجوبة المکاتیب» و یا «اجوبة مکاتیب المکیه» نامید زیرا که اغلب نامه‌ها در پاسخ شرفای مکه و قطیف و احساء نوشته شده است و مفهوم آنها روی هم رفته درباره حج و عمره، و سفر حاجیان از ایران به مدینه و مکه است و در آنها پیوسته سخن بر سر این است که راه مکه و مدینه امن و آزاد باشد تا حاجیان و معتمران ایرانی بتوانند از فیوضات حج بیت‌الله و زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع بهره‌مند گردند.

افزون بر این گونه نامه‌های مکی، شمار چندی از نامه‌ها نیز در داخل ایران رد و بدل شده و موضوع آنها غیر از حج و عمره می‌باشد که شامل تبریک فتح بصره، وقفنامه قرآن، تأسیس و تعمیر مدارس دینی و بالاخره شکوه و دلجویی از یکدیگر است.

در میان مخاطبان نام‌های با آوازه‌ای چون ملا محمد مسیح فسانی شیرازی، سید ماجد بحرانی، سید مرتضی عاملی اصفهانی، شیخ علی عاملی مشهدی و جمال‌الدین محمد خوانساری دیده می‌شوند.

از کتاب‌های اندک شماری هم سخن رفته است که مفتاح الفلاح و ترجمه آن به فارسی، کتاب الصحاح و تفسیر کنزالدقایق و بحر الغرایب از آنها است که هر یک در ذیل نامه‌های مربوط به خود، با اختصار معرفی شده‌اند.

روش تحقیق و تصحیح

در تحقیق و تصحیح نامه‌ها بسیار کوشیدم و تا آنجا که فرصت بود افزون بر درست و صحیح بودن، در قابل فهم گردیدن واژه و واژه آنها نیز به حد کفایت کار کردم که به برخی موارد اشارتی می‌رود:

۱. از آنجا که نامه‌ها با نثری مسجع و مصنوع نگاشته شده‌اند نخست به ویرایش دقیق آنها پرداختم و با به کارگیری علائم سجاوندی و ...، موزون و مقفی بودن آنها را معین و مشخص ساختم.

۲. در صورت تضمین آیات، آنها را با ارجاع به سوره و آیه‌های مربوط، نشان دادم و در صورت اخذ و اقتباس فقط به پررنگ ساختن جمله‌ها و ترکیب‌های قرآنی بسنده کردم.
 ۳. قسمت دوم از کار دوم را دربارهٔ ضرب‌المثل‌ها و نام اشخاص نیز انجام دادم.
 ۴. با ایتالیک کردن نام کتاب‌ها نیز افزون بر تفکیک و تفصیل، تجنیس و ایهام‌های فراوانی را که در به‌کارگیری عناوین کتاب‌ها بود تا حدودی آشکارا ساختم.
 ۵. واژگان سخت و دشواریاب را -افزون بر آن که در حاشیه برخی از نامه‌ها از پیش بود- در زیر صفحات توضیح دادم.
 ۶. موارد اندکی را نیز که چند شعر در میان نثرِ شعرگونه و موزونِ نامه‌ها نهفته بودند، بیرون کشیدم که اینک در متن به روشنی پیدا است.
- خلاصه سخن این که متن نامه‌ها نخست بسیار مغلق و مطمئن و مرقّع می‌نمود که ما هرگز از طنطنه و فخامت آنها نکاستیم و در حدّ توان و فرصت اندکی که داشتیم تا توانستیم حجاب از رخ مقصود و معانی برداشتیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

الحمد لله الذى طهر بيته للطاهرين*، وجعله بطواف الحج والعمرة معموراً، واثاب الساعين اليه بين صفاء الصفوة ومروءة المروءة، ان هذا كان لهم جزاء وكان سعيهم مشكوراً**، متع طوائف الأمم بدخول البلد الامين، ومكن لهم حرماً آمناً يُجيبى اليه ثمرات كل شىء رزقاً***، ووضع البيت الذى ببكة مثابة للناس وامنًا للاميين****، ولكل امة جعل منسكاً هم ناسكوه تعبداً ورقاً*****.

والصلوة على عبده المكي خير الورى، وصفوة الانام ونبية الامم افضل مولود ربى فى حجر ام القرى، المظل من علو القدر وسمو المكان على الغارب والسنام، الذى اسرى به ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى بارك حوله ببركاته*****، واصطفاه من بين البرية فبعثه فى الاميين رسولاً منهم يتلو عليهم اياته، نزل بابه الرفيع منزلة القبلة التى ولّى شطرها وجه العباد، واحلّ جنابه المنيع محلّ المسجد الحرام الذى جعل للناس سواء العاكف فيه والباد، وعلى اله الكرام مصاييح الدجنة^١

* راجع سورة البقرة / ١٢٥ و سورة الحج / ٢٦.

** راجع سورة الانسان / ٢٢.

*** سورة القصص / ٥٧.

**** راجع سورة البقرة / ١٢٥.

***** راجع سورة الحج / ٦٧.

***** راجع سورة الاسراء / ٢؛ وهذا المكتوب مشحون ومزين بالآيات الكريمة من القرآن المجيد إيماناً وإيماناً تضميناً أو اقتباساً وإشارة بالتلخيصات الجميلة ونحن اكتفينا بارجاع الآيات التى تزيّنت صدر هذا الكتاب وذلك لا يخفى على القارى الكريم.

١. اى الظلمة.

ومجاديح^١ الرحمة ومفاتيح الجنة، الذين يشعر بوجوب تقليدهم في شعائر الله سياق النصوص، ويشهد على كونهم خواتيم أيدي القدرة الإلهية أنهم لخاتم النبوة كالفصوص، سيما والد بينه وابن عمه وأخيه، المتمتع بالتولد في البيت العتيق، الذي ياتيه الناس رجالاً وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق، من طاف حول ذراه أوى الى مقام كريم، ومن حجّ سواه فقد ضلّ سواء السبيل وتولّى بركن حطيم، جعله الله سبحانه لمدينة العلم باباً يؤتى من كل فج، وأفرده بالحجة البالغة فقرن بين الرسالة وخلافته قران العمرة بالحجّ، صلوات الله عليهم أجمعين ما سالت بأعناق المطىّ الاباطح، وتَسَنَّم الحجيج ذرى الاكام ونزلوا من تلاح الهضاب الى وهاد البطايح.

أما بعد فتتح باب السلام الذي لا تحصي فوايده حصى البيداء، ولا تعدّ عوايده جمار البطحاء، فقد احرم من ميقات؛ من مظانّ الاجابة صالح الدعاء، المقارن لدواعي الاستجابة لاسبأ من قرطاس العريضة ثوب الاحرام، داعياً بذريعة وذيمة الاخلاص الى تلبية القبول الصادر عن مورد البرّ والإكرام، فتوجّه تلقاء كعبة الشرف والكرامة، وتهامة المجد والسودد والسهامة.

اعنى حضرة من اكرمه الله تعالى بالنسب الزّاهر الحَسَنى، والحسب الباهر السنّى، والدولة القاهرة والملكة الباهرة، وخصّه بشرف خدمة الحرمين الشريفين، وانعم عليه بجوار بيته المحرّم مطاف الثقلين، الراجح الوزن الذى لا يوزن معه شريف فى كرايم الخصال، ولا يوازنه فريع^٢ فى كرم الطبايع، اذ وفى فيه طبع المكيال^٣ تبرّك ابناء البدو والحضر بايذاء موالاته لبركات ذاته؛ ذات السمات الوسيمة، ونافس انشاء المدر والوبر فى انشاء مصافاته لنفايس صفاته الكريمة، بنين هو من بين ابناء امّ القرى، ابن مدينة المجد والشرف والبهاء، وكريم هو من دون بجدة النجد وابن بجدة الكرم والسماحة والسخاء، ائمر دوحية ذات عرق نشات بواد غير ذى زرع، وانمى سرحية كريمة العذق ينشمى الى اصلها الاصيل كل فرع، ارتدى برداء الفخار، وان استغنى عن الافتخار، «وكعبة الله تعالى لا تكسى للاعواز والافتقار»، لم تقصر محالق بيضة المرفهات سعياً فى حلق الاضداد، حتّى سقوا من رونقها بكاس حلاق، ولم تال بوارق عواليه المهفهفات^٤ جهداً فى اذابة المرارة من فرق العدى والحساد، الى ان ذاقوا من فرقها^٥

١. مجاديح السماء: انواؤها. والمجداح: ساحل البحر.

٢. فريع: سيّد.

٣. اى ملأها.

٤. مهفهفه: الضامر البطن الدقيق الخصر.

٥. من فرقها: من خوفها.

مرارة السياق^١، غيره المستجير وهو المستجار «و الكعبة نزار ولا تستزار»، يسعى سيفه طويل النجاد نيل في بحر الوعى سيف النجاة، ويجرى بحره الذى المراد، تجرى فى غمر الهيجاء سفينة عيش خيله الكماة^٢، حتم على مهره الجرى مع الريح العقيم، وعلى ركابه وغمره يحمل الطود العظيم، لا يماشى مع الناس فيما هم فى الدين يتدعون، ويلتزم اركانه فيحجّ والناس راجعون^٣، له فى الخير قدم وطئت بتهامة هامة السهى، وفى اليد قلم نال منه الغيث الهامى مشق الندى^٤، بنعة مجده يربى النجد مُهْدَلَة^٥، ونلعة طلعت بهياء^٦ الحشمة مخضلة^٧، سقى بماء رواء قناته رياض الدولة والاقبال، وروى بتروية اروى فيوضاته حدائق الشوكة والعظمة والاجلال، خميسه الجُمُعَة^٨ يدرؤن بارعال الاسّة فى نحور الاعداء والاشرار، وجيوشه المجتمعة يرمون بسبابة اللسنة حصى قلوبهم القاسية رمى الجمار، حلى بقلاید مننه نحر الزمان العاقل، واثقل من سوابغ نعمه كواهل الاعاظم والامائل.

ملجأ طوايف العالمين، كهف الحاجّ والمعتمرين، المولى الاجلّ الاكرم الاشرف، وسيد السند الاعظم الارفع الامجد، لازال بيت الشرف بوجوده الشريف الكريم معموراً، ولواء المجد بنشر عطائه الورىف العميم منشوراً، فالمستول من الله القريب ان يجيب دعوة الداع اذا دعاه لدوام دولته القاهرة المستقرّة، ولا يخيب رجاء الراجى لخلود ملكته الباهرة المستمرّة.

ثمّ المعروض على ذلك الجناب، قبلة الحاضر والبادى، لازال محطّ الرحال الايادى، ملاح نجم الدءادى^٩، وصاح بالعيىس الحادى، أنّه فى خير اَبان نظمت فى سلك ظهور جواهر البركات، وانتظمت فى سمط حضوره درر السعادات، قد القى إلى من ذروة الشرف والمجد، كتاب كريم يفوح من أزهار كلماته الطيّبات شميم عرار النجد، واظلت على من سماء الجلالة والشهامة، غمامة

١. اى النزاع.

٢. الكماة: شجعان.

٣. مثل يضرب لمن يخالف الناس.

٤. الندى: شجرة عظيمة.

٥. مهْدَلَة: معدودة الاغصان.

٦. اى مطر الحياء.

٧. اى مبتلة.

٨. اى مجموعة.

٩. الدءادى: ليالى اواخر الشهر.

صاعدة من بحر ذلك الكفّ الرحيب، يفيض منها شايب الرافة والعناية والكرامة، فطلّت واقية من حرّ هاجرة النوى، وساقية من الظماء الى ورود زمزم ذلك المقام الاسنى، اترع به مورد بغية طافح الحياض، منهلة العذب، كثير الزحام، من وفود الامال والاماني. واكرم به رام مرام نافع الرياض، ثمرته النابعة دانية القطوف، لكلّ قاصّ ودان، جُنْدَامن يمتق انيق ايدى الى المهج جير البهيج، فحبره كأنه المركّب من موادّ الفرح والحبور. ويا له من رقيم كريم اسدى الى الارواح، رياض الارتياش والاريتاح، فمشيق طرسه كأنه المنسوج من سدّى النجح ولحمة السرور. لقد أبثّ بفوده وفود الهموم عن موارد القلوب والخواطر، وصدرت بوروده نهال الغيوم عن مناهل الصدور والضماير. والمرجوّ من جواذب تلك اللطاف السامية، والاعطاف النامية، عقد الهمة المهمة لجذب العبد الداعى الى تلك المشاعر العظام، واستسعاده بطواف بيت الحرام، واعادة ارسال الرسائل فإنّها السعادة، واقرّ لعين المشتاقين من الحياة الراجعة الى المعادة.

ولمّا كان الغرض منحصراً فى عرض الدعوات، وسياق هدي بالغ الكعبة من هدايا التحيات والتسليمات، احلّ نامق البراعة من الاحرام لبسط الكلام، وتوجّه نحو مدينة الدعاء والسلام، لازلتهم مُمتّعين بخلود الدولة الخالدة، قارنين لحجّ السعى فى حوايج البريّة، بعمرة دوام العمر وبقاء الشوكة التالدة بالبلدة.^١

[٢] جواب مكتوب الشريف سعد بن زيد *

الحمد لله المبدء الذى بابه كعبة لمن حجّ المعاد، وجنابه قبلة لمن أمّ خير داريه من العاكف والباد، من احرم الى بيته الحرام حلّه دارالسلام، ومن حلّ فى حرمة الامن الحرّى بالا احترام؛ حرم عليه ما يحلّ بهاتكى حرّماته يوم القيام، لا يدخل فى مسعى رضاه الاّ من سعى فى صفاء طويته عن شوايب الغفلة والغواية، ولا يخرج عن عهدة التقصير بما جنت يده غير من دخل باب التوبة، وقلم

١. بلد بالمكان: اقام به.

* سعد بن زيد كه افزون بر اين نامه (نامه دوم) نامه هاى سوم، چهارم، بيست و ششم و به احتمال قوى نامه پيشين نيز (نامه اول) به او يا در جواب نامه هاى او نوشته شده است از شرفاى مكّه و احساء، و از شيوخ بنى خالد (آل ابراك) و از سادات حسنى بوده است كه آنان در مناطقى از عربستان (بندر قطيف و احساء و ...) روزگارى حكومت و امارت داشتند (در حدود ١٢٠٧ - ١٠٨١ ق). ر.ك: دانشنامه جهان اسلام، ج ٤، ص ٤٦٣؛ هاشم محمد الشخص، اعلام هجر، ج ٢، ص ٩٩.

٢. أمّ: قصد.

اظفاره عن كل جريمة وجناية.

و الصلوة والسلام على رسولنا المكي المدني السامي، ونبينا الابطحي الاممي التهامي، الذي من اعتمر سدته السنوية عمر داريه باعتماره، ومن حج حضرته العلية تمتع بعمره عمره في ليله ونهاره، لا يزال يطوف الفلك الدوار حول كعبة دراه العالي، وكل يوم من الاسبوع بليته شوط من سبعة اشواط طوافه المتوالي، لو طارت يمامة عين الزرقاء الى شاهق جلاله؛ ما سمت اليه الى يوم تطوى السماء، وتنفلق بيضة صبح القيمة عن نهاره البيضاء، وان طاف طيف من يعرف مقام الانبياء في مطاف قدره وكماله لم يكمل شوطاً الى وقت يقضى فيه لدورات الافلاك بالانقضاء، وعلى اله الخلفاء القائمين في مقامه، واهل بيته الاوصياء الواقفين في عرفات المعرفة على مشاعر شعائره ومواقف احكامه الذين قعد كل منهم بعد قيامه على مشيد منبر الدين فشيّد بقعوده عقوده، على منوال اقام للامة من الامت^١ عوده، وقام بتعليم علومه وتحديد اثاره ورسومه على حدّ ليس لأحد ان يتجاوز معالمه ويتعدى حدوده.

سيما امامنا ومولينا مفتاح ابواب الرحمة، وباب مدينة العلم والحكمة، الذي ولد في البيت العتيق، واستوت سفينة حاجة البرية على جودى جوده الذي كان يؤتى من كل فج عميق، لا يحصى حاسب السحاب بحصى قطراته النازلة فواضله، ولا تصل ايدي اهل الحساب الى ان يعدّوا بالانامل اياديه وفضايله، صلوة وسلاماً ايضين اليهم ما اض الإحلال عقيب الاحرام؛ فايضين عليهم ما افاض الناس من عرفات واذكروا الله عند المشعر الحرام.

اما بعد سياق هذى الدعاء البالغ كعبة الاجابة والكرامة، واهداء هدية السلام الواصل الى عال موقف السيادة والنجابة والشرافة والجلالة والشهامة، الذي شرّفه الله تعالى بسعادة خدمة الحرمين الشريفين، وجعله بطول تلك الكوكبة السعيدة مطلع السعدين، وحباه الايالة القاهرة الايلة الى احسن الحال، ومنحه الملكة الباهرة التي هي اماراة الامارة واية الولاية في ممالك الدولة والاقبال، تفرعت اصول دوايح افضاله لكل جمع فظل يستظل بظلها الظليل، كل فرع اصيل بكرة واصيلاً، وعمت ثمرات اثول ائاله بواد غير ذى زرع فذللت قطوفها الغريرة لكل عزيز وذليل تذليلاً، يسقى كرم امال الاملين من سماء اكرامه^٢، ويستسقى شرم^٣ سؤال السائلين من حيا فضله وانعامه.

١. الامت: اعوجاج.

٢. اي سحاب اكرامه.

٣. شرم: شجرة.

بسدّ طريق الظلم والعدوان؛ فتح الابواب الاسلام^١ باب السلامة، ويفتح^٢ رتاح العدل والاحسان؛ توجّ هامة اهل التهمة بتاج العزّ والكرامة، رقدت فتنة السماجة الناشية من جفاة الاعراب الحفاة فى موسم دولته اليقظى، وخدمت شرارة اللجاجة الفاشية من شرار المردة الطغاة فى ماء سيفه الذى يؤجج ناراً اذا تطلّى، استخفى عن طوارق طرق الحجّ حتّى خاف باسه كلّ حافٍ من لصوص الاعراب فرجع عن طريقته المستمرّة بخفيّ حنين، وقطع ايدى السارقين المسلمين الاتين من كلّ فجٍّ فبدّل من بعد خوفهم امناً رفع معه حذر المازّة بالمرّة من البين، ولقد أوفى السعى حقّه فى قمع أعناقهم فلم يذر من اثار تلك الطعام إلا رمنة لم يتكلّم من ام أوفى، وبذل الجهد كلّ فى قلع أعراقهم فلم يدع من أحزاب هؤلاء اللثام الاخرى ببلدح عجفى، يقرّ له بالفضل كلّ محقّق، ويقضى له بالسعد كلّ منجّم.

اعنى الحضرة الشريفة العلوية الحسنيّة، التى وصلت عروق شجرة السيادة الى دوحة القرابة النبويّة، وسرحة الخلافة الالهية، لازال حاوياً لبركات ابائه الاجلّة الكرام، جامعاً لمكارم اسلافه الاعزّة العظام، فالمعروض على ذلك الجناب العالى، لابرح محطّاً لرحال مآرب الاشراف والاعالى، أنّه طلع من افق الورود والوصول، ومشرق المقصود والمأمول، صبح كتابه الكريم فاصبح مرأةً لتجلّى شمس لطفه العميم، وغدا بضياؤها ليل التنائى نهاراً، وبدا بنورها ظلماته الحائلة بين الحاضر والنائى انواراً، فللّه درّ ميزاب تلك اليراعة ذات البراعة التى احتازت عن الحريرى قصب السباق فى نسج الحلل المطرّزة من بديع المعانى والبيان، واجتازت فى حلبة الاشتياق عن كميت قلم سحبان الساحب ذيل الفخار على كلّ من تذيّل^٣ بفصاحة الكلام وبلاغة اللسان، حيث فاض منه فى بحر ذا الكف الرحراح^٤، ما جرى مجرى الارواح فى الاشباح، واستقت منه حديقة تلك النميقة الانيقة مشحونة باثمار التوجهات النامية المنمرة لانفتاح ازاهير الاهتزاز والارتياح.

ثمّ من فرايض العرايض أنّ ما اشعرت به فى الصحيفة الشريفة من المرام، وقلدت به رقبة الايتمار من الامر المرضيّ عند طوايف الانام، قد عرض على موقف السلطنة الباهرة العظمى، ومقام الدولة القاهرة الكبرى، لازال ملثماً لشفاة سلاطين الزمان، ومعفرّاً لجباه اساطين ملوك

١. كذا فى المتن والصحيح: فتح ابواب الاسلام ...

٢. ايضاً كذا واما الصحيح: بفتح رتاح ...

٣. تذيّل: تبختر وتكبر.

٤. اى الواسع.

العصر والوان، ففارق النجاح بالعناية الالهية، وافرّد رسولكم المقرون بالخير والصلاح بالتمتع من نقود الاطاف الشاهية.

ومن جملة ما يجب عرضه ايضاً انّ مَنْ سعى في سبيل الله وعمارّة بلاده، وابتغى رضوانه باسترضاء الصالحين من عباده، ينبغى له السعى في صفاء ذلك البلد الامين عن اهل البغى والاعتساف، وتقصير ايديهم عن الاطماع الزائدة الخارجة عن حدّ مروءة المروءة والانصاف، وتطهير البيت الذي بُوئى مكانه لرافع قواعده ابراهيم، عن كلّ رجس نزل فيه ومن يرد فيه بالحدّ بظلم نذقه من عذاب اليم، ليؤلّى طوايف الانام وجوههم شطر المسجد الحرام الذى جعل سواء العاكف فيه والباد، ويحرموا الى الله عزّ وجلّ ويحلّوا في تلك المشاعر العظام التى هى مواقف رحمة الله تعالى على العباد، مع انّ اكرام الحجيج الذين هم اضياف الله في الحقيقة، تعظيم المناسك الحجّ التى تحقيرها من اكبر الذنوب، وهى من شعائر الله التى كانت بتعظيم الخليقة حرّية وخليقه، ومن يعظّم شعائر الله فإنّها من تقوى القلوب، فمن القيام بقلع اصول ارباب الجور والعدوان، اقيموا دعايم العدل والاحسان، فى جوار البيت العتيق، وباقامتها اذنوا فى الناس بالحجّ ياتوكم رجالاً وعلى كلّ ضامرٍ ياتين من كلّ فجٍّ عميق*، ولكم فيها منافع كثيرة وفوائد جزيلة، ومن يعظّم حُرّمات الله فهو خير له**.

ولمّا طوى القلم واّدّى الاطناب، ولمّ بميقات يللم الدعاء، الواجب على الاحبّاء، فالصواب ثنى عنان عن صوب بيداء الاكثار، وصرفه نحو بطحاء الايجاز وابطح الاختصار، وحتم العريضة بفريضة ازهى دعاء يزهو على اطيب زهر الربى بفوح^١ رياه^٢، وابهى سلام يباهى شميم عرار النجد بطيب شدّاه، لازلتّم فى منى الامانى ناسكين بنحور الاعداء، ورمى جمار قلوبهم القاسية مدى الليالى والايام، بالنبىّ واله الداعين الى مناسك الاسلام، عليهم شرايف التحيّة والصلوة والسلام.

[٣] ايضاً

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى اليه وجوه الورى، وله على الناس حجّ البيت من استطاع اليه سبيلاً، وعليه قرى

* راجع سورة الحجّ / ٢٧.

** سورة الحجّ / ٣٠.

١. انتشار.

٢. رابحة الحسن.

من نزل بأم القرى اذ نزل منزلة من كان له نزلاً^١، وضع بيته العتيق فبات مُطلعاً بهيئاً لقصايد مقاصد الناظمين لمشاعر الاسلام، ورفع مكاناً علياً فغدت مُعلقات السبع الشدادِ قناديل بابهِ المفتوح الى دار السلام.

والصلوة على نبيه المكي كعبة الرحمة، وباب النعمة، ورسوله الأُمي قبله الامة، ومستجارهم في كلِّ ملمة، الذي تمتع بعمره الشريف الى حجِّ التمتع بقاء ربِّه العظيم، ووقف بعرفات تعريف شعائر الدين الحنيف الى عزوب^٢ شمس وجوده الكريم، ثم فاض برحمة الله الى مشعر الوقوف بين يديه، ومنى المنى لمشاعر الواصلين اليه، فرمى جمار العوايق الحسّية، ونحر بدنة العلايق البدنية، وحلق رأس الرياسة البشرية في الملاء الاعلى، ثم سعى واتم حجّ الزلفى، فكان قاب قوسين أو ادنى*.

وقد استخلف لاتمام حُجّة الحجة خلفائه الابرار، واوصياؤه الحجج الاخيار، فسعوا في صفاء طوية العباد، ودعوا الى سبيل ربهم كلَّ عاكفٍ وباد، عليهم شرايف التحية والسلام، ما طاف الحجيج بالبيت واقاموا الصلوة خلف المقام.

اما بعد فتح باب السلام بمفاتيح^٣ فواتح البيان، فالداعى الى احرام الدعاء من ميقات عتيق اللسان، هو الوصول الى عالى موقف الشرف والكرامة، ومشعر الفضل والعزّ والشهامة، انسان عين الجلالة، وقطب رحى الدولة والشوكة والبسالة، شمس فلك المعالى وضُحها، وطلاع ثنايا العوالى وابن جلاها، فصّ خاتم الفخامة والمجد، واكليل هامة التّهامة والنجد، المولى الشريف الاشرف الذى غدت عرصة ولايته المانوسة وادى مُحسّر ولاه الأفاق والاطراف، وبدت حبيطة مملكته المحروسة منى مناهم فى الاقطار والاكفاف، اشبع بطن مكة ببسط موايد العدل والاحسان، وروى كبد البطحاء بدرّ سجال البرّ والامتنان، حكى بكرام الحضايل الزاهرة زهر الكواكب، وارى بعظام الخلال الناقبة غررّ النواقب، اضحت البرية تهتزّ بنفحات نعمته السابغة، وامست البسيطة ترتج بسطوات تقمته البالغة، ضربت قباب دولته السامية على هامة السماك، وخفقت رأيات شوكته النامية فوق فمه الافلاك، بسياق هدى الهداية الدينية، افاد لعلو شأنه القرآن بالتأييد؛ وبتقليد

١. اى ضيفاً.

٢. كذا فى الاصل وعزب عزوباً اى بَعَدَ وغاب وخفى.

*. سورة النجم / ٩.

٣. جاء فى هامش الاصل: «بمقاليد».

ذوى الاجتهاد فى العلوم الشرعية، استفاد لسمو مكانه الافراد بدوام التوفيق ومزيد التأييد، بسقيه حديقة الندى استثمر دوح السعادة، وبسعيه فى قضاء لبانة الورى استدرّ ضرع السيادة، يصادف درّ اليمّن فى صدف يمناء، ويصاب درّ اليسير من سحاب يسراه.

اعنى الحضرة الشريفة العلّية، العلوية الحسنيّة، السعيدة السعدية، لازالت فراخ نتایج عيشه الرغيد كعنادل جنة الخلد متمكنه فى اوكار الخلود والدوام، وارا بركات جدّه السعيد مثل ظباء الحرم امنة مطمئنة من صيد طوارق الليالى و حوادث الايام، وما احقّ وجوده الشريف الذى ينفع الناس من جوده بطول البقاء، واخلق عمره العزيز الذى يتمتّع الخليفة بسعوده لفرض الدعاء، حيث امر من سحاب الكرم ما اثلج الفؤاد، وافاض من ميزاب القلم ما تروى منه كلّ حاضرٍ وباد، ومن ذلك رقيه الكريم الذى منّ علينا بارساله، ولقد اسرنا به سرور المجدب بالغيث الدافق، والمشتاق المحبّ بورود الحبيب الطارق. ما احسنه من كتاب مستطاب الفاظه كالروض غبّ الرهام، ومعانيه ابهى من واسطة النظام، حروفه تباهى الطلّ على ورق البهار، ونقاطه تبارى القطر على وجه العرار، بياضه من سواد المسطور مثل الخدود تزينت بالشعور، وسواده من بياض بين السطور، كالليل البهيم تجلّى بالنور. كم جنى الناظر فى هذه الروضة البهيّة من أنمارها رطباً جنياً، ووجد من كلّ نظرة فيها نضارة. وكم احتوى الخاطر فى هذه الحديقة الانيقة من أزهارها زهراً طرياً، ونال من كلّ نور انارة توّردت بوروده رياض الودّ والاخلاص، وتفتّحت بوصوله أوراد الاهتزاز والاهتباس^١، فكان سعيه مشكوراً، اذ لقانا بلقائه نضرة وسروراً.

ثم المعروض على ذلك الجنب الشريف، والحضرة الكريمة الغنية عن التعريف - ادام الله تمكينه، وبسط فى بسط ما يجدى به اليسار يمينه - انّ ما اشعر به من امر الوظيفة، وامر بعرضه فى طيّ النميقة، الانيقة الشريفة، لفلان قد عرض على مقرّ الدولة القاهرة العظمى، ومُستقرّ السلطنة الباهرة الكبرى - لازال مقاماً لمناسك الجود والاحسان، وموفقاً لمشاعر الخير والبرّ والامتنان - فتحلّى وجه المأمول بحلية حسن القبول، وتجلّى صورة اجابة المسئول فى مراة فورية الحصول، ولما كان شكر ولّى النعمة واجباً على من انعم عليه، ورعاية احسانه ندباً على من احسن اليه، فيجب ذكره ليلاً ونهاراً فى البيت والمقام، ودعاؤه سرّاً وعلانية فى تلك المشاعر العظام، بان يبعد سلطانه عن الافات ما قرب الليل من النهار، ويقرب ملكه من الفتوحات ما بُعد السّر عن الجهار، والمرجو

١. الاهتباس: نشاط.

من تلك الحضرة الكريمة أن يواظب لنا على ادمان العوارف، ويداوم على امداد تالدها^١ بالطارف، ولما طوت مطية البراعة بيداء المرام، وبلغت بطيها بطحاء الختام، ختمت صحيفة الكلام بعد عرض أئنية مُتَّصِلَةِ الاوصال، وأدعية موصولة بالغدو والاصال، بمسك التحية والسلام.

[٤] ايضاً

نمرة خامسة^٢ القلم الناطق عن صامت جنان الاحياء، غرس شجرة الدعاء التي اصلها ثابت وفرعها في السماء، وعرض بليغ السلام الذي بلغ درجة لا يُمسك^٣ اليها بسلم الاحياء، على عاليجناب المولى الاجل الاعظم الاكرم الحرى بطول البقاء، الشريف الاشرف المنتهى الى نسب هو فى صميم^٤ الشرف عريق، والسيد الامجد المتمى الى اصل فرع مجده العالى باوراق العوالى وريق، الساحب ذيل الكرم على سحاب السماء، والساير بمكارمه الركبان ذووا الرجاء من الارزاء^٥، مجدّد سمات السيادة والشوكة والجلالة، ومحدّد جهات السعادة والحشمة والايالة، قاطف انوار البركات من روض الحسب الانضر، وهادب اثمار الفتوحات من جفن الحديد الاخضر، سامك اركان المجد بدعايم الرماح، وساقى رياض التهامة والنجد بغمايم السماح، الذى تصدّر فى بساط بسط الفضل والكرامة، وتسنّم صهوة جموح الملك فملك زمامه، لم يزل شارق مينة البيضاء فى خافق الوجود وذروة البراعة، ولم يخلف درّه همتة السمحاء فى دار خلف الكرم، ولا ينّ ضرع الجود قطرة إلا حلبها وانفقها على ذوى اللبانة^٦ والضراعة، تشبّت من بتّ الجدا والاحسان بما يجدى الفتح والظفر، وتمسك من طيب خلايقه الحسان بما يزدري^٧ المسك الاذفر، اطلع فى افاق الدولة السنية من زواهر دأبه بدوراً وشموساً، ورؤّض فى مضمار السياسة المقدّنة من شداد مهائم الملك وصعابه جموحاً وشموساً، غدت نعام نعمه^٨ البيض تفرخ له الشكر وتبيض، وباتت بوارق اياديه

١. التالد: القائم ومن ولد فى مكان و اقام فيها وعكسه الطارف.

٢. خامسة النبات: اول ما ينبت، الغضة من النبات.

٣. اى لا يرفع.

٤. صميم: خالص.

٥. الارزاء: اطراف.

٦. اى ذوى الحاجة.

٧. اى يحقر.

٨. النعامة طير معروف والنعام اسم جنس للذكر والانثى.

ذوات الوميض، تمطر له الشناء الطويل والدماء العريض، امام غمر الرداء^١ تقدم فى محراب الكرم فاقتدى به فى صلوۃ الصلوات، وهما مميم العطاء تصدّر فى نادى الاعطاء فنادى الى نداءه كلّ عاكف وباد، شيم من وميض شيمه البارقة بريق السعد^٢، وشم من غريض هممه الرايقة شميم عرار النجد، السيد الماجد القرم الشريف، ومن قد بدّ^٣ بالفضل اكفاءً وارقانا، سما به التّسب الوضاح فاجتمعت فيه المحامد أشكالاً والواناً، لازال فى الدهر مرضى العلى ابدأ ونابلاً من اله الخلق رضواناً، ولا راي مدّة الايام حادثة من الزمان ولا همّاً واحزاناً، عليه منى سلام الله ما صدحت ورق الحمام وهزّ الريح اغصاناً.

ثمّ المعروض عليه - ادام الله سوايغ نعمه لديه - انّ مطيّ المزبار قد اعيت عن طيّ بيداء الوجد ومناهجه، وعجزت عن حمل اعباء الغرام ولواعجه، ولقد اعجب ضامر البال حامل وسوق الشوق والبلبال، حيث اطاق أن يتحمّل من فادح الاشتياق ما لا تسعه دايرة اللسان، ولم يعى فى حمل ناصح الودّ والوفاق عمّا لا يعيه محيط الشرح والتبيان، ولعلّه من عجائب أثار المحبّة، وغرايب اسرار الاحبّة، وايم الله لقد نكذب ايام البعاد، وطالت لياليه التى غلبت فيها السهر على الرقاد، قد ضاق صدرى لما ابدت من كمد من لاعج البين لبت البين لا كانا، فلا وقت من اوقاته إلّا وهو ميقات لعقيق العبرات، من ذكرى تلك المشاعر العظام، ولا ساعة من ساعاته إلّا وهى منى المنى لإدراك تلك المشاهد المشرفة الخليفة بالاكرام. تذكّرت ايام الحبيج فاهملت جفونى دُموعاً واستجدّ بى الوجد وأيامنا بالمشعرين التى مضت، وبالحيف اذ حارى الركاب بنا يحدو. فنسال الله تعالى بحقّ ابائك الغرّ الكرام، ومن غدوا لنا عن جميع الناس اعوانا، ان يجمع الشمل فى تلك البقاع وان يروى غليل صد ما زال حرّانا.

ومن فرايض العرايض انّ ما امر به من استدعاء وظيفة خمسين توماناً للسيد فلان زاده الله سبحانه احساناً، قد لبتى دعوته تلبية المطيع وبذل فى مطاوعته جهد المستطيع، فعرض على مقرّ الدولة القاهرة العظمى، ومستقرّ السلطنة الباهرة الكبرى - لازالت كعبة باباه العالى قبلة لطوايف العالمين، وما برح مستجار جنباه المتعالى ملاذ السائر الملوك والسلاطين - فقرن المسئول بحسن القبول، وطلع بدر المأمول من افق الحصول، وصدر لذلك حكمه المطاع فى كلّ باب، وارسل بعد

١. فلان غمر الرداء، اى كثير العطاء.

٢. اى اليمن.

٣. بدّ: غلب.

توشّحه بالختم الاشرف الاقدس الاعلى يد فلان حامل الكتاب.

ثمّ المكشوف على ذلك الضمير المنير، والراى الانور الصايب الذى هو الى الصواب فى كلّ امر يشير، انّ هدى الهدية السلطانية الذى كان يساق الى حضر تكم العلية كلّ عام، قد سبق فى بضع سنين مع فلان وقلّد السعى فى حفظه حتّى يبلغ محلّة من ايدى وكلائكم البررة الكرام، فان بلغه فهو المراد، وإلاّ فهو محلّ لان يؤاخذ به على رؤس الاشهاد.

ولمّا كان الغرض من عرض اعراض الفواد؛ من معظلات ادواء النوى، واراء نبض احواله التى هى كالاامراض علل الشكوى، هو التداوى بلعاب عَنّاب اقلامكم، والاستشفاء بشربة عَسَل كلامكم، فالمرجوّ ان تمّنوا علينا بارسال نسخة الشفاء، من كتابكم الكريم الحاوى لما ينجى به الاوداء من كلّ داء، وان تذكرونا فى كلّ وقت هو بالدعاء حقيق، بان تدعو لنا العود كزّة اخرى الى تلك الاماكن الشريفة التى تؤتى من كلّ فجّ عميق، والسلام عليكم ما وقّتت الصلوات بالاوقات، ولمزت البركات للتحيّات والتسليمات.

[٥] جواب سعد ابنه السعيد*

رفع الله تعالى سمك السيادة التى سوّاهها من طينة الشرف والحسب، وغرض شجرتها الطيبة فى روض فضل كريم المحتد شريف النسب، برفعة مكان السيّد المولى الجليل الذى يمشى تحت لواء شاناه اعلام الورى، وتخضع لصغرى فلايد احسانه رقاب اولى النعمة الكبرى، شريف من عوارفه فى الاعناق اطواق، ومن معارفه الافاق ما يشهد بعَدَم حضرة الوفاق، كريم حمّ صيّب السماء رعدته الشديدة من هوى درّة الجارى فى البطحاء، فيصيبه المتقاطر فى أقطار الارض هو الرخصاء، وحسبت همّته السمحا حصباء الوان الجواهر حصبة بادية من ابدان المعادن يداويها بالفضّ على الاحباء والاعداء، يغترف السحب السواكب من بحر نداه، ويعترف ساير المواكب بقصوره عن مداه. اكرم فرع تفرّع من حرمونة^١ الرسالة وارومة النبوة، واشرف باسل تدرع جلباب الكرم والشرف والمجد والفتوة، رفع قصر الدولة الكريمة بدعايم الرماح، وسقى

* از عنوان اين نامه چنان معلوم می شود که نامه را سعد به پسرش سعيد نوشته است ولى متن نامه اين معنى را برنمى تابد که هرگز پدرى پسرش را با اين همه مبالغه و تملّق نمى ستايد! به هر حال جناى يادآورى است که توضيح مختصرى درباره سعد بن زيد، زير نامه دوم گذشت.

١. كذا فى الاصل و يمكن أن يكون بدلاً من «جرنومة».

روض الايادى العيممة بغمايم الندى والسماح، اذا نطق يطلع نورُ صدق الصداقة من افق بيانه، ومتى كتب يحرى ودق تروى الفاقة من ميزاب قلمه فى بناته^١، شبل اشرف الشرفاء الأعزّة العظام، ونجل اسعد الموالى الاجلّة الكرام، الجناب الشامخ، والعلم الباذخ، قرّة عين الشهامة، درّة تاج الفضل والكرامة، مولانا الكريم المجيد، شمس فلك الجلالة سيّدنا الشريف السعيد، دامت معاليه التى هى لم تزل طوق على جيد العلى مزورور، ما زال منزل سعده بزيادة نصير يرقّ لواؤه المنشور.

اما بعدُ فتح باب السلام، فالداعى الى فصد عروق السطور بمباضع الاقلام، استفراغ بعض موادّ الشوق والغرام، واحتباس صحّة الوداد المتزايد بصحايف الولاء، اذ كلّ منها نسخة شفاء لأعراض الأكام، واستدعاء الدعاء البالغ كعبة الاجابة، من دواعى مكارمه البالغة المستطابة، بان يلتزمه عند البيت والملتزم، وخلف المقام ولدى زمزم، وفى مواقف عرفة ومزلف منى والمزدلفة. ولما كانت اقامة البرهان على خلوص الوداد ورسوخ الاشتياق، ومكابدة الاكباد مرارة النوى وحرارة الفراق، مشعرة بحصول الريبة فى صدق المحبة، وتطرّق الغبار الى مرايا قلوب الاحبة، اعرض اليراع عن طيّ ببداء بسط المقال، وطوى الكشح عن قطع مسافة الاحتجاج على ذلك ولا استدلال.

واقسم بالبيت الرحيب فناؤه، وبالحجر المثلث والحجر والركن، لانت الى عيني احبّ من الكرى، وذكرى احلى فى فؤادى من الامن، فالمأمول من ذلك الجناب العالى، لازال متحلياً بحلية المفاهر والمعالي، ولا برح قائماً بالقسط بين الورى، نائلاً بذلك من جميل ثواب الله وجزيل نائله القسط الاجزل الاوفى، ان يطفى غليل اكبادنا برشحات سحايب الاقلام، ويشفى عليل فؤادنا بنفخات دواء مسك الارقام، مشيراً الى ما يسخ له فى هذه الحدود من المهام، ليقام فى انجازه على ساق كمال الجدّ ونهاية الاهتمام.

واذ كان الاطناب زائداً على ذلك موجباً للاسهاب، طوينا بساط بسط الحديث مقتصرأ فى حديقة الولاء، على هزّ نخلة الدعاء التى اصلها ثابت وفرعها فى السماء، ابقاه الله تعالى عارجاً معارج مدارج المجد، وناهجاً مناهج السعد، وقاه عن اصابة عين الكمال، بالنبيّ الامّى سيّد الورى واله الاخيار خير آل.

١. كذا فى الاصل والصحيح: بنانه.

[٦] جواب مكتوب الشيخ سعدان الأحساني*

عَبَّ^١ حمد الله رب البيت الحرام، والصلوة على النبي الامي التهامي خير من ركن الى الركن واقام الصلوة خلف المقام، واله الغر الكرام، ائمة الانام، الذين لا يتم حج الاسلام من دون الوقوف بعرفة معرفتهم، ولا يتأتى اقامة صلوة التحية للرسول إلا بتكبير شأنهم وتسليم مكانهم، الذي هو من جملة الابواب لمسجد طاعة الله باب السلام.

فالداعي الى فتح ابواب الكلام بمفاتيح الاقلام، هو تبليغ المرام الى جناب المولى الجليل النبيل المعترف بفضله العميم كل قاض ودان، المغترف من بحر كفه الواكف الكريم توَكَّف^٢ الامثال والاقران، ذى الدرّ الغريز الذى تستقى من رِواء^٣ صلابة البادية وزلال هبابة المتكثرة غير الممنونة^٤ سواتى عيون الاحسان وجبابه^٥، وتحتسى^٦ من احساء انديته^٧ الخافية وكرار اعطيته المتكررة المكنونة تلّاع الاحساء وهضابه، بحر الندى والفضل الذى لا يدرك ساحله، وبِرّ البرّ والطول الذى لا يقطع مراحل، سابق فرسان البسالة والشهامة، فارس مضمار النبالة والكرامة، الغنى عن التعريف، الجامع لأحسن محاسن التوصيف، باسط بساط الامن والامان، مولانا الاجل الاكرم، الشيخ سعدان ايد الله تعالى بقاءه بالتأييد، وكثر له بنى خالد النعم الجسام، وساعده فى جميع الاحوال بمساعدة الجدّ السعيد، وحماه من طوارق الليالى والايام.

أما أولاً فاعلام دعاء بلغ الغاية وخفقت فى مظانّ الاجابة اعلامه، وانهاء شوق جاوز النهاية وتبدى من خافق الوجد والصبابة غرامه.

وأما ثانياً فاظهار المسرة البالغة والبهجة السابعة، بورود كتابه الكريم الذى احتوى على ما يجب رعايته من امر وفد الحاجّ الاتين من الفجاج، مشتملاً على استدعاء وفورهم من ذلك المنهاج،

* وى نیز سیدی از سادات حسنى و از شرفای احساء و شیخی از شیوخ بنی خالد بود که پیش از این وصف آنها گذشت.

١. غَبَّ: جاء زائراً بعد أيام.

٢. التوكَّف: التوقّع.

٣. بالفتح، الماء العذب.

٤. أى غير المقطوعة.

٥. الجَبَّ: البشر، جمعه جباب.

٦. الجسى بالكسر، ماء تنشفه الارض من الرمل فاذا صار صلابة امسكتة فتحضر عنه الرمل وتستخرجه وهو الاحساء و جمع الحساء احساء وهى الكرار.

٧. انديه: عطايا.

و متضمناً لشرايط منها ان لا يالو جهداً في كفّ ذى الاعراب الطغاة، وفكّ حبايل كيد يكاد يكيد به ساير المردة العتاة.

ولما حصل الوثوق بمشافه المرصوص اساسه، وكمل الاعتماد على شرطه اللامع بنور الوفاء نبراسه، عرضنا هذه المراتب على مقرّ السلطنة الباهرة العظمى، ومستقرّ الدولة القاهرة الكبرى، لزال مُعزّراً لجباه السلاطين، ومُلثماً لشفاه الخواقين، وتعهدنا من جانبه الايفاء بالمعهود، واشترطنا من طرفه الوفاء بما التزمه من الشرط المعهود، ولذلك قرن المأمول بالحصول، واقترن المسئول بحسن القبول، فيجب عليكم الخروج من عهدة هذا الضمان، والدخول في زمرة الموفين بعهدهم عند الاخوان، فما دمت مدوامين على الوفاء بالشرط المزبورة، مساعددين لأمنيّ تلك النسك المبرورة، يدوم الامر المطاع بذلك، ويؤم ذلك السبيل فيسلك دون غيره من المناهج والمسالك، ويكون مشرب الاشفاق عليكم صافياً، وقسط التوجّه اليكم من جهة الوفاء بما عاهدتم عليه وافيّاً، وينساق وفد الحاجّ كلّ عام الى ذلك المبلد وهم من كلّ حذب ينسلون، ويجبى اليه ثمرات كلّ شىء فيرزق اهله منها وهم من ناعم العيش يتنعمون، ويكون ابواب الخصب والرخاء على قاطنى تلك البلاد مفتوحة، وينعم لساكينها البال ولهم عن الجذب والسنين مدى الدهر مندوحة.

هذا مع ما يستحبّ بل يجب من ترك التواني في اسعاف الحجيّج واکرامهم، وعدم طيّ الكشح عن رعاية جانبهم والسعى في انجاح مرامهم، فانّ اكرام اضياف الله خير سجيّة وشيمة، ولا يبلغ ذروة فضله العالی من فضائل الكرايم کریمه، لزال حبل ولاء الاحباء ممدوداً، سالماً عن الانقسام، وباب حوادث الزمان على الأصدقاء مسدوداً ما طرز عباء سواد الليالى بطراز بياض الايام.

[۷] جواب مکتوب الشيخ ناصر الاحسانى *

أيّد الله تعالى بقاء جناب المولى الفاضل، الصديق الوفیّ نقاوة الاكارم والافاضل، واقف مواقف الفضل والكرم، عالم معالم الهداية يهدى للتي هي اقوم، جامع الشمايل الحميدة، حاوی الفضائل العديدة، رافع الوية الفتوة والسماحة، ناصب رايات البلاغة والفصاحة، الاديب الساطع نوره فى

* شيخ ناصر احسانى كه علاوه بر اين نامه، دو نامه ديگر نيز (نامه هشتم و دوازدهم) در پاسخ به نامه يا نامه هاى او نوشته شده است، شيوخى ديگر از شيوخ بنى خالد است. وى هم زمان باشيخ سعدان احسانى و در مكّه و احساء مى زيسته است و مردى عالم، اديب و نويسنده نيز بود، اين همه را از متون اين سه نامه به وضوح مى توان فهميد و با دقت بيشتري در همين نامه، اطلاعات افزونترى درباره وى به دست مى آيد كه در اينجا مجال توضيحش نيست.

افاق محاسن الادب، والاريب المتفتق نوره في رياض محامد الالقاب. امتد في البراعه باعه، وبرع في طريق الكرامة حتى شق على من رام شق غباره إتباعه، جامع اشتات المائر، مولانا الالمعى الشيخ ناصر، رفع الله تعالى مقامه، وشغل باعانة المؤمنين لياليه و ايامه.

اما بعد فقد طلع من مشرق الولاء الكامن في صدقة السويداء كالدّر المكنون، بارق ابتهاج تجلّى كنوز الشمس في مرايا العيون، خير برهة من الاوقات، واحسن اّبان يحوى الساعات، اذ تفتح فيه ورد ورود كتابكم الكريم الذى اتانى، محتويًا على بديع البيان والمعاني، فكم من موهبة هنيئة قد اعطاني، وبهجة موفقة قد اراني، فتمتّع شوق الوصال بصلة وصوله، وتنعم ذوق البال بنعمة حلوله، والمرجو من طيب خلايقكم الحسان، تكرير هذا الاحسان، فانه المسك ما كثرته يتضوّع، وغصن الاخاء بتكرّر صحايف الولاء يتوزّق، واصله به يتفرّع.

ثم المكشوف على ذلك الضمير المنير، والمشهور لدى ذاك الراى المستنير، ان ما اشعرتم به فى طي تلك البطاقة الكريمة من امر الحاج، والسعى فى ارسالهم من ذلك المنهاج، قد حصل باى طريق تاتى وتجلّى فى مراة الحصول على احسن وجه من وجوه شتى، كما زبر فيما كتب الى جناب المولى الاجل الاكرام، ناشر لواء المجد والكرم، ناسك مناسك الفضل والاحسان، الشيخ سعدان متّعه الله بالعيش البهيج، واعانه باعانة طوايف المعتمرين والحجيج، والمأمول من صدق عهدكم السعى فى صفاء المحبة، والاهتمام بوفائه بما عاهد عليه الاحبة، فان ناصر سالكى سبيل الله لا يخفى حسناته، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٨] وايضاً في جواب مكتوبه الاخر

ان ابهى ما يرمى فى صكوك الصدور، من الفرر التى تباهى درر النحور، وابهرما ينظم فى سلوك السطور، من فرايد الفوايد التى تباهر لآلى البحور، تحيات رقمت بطراز الوداد برودها، وتسليمات نظمت بانامل الاتحاد عقودها، يليها الثناء الذى يلى الوفاء بعهود الولاء، ويتلوها الدعاء الذى يتلى على السن الداعين لدى ذكر الاحباء، بان يدوم وجود جناب المولى الكريم، والشيخ الجليل الحرى بكلّ تبجيل وتكريم، السيد العالم الهمام البعيد الهمة، المجلّ بانوار علومه ظلمات الجهالات المدلهمة، ذى المكارم والفضايل، قدوة الاكارم والامائل، جامع شمل الفنون العلمية، قاطف ثمرات الاعمال من اصول العلوم الدينية، مشكوة انوار المعارف و اضوائها، ومصباحها المنير لصباحها ومسانها، الذى تحلّى بحلية الكرم والاحسان، وتزيّن بزينة كلّ خليفة من الخلايق الاحسان، واحتوى على محامد ذوى الانساب والاحساب، وانتهى فى محاسن الاداب الى مرتبة قصرت عن

الوصول الى تقريرها يد الاطناب، كهف الحاج والمعتمرين، مولانا الشيخ ناصر الدين، اعلى الله تعالى بناء معاليه، واعزّه في دولة كريمة يعزّ بها الفضل واهاليه.

اما بعد طي مراحل الاشتياق الذي قبل الوصول الى غايته يكيو جواد القلم في ميدان بيانه، وبسط بساط الوفاق الذي دون البلوغ الى نهاية يصدى صارم اليراع اذا تصدى لقطع طريق شرحه وتبينه، فالمكشوف على ضميره المنير أنه قد ورد في اشرف الساعات واكرم الاوقات كتابه الكريم، وخطابه الوسيم، فابتسمت بوصوله أزهار حدايق الارتباط، وانفتحت بوروده ورود رياض المسرة والانبساط، لا ادري كيف اصف جزالة ذلك الكتاب الذي قد انفرّد في بابه، وليت شعري بان براعة ارقم براعة ذلك الرقيم الذي هو كهف لاصحاب الادب واربابه، لا يأتي من جواد القلم أن ياتي بمثله الذي بعيد المنال، وكيف وأتى يتصوّر من مرآة الصفحة ان تجلى صورة ما هو عديم المثال، ولما كان الغرض منحصرأ في ابلاغ التسليمات المستطابة، وتبليغ الدعوات البالغة كعبة الاجابة، ختمت رسالة الكلام، بخاتمة الدعاء والسلام.

[٩] جواب كتاب لبعض الاحباب

مرآة جمالية المودة المستطابة، ومفتاح باب الدعاء البالغ كعبة الاجابة، هو الكتاب الكريم الذي اتانا من جانب جناب المولى العالم الفاضل العارف، والاديب الكامل في فنون الحقائق والمعارف، الخافق في افاق المعاني لواء بديع بيانه، والسابق في مضمار الفضائل جواد علمه وعرفانه، ناهج مناهج الادب وسالكها، ومالك ازمة مراتب النحو وابن مالکها، الذي بسط دست الافادة على نمط انيق قصرت عنه ايدي حقايق الافكار، واتى بطريق الافاضه من طريق ما وصلت اليه ارجل دقايق الانتظار، حصرت عن حصر غور كمالاته السنة الاقلام، وقصرت عن نظم درر افاضاته سلسلة الكلام، وتقصاره^١ الارقام، عالم معالم التنزيل، كشاف رموز التفسير والتأويل، شيخنا الالمعي، ومولانا الاربيحي اللوذعي، فلان اطال الله بطوله بقاءه، وادام من فضله نعماءه.

فيالها من وذيلة صافية تجلت فيها صورة الاخوة الايمانية، ويا حبذا من دوحة نامية توردت بورودها حديقة المحبة الروحانية، ما اطيها من روضة فايحة يفوح من رياحين ارقامها البليغة اريح مسك الارتياح، وما اثمرها من شجرة طيبة يلوح من افانين كلماتها الفصيحة ثمرة ابتهاج الارواح، ولقد اخرجت كل غم عن القلب لما تفغم^٢ في روض الموالة ورد ورودها، وادخلت كل سرور فيه

١. التقصار والتقصار: قلادة شبيهة بالمخنقة.

٢. اى تفتح.

اذ تورّقت وارقة المصافاة بوفودها، فشكر الله سعى تلك اليراعة الحلوى، اذ حازت عن قصر الشُّكر^١ قصبات السبق في اذاقة الحلاوة المزيجية لمرارة النوى.

ولمّا كان من قواعد بناء الاخاء جهاراً، تقويم قوايمه بارسال صحايف الولاء مراراً، فالأحرى لمن تحرى ذلك ان يؤكّد اركانه بسلوك طريق هذه الطريقة، ويشيّد بنيانه بتكرير النمانى الاليفة.

ثمّ المكشوف على ضميركم المنير أنّ شمس فضائلكم الشارقة قد اشرفت اشعتها من كوة الاذن على الجنان، وبدور معارفكم البارقة قد تواتر الخير بها حتّى لاح صدقه كالصبح الصادق من افق العيان، ولذلك اشتياق الفؤاد الى وجدان لقائكم العزيز اشتياقاً بلغ الغاية، وفاق القلب الى اصابة حضوركم الشريف توقاناً جاوز النهاية، ولكن فى ذلك البلد الامين، وفى تلك الارض المقدسة التى بارك الله حولها ومن دخلها كان من الامنين، والمرجوّ منه سبحانه ان يوقفنا لادراك هذه السعادة، ويؤيّدنا للتمتّع بحجّ الاسلام الذى فوق كلّ عبادة، واذ كان كتاب ارباب الموالة قرطاساً لسهام المراماة يرام برفعه اصابة المراد، ويحاول بيضته جرّ غرض الفؤاد، فمع بعث هذا الرقين، زال الشكّ وحصل اليقين، بأنّه لا يفوت من مكارمكم الدعاء لاستسعادنا بسعادة طواف البيت الذى هو للناس خير مثاب، واستدعاء تشرفنا بشرف الوصول الى تلك الاماكن المشرفة التى هى للمؤمنين اقدس مرجع واحسن مأب، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[١٠] جواب السيد فرج الله خان والى حويزة فى البشارة بفتح البصرة^٢

الحمد لله الذى نصب فى ضمة المناهضة لواء الفتح البين برفع المانع وخفضه، وضمّ فى حلبة المعارضة شمل النصر الشامل المتبين بكسره ونقضه، والصلوة على رسوله المكيّ الذى فتح له الفتح المبين، وجاهد فى سبيله حقّ الجهاد حتّى اتاه اليقين، واله الانّة الذين ختم على فاتحتهم القيام بتقويم الدين

١. الشُّكر: ماء القصب او عصير الرطب ونحوهما اذا غلّي واشتد.

٢. سيد فرج الله خان از سادات مشعشى بود كه شاخه‌اى از آنها به آل سلمان نيز شناخته شده‌اند. مشعشيان روزگار درازى را در بصره و بحرين و خوزستان بويژه در هويژه حكومت داشته‌اند كه هم‌زمان با سلاطين صفوى يا اندكى پس از آنها، روزگار اقتدار آنان نيز به سر رسيد. و پسر سيد فرج الله خان (سيد محمد خان مشعش) گويى پس از پدرش، در هويژه والى و حاكم بود كه شاعر نامدار، حزين لاهيجى (١١٨٠-١١٠٣ق) در سفرنامه خود از او به اختصار سخن مى‌گويد. از سيد محمد خان پس از اين زير نامه ٣٤ نيز نام برده خواهد شد. رك: حزين لاهيجى، تاريخ و سفرنامه حزين، ص ٢١٦-٢١٥؛ دائرة المعارف تشيع، ج اول، ص ١٧٩ و ٢٢١؛ آقا بزرگ تهرانى، طبقات اعلام الشيعة (الكواكب المنتشرة)، ص ٥٨٢.

القويم فى السرّ والعلن، ويفتح بخاتمهم باب الفرج العظيم بعد شدّة الكروب والمحن. اما بعد فالداعى الى املاء صحيفة الولاء، هو الدعاء الخالص عن شوايب الرياء، لدوام دولة المولى الاجلّ الاكرم، والسيد الايدّ المعظمّ المكرّم، الذى انتدح للاعداء بزناد الانتقام اورى، وان منح للاولياء بسجال الاكرام اروى، جمع بهيمته السامية شمل المكارم والمعالي، ورفع بدولة التامية قدر الاكارم والاعانى، سالك مسالك الشهامة والبسالة، مالك ممالك الولاية والكرامة والجلالة. اكرم ولاية العصر، واعظم من حفّ بالوية الظفر والنصر، المحتوى على جملة فضائل ذوى الاحساب والانساب، والمنتهى فى حيازة محامد الالقاب الى مرتبة يقصر عن وصفها الاطناب، شمس فلك علوّ الشأن، بدر سماء سموّ المكان، مخدومنا النبيل، وسيدنا الجليل، الحرّى بكلّ تعظيم وتبجيل، منبع الجود والاحسان، المولى فرج الله خان، ادام الله تعالى ايام اقباله، وبلغه من غنايم الدارين نهاية امانيه وغاية اماله، اذ سقى نخل يراعة الثمراء بحبره المركّب فى الدوات من ادوات الحبور، فطلع من قلبها طلع كتابه الكريم محتويّاً من رطب البشارة على طلاع جلة القلوب والصدور، فرطب به ادمغه صحبة الخلان، الى ان صاروا رطب اللسان، بحديثه من نخيلة الجنان، واذاقهم بذلك حلاوة الفرح، حتّى كأنهم فازوا بالعيش الرطيب من بعد الضيق والجرح، فما اطيّبها من ثمرة صارت النفوس باقتطافها نمرة والطروس بمسّ رايحة من طيبها عطرة، وما اكرمها من نخلة تجلس جانبا على سرير السرور، وتلبس باسقاط ورقة كل من يجتبيها جيز الحبور.

ثمّ المأمول من الله سبحانه أن يبارك عليكم تلك الفتوح، ويجعلكم باجراء سفينة السعى فيها اعمر من نوح، فلعمري أنّ ذلك الفتوح المبين ممّا اغلق ابواب الفتنة والفساد، وتلك الحركة الغائمة لكلّ خير وبركة بين المسلمين ممّا سكن غليل الفؤاد، يا لها من غنيمة طالما كانت امنيّه لذوى العقول، وحذّ يا بشرها ليس إلّا الدعاء البالغ عرش الاجابة والقبول، لازلتهم صاحبين لأفضل احوال الدولة والاقبال، صاحبين لأطول اذيال العظمة والشوكة والاجلال.

[۱۱] جواب مکتوب السيد عبدالمحسن المکّي *

إنّ اكرم كتاب يحكى عن المحبّة، ويحتوى على الاشعار بسلامة ذات الاحبّة، هو ما تفتح ورد

* سيد عبدالمحسن بن لطف الله بحرینی از دانشوران سده دوازدهم هجری است که به اجمال و اختصار شیخ آقا بزرگ تهرانی از او نام برده است و احتمال اینکه وی همان عبدالحسین اللویمی احسانی باشد بسیار بعید می نماید. رک: طبقات اعلام الشیعه (الکواکب المنتشرة)، ص ۴۷۳ و ۶۲۴؛ هاشم محمد الشخص، اعلام هجر، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۷۰.

وروده في حديقة الايتان، وتفتح نور وصوله في هذا الاوان، مثمر الثمرة الكشف عن دوام بقاء السيد الايد الجليل النبيل، والمولى الاجل الحرى بكل تكريم وتبجيل، المتحلّى بحلية الشرف والمجد والكرامة، والمتوّج بتاج وجوده الشريف هامة النجد والتهامة، صاعد مصاعد الفضل والبراعة، عارج معارج الرفعة والمناعة، شمس فلك النجاة، بدر سماء النيرين بزينة كواكب الشيم المستطابة، حاوى فضائل الاداب، جامع مكارم الاخلاق في كلّ باب، ذى المحامد والمحاسن، سيدنا الاعز الاكرم السيد عبدالمحسن، وقاه عن كلّ بليّة، وحماه عن الأفات الدنيويّة والاخرويّة. فكم من سرور اداه ذلك الكتاب الكريم، وحيور افاده ذلك الفوز العظيم، والمأمول من مكارم اخلاقه الفاضلة، ومراحم الطافه الكاملة، اعادة هذه العايذة مراراً، والمنّ على الداعى بخالص الدعاء البالغ كعبة الاجابة، في تلك الاماكن الشريفة سرّاً وجهاراً، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[١٢] جواب مكتوب آخر للشيخ ناصر الدين *

حبّذا من مطوّقات اقلام جناب المولى العالم الفاضل البارع الذى ثَقَّف بالبراعة سهام الفضل وقداحه، وادار على مشرئى ذلك المشرب الهنىء كؤسه واقداحه، مُحدّد جهات مكارم الاخلاق، مُحدّد اثار المائر والمحامد على الاطلاق، فرع دوحة المجد الباهر والشرف الناضر، مخدومنا الماجد الشريف الشيخ ناصر، نصره الله تعالى بفضله وكرمه، وفتح عليه ابواب اياديه ونعمه. اذا قلت اليانا من وكر الولاء القديم، بيضة انيقه من كتابه كريم، فانفلقت كالصبح الصادق عن نهار صدق الوداد، وكشفت بما انتخب من ظهور سلامة تلك الذات الكريمة ذات مكارم الصفات عمّا اقرّ العين وسرّ سرّة الفؤاد، فساعده الله تعالى بكلّ سعادة، ومنّ علينا بطول بقائه الذى هو احلى من الحيوية المعارة، ثمّ المكشوف الخ ...^١

[١٣] جواب مكتوب آخر

ابهى سلام سمت في سماء القبول شموسه واقماره، ودار في فلك البلوغ والوصول ثابتته وسيّاره، وانمى دعاء جرت في رياض الاجابة انهاره، واثمرت في حديقة الاستجابة اشجاره، يهدئ الى الجناب العالم الفاضل النبيه، الكافى تهذيب اخلاقه لاستبصار من لا يحضره الفقيه، بحر علم اغترف منه صادى شاييب العلوم الجامعة انهاراً، وشمس فضل اصبح بافاضة حقايقه اللامعه ليل الفضائل

* به باورقى نامه شماره ٧ مراجعه شود.

١. كذا في الاصل كأنه سقط متن المكتوب من نسختنا هذا احترازاً من التكرار.

نهاراً، فاضل یضاهی الصبح عمود کماله، و عالم اوراق بالعرفان عور افضاله، المولی المکی الاداب، و صاحب المستغنی عن الاطالة فی الالقاب، فلان.

و المرجو مَنّ یجیب دعوة الداع اذا دعاه، و ینادی فی کلّ ناد لبسط فضله و نداه، ان يتطوّل علی الداعین فیطول بعریض الدعاء حبل متین عمره النامی، و یمد الراجین فیمد بطویل الرجاء مدى مدید وجوده السامی.

اما بعد فانّ المحبّ المشتاق و ان ابعده طوارق البعاد عن التطرّق الی مجلس الحضور، و صرفته صوارف الهجر عن الاستضاء بنور لقائه المحفوف بصنوف البهجة و السرور، لكن مناطق التّطرق التّطقّ بالثناء علی اللسان مشدودة، و ایدی الدعاء فی اکثر المظانّ مبسوطة و ممدودة، سائلاً منه سبحانه ان یرفع مراتبه الفاخرة، و یسمع مطالبه فی الدنيا و الاخرة، ثمّ الملتمس منه دام فضله أن یدکرني بصالح الدعاء، و لا ینسانی فی تلك الاماکن الشریفة التي یستضیء بنورها فی الارض نجوم السماء، و ان یؤکّد اركان الولاء فی اکثر الاوقات، بارسال صحایف الوداد المشتملة علی حقایق الاحوال و الاظهار ما اتّفق من المهمات، و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

[۱۴] ومن المکاتیب الی جناب الفاضل السّمی السامی مولانا محمد مسیح الفسانی* دام فضله

العجب کلّ العجب من جُمْلانة^۱ ریاض الکمال و الفضیلة، جامل^۲ جملة الاخلاق و مجمل الاداب

* ملا محمد مسیح فسانی شیرازی (حدود ۱۱۲۷-۱۰۳۷ ق) معروف به ملا مسیحای فسانی و شیخ الاسلام شیراز بود، از شاگردان ممتاز محقق خوانساری (۱۰۹۸-۱۰۱۶ ق) شمرده شده است. افزون بر مقام شیخ الاسلامی در تدریس و تألیف هم توانا بود. ادیبی نکته‌سنج و باریک‌بین بود که به دو زبان فارسی و عربی، نیک می‌نوشت؛ از نامه‌های نمکین و مکاتیب ملیح و خطبه‌های بلیغ او سخن گفته‌اند. علاوه بر آثار علمی و ادبی از اشعار شیرین و هنرمندانه او نیز ستایش کرده‌اند که به هر دو زبان، شعر می‌سرود؛ در شعر فارسی «مسیح» و در اشعار عربی «معنی» تخلّص می‌کرد. نزدیک به نود سال عمر کرد و در شهر فسای شیراز زندگی را بدرود گفت. ر.ک: حزین لاهیجی، تذکرة المعاصرین، ص ۱۱۱-۱۰۱؛ همو، تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۱۷۹-۱۷۸ و ۳۳۹-۳۳۴؛ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه (الکواکب المنتشرة)، ص ۷۲۵-۷۲۳؛ همو، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۷ و ج ۱۷، ص ۱۰۱ و...؛ محمد طاهر نصرآبادی، تذکرة نصرآبادی، ص ۱۷۴؛ مدرّس خیابانی، ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۱۴؛ داور شیرازی، تذکرة مرآت الفصاحه، ص ۵۸۷-۵۸۵؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش یکم، ص ۳۱۷-۳۱۶.

۱. الجمْلانة و الجمیلانة بضمّهما: الباب.

۲. جملة: جمعه.

الجميلة، اعنى الاخ الحائر الصديق^١ السمي، العاقل العارف السنبر^٢ الدهي^٣، البلتعى^٤ الدحت^٥ الحبل الزريز^٦، الالمعى الصُخْصُح^٧ البدل^٨ الرميز^٩، الذى ضاق بيان الشارحين عن شرح كيفية مشروع براعته، وقصر باع^{١٠} البايغ عن الاتيان بنافجة^{١١} مثل ما يأتى به رشاء براعته، يفرى الفرى الى ان قرى الفراء من علوم ادبه فغدا ذاالفروة ياتى بفروته لينال من فيض محارضته، ويكاسى جهابذة الادباء فسيكفيهم لباس العجز عن نيل كسائه حتى صار الكسائى كسائى الفرار من مضمار معارضته.

نقاب كامل النقيبة اذا تقارض فى ملاء الشعراء ملا مغارض اتقاهم من لذيذ طيسل القريض، لتخُ التَحُّ شعراً منهم فيناقض كلاً فى اثبات النقيضة بمسك وجوه اطيب من الاتقيض، يتمم ابوالتمام بتمام كلماته التامات نتائج الافكار، ويروم ابن الرومى ان يراور اوراد اشعاره كلاً أن الف مرة كالهزار، لو ذاق ذوالدجاج وديك الجن غرباً من حندريس غرايب معاينه الصافية فى خروس الالفاظ كمقلة الفريد، صارا كباين كالدجاجة والانيس فى انيسة الالة وعدا لب لطايفهما فرصيد الغريب لطايف ذهنة الحديد، وان صادف ابو الطيب فيهما من طابة مطايب اشعاره وحدها بابلية تسحر الاعين، وعلم «ان من البيان لسحراً» ينقطع منه سحر افكاره طرايف النكات العقدانية مضاعة من عنقايد عقود اقواله الحسان، ولطايف الفخريات الصاحبة عثرة من غريب اغرابه فى رياض البيان، نابغة ينبغ بمنخل فكره دقيق الدقايق وقصارتة هى التى اتى بها النوابع، وتضحضح انوار التحقيق من مطالع نظره ولا نراك ضحّ النجيع منها ظاهر ونابع، اذا تصدى للافاضة كالسحاب ترى سحبان جراًفاً يجرف ما يفيض من سماء بلاغته، ومتى افنن تجده فن علم البلاغة

١. الصديق الصافى.

٢. السنبر، كجعفر: العالم بالشىء المتيقن.

٣. الدهي: العاقل.

٤. البلتع، كجعفر: الحاذق بكل شىء.

٥. الدحت: الرجل الجيد السياق للحديث.

٦. الفاضل الفطن العاقل.

٧. الصُخْصُح بالضم هو الذى يتبع دقائق الامور فيعلمها، كذلك الصُخْصُحى بالضم.

٨. البدل بالكسر: الشريف الكريم.

٩. الرميز: العاقل المحكم الرأى.

١٠. الباع: قدر مذهب الدين كالبوع وجمعه ابواع.

١١. نافجة: وعاء المسك.

بفنونها الى حيث لو صارعه الرستمى لم يكن صرعه وكان فى اتيانه بمصرع بيت خوف رياغته، اذا افرس نهض ابو فراس كالفرناس ليفترس ظبى نتايج افكاره، ومتى فتح ابواب رياض الفتحة نوس^١ ابونواس ليستفيد عذفاً من نواسى حدايق انظاره، كم بستى^٢ يرجو أن يكون لبستان كماله هو البستق^٣ والبستقان^٤، ورب ثعلبى يروغ الى رياض اقواله كالرواع ليتختطف بالرويفة حلو فواكه الغسر والبيان.

مسيح يحيى ميّت العلوم باعجاز انفاسه، ويجدر رسوم الفضائل بفيض اقلامه وانقاسه، لازل فياضاً لذوارف العوارف، متكئاً على ارائك افاضة الحقايق والمعارف، اذ أنف انف قبوله من شمم خرمه اوراد ادعية تفتحت فى ضغيفة الجنان بنسايم صدق الولاء، وحزمت^٤ بحبل متين الاخلاص وارسلت اليه خالية عن لون التكلف ورايحة الرياء، فما تحذل على برقين جواب لكتابى المرقون، مع علمه بفرط حذلى^٥ وشدة حسلى الى شرف وروده الذى هو احسن من الورد واشرف من شوارف الزرجون.

ولقد غنص منى الكلكال، وغص من ذلك فى صدرى البال، ولم لا اغص ولم ازل نسجت فى منسج القلب مزايا ابردين ابرد اتفاقه، والحمته من حابل دقابل الاخلاص ونابل حسن وفاقه، مذكبا خلدى اقبية خلود الولاء والوداد، وتشرف بشرافى دوام الاخلاص والاعتقاد، لم ينزع تلك اليلامق الباهرة فى النوم فضلاً عن اليقظة، ولم يخلع تلك الخلاع الفاخرة قيب طرفه العين وقاب اللحظة.

ومنذ حرمت من فيض صحبة ذلك الهجرة الهاجرة، وبلت بهاجر البعد الصورى وهاجرة البين الظاهرى، كان تزودى طول السفر من زاد ذكره، واعتيا فى عرض مدة الهجران من خياله وفكره، ولم تكن غير ذكره نديمى ورفيقى، ولم يصبح حديث وفاقى سواء سميرى ووفيقى، ومع ذلك كله سلك بى سلوك ابناء الزمان، ووضع كتاب التذكرة على طاقة اللهاعة ناسجاً عليه هبور النسيان، وسد ابواب التذكرة وضرب عليها معلاق التناسى، وأمة حقوق المودة الطادية التى هى ارسى من الاطواد الرواسى وكأنه سرى ذلك منه الى ساير بلابل رياض الايتلاف، وعنادل حدايق مكارم

١. نوس: اقام.

٢. البستق: الخادم.

٣. البستقان: صاحب البستان.

٤. حزمت: شدت.

٥. الحذل مثلث الفاء يعنى الميل.

اخلاق وفضائل الاوصاف.

اعنى صاحب قهوة الاتفاق الذين قبات قسات قلوبهم من دَرَّاق الودَّ وهم لسفتها بنوقابياء، ولا يزالون على شرب عتيق الالفه وصرخذ الحُب ندماء، فتخلقوا باخلاقه وتبعوه فى تلك الشيمة كالتوايع، وتطبعوا بطباعه وحلوا رتايم التذكر من الاصابع، حتَّى تقاعدوا عن القيام بوظايف المحبَّة، و تفاعسوا عن التقدُّم الى الوفاء بوثائق عهود الاحبَّة.

يا ايَّها الملاء القدسى ما لكم نسيemonى كذا عهد الاحبَّاء اجلكم، ان اقول الغد وشيتمكم او الجفا يجى منكم اجلانى، فالمرجوَّ منك ومنهم ادام الله تعالى ايام بقائكم، ورزقنى التشرف بشرف صحبتكم ولقائكم، بعد ذلك تدارك ما مضى، واستدراك ما فات واداء ما قضى، وفتح ابواب التلافى، بمفاتيح ملاقيط التعاهد والتدافى، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[١٥] مكتوب الى اصحاب القهوة

شكوت وما الشكوى لمثلى عادة، ولكن تفيض الكاس عند امتلائها، كيف اصف كيفيَّة صداعى من خمار صحبة اخوانى الذين هم اصحاب مصطبة القهوة، وتجرع قلبى الشاجز الشجى كؤس الاشجان من حرمان تلك النشوة، لقد وجدت طعم نواهم أمرَّ من الحقِّ وابشع من الباطل، وذوق لقاهم احلى من الصدق واشهى من نطلة^١ الناطل،^٢ مذ نابت عنهم جرى مدام فكرهم مجرى الدم متى وفاض من راووق عيني الاوراق، ومنذ فارقتهم لم يزل بقهوة حديثهم وذكرهم اقهى الفم وسال من سليل بالى سلايل الاشتياق، ولقد اختمرت خمر حبِّهم فى حبِّ الفؤاد و ثارت فطفاً فوقها حباب الوفاق والاخلاص، وصرحت صهبا صرح ودَّهم فى صراحي القلب وفارت فعلا عليها فقافيع الاشواق والاهتباص^٣، لقد تناهى ظمأى الى جام تلافهم وغللى وصدأى الى انتضاء دور ساقهم فأنه يمرَّ بلقائه مذاق عيش الاحباب، ويأتى بماء كالمهل يشوى الوجوه بئس الشراب.

ولعمري أنَّهم كاخوان الصفا، وخلَّان الوفا، امتلات خوابى صدورهم من صرف راحة المحبَّة، و اترعت كؤس قلوبهم من صافى مدام المودة، التروى من شراب حديثهم يروى غليل الصدر الى

١. اى جرعه.

٢. ناطل: كوز يكال به الخمر واللبن ونحوهما.

٣. الاهتباص: نشاط.

ازاحة الوصب، و التطلی بطلاء كلامهم يذهب بصداء القلب كصوت الذَّهَب، خمار خمر صحبتهم بتخامر العقول، وسلافة فيض انفاسهم تنفّس عن سالفه الكروب كالشمول غسل، تجد قريهم احلى من العيش والاصطبار على بعدهم امرّ من الصبر والحنظل، ملاء يملأون اقداح المسامح من رحيق التحقيق، و يترعون جفان العيون من المسرة والتشويق، من استفاض من رحاق عقلهم رسحة يميخونه الدنّ، و من جام من صافى راح فضلهم قطرة يعطونه الجام، ولا يكذرونه بالمرّة يثملون من عتيق المحبة والوداد، ويسكرون منها القلوب الغلييلة و يثملون ما فى كاس القابلية والاستعداد، ولا يثملون منها ثميّة متى دارت بينهم كاس معين الافادة، ومزة لذيد الافاضة، تربهم من ذوارف العوارف يذرفون، لذّة للشاربين لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون.

ولقد ضاق صدرى وشرق بغصّة عدم الاطلاع على شرح احوال هولاء المنقولين، واشرب قلبى شوق شمول صحبة اولئك الصّحبة المشمولين، يالها من صحبة تجود بافاضة البهجة^۱ و السرور كالناجور، و توقظ رقود الافراح و ترقد ايقاظ الهموم كروية الراقور، جمع الله شملهم اجمعين، و رزقنى التنشئ بنشوة مجمعههم أنّه مقام امين، امين ربّ العالمين.

[۱۶] جواب مكتوب عاليحضرت المولى الاجل الاعلم الافضل، الحائز لسهام الفضائل الجمة و الفايز منها بالقسط الاوفر، نقاوة الفضلاء الشيخ محمدجعفر دامت فضايله*

لو كان البحر مداداً لكلمات شوقى الى خدمة جناب الاخ الصديق العزيز، العاقل العالم الرميز، الخليل الصفى السجيز، الفاضل العارف الزكى التحرير، الذى يكاد يخطف أبصار اكفائه الناظرين بارقة من بوارق كماله، و يوشك أن يقصر بيان الشارحين عن شرح لمعة من لمعات فضله و حاله،

۱. كذا فى المتن و يمكن أن يكون بدلاً من البهجة اى الفرح و هكذا من البهجة.

* آقا بزرگ تهرانى در طبقات اعلام الشيعة، از دانشوران شيعة حدود سى دانشورى را كه «محمدجعفر» نام داشته اند، به رشته تحرير كشيده است كه شش تن از آنها نيز پيشتر در تنظيم امل الامل نام برده شده بودند. و ما با همه تلاشى كه داشتيم بالاخره نفهميديم كه مخاطب اين نامه كدام يك از آن سى دانشور است، احتمال مى دهيم كه يكي از سه دانشورى باشد كه نام برده مى شوند:

۱. شيخ محمد جعفر بن عبدالله كمره اى؛

۲. ميرزا محمد جعفر بن محمد صادق شريف اصفهاني؛

۳. محمد جعفر كرماني.

ر.ك: عبدالباقى قزوينى، تنظيم امل الامل، ص ۹۹-۹۰؛ آقا بزرگ تهرانى، الكواكب المنتشرة،

ص ۱۴۳-۱۳۲.

يفوح من طيب مسكته اريج^١ المسك الاذفر، ويفوج من شدو^٢ ذكائه وفطنته شدّ العبير والعنبر.
ذهنه الحديد معدن لذهب الحقايق، ومنطقه المغرب الكليد مفتاح لمعجم ابواب الدقايق، متى
سطر خواطر خاطره الخطير كان كلّ سطر من تلك الاسطار كأساً مترعاً من مسطار حقايق الافكار،
واذا زير سوانح ذهنه المنير جرى من تحت اقلامه الزابرة عيون اسرار البلاغة، وفاض من فوق زير
كلماته الطيبة طابة دقايق الانظار لببت تلّبب الالبه، يبادرون الى بيدر لبّه لالتقاط لقاط الكمال
والفضيلة، اديب هيأ من علوم الادب مادبة لمل يلّبب اليه للتادّب بادابه الجميلة، يفكه الاحبة من
فاكهة اللسان بارطاب التفاكه وفواكه حلوا لفاكهة يتفكّهون به مدى الاحقاب، ويخرج لبّ ما فى
الكتاب عن لحاء الجلد ثمّ تفيده لدى النقل بقند لطايف البيان، فيكون نقلاً لشراب افاضة المعانى
ينتقل به اولوا الالباب.

قلوب الاحباب صادية لعين مشربه ساعية اليها كأنّها ساغته، ومسامع الاصحاب صاغية الى
اصغاء لطايف صحبة التى هى جنة عالية لا تسمع فيها لاغية. الالمعى الذى احاط بدر صدره بنور
العلم احاطة الهالة بالقمر، مخدومنا وصاحبنا ومولانا الشيخ محمدجعفر، لا زال طوايف التوفيق
حول كعبته كعبة عاكفه وطايفه، وضيوف فيوض التحقيق الى روضة قلبه مايله وضايفه، لنفد البحر
قبل ان تنفد كلمات الشوق ولو جئنا بمنثله مددا، ولو أنّ ما فى الارض من شجرة اقلام، وما على
الاشجار من ورقة اوراق وما فيها من الخطوط ارقام، ما نفذت ايضاً كلمات المودة التى لا يحصيها
احد غير الذى احصى كل شىء عدداً، فالاولى ترك الاستعانة بالملاقيط والانساف، ورفض
الاستمداد من المداد واعفاؤه من تسويد مطارف الصحايف وتطريس طروس القرطاس، والصواب
ثنى العنان الى صوب المطلب وصرف الهمّة نحو الاهمّ الاوجب.

فالمعلوم لديه ادام الله تعالى بركات العلوم عليه، أنّه ما تبطنى عن ارسال العرايض مع أنّها
فى سُنّة الاخلاص من اوكد الفرائض إلّا الاحتراز عن تصديق ذاته والاجتناب عن تضييع
اوقاته، وإلّا فبوارق شوارق الوداد اظهر من أن تخفى، ودرجات دقايق الاعتقاد اكثر من أن
تحصى، وصدق صفاء الصداقة والاخاء لا غبار عليه، وانوار خلوص الاخلاص وفحفة^٣ الولاء
باهرة لديه، على قلبه صدق الصداقة ظاهر، وللقلب اخلاص على القلب باهر، وكيف يستر عنه

١. راجت الريح: اختلطت فلا يدري من اين تجىء.

٢. السّدو: القليل من كلّ كثير.

٣. كذا فى المتن والصحيح ففخفة وهى حركة القرطاس او الثوب الجديد ونحوهما.

ظهور الشوق والبلبال، ويخفى عليه جليلة حال البال، وهو لم يزل من ساكنيه، واهل البيت ادرى بما فيه.

وبناء على المقدمات المذكورة كنت ناوياً أن لا اصدع بارسال العريضة ذاته الشريفة المغضورة، فبينما أنا ذات يوم متذكراً له بين يقظة ونوم، لا يدور في خلدي غير ذكره، ولا يحكى في صدرى سوى فكره، اذ اتاني كتابه الذى تقرطت حرايد^١ فقراته بفرايد محاسن البلاغة والفصاحة، وتزيّنت ملاح الفاظه وعباراته بجواهر الحُسن والملاحة، مشعراً باسناد نسيان مع عدم وجوده الّى، مخبراً عن لزوم ذنب وتقصير بذلك علّى، فطويت عن تلك النّية جانياً^٢، ورأيت ارسال النميقة لازماً واجباً، ولقد ساء ذلك بالى، حتّى كأننى قد اوتيت كتابى بشمالى، وصرت مع ثبوت المراتب الماضية، قلت فى نفسى يا ليتنى لم اوت كتابيه، فأنّى مذ ثابت عن شرف خدمته واقتعدت غارب الاغتراب، وحرمت من فيض صحبتته لم اغفل ساعة عن ذكره، ولم اذهل لحظة عن خياله وفكره.

ودادك فى الفؤاد نديم ذكرى وذكرك فى الضمير سمير فكرى

فالعجاب كلّ العجاب، من شاهد اعتقاد ذلك الجناب، فأنّه قد شاهد مئى القيام بلوازم المحبّة مراراً، والنهوض لاداء وظائف المودة سرّاً وجهاراً، وعلم أنّ احتمال نسيانه فى مادّتى لم يتصوّر بصورة الامكان، وان كان الانسان بساوق السهو والنسيان، وايقن أنّ هذا ابدأ شعارى وثنارى، ومع ذلك كلّ لم يستحسن عقله بعض اطوارى، ولقد شرّقت بغصّة هذه الحكاية، ولا يقصر احدٌ لسان شكواى عن طول هذه الشكاية، ولو جاء فى مقام الاعتذار، بكلّ حجة ومعدار، اذ لا يعزب عن نفسه الذكيّة القدسيّة، أنّ العذر فى مقابل ذلك من قبيل التواضعات الرسميّة، أنّ الانسان على نفسه بصيرة ولو القى معاذيره.

ثمّ لا يخفى على مرأة ضمير ذلك الجناب المدرى، أنّ جوارح كلماته التى تضمّنت وصف قلبى بالحجرى، من قوله فى كتابه الكريم: «واقسم بالبيت الذى حرم على ذكرنا طوافه، اعنى قلبه الحجر، قسم ذى حجر». قد رمتنى بأحجار دامغة^٣ وكلمتنى بجروح شديدة باللغة، وكان الاخرى نظراً الى فرط اشفاقه ان يصفه بالذهبى لانه معدن لذهب خالص اخلاصه وواقفه، اللهم إلا أن يقال

١. الحريد: كلّ قليل فى كثير ويمكن ان يكون «جرايد» والنقطة سقطت فى الاستنساخ.

٢. كذا فى المتن والاصح أن يكون «جانباً» بالباء.

٣. دامغة أى شجّة.

انّ هذا هو المطلوب، ولا حجر فيه لان الحجر قد جاء فى اللغة بمعنى الذهب. ولما قام هذا الاحتمال من حجر الاستشهاد، ونودى به فى فودى الفؤاد، قعد جابراً لانكسار البال، فغرق من سوء الظنّ فى عرق الجحالة^۱ والانفعال، وندم من طول ذيل الكلام فى عرض الشكوى، ومع ذلك بعثنى باعث حُسن الظنّ بصفح اخلاقك الشريفة على بعث هذه الصحيفة، اذ علم ان سيكون منك الرضا والعفو عمّا مضى، اقرّ بان لا عذر الى ان جزيتنى بجرمى إلاّ انّ عفوك لى عذر، فاعف عتاً ولا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا، فانّ المأمول من شمول اعطافك، وحسن قبول الطافك، ستر قبح وجه هذا الهفو، بسجاف عطف اذیال الفنع والعطف والحفو، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[۱۷] جواب مكتوب المرحوم السيد الماجد اقضى قضاء اصفهان *

لازلت تحکم والقضاء مساعد و الدهر ممثّل وربّک ناصر، کم من سرور اذاه کتاب جناب الاخ الاعزّ الفاضل العارف الذکّی الذى فتح بامداد جنود التوفیق اقالیم الفضيلة والکمال، ونصب فى مضمار الفصاحة رايات البراعة وفاق ببلاغته على الاقران والامثال، تهذيب احاديثه الصحيحة من شواهد استبصاره فى مسایل الحلال والحرام، وتحرير قواعد احكامه الصريحة هو الکافی لكلّ من لا يحضره الفقيه العارف بشرايع الاسلام، ينال من قلبه الاریب و صدره الرحیب عقود جواهر الدقایق الدقایق، ويصادف من ذینک البحرین اصداًف لألى الافکار و دُرّر الحقایق، احتوت لواطف صدره على لطایف الفضل والعرفان، واحاطت مدارک ذهنه بمفاتيح البصيرة والایقان.

۱. کذا فى المتن و يمكن ان يكون بدلاً من الخجالة بسقط النقطة فى الاستنساخ.

* سيد ماجد بحراني از محدّثان معروف و از دانشوران بنام شیعی است که پس از استعفای پدرش سيد محمد بحرینی، قاضی شهر شیراز بود و سپس به مقام قاضی القضاتی اصفهان رسید. بیشتر تراجم نگاران و تذکرة نویسان از او به نیکی و ستایش یاد کرده اند که وی به دو زبان عربی و فارسی نیز شعر می سرود. برخی نیز زندگینامه او را با زندگینامه پدرش درهم آمیخته و این دو نفر را یکی انگاشته اند که در اینجا مجال تفصیل نیست.

ر.ک: حرّ عاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۲۲۶ - ۲۲۵؛ شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤة البحرین، ص ۱۳۸ - ۱۳۵؛ محمد طاهر نصرآبادی، تذکرة نصرآبادی، ص ۱۶۲ - ۱۶۱؛ شیخ عباس قمی، هدیه الاحباب، ص ۱۹۴؛ آقا بزرگ تهرانی، الکواکب المنتشرة، ص ۶۲۸؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۰۵؛ دانشنامه جهان اسلام، جلد دوم، جزوه ششم، ص ۹۷۱.

احكم احكام مُحكمته المُحكّمة بشواهد يشهد بها عقله المستقيم، وأَسَسَ بنيانها على تقوى من الله العزيز الحكيم، يحوط^١ حَوَاط^٢ امره حدود الشرع بضوابط الاحتياط، ولا ناقض لقضائه اذ يحكم بالحق ولا يشطط عنه ويهدى الى سواء الصراط، الراجح الوزن الذى يسوّى فى ميزان منطقته العدل بين كافّة الخصوم المتكايلين، ويكتال بكفّتى اذنيه كلام كلّ منهم كيلاً، كيلاً يحيّف ويعدل عن الحقّ فيميل من الباس الى الثرى ويعيل^٣ عن العايل^٤ الى الغنى عيلاً، يسجل ويسجّل فيفعم سجل^٥ المحقّ من حفظه ويطوى دفاتر دعوى المبطّل كطّى السجّل للكتاب، ويحكم فحكمه الصادر عن الحكمة حَكَمَة ترد شמוש الخصمين ذلولاً وتثنى عنان جموحها الى طريق الانقياد و صوب الصواب، غُرّه الامائل والاماجد، العالم السيد السند الماجد، لازالت اصول الدين راسخة فى رياض عقائده، وفروعه مثمرة دائية قطوفها لا مقطوعة ولا ممنوعة، ولا برح لإعلاء كلمة الاسلام اذبال فخاره واعلام علمه والوية اختياره مجرورة ومنصوبة ومرفوعة، حيث فاح من ورود طيّبات كلماته سميم صحّة نفسه الزكيّة القدسيّة، وفاج من رياحين عباراته اريح سلامة ذاته الجامعة لفضائل الملكات الملكيّة والانسيّة، فيا حبّذا من صحيفة كاملة فى ايصال الخاء الخيور من المسرّات والافراح، شاملة لجميع ما يجمع الشمل من بشارات يزيع بها شرور الهموم والاتراح.

ولمّا كان بعض ما نطق به ملقاطه الذى هو مفتاح لابواب الكمال، استخبار حقايق الاوضاع واستكشاف مجارى الاحوال، والشكر تدوم النعم وتزيد، وكان اظهار من اظهارها اقسامه الموجبة للمزيد. نقول الحمد لله الحكيم ولّى الفضل والانعام، على ما انعم علينا بعد ما بلانا بنهضات النصب والالام، فنفض عنّا عجاج النوافض، وحمانا من حرّ نيران الحميات المجوفة بافاضة ماء حيوة الصحّة التى هى لازاحة الاوصاب من اسرع النواهض، واسبع علينا بلباس سابغة من الراحة والعافية، وكسانا سرايل القوّة وجلايب النفوذ بالطافه الكافية الشافية.

ثمّ ان احاديث الاشتياق واخبار حسن العقيدة، والوفاق المستفيضة المتواترة، الواصلة الى القلب بطرق صحيحة من المحبّة والوداد، واسانيد موثقة صريحة من الصداقة والاتحاد، اشهر

١. يحوط: يحفظ.

٢. حَوَاط: قَوَام.

٣. يعيل: يميل.

٤. العايل: الفقير.

٥. اى دلو عظيم.

من أن تجهل، وأكثر من أن تحرر وترسل، لا طريق إلى نقلها إلا على سبيل الإبهام والاجمال، ولا حيلة في شرحها على التفصيل لاستحالة وخروجه عن حيز الامكان والاحتمال، فلذا نحيلها عن ضميره المنير ولا نرويه، وتطوى ذكرها لمعرفة ذهنه الخبير ولا نستقصى فيها، ونقتصر على ما هو من وظائف صدق الاخاء، ولوازم صرح^١ المودة والولاء. من دعاء يصعد الى درجة القبول، ويرتقى الى اعلى ذروة الاجابة والحصول، شرح الله للاسلام صدره، وابدى ابدأ من ذرى الكرامة والمجد بدره، ما اضاء مصباح الشريعة النبوية، بمحمد وآله عليهم افضل الصلوة والسلام والتحية.

[١٨] جواب مكتوب عالي حضرت المغفور المبرور ميرزا سيد مرتضى *

اتاني كتاب منك احسب أنه هو السحر لا بل دون موقعه السحر
بنتري ظلّ النظم يحسد رصفه ونظم للطف السبك يحسده النثر
اذا شئت الاسماع در نظامه تيقن كل ان مرسله بحر

ما اعجب دوحه الوداد الانيقة؛ كلما تتناثر انوارها التي هي رسايل الدجم، زادت في النور والصفاء وطوبى لتلك الشجرة الطيبة الوريقة؛ مما تتساقط اوراقها التي هي مهارق^٢ الاخلام ذوى العهود الذم، وذمت في النضرة والبهاء لله ثوباً جناب السيد الاجل الاكرم النبيل الزعيم، والمولى الافخم الامجد الصيرم الجليل الصهميم، الالعمى الفاضل اللقن الثقيف، واللودعى العاقل الشفن الحصيف، الحبل الزكى الشبيت العديى النقاب، البذل الزكى الرميت العذبي العقباب.

الذى قر بوجود كريمنا الكرم والسماحة، ودر من فيض وجوده ضرعاً البلاغة والفصاحة، جذه السعيد تاحى رياض اقباله، ودركه السديد ماحى رسوم الجهل واطلاله، سحاب همته غمر الرداء، وشجرة رفعتة اصلها ثابت وفرعها فى السماء، نسخت سحايف دولته من كتاب الاقبال، ونسجت

١. خالص.

* سيد مرتضى عاملی اصفهانی (متوفى ١١٣٢ ق) از نوادگان صاحب مدارک که در فقه، حدیث و ادب، ماهر بود و در شعرهای فارسی خویش «علم» تخلص می کرد. ر.ک: آقا بزرگ تهرانی، الکواکب المنتشرة، ص ٧٢١؛ حزين لاهیجی، تذکرة المعاصرين، ص ١٢٧-١٢٦ و ١٢٥؛ سيد محسن امين، اعيان الشيعة، ج ١٠، ص ١١٧؛ محمد علی کشمیری، نجوم السماء، ص ٢٢٣-٢٢٢.

٢. صحايف.

ملابس عزته من نابل النبالة وحابل العظمة والجلال، ضاق عن استقصاء مدياته نطاق النطق والبيان، وقصر عن احصاء مناقبه تقصار الكشف والتبيان، ذى النسب المنيع والحسب الرفيع، سلالة النجباء العظام نقاوة النقباء الكرام، زبدة الامائل والاعالي، غرة المفاخر والمعالي، المعزز المكرم المصلصل النقف، المستغنى باشتهار مكارمه ومناقبه عن الاطناب فى الالتساب والوصاف، شمس سماء السيادة والنجابة والافادة والافاضة والرفعة والجلالة والاقبال، ميرزا سيد مرتضى ضاعف الله تعالى قدره، وابدى ابدأ من فلك العز والاعتلاء بدره، اذ كسانا سرايل الاهتصاص والفرح باتحاف نسخة شافية تحوى على مفوح قلوب الاخذان من صحيح خير* صحة ذاته، وقمضا جلايب الابتهاج والبحج بارسال كتاب كريم ينطوى على مفرج كرب الخلان من صريح بناء معافاته.

نبغت شموع استقامة مزاجه الردوس من فوانيس كلماته الباهرة، وبزغت شمس انوار سلامة وجوده المرغوس^١ من مشارع عباراته الزاهرة، يعطس من ادمغه لىالى الفاظه عطاس غر المعالي كالنجم الناجم^٢، وبيتسم من مباسم اغصان سطوراه اظهاره دزر البيان كالنجر الباسم، تحل اسرار نكاته اللطيفة فى تجاويف الارقام محل الدر فى الاصداف والثمار فى الاكمام، ويجرى زلال استعاراته الطريفة فى عيون تضاعيف الكلام، مجرى الانوار فى الاطراف والارواح فى الاجسام، توشح طلى حسان فقراته بوشايح الطلاوة على نظام يحسده عقد جمان الخرايد، وتحلى لمى ملاح عباراته بظيان^٣ الحلاوة على كيفية يغبطها شراب رضاب النواهد، يفوح من عطر الاشفاق شمايمه، وتنفع من قطر الحب والوفاق نسايمه، ففى كل شطر منه روض من المعنى، وفى كل سطر منه عقد من الدر.

ولقد حشمتنى نشوة هذه الغليس^٤، واغارت سكرة تلك السلافة منى على جامع الهويس، ولذا لم اقدر على تاليف كتاب يستحسن لذى العقول، ولم يتأت لى الايتان بترصيف جواب يتلقى بحسن القبول، ومع وجود هذه الحال فوجه عدم انتظار سلسلة المقال ظاهر على من كانت مرايا الاعتبار يمناه، وعند ثبوت هذا العذر فى قصور الكلام فصدق انصاف من استمسك

* كذا فى المتن ولعله بدل من «خبر» بالباء.

١. المبارك.

٢. الناجم: ظاهر و طالع.

٣. العسل.

٤. اى الخمر.

بذيل الاسحاح والاكرام عاذر لانقصام عراه، و انقطاع لحمته و سدها. لا زلتهم مكرمين بتكريم التلطّفات الخاقانيّة، مشرفين بتشريف التوجّهات السلطانيّة، ما اרכת الايام اذيالها، واستدلت الليالي اسدالها.

[١٩] ايضاً جواب مكتوبه الاخر

البارحة بيّنتى بتاريج الشوق الى ان ودّعت دعة الكرى،* واكتريت مطايا ثواقب الرويات لطى عياهب السرى، فانهضت ما قعد من جزم النية للقيام بجواب كتاب انتسج فيه مخطّط سيذل سواد الارقام على البياض انتساج سنديل ليلة القدر على الصباح، وايقظت ما رقد من عزم الطويّة للنهوض برّد خطاب مستطاب انتظمت جواهر الفاظه على اعراض السطور انتظام عقود الجمان على حدود الملاح، لم يمسس ايكار معانى عباراته عدا بديع بيان خاطبه، ولم تنفقر فرايد نكات فقراته الا بمشقب قلم صاحبه.

ثمّ ركبت منشآت سفارين العنف تبعاً لتوانى دقائق الانظار بغواير الفكر، وشققت امواج الخطرات الوهم غايصاً على لألى عمايق الافكار بغوايص النظر، لالتقاط درر لعلّها تليق نثاراً العالى مجلس جناب السيد السند الاجلّ الاعظم الاكرم التقى اللباس من لباس التقوى اثواب حسن الثواب، والسرى المنتمى الى شجرة السيادة نخل سروه النامى فى رياض مكارم الاداب، الذى احرز جميع مراتب علو القدر والمكان بكرائيم الاخلاق، وحاز قاطبة مناصب نباهة الشاب بالارث والاستحقاق، سعادة جدّ اجداده الكرام من خصايص اقباله، وسلافة دولة اسلافه العظام ليست إلّا فى جام احواله، ورث المفاخر فاخراً عن فاخر، وروى الفضائل كابرأ عن كابر، زين سماء الفضل بسواطع كواكب الافادات، وسقى رياض العلم بنواع كواكب الافاضات، لو استضاء الليل من رايه المنير غدا نهاراً، ولو اقتدح بالنبع للمستشير لاورى ناراً، تجملت عذاليح عرايس الدولة والاقبال بحسن ادابه الجميلة، واخضرت غساليح غرايس الفضل والكمال من شأبيب افاضاته الجزيلة، تفتخر بحسن صفاته المليكة محاسن الاداب، وتباهى ببهاء ذاته القدسيّة محامد اللقباب، شمس فلك السيادة والنجابة والرفعة والفضيلة والدين، ميرزا سيد مرتضى وفقه الله تعالى لما يحبّ ويرضى، فنصبت موادّ مناهل المقال عن الانسجام

*. اى النوم.

١. نثره: جذبه بشدة. ويمكن ان يكون تصحيحاً من «نثار».

فی صحایف^۱ صحایف الولاء، و تنکبت نواذ مخالف البال عن تطریر مطارف الطروس بطرایف الانشاء، لم یسمح تشطّر^۲ ضرعی الاجتهاد بشمیرة یرتوی بها ظماء الهواجر، و ما رمی قدح زناد السعی بشرر یستصبح منه سراج هواجس الخواطر.

اذ اندمج ذلك الكتاب الکریم علی جوامع الفصاحة بحذافیرها، و جرف سلع لطایف الانشاء فلم یغادر منها غداره و ادمج فنون البلاغة بحذامیرها، فما ترک تریکة یلتقطها بعض السیادة، و لمّا شمس ادهم لیل الاجتهاد فلم یقمر، و اقمر دهما غراس الاعتداد فلم یثمر، تمارض صحیح العقل إلا عن ظفرة مسافة المرام، مختصراً علی اظهار نبذ من الشوق و الغرام، و تعلّل سلیم الرأی إلا عن طیّ زلیّة طول الکلام، مقتصراً علی عرض الدعاء و السلام، لا زالت اعلام قدره العالی شامخة، و اصول مجده المتعالی راسخة، ما كانت الجبال اوتاداً، و انبسطت الارض فراشاً مهاداً، و السلام علیکم و رحمة اللّٰه و بركاته.

[۲۰] ایضاً جواب مکتوب المرحوم السید ماجد غفر له*

ایا ماجداً ادنی فضایل مجده یجلّ عن الاحصاء و العدّ و الحصر
بعثت لنا درّ الکلام قلاباً و لا عجب^۳ أن یصدر الدرّ عن بحر

المرجوّ ممّن شرح الصدور بترجّی لقاء الاحباب رجاء حسن القضاء، و حبّ الی القلوب دوام صحتهم علی مرّ الدهور و الاحقاب حبّ طول البقاء، کشف غطاء النوى من البین، و رفع عشاء البین من ضیاء العین، لتقرّ عیون شواهد الامال بمشاهدة من فتح باکفّ التوفیق غبائی العلم و العمل، و اخرج من ذینک البحرین دُرّ سعادة سار صیت بهاء فی الامصار مثل المثل، قاض اذا التبس الامران عنّ له رأی یخلّص بین الماء و اللبن، القایل الصدق فی ما یضّرّ به و الواحد الحالّین السرّ و العلن، الفاصل الحکم عیّ الاولون به، و المظهر الحق للساهی علی الذهن.

اعنی جناب الالمعیّ اللوذعیّ الاریحیّ التقی الورع الراشد، البلمعیّ العالم العامل الکامل

۱. ای القداح.

۲. شطّر الشیء: قسمه نصفین، و الناقه: صرّ خلفین من اخلافها و ترک خلفین. و اصله من اشطرت الناقة و فی المثل «هذا حلب لك شطره» و جاء فی الخطبة الشقشقیة من نهج البلاغة: لشدّ ما تشطّراً ضرعیها.

* رجوع شود به پی نوشت نامه ۱۷.

۳. لا عجب ای لا محلّ للإنکار و التعجب.

الفاضل الجهور^١ السيد السند الماجد، شرح الله دائماً للإسلام صدره، وابدأ من فلك المجد والاكرام بدره، كما اكتحلت لوحظ التي بملاحظة سواد كتابه الكريم الذي انبجست من فيض حصوله مناهل الصدور، وانفحت بنساييم وصوله غرايض الورود، كبراعم اغراض من تشرف بنادي الحضور، تشوقت خرايد اسرار البيان بديع منواله، وتشنت خفاير غوامض المعاني بالدرر التي انتشرت في اذياه، من خصال اذا نظرت اليها نضمت لي غرايب المنثور، خيوط سطوره الحصيصة رتايم الذكرى للخلآن، وسواد حروفه الرصيصة كانسان العين كحل الجواهر لعين الانسان. ثم ان درجات الاشتياق كدقايق الود والوفاق، أكثر من ان تحملها حوصلة عنادل النطق والبيان، وازيد من ان تشملها قرية مطوقات الاقلام تغرد بها على اغصان الاسطار للفسر والتبيان، مع انه دام مجده في متن القلب دار بشرح ما يدور في حواشيه، واهل البيت ادري بما فيه، فلذا عطفت عنان لسان المقال عن ارتقاء مدارجه، وحملت اعباء ثقله على حارك لسان الحال ليصعد درى معارجه، مذيلاً خلل المقال بطرار الدعاء، ومبدلاً ذكر مجارى الاحوال بالتماس اعلام ما سنع له من الهام الى حين اللقاء، وحيث طوت اليراعة مسافة المرام، وبلغت منازل الختام، ختمت صحيفة الكلام بمسك التحية والسلام.

[٢١] جواب مكتوب المرحوم الشيخ على العاملي طاب ثراه*

لله در جناب الف^٢ الفضيلة مذ نشا فكانما سقى اللبان بها صبيًا مرضعاً من در غلى ربي في حجر ام تومة الادب، وبحر لجى يموج بغوارب الفضل على مشتمرى سفاين الجد والطلب، خلف صدق اغترف من مجار حقايق ابائه الراشدين؛ واقتبس من مشكوة فضائلهم الساطعة الى يوم الدين، فاصبح تاحياً لرياض علوم الدين بهداية جده السعيد الهادى الى مسالك شرايع الاسلام، واضحى

١. بهر الرجل اى فاق أقرانه.

* شيخ على عاملى مشهدى (١١٠٣ - ١٠١٣ ق) از نوادگان شهيد ثانی و دارای تألیفات بسیاری است. وی اخباری مسلک و با اهل اندیشه و فلاسفه به شدت مخالف بود. در رد ملا محسن فیض کاشانی و محقق سبزواری صاحب کفایه در فقه، کتابها و رساله ها نوشته و آرای عالمانه آنها را بویژه درباره غنا و موسیقی و ... برناتافته و بسیار بی باکانه به آنها تاخته است ...

ر.ک: شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ٨٦ - ٨٥؛ آقا بزرگ تهرانی، الکواکب المنتشرة،

ص ٥٤٦ - ٥٤٥.

٢. «آلف» و «إلف»: الصديق والمؤانس والمعاشر.

ماحياً لاشواك شكوك طلبة اليقين بقواطع الأدلة القاطعة عن مدارك الافهام، نتيجة مقدمات العقل والحجى، وثمره اغصان الفضل والنهى؛ اديب رست للعلم فى ارض صدره جبال، جبال الارض فى جنبها قف؛ فوا عجباً متى احاول وصفه وقد فنيت فيه القراطيس والصحف، مولانا الشيخ الفاضل التقى التلى؛ ومقتدانا قفى مروّجى ملّة مدينة العلم وسمى بابها العلى؛ لا زالت ابواب الهداية مفتوحة بتزبير مفاتيح اقلامه، وصدور الاحيّة مشروحة بتنوير مصباح لفظه واکرامه، اذ سقانى بدر ما لمرضعه فطام؛ وحبانى ثقى عروة ليس لها انفصام؛ من شكر الله عمّ نواله على صحّة تلك الذات الجامعة لمحاسن الصفات؛ وسلامة ذلك الوجود الجالب لانواع الخيرات والبركات.

بعد التشرف بمطالعة كتابه الذى تغنّجت ملاح عباراته البليغة بدلال دلائل الاعجاز؛ وتبرّجت حسان فقراته الفصيحة بوشاح شواهد الاعلاز؛ كانى المعانى فى فصاحة لفظه نجوم الثريا او خلايقك الزهر فاخذته حرزاً لهياكل الامال، وجعلته تميمياً لعضايد الاحوال، محترزاً به من سوء مجارم الزمان، ومتعوّذاً ببركاته من شرّ دهارس الدهر الخوان؛ راجياً من منن الله عظمت نعمته؛ أن يشرفنى بشرف لقائه الذى هو احلى من حيوّة معارّة؛ واحبّ من وصل الحبايب بعد الصدود والاصادة؛ ولقد ارنى خلوص الوداد الذى هو على صفحة الفؤاد اوعث نسياناً من ذكر دهور الشباب؛ واعزّ انمحاء من رسم خطوط الاكف والرواجب.

بعد طى صفائح الشوق والغرام؛ على بسط بساط اظهار المرام؛ ملتصقاً منه دام ظلّه ان يظلّ على غمايم الطافه التى هى غمر الرءاء؛ ويذكرنى مع من يدعوله فى مظان الاجابة بصالح الدعاء؛ فقلتُ كلّاً وهل ذلك إلاّ تحصيل الحاصل؛ وعلان ما كتمانته اولى نظراً الى تأكّد الارتباط بين المسئول عنه والسائل؛ فانّ سواكب غيوث توجّهاته سادلة على الغايب والشاهد، وبوارق شمس التفاته شاملة للذاهب والعايد؛ كالبحر يقذف للقريب جواهرأ جوداً ويبعث للبعيد سحابيا، والشمس فى كبد السماء وضوءها يغشى البلاد مشارقاً ومغارباً، والمتوقّع من مكارمه السامية تكريس بناء الاتحاد، وتأسيس اساس الاخلاص والاعتقاد، بادامة اعلام حقايق الحالات، واقامة اذان سوانح المهام الى طلوع الصبح الملاقات.

[٢٢] جواب مكتوب بعض مشايخ الاحساء

المسئول من مجيب الدعاء الخالى عن شوايب الرياء، الحرى بالاجابة الواصل سهمه المارق عن جنّة عرض المرام الى غرض الاصابة، ان يديم بقاء حضرة المولى الكريم المعروف بالعلم والعرفان، الموصوف بالجود والاحسان، قطب سماء الفضل والشهامة، مركز دائرة العزّ والكرامة، قدوة الاكارم

يقتدى به كل غير الرءاء فى صلوة الصلّات، واسوة ذوى المكارم يقلّده كل من اجتهد من سالكى مسالك العطاء فى سبيل الخيرات، كهف الحاجّ والمعتمرين، مولانا الاعزّ الاكرم فلان، حمى الله تعالى حماه ووقاه من كل سوء وحماه، اذ منّ على الداعى لبقاء الاحباب، الراجى لخيرهم وصلاحهم فى كل باب، بارسال كتاب كريم شهدت بفضل براعة بوارع الارقام، ونطقت بسبق براعة نواطق الاقلام، كشفت حسان فقراته عن ظهور حسن الاخاء، وتفتت حسان فقراته عن زهور المحبة والولاء، فحرك شوقاً لا يزال فى البال بل فى ساير الجذّ تزايد، وبعث توقاً لا ينفك عن الخلد وزايد، فلا زال بيت جوده المبنى على نخترى الخير فى كل باب معموراً، وسعيه الجميل المبتداء من صنعاء الطويّة فى طيّ طريق الثواب مشكوراً.

وبعد اهداء هدى الدعاء البالغ كعبة الاجابة، فالمنتهى الى ذلك الجنب الذى تنتهى اليه مائر النجابة، انّ وردة عريضة المرسلّة الى مقرّ الخلافة الكبرى، ومستقرّ الملكة العظمى، فى استدعاء رخصة الحجيج من طريق الاحسى، قد فتحت فى حديقة حضور اولياء الدولة القاهرة، وعرضت باسرها على اركان السلطنة الباهرة، ولما فاج من طيّ ارقامها ربا الخلو من الرياء فى عرض المراد، وفاج من مسك ختامها اريج صدق الولاء وخلوص الاعتقاد، تلقّوها بالقبول، وجعلوها مفتاحاً لباب اجابة المامول، فرخصوا حاجى البيت العتيق، واذنوها فى الناس بالحجّ من تلك الطريق، فالطريقة الانيقة الوفاء بما عهدتم فى امر حجاج بيت الله الحرام، ورعاية معاھدتم فى عابرى سبيله الاحقاء بوظايف الاعزاز والاكرام، فانّ الكريم اذا وعد وفى، ومن او فى بما عاهد عليه فله الجزاء الاوفى، مع ما فى ذلك من ترويج الملة الباهرة، ومنافع اخرى لمن يريد الدنيا وحسن ثواب الآخرة، ولما صدّ القلم عن حصر فوايده الجمّة، واحصر عن عدّ عوايده المهمّة، عاد عن الاحرام لبسط الكلام، وارسل هدى التحية ثمّ احلّ بوادى السلام.

[٢٣] جواب مكتوب لبعض الاحباب

إنّ قلباً صارياً قد اغترف ابدأ من عين افاضاتكم الجارية فى القلوب مجرى المهج كيف يتروى بما فى الرقيم من رشحات الارقام، وان صدراً ضيقاً قد انشرح دائماً من تقرير شارح افاداتكم بلا جرح كيف ينشرح بما فى متن الكتاب وان بسط يتحرير الاقلام.

ليت شعرى متى يرتفع حجاب البين من البين، حتّى يتنوّر البصر برؤيتكم ويصير بها القلب الكئيب قرير العين، ما حال من تنعم دهرأ من نعمة مواصلة احبابه العظام، ثمّ ابتلى ببلاء مهاجرتهم

و تألم منه بانواع الآلام، أنه من ذلك لفى عذاب اليم، يستعذب التعذيب فيه كأنما جرع الحميم هي البرود السلسل، ام كيف بال غريب تمتع حيناً فى جنة صحبة اصحابه الكرام، ثم نأى عنهم واحترق بنار الشوق والغرام، أنه من ذلك لصالى الجحيم، لاغرو ان يصلى الفؤاد بحبهم ناراً توججها يد التذكار.

قلبي اذا غابوا يصور شخصهم فيه وكل مصور فى النار، ارايت انّ البليّة لايّ يوم ليوم الفصل وما ادرك ما يوم الفصل،^١ و السماء ذات الرجوع، و الارض ذات الصدع، أنه لقول فصل، و ما هو بالهزل^٢، و قاكم الله شرّ ذلك اليوم و لقاكم نضرة و سروراً^٣، و جزانا بما صبرنا من شرف لقائكم و تشريف بقائكم جنة و حريراً، أنه على ما يشاء قدير، و بالاجابة جدير.

[٢٤] كتب الى بعض الاحباب لاعلامه بعدم وصول ما ارسله من الكتاب

خطوات ذكرك تستثير مودتى واحسّ منها فى الفؤاد ديبيا
لا عضولى إلا وفيه صباية فكانّ اعضائى خلقن قلوبا
من فرايض العرايض الى جناب عزيز مصر الفضل الذى حوى الفضائل الى حدّ ليس لاحد
فى رسم الادب حدّ تعريفه، و ترفع شأنه العالى الى مرتبة لاتصل ايدى الالفاظ و العبارات الى ذيل
نعتة و توضيحه^٤.

بعد عرض الدعاء و بسط الشوق البالغ حدّ الانتهاء، انّ يوسف كتابه الكريم قد اجمع فيه الاخوان، فالقوه فى غيايت جبّ النسيان، فلما وردوا قالوا تركناه عند متاعنا فأكله ذئب الذهول، و جاؤا بقميص خبره متلطّخاً بدم الكذب خليقاً بالرد و عدم القبول، و لعمرك أنّهم قد كسروا قلبي بهذا الجير^٥ حتّى ضاق صدرأ، و شقّ عليه قميص الصبر و لقد حقّ القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون بغياً و عتوّاً، و جحدوا به واستيقنته انفسهم ظلماً و علوّاً، اخذوا أوّلاً فى الانكار حتّى أنّهم لم يقرّوا فيه بنيانهم، و اصرّوا على ما قالوا و اقسموا بالله جهد ايمانهم، ثمّ لمّا علموا أنّى لا اترك الدعوى

١. سورة المرسلات: ١٤-١٣.

٢. سورة الطارق: ١٤-١١.

٣. سورة الانسان: ١٢-١١.

٤. كذا فى المتن، يقال فى كلامه توضيح اي تخنيث و يمكن أن يكون بدلاً من التوضيف و الصحيح «توضيفه».

٥. كذا فى المتن و يحتمل ان يكون تحريفاً من «الخبر».

ونکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ينطقون، اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون، ولقد یست من نیل المرام لديهم، تقاعدت عن القيام علیهم، ولم استفت فیهم احداً، عسی ان یهدین ربی لأقرب من هذا رشداً، ولم یؤاخذهم بما نسوا ولم ارهقهم من امرهم عسراً، عسی ربی ان یتوین خیراً منه و سيجعل الله من بعد عسر یسراً.

فالمامل من مراحمک ایها العزیز متى سمعت بوفودهم، اما أولاً فالامر باحضارهم بعد ورودهم فاذا جاؤک فاسئل به خیراً، فانهم لا یظهرون علیک ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً، و جادلهم بالتی هی احسن فسوف یكون لزاماً، و من یفعل ذلك یلق اثاماً؛ و اما ثانیاً فتثنیة اللطاف بارسال رسالة اخرى، ولو مننت علی باتحاف مأسودة الاولى ایضاً لکان اولی و اخرى، لکن علی یدی من لا تكون قدماء فی وحل الکسل و الاهمال، بل یطیر باجنحة السرعة و الاستعجال، فان سفرنا هذا قد انقضى اجله و مالت شمس عمره الی الصفرة، و سوف تغرب فی مغرب اخر الشهر بناء علی الشهرة، ثم یطلع بدر لقاء الاحباب من مطالع فنسکن من حركات التعب و نستریح فی مهد الراحة و فراغ البال، و نخرج من نار البعاد و ندخل جنة الحضور، فنقول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور. ولما قرب زمان رجوعنا الیک، و حان اوان وفودنا علیک، لا نستدعی من مکارمک ارجاع الخدمات، بل تقتصر علی ذکر ما ذکر، و نلتمس منک التوجه و حسن الالتفات، لازلت سالمین من طوارق اللیالی و حوادث الايام، بالنبی و اله علیهم افضل التحية و الصلوة و السلام.^۱

[۲۵] جواب مکتوب السید الرشید ابن الشریف سعد بن زید المسمی بسعید*

المستول من الله العزیز الذی یسمع تلبية من لباء، و یجیب دعوة الداع اذا دعاه، ان یقیم مقام الشرافة و السیادة، و یدیم موقف الکرامة و السعادة، ببقاء المولی الشریف الکریم، الخلیق لدى الخلیقة بوظایف التعظیم و التکریم، کھف الحاج و المعتمرین، مرجع طوایف الانام فی ذلك البلد الامین، راعی الرعية، و باسط العدل فی البریة، کعبة المجد، و انسان عین التهامة و النجد، نخیطة

۱. ماکان فی هذا المکتوب من الالتفات بالفاظ القرآن الحکیم و الاقتباس من آیات الفرقان العظیم لا یخفی علی القاری الکریم البتة.

* سعید بن سعد از سادات حسنی و از قبیلة بنی خالد است که در این مجموعه بیشتر نامه ها در جواب نامه های پدر او (سعد بن زید) نوشته شده است. برای تفصیل به پی نوشت نامه دوم از این مجموعه مراجعه شود و نیز نامه ۳۱ دیده شود.

السلالة السعدیة فی الوری، و نقاوة نتائج النامية فی حجر امّ القرى، جامع الفضایل السنیة، حاوی المناقب الحسنة، اعنی حضرة فلان حرس الله تعالى علاه، كما جعل جمیل المائر و جلیل المفایر حلله و حلاه.

اذ منّ علیّ بالقاء کتاب کریم لقانی منه نضرة و سروراً، و لَمّا رایته حسبته لؤلؤاً منثوراً، و کان کلّ سطر منه مفتاح لآبواب اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز، و منوال نسج علیه من مشیق یدیع البیان، و انیق المعانی ما لا یحیط بوصف مساواته لحدّ براعته الکلام دايرة الاطناب مع کونه فی غایة الایجاز، فلا زال بیت وجوده الشریف معموراً، و سعیه المبتداء من صفاء الطویة فی طیّ مسعى الوداد مشکوراً.

ثمّ لا یخفی علی ضمیره المنیر و خاطره الخطیر أنّ المحبّ لم یبسط فی باب سماجة فلان بساط الشکایة، و لم یکشف عند أحدٍ من اولیاء الدولة القاهرة عن مساویه التي جاوزت النهایة، و لكن الحجیج الذین کانوا کالاسراء فی یدیه، و لم یجدوا سبیل التخلّص من سوء سلوکه فی الطریق قد و ثبوا علیه، فبالغوا فی بثّ شکواه، و حالوا بینہ و بین الوصول الی ما کان یرجوه و یتمنّاه، و لعمرک أنّه کان حرّیاً بذلک، حقیقاً بان یقع فیما حفر لاختوته من أبار المهالك، و لقد ابتلی بجزاء سوء الطینة، و کلّ نفس بما کسبت رهينة، و المرجو من ذلک الجناب، زاده الله تعالى شرفاً و تعظیماً فی کلّ باب، تأکید اركان الموالاة بارجاع سوانح الخدمات، و رفع قواعد بیت الاخوة الایمانیة، بخیر الذکر الذی هو الدعاء فی تلك الاماکن الشریفة الربانیة، و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته.

[۲۶] جواب کتاب الشریف سعد بن زید *

غَبَّ حمد الله الذی جعل الکعبة البیت الحرام مثابة للناس و قیاماً، و الصلوة علیّ رسولہ الامّی الذی کان لسایر الانبیاء و الرسل اماماً، و علی اله الذین استحقّوا من کلّ من صلی الی القلبیة تحية و سلاماً، و الذین اقتدوا بهم اولئک یجزون الغرفة بما صبروا خالدين فیها حسنت مستقرّاً و مُقاماً.

و بعد فالذی ندبني الی مستحبّ ارسال العریضة، قضاء ما هو الواجب من اداء سنّة الفریضة، ای تسویة حدیقة الولاء، لغرس شجرة دعاء اصلها ثابت و فرعها فی السماء، تزدان بثمره دوام الدولة الکریمة، و قوام ملكة الباهرة القویمة، یتمتّع باقتطافها جناب المولی السید الامجد الاسعد الشریف

* باز به پی نوشت نامه دوم مراجعه گردد.

الجليل الكريم، الاولى بوظايف التبجيل والتعظيم، وشراف التشريف والتكريم، السعد الذابح لفحول الحساد وكباش العدى، والبحر الضارب عدد سفاين الحباب الخبية ضروب الندى، الكريم الذى قلّد جيد المفاخر بوجوده الفاخر، واعترف بفضل الزاهر كلّ من اغترف من بحره الزاخر، ارتفع فى رتب السيادة مكانه، وتزيّن بوجوده الشريف عصره وزمانه، كشف بانوار العدل ظلم المظالم، ولم يخف فى ذات الله سبحانه لومة لائم، لله بلاده من باسل آمن بسطوته ذلك البلد الامين، وعادلٍ عمرت بعدله ونصفته ديار معايش الحجاج والمعتمرين، اسمع به وأبصر اذ سالت باعناق مطى اياديه اباطح امال السائلين فى الحل والحرم، ونالت ايدي حوايج المحتاجين اذيال نائله المتناول لطواف العرب والعجم، شجو حساده وغيظ عداه ان يرى مبصر ويسمع واع، سدته السنّة نجد المجد والكرامة، لا نجد بكّة والتهامة، ومقام الفضل العميم، لا مقام لابراهيم، وحجر العطاء الجزيل لا حجر اسماعيل، وموقف المعروف لجماعة ذوى الحاجات، لا موقف جمع وعرفات، وحضرته العلّة كعبة المحتاج لا كعبة الحجاج، ومشعر الكرم لا مشعر الحرم، ومنى الضيف لا منى الخيف، وقبله الصّلات لا قبله الصّلوة، اعنى الحضرة الشريفة، السعيدة السعدية، لزال سعيه الجميل فى اغانة اولى الارب مشكوراً لدى الموالى والمعادى، وبيت شرف النسب والحسب معموراً بسبوغ احسانه الذى سواء العاكف فيه والباد، وغمر ابدأ بالسعد ناديه، وغمر دايماً اهل التهامة النجد وبغوام اياديه.

وبعد الفراخ من صلوة دعائه يستحبّ تعقيبها بشكر بعض الآله، وهو الفاء كتاب كريم يشعر بسلامة تلك الذات الكريمة، وبقاء وجوده الشريف باقياً على ما عوهد عليه من عهود المحبة القديمة، حبّذا من رقيم ليس فى كهف البلاغة معادل يعادله، ولا فى مقام حسن الضيافة مشاكل يشاكله، وبالحا من يطاقه فوق الطاقة، وضعت فى مغانى ابداع المعانى بلاغة بدیع البيان فى فصاحته، على طاق لا تصل اليه ايدي فصحاء الزمان الباسطين مايدة حلالة الكلام وملاحته، فالمامل من مكارم خلايقه الحسان، الخليقة بالاحسان، وفضايل محاسنه السمان، المحيطة بكل فضل واحسان، تكرير هذه العطية الكبرى، بالمن بها مرّة بعد اخرى، امرأ بسوانح خدمات هذه البلاد، اذ السعى فيها من لوازم صفاء الولاء وخلوص الوداد، مبشراً بدوام نعمة السلامة لتلك الذات القدسيّة، ذات الفضائل الملكيّة والانسيّة، فإنّ هذه البشرى انتهت من المنى وهذه الصلة العايدة الذّ من الغنيمة الباردة، اعد ذكر نعمان لنا ان ذكره هو المسك ما كرّرت يتضوّع، ولما طوت ظبى الاقلام بيداء العرام، وبلغت بنوافج الكلم الطيب منازل الختام، ختمت صحيفة الكلام بمسك التحية والسلام.

[٢٧] ايضاً جواب مكتوب بعض شرفاء مكة

اشرف هدية يهدي بها الاحبة، واكرم تحفة يتحف بها الساعون في مسعى صفاء المحبة، سلام لا يرتقى بسلم الاحصاء درجاته، ولا تحصي بحصى البيداء وجمار البطحاء بركاته، وما احق بهذه التحية، واخلق بهائتك الدعوة الكريمة ذات المواهب السنية، جناب السيد الشريف الجليل المولى بشرايف التعظيم وكرام التبجيل، ناصب لواء المجد والشهامة، رافع بناء الشرف والكرامة، سابق فرسان الاحسان، فارس مضمار البر والامتنان، غرة ناصية المكارم والمائر، قرة باصرة المعالي والمفاخر، شمس فلك السيادة، بدر سماء الرفعة والعزة والسعادة، كهف الحاج والمعتمرين في ذلك البلد الامن، عزيزنا الكريم النجيب الحسيب السيد فلان، حرسه الله تعالى من مكر الدهور ما كثر الجديدان، والبسه برد البهجة والسرور ما مرّ الا بردان.

كما سرّنا بالقاء كتاب كريم مشعر بصحة ذاته القدسية، مبشر ببشرى سلامة حالاته عن المكاره الافاقية والانفسية، ومما يضاعف لنا المسرة، ويزيد على قرة العين قرة، ان تكون هذه الحسنة مقرونة بالنما والزيادة، وهائتك العائدة موصولاً بدؤها بالاعادة، لازلت في دولة تبلغكم مستهى الامال، وتكشفكم ذات اليمين وذات الشمال، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٢٨] ايضاً جواب مكتوب بعض سادة فضلاء مكة

اتانى كتاب من كريم جنابكم، فصيح صريح الصدق في اللفظ والمعنى، سررت به حتى ظننت بانه كتابي وقد اوتيته بيدي اليمنى، ما احب كتاب الاحبة، لانه يبدو منها صفاء المحبة ويتجلى فيها صورة حالهم على الوجه الاحسن، ويتمثل فيها فراغ بالهم عما يستفرغ المجهور في صرفه من النوايب والمحن، مثاله ماترائى في مرايا فضائل السيد الايدى الالمعنى، وتبدى من وذايل رسايل المولى الصديق الوفى اللودعى، المعترف بمآثره الفاخرة ذوو المجد والكرامة، والمغترب من بحار فضايله الزاخرة افاضل النجد والتهامة، منهل ذوارف العوارف، منبع لطايف الحقايق والمعارف، واقف مواقف الفضل والكرم، عالم معالم الهدى يهدى للتي هي اقوم، جامع الشمايل الحميدة، حاوى الفضائل العديدة، مشرق شمسي المعقول والمنقول، مجمع بحرى الفروع والاصول، المفيد المرتضى، الذى بلغ فى العلم اطوره، وفى الفقه حدّاً نفر من كلّ فرقة طائفة ليتفقهوا فى الدين لديه، امتدّ فى طريقة البراعة بابه، وبرع فى طريق الفضل حتى شقّ على من شق غباره اتباعه، ناشر لواء السماحة، باسط بساط البلاغة والفصاحة.

اعنى الفاضل الموفق المؤيد مولانا الحسيب النجيب السيد فلان، لازال عامراً لديار الفضل

وبلاده، [و] ناشراً لأعلام طرايف العلم وبلاده. فدونك كتاباً كريماً قد القى إلى فاقر عین الرجاء بلقائه، وورد على مشعراً بسلامة ذلك الجناب ودوام بقائه، فله ثوباً قلمه الكاسى عواى الامانى، الناسج على منوال البلاغة خبير الحبور من نابل البيان وحابل المعانى. ياله من رقيم جرى مجرى بثر زمزم فى تروية كلّ صاد لعين السلامة، وكتاب كريم يتنافس فيه كلّ من تحلى بحلية الفضل والكياسة، حوى من اسرار البلاغة ودلائل الاعجاز، ما لا يفتح ابواب مفاتحه بمفتاح الاطناب فضلاً عن الايجاز، ولما اتى منك الكتاب الذى حوى قلايد سحر للبيان حلال، وهمت به حتى توهمت لفظه نجوم ليال او سموط لال، والمرجو من خلائقكم الحسان، اعادة هذا الفضل والاحسان، وافادة المنّ علينا بالدعاء فى تلك الاماكن المشرفة التى هى لاجابة الدعوات اشرف مظان، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٢٩] جواب كتاب بعض الافاضل

احسن الاحاديث المنقولة عن ثقات اقلام الاحباء، هو الحديث الوارد عنها بطريق يخبر عن خلوص الوداد وصدق الولاء، مثل ما رواه القلم بطريق الحسن، من بديع البيان المسند بسند اقوى واحسن، الى فصاحة من فتح ابواب اسرار البلاغة بمفتاح البراعة، وحاز بها فى مضمار حسن الضيافة قصب سبق البراعة، وهو العالم الارب الفاضل الالمعنى، والعارف الارب الكامل المتوقّد للودعى، ناشر الوية الحقائق والمعارف، ناصب اعلام الدقائق واللطايف، فارس مضمار الانظار الدقيقة، غايص بحار الافكار العميقة، المؤيد بالهدايات السرمديّة، والموفق للسعادات الابدية.

المحقق البارع الذى فى مختصر من دروس فضله بيان لشرايع الاسلام، وذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد، وفى لمعة من مبسوط علمه ايضاح لقواعد الاحكام، وتذكرة لمن حاول منتهى المطلب ورام غاية المراد، بارشاده المفيد، ما احقّ لفرسان حلية الكلام، وملاعبى اسنّة الاقلام، ان يكونوا من خدمه، واخلق لمن تردّد فى طريق البرّ والتقوى ان يعترف جازماً من غير ان يقدم رجلاً ويؤخر آخرى بتقدّم قدمه.

اعنى المولى الفايض من الفضل بالقسط الاوفى، صديقنا الشفيق الوفى الشيخ فلان، لازال قائماً باحياء علوم الدين، واعلاء كلمة الحقّ واليقين، فانه مع الارسال مسند الرواية، ومع كونه مرفوعاً الى المرسل اليه صحيح الاسناد الى جنبه الحامل من قلمه راية الدراية، ولقد صحّ خبره عن صدق الوداد، كما يخبر عنه اثره السارى فى مجارى قلوبنا من صادق الولاء وخالص الاعتقاد.

فياله من كتاب لم ينسج في محاكاة البيان مشيق على منواله، ولم يوجد في مراة الوجدان نميق على صورته ومثاله، يترجم عن محض الوداد على النوى وان لم يؤكد عقد اشطوانه قربا، وليس التدانى انتج الحبّ أنما تعارف روحينا هو المنتج الحبا، وعندى ممّا فى خطابك مودع من الودّ ما لا استطيع له كبا، ولعمر الوداد قد استقرّ فى مستقرّ الفؤاد من المقه، وتحقق فى حُقّة الاتحاد من المحبّة المتحقّقة، ما ليس ببلية من الجديدين، ولا يعتريه النقص كر الملوين.

والمأمول من مكارم اخلاقكم الحميدة، ومحامد ادابكم السديده، نصب لواء الولاء البارى لكلّ حاضرٍ وباد، برفع ايدى الدعاء الضامن لجو سوايخ الالاء والايدى، فأنّه نافع لاخوان الدين، وما ينفع الناس فيمكث فى الارض بشهادة القرآن المبين، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣٠] كتاب مرقوم الى بعض فضلاء الاحباب

ثمرة شجرة المحبّة المستحبّة هي واجب الدعاء العريض لطويل بقاء الاحبّة، سيّما نقاوة الاحباب الخليق بوظايف التكريم فى كلّ باب المؤيّد بالتأييدات القدسيّة، المزيّن بفضايل الملكات والملكيّة، والاخلاق الانسيّة، منبع ذوارف العوارف، مجمع جوامع الحقايق ولطايف المعارف، المرضي صفاته الفاضلة، المحمود سماته الكاملة، محرز المناقب الحسنة، موقظ الفضائل السنيّة من سنّة، باسط بساط الفضل والمجد والكرامة، رافع لواء العزّ والكرم والشهامة، المتحلّى بحلية الخلايق الحسان، مولانا الصديق الشفيق الشيخ فلان، لازالت معاقد العزّ مؤيّدّة بوجوده، ومعاهد الفضل مؤيّدّة ببرّه واحسانه وجوده.

وبعد طيّ وادى السلام، وبسط صحايف الشوق والغرام، فالمرتسم فى مرايا معلوماته ومشاعر مدركاته أنّه قد رخص لوفد الحجيج من طريق البصرة ليطوفوا بالبيت العتيق، واذنّ فى الناس بالحجّ يأتوه رجالاً وعلى كلّ ضامرٍ ياتين من كلّ فجّ عميق، وهم اضياف الله تعالى وابناء سبيله وعباده المكرمون، الأحقّاء بعظيم الاكرام وجليله. فالمأمول من لطايف لطف ذلك الجنب واکرامه، وشرایف سعيه واهتمامه، ان يكرم مثنواهم، ويحسن مقرّهم ومأواهم، ويبالغ فى اجلالهم، ويحترمهم احتراماً يليق بأمثالهم، ويرعاهم حقّ الرعاية، ويلحظهم بعين الرأفة والعناية لئلاّ يلقوا فى سفرهم هذا نصباً، كمن اتّخذ سبيله فى البحر عجباً، فان الكرام يكرمون من قدم اليهم وافداً، ويهتمّون بقضاء حوايج من جاءهم قاصداً. واثار فضلهم فى ذلك مبصرة، ووجوه احسانهم عندما يحسنون ضاحكة مستبشرة، ويسعون لتحصيل هذا الغرض، ويسارعون الى تحقيق ذا الحقّ المفترض، ويعدّون ذلك فخراً يتخلّد فى تواريخ الاخبار والاثار، ويخلدون

لأنفسهم به ذكراً يكتب دوامه بسواد الليل على بياض النهار. والسعيد من احتيج إليه وعول في مهام السعداء عليه، وينال برّه من غير حاجة إلى الذرايع والوسايل، ويفاز بجدواه من دون التوقف على شفاعته شافع وسؤال سائل.

ثم العجب كلّ العجب من ذلك الصديق الافرقي، والخليل الاودّ الاحبّ الاصفى، حيث شقّ على قلمه طي طريق التزيرة، ونسى في هذا العام كتاب التذكرة، فوضعه على طاق النسيان، ولم يبشّرنا ببشرى سلامة ذاته التي هي مجمع مجرى العلم والعرفان، ولم يعهد ذلك من عهوده وسنته، ولم يترشّح مثله إلى الآن من اناء دابه ودنّ ديدنه، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣١] أيضاً كتاب إلى الشيخ بنى خالد

إنّ أولى ما يليق بصدق الولاء بعد السلام، هو الدعا الذي يتفرّع على شجرته النامية ثمرة الفوز بعظيم المرام، أي تمهيل بقاء المولى الجليل الكريم، الحرّى بكلّ ما يتحرّى للاجلّة من التبجيل والتكريم، المحموده شيمه، الوكافّة على الكافّة ديمه، الزايد على ابن زايدة المشهور بالسخاء في معنى البرّ والامتنان، السابق مطي عطائه في طي مضمار الكرم جواد جود الطائي المعروف بفضل المعروف والاحسان، الذي تنسّقت اضواء نجوم سعوده، وتدقّت انواء غيوم جوده، بأسلّ بطلّ لدى شجاعته بطولة كلّ بطل كامل، وبطلّ بسلّ عند جرأته دعوى البسالة من كلّ بأسل فاضل، كعبة الشرف والشهامة، نجد المجد والعزّ والكرامة، قطب فلك سموّ المكان، بدر سماء السعادة الشيخ فلان، زاده الله تعالى بسطة وحشمة، ومنّ عليه بكلّ منّة ونعمة.

وبعد نشر صحيفة الدعاء، وبسط بساط شوق اللقاء، فلا يخفى على مرآة ذلك الضمير المنير، انّ في فتح طريق البصرة، يفتح لكم ابواب النصر، وتستفيدون بذلك فوايد غزيرة، ولكم فيها منافع كثيرة، وقد رخص من ذلك السبيل وفد حجاج بيت الله الحرام، ورهط المعتمرين المتمتعين بادراك المشاعر العظام، واذن لهم في هذه السنّة، واجر من احسن اليهم اجر من جاء بالحسنة.

وقد خرج من بيته مهاجراً إلى الله ورسوله، جمع كثير وجمّ غفير راجياً للظفر بمامله، ولقد حاولوا بسركة الحركة، عوايد الاشتياق إلى الخير والبركة، فبادروا إليها عجالاً، ونفروا خفافاً وثقالاً، فينبغي لكم الخروج عن عهدة العهود والمواثيق المؤكّدة بغلايظ الايمان، والدخول بذلك في زمرة الذين سارعوا إلى مغفرة من ربّهم ورضوان، بان تحرّموا للسعى في سبيل الله على وجه يليق، وتحرسوا سالكيه الأتّين رجالاً وعلى كلّ فجّ عميق، لئلا يصيروا طعمة لكلّ ذنب

مفترس، ونهية لكل لص مختلس، فلا يستطيعون لهم نصراً، ولا يملكون لانفسهم نفعاً ولا ضرراً، فليكن اغتناؤكم بذلك جميلاً، والاهتمام بما فيه صلاح احوالكم ونجاح أمالكم ضامناً وكفياً، وتعاونوا على البر والتقوى، واطيعوا الله تعالى فى الجهر والنجوى، وكيف لا يتنافس فى كشف الضر عن الاحباب، مع ما فى تنفيس الكرب من نفايس الاجر والثواب، ولما انتهى الكلام الى حد الاطناب، وكاد أن يكون مظنة للاسهاب، صرفنا عن طي بيدا الاطالة عنان اليراع، وعطفناه الى صوب التماس الإعلام بالمهام التى يتفق لكم فى هذه الحدود والاصفاع، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣٢] جواب مكتوب بعض مشايخ مكة

إن احسن ورد تفتح فى حديقة حسن الاتفاق، وفاح منه اريح طيب الودّ ونفحة صدق الوفاق، ما تورّد به خامّة قلم المولى العالم الفاضل، الاولى بكرام مناقب الاماجد والافاضل، جامع مفردات العلوم الدينية، حاوى حقايق المعارف اليقينية؛ ناسك مناسك الافاضة والافادة، سالك مسالك الفضيلة والسعادة، لابس رداء الامامة، باسط بساط الفضل والكرامة، الذى حمل من قلمه الناسخ لما يشعر بالخلاف راية الدراية، ومن لسانه الناطق بما يفصح عن الوفاق لواء صدق الرواية. اعنى جناب الصديق الروحاني، والاخ الشفيق الايماني، بدرسماء التقوى، مولانا الموفق المؤيد الشيخ فلان، لا زال ساعياً فى احياء علوم الدين من صفاء الاعتقاد، وداعياً الى الحق واليقين بنصب لواء الهداية والارشاد.

وقد ورد علينا المشرف السامي، بل الغيث الهامي، مشعراً بصحة ذاته الفاضلة ومعرباً عن عافية وجوده المطرّز بحلل الفضائل الكاملة، وكان وروده العزيز فى حالة نشترى فيها سلامة تلك الذات القدسيّة، التى هى مجمع مجرى الكمالات الملكيّة والانسيّة، بثمن الشكر على بقائها المطلوب دائماً، والحديث عن هذه النعمة الربانيّة قاعداً وقائماً، فتلقّينا بشوق لا يوازيه غير حبه الجناني، ولا يساويه سوى الائتلاف الناشى من التعارف الروحاني، ثم دعانا لنظام سلسلة تلك العطية الكريمة بابود الظهور، ولقوامها القايم به القيام بالهداية الى الطريقة المستقيمة بالاستمرار مَرّ الدهور.

ومما ينبغى نصب اعلامه، ورفع بنا اظهاره وإعلامه، هو أنّا عرضنا فى المجلس العظيم السلطاني، والمحفل المنيف الخاقاني، لازال منزلاً لنزول النصر والتأييد الرباني، برهة من احوالكم على اولياء الدولة القاهرة، وشرحنا مختصراً من مطوّل فضلكم وكمالكم لدى اركان السلطنة

الباهرة، فعطرننا بشميم شمّه من فضايكم المنيفة أنوف التوجّهات السلطانيّة، واستبشرنا اذ حصلنا بنشر نبذ من اخلاقكم الطيّبة الشريفة بشرف العنايات الخافائيّة، وعمّا قريب يصل انشاء الله تعالى فايدته اليكم، ويعود على وجه يليق عايدته عليكم.

ثمّ المسئول من ذلك الجنب، لزال هادياً الى طريق الحقّ والصواب: امّا أولاً فتكرير ذكرنا في ذلك الاماكن الشريفة بدعاء اكرتري تكثّر بركاته في السرّ والجهر، ويوجب لنا التشرف بشرف زيارة البيت الحرام، والاستسعاد بالتزام المستجار؛ واما ثانياً فإعلام ما اتفق له من المهام، والإشعار بما عرض من الاحوال الداعية الى الاخبار والاعلام، لا زلتم لابسين من حلل الصحة لباس العافية من حوادث الزمان، محروسين من بوايق الدهر بواقية وروع الامن والامان، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣٣] و من جملة المكاتب ايضاً الى شرفاء مكة

لا زالت تلك الحضرة الشريفة العليّة العالية كعبة لطوايف الانام، وقبلة لمن حجّ البيت او اعتمر وصلّى خلف المقام، وما برح ذلك الجنب الاسعد مطافاً لكلّ سعيد، وذلك الباب الانجد موقفاً لكلّ من رام الافاضة الى مشعر الاحسان، وحاول الركون الى ركن شديد.

وبعد فالمعروض من الداعي لدوام تلك الدولة الدائمة، وقوام تلك الشوكة القائمة، انّ مشرفة الشريف السامي، وكتابه الكريم الذي هو في افاضة ذوارف اللطاف كالسحاب الهامي، قد القى الى في اسعد واطلّ على في احسن الاوقات، فقلّدتني مئة لاينفك رهينها الى يوم القيامة، لاشعاره بسلامة تلك الذات الكريمة، التي هي سام المجد والعزّ والكرام، وايم الله لقد اتاني في حاله كان ظمأى فيها الى زمزم وروده البهيج من حبّ الغليل لماء البقاء، وعطشى الى تروية وصوله الانيق اكثر من شوق العليل الى شربة الشفاء.

والمرجو من تلك المكارم الجليلة، والمراحم الجزيلة، ذكرنا بصالح الدعاء في تلك الاماكن الشريفة المظلة بسمو قدرها على السماء، ثمّ المنّ علينا بارسال المراسلات، وارجاع ما تعلق بهذه الحدود من سوانح الخدمات، ومن فرايض العرايض اتى ما امرتم به من امر فلان قد اثبتناه في لوح الامتثال والايتمار، واحرمننا لعرضه على اولياء الدولة القاهرة في اى وقت يتفق من اوقات الليل والنهار، وسوف يظهر عليكم انشاء الله تعالى نجاح المسئول من جهة المقبول، ويتجلّى اثره في مرآة الحصول على الوجه المأمول، والسلام عليكم ورحمة الله والمقرونة ببركاته، الموصولة بكلّ عايد من سوايغ عوايده وصلاته.

[٣٤] فى تهنية السيد الكريم ابن والى حويزه لما تشرف ابوه بتشريف ولاية*

بارك الله تعالى بهذه الدولة الكريمة لنا عيداً، وجعلها عن أفة عين الكمال وقرب وصمة الزوال بعيداً، وسقى مدى الايتام روضها الانيق بماء بقاء ذلك المولى السيد الجليل الكريم النجيب، وفتح على وجه المرام باب بيتها العتيق بمفتاح نصرٍ منه وفتح قريب.

وبعد عُدّة الدعاء والقيام باقامته واداء الشكر وتهنئة ادامته لتهنئة هذه العطية العظمى، وتنمية هاتيك النعمة السنية الكبرى، فالمستحب للاحبة، بل الواجب عليهم فى شرح المحبة، هو الحمد على جديد هبة الله الملك الوهاب، وحديث نعمته التى يحدث بها كل شاكر من الاولياء، داعياً لها بالبقاء، مدى الدهور والاحقاب، اذ من بها على عاليجاه الخان العظيم الشان، مرأة وجود الجود والفضل والاحسان، رافع اعلام الدولة والاقبال، ناصب رايات العظمة والحشمة والاجلال، حاوى فضائل الاداب المستغنى عن اطالة الالتقاب، سيدنا المولى الاجل الاعظم الوالى، ومخدومنا الاولى بتلك الولاية من جلّ اجلة السادات والموالى، وقاه الله تعالى بجنود تأييداته الواقية ما دامت الليالى والايتام، وحفّ بالنصر العزيز والفتح المبين لواء ايلاته الباقية الى يوم القيام، محمداً له سبعون نعمائه، وبلوغ اياديه والانه.

المرجو من مكارم اخلاقكم الكاملة، ومراحم الطافكم الشاملة، اداء زكوة هذا الجاه العظيم الذى تم نصابه، وفتح على وجوه منى الاحباب بابه، بصرف نقود البرّ فى حوايج البريّة، وبذل وجوه السعى فى صلة الارحام التى بها ينمو مد العمر ويروى رسد النعم الجسمية الابدية، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣٥] كتب ايضا الى الشريف ** مكة

رفع الله تعالى الى قواعد بيت الشرف والعزّ والكرامة، واركان كعبة المجد الذّا لفرع شجرته الطيبة فى السماء واصلها ثابت فى النجد والتهامة، برفعة شأن عاليحضرة السيد المولى الاجل الاعظم الاكرم، وإعلاء قدر الشريف المعظم المكرّم، الاولى بولاية الحلّ والحرم، مشرق شمسى الدولة والاقبال، مجمع بحر العظمة والاجلال، محطّ رحال طوايف الانام، محرم حرم الله وعامر بيته الحرام، روضة المعارف الطيبة النافحة المعطار، وديمة العوراف الدائمة السافحة

* به ذيل نامه دهم مراجعه شود.

** كذا فى المتن.

المدددار،^١ هضة معال سامية الاعلام، وطلعة عوال عالية السنام، دوحة مكارم ما اخضل ايراقها، وحلبة كرايم ما اعسر على المسابق لحاقها، له نسب كريم يؤل الى النبي صلى الله عليه واله، وحسب عزيز بذل له الابى بمقاله وفعاله، وقف عند امتثال اوامره الواجبة الاطاعة جزم كل جازم، وشد لاجراء احكامه الجارية المطارعة جزام الجزم من كل حازم، كف نداه الفايز على كل حاضر وباد، يجرى مجرى عين زمزم فى تروية كل صاد، له فضائل بالغة يعترف لسان القلم عن حصرها بالحصر والوجوم، وفواضل سابغة متى حصرت نجوم السماء عدت هذه النجوم، قد تزين بالكوكبة العالية التى لاتحصى فرايد فوايدها بحصى البيداء، تزين السماء الدنيا بزينة الكواكب، وتحلى بدرارى الاراء المتلاية التى لا تعد لآلى عوايدها بجمار البطحاء، تحلى البحر اللجى بحلية الدر الثواقب، شوكته الباهرة مشكوة فيها مصباح، وسطوته القاهرة شكة شيك بها كل مقدف شاكى السلاح، قد اكرمه الله تعالى بالقوى، واعزه بطاعته، وشرفه بين الورى وجعل الفضل والكرم افضل بضاعته، نايل فضله الاوفى اجل من ان يفى بوصفه قول كل قايل، وطايل يده الطولى اجزل من ان يقاس به طول كل باذل، فيض دولته الكريمة بحر تدلى عليه السحاب يستسقى منه بدلو السماء، وكعبة صلته العظيمة قبله ولّى شطرها وجه كل امام فى صلوة الصلات يقتدى به كل منفرد بكونه غمر الرداء، مشعر احسانه المحسر لاقرائه فى كل واد، موقف امال كل جمع ياتونه رجالاً وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق، وعرفات عوارفه المعروفة بانها سواء فيها العاكف والباد، مسعى امانى كل من أب من منى واتخذ من مقام ابراهيم مصلّى بعد ان يطوف بالبيت العتيق، تراحمت الامال طمر ابياته فما الناس إلا بين جاء و ذاهب، لديه تمنى كل بادٍ وحاضر، اليه قصارى كل سارٍ وسارب. اعنى الحضرة العلية العالية المتعالية الشريفة السعيدة السعدية، انجح الله تعالى سعيه المشكور فى كل باب، وتولى كلاءه ورعيه فى كلتا حالتي المبدأ والماب.

وبعد فهذا كتابنا ينطق بالحق ويخبر بالصدق، شارحاً لما حصل فى الصدر الذى ضاق عن لاعج آلم النوى، و مترجماً عما وجد فى القلب الشايك الشاكي عن شوكة الوجد والجوى، من الودّ الموجب للدعاء البالغ كعبة الاجابة فى مظانها، والشوق الداعى الى استدعاء السعادة المستطابة من التشرف بادراك تلك الحضرة الشريفة المنيفة اكدت اركانها، ونشكر الله تعالى على ما اولانا من الولاء الباقي ما بقى الليل والنهار، ونحمده على استواء فى حالة التوالى والتنائى واستغنائه عن

١. كذا فى المتن ويحتمل ان يكون تحريفاً من «المدددار» بتكرار الراء، يقال: سماء مدددار، اى سماء تدرّ بالمطر.

الامتحان والاختبار، فإنه اذا ثبت الصفا وقع الاكتفا، ومتى صح الولاء سقط الابتلاء.

لئن صرّم الدهر حبل التدانى فليس بصارم حبل الوداد

ثم ان كان من جنابكم العالى - لازال كهفاً للاعظم والاعلى - تشوف الى معرفة كيفية هذه الحالة، فسوف يستوفى ذلك شفاها انشاء الله تعالى من قبل حامل ذا الرقيم ورافع هذه العجالة، وهو حضرة اخينا السيد العزيز الكريم، والمولى الجليل الحكيم، الطيب الحاذق، والصديق الشفيق الموافق، دواء داء الاخوان، وشفاء صدورهم فى كل مكان وزمان، ثمرة الدولة النامية الموسوية، وفرع اغصانها المتمية الى شجرة السيادة النبوية، حاوى مكارم الاخلاق، وجامع شماميس طيب الاعراق، جالينوس الزمان، وابقراط العصر والامان، المؤيد بالتأييدات الربانية، مقرب الحضرة العلية الخاقانية، اعزنا المكرّم المسدّد فلان، حماه الله تعالى بحمايته الكافية الشافية من كل داء، ووقاه عن جميع الالام والاسقام، بما منحه من ادراك موقفى الصحة والعافية من كل بلاء.

والمرجوّ من همّة ذلك الضمير المنير الاهتمام بشانه، ومن عنانة ذلك الخاطر الخطير الاعتناء باعلاء مكانه، وتنزيل وروده منزلة ورودى، وجعل القيام بتعهّد احواله قائماً مقام تجديد عهودى، وعطف عنان التوجّه اليه، والاقبال بوجه الاعزاز والاحترام عليه، وعلى اخينا الآخر الفايز من سهام فضائل الذات وكرايم الصفات بالقسط الاوفى والحظّ الاوفر، وهو السيّد الاعزّ الزكىّ التقىّ قرّة عين الاخوان، وغرة ناصية الخلايق الحسان فلان، لازال سالماً عن اصابة الاوصاب، غانماً لغنيمة السلامة فى الذهاب والاياب.

ثمّ المأمول من تلك المكارم السامية، والمراحم النامية، اجراء ميزاب القلم لافاضة شاييب الارقام، وارسال الكتاب الكريم فى كل عام، وارجاع الخدمات، واعلام سلامة تلك الذات الكريمة لازالت سالمة عن الافات والبلّيات، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

[٣٦] وكتب الى ابن الشريف

إن احسن حديث يجرى بين الاحبة، ويحدّث عمّا يجدد عهود المحبة، سلام لا تحصى بحصى البيداء بركاته، ودعاء لا تعدّ بجمار البطحاء كلماته، يهديهما المحبّ المصدود بعوايق البعاد عن البلوغ الى كعبة التدانى، والمحصور بعلايق الاهل والاولاد عن الوصول الى مهبط الفيض الذى هو قبلة الاقاصى والادانى، هدياً بالغ الكعبة مقلداً بقلاد صدق الاخاء وخلوص الاعتقاد.

للاشعار بصفاء الوداد لدى احبّ الاحبة، وهو عاليجناب السيد المولى الجليل الشريف الكريم، الاولى بوظايف التبجيل والتكريم، الذى اقرّ بفضل طوايف الانام، وسرّ بسعيد عهده الخواص

و العوام، بدت ثغور الاسلام باسمه ناسمة الثغور، وغدت عيد المعالي بحلية وسمه ذوات ميسم محلات النحور، فتحت له مغالق المصاعب ابوابها، وضربت عليه ضروب المناقب قبابها، اضاءت بنور بقاءه حنارس الليالي، واعترفت بالقصور عن معرفة قيمة بهائه سماسرة المفاجر والمعالي، سعيد رفيع الشأن، بلغ السماء صعوده فى صعوده فصار السعد الاكبر مشترى سعادته السنّية، كريم نمى فى روض الاحسان، وانتمى الى ابائه البررة الشرفاء فى موفور فضله ومعروف جوده فكان برّه الاوفر ثمرة من شجرة سيادة الحسنيّة، اذا نطق طلع نور الصدق من افق بيانه، ومتى كتب جرى زلال الحق من ميزاب القلم بنيانه، لاغروا ان فاق فى الافاق وهو منهم فى الكمال، فانّ المسك بعض دم الغزال، والياقوت والعقيق من احجار الجبال، صديقنا الموافق، وحبينا الموفق الافق، مقام المجد والتهامة، وموقف الشرف والكرامة، مشعر الجود والاحسان، ومظهر الخلايق الحسان، ذو النسب الباهر الحسنى، والحسب الزاهر السنّى، غصن دوحة الدولة والاقبال، وفرع شجرة السيادة والسعادة والشوكة والاجلال، نقاوة اجلاء الكرام، وسلالة الشرفاء العظام، عزيزنا الكريم المجيد، صاحبنا النجيب الشريف فلان، ادام الله تعالى سعده بين الورى ما دعى فى المستجار، وربى عزّه ومجده فى حجر امّ القرى ما لفّ مولود فى قماط الليل والنهار.

اما بعد فانّ اهمّ ما يهتمّ بذكره فى البطاقة، هو انّ همّ البين وعمه الداين كالدين قد بلغ كلّ منهما النهاية، وجاوز حدّ الطاقة، فما اقرب مرض البعاد من الاحباء، واصعب نصبه على من نصب لواء الولاء، وحياتكم يا اهل مكّة وهى لى قسم لقد كلفت بكم احشائى، ياعجبا من القلب الغليل يطالبني بدواء هذا الداء العياء، الذى ليس له الى علاجه من سبيل، وينشده ضالته فى مطبّ مداواة هذه السقيم البعيد، فتعلّلت من ذلك وانشدت له هذا النشيد:

ومن ترجّ رفع الداء منه فأنّه طبيب يداوى الناس وهو مريض

ثمّ انّ مطيّة شوق التمتع بحجّ بيت الله الحرام، الذى يتضمّن زيادة ذلك الجناب الحرّى بكلّ اعزاز واکرام، قد هاجت فى هذا الموسم من سير ركبان مكّة المعظّمة الى حيث لا تطيق الاقامة فى مقامها، ولا استطيع بيد الامساك عطف زمامها، اذ حالت الدموع بينها وبين السلوى، وجاوز الخرام الطبيين وبلغ السيل الزبى.

لقد نفحتُ من شيوخ يثرب نفحةً	فهاجت مع الاسحار شوقى واشجاني
واذكرنى بحذار طبيب عراره	نسيم الصبا من نحو طيبة حيّاني
احنّ الى تلك المعاهد أنّها	معاهد راحاتى وروحى وريحاني
واصبوا الى اركان كعبة أنّها	تفاوح عرفا ذاكسى الرند والبانى

وما يجب على الداعي فضّ ختامه، ورفع أعلام إعلامه بأقلامه، هو أنّ عاليحضرت قدسى الذات، ملكى الصفات، جامع مفردات الفضائل السنيّة، معدّل امزجة المركّبات العلميّة والعمليّة، حاوى مكارم الاداب، كامل صناعة الفضل فى كلّ باب، مجمع بحرى العلم والعمل، مشرق شمسى الحكمة والحدّاقة بتوفيق الله عزّ وجلّ، المؤيّد بالتأييدات الرّبّانيّة، مقرّب الحضرة العليّة العالية الخاقانيّة، اعزّ اخواننا السيد الايّد المسدّد فلان، لازال متمتّعاً بادراك مناه، بالغأعبة الوصول الى كلّ ما يرجوه ويتمناه، قد احرم من ميقات التوفيق لحجّة الاسلام، وتوجّه تلقاء ذلك البلد الحرام، مع جناب اخينا الاصغر، الفايز من الكمالات بالقسط الاكبر، ذى المحامد السنيّة، والفضائل الملكيّة والانسيّة، عزيزنا الفاضل السيد الورع التقى فلان، وقاه الله تعالى من كلّ أفة وبليّة، وايّده بالتوفيقات الازليّة، والتأييدات الابديّة، فالمأمول من ذلك الجناب اعزاز قدومها المستطاب، ورعايتها فى جميع الاحوال والابواب، فأنّه من كرايم الشيم ومكارم الاداب، واذ بلغ الاطناب حدّ التطويل فى المقال، وطال باملال الكلام الطويل ديل الاسهاب والملال، فلاحرى طيّ الكتاب، وختمه بمسك الدعاء المستجاب، لازلتّم فى كلّ صحّة باقية، ومن حوادث الايّام فى دروع واقية.

[٣٧] وكتب ايضاً الى المولى الشريف مكة

رفع الله تعالى قواعد بيت الشرف وقوايم مقام الكرامة، وسقى ربّى نجد المجد وذرى تهامة الشهامة، برفعة قدر عاليحضرة السيد الشريف الاكرم، وغيث وجود المولى الايّد المجيد الاشهم، الذى سعى فى صفاء امّ القرى من موادّ الشرور حتّى تولد فى حبرها الامن والامان اللذان هما توامان، واجتهد فى توطين من فيها من المتوطنين والمتردّدين الى ان صارت بسعيه المشكور قرية امنة مطمئنة يأبته رزقها من كلّ مكان، طوى فى تلك البلدة الكريمة بساط التقية لشدة اتّقاء شرار الناس من بأسه الشديد، وبسط فى ذلك البلد الامين مهاد الامن من كلّ اذية اذ يهاب فى عهد مهابته كلّ شقيّ من السعيد، اذن فى الناس باقامة شعائر الدين فسهل عليهم القيام بوظايف مناسك النذب والفرض، وجعل حقّاً عليه نصر المؤمنين فادام بذلك دولته الكريمة بحكم شريفة: واما ما ينفع الناس فيمكث فى الارض، يستغيث كلّ صاد لعين زمزم العطاء من غيث جدواء المعروف بالجدى، ويستفيض الجود الهامى من ميزاب جود ذلك الجناب التهامى فضل الندى، مذ طلع نجم كوكبته الباهرة غدت دبدت قاليه الطعام اخفى من ديبب النمل على الصخرة الصماء فى الليلة الظلماء، ومنذ تفتح ورد دولته الزاهرة بدت شوكة اعاديه اللثام اهون من اشواك شجرة امّ غيلان فى البداء، يكسر كلّ شايى من النواصب شأنه ويمازانه من الاقتدار والاعتلاء، لاحايل عمّا حاول إلّا عمّا شأنه، له

حاجب كل امر يشينه وليس له عن طالب العرف حاجب، بلغت سياساته المدنية في الحدود المكية الى حد بدل من نعيم باسه الباساء بالنعماء، وسبغت بركاته الحسنية في تلك الجهات السنية الى مبلغ جعل الوادى الذى كان غير ذى زرع مزرع حصاد الخصب والرخاء، رافع الوية الدولة والايالة، ناصب اعلام العظمة والحشمة والجلالة، اشرف الشرفاء العظام وصفوة مجدهم، واعز الاعزاء الكرام وربوة نجدهم، باسط بساط الاحسان، ناشر موايد البر والامتنان، شمس فلك السيادة الحسنية وبدر سماء المناقب السنية.

اعنى حضرة من خصته الله تعالى بعمارة المسجد الحرام، وشرفه بخدمة بيته المحرم والمقام، لازال ناديه الرفيع بالسعد معموراً، ومعاديه الوضع في ديار التهمة والتجد مقهوراً. وبعد فتح باب السلام المفتوح بمفتاح التحية والثناء، وغرس شجرة الدعاء التى اصلها ثابت وفرعها فى السماء، فالمعروض على ذلك الجنب العالى، لا زال كعبة بابہ العلى قبله للاعظم والاعالى: اما اولاً فهو ان مشرفه الشريف قد تفغم ورد وروده الوريث فانغم قلبنا المشتاق، وازاح بذلك غمه الذى كاد ان لا يطاق، ولقد اض بنوره ليل الوفاق نهاراً، وأب من امواج سطوره جداول الاشتياق نهاراً، حبذا من ورقة اورقت بظهورها دوحة المحبة الوثيعة^١ وزادت بزيادتها علواً، ويالها من رقيمة كريمة تضاعف بسطورها فروع تلك الوارقة الوريقة، وازدادت بالانتماع اليها نمواً. فالمرجو من يراع كتاب تلك الحضرة العلية، ان يراع المداومة على سلوك هذه الطريقة الانيقة السنية، باثارة سحاب الاقلام، وافاضة رشحات الارقام، على ارجاء الرجاء كل عام؛ واما ثانياً فكيفية وظيفة فلان التى امرتم بعرضها على اولياء الدولة القاهرة، واران السلطنة الباهرة، ايدها الله تعالى بجنود لم تروها، والزمها كلمة التقوى، وابدها بامداد اترعت انية اناية من سلافة البقاء الى انقضاء الدولة الاولى، وانشاء النشأة الاخرى، وهى انها لما منحت لمن اخذها بالاستحقاق، وكان قطعها عنه غير لايق بالمراحم السلطانية التى ملأت الافاق، عوضت بعد ما عرضت على مراة التوجهات السلطانية والعنايات الخاقانية، بوجه اخر من وجوه المبررات واكتست صورة اخرى من الصور المقررة لاستباق الخيرات، وصدر حكم المطاع النافذ فى الاقطار، والاصفاغ فى هذا الباب بذلك المبلغ والمقدار، واكد فيه لا يصالها كل سنة من دون قصور وانكسار.

ولما كان الغرض منحصراً فى عرض ما ذكر من المرام، وكان بسط الكلام زائداً عليه خارجاً عن دائرة الاحترام، قصرنا ذيل المقال، وختمناه بالدعاء الواجب على الداعى فى جميع الاحوال،

١. كذا فى المتن ويمكن ان يكون تصحيحاً من «الوثيقة».

والمستول من الله ولى النعم، المشكور على ما خص من الالاء وعم، ان يتحلّى جيد المفاجر والمعالى، بحلية وجودكم الشريف مدى الايام والليالى.

[٣٨] ومن اجوبة المكاتب المكية

سقى الله رام المرام وروض المراد لمن ظلّل علينا الغمام فى تيه البعاد بارسال كتاب كريم، افاض علينا بارجا الرجاء من رشحات الانبساط والسرور ما لا يعدّ بقطرات الامطار، ونظم لنا فى سلك الارتجاء من فرايد النشاط وجواهر الجبور ما لا يحصى بحصى لألى البحار، وهو عاليحضرة السيد الشريف الكريم، والمولى الجليل الحرّى بوظايف التبجيل والتكريم، الذى يفوق سامك سنام مجده السماكين سمواً، ويجر ذيل فخار نجده فى التهامه على هامة المجرة علواً، سعى مرّ الفتبين فى مسعى الفتوة، فبلغ صفاصفايا الصفات ومروة المروة، تأيّدت معاهد العزّ بوجوده، وتأبّدت معالى المجد بيزه وجوده، مشكوة انوار البركات الابدية، مرأة وجوه الفضائل الصورية والمعنوية، مشعر العزّ والكرامة، موقف الفضل والشهامة، ثمرة شجرة السيادة الحسنية، وشجرة ثمرة السعادة السنية، صديقنا المحترم فى ذلك الحرم الامين، كهف الحاجّ والمعتمرين، السيد فلان، وقاه الله تعالى فى حمى حمايته عن المحن، وحما بتظليل غمامة برد العيش عن حرّ هواجر الشرور والفتن.

وبعد تحرير صحيفة الدعوات، وتحرير حبراتها بطراز التحيات والتسليمات، فالمرتسم فى مرأة ذلك الضمير المنير، والظاهر العاطر العطر، ان صبح كتابه المبين قد انفلق من افق المني، وازال بنوره ظلمة بهيم ليل النوى، فانجلي فى ذيل وذيلته اللامعة صورة خلوص مودة الجنان، الغنى ظهورها عن مؤنة الاظهار، وارتفع بسطوره الساطعة مراتبها الرفيعة فى ربع العيان، ارتفاع درجات الشمس فى رابعة النهار، ولقد أثار باريج ورد الورود شوقاً تبنى أثاره البارقة على خلوص الوداد، وتنبىء اخباره الصادقة عن صدق محبة الفؤاد، لا يتشفى عليه إلا بدواء صحبة ذلك الجناب ولقياه، ولا يتروى غليله إلا برواء مراه المستطاب ورؤياه، كيف اشكوه^١ على ذلك الاحسان، واحصى ثناء عليك، وقد كلّ دون الوصول اليه كلّ لسان، ولو اتنى اوتيت كلّ بلاغة، وافنيت بحر النطق فى النظم والنثر، لما كنت بعد الكلّ إلا مقصراً ومعتزلاً بالعجز عن واجب الشكر، خلد الله تعالى ايام سعه فى رفعة ممدودة الرواق، وايد قواعد فضله ومجده فى نعمة مشدودة النطاق.

١. كذا فى المتن ويمكن أن يكون تصحيحاً من «اشكوه».

[٣٩] ومنها أيضاً

ان احسن زينة يزِين بها وجنات الطروس، واحصن نعمة يحصن بها كرايم الذوات ونفائس النفوس، دعاء فوايد بركاته الزاكيات ازهى من عقود الجمال، ولألى كلماته التامات ابهى من الدرر الجياد فى اجياد الكواعب وترايب الحسان. سقى الله تعالى رياضيه، واترع من رواء الاجابة حياضه، اذ امسى فى مشكوة الابتهاال مصباحاً لمحراب التحية والاكرام واصبح فى راحة الطلب والكف السؤال مفتاحاً يفتح به باب السلام، على جناب السيد الفاضل، نقاوة الافاضل، والمولى المؤيد العالم، ناظم فرايد الحكم والفضائل، الذى بلغ مجمع البحرين من العلم والحكمة، واتقن من كل منهما حذّه ورسمه، نظم بفوايد افاداته عقود الجمال، وقلد بفرايد افاضاته نحر العلم وجيد العرفان، مصباح انوار الحقائق، مفتاح ابواب الدقائق، حاوى مفاتيح العلوم، جامع جوامع المنطوق والمفهوم، مجمع بحرى المذهب والملة، مشرق شمسى البراهين والادلة، ثمرة شجرة السيادة المنتمى نسبها الى الدوحة الوريقة الهاشمية، وشجرة ثمرة السعادة المنتسب حسبها الى روض الشيم الابينة النبوية.

فيا نسباً من فرع دوحة هاشم ويا حسباً بالاصل قد الحق الفرعا صديقنا الاكرم الامجد، وشفيقنا الاحب الاولد، السيد فلان، لازال متمتعاً بعمره الطويل الى ميقات يوم التلاق، حاجباً بيت السعى الجميل لارتقاء صفاء الاتصاف بكرامات الصفات ومكارم الاخلاق. وبعد اهداء الدعاء واقراء السلام، فنتيجة مقدمتى الاقلام والارقام، هو إعلام ذلك الجنب، ان كتابه الكريم المستطاب، على حين تشوف الى طلوع هلاله واوام الى ارتشاف زلاله قد وافى، وقد استوفى من نصاب الملاحة واسرار البلاغة والفصاحة النصيب الافر والقسط الأوفى، من راه حسبه لؤلؤاً منتوراً، وانشأ يشنى على من انشاءه وكان سعيه مشكوراً، فكم من ترح جلى وفرح اسدى بلغ فى تفريغ الكرب، وتفريغ القلوب، الى حدّ ظنّ خبره مركباً من البهجة والخبور، واسديت خبره منسوجة من لحة البهجة وسداة السرور.

فالحمد لله على اتصال اسباب المحبة والمودة، واقترب القلوب على بُعد عرض البلاد وطول الشقة الشاقة الممتدة، والمامول من وصايم صفاته الكريمة وكرايم سماته الوسيمة، هو المنّ علينا بسدّ طريق النسيان، وفتح ابواب ذكرنا بصالح الدعاء فى تلك البقعة المباركة، فان اجابة اشرف الاماكن^١ وخير المظان، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

١. كذا فى المتن: كأنه سقط عبارة من المتن وصار كلمة «فان اجابة اشرف الاماكن» زائدة وناقصة.

[٤٠] ومنها أيضاً الى بعض مشايخ مكة

الداعى الى اهداء ما استيسر من هدى الدعاء البالغ كعبة الاجابة، والتمتع بافراده بالذكر فى مقام التبتل وماب الانابة، قرانه بالسلام الواصل الى مشعر العلم و عرفة العرفان، وموقف الوقوف على حقايق المعانى ودقايق البيان، سالك مسالك الحق فى تحقيق شرايع الاسلام، ناسك مناسك الصدق فى الارشاد الى قواعد الاحكام، العارف المؤيد الذى ايده الله تعالى بالتوفيق لرفض العقائد الهينة، وهده الى سواء الطريق ويحيى من حى عن بيته، ببزوغ شمس الولاية وقمر البراءة البرىء كل منهما عن الافول صار مشرق الشمسين، وجمع العلم الصاعد كلمه الطيب مع العمل الصالح المرفوع الى عرش بلغ مجمع البحرين، قرة باصرة البصيرة فى الدين، غرة ناصية الاهتداء الى منصة الحق بالنص المبين، عالم معالم الفروع والاصول، واقف مواقف المعقول والمنقول، صديقنا الاود الاوفى وشفيقنا الاحب الاعز الشيخ فلان، لازل ضميره المنير الواعى لنور الايمان مشكوة لمصباح علوم الدين، وما برح قلبه المستنير الممتحن للايمان زجاجة لدرى كوكب الحق واليقين.

وبعد فقد اتانا فى اشرف الاوقات واعز الساعات، من جانب ذلك الجنب المحفوف بصنوف البركات، كتاب طيب الكلم بديع العبارات، الذى لا تحصى اسرار بلاغته بحصى البيداء، ولا تعد فرايد فصاحته بجمار البطحاء، تفتح بوروده ورد الالفة الناشئة عن التعارف الروحاني، وثمر بوصله شجرة الوصلة النامية فى شجير روض الاخاء الايماني، ولقد ازداد بهذه المروحة الروحانية هواء الارتاح بعزير لقياء، واضطرم بها فى وطايس المدارك الوجدانية نايرة وجد القلب الضريم واشتياقه الى وميض رؤياه.

والمأمول منه دام ظله العالى بدوام الايام والليالى تأكيد بناء الولاء، بارسال رسالة الود كل عام الى ان يفعم اناء اناء الحضور من معين اللقاء، متعنا الله تعالى بادراكه فى تلك المشاعر العظام، وشرّفنا بطواف بيته العتيق وزيارة نبيه المكي المدني عليه وآله شرايف الصلوة والسلام.

[٤١] قبالة وقف القرآن الكريم

فاتحة كتاب الكلام حمد متكلم حكيم وقف فرق الانام على مواقف الفرقان ومفارقة، ووصل ايدي وقوف اهل الاسلام بايادي القرآن ومرافقه، انزله هادياً بسبيله الى سواء السبيل، ونزله قارياً بنزله كل قارى تنزيل^١، وخاتمة صحيفة محامد الانام، افضل الصلوة والسلام، على من نزل عليه الكتاب،

١. كذا فى المتن واما الصحيح: «تنزيل».

وأتى جوامع الكلم وفصل الخطاب، ثم على أله الأئمة، وعترته شفعاء الأمة، خلفاء الله في سمائه وأرضه، وأمانته على نديه وفرضه، صلّ اللهم عليهم ما افتحت أو ايل الكلمات بمحتركات الحروف، واختتمت أواخر الآيات بمواقف الوقوف.

وبعد حمد الله الملك العدل المبين، والصلوة على رسوله الناصح الأمين، وأهل بيته الغرّ الميامين، فصحيفة المقال الصايب الصادق، مزاة لصورة هذه الحال على الوجه الحسن اللايق، من أنّ مصدرية قراءة القرآن تالية لتلاوته في الاجر والثواب، ومنشاته تلاوة تنزيل الرحمن نازلة منزلة قراءته عند واقفي مواقف الخير والثواب^١، ولذلك بادر عاليحضرة فلان، فاستكتب هذا الكتاب الكريم، والقرآن العظيم، ثم وقفه قرابة الى الله العظيم، وطلباً لمتنه الجسيم، على الامام الثاني عشر، والحبّة القايم المنتظر، خاتمة صحيفة الخلافة الامامة، و فاتحة مصحف العدل الباقي الى يوم القيامة، خليفة الرحمن، صاحب العصر والزمان، وعلى ابائه الأئمة الكرام، صلوات الله وسلامه ما تعاقبت الليالي والايام، ليتلو منه شيعته الابرار، ويكون ثوابه هدية الى حضرته المقدسة المحفوفة بالانوار، وقفاً صحيحاً شرعياً، وحسباً صريحاً ملياً فمن بذله بعد ما سمعه فائماً إثمه على الذين يبذلونه^٢.

[٤٢] صورة ما كتب في ظهر كتاب ترجمة مفتاح الفلاح*

الحمد لله الكبير المتعال، ذي العزة والبهاء والجلال والجمال، الذي جعل الصلوات رياضاً يفتح

١. ايضاً كذا في المتن والاصح والانسب عبارة عن «الصواب».

٢. سورة البقرة / ١٨١.

* مفتاح الفلاح عنوان چندین کتاب در موضوعات مختلف است اما از متن این نوشتار پیداست که در اینجا منظور و مراد، کتاب مشهوری است که آن را شیخ بهائی (متوفای ۱۰۳۰ ق) با همین نام (مفتاح الفلاح) به سال ۱۰۱۵ ق، در ادعیه و اعمال عبادی و اذکار تدوین کرده است که صرف نقل و تألیف نیست و هر از گاهی مؤلف بسیار دانی آن به پژوهش و ژرف اندیشی نیز پرداخته است. و ترجمه فارسی آن به قلم آقا جمال الدین خوانساری نیز گاهی با شرح و توضیح و حتی انتقاد اندک همراه است و نامه فوق در تقریظ و تکریم همین ترجمه نوشته شده است که از مترجم آن به زودی سخن خواهیم گفت. این ترجمه در ۱۳۰۴ ق در بمبئی و سپس در ۱۳۱۰ ق در مصر به چاپ رسیده است.

ر.ک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۱، ص ۳۴۰-۳۳۹؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ علوم الحديث، شماره ۱۱، مقاله «ترجمه های مفتاح الفلاح و ترجمه آقا جمال خوانساری»، علی صدراپی خویی، ص ۱۲۳-۱۰۶؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش سوم، ص ۱۴۶۷.

بابها الى جنّات عالية وصيّر الدعوات اوراداً لتلك الرياض وانوار الدوايح طاعات قطفها دانية، وصلى الله على نبينا ناصح الامين، محمد ترجمان الوحي بلسان عربى مبين، ومفتاح الفلاح لمن امن به واعتصم بحبل شفاعته المتين، وعلى اله الذين من تمسك بذيل ولايتهم فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها ولا انقطاع، ومن تولى عن طريق هدايتهم فقد ضلّ عن سواء السبيل ويوم القيمة ما له من ولي ولا شفيع يطاع.

اما بعد فهذه النسخة الشريفة التى هى روح الارواح، ترجمة لكتاب مفتاح الفلاح، مفتاح لمغالق ابوابه ومفاتيح نكاته، مصباح يتّضح بنوره دقايق فصوله وغوامض توضيحاته، يفتح بنسايم تحقيقه اوراد رياضيه، وينفلق من نفحات توضيحه غرايض اغراضه.

نقلت من نسخة كانت بوارق اثار التصحيح من هوامش اوراقها بارقة، وشوارق انوار الصحة من مشارق صفحاتها شارقة، وقد تشرفت تلك النسخة بنظر اصلاح المترجم العريف، وتزيت بجواهر قيود كتبها عليها بخطه الشريف، وهو عاليحضرة المولى العالم الفاضل الحامل للاخلاق الجميلة، البالغ منتهى مراتب الكمال والفضيلة، ميزان منطق قانون تميز صواب الافكار عن خطائها، وبيانه نسّم بكسف عن وجوه المعانى نقاب خفائها، غرة ناصية الفضل والسداد، قرّة باصرة البصيرة والاستعداد، العارف الورع المسدّد، اقا جمال الدين محمّد*، اعانه الله تعالى فى جميع الحالات بمحمّد وبنيه، وبلغه اقصى مراتب الكمالات فى ظلّ راقّة عاليحضرة ابيه.

اعنى جناب المولى الاجلّ، الاعلم الافضل الاكمل، الذى لاتصل الى ذيل ارتفاع شأنه ايدي

* جمال الدين محمد بن حسين خوانسارى (م ۱۱۲۵ق) از دانشمندان بنام و پرآوازه شيعى است که او را با اوصاف بلندی چون «محدث، اصولی، حکیم، متکلم و فقیه» ستوده‌اند و از آثار مکتوب وی پانزده کتاب و رساله را برشمرده‌اند که در این میان دو اثرش بیش از همه میان عموم مردم و اهل مطالعه شناخته شده است که یکی منسوب به او و کتاب کلثوم‌ننه یا عقائد النساء و دیگری اثر پربارش ترجمه و شرح فارسی غرر الحکم و درر الکلم است که توسط مرحوم ارموی تصحیح و از طرف انتشارات دانشگاه تهران در شش جلد نشر یافته است. از آقا جمال خوانساری و پدرش آقا حسین خوانساری در کتاب‌های تاریخ و تراجم و اجازات و ... سخن، فراوان گفته شده است که در اینجا مجال نقل آنها نیست.

رک: شیخ حرّ عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۵۷؛ شیخ یوسف بحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۹۲ - ۹۰؛ حزين لاهیجی، تاریخ و سفرنامه حزين، ص ۱۷۰ و ۳۲۵؛ محدث قمی، هدية الاحباب، ص ۱۳۶؛ آقا بزرگ تهرانی، الکواکب المستشرة، ص ۱۴۸؛ ۱۴۶؛ علی دوانی، مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۳۲۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ دائرة المعارف تشيع، ج ۷، ص ۳۱۵؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش یکم، ص ۳۱۶.

الفضلاء، والتفاوت ما بين علو قدرهم العالی وسمو مكانه السامی المتعالی من الارض الى السماء، لا تحوم الشبهات حول حريم باله، ولا تطاء الجهالات بساط علمه وكماله، حُسِرَ الناظرون من رؤية فضائله، مع ان عيونهم عن ادراك مراتب فضله وبصيرته حسيرة، وتقاصروا كفافه^١ القاصرون عن الوصول الى مرتبته؛ يدهم عن تناول ذيل علمه وحكمته قصيرة، فوايد تهذيب اثاره اللايحة مقنعة لمن استرشد بارشاده المفيد، وبيان شرح دروسه الشارحة ذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد، قصر طول محيط الكلام عن الاحاطة بعرض محاسن صفاته [الجميلة]، ولا يسع رحيب البيان وصف كماله فى مراتب العلم والفضيلة، فقصرنا ذيل الكلام لقصور كلماته، وهذه واحدة من الوف مراتب حاله، وقصيرة من طويل [مدارج كمالاته]، مجتهد الزمان، وعلامة العصر والاوان، عين الانسان وانسان^٢ العين، اعلم العلماء وافضل الحكماء اقا فلان^{*}، ادام الله تعالى ايام بركاته الى يوم الدين، وافاض شاييب افاضاته على رؤس الظالمين^٣، بالنبي واله المعصومين، صلوات الله عليهم اجمعين.

[٤٣] قبالة وقف القرآن المجيد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى انزل القرآن ليحقق الحق بكلماته، وبعث فى الامم رسولا منهم يتلو عليهم اياته، ولقد اتاه سبعا من المثاني والقران العظيم، وجعله اية فى العالمين يعلمهم الكتاب والحكمة ويهديهم الى الصراط المستقيم، صلى الله عليه واله وسلم، ما يبين القران بينات الهدى ويهدى للتي هي اقوم.

اما بعد فيقول الفقير الى شفاعته القران يوم الفرقان، فلان بن فلان، اوتيا كتابهما باليمين، وعفى عنهما يوم الدين، انى لما جرى على القلم، وعلمت ان الخط نصف العلم الذى علم الانسان منه ما لم يعلم، لقت الدواة مستمدا بمداد البارى، وبرئت البراعة ثم شرعت فى مشق احسن اقسام الخط اى

١. كفاء واكفاء جمع الكفاء: المثل والنظير.

٢. كذا فى المتن والظاهر انه سهو من الناسخ وبدل عن هذه العبارة الصحيحة المناسبة: «انسان العين و عين الانسان».

* منظور از «آقا فلان» پدر آقا جمال خوانسارى، يعنى آقا حسين خوانسارى است كه پس از اين در ذيل نامه ٦٥ (آخرين نامه اين مجموعه) از او سخن خواهيم گفت.

٣. كذا فى المتن!

النسخ الناسخ لسايرها الذى هو من العوارى، بالقافية السعى^١ بشق النفس على قدر الاستطاعة، حتى تجلّى فى مزاة قبول المادّة صورة صباحته، وتبدى فى مذاق استحسان اهل الذوق نبذ من حلاوته وملاحته، نذرت لله تعالى شكرياً على هذه النعمة العظمى، وكتبت على نفسى اداء الحق^٢ هذه العطية الكبرى، ان اكتب للوقف على كلّ واحد من خيرة البشر، والحجج الاربعة عشر، خلفاء الله فى السماء والارض، واوليائه الامناء على النذب والفرض: نبينا الرسول الكريم الامين؛ واله الطامنين المعصومين، صلوات الله عليهم اجمعين، قرناً بخط يمينى، واحرّر بكتابة كلّ رقّ منه من قيدر رقّ السيات صحيفة دينى، فكلّما تمّ واحد وقفته على واحد منهم عليهم السلام، واطلقت بحبسه عليه عنان رجاء الوسيلة يوم القيام.

ولقد وقفت هذا القران الكريم، على الامام السادس الحرّى بكلّ تبجيل وتعظيم، مولانا الواقف على مواقف التنزيل، العالم بمعالم التفسير والتأويل، كتاب الله الناطق، ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق، عليه من التحيات ما لا يحيط به محيط البيان، ما كان القران هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان، وفقاً صحيحاً لا محرّف لهيئاته، فويل للذين يحزّفونه، وحسباً صريحاً لا مبدّل لكلماته، فمن بدّله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبذلونه.*

وقد جعلتُ توليته لنفسى مادمتُ حيّاً قارياً لكتاب حيوتى، وكنتُ باقياً تالياً لصحيفة ازمنتى واوقاتى، ثمّ لا كبر اولادى الذكور، ثمّ الاكبر من اولادهم وهكذا الدهور، أخذاً على المتولّى فى كلّ عصرٍ ان يحافظ من مطامع الناس عليه، ولا بالو جهداً فى حفظه لئلا يتطرق طارق الاندراى اليه.

شارطاً معه بشهادة المولى الامام الموقوف عليه ان ينتظر الدولة الكريمة، وينتظر الفرصة التى هى فوق كلّ غنمية، من خروج بقعته المباركة من ايدى الفئة الباغية، ودخولها فى حيلة تصرف اولياء الدولة القاهرة الصفوية الدائمة الباقية فمتى راي ذلك البلد الامين، خارجاً عن يد المخالفين، وتحقّق لديه كون تلك الارض المقدّسة التى بارك الله حولها نقيّة عنهم على وجه يوجب رفع التقية الواجبة على المؤمنين، يرسله على سبيل الاستعجال، ويوصله من غير تأخير واهمال، الى روضته البهية القدسيّة، وحضرته العلية الفردوسيّة، حفّت بالانوار الربانية، والرحمة البالغة

١. كذا فى المتن والصحيح بقافية السعى.

٢. كذا ايضاً.

* سورة البقرة / ١٨١.

الرحمانية، ليكون في ذلك المقام الكريم المستطاب، ويثاب بقرائته الزّوار الى يوم يطوى السماء كطّي السّجل للكتاب.

وقد وقع هذا الوقف المؤبّد، خلّد الله أثاره الى آخر الابد، في السنة العاشرة من العشر الاول من المائة الثانية، من المأت المضافة الى الالف من المهاجرة المباركة النبوية، على الصّارع بها الوفاء الصلوة والسلام والتحيّة.

[٤٤] وايضا

الحمد لله الذي انزل علينا من السماء مايدة القران، وجعلها اية منه تكون لنا عيداً لا ولنا واخرنا الى يوم يوم الفرقان، والصلوة على فاتحة مصحف التكوين، وخاتمة رسالة النبوة الباقية الى يوم الدين، محمّد سيد المرسلين، واله المعصومين الراسخين في العلم، العالمين بتاويل الكتاب الكريم، الذي نزل بلسان عربي مبين، اما بعد الى آخره.

[٤٥] ديباجة الرسالة الدعائية

مفتاح ابواب البيان، هو الحمد لله سامع الدعاء، ومجيب دعوة الداع اذا دعاه في السّراء والضّراء، وملحقات صحيفة الشكر على ما اولاه من الالاء، هي الصلوات الطيبات على رسوله الداعي الى قويم طريق ملّة البيضاء، واله الطاهرين الهادين الى مستقيم صراط الشريعة السمحاء، اما بعد الى آخره.

[٤٦] ديباجة كتاب وقايع الشهداء*

الحمد لله الذي جعل حمرة دماء الشهداء وردة لرياض الكرامة يشم منها شميم طيب النفس بالبلاء، وصير خضرة وجرة الاولياء من سمّ الاعداء، ريحانة لحدايق الاماة تراح منها رايحة الفوز بالنعماء، والصلوة على خير الوري، محمّد المصطفى، الذي صبّت عليه لحكم لا تحصى، مصايب الارض والسماء، ورضى المقرّبون من الانبياء، باصايب نوايب لا يتناهى ليتقربوا بذلك اليه يوم اللقاء، وعلى اله الهداة الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انّا لله وانا اليه راجعون** ليصيبوا

* باهمة سعى و تلاشى كه داشتم كتابى به اين نام (وقايع الشهداء) نيافتيم.

** سورة البقرة / ١٥٦.

احسن العزاء، و اذا ظلموا صبروا و سيعلم الذين ظلموا اىّ منقلبٍ ينقلبون* حين يقضى لاجلهم بالانقضاء، جاهدوا فى الله حقّ جهاده** فكان قتلهم فى سبيله شهادةً لهم بأنهم سلكوا طريق لقائه المرجو فى دار البقاء، و جاهدوا بانفسهم فى قتال الباغين الطاغين من عباده اذ تهالكوا على اتبغاء جادة الرضا، بقضائه المرضي فى السراء و الضراء.

و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له هو يحيى الموتى، ويميت الاحياء، و ان محمداً عبده و رسوله الداعى الى الجهاد فى الله لاعلاء كلمته العليا، و ان علياً وصيه الساعى فى اقامة الدين حتى ضرب رأسه و هو يصلّى فى المحراب فصار بذلك رأس الشهداء، و ان الاوصياء من ولده هم الائمة الراشدون الهادون للتى هى اقوم بالحكمة البالغة و العظمة^۱ الحسناء، صلى الله عليهم اجمعين صلوة توازى ما اصابهم من البلوى، و تحازى ما نابهم من العناء، و لعن اعداءهم ابد الابدين لعناً يذلهم فى الدنيا و يخزيهم اشدّ الخزي يوم الجزاء، اما بعد ... ***

[۴۷] صورة ما كتب فى ظهر تفسير كنز الدقائق ****

الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب، و جعله آيةً لمن اوتى جوامع الكلم و فصل الخطاب، و الصلوة على نبيه الذى بعثه فى الامميين رسولاً يتلو عليهم اياته، و اتاه البيّنات من القران ليمحق الباطل

*. سورة الشعراء/ ۲۲۷.

** راجع سورة الحج/ ۷۸.

۱. كذا فى المتن و لعله تصحيف من «العظة» او «الوعظة» او «الموعظة».

*** كذا كان فى الاصل.

**** كنز الدقائق و بحر الغرائب، تأليف ميرزا محمد سنابادى مشهدى، (۱۱۰۷-۱۰۸۷ ق) از شاگردان علامه مجلسى است که در آخرين دهه سده يازدهم نوشته شده است. اين تفسير از تفاسير رواىي شيعه است که همانند بلکه برتر از تفسير نور الثقلين شمرده شده است، علامه مجلسى به سال ۱۱۰۲ ق در تأييد آن تقريرى نوشته است و از متن آن پيدا است که اين نامه، رونوشتى از آن نيست. بلکه اين نيز تقريرى ديگرى است که دانشورى ديگر آن را نوشته است. كنز الدقائق توسط حسين آگاهى تحقيق و در ۱۴ جلد منتشر شده است.

ر.ك: حرّ عاملى، امل الامل، ج ۲، ص ۲۷۲؛ محدث نورى، فيض قدسى، ترجمه سيد جعفر نبوى، ص ۱۶۷؛ آقا بزرگ تهرانى، الذريعة، ج ۱۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۳؛ همو، الكواكب المنتشرة، ص ۶۷۴-۶۷۳؛ مدرس خيابانى، ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۲۰؛ آذر تفضلى و مهين فضائلى جوان، فرهنگ بزرگان، ص ۵۸۴؛ دائرة المعارف تشيع، ج ۴، ص ۵۴۴.

و یحقّ الحقّ بکلماته، لا ینطق عن الهویّ اذ ینخبر عن الوحی کلامه الفایق الفصیح، ولا یحتمل الکذب اذ یحدث عن القران خبره الصادق الصحیح، وعلیّ اله الاخیار الذین هم الراسخون فی علم التنزیل تفسیراً و تأویلاً، ومرتّلوه حقّ الترتیل لأنّهم فضّلوا فیهِ علی کثیر ممّن خلق تنزیلاً. اما بعد فقد اید الله تعالی بفضله الکامل جناب المولی الاّید العالم العارف الالمعیّ الحکم، عالم معالم التنزیل و انواره، عارف معارف التأویل و اسرارهِ، حلال کلّ شبهة عارضة، کشف کلّ مسئلة دقیقة غامضة، الذی احرق بشواظ طبعه الوقاد. شوک الشکوک و الشبهات، و تقد بلحاظ ذهنه النقّاد، نقود الاحکام الشرعیّة المستفادة من الایات و الروایات، اعنی حضرة المکرّم بکرامة الله الاحد الصمد، مولانا فلان، اعانه الله تعالی فی ارتقاء مدارج العلوم و الاداب، و انا به بما بذل فیهِ وسعه جمیل الاجر و جزیل الثواب، اذ وفّقه لتألیف هذا الکتاب الکریم فی تفسیر القران، و جمعه من التفاسیر المعتمدة و سایر کتب الاخبار المشهورة المنسوبة الی اصحابنا الساعین فی نظم لآلی العلم و العرفان، فأنّه کاسمه کنز الدقایق و بحر الغرایب الذی یصادف بغوص النظر فیهِ اصداف درر الحقایق، فنفع الله تعالی به الطالبین، و جعله ذخراً لمؤلفه یوم یؤتی کلّ سعید کتابه بالیمین.

[۴۸] دیباجة الرسالة المرقومة لشرح حدیث البیضة*

الحمد لله القادر علی ايجاد کلّ ما ترتسم صورته فی مرآة مادّة الامکان فهو علی کلّ شیء قدير، القوى علی ابداع کلّ شیء یتصوّر هوّیته فی مجال الکون و المکان فکلّ عسرٍ علیه یسیر، اودع فی

* مراد رساله شرح حدیث البیضة فی احوال السفراء و کیفیة الغیبه است که اصل حدیث را ثقة الاسلام کلینی در کتاب الکافی روایت کرده است. و نویسنده این رساله رضی الدین محمد خوانساری (متوفای ۱۱۱۳ق)، کوچکترین پسر آقا حسین خوانساری است که پیش از این شرح حال برادر بزرگش آقا جمال خوانساری در ذیل نامه هایی که خطاب به وی نوشته شده است، گذشت و شرح حال پدرش نیز در ذیل نامه آخر خواهد آمد. و رساله مورد بحث را آقا رضی خوانساری به زبان فارسی نوشته است که در مقدمه آن از ثقة الاسلام کلینی و سفیران امام زمان (عج) به تفصیل سخن گفته است. و حدیث البیضة، حدیثی است که میگوید خدا بر هر کاری تواناست حتی می تواند همه دنیا را در میان تخم مرغی قرار دهد.

ر.ک: آقا بزرگ تهرانی، الکواکب المنتشرة، ص ۲۷۳؛ همو، الذریعه، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ عبدالنّبی قزوینی، تتمیم امل الامل، ص ۱۵۷- ۱۵۵ و ۱۴۳؛ ثقة الاسلام تبریزی، مرآة الكتب، ج ۲، ص ۳۵۲؛ حزین لاهیجی، تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۱۶۰ و ۳۰۷؛ مدرّس خیابانی، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۸۴.

عدسة ناظر الانسان ما يرى به الارض والسماء وما فيهما من ودائع الاثار، وابدع من كل حاسة من المشاعر شاعراً يتحير في نظم شعوره بدائع الافكار، والصلوة على خير خلقه محمد المصطفى، الذي انتسج من ترويج بيضة الاسلام حمامة حمام ارباب الكفر والطغيان، واستخرج بزيج تنجيم ثوابت الاحكام تقويم قوايم الدين وتعديل دعايم الايمان، واله الاثمة الهداة الذين فتح بمفتاح لسانهم باب كل منهم عجز كشفه الوري، وعقد بنيان بيانهم حل كل مشكل قصرت عن الوصول الى شرحه ايدى عقول اولي النهى، اما بعد الخ.

[٤٩] قبالة وقف كتاب الصحاح

الحمد لله الذي لا غاية لقاموس قدرته البالغة فلا يصادف الغايص فيه إلا عجزاً، ولانهاية لراموز حكمته السابعة فلا ينال منه الخايض فيه إلا رمزاً، والصلوة على نبيه العربي الواقف على كل لسان، العارف بكل لغة يلهج بها الانسان، واله الذين لا يصحح كتاب الدين إلا بصحاح اثارهم الصحيحة، ولا يصرح بشيء من الحق واليقين إلا من صراح اخبارهم الصريحة.

اما بعد ولما كان قيد الكتاب بالوقف اطلاقاً لفائدته، وحبسه به تسبيلاً لثمرته، وقفت هذا الكتاب المستطاب على ذكور الاولاد، وفوضت توليته من بعدى الى من هو الفايق منهم في تأكيد اركان الصلاح وتأسيس اساس السداد، راجياً من الله سبحانه ان يجعلهم من اهليه، شارطاً عليهم ان لا يخلوا باعارته من الراغبين فيه.

[٥٠] صورة ما كتب لاحسن الاخوان ليكتبه بخطه الحسن لأعلى حضرة السلطان

قد زبرت هذه الكراريس السبع التي تزيّنت كالسبع الطباق بزيّنة الكواكب الحكم الزاهرة، وتجلّت من ليالى سواد انقاسها على اطباق الاوراق اقمار المعارف الباهرة، تذكرة لعالي حضرة شريف الذات، كريم الصفات، خازن نقود الرفعة والاقبال، ناظم جواهر الفضائل في سمط العظمة والاجلال، معتمد الدولة الابدية الكبرى، محرم بسات السلطنة البهية العظمى، ناشر الوية الكمالات، نائر درر الخيرات والمبرّات، جامع توفيقات الدارين، حاوي سعادات المنشأتين، مهبط الفيوضات الربانية، مقرّب الحضرة العلية العالية الخاقانية، ذي المكارم والمحاسن، عاليجاه آفاقلان الخازن، رفع الله تعالى قدره، وابدى ابدأ من فلك العزّ والاعتلاء بدره.

[٥١] صورة الشهادة على حُسن حال بعض العلماء واستحقاقه للرعاية

الحمد لله الذي شرع للناس شرايع الاسلام، وهداهم بارشاد العلماء الى مسالكها الدالة على

مدارك قواعد الاحكام، والصلوة على رسوله الداعي الى ما هو الكافي لاستبصار الانام، الساعى فى تهذيب اخلاق الخليقة بما يرويه كل فقيه عنه وعن اله الاثمة الاطهار، عليهم شرايف التحية والسلام.

اما بعد فقد تفتح نور السعى الجميل فى اعلام معالم الدين، وارشاد ارباب الضلال الى طريق الحق واليقين، من حديقة اداب فلان المذكور فى متن الكتاب، وبدت منه ثمرة اهتداء جم غفير من الظالمين، وجمع كثير من الجاهلين، الى مناهج الصدق والصواب، وسدّ خلّته بمراحم الجود ومكارم الاحسان.

[٥٢] صورة ما كتب فى سفينة بعض الفضلاء

كتبته تذكرة لمن نور بكحل جواهر المعارف عيون الحكمة لاولى الابصار، فشاهدوا بها حقايق المبدء والمعاد، وسقى بماء دوارف^١ العوارف روض الجنان لسالكى مسالك الشرايع فى الاقطار، حتّى بلغوا فى طريق الارشاد، منتهى المطلب وغاية المراد، اشار بشرح اشارات الحكماء وتلويحاتهم لدى افادته الكافية لرائه صوايب الاراء والاعتقاد، الى ما هو الحق والصواب، وحصل بنقد محضل افاضاته الباقية شفاء اهل التحصيل من علل الشكوك والشبهات، فنالوا به النجاة منها على قانون الحكمة فى كلّ باب، قطع بحركة فكره الصايب جميع منازل القابلية والاستعداد، وبلغ بعد طيّ تلك المراتب الى ما هو مقصود السالكين الواصلين من سير مراحل الصلاح والسداد، اعنى جناب فلان لازال باقياً بما افاد من علمه النافع للناس ما بقى كتاب الليل والنهار، راقياً بما افاض من فضله الكافى لكلّ فقيه فى تهذيب احكام الشريعة مدارج الاستبصار.

[٥٣] ايضاً

لا يخفى على من ركب جوار التحقيق، وغاص فى بحار النظر العميق، أنّ السفاين الكتابية، المشتملة على الواح الاوراق ودرر السطور، الحاوية على صنوف المنشور، اولات الفقرات وفنون الموزون ذوات البحور، جارية مجرى السفن المشحونة من انواع الاجناس، والفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس، بل هى عند غور نظر الاعتبار؛ نازلة منزلة بحار التى تموج بامواج الاسطار، ولذلك

١. كذا فى المتن والظاهر أنّ النقطة سقطت من رأسها والصحيح: «ذوارف» بالبدال المعجمة.

ترى المتبحرين في بحاره عرض الكمال من كل باب، الناثرين لجواهر النظم والنثر في اطباق مناظر الاحباب؛ ياخذونها تارة بحراً محيطاً بما يعترف من رشحات اليراعة اذ يلقون فيه اقلامهم، ويتخذونها أخرى سفينة محتوية على ما يقرف من بضائع البراعة فيضعون فيها ارقامهم، وكما ان تلك السفينة الجارية حاملة لالوان امتعة الانام، وانواع اقمشة الخواص والعوام، كذلك هذه المجموعة الراقية جامعة لاصناف نسيج الارقام، واقسام مشيق الاقلام، وعلى قدر ما يكون في تلك من سقط المتاع السافل الموضوع تحت عاليه، ربما يندرج في هذه ما هو ساقط القدر من رخيص المقال النازل المسطور في ذيل غاليه؛ مثل ما سودت به بياض هذه الصفحات، وودعت فيها بعض ما الى من البضاعة المزجاة.

امثالاً لزاجي^١ امر عاليحضرة المولى العارف الكامل الحبل القانص^٢ لزام^٣ قلوب الاحبة بحيال المحبة والوداد، والعالم الفاضل الحبر الفايف في بحار الافكار العميقة لتصادف اصداق الفرايد من جوامع الفضل والسداد، جامع مكارم الصفات الكريمة، حاوي فضائل السمات الوسيمة، مخدومنا الاعمى الورع المؤيد، صاحب هذه السفينة الثمينة فلان، وقاه الله عن تلاطم امواج الافات، وحماه عن تزام طوفان الحوادث في غمار جميع الازمنة والاقوات، والمرجو من صدق اخائه شددت خيام بقائه باطناب طول الزمان، ان يجعل سطور هذه الرقيمة رتاييم اصابع التذکر فلاينساني عند رفع اليدين لدعاء الاخوان.

[٥٤] وايضاً

المرقوم على الواح ضماير المتبحرين في تحقيق الحقايق، والمتعطشين لترشيح موارد الاستعارات بما يترشح من دلاء العلايق، ان السفاين المكتوبة بحار تموج بامواج الارقام، وتجري فيها ما تموجت بمد المداد جيتان الاقلام، وهي من اوراقها الوريقة محيطة بجزاير رايقة انيقة، يتفرج الناظرون في قطعاتها الزاهرة باحساء ورود الفوايد، ويبتهج العايدون الى صفاتها النامرة باقتطاف ثمار العوايد، فمئها تذكّر الاحباب، وذكرهم بالدعاء المسئول في كل باب، ولذلك تراقصت مطوقات الاقلام، وتفرّدت بنغمات الصرير على اغصان السطور والارقام، اذ تطرقت من هذه

١. اى النافذ.

٢. القانص: الصياد.

٣. الازام جمع الازم.

الكراسة الى جزيرة ناضرة غناء، و تلقتهامثمرة لما هو ثمرة الفؤاد لدى الاحباء، من ذكرى حبيب
ذى فضائل صفات قصر عن الاحاطة باحاديها نطاق النطق والبيان، مجمع جوامع كمالات عجز عن
جميع افرادها كشف البيان، جالب حبّ القلوب بجلاب طيب الاعراق، جاذب ميل النفوس
بمقناطيس مكارم الاخلاق، جامع جواهر الفضل والالقاب، خازن نقود العلم والعرفان،
مولانا فلان، ادام الله تعالى نعمة بقاءه، مادامت خطور السطور من هذه السفينة رتايم لذكر احبائه.

[٥٥] صورة الشهادات على هوامش القبالات

الحمد لله الذى اسكن طلبة النفوس فى حجرات الابدان، ليتعلموا فى مدارس الاستفادة فرايض
العلم والعرفان، و وقف عليهم مزارع الخضراء ومنابت الغبراء ليوظفهم فى صوامع العبادة بوظايف
الفضل والاحسان. والصلوة على هادى الخليقة والمعلم الاول فى الحقيقة، واقف اسرار العلوم،
الموقوف على شفاعته النجاة يوم الوقت المعلوم: سيدنا و نبينا محمد المصطفى الذى بعث لتعليم
العباد، وفوض اليه تولية عالم الابدان، وتدرّس مدرسة الهداية والارشاد، وعلى اله الهداة الذين
كان كل واحد منهم عليهم السلام متولياً لاجراء شرايع الدين ومتصدياً لاعلاء كلمة الاسلام.
اما بعد فلما كان السعى فى ترويج العلوم وتكثير العلماء، من احق الفضائل بالمدح والثناء،
واسبقها فى استحقاق الاجر والثواب لدى العقلاء، ولا يتأتى ذلك إلا ببناء المدارس فى الاطراف،
وتعميرها بما يتوقف عليه من الاوقاف، سارع عاليجاه الواقف الموقف المعظم، والمولى العالم
الفاضل المفخّم، حامى حوزة الفضل والكمال، والى الوية الولاية والدولة والاقبال، منبع الجود
والاحسان، الخان رفيع الشأن، لازال باقياً ببقاء الاحباب، ساقياً بشايب الفضل رياض الخير فى
كل باب، الى اكتساب الحسنات، واستباق الخيرات، فبنى المدرسة المباركة المزبورة، ووقف عليها
جميع الاملاك والرقبات المسطورة. وقد ثبت اقرار جنابه العالى، لازال مرجعاً للاعظم والاعالى،
بما ينطق به الكتاب من المبدء الى الغاب، لدى الداعى لدوام الدولة القاهرة. [...].^١

[٥٦] وايضاً

الحمد لله الذى وقف مزرعة الدنيا على العباد، ليعيشوا بما قدر لهم من غلته الى يوم الحصاد، وفوض
توليتهامالى مدرّسى مدرسة الكون ومعلّمي كتاب الابدان: محمد المصطفى واله الائمة الامجاد،

١. بقية الكتاب لم يكتب فى نسختنا هذا.

ليقوم كلّ منهم في عصره بوظائف التعليم والارشاد، ويتولّى في زمانه ما يهتدى به الناس فيهديهم به الى سبيل الرشاد، عليهم صلوات الله واقف اسرار المبدأ والمعاد، مادامت عيون الصدقات جارية لاهلها في البلاد.

أما بعد فلما كان من سعادة المرء سعيه في تحصيل علوم الدين، وكان من ذلك اجتهاده في تكثير طلبتها المحصلين، بادر الثواب الواقف الاجلّ الاعظم، والمولى العالم الفاضل المعظم، شمس فلك الايالة والدولة والاقبال، وبدرسماء العظيمة والشوكة والحشمة والاجلال، رافع بناء العلم والعرفان، الخان الجليل القدر العظيم الشأن -رفع الله تعالى قدره، وابدئ ابدأ من افق الجلالة والفضيلة بدره- الى بناء المدرسة المباركة المزبورة، ووقف عليها الاوقاف المعمورة المسطورة، على وفق هذا الكتاب، وشرحه المقرون بالصدق والصواب، وقد حصص اقرار جنابه المستطاب -لازال محطاً لرحال الافاضل في كل باب -لدى الداعي لدوام الدولة القاهرة، [...]¹.

[٥٧] وايضاً في الشهادات

الحمد لله الذي وفق عباده الصالحين لبناء الخيرات، فبنى لهم بذلك غرف الجنان، وايدهم في اجراء عيون الصدقات الجاريات، فثابهم بذلك الخلود روضة الرضوان. والصلوة على نبيّه المصطفى الذي بنى مدرسة الدين للأمة، وكان مدرّساً فيها مادام حيّاً يعلمهم الكتاب والحكمة، ثم فوّض تدريسها الى باب مدينة العلم امير المؤمنين، ومن بعده الى اولاده الائمة المعصومين، عليهم الصلوة والسلام، مادامت المدارس رافعة لبناء الاسلام.

أما بعد فإن من فضل الله تعالى على الانام، ان يوفّقهم للمسارعة الى مغفرته، ويبلّغهم باستباق الخيرات الى رحمته كما وفق الثواب السمّطاب المعظم، والمولى الواقف الموفق الفاضل الاجلّ الاعظم، الخان العظيم الشأن، المشار اليه في المتن ببعض الالقاب، المذكور باسمه الشريف فوق الكتاب -دامت ايام اقباله، بالنبيّ محمّد واله -فبنى المدرسة العلية المزبورة، ووقف عليها جميع الموقوفات المسطورة، ابتغاءً لوجهه الكريم، وطلباً لمنه العيم الجسيم. وقد تبين صدق المراتب المسفورة، وائتماء الاقرار بها الى حضرته الكريمة -لا زالت ابنية دولته الباقية بعمارة بناء الخيرات معمورة -لدى الداعي لدوام الدولة القاهرة، [...]².

١. كذا ايضاً.

٢. ايضاً كذا.

[٥٨] وايضاً في الشهادات

الحمد لله المحمود لنعمته الباهرة، المعبود لقدرته القاهرة، الذي وقف رحمته على من استبق الخيرات من كل مؤمن، واعد له الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير اسن، والصلوة على رسوله الذي اقام بقايم سيفه القاطع قوايم الدين، وحسم بحاسم حسابه الباضع مواد شكوك المرتابين، فان من سهام الزلفى لديه بالسهم الاوفى، وهو بالافق الاعلى، ثم دنى فتدلى، فكان قاب قوسين او ادنى، وعلى اله الاطهار، وعترته الخيرة الابرار، خصوصاً مقدّمة جيش الاوصياء، وامير فيلق^١ الاولياء، المتفلق في حضنة بيضة الاسلام، حتى انفلقت عن حمام الفجرة اللثام.

اما بعد فالمكنون في ادراج الاسماع، انه صادف الواعى من صدف السماع، جُمان اقرار عاليجاه الواقف الموفق المعظم المكرّم، المؤيد المرضي في خصاله وفعاله - لازالت شمس الدولة الباقية طالعة من سماء مجده واقباله - بما في ذا الكتاب المستطاب، من المبدأ الى الماب، سيّما جريان الصيغة الشرعية، والاقباض على الطريقة الانيقة المليّة.

[٥٩] وايضاً

الحمد لله المحمود بسبوغ نعمائه، المشكور لبلوغ الآئه، الذي وقف نعمته السابغة على من سارع الى مغفرة منه ورضوان، وسبقت رحمته البالغة لمن سعى اليه واستبق الخيرات إنّما^٢ كان، والصلوة على رسوله الداعي اليه، الذي قام باقامة فريضة الدعوة شاهداً ومشهوداً، وتهجد من الليل نافلة عسى ان يبعثه ربه مقاماً محموداً، وعلى اله الاوصياء، وعترته الاولياء، سيّما مولانا وامانا امير المؤمنين اسدالله الغالب الذي اذا راه الكفرة الفجرة، رايتهم يفرون منه كأنهم حمر مستنفرة قرّت من قسورة.

اما بعد فقد تجلّى في مرآة الاستشهاد، وتحلّى بحلية الصحة من دون شوايب الفساد، صورة اعتراف فلان حيث اقرّ بما حواه ذا الكتاب المستطاب، واعترف بتمام ما فيه من المبدأ والماب.

[٦٠] وايضاً

الحمد لله الواقف على سريرة من يقرضه قرضاً حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة بلطفه الكريم، العالم بنية من جاء بالحسنة فيجعل له عشر امثالها باحسانه العميم. والصلوة على سيّدنا الهاشمي محمّد

١. فيلق: الجند.

٢. كذا في المتن واما الاصح: ايما كان.

شفيع الورى، وخير من استبق الخيرات وفى سبيل الله سعى.
أما بعد فقد طلع نجم الإطلاع على ما فى هذه الصحيفة الشرعية، من مطلع اعتراف عاليحضرة
الواقف الموفق الحاوى لمكارم الصفات، لازال ناظماً بسلوك سبيل الخيرات، لسلوك فرايد
السعادات، مقرأً بما فيها من المبدأ الى المآب، سيما الاقباض الذى يوجب اللزوم فى هذا الباب.

[٦١] وايضاً فى الشهادات

نحمدك يا من وقف مناهل فضله ورحمته على من استبق الخيرات، بالتبادر الى الصدقات
الجاريات، وسبل ثمرات لطفه ورافته لمن سارع الى مغفرة من ربه بالسعى فى تسهيل الباقيات
الصالحات، ونسألك ان تصلّى على محمد وآله الذين وقفت على اوليائهم الواقفين على فرض
طاعتهم المستحبة لدى ذوى النهى حدايق السعادات، وسبّلت لِحَبَائِهِم المستجيرين بظلّ سدره
شفاعتهم التى ليس لها منتهى ثمرات الجنات، صلوةً ناميةً ما نمت شجرة الدعاء فى رياض
الصلوات، زاكيةً ما زكت زروع الاغنياء بايتاء الزكوات.

أما بعد فأتى قد تشرفت باقتطاف ورود الحديقة الانيقة التى هى عالىمجلس شهود النواب
المستطاب، الخان العظيم الشان، الرفيع المكان، الدستور الاعظم، المولى صاحب المخدم
المكرم المعظم، ناظر مناظر الوزارة العظمى، واقف مواقف الايالة الكبرى، صاحب السيف
والقلم، ناشر الوية البرّ والجود والكرم، اعظم الوزراء العظام، اكرم الامراء الكرام الفخام،
اعتماد الدولة العلية العالية الخاقانية، اعتضاد السلطنة البهية الابدية السليمانية، الواقف
الاشرف الامجد، الموفق المسدد المؤيد - لازالت اعلام وزارته ودولته واقباله فى مواقف
الخلود والدوام منشورة، وارقام عظمتة وايلته واجلاله على صفحات الليالى والايام مسطورة -
فتفتّح فى تلك الروضة البهية من فرع شاهده النبیه، غريز الاشهاد على كلّ ما فى هذا الصك
النزیه، نافحاً منه شذى مسك رضاه المنوط بالخير الكثير، وتفلّق بهبوب نسائم التوفيقات الالهية
من فلق فيه، ورد الاقرار الصريح، والاعتراف الصحيح، بجميع ما فيه، فايحاً منه اريج طيب
خاطره العاطر الخطير.

[٦٢] وايضاً

الحمد لله الذى وقف نفايس العلماء على سلوك سبيله، ووقفهم لاطلاق ثمر حدايق الفضل
وتسييله، والصلوة والسلام على رسوله القايم بتقويم الحقّ وتعديله، الناهض بجرح الباطل

وتبديله، وعلى اله الواقفين على تنزيل القرآن وتأويله، الناشرين الوية العلم الى دروس مدرس العالم وتعطيله.

أما بعد فإنَّ الاذن الواعية، قد صارت في بحر سماع الخيرات الجارية، صدفاً لجمان الاقرار الصريح بما في ذا الكتاب، المصادف من الثواب المستطاب، العظيم شأنه العالي، الرفيع مكانه المنيع المتعالي، شمس فلك الوزارة العظمى، بدرسماء الايالة الكبرى، قاطف نور الشرف والشهامة من روض الجود والكرم، جاني ثمر الفتح والكرامة من غُصْنِي السيف والقلم، الدستور الاعظم، الذي اياديه السابغة في ايدي اصناف الخلق صنوف، والمولى المكرّم المعظم، الذي مكارمه البالغة في مسامع اهل الدهر اقراط وشنوف، صدر الوزراء العظام، امير الامراء ذوى الشوكة والاحتشام، ناشر الوية الحشمة والعظمة والجلالة، جامع فضائل السماحة والسخاوة والبسالة، الواقف المسدّد الموفق المؤيّد من عند الله مفيض الجود، لازال وجوده الشريف المسعود، راجياً بالدولة والاقبال الى معارج السعود، باقياً بالعظمة والاجلال الى ان يقوم الناس ليوم مشهود.

[٦٣] وايضاً من الشهادات

الحمد لله الذى وقف نعيم الاخرة على مَنْ زرع في مزرعة الدنيا بذور الصلاح والسداد، وسقى زرعها بماء التجاهد في الخيرات الجارية من عين الهداية والرشاد، وبادر في هذه الحصيدة الى تكوين بيدر الطاعة والانقياد، وتزوّد بما احتصده لسبيل الاخرة وأدّخر ما بيده وكوّنه ليوم الحصاد، والصلوة والسلام على نبيّه الامين المختار المختار، واله الاكرمين الاخيار، الذين وقف على ولايتهم العدن في جنّات تجرى من تحتها الانهار، وسبّلت ثمرات رياض شفاعتهم لكلّ باغ يبتغى النجاة من النار، سيّما وزيره الاعظم، وخليفته المعظم: امير المؤمنين على بن ابي طالب خير الوصيين.

أما بعد فإنَّ هذه النميقة الانيقة الشريفة، والصحيفة الوثيقة الحصيفة، مزاة لاراء صورة ما يشف السمع بدر الاستماع اليه، وتشوف الشاهد بزينه الشهادة عليه، من الاقرار بجميع ما نطق به ذا الكتاب، والاعتراف بما احتوى عليه من المبدء الى الغاب، الصادرين عن الثواب المستطاب، المتأدّب باداب المبادئ، المتذلّل له الرقاب والهوارى، مدار الايران واهاليه، ملاذ اعظم العصر واعاليه، راس الوزراء العظام، اسّ الامراء الفخام، ذوى الشوكة والاحتشام، الدستور الاعظم، المولى الاشرف الاكرم المعظم، الواقف الخير الموفق المساعد المؤيّد، لازالت مزارع دولته النامية المخضرة الارعاء، مظهرت سنبله مزرع الخضراء، واثمرت غراس الغبراء.

[۶۴] وایضا

لقد قوبل ذا الفرع الاصيل، مع اصله الوثيق الصحيح الجليل، فتمائل صورتاهما في مرآة المواجهة والمقابلة، وتساويا في ميزان الموازنة والمعادلة، فهما الان متطابقان طباق سرّ عاليجاه الواقف الموفق المعظم لعيانه، ومتوافقان توافق نيته الموقوفة على الخيرات لما يجرى منها على لسانه.

[۶۵] كتبه التحرير العلامة آقا حسين * قدس الله روحه من جانب السلطان الاعظم شاه عباس

الثاني الى شريف مكة

الحمد لله الذي شرف مكة المباركة وصيرها ام القرى والامصار، وجعل المولودين للذين نشأ في ذيلها وربيا في حجرها افضل من كل مولود لف في قماط الليل والنهار، اعنى جدنا ونبينا محمدا سيّد الكونين الذي اسرى به من المسجد الحرام الى السماء وراى عند سدره المنتهى ماراى، وارتقى الى مقام قاب قوسين وكان الله هو الذي رمى اذ رمى، وابانا وامامنا عليا الذي وضعته امه في بطن بيت هو اول بيت وضع للناس، ورفع ربه هذا البيت وطهره واذهب عنه وعن اهل بيته جميع الارجاس والادناس، صلوات الله وسلامه عليهما والهما المعصومين الاخيار، واولادهما الطيبين الاطهار، اجدادنا الائمة العظام، وابائنا الغر الكرام، ما لم تعدّ جمار البطحاء ولا تحصي حصي البيداء.

اما بعد فان القرابة القريبة العلوية والرحم الماسة الفاطمية، تستدعي ان يكون لايزال من

* آقا حسين خوانساري معروف به محقق خوانساري (۱۰۹۹-۱۰۱۶ق) از دانشوران بزرگ و به نام شیعی در عصر صفوی بود که با اوصافی چون حکیم؛ فقیه؛ رئیس العلماء؛ استاد العلماء و ... ستوده شده است. در مکتب خویش شاگردان بسیاری داشت که بیشتر آنها از دانشمندان شناخته شده و پراوازه عصر صفوی شمرده می شوند. افزون بر مقام فقاہت و تدریس، نویسنده توانا و ادیب نیز بود که به دو زبان عربی و فارسی، نیک می نوشت و نیک می سرود، از آثار نشر یافته او مشارق الشمس فی شرح الدروس بیشتر شناخته شده است.

رک: شیخ خز عاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۱۰۱؛ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۱۶۷ - ۱۶۶؛ مدرس خیابانی، ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۳۹؛ آذر تفضلی و مهین فضالی جوان، فرهنگ بزرگان، ص ۱۸۰؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۹؛ فصلنامه علوم الحدیث، سال چهارم، شماره اول، بهار ۷۸، شماره پیاپی ۱۱، ویژه خاندان خوانساری؛ آینه پژوهش، شماره ۵۵ و ۵۶ (فروردین - تیر ۱۳۷۸)، ویژه کنگره آقا حسین خوانساری؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش یکم، ص ۳۱۶-۳۱۴.

حضرنا العلية، وسدّتنا السنية، هدايا نسائم تسليمات تهبّ من مهبّ الشفقة والمودة، وتحايف روايح تحيّات تفوح منها نفحة العطوفة والمودة، توجّه تلقاء نجد المجد وتهامة الشهامة، وتنحى شطر مسجد العزّ ومشعر الكرامة، يعنى حضرة من خصّه الله تعالى بالنسب الطاهر المصطفوى، والحسب الزاهر المرتضوى، وحباه الشوكة الباهرة، والرفعة الظاهرة، واعطاه المجد الرفيع، والقدر المنيع، وجعله من اهل بيت انبتهم الله نباتاً حسناً بواد غير ذى زرع، وصيّره من اشرف اصل واکرم فرع، وعظّمه بملازمة حرمة الشريف، الذى ياوى اليه كلّ قوى وضعيف، وشرّفه بخدمة بيته العتيق، الذى يؤتى من كلّ فجّ عميق زاده الله سبحانه تعظيماً وتبجيلاً، كما فرض حجّه على من استطاع اليه سبيلاً، وهى الحضرة الشريفة الشريفة الحسنية، لازالت مهبطاً للفيوضات البهية، والفتوحات السنية.

ويقتضى ان يكون دائماً جنابهم الشريف ملحوظاً بعين العناية السلطانية، وجانبهم المنيف مراعى حقّ الرعاية الخاقانية، فما زال انشاء الله الرحمن ركن المودة بين الجانبين الى قيام الساعة ركيناً، وحبل المواصله بين الطرفين الى يوم القيامة متيناً.

ثم المنهى الى جنابهم العالى انّ قبل ذلك بسنين وصل الى شرايف مسامع حضار المجلس الاعلى الخاقانى، ما برح محفوفاً بالنصر والتأييد السبحانى، انّ قوافل الحاج والمعتمرين الامين لطواف بيت الله الذى من دخله كان من الامنين، القاصدين لزيارة رسوله سيّد المرسلين، وائتمته الكرام المعصومين، صلوات الله عليهم اجمعين، الذين يجيئون من بلادنا المحروسة - حرسها الله - يصل اليهم فى الطريق محن كثيرة بدنية ومالية، ويصيبهم بلايا عظيمة جسمانية ونفسانية، من جهات مختلفة وطريق شتى، ومع ذلك لاجل تسويق المباشرين لامارة الحاج فى الخروج وتأخيرهم فى الذهاب، وبسبب توقّعات تقع فى اثناء الطريق من شؤمة سماجة الاعراب، يتفق فى بعض السنين ان يفوتهم الحجّ اذ لم يدركوا الموقفين، ويرجعون من هذه الشقّة الشاقّة خائبين بخفّى حنين، ولما كان فى مثل هذه الحال لما فيها من المخاطرة بالانفس والاموال، الاستطاعة التى هى شرط وجود الحجّ على ما قال الملك المتعال مفقودة، اذ من جعلتها تخلية السرب وظاهر أنّها ليست حينئذ موجودة، ولم يكن الحجّ فى هذه الصورة واجباً ولا مثل هذا السفر سائغاً، فلا جرم قد صدر عن موقف السلطنة العظمى الحكم بمنعى القوافل والوفود، وسدّ الطرائق والصدود؛ امتثالاً لامر الله، وشفقة على خلق الله، وحماية للرعية، لا رعاية للحمية.

وفى هذه السنة ارسل حاكم البصرة الى خدمتنا واستدعى من حضرنا ان نرخص الحاج

و شرط ان لا يؤخذ منهم من كل نفر سوى الجمال والطباخ والبريد في الذهاب والعود جميعاً من كل جهة و علة ازيد من ثلثين احمر تقيراً ولا قطميراً؛ وان لا يدع ان يصل اليهم اذى من الاعراب قليلاً ولا كثيراً، وتعهد ان يزعمهم من البصرة اليوم الاول او الثاني من شهر ذى القعدة، ولا يقيمهم بعد ذلك بقدر قومة ولا قعدة، ولما كان حينئذ مظنة ان يكون منع الحاج في هذا الحال معاذ الله صدأ عن سبيل الله جل ذكره، ومنعاً لمساجده ان يذكر فيها اسمه، فاجبنا مسئوله ورخصنا الحجاج والعمار، و انفذنا الاحكام المطاعة والفرامين النافذة الى خوانين الاطراف والاقطار، بان يجهزوا القوافل ويسبلوا السبائل من درب البصرة، ليجيبوا الدعوة التامة الخليلية، ويدعوا في تلك المقامات الكريمة لدوام هذه الدولة القائمة الصفوية الاسماعيلية.

و حيث كان خدامكم الكرام لا يزال يسعون في رعاية الحجاج والزوار، سيما اهل هذه البلاد والامصار، ويبالون جداً بمراقبة احوالهم، ولا يبالون جهداً في محافظة انفسهم واموالهم، ولا يتركون ان يصل اليهم اذى وظلم من احد من الناس، ويكونون لهم بمنزلة الحفظة والحراس، امرنا ان يؤخذ من كل راس منهم إلا ما استثنى خمسة حمر سوى الثلثين المذكور، ويرسل الى خدمتكم على سبيل النذر والهدية ازيداً للمحبة والمودة، ومجازاةً للمشقة التي يتحملها خدمتكم السنية، فاذن طريقة الاخلاص والصفوة التي لا يزال يسلكها تلك الزمرة الشريفة الشريفة، بالنسبة الى هذه السلسلة العلية الصفوية، ان لا يقصروا في اكرام القوافل التي تجيء من ظهر البصرة، وكف ايدي الناس عنهم بطن مكة، وهم اضياف الله وضيافكم، و اكرام الضيف من سنن اكارم اسلافكم، وان لا تدعوا احداً ان يكلفهم بالرجوع من طريق اخر ويجعلهم اليه ملجأ، اذ قد سمعنا ان في السنين السابقة، كان يلحقهم خسران عظيم من هذه الجهة.

ثم ان كان الامر بعد ذلك على ما شرطوا، ولم يغيروا شيئاً، مما تعهدوا واخرجوا القوافل حيث ما التزموا وحفظوهم من شر الاخوة اللئام، والاعراب الجفاة الطغام، و اوصلوهم الى ذلك البلد الامين في سعة الوقت امنين، ورجعوهم من الطريق الذي اسلكوهم منه سالمين غانمين، فائزين بالمنى والكرام، ومشرفين بزيارة بيت الله ورسوله والائمة الكرام، عليهم صلوات الله تعالى الى يوم القيام، فذاك هو المراد، ويكون دائماً بعون الله تعالى وحسن توفيقه هذا الطريق الالهى مفتوحة في جميع البلاد، والقوافل والوفود من الاطراف والاكناف لا تزال في كل سنة تربوا وتزداد، وهذا الامر العظيم مع قطع النظر عن حصول المثلوات العظيمة الاخرى، تكون سبباً لان تصير تلك البلاد الطيبة الكريمة معمورة، وسكانها وقطانها باليسر والخصب ورفاه الحال وفراغ البال مغمورة.

وان يشهدوا من اجل كثرة اختلاف الناس و ترددهم اليهم منافع عظيمة، و يستفيدوا فوايد
جسمية، وان لم يقيموا على ما قالوا و غيروا امراً ممّا قرّروا و بدّلوا شيئاً ممّا عيّنوا، فيلزم علينا إذن
برخصة الشرع القويم، ان لا نرخص احداً بعد ذلك في سلوك هذا الطريق المستقيم، و نحرّمهم من
هذه الفوايد، و تقطع عنهم تلك العوايد، و يكون إثمهم على الذين يبدّلونه، و يرون عاجلاً و اجلاً مكافاة
ما صنعوا، و يجزون في الاولى و الاخرة جزاء ما فعلوا، و لبّس ما يصنعون و ساء ما يفعلون، و السلام
عليكم و رحمة الله و بركاته.